

براقی، حسین، ۱۸۴۵-۱۹۱۴.
تاریخ کوفه / حسین براقی نجفی؛ ترجمه سعید راد رحیمی. - مشهد: بنیاد پژوهش‌های
اسلامی، ۱۳۸۱،
۵۶ص.
ISBN 978-964-444-422-7
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
عنوان اصلی: تاریخ الكوفة.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. کوفه - تاریخ. ۲. کوفه - آثار تاریخی. ۳. کوفه - مسجدها. الف. راد رحیمی،
سعید. ۱۳۴۴ - ، مترجم. ب. بنیاد پژوهش‌های اسلامی. ج. عنوان.
۲۰۴۱ پ ۴۹/۷۹/ DS ۷۹/۹/۷۵
کتابخانه ملی ایران
۹۵۶/۷۵
۸۰-۹۸۹۰ م



تاریخ کوفه

سید حسین براقی نجفی

ترجمه سعید راد رحیمی

ویراستاران: موسی دانش - سید جلال قیامی میرحسینی

چاپ دوم: ۱۳۸۸ / ۱۰۰۰ نسخه / قیمت ۶۷۰۰۰ ریال

چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد: صندوق پستی ۳۶۶-۹۱۷۳۵

مراکز توزیع:

تلفن و دورنگار واحد فروش بنیاد پژوهش‌های اسلامی: ۲۲۳۰۸۰۳

فروشگاه‌های کتاب بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد: ۲۲۳۳۹۲۳، قم: ۷۷۳۳۰۲۹

شرکت به‌نشر، دفتر مرکزی (مشهد) تلفن ۷-۸۵۱۱۳۶، دورنگار ۸۵۱۵۵۶۰

www.islamic-rf.ir

E-mail: info@islamic-rf.ir

حق چاپ محفوظ است

فهرست مطالب

۹	مقدمه مترجم
۱۷	شرح حال مؤلف
۲۳	مقدمه
۲۹	تقریظ و تاریخ چاپ کتاب
۳۲	فضیلت مسجد کوفه
۴۲	قدمت مسجد کوفه
۴۴	نخستین بنیانگذار مسجد کوفه
۴۹	تعیین مقامات مسجد کوفه
۵۲	مایل به چپ بودن قبله مسجد کوفه
۵۶	مخیر بودن مسافر میان قصر یا تمام خواندن نماز در مسجد کوفه
۵۹	استحباب اعتکاف در مسجد کوفه
۶۱	فضیلت اقامه نماز در مسجد کوفه
۶۹	هر کسی وارد مسجد کوفه شود، آمرزیده است
۷۰	درهای مسجد کوفه
۷۲	آثار سید بحرالعلوم (در دو مسجد کوفه و سهله)
۷۴	مسجد کوفه از بافضیلت‌ترین مکانهای مقدس است

۶ / تاریخ کوفه

- مسجد کوفه نخستین پرستشگاه پروردگار ۷۵
- کراهت خارج شدن از مسجد کوفه پیش از ظهر روز جمعه ۷۶
- آیاتی از قرآن در مدح کوفه ۷۷
- مسجد کوفه، یکی از قصرهای بهشت است ۷۸
- روایتهایی در مدح تربت کوفه و مردم آن ۸۰
- روایتهایی درباره دفع بلا از کوفه و مردم آن ۸۱
- روایتهایی در مدح کوفه ۸۲
- هر ستمگری که قصد ظلم و تجاوز به کوفه ۸۴
- را داشته باشد، خداوند از او انتقام می‌گیرد ۸۴
- سخن ابن ابی الحدید درباره فضیلت اهل کوفه در شرح نهج البلاغه ۸۶
- مساجد مبارک کوفه ۹۰
- مساجد نامبارک کوفه ۹۱
- سایر مسجدهای مبارک کوفه ۹۳
- علویانی که در کوفه و اطراف آن دفن شدند ۱۰۴
- تعیین آرامگاه مسلم بن عقیل (رض) ۱۰۹
- تعیین آرامگاه هانی بن عروه (رض) ۱۱۱
- تعیین آرامگاه مختار بن ابی عبید ثقفی (رض) ۱۱۲
- تعیین آرامگاه میثم تمار و دیگران (رض) ۱۱۴
- بازگشت به آغاز مسجد کوفه ۱۱۷
- قصر اماره در کوفه ۱۱۹
- فتنه‌های آخر زمان مربوط به کوفه است ۱۲۴
- هرگاه حضرت مهدی (عج) ظهور کند، ۱۳۰
- مقر حکومتش مسجد کوفه خواهد بود ۱۳۰
- انتقال حجرالأسود از مکه به کوفه ۱۳۷
- کوفه در فرهنگنامه‌ها ۱۴۲

فهرست مطالب / ۷

۱۴۶	کوفه در عصر ابن جبیر جهانگرد
۱۴۸	کوفه در عهد ابن بطوطه جهانگرد
۱۵۰	کوفه از نگاه تاریخ
۱۷۵	مرزهای کوفه
۱۷۶	طرح‌ریزی کوفه
۱۸۰	سازماندهی عشایر و قبایل
۱۸۱	سازماندهی مجدد مردم
۱۸۸	میدانگاههای کوفه
۱۹۰	وضعیت اقتصادی و تأثیر اموال و داراییها در کوفه
۱۹۲	کناسه و تعیین موقعیت آن
۱۹۵	مکتب کوفه
۱۹۸	رودخانه سدیر در حیره یا کری سعد در کوفه
۲۰۱	منازل میان کوفه و مکه، بصره و دمشق
۲۰۴	فرهنگ الفبایی اسامی کوفه، روستاها و محله‌های آن
۲۴۸	رودخانه‌ها، چشمه‌ها و قناتها
۲۵۸	قبایلی که در کوفه سکونت داشتند
۲۶۲	تفاخر میان کوفیان و بصریان
۲۷۱	تاریخ خط عربی یا خط کوفی
۲۷۸	سران سادات در کوفه
۲۸۶	قاضیان کوفه
۳۰۰	زامداری کوفه
۳۱۸	صدارت خلافت در کوفه
۳۲۱	مسکوکات کوفه
۳۲۹	روحیه مردم کوفه
۳۳۲	خطبه ام کلثوم(ع) در کوفه

۸ / تاریخ کوفه

۳۳۶	حوادث و آشوبهای کوفه
۴۸۷	صحابه‌ای که در کوفه اقامت داشتند
۵۰۳	خاندانهای دانشور کوفه
۵۱۸	ملاحظه
۵۲۲	خاندانهای طالبی و علوی در کوفه
۵۳۱	نحویان کوفه
۵۳۸	زبان شناسان کوفه
۵۴۴	شاعران کوفه

مقدمه مترجم

با ظهور مکتب هدایتبخش اسلام پیامبر اکرم به تبلیغ و ترویج این آیین مقدس در جزیره العرب اهتمام ورزیدند. پس از این که اسلام در عربستان گسترش یافت و نور اسلام آن دیار را فرا گرفت حضرت محمد(ص) در سال ششم ه ق پس از صلح حدیبیه تصمیم گرفتند اسلام را به فراسوی مرزها صادر کنند لذا اقدام به ارسال نامه‌هایی به سران ممالک همجوار از جمله ایران، روم و حبشه فرمودند پس از مدتی سپاهیان اسلام به سوی کشور ایران حرکت کردند تا این کشور پهناور را تحت قلمرو اسلام درآورند. رزمندگان سلحشور اسلام پس از فتح شهرهای متعدد به مداین رسیدند پس از تصرف این شهر وجود پایگاه و اردوگاهی به منظور تجدید قوا و سکونت نیروهای عرب بسیار ضروری می‌نمود. لذا نخست مدائن را به عنوان پایگاه مسلمانان انتخاب کردند ولی به علت نامساعد بودن آب و هوای آن دیار و بالطبع اعراب به جستجوی مکان مناسبتری برآمدند و سرانجام به محل کوفه رسیدند و آن جا را برای استقرار سپاه اسلام مکان مناسبی تشخیص دادند و به نقل اکثر تاریخ‌نگاران مسلمانان در سال ۱۷ ه ق در این منطقه که در آغاز سال ۱۸ ه ق به شهر تبدیل شد، اردو زدند ولی تاریخ مسجد کوفه از شهر کوفه جداست و مسجد از قدمت و فضیلت و عظمت خاصی برخوردار است. مسجد کوفه، نخستین پرستشگاه پروردگار و یکی از با فضیلت‌ترین مکانهای مقدس است. حضرت علی(ع) فرمود: نخستین مکانی که پروردگار آن عبادت شد، مسجد کوفه بود و آن هنگامی بود که خداوند به ملائکه امر فرمود تا بر آدم سجده کنند و آنها در محل مسجد کوفه بر او سجده کردند و فرشتگان شب و روز در مسجد کوفه فرود می‌آیند. همچنین مسجد کوفه از همه مساجد بجز مسجدالحرام قدیمی‌تر

است. جبرئیل در این باره می‌فرماید: من این مسجد را ۲۰ بار آباد و ۲۰ بار ویران دیدم که میان آبادی و ویرانی آن ۵۰۰ سال فاصله بود. و حضرت آدم، اولین کسی بود که مسجد کوفه را بنیاد نهاد، در این مسجد، حضرت آدم، پیامبران، امامان، اولیا و صدیقان به عبادت پرداخته و رسول اکرم اسلام در شب معراج به هنگام عبور بر فراز آن فرود آمده و دو رکعت نماز بجا آوردند. حضرت علی بن موسی الرضا(ع) در باره فضیلت این مسجد می‌فرماید: اگر کسی یکصد بار وارد این مسجد شود، خداوند یکصد بار او را می‌آمرزد. و حضرت علی(ع) نیز می‌فرماید: هنگام طوفان نوح از گوشه مسجد کوفه از تنوری آب جوشید. کنار رکن پنجم حضرت ابراهیم خلیل و نوح(ع) نماز گزارند و هزار پیامبر و هزار وصی نیز در این مسجد نماز خواندند. در مسجد کوفه، عصای حضرت موسی(ع) انگشتر حضرت سلیمان و بوته کدوی حضرت یونس قرار داشته است و روز قیامت ۷۰ هزار نفر بدون حسابرسی و عذاب از این مسجد محشور می‌شوند، سپس فرمودند: جز برای زیارت سه مسجد (مسجد الحرام، مسجد پیامبر و مسجد کوفه) بار سفر نبندید، همچنین در این مسجد مانند مسجد النبی و مسجد الحرام و حرم امام حسین(ع) مسافر مخیر است نمازش را شکسته یا کامل بخواند و اعتکاف در این مسجد نیز امتیاز خاصی دارد. در برخی از روایات نیز مسجد کوفه به عنوان مکان امن و یکی از قصرهای بهشت نام برده شده است. کوفه با آب و هوایی مطبوع و زمینی حاصلخیز در ساحل فرات و نزدیک حیره واقع است؛ در اطراف آن ۱۶ دیر و ۱۱ قصر بنا شده بود و با تعداد ۲۴ هزار نفر مهاجر حیات شهری خود را آغاز کرد. در ابتدا مسلمانان به طراحی شهر کوفه پرداختند. نخستین اقدامی که در این راستا صورت پذیرفت، تعیین مکان مسجد به عنوان محور مرکز شهر بود که بعدها بازار خرما فروشان و صابون فروشان و اطراف آن ایجاد شد. سپس زمینهایی به قبایل مختلف برای ساختن منزل و محلهایی برای احداث بازار و گذرگاهها اختصاص یافت. خانه‌های کوفه نخست از نی ساخته شد، زیرا از احداث خانه با خشت منع شده بودند تا آن که حریق روی داد و کلبه‌های نیین آتش گرفت و از آن پس ساختن خانه با خشت و طبق ضوابطی متداول شد سپس به سازماندهی قبایل و عشایر پرداختند و از همان آغاز محله‌هایی در این شهر پدید آمد که به نام قبیله‌ها خوانده می‌شد پیامبر اکرم در وصف کوفه از آن به سرور عرب، نیزه خدا و ذخیره ایمان تعبیر کردند حتی حضرت امیرالمؤمنین در باره شهر کوفه فرموده این شهر، شهر ما، محله ما و جایگاه شیعیان است و در جای دیگر فرمود: کوفه تربتی است که ما را دوست دارد و ما نیز دوستش داریم، در حقیقت کوفه شهری علوی است و حضرت علی آن را به شهر تبدیل

کرد. کوفه خاستگاه اندیشه‌های ناب اسلام و حکومت عدالت گستر امیر مؤمنان و مهد پرورش نهضتها و قیامها و گذرگاه حوادث و رخدادهاست. در طول تاریخ کوفه هیچ زمامداری نتوانست مانند علی در این شهر به عدالت حکمرانی کند. همگام با توسعه شهر کوفه، فرهنگ این شهر نیز پیشرفت بسزایی کرد و در مدتی اندک به صورت مدرسه بزرگی درآمد که در آن استادان نامی با شاگردان بسیار از خاصه و عامه در علوم مختلف اسلامی به افاده و استفاده اشتغال داشتند که از آن میان ۲۲ خاندان دانشور کوفه را می‌توان بر شمرد، در واقع کوفه، حیات علمی خود را مرهون وجود مبارک امیر مؤمنان است و ترویج فرهنگ ناب اسلام توسط آن حضرت و پاسخ صریح وی به مسائل مشکلات علمی و اجتماعی مردم در زمینه‌های مختلف، قضاوت‌های عادلانه حضرت در مسجد، قرائت قرآن توسط قاریان با حضور امیر مؤمنان و تصحیح اغلاط آنان، پایه و اساس ساختار علمی کوفه به شمار می‌رود. دانشمندانی که در کوفه ظهور کرده و در زمینه علم نحو کتابهایی تألیف کردند بالغ بر ۵۰ نفرند. ۴۸ نفر از کوفیان در عرصه علم لغت و صرف درخشیدند و در این زمینه تالیفات و آثار گرانبغالی به یادگار نهادند. همچنین ۷۹ شاعر و ناظم نامدار نیز در کوفه ظهور کردند که اشعار شیوایی سرودند. همچنین ۷۰ زمامدار و قاضی منصب حکومت و قضاوت کوفه را بر عهده داشتند و ۱۴۷ نفر از اصحاب پیامبر خدا نیز در کوفه اقامت داشتند. البته آمار فوق از زمان شهرسازی کوفه تا اواخر دوران عباسی را شامل می‌شود. با بررسی روحيات و عملکرد مردم کوفه در می‌یابیم که نقاط ضعف آنان بر نقاط قوتشان چیرگی دارد. نقاط ضعف مردم کوفه عبارت است از ۱- وجود نظام قبیله‌ای بدین ترتیب که هر قبیله‌ای که به قدرت می‌رسید، سریع مواضع از پیش تعیین شده را تغییر می‌داد و قوانین جدیدی وضع می‌کرد و یا هرگاه تصمیمی میان قبایل اتخاذ می‌شد، قبیله متنفذ و قدرتمندی آن تصمیم را می‌نقض می‌کرد و چنین وضعی موجب مخدوش شدن خط مشی پیشین و از میان رفتن هماهنگی و یکپارچگی مردم می‌شد. ۲- تمایل به دنیا و خوی غارتگری، گرچه مردم کوفه ظاهراً به نام اسلام و قرآن و جهاد فی سبیل الله می‌جنگیدند ولی در حقیقت انگیزه‌شان کسب غنائم بیشتر بود. نمونه آشکار آن، غارتگری کوفیان پس از واقعه عاشورا در کربلاست که سپاه کوفه حتی لباسهای شهداء کربلا را ربودند. ۳- برخورد غرورآمیز و تمرد از حکام عادل: آنها در برخورد با حکام، روحیه غرورآمیزی داشتند، لذا فرد پاک نهاد و صالحی همچون عمار یاسر را نپذیرفتند و در برابرش موضعگیری کردند و با او همراه و همدل نشدند تا عمر او را عزل کرد و با حضرت علی و امام حسن نیز آن گونه عمل کردند و در نتیجه افرادی با خدعه و نیرنگ و

شیوه‌های خشونت‌آمیز و مستبدانه مانند مغیره بن شعبه و زیاد بن ابیه و عبیدالله بن زیاد بر آنها تسلط یافتند. ۴- سستی عزم و اراده، این مردم برای حفظ منافع موجود یا بدست آوردن منافع بیشتر در حساسترین شرایط، تعهدات و پیمانهای استوار خود را نقض می‌کردند از ترس این که مبادا منافعشان در معرض خطر قرار گیرد. به عبارت دیگر، مردم کوفه به یک نوید تجمع می‌کردند و به یک نهیب از هدفی که داشتند روی برمی‌گردانیدند. از این رو حضرت در نهج‌البلاغه^۱ می‌فرماید: ای مردم کوفه، من به سبب سه چیز که در شما هست و دو چیز که در شما نیست اندوهناکم اما آن سه چیزی که در شماست با وجودی که چشم دارید کور هستید با این که گوش دارید کر هستید و با این که سخن می‌گویید گنگ هستید اما آن دو چیزی که در شما نیست، هنگام جنگ استوار و ثابت قدم نیستید و در زمان بلا و گرفتاری قابل اعتماد نیستید. سوگند به خدا شما را چنان می‌بینم که اگر جنگ سختی در گیرد و آتش آن شعله‌ور شود، از پسر ابوطالب جدا خواهید شد مانند زنی که با وضع حمل از فرزندش جدا می‌شود. پس از رحلت پیامبر اکرم، مردم کوفه به سبب بیعت نکردن با علی و عدم رعایت وصیت پیامبر، بزرگترین بدعت را در جهان اسلام پدید آوردند که زمینه بدعت‌گزاری و فرقه‌سازیهایی دیگر را فراهم آورد و در نتیجه همین مردم به وسیله بیعت کردن با یزید پلید به عنوان جانشین معاویه سلطنت موروثی را نیز در جهان اسلام بنیاد نهادند و با این بدعت بزرگ امویان بیش از ۷۰ سال و عباسیان بیش از ۵۰۰ سال بر این مبنا سلطنت کردند. مردم کوفه همواره با بی‌اعتنایی، سستی، نفاق، دروغ‌گویی، بدعهدی، دنیاطلبی باعث درد و رنج و تالم روحی و آزرده‌گی امیر مؤمنان و ائمه معصومین علیهم‌السلام و یاران با وفای آنان بودند. مردم کوفه مردی به عظمت علی را در حساسترین شرایط یاری نکردند حتی وی را مورد تحقیر و توهین قرار دادند، بیعت با وی را شکستند و به حاکم معزول و یاغی پیوستند. و بر ضد وی قیام کردند و همچنین با تحمیل حکمیت به آن حضرت باعث شدند که پایه‌های حکومت معاویه استحکام یابد و خوارج به وجود آیند، از همه مهمتر این که امام معصوم را به کفر و زندقه و دروغ‌گویی متهم کردند تا حدی که حضرت به کلی از آنها قطع امید کرد و آنها را نفرین کرد. حضرت در نهج‌البلاغه در مذمت این قوم می‌فرماید: خداوندا، من از اهل کوفه بیزار و دل‌تنگ شده‌ام، ایشان هم از من خسته و آزرده شده‌اند. من از آنها متنفرم، آنها نیز از من به ستوه آمده‌اند، به جای آنها افراد بهتری

۱- خطبه ۹۶ نهج‌البلاغه.

به من مرحمت فرما و به جای من شخص بدکاری بر آنها مسلط فرما، بارالها دلسردی آنها را مانند نمک در آب ذوب کن^۱. همچنین حضرت در خطبه دیگری می فرماید: ای کسانی که شبیه مردان هستید ولی مرد نیستید، ای کسانی که عقل شما مانند کودکان و عروسان حجله‌نشین است، ای کاش هرگز شما را نمی دیدم و نمی شناختم همان شناختی که سرانجام مرا اینچنین اندوهگین کرد، خدا شما را بکشد که این قدر خون به دل من کردید و سینه مرا مملو از خشم کردید و جامهای غم و اندوه را جرعه جرعه بمن نوشانیدید، و با سرپیچی و یاری نکردن من نقشها و طرحهایم را تباه کردید، تا آن جا که قریش گفتند پسر ابوطالب، مرد شجاعی است ولی از فنون جنگ آگاه نیست. سرانجام امیرالمومنین علی(ع) توسط ابن ملجم مرادی یکی از خوارج کوفی در مسجد کوفه به شهادت رسید. پس از وی ابتدا کوفیان با فرزندش امام حسن مجتبی بیعت کردند ولی به زودی فریفته زر و زور و تزویر معاویه شده به او پیوستند. تا حدی که به آن حضرت حمله کردند، ردایش را کشیدند و پایش را با خنجر مجروح کردند و خیمه گاهش را غارت کردند و شماتتها، جنایتها و ظلمهای زیادی نسبت به وی روا داشتند و او را بی یار و یاور در میدان جنگ رها کردند و باعث شدند که علی رغم میل باطنی صلح تحمیلی را بپذیرد. همچنین پس از بیعت کردن امام حسن با یزید، کوفیان با ارسال ۱۲ هزار نامه به مکه امام حسین را به کوفه دعوت کردند و سوگندهای استوار یاد کردند. همچنین هنگام ورود مسلم به کوفه ۲۰ هزار نفر با او بیعت کردند ولی هنگامی که امام حسین و اهل بیتش به سوی آنها حرکت کردند، عهد و پیمان خود را نقض کرده، به دشمن پیوستند و با نوک نیزه‌ها و تیغ شمشیرها از وی استقبال کردند و خاندان پیامبر و ذریه پاک او و گروه مومنان مخلص را مظلومانه قتل عام کردند. و با پیمان شکنی و بی وفایی خود مصیبت‌بارترین و ناگوارترین فاجعه را در کربلا آفریدند و تا روز قیامت نامه اعمال سیاهی از خود بر جای نهادند، کوفیان در کمال بی‌رحمی و قساوت به نبردی نابرابر و ناجوانمردانه با امام و یاران با وفایش پرداختند آنان با مقاومت و نبردی بی نظیر و متهورانه در برابر مردم سفاک کوفه جان بر سر پیمان نهادند و تا آخرین نفر تشنه کام به شهادت رسیدند سپس کوفیان سرهای مقدس شهدا را بردند و به نیزه زدند و بدنهای مطهر و غرقه به خون فرزند پیامبر و یارانش را بدون غسل و کفن در بیابان رها کردند، خیمه‌های آنان را غارت کرده سپس به آتش کشیدند و زنان و کودکان خاندان رسالت را به اسارت گرفتند حتی به این هم

۱- خطبه ۲۵ نهج البلاغه.

اكتفا نکردند بلکه با اسبهای خود بدن آن حضرت را لگدکوب کردند به طوری که استخوانهای امام را درهم شکستند حتی هنگامی که کاروان اسیران کربلا به همراه سرهای بریده حضرت سیدالشهدا و سایر شهدا وارد کوفه شدند، مردم کوفه هیچ عکس العملی نشان ندادند. در این هنگام حضرت سجاد و زینب کبری خطبه‌هایی ایراد فرمودند و از باطن اهل کوفه پرده برداشتند و خیانت، پیمان شکنی و گمراهی آنها را آشکار کردند، به گفته بسیاری از مورخان، تمام لشکریانی که در کربلا حضور یافتند و با امام حسین و یارانش جنگیدند و آنان را به شهادت رسانیدند از مردم کوفه بودند و حتی یک نفر از اهل شام در میان آنها نبود^۱، شگفت‌آورتر این که اکثر کوفیان داوطلب نبرد با امام شدند. پس از واقعه خونبار کربلا کوفیان به سلمان بن سرد خزاعی رهبر قیام توابعین مختار بن ابی عبید شقفی و زید بن علی و ... نیز خیانت کردند. در این رویدادها به خوبی چهره واقعی آنها شناخته می‌شود وثاق و بی وفایی، شک و تردید، عدم اراده و قدرت تصمیم‌گیری، بدعهدی فرومایگی، خباثت و خیانت آنها کاملاً مشخص می‌شود بهترین سخن در باره ساکنان این شهر که به صورت ضرب المثل در آمده این جمله است الکوفی لا یوفی، کوفی وفا ندارد ولی بعدها شهر کوفه به عنوان شهر شیعه شهرت یافت و کوفه به صورت کانون تشیع درآمد و متعصب‌ترین شیعیان امیر مؤمنان از اهل کوفه به شمار آمدند. و علاقه و محبت مردم به امامان شیعه به حدی رسید که امام باقر(ع) را پیامبر کوفه و امام مردم عراق می‌خواندند و شاگردان نامدار و برجسته امام باقر(ع) و امام صادق(ع) از اهل کوفه بودند، امام باقر و امام صادق - علیهما السلام - بارها به کوفه تشریف فرما شدند و محدثان کوفی از آن ذوات مقدس بهره‌های وافر برده‌اند. حتی اقامت پنج ساله امام صادق(ع) در زمان حکومت منصور عباسی در شهر هاشمیه که در نزدیکی کوفه قرار دارد بیش از پیش به حیات علمی و معنوی کوفه کمک کرد حتی در تاریخ و منابع روایی آمده است که در عصر عباسیان نهصد نفر از محدثین کوفی در مسجد کوفه از قول امام جعفر صادق حدیث نقل می‌کردند. بدین ترتیب شهر کوفه از مهمترین مراکز نقل حدیث و کانون نشر حقایق ناب اسلام شد به طوری که محدثان آن مشرب کوفی را بنیاد نهادند که گرایش شیعی داشت. همچنین در روایات معتبر آمده است که در ایام ظهور حضرت صاحب الزمان، کوفه منزل پایگاه و محل قیام آن حضرت است. مفضل بن عمر از امام صادق روایت کرده که فرمود: گویی من قائم آل محمد را می‌بینم که بر فراز منبر کوفه

۱- مروج الذهب، ج ۳ ص ۷۱.

مقدمه مترجم / ۱۵

نشسته و یاران باوفایش که به تعداد سربازان جنگ بدر ۳۱۳ نفر هستند در اطراف او گرد آمده‌اند، آنها پرچمداران و حکمرانان خداوند بر روی زمین هستند^۱. ولی در مجموع رفتار ناپسند مردم کوفه بر رفتار پسندیده‌شان رجحان دارد. در خاتمه این نکته را متذکر می‌شوم که این کتاب، تاریخ کوفه را که بدست فراموشی سپرده شده بود، احیا کرده است و با صداقت و نگرشی ژرف آن را ارزیابی می‌کند و از طرفی پیشرفتهای فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، تاریخی و سیاسی این سامان را نیز خاطر نشان می‌کند. این جانب با عنایات خاصه پروردگار متعال و توجهات عالیّه حضرت ثامن الحجج علیه آلاف التحية و الثناء و با تلاش و جدیت بسیار به ترجمه این کتاب وزین همت گماردم و با تتبع و تحقیق مستمر به سرانجام رسانیدم، امید است خوانندگان با مطالعه این تاریخ سراسر حماسه و بررسی عملکرد تاریخ‌سازان گذشته درسه‌ها و عبرتهای لازم را فراگیرند و در زندگی خویش بکار بندند.

سعیدراد رحیمی - زمستان ۸۰

١٦ / تاريخ كوفه

شرح حال مؤلف^۱

تاریخ زندگی و تحصیلات

پیوسته در باره تاریخ می‌نوشتی و سخن می‌گفتی تا این که نامت در تاریخ ثبت شد^۲. مورخ بزرگ عراقی، سید حسین بن احمد بن اسماعیل بن زینی حسنی نجفی مشهور به براقی در سال ۱۲۶۱ (ه. ق) یا یک سال بعد در نجف اشرف متولد شد. وی از جمله مورّخانی بود که به طور کلی به تاریخ کوفه خدمت کردند و آن را بر اساس رویدادهایی، که خود شاهد بودند و از آن آگاهی یافتند، نیز آنچه از میان کتابها و آثار به دست آوردند و یا لابه‌لای کتیبه‌ها و سنگ‌نبشته‌ها و محققان جست‌وجو کردند، نوشتند.

او از دوران کودکی برخلاف تمام افراد خانواده‌اش به علم و تحقیق و عالمان تمایل داشت و به تاریخ علاقه خاصی نشان می‌داد، چنان که گویی سرشت او با بررسی و پیگیری حوادث و رویدادها آمیخته است. او با دانشمندان می‌نشست و به مجالس علما و خبرگان سالخورده رفت‌وآمد می‌کرد و از گفتگوهای آنان بهره می‌جست و این علاوه بر همه مطالبی بود که با سؤال کردن، بر آنها اطلاع می‌یافت. او با آگاهی و هوشیاری رشد می‌کرد و هر حادثه‌ای که در اطرافش رخ می‌داد توجه او را به خود جلب می‌کرد و با اطلاع کامل، آنها را می‌نوشت؛ افزون بر اینها، بیشتر اخبار مختلفی را که از کشورهای

۱- به نقل از مجله اعتدال، نجف، جلد اول، از صفحه ۱۱۳ تا ۱۱۷ - م.

۲- ما زلت تلهج بالتاریخ تکتبه حتی رأیناک بالتاریخ مکتوبا

دور به او می‌رسید، یادداشت می‌کرد تا مطلبی را از دست ندهد. او از حسن اتفاق از عمر طولانی برخوردار بود و از دوران جوانی به تألیف اشتغال داشت و مجموعه بزرگی از وقایع تاریخی را که در طول زندگی شاهد آن بود، گرد آورد و این، افزون بر مطالبی است که از کتابها و آثار بر جای مانده به دست آورده بود. او به جمع‌آوری و بررسی کتابها به ویژه کتابهای تاریخی پرداخت، ولی مساعد نبودن حال و تنگدستی، او را از رسیدن به این مهم بازداشت. لذا به بازنویسی کتابهای مورد نیاز و حتی بعضی از کتابهای چاپ شده روی آورد چون نمی‌توانست آن کتابها را خریداری کند. او به تنهایی کتابخانه کوچکی تأسیس کرد که دارای بعضی از آثار مهم و کمیاب بود. بازنویسی کتابها برای او فایده دوجانبه داشت زیرا تمامی کتابهایی را که بازنویسی کرده بود، به دقت مطالعه می‌کرد و بدین ترتیب، بنیه تاریخی او تقویت می‌شد. علاوه بر این، وی در کتابخانه‌ها، که در عصر او بسیار بود، بر تعداد زیادی از کتابهای ارزشمند چاپی و خطی آگاهی یافت و همه این کتابها را با جدیت مطالعه کرد، تا آنجایی که حقایق تاریخی بسیاری از کتابهای فقه و حدیث و رجال که گمان وجود مطالب تاریخی در آنها نمی‌رود، به دست آورد و این بر کوشش بسیار و اراده استوار او دلالت دارد همچنین مسافرت در منطقه وسیعی از اطراف و اکناف عراق برایش میسر شد و بسیاری از آثار باقی‌مانده عراق قدیم را مشاهده کرد و بدین ترتیب، علم را با عمل همراه کرد. از آنجا که وی قصد داشت تاریخ عراق پس از فروپاشی حکومت عباسیان را مفصل بنویسد، ناچار شد به زبان فارسی روی آورد زیرا بر اثر برپایی حکومت‌های بیگانه بر ویرانه‌های حکومت عباسی، در آن زمان بخشی از تاریخ کشور ما به زبان فارسی نوشته شده بود. براقی به بررسی کتابهای فارسی به منظور استفاده از مطالبی که در باره تاریخ عراق در این کتابها نوشته شده بود، پرداخت. به طور کلی وی بیشتر به تاریخ اهمیت می‌داد و به همین علت در آن صاحب نظر و متخصص شد و به جز علم انساب و رجال، آن هم به سبب ارتباط آن دو با تاریخ به هیچ علم دیگری توجه نداشت. او این دو علم را به دقت مورد بررسی قرار داد ولی در زبان عربی به سبک نگارش و نامه‌نگاری مهارت چندانی نداشت. از این رو، هیچ یک از آثارش برای دوستداران فصاحت و بلاغت جاذبه‌ای ندارد زیرا معمولاً سبک نگارش او،

شرح حال مؤلف / ۱۹

سبکی میان زبان محلی و فصیح بود. در آثار او به عبارتهای زیادی برمی خوریم که روشنفکران معاصر، آنها را نمی پسندند و نیز اشتباههایی در اجتهاد و نتیجه گیری های تاریخی او به چشم می خورد. گذشته از این، آثار او همچون بسیاری از کتابهای قدیمی دارای آشفتگی، بی نظمی، نداشتن فصل بندی و مانند اینهاست. با وجود این، از آنجا که فواید مهمی در آثار و کتابهای ارزشمند او به چشم می خوردند، این کاستیها از منزلت آنها نمی کاهند.

اخلاق و احوال او

در دوران کودکی برای حفظ قرآن مجید به منزل سید براقی زیاد رفت و آمد می کردیم. منزل او دارای نهالهای سرسبز، درختان و نخلهای بلند خرما بود. در گوشه ای بره ای بسته شده بود و در گوشه دیگر، حیوانی شکار شده به چشم می خورد. در فضای منزل، پرندگان کوچک و زیبایی در پرواز بودند یا در حیاط بزرگ آن جمع می شدند و پیرمردی ثغرنام با چهره نورانی، خنده رو، لاغر اندام و گندم گون، عهده دار مواظبت آنها بود. هر آنچه در منزل وجود داشت، به مهربانی و پرهیز از تکلف و گرایش به مظاهر طبیعی و صحیح زندگی اشاره داشت.

براقی مهربان، جوانمرد و نسبت به خانواده بزرگش سخاوتمند بود. وی از رفتار دانشمندان معاصرش، بخصوص از گروهی که در زمره آنان قرار داشت ناراحت و رنجیده خاطر بود. همچنین در کتابهای خود از آنچه در محیط زندگی اش می گذشته، بسیار شکایت کرده است زیرا با رفتارهای ناخوشایند و نامأنوسی مواجه بود که با سرشت پاک عربی و اخلاق پسندیده وی سازگار نبود؛ تا این که در حدود سال ۱۳۲۰ (ه.ق) مجبور شد به یکی از روستاهای اطراف عراق مهاجرت کند. این روستا، لهیات نام داشت و یکی از روستاهای حیره بود. وی با سختی و تنگدستی در آنجا اقامت کرد. او و فرزندان از محصولات مزرعه کوچکی استفاده می کردند تا مجبور نشوند از افراد فرومایه درخواست کمک کنند. سید براقی سرانجام در شعبان سال ۱۳۳۲ (ه.ق) در همان مزرعه درگذشت.

او از قدرت حافظه، خوش فکری، حضور ذهن، دقت، تحقیق و بررسی و به طور کلی تمام ویژگیهایی که یک مورخ خوب باید داشته باشد، برخوردار بود و این ویژگیها در بسیاری از آثارش که در تنگدستی و اشتغال وی به تأمین مخارج زندگی، و بازنویسی شده‌اند، نمایان است. در سال ۱۳۳۱ (ه.ق) - یک سال پیش از وفات براقی، او را پس از مدتی دوری بر حسب اتفاق در مزرعه‌اش دیدار کردیم. این دیدار به منظور کسب آگاهی از بعضی کتابهای او، که اطلاعی از آنها نداشتیم، و نیز به قصد تبادل نظر با او در بعضی مسائل تاریخی، که از طریق تحقیق و بررسی در نواحی مختلف عراق به آن دست یافته بود، صورت پذیرفت.

تألیفات و آثار او

تألیفات براقی مورخ (ره) بالغ بر هشتاد جلد است که بیشتر آنها دستخط خود اوست و تا آنجا که می‌دانیم، تاکنون هیچ یک از آثارش به چاپ نرسیده است. این آثار نتیجه تحقیقات و بررسیهایی است که وی در دوران زندگی خود انجام داده و به طور کلی مطالب تاریخی فراوانی را همان طور که بوده در آثارش نقل کرده است. او در بعضی از تألیفاتش که پیش از این نام برده شد، اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه مفیدی دارد و حقیقت بسیاری از قبور و زیارتگاههایی را، که در روستاهای اطراف عراق پراکنده‌اند و به فرزندان ائمه اطهار(ع) نسبت داده شده‌اند، روشن کرده، و افزوده است که علت اصلی ایجاد بیشتر این زیارتگاهها به عملکرد مزدورانی که از نادانی عوام سوء استفاده می‌کرده‌اند، باز می‌گردد.

وی گفته است: مانند این زیارتگاهها، در شام و حجاز نیز وجود دارد که بیشتر آنها ساختگی‌اند. او اسامی این زیارتگاهها را در یکی از کتابهای خود به نام مجموعه حکایات آورده است. اینک فهرست اسامی کتابهای براقی را ذکر می‌کنیم:

۱- بهجة المؤمنین فی احوال الأولین و الآخرین؛ در چهار مجلد بزرگ، در تاریخ عمومی است که نگارش آن تا پایان عمرش ادامه داشت.

۲- قلائد الدرر و المرجان فیما جرى فی السنین من طوارق الحدثان؛ در یک مجلد،

شرح حال مؤلف / ۲۱

کتابی تاریخی است که در آن به منابع کمیاب استناد کرده است.

۳- براقیة السیرة فی تحدید الحیره؛ دارای فصلهای تاریخی ارزشمندی در باره حیره است و از این کتاب آشکار می شود که او عادت داشته در باره تاریخ عراق و آثار قدیمی آن تحقیق کند.

۴- کتاب الحنانه و الثویه؛ مقاله‌ای زیبا و تحقیقی پیرامون این دو مکان [حنانه و ثویه].
۵- الجوهرة الزاهرة فی فضل کربلا و من حل فیها من العترة الطاهرة؛ در یک مجلد، حاوی مطالبی تاریخی در باره کربلاست.

۶- السیرة البراقیه فی رد صاحب التحفه العنبریه فی الأنساب.

۷- عقد اللؤلؤ و المرجان فی تحدید ارض کوفان و من سكن فیها من القبائل و العربان^۱؛ در یک مجلد، از بهترین آثار او و از دقیق ترین کتابهایی است که در باره کوفه نوشته شده است. او در این کتاب، تاریخ قدیم و جدید کوفه را تا آخرین روزهای زندگی خود به طور کامل بیان کرده است.

۸- الیتیمه الغرویه فی الارض المبارکة الزکیه؛ در این کتاب تاریخ نجف را نوشته است.
۹- النخبة الجلیه فی احوال الوهابیه؛ در این کتاب تاریخ پیدایش وهابیت و حوادثی را، که آنان در عراق و جز آن به وجود آورده اند، ذکر کرده است.

۱۰- کتاب قریش و احوالهم.

۱۱- کتاب بنی امیه و احوالهم.

۱۲- اکسیر المقال فی مشاهیر الرجال.

۱۳- منبع الشرف: رساله‌ای در باره علمای مشهور نجف است. طبق گفته خود مؤلف، نسخه اصلی این کتاب به رسم امانت به شخصی داده شد ولی او کتاب را باز نگرداند.

۱۴- تغییر الاحکام فیمن عبد الأصنام.

۱۵- کشف النقاب فی فضل السادة الأنجاب.

۱۶- الهاویة فی تاریخ یزید بن معاویة.

۱- منظور، کتاب حاضر است - م.

- ۱۷- معدن الأنوار فی النبی و آله الاطهار علیهم السلام.
- ۱۸- البقعة البهیة؛ در این کتاب، مختصری از تاریخ شهر کوفه را بیان کرده است.
- ۱۹- السّر المکنون فی الغائب المصون؛ این کتاب پاسخی است به افراد نادانی که زمان ظهور امام مهدی (عج) را معین کردند، و گمان می‌کردند که ما در آخر زمان هستیم.
- ۲۰- ارشاد الأمة فی جواز نقل الاموات الی مشاهد الائمة (ع).
- ۲۱- کشف الاستار فی اولاد خدیجة من النبی المختار (ص).
- ۲۲- رساله فی تاریخ الشیخ المفید (ره).
- ۲۳- رساله فی السهو و النسیان و هل ثبتا للنبی (ص).
- و بسیاری کتابهای دیگر.

وارثان وی تألیفات نامبرده را به همراه کتابهای دیگر او، که بیشتر آنها دستخط خودش بود، بردند، آنان نسبت به اهمیت و نگهداری آثار علامه آگاهی نداشتند زیرا کتابها را به بازار کتاب در شهر نجف بردند و به حراج گذاشتند. این حادثه در ماه شوال سال ۳۳۳ (ه.ق) روی داد. زمانی که از وضعیت این کتابها اطلاع یافتیم، بسیار اندوهگین شدیم چون می‌دانستیم هرگاه سارقان آثار ادبی، که در این شهر بسیارند، به آن کتابها دسترسی پیدا کنند، عاقبت آنها به کجا می‌انجامد و این آخرین اطلاع ما از آن کتابها بود، و بقیه به عهده تاریخ است.

علامه شیخ محمدرضا شیبی

مقدمه

کوفه دارای تاریخ با شکوهی است این شهر آثار ادبی و علمی ارزشمندی برای ما به یادگار گذاشته که در طول تاریخ به دست فراموشی سپرده نمی‌شود، کوفه در آغاز نهضت بزرگ اسلامی به صورت شهر درآمد. در زمانی که اسلام با نیروی ایمان، حرکت خویش را آغاز کرد تا مکتب هدایت بخش خود را در تمام جهان بگستراند و سران کفر و سردمداران شرک را پایمال کند و هنگامی که به مملکت بزرگ ایران یورش برد، سپاه اسلام در جست‌وجوی یک مقرر فرماندهی کل بود که دارای امکانات رفاهی و بهداشتی کافی باشد. در این جا، سرزمین کوفه، لشکر اسلام را با آغوش باز پذیرفت و با آسمان درخشان، آب گوارا و نسیم روحبخش خود، که آمیزه‌ای از نسیم مرطوب باغهای شاداب حومه آن و بادهای خشک صحرا بود، به روی آنان لبخند زد و شهر کوفه به کوفه الجند شهرت یافت... این، آغاز پیدایش تاریخی کوفه بود.

مسجد بزرگ کوفه، قلب تپنده این شهر یا مرکز جذب سپاه عرب به شمار می‌رفت که پیرامون آن را این سپاه پیروز و پرافتخار با قدرت و ایمان احاطه کرده بود؛ سپاهی که در قبایل عرب تجسم می‌یافت. هر قبیله‌ای در این مسجد در پی آن بود که بر افتخارات خویش بیفزاید و با برگزیدن یکی از چهار سوی مسجد اعظم، آن را مزیتی برای عزت و سروری خویش قرار دهد و بدین ترتیب، کوفه به صورت کوفه قبایل نیز درآمد و به چهار بخش مشهور تقسیم شد و هر بخشی که در یک ضلع مسجد قرار داشت، به قبیله‌ای

اختصاص یافت. قبایلی که ضلع شرقی مسجد، که با فضیلت‌ترین ضلعها بود، به آنها اختصاص می‌یافت سعادت‌مندترین قبیله‌ها به‌شمار می‌رفتند و آنها قبایل یمن بودند. سپس کوفه به هفت محله تقسیم شد و مراحل آبادانی در این شهر بنا به حکم - ضرورت پیشرفت - از چادرها و خیمه‌ها آغاز شد و به خانه‌هایی رسید که با خشتهای خام ساخته می‌شد. سپس به تدریج، خیابانها و کوچه‌ها ایجاد و خانه‌ها و قصرهایی با آجر بنا نهاده شد. و این داستان جالبی است که مورخ را به بحث و بررسی تشویق می‌کند.

زمانی که کوفه پس از طی این مراحل شهر شد و به صورت مرکز تصمیم‌گیری سیاسی اسلام و پایتخت حکومت درآمد، و به علت مرکز بودن، روزگار پر فراز و نشیبی را، که همان دورانهای حکومت اسلامی است، پشت سر گذاشت و جنگها و حوادث غمبار و حیرت‌انگیزی را به خود دید. همه اینها موجب شد که کوفه در عصر کنونی و در هر عصری از موقعیت ارزشمند تاریخی برخوردار شود، موقعیتی که با تاریخ تحولات اسلام در بهترین دورانها و حساسترین شرایط آن ارتباط دارد و توجه پژوهشگران و محققان را به خود جلب کرده است.

کوفه تنها به مرکزیت سیاسی اش اکتفا نکرد، بلکه مرکزیت علمی و ادبی بی‌نظیری را در میان کشورهای اسلامی به خود اختصاص داد، بجز بصره که در آن روزگار، از این لحاظ با کوفه رقابت می‌کرد. در بسیاری از موارد به بروز اختلاف این دو شهر در حال نزاع و کشمکش با یکدیگر بودند و این گروه‌گرایی در نظریات علمی و بحثهای ادبی منجر می‌شد؛ و هنوز هم می‌شنویم: کوفیان گویند... و بصریان گویند... بنابر این، کوفه آن روز، کوفه دانش و ادب یا مرکز فرهنگ جامع اسلامی نیز بود و این مرکز با آثار علمی و ادبی خود و نیز پرورش دانشمندان، ادیبان و شاعران که از مفاخر تاریخ اسلام در مهمترین دورانهای انقلاب فرهنگی آن به‌شمار می‌روند، بر ارزش تاریخی کوفه افزوده است.

هر یک از ما، مطالبی درباره اهمیت تاریخی کوفه از جهاتی که گفته شد می‌دانیم، و با مطالعه این کتاب، که در برابر ماست، به اهمیت آن از جهات دیگری پی می‌بریم لکن تا کنون کتابی سراغ نداریم که زوایای مختلف تاریخ کوفه در آن ذکر شده باشد تا مشوق پژوهشگران و مورخان باشد. تاریخ اسلامی در دورانهای گذشته (که کوفه مرکز حرکت

سیاسی، علمی، ادبی و تجاری اسلام بوده است) تنها تصویر کلی و آشفته‌ای را از کوفه به ما می‌نمایاند که به نظم و هماهنگی نیازمند است و هنوز بسیاری از زوایای تاریخی آن ژرف‌نگری و پژوهش درازمدت در منابع مختلف تاریخی و نیز به مطالب پراکنده‌ای که در فرهنگنامه‌ها و کتابهای حدیث، ادبیات، رجال و بلدان، ذکر شده و قابل شمارش نیست، نیاز دارد و مردم به کتابی نیاز دارند که اشتیاق شدید آنان را به تاریخ این شهر کهن فرو نشاند. روشن نیست که چرا مورخان از این نکته جالب توجه، غفلت ورزیده‌اند. درباره برخی از کتابهای قدیمی، که روزگار آنها را به دست فراموشی سپرده و از پژوهشگران دریغ داشته، مطالبی شنیده و خوانده‌ایم ولی اکنون هیچ‌گونه اثر و نشانه‌ای از آنها باقی نمانده است، از جمله:

۱- تاریخ کوفه نوشته ابی حسین محمد بن جعفر معروف به ابن نجار کوفی. وی در سال ۱۴۰۲ (ه.ق) درگذشت. این مطالب در کشف الظنون ذکر شده است.

۲- تاریخ کوفه، تألیف ابن مجاهد معروف، که این مطلب نیز در کشف الظنون ذکر شده است.

۳- کتاب کوفه و آثار و فضیلت آن، نوشته نجاشی، صاحب کتاب رجال مشهور (نام این کتاب در شرح حال وی گفته شده است).

۴- کتابی در مزار و فضیلت کوفه و مسجدهای آن، تألیف جعفر بن حسن بن شهریار که در سال ۳۴۰ (ه.ق) درگذشته است. (نام این کتاب را نیز نجاشی در رجالش ذکر کرده است).

هنگامی که مستشرق مشهور فرانسوی، لوئی ماسینیون سخنرانی خود را درباره کوفه در دانشگاه مصر ایراد کرد، توجه همه را به این موضوع تاریخی مهم معطوف کرد، و تأثیر مطلوبی بر روشنفکران بر جای نهاد که بیانگر اشتیاق مردم به شناخت تاریخ کوفه، این شهر باستانی است. ولی این هیچ دردی را دوا نمی‌کند زیرا یک سخنرانی از سوی هر کس ایراد شده باشد نمی‌تواند بیانگر تاریخ این شهر بزرگ و باشکوه باشد؛ شهری که در طول چندین قرن، شاهد بروز جنگها و حرکتهای سیاسی، ادبی و علمی بوده تا این که یکباره به خاموشی گراییده است. ما هنوز نیازمند کتابی قدیمی هستیم تا بتوانیم همچون یک سند تاریخی بدان اعتماد و استدلال کنیم. اکنون این پرسش مطرح است که با چه

چیزی این نیاز را برطرف کنیم؟ کجاست کتابی که اشتیاق شیفتگان آثار قدیمی را فرو نشاند؟

گمان می‌کنم خواننده کتاب برای رهایی از این سرگردانی پیشنهاد می‌کند مطالب مربوط به کوفه، که لابه‌لای کتابهای مختلف پراکنده است، گردآوری و کتابی جامع و هماهنگ و منسجم تألیف شود، به شرط آن که نظر مؤلف با دیدگاههای علمای گذشته در نیامیزد، و بیش از ذکر دیدگاهها و نظم بخشیدن به آن، اعمال نشود. بدین ترتیب، کتابی آماده می‌شود که گفتارها و دیدگاههای قدیمی - آن گونه که مورد نظر ماست - و گردآوری‌اش جدید است. از این رو پژوهشگر به کمک این کتاب و نیز آگاهی از حفاریهای جدید تاریخی می‌تواند به حقایق دست یابد و هدفی را که محققان به خاطر آن به کتابهای قدیمی اهمیت می‌دهند، تحقق بخشد.

لکن آیا پیشنهادکننده گمان می‌کند پاسخ مثبت دادن به این پیشنهاد آسان است؟ در حالی که می‌دانیم این کار به تلاش بسیار و بررسی طولانی کتابهای بی‌شمار و به رعایت امانت در نقل مطالب و دقت و نکته‌سنجی نیازمند است.

از حُسن اتفاق با توفیق پژوهشگران، به این پیشنهاد، قبل از طرح آن پاسخ مثبت داده می‌شود و در این راستا علامه استاد سید محمد صادق آل بحر العلوم کتابی را، که پیش روی ما و از تألیفات فاضل مرحوم سید حسین براقی است، منتشر می‌کند. این مؤلف مشهور به سبب توجه و عنایت خاص به بسیاری از مطالب تاریخی - که هیچ یک از نویسندگان بدان نپرداخته‌اند - بارها مورد تشکر و قدردانی قرار گرفته است. هنوز کتابهای خطی او در کتابخانه‌های نجف، مأخذی سودمند برای تاریخ نجف به‌شمار می‌رود و علمای نجف بدان استناد می‌کنند. از جمله تألیفات گرانبه‌ای او همین کتاب (تاریخ کوفه) است، که پژوهشگران بدین گونه کتابها نیاز دارند، و تعدادی از تألیفات قدیمی او، که نام آنها را شنیده ولی تاکنون درباره آنها اطلاعی به دست نیاورده‌ایم، مفقود شده‌اند، در واقع، مؤلف این کتاب، نظر پیشنهادکننده را به کار گرفته و گفتار علمای گذشته و احادیث و سنن را چنان که بوده‌اند، گردآوری کرده است تا خواننده را در مورد تاریخ کوفه از مطالبی آگاه کند که در کتابهای دیگر نمی‌تواند از آنها اطلاع یابد.

از آنجا که کتاب اصلی برای بررسی کامل تاریخ کوفه کافی نبود، دوست ما استاد سید محمد صادق آل بحرالعلوم به تصحیح آن پرداخت و مطالب مهمی بدان افزود که سزاوار قدردانی است و آن را به گونه‌ای اصلاح کرد که بر زیبایی و ارزش تاریخی آن افزود و در حقیقت به کتابی مشترک میان آن دو تبدیل شد. لکن وی به سبب اعتراف به فضیلت مؤلف پیشین و پدید آوردن موضوعی جدید توسط او که پایه‌گذار اصلی این کتاب به‌شمار می‌آید، این کتاب را به مؤلف اصلی آن نسبت داد و هدف از تألیف آن را به‌خوبی بیان کرد و بررسیها و اضافات خود را غالباً در میان یا آخر کتاب جای داد. خواننده درخواهد یافت که سبک این کتاب، چنان تغییر کرده که با سبک یک مؤلف در عصر سید براقی تفاوت دارد. این موضوع، زمانی مشخص می‌شود که بخشی از مطالب چاپ شده این کتاب و نیز بخشی از مقالاتی که سالهای متمادی پس از براقی نوشته شده‌اند، مطالعه شود.

من قادر نیستم از تلاش و کوشش و تحقیق و پژوهشهای دوست دانشورم پیرامون مطالبی که هیچ محققى جز او بدان نپرداخته است، تمجید و ستایش کنم. گر چه برخی از داوریهای تاریخی و دیدگاههای خاص او از قلم افتاده که ضرورت بحث آن را ایجاب می‌کرده است، و گر نه وی نظر پیشنهادکننده را رعایت و سخنان علمای گذشته و دیدگاههای متأخران را به همان صورتی که هست، نقل کرده، و ارزشمندترین مجموعه کم‌نظیر در این موضوع را به ما ارزانی داشته است.

از موضوعاتی که تنها در این کتاب مورد بحث قرار داده، با وجود این که هیچ‌گونه مأخذی در دست نداشته است، فرهنگ اسامی کوفه، روستاها، محله‌ها و بخشهای وابسته، از قبیل بقعه‌ها، خانه‌ها، و قصرها و... و نیز فرهنگ رؤسا، قضات، حکمرانان و تاریخ رویدادها و آشوبها و مطالب بسیار دیگر است.

امیدوارم مؤلف به هدف مورد نظر خود دست یافته باشد.

علامه استاد شیخ محمدرضا مظفر
رئیس دانشکده فقه در نجف اشرف

تقریظ و تاریخ چاپ کتاب

تاریخ کوفه، بوستان علم و معرفتی است که انسان را به تحسین و تمجید وای می‌دارد و دارای معانی نابی است که با الفاظ نیکویی آراسته شده است ای جویای تاریخ از این بوستان هر آنچه می‌خواهی، برگیر براقی در گردآوری آن بسیار شیفته و مشتاق بود صادق به تکمیل آن همت گماشت که همانندی برای او یافت نمی‌شود در دانش و فضیلت پارسایی و پاکدامنی او فرزند بحرالعلوم است، شخصیتی که سرچشمه افتخار و سربلندی است تاریخ خاتمه آن را این گونه نگاشتم: با حسن تاریخ بهی^۱.

۱۲۹، ۱۲۱۱، ۱۷، ۱۳۵۷ ه. ق.

۱- تاریخ (کوفان) به
من کل معنی رائق
یا طالب التاریخ خذ
کان (البراقی) بیجم
أکمله (صادق) من
فی علمه و فضله
هو این (بحرالعلم) من
مذانتھی ارخسته:
ریاض فضل تزدھی
یـزینه لفظ شـهی
من روضة ما تشتهی
عـه قـرین الوله
لیس له من شـبه
و بـرده المـنزه
له الفـخار یـنتهی
(یا حسن تاریخ بهی)

٣٠ / تاريخ كوفه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حمد و ستایش، مخصوص پروردگار جهانیان که آفریننده همه مخلوقات و آسمانها و زمین است. او را می ستایم و از او یاری می جویم و بر پیامبر و امین او حضرت محمد (ص) سرور رسولان و بر اهل بیت پاک و مطهر او، سروران اولین و آخرین، درود می فرستم که به سبب ولایت و محبت آنها دین به کمال می رسد و ما از مؤمنان به شمار می رویم.

اما بعد، این بنده نیازمند به رحمت پروردگار بی نیاز حسین بن احمد حسنی، مشهور به سید حسون براقی نجفی (خداوند با لطف خفی خود با او رفتار کند) می گوید: هنگامی که از تألیف کتاب البقیعه البهیة فیما ورد فی مبدأ الکوفة الزکیه فراغت یافتم و در این کتاب، مطالبی درباره فضیلت مسجد کوفه و مسجد سهیل و نیز آنچه درباره این دو مسجد و اعمال آنها، حدود کوفه و بنای آن، وارد شدن قبیله ها به آن جا و ویرانی آن نقل شده آوردم، علاقه مند بودم؛ برای کسی که می خواهد تاریخ کوفه را به دقت بررسی کند، رساله مختصر و سودمندی بنویسم، و این نکته را، که کوفه، به ویژه مسجد آن، قدیمی و باستانی است، بیان کنم.

فضیلت مسجد کوفه

طبق اخباری که در کتابهای سیره و تاریخ نقل شده، مسجد کوفه از همه مساجد به جز مسجدالحرام قدیمی‌تر است. روایت شده که مسجد کوفه قبل از خلقت حضرت آدم (ع) عبادتگاه و مکان مبارکی بوده که خدا به آن برکت داده و نیز عبادت حضرت آدم و پیامبران (ع) و اولیا و صدیقان بوده است. مسافر باید نمازش را شکسته بخواند، مگر در چهار موضع که یکی از این مواضع، مسجد کوفه است؛ مسافر مخیر است که در آن نمازش را تمام و یا شکسته بخواند و این یکی از فضیلت‌های مسجد کوفه به شمار می‌آید. در باره فضیلت مسجد کوفه، روایتهای بسیاری وارد شده و تمام فقهای ما از زمان ائمه (ع) تاکنون فضیلت، شرافت و اجر عبادت را در آن مسجد در کتابهای خود یادآور شده‌اند؛ و نیز سیره‌نویسان و مورخان شیعه و سنی درباره مسجد کوفه و فضیلت آن بر دیگر مساجد به جز مسجدالحرام و مسجدالنبی (ع) به تفصیل سخن گفته‌اند.

مجلسی در بحارالانوار ج ۲۲، با حذف سلسله سند از حبه عنری و میثم کنانی روایت کرده که: مردی خدمت حضرت علی (ع) آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، من توشه‌ای فراهم آورده، وسایل سفر خریداری کرده و کارهای ضروری‌ام را انجام داده‌ام و می‌خواهم به سوی بیت‌المقدس حرکت کنم. حضرت فرمود: وسایل سفرت را بفروش، توشه‌ات را مصرف کن و به مسجد کوفه، برو، که یکی از چهار مسجد بافضیلت است و اقامه دو رکعت نماز در آن برابر با رکعت‌های بسیاری در مساجد دیگر است و خیر و برکت آن تا دوازده میل^۱ اطراف مسجد گسترده است و از وسعت بنای نخستین آن هزار ذراع کم شده است از گوشه مسجد از تنور آتش آب جوشید^۲، کنار رکن پنجم حضرت

۱- میل معادل ۱/۳ فرسخ یا ۲ کیلومتر و نزد متأخران معادل ۴۰۰۰ ذراع است. (فرهنگ نفیسی و معین) - م.
 ۲- این واقعه در زمان حضرت نوح (ع) و هنگام نزول عذاب الهی روی داد و در سوره هود / ۴۰ ذکر شده است. - م.

ابراهیم(ع) خلیل نماز گزارد و هزار پیامبر(ص) و هزار وصی نیز در آن مسجد نماز خواندند؛ در مسجد کوفه عصای حضرت موسی(ع). انگشتر حضرت سلیمان(ع) و بوته کدو قرار دارد و در وسط آن، باغی از باغهای بهشت است که سه چشمه در آن می‌درخشند: چشمه آب، چشمه روغن و چشمه شیر. این باغ از گیاهانی به وجود آمده است که پلیدی را می‌زداید و مؤمنان را پاکیزه می‌کند. از این مسجد، راهی است که به کوه اهواز منتهی می‌شود. در مسجد کوفه حضرت نوح(ع) نماز گزارد و یغوث و یعوق به هلاکت رسیدند و روز قیامت، هفتاد هزار نفر بدون حسابرسی و عذاب از آنجا محشور می‌شوند، سمت راست آن ذکر و دعا، و سمت چپ آن مکر و نیرنگ است*، و اگر مردم بدانند که چه فضیلتی در این مسجد است، بدان روی می‌آورند.

مجلسی با ذکر سند از حماد بن زید حارثی روایت کرده که گفت: نزد جعفر بن محمد(ع) بودم و کوفیان در آن خانه ازدحام کرده بودند. مردی از آن میان پرسید: ای فرزند رسول خدا! من از مسجد فاصله زیادی دارم و نمی‌توانم در آن نماز بخوانم. فرزند پیامبر فرمودند: به آن جا برو، اگر مردم بدانند که مسجد کوفه چه فضیلتی دارد حتی با کشیدن خود بر روی زمین به آن جا می‌روند. مرد گفت: من به کاری اشتغال دارم. امام صادق(ع) فرمود: به آن جا برو و تا حد امکان آن را ترک مکن و سمت راست مسجد را که پس از ابواب کنده قرار دارد و مقام ابراهیم(ع) است، زیارت کن و کنار رکن پنجم مقام جبرئیل است. به خدا سوگند، اگر مردم آنچه را من درباره مسجد کوفه می‌دانم، می‌دانستند، در آن جا ازدحام می‌کردند.

در کتاب محاسن برقی و بحارالأنوار به صورت مسند از هارون بن خارجه روایت شده که گفت: حضرت امام صادق(ع) فرمودند: آیا فاصله تو تا مسجد کوفه، یک میل هست؟ گفتم: خیر. فرمودند: آیا همه نمازها را در آن جا می‌خوانی؟ گفتم: خیر، فرمود: آگاه باش، اگر من در جوار مسجد کوفه بودم، آرزو می‌کردم تا تمام نمازهایم را در آن مسجد بخوانم. آیا فضیلت این مکان را می‌دانی که تمام پیامبران و بندگان صالح خدا در

*- در اقرب الموارد، ج ۲، ذیل واژه مکر آمده که مراد از این قسمت روایت این است که در سمت چپ کوفه بازار قرار گرفته که در آن فریب و نیرنگ فراوان است. - م.

آن نماز خوانده‌اند؟ حتی پیامبر اکرم (ص) در شب معراج، زمانی که به آسمان رفت، جبرئیل به او گفت: ای محمد (ص)! آیا می‌دانی کجا هستی؟ اکنون در برابر مسجد کوفه قرار داری. پیامبر فرمود: از خداوند بخواه تا در این مسجد دو رکعت نماز بخوانم. سپس پیامبر در مسجد فرود آمد و نماز گزارد. سمت جلو و سمت راست و چپ و مرکز و عقب مسجد کوفه، باغی از باغهای بهشت است، و اقامه نماز واجب در آن، معادل هزار رکعت و به جا آوردن نماز نافله برابر پانصد رکعت است.

در کتاب *امالی* با ذکر سند از هارون بن خارجه، امام صادق (ع) مانند آنچه پیش از این گذشت، نقل شده و در پایان افزوده شده است: نشستن در مسجد کوفه حتی بدون اقامه نماز و خواندن دعا عبادت است و اگر مردم، فضیلت آن را بدانند، حتی با کشیدن خود بر روی زمین به آن جا می‌روند.

در کتاب *امالی* و *بحار الأنوار* به صورت مسند از محمد بن حسن از هارون بن خارجه روایت شده که گفت: امام صادق (ع) به من فرمودند: فاصله میان منزل تو تا مسجد کوفه چقدر است؟ من فاصله را به ایشان عرض کردم، فرمودند: هر ملک مقرب و پیامبر مرسل و بنده پرهیزکاری که وارد شهر کوفه شده، در مسجد کوفه نماز خوانده است، و پیامبر اکرم (ص) در شب معراج از آن مسجد عبور کرد و جبرئیل برای نماز خواندن پیامبر (ص) در آن مسجد از خداوند اجازه خواست و پیامبر (ص) دو رکعت نماز گزارد. اقامه نماز واجب در مسجد کوفه معادل هزار رکعت و به جا آوردن نماز مستحبی برابر پانصد رکعت است و نشستن در آن بدون تلاوت قرآن، عبادت است، حتی اگر مجبور شدی خود را بر روی زمین بکشی به آن جا برو.

در تفسیر عیاشی و *بحار الأنوار* از هارون بن خارجه روایت شده که امام صادق (ع) فرمود: ای هارون! فاصله میان منزل تو و مسجد با شکوه کوفه چقدر است؟ گفتم: نزدیک است، فرمود: آیا یک میل هست؟ گفتم، نزدیکتر است، فرمود: تمام نمازهایت را آن جا می‌خوانی؟ گفتم: به خدا، جانم به فدایت! چه بسا به کاری اشتغال دارم. حضرت فرمود: اگر من نزدیک مسجد کوفه بودم، همه نمازهایم را در آن به جا می‌آوردم، و با حرکت دست مبارکش افزود: هر ملک مقرب و پیامبر مرسل و بنده پرهیزگاری، که وارد

شهر کوفه شده، در مسجد کوفه نماز گزارده است. در شب معراج، جبرئیل گفت: ای محمد! این مسجد کوفه است. حضرت فرمود: از خدا بخواه تا اجازه دهد دو رکعت نماز در آن بخوانم. سپس امام صادق(ع) فرمود: آیا نمی دانی که در سمت راست و چپ مسجد، باغی از باغهای بهشت است؟ آیا نمی دانی که اقامه نماز واجب در آن برابر هزار رکعت در مساجد دیگر و به جا آوردن نماز مستحبی، معادل پانصد رکعت و نشستن در آن بدون تلاوت قرآن عبادت است؟ و با حرکت دادن انگشت مبارکش فرمود: پس از مسجد الحرام و مسجد النبی، مسجدی با فضیلت تر از مسجد کوفه وجود ندارد.

در کتاب *امالی و بحار الأنوار* به صورت مسند از امام صادق(ع) نقل شده که فرمود: مردی در مسجد کوفه به حضور حضرت علی(ع) رسید و گفت: سلام بر تو ای امیر مؤمنان و رحمت و برکات خدا بر تو باد! حضرت علی(ع) جواب سلام او را داد. مرد گفت: فدایت شوم! می خواهم به مسجد الاقصی بروم و به منظور عرض سلام و خداحافظی به خدمت شما رسیدم. حضرت فرمود: از این سفر چه می خواهی؟ گفت: فدایت شوم! طالب فضیلت هستم. حضرت فرمود: وسایل سفرت را بفروش و توشهات را مصرف کن، و در این مسجد نماز بخوان زیرا اقامه نماز واجب در مسجد کوفه، معادل یک حج و به جا آوردن نماز مستحبی، برابر یک عمره مقبوله است و برکات آن تا دوازده میل اطراف مسجد گسترده است. سمت راست مسجد برکت و سمت چپ آن مکر و نیرنگ است، در وسط مسجد چشمه ای از روغن و چشمه ای از شیر و چشمه ای از آب وجود دارد که نوشیدنی مؤمنان است، و نیز چشمه ای از آب برای طهارت مؤمنان در آن قرار دارد. از مسجد کوفه کشتی نوح حرکت کرد و بتهای نسر و یغوث و یعوق در آن بودند؛ هفتاد پیامبر هفتاد وصی در مسجد کوفه نماز گزاردند که من یکی از آنان هستم و دست مبارکش را بر سینه گذاشت و فرمود: هر شخص گرفتاری که در مسجد کوفه از خدا چیزی بخواهد، خداوند حاجت او را روا می کند و اندوه او را از بین می برد.

در کتاب *امالی و بحار الأنوار* با ذکر سند از اسحاق بن یزدان روایت شده که گفت: مردی خدمت امام صادق(ع) رسید و گفت: من از همه چیز حتی طلا و نقره ام چشم پوشی کردم، دارایی خود را فروختم و تصمیم گرفتم به مکه بروم، فرمود: این کار را

نکن زیرا اهالی مکه آشکارا به خدا کفر می‌ورزند. مرد گفت: پس به حرم رسول خدا(ص) مدینه می‌روم. - فرمود: آنها از اهالی مکه بدترند. گفت: کجا بروم؟ فرمود: به عراق و شهر کوفه برو زیرا برکت آن تا فاصله دوازده میل امتداد دارد و... و کنار آن قبری است که هر گرفتار و اندوهناکی به آن جا برود، خداوند گرفتاری و اندوه او را برطرف می‌کند.

در فرحة الغری و بحار الأنوار با ذکر سند طولانی به نقل از ابن بطائنی از صفوان از ابی اسامه و او از حضرت امام صادق(ع) روایت شده که گفت: از آن حضرت شنیدم که فرمود کوفه، باغی از باغهای بهشت است. قبر حضرت نوح و حضرت ابراهیم و سیصد و هفتاد پیامبر و ششصد وصی و مرقد سید اوصیا حضرت علی(ع) در آن است.

در تفسیر عیاشی و بحار الأنوار از مردی روایت شده که گفت: از امام صادق(ع) در باره مساجد با فضیلت سؤال کردم، فرمود: مسجد الحرام و مسجد النبی(ع) گفتم: فدایت شوم! آیا مسجد الأقصی هم جزو این مساجد است؟ فرمود این مسجد در آسمان است که رسول خدا(ص) به آن جا سفر کرد. گفتم مردم می‌گویند بیت المقدس است. فرمود: مسجد کوفه از آن با فضیلت تر است.

در امالی و بحار الأنوار به صورت مسند از ابو حمزه ثمالی روایت شده که گفت: امام زین العابدین(ع) فقط به قصد زیارت از مدینه به مسجد کوفه آمد و دو رکعت نماز گزارد. سپس بر مرکب خود سوار شده، به راهش ادامه داد.

در بحار الأنوار با ذکر سند از ابو حمزه ثمالی نقل شده که گفت: روزی در مسجد کنار رکن هفتم نشسته بودم. ناگهان مردی را دیدم که از طرف باب کنده داخل شد. او از همه مردم زیباتر، خوشبوتر و جامه‌اش پاکیزه‌تر بود. دارای جبّه و دستاری نبود اما پیراهن و ردایی بر تن و عمامه‌ای بر سر داشت و یک جفت کفش عربی نیز پوشیده بود؛ کفشهایش را درآورد و کنار رکن هفتم ایستاد، دو دست خود را تا برابر گوشهایش بالا برد و با تکبیر آنها را پایین آورد. با مشاهده این حالات تمام موهای بدنم راست شد، چهار رکعت نماز خواند و رکوع و سجودش را به نیکوترین وجه به جا آورد و فرمود: پروردگارا! اگر عصیان ورزیدم اطاعت نیز کردم... تا آن جا که فرمود: ای کریم، سپس به سجده افتاد،

پس از مدتی از سجده برخاست، ناگهان به ذهنم خطور کرد که او مولایم امام زین العابدین علی بن حسین (ع) است، بر روی دستهای مبارکش افتادم تا آنها را ببوسم، دستش را عقب کشید و مرا به سکوت فرا خواند. گفتم: ای سرور من! مرا می شناسید که دوستدار شما هستم، به چه سبب به این جا آمدید؟ فرمود: به همان سبب که دیدی.

در کتاب *امالی و بحار الأنوار* به صورت مسند از ابو حمزه ثمالی روایت شده که گفت: به مسجد کوفه وارد شدم، ناگهان با مردی روبرو شدم که کنار رکن هفتم ایستاده، نماز می خواند و رکوع و سجودش را به بهترین وجه به جا می آورد. جلو رفتم تا او را ببینم ولی او به سجده رفت و شنیدم که در سجده دعا می خواند تا این که نمازش را تمام کرد و از باب کنده خارج شد. به دنبال او رفتم تا به محل کلبتین وارد شده در آن جا به مرد سیاهی رسید و به او دستوری داد که متوجه نشدم، به آن مرد گفتم: او کیست؟ گفت: حضرت علی بن حسین (ع) است. به امام (ع) گفتم: فدایت شوم به چه علت به این محل آمدید؟ فرمود: به همان علت که دیدی.

در کتاب *امالی و بحار الأنوار* با ذکر سند از ابن نباته روایت شده که گفت: روزی در مسجد کوفه نزد امیر المؤمنین (ع) بودیم، فرمود: ای اهل کوفه، خداوند متعال چیزی را به شما عطا کرده که تاکنون به هیچ کس نداده است و عبادتگاه شما را بر سایر عبادتگاهها برتری داده، و آن خانه حضرت آدم، نوح، ادریس و عبادتگاه ابراهیم خلیل مصلاهی برادرم خضر است. مسجد شما یکی از چهار مسجد با فضیلت است که خداوند آن را برای اهلش برگزیده است. گویا روز قیامت این مسجد دو لباس سفید شبیه شخص مُحرم پوشیده و برای اهلش و کسی که در آن نماز گزارده است، شفاعت می کند و شفاعتش ردّ نمی شود. روزی فرا می رسد که حجرالاسود در مسجد کوفه نصب می شود و آن جا عبادتگاه و مصلاهی فرزندان مهدی (عج) و همه مؤمنان خواهد شد و هیچ مؤمنی بر روی زمین باقی نمی ماند مگر این که در مسجد کوفه نماز خوانده، یا در آرزوی آن است. آن مسجد را ترک نکنید و با اقامه نماز در آن به خداوند متعال تقرب جوید و به منظور برآورده شدن حاجتهای خود تضرع کنید. اگر مردم بدانند این مسجد دارای چه برکاتی است، از نقاط مختلف دنیا حتی با کشیدن خود بر روی یخ و برف به سویش می روند.

در کتاب بحار الأنوار با ذکر سند از عبدالله بن ولید روایت شده که گفت: در زمان حکومت مروان به حضور امام حسین (ع) رسیدیم، فرمود: اهل کجا هستید؟ گفتیم: اهل کوفه، فرمود: مردم کوفه به ویژه این گروه، ما را از مردم شهرهای دیگر بیشتر دوست دارند. خداوند، شما را به امری (ولایت) هدایت کرد که مردم از آن بی‌خبرند، شما ما را دوست داشتید ولی مردم با ما دشمنی کردند. شما از ما پیروی کردید ولی مردم با ما مخالفت کردند، شما ما را تصدیق کردید، اما مردم ما را تکذیب کردند. خداوند، شما را به طوری که ما زندگی می‌کنیم، زنده بدارد و به مرگ ما بمیراند، گواهی می‌دهم که پدرم می‌گفت: میان هر یک از شما با سرور و خوشحالی، مرگ فاصله است و با دست به طرف گلویش اشاره کرد، خداوند متعال در قرآن فرمود: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً﴾^۱، و ما ذریه رسول خدا (ص) هستیم.

در کتابهای ثواب الأعمال و بحار الأنوار از مفضل از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: به جا آوردن یک نماز در مسجد کوفه، برابر با هزار نماز در سایر مساجد است. در ثواب الأعمال و بحار الأنوار با ذکر سند از ابی بصیر نقل شده که گفت: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: مسجد کوفه چه مسجد خوبی است! هزار پیامبر و هزار وصی در آن نماز گزاردند. آن جا از تنور آتش، آب جوشید و کشتی نوح به حرکت درآمد. سمت راست آن، بهشت الهی، وسطش باغی از باغهای بهشت و سمت چپ آن، مکر و نیرنگ است. به ابی بصیر گفتم: منظور امام از مکر چیست؟ گفت: منظورش منازل شیطان است.

در ثواب الأعمال و بحار الأنوار به صورت مسند از محمد بن سنان روایت شده که گفت: از حضرت رضا (ع) شنیدم: که فرمود اقامه یک نماز فرادا در مسجد کوفه از هفتاد نماز با جماعت در سایر مساجد با فضیلت‌تر است.

در کتاب بحار الأنوار با ذکر سند از ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر (ع) نقل شده که فرمود: اقامه نماز واجب در مسجد کوفه، معادل یک حج مقبول و به جا آوردن نماز

۱- رعد / ۳۸، و ما قبل از تو رسولانی فرستادیم و برای آنها همسران و فرزندان قرار دادیم.

مستحبی، برابر یک عمره مقبول است.

در کتاب کامل و بحار الأنوار به صورت مسند از اصیغ بن نباته از حضرت علی (ع) روایت شده که فرمود: به جا آوردن نماز مستحبی در مسجد کوفه با یک عمره به همراه پیامبر (ص) برابر می‌باشد و اقامه نماز واجب با یک حج همراه پیامبر (ص) برابر است. در این مسجد، هزار پیامبر و هزار وصی نماز خوانده‌اند.

در کتاب کامل و بحار الأنوار از قلانسی نقل شده که گفت: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: اجر یک نماز در مسجد کوفه با هزار نماز برابر است.

در کتاب بحار الأنوار با ذکر سند از مدائنی روایت شده که گفت: از حضرت امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: مکه، حرم خداست، مدینه حرم حضرت محمد (ص) است و کوفه، حرم حضرت علی (ع) است؛ حضرت علی (ع) از کوفه همان اندازه حرم قرار داد که حضرت ابراهیم (ع) از مکه و حضرت محمد (ص) از مدینه حرم قرار دادند.

در کتاب کامل و بحار الأنوار به صورت مسند از حضرت امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: مکه، حرم خدا و حرم رسول خدا و حرم علی (ع) است، نماز خواندن در آن با صد هزار رکعت برابر می‌باشد و یک درهم در آن معادل یکصد هزار درهم است. مدینه، حرم خدا و حرم رسول خدا (ص) و حرم علی (ع) است؛ نماز خواندن در مسجد مدینه با ده هزار رکعت برابر است، و یک درهم در آن، معادل ده هزار درهم است. کوفه، حرم خدا و حرم رسول خدا (ص) و حرم علی (ع) است. نماز خواندن در مسجد کوفه با هزار نماز برابر است.

در کتاب کامل و بحار الأنوار با ذکر سند روایت شده که حضرت امام صادق (ع) فرمود: انفاق کردن یک درهم در کوفه، معادل یکصد درهم در شهرهای دیگر است و اقامه دو رکعت نماز در آن با یکصد رکعت برابر است.

در روایتی ذکر شده که بخشیدن یک درهم در آن با هزار درهم برابر است. تاکنون مطالبی را به اختصار درباره فضیلت مسجد کوفه بیان کردیم. در مورد فضیلت مسجد کوفه، روایات بسیاری وارد شده که کتابها از آنها پر است و قابل شمارش نیست. کسانی که در پی آگاهی بیشتر در این باره‌اند، می‌توانند به کتابهای فقها، مزارات، روایات

و کتابهای تاریخ مراجعه کنند، از قبیل: اصول کافی، کامل الزیارات، ثواب الأعمال امالی صدوق و شیخ مفید، علل الشرایع و جز آنها، که بقدر کفایت بخشی از آنها را ذکر کردیم، و شاید در آینده نیز بخش دیگری از فضیلت آن را ذکر کنیم. اما آنچه درباره فضیلت نمازگزاران در مسجد کوفه گذشت که در روایتی معادل یک حج و در روایتی معادل هزار حج و در روایات دیگر بیشتر یا کمتر بیان شده است. درستی آن بر اهل معرفت پوشیده نیست، و علامه مجلسی (ره) در سخن خود به آن اشاره کرده است: «شاید اختلافی که در این روایات دیده می شود ناشی از اختلاف نمازها و نمازگزاران و نیتها و حالتها آنان باشد، با وجود این که اقل و اکثر، تنها از نظر مفهوم با هم منافات دارند. علامه مجلسی به روایات دیگری که می گوید سمت راست مسجد کوفه خیر و برکت یا باغی از باغهای بهشت است، نیز اشاره کرده و گفته است: این روایات به نجف و کربلا اشاره دارد. مجلسی (ره) در باره عصای موسی که ذکر آن گذشت، گفته است: آن عصا در مسجد به امانت سپرده شده بود؛ پیامبر (ص) آن را برداشت و اکنون نیز در آن به امانت گذاشته شده، هرگاه امام (ع) بخواهد، آن را برمی دارد».

در کتابهای کافی و بحار الأنوار به صورت مسند از ابی عبیده از امام محمدباقر (ع) نقل شده که فرمود: مسجد کوفه، باغی از باغهای بهشت است. هزار و هفتاد پیامبر در آن نماز گزارند، سمت راست آن، رحمت و سمت چپ آن، کرامت است. عصای حضرت موسی (ع)، درخت کدو و انگشتر حضرت سلیمان (ع) در آن است. در همین مسجد از تنور آتش، آب جوشید و کشتی نوح (ع) حرکت کرد، و آن صرّه بابل و محل اجتماع انبیاست.

فاضل مجلسی گفته است: «صرّه بابل» یعنی بهترین محل بابل زیرا صرّه به معنای کیسه پول است که جزو سودمندترین اموال به شمار می رود. در روایت عیاشی، صرّه بابل آمده است و در قاموس گفته شده: سرّة الوادی یعنی بهترین محل آن.

در علل الشرایع از ابی سعید خدری روایت شده که گفت: رسول خدا (ص) به من فرمود: کوفه، مرکز عرب، نیزه خداوند متعال و گنج ایمان است.

فضیلت مسجد کوفه / ۴۱

ابن اثیر در کتاب *نهایة الحدیث* گوید: به کوفه برو که آن جا جمجمهٔ عرب یعنی مرکز بزرگان عرب است، زیرا جمجمه به معنای سر و برترین عضو بدن است. گفته‌اند: منظور از بزرگان عرب، کسانی هستند که قبایل به آنها منتسب بودند و عربها نیزه را کنایه از دور کردن و جلوگیری می‌دانند. یعنی خداوند به وسیله کوفه بلاها را از اهل آن دور می‌کند. مراد از گنج ایمان، پرورش و رشد مؤمنان واقعی و انتشار قوانین و احکام اسلام در کوفه است.

در *بحار الأنوار* به صورت مسند از ابا عبدالله (ع) روایت شده که فرمود: ما شهر کوفه را از همه شهرها بیشتر دوست داریم.

قدمت مسجد کوفه

گروه بسیاری از فقها از جمله شیخ صدوق محمد بن علی بن موسی بن حسین بن بابویه قمی (ره) که دارای تألیفات زیادی است در این باره سخن گفته‌اند. او این مطلب را در کتابش، من لا یحضره الفقیه ذکر کرده است. آخرین کسی که درباره قدمت مسجد کوفه سخن گفته علامه بزرگ سید محمد بن سید عبدالکریم طباطبایی (ره) است. این سید، جد علامه سید محمد مهدی مشهور به بحر العلوم (قده) است، که دارای تألیفاتی است و از آن میان می‌توان به رساله‌ای که در فضیلت مسجد کوفه نوشته است اشاره کرد. او در مقدمه این کتاب خلاصه‌ای از فضایل مسجد بزرگ کوفه و فضیلت اقامه نماز در آن نوشته است.

همچنین از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده که فرمود: در شب معراج در حالی که بر براق سوار بودم و جبرئیل مرا همراهی می‌کرد از مسجد کوفه عبور کردم. جبرئیل گفت: ای محمد، این شهر کوفه و آن هم مسجد کوفه است. پایین برو و در این محل نماز بخوان. حضرت فرمود: پایین رفتم و نماز خواندم و گفتم: ای جبرئیل، این کجاست؟ جبرئیل گفت: ای محمد (ص)، این جا کوفه و مسجد آن است آگاه باش این مسجد را بیست بار ویران و بیست بار آباد دیدم، که میان آبادی و ویرانی آن ۵۰۰ سال فاصله بوده است.

براقی گوید: ای خواننده به قدمت مسجد کوفه توجه کن، در سخن جبرئیل دو احتمال وجود دارد: ۱- جبرئیل مسجد کوفه را قبل از خلقت حضرت آدم (ع) یعنی بیست هزار سال پیش از آدم (ع) دیده است، بنابراین چنان که در ابتدای کتاب گفتیم آن جا عبادتگاه ملائکه بوده است.

۲- این که جبرئیل مسجد کوفه را از زمان خلقت حضرت آدم (ع) تا زمان پیامبر ما (ص) دیده است که این دیدگاه صحیح نیست؛ چون مورخان، سیره‌نویسان و راویان

اتفاق نظر دارند بر این که از زمان خلقت آدم(ع) تا زمان پیامبر(ص) حدود شش هزار سال است، و تنها درباره بیش از این مدت میان آنان اختلاف وجود دارد، که برخی آن را صد سال و برخی بیشتر یا کمتر می‌دانند.

سید بحر العلوم در رساله‌اش با استناد به حدیث جبرئیل گفته است: نقل شده که حضرت آدم(ع) نقشه مسجد کوفه را طرح کرده است؛ سپس افزوده: این مطلب با آنچه پیشتر گفتیم که حضرت آدم(ع) این مسجد را طرح‌ریزی کرده است، منافاتی ندارد. مشهور است که از ابتدای خلقت حضرت آدم تا زمان پیامبر ما(ص) شش هزار سال یا نزدیک به آن بوده است. بر این اساس، اگر این مسجد در زمان حضرت آدم(ع) ساخته شده، باید جبرئیل از آن زمان تا دوران پیامبر اکرم(ص) دوازده مرتبه آن را دیده باشد، زیرا این رؤیت، بیست و هشت بار دیگر در زمان خلافت ملائکه و جنیان، قبل از خلقت حضرت آدم(ع) حاصل شده و آبادانی مسجد کوفه در زمان ملائکه و جنیان ممکن است به وسیله عبادت یا بنای ظاهری آن بوده است.

بدیهی است که مسجد کوفه، هزاران سال پیش از خلقت حضرت آدم(ع) وجود داشته و نیز پیش از خلقت حضرت آدم(ع)، عبادتگاه ملائکه و مخلوقات خداوند بوده است.

نخستین بنیانگذار مسجد کوفه

بنا بر قول مشهور و منقول، حضرت آدم(ع)، نخستین کسی است که مسجد کوفه را بنیان گذاشت و احتمال دارد که ملائکه در گذشته آن را ساخته باشند هر چند هیچ یک از روایان این مطلب را ذکر نکرده‌اند ولی با مضمون کلام جبرئیل که به پیامبر(ص) گفت: من مسجد کوفه را بیست بار خراب و بیست بار آباد دیدم، مشخص می‌شود که ملائکه به امر خدا آن را ساخته‌اند و پس از آن حضرت آدم(ع) این مسجد را بازسازی کرده است. براقی گوید: روایات بسیاری در آینده ذکر می‌کنیم که ساختن مسجد کوفه توسط حضرت آدم را که قبلاً گفتیم مورد تأیید قرار می‌دهند. درباره اینک که از بنای نخستین مسجد کوفه نیز مقدار زیادی کم شده، روایتهای بسیاری وارد شده است که بخشی از آنها را متذکر می‌شویم.

سید طباطبایی گوید: بنای پیشین مسجد کوفه از بنای کنونی آن بسیار بزرگتر بوده است.

شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه و مجلسی در بحار الأنوار به صورت مسند از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: انتهای مسجد کوفه، آخر سراجین است که حضرت آدم(ع) آن را ساخت، و من کراحت دارم سواره وارد آن شوم، از ایشان سؤال شد: چه کسی نقشه آن را تغییر داد؟ امام فرمود: طوفانی که در زمان حضرت نوح(ع) واقع شد، آن را تغییر داد، سپس اصحاب کسری و نعمان بن منذر و بعد از آن زیاد بن ابی سفیان باعث تغییر آن شدند و خبری را که قبلاً ذکر شد شیخ صدوق نقل کرده که مردی از حضرت علی(ع) سؤال کرد و ایشان در جواب فرمود: وسایل سفرت را بفروش، توشه‌ات را مصرف کن و به مسجد کوفه برو - تا آنجا که فرمود - و خیر و برکت آن تا دوازده میل اطراف مسجد گسترده است؛ و از وسعت بنای نخستین آن هزار ذراع کم شده است.

در بحارالأنوار از امام صادق(ع) روایت شده که فرمود: مسجد کوفه، یکی از چهار مسجد مسلمانان است که اقامه دو رکعت نماز در آن نزد من از ده رکعت در سایر مساجد محبوبتر است، کشتی نوح در وسط آن ساخته شد و از گوشه آن از تنور آتش، آب جوشید و خیر و برکت آن تا دوازده میل اطراف مسجد گسترده است و از آن دوران تا کنون دوازده هزار ذراع از وسعت مسجد کاسته شده است.

در بحارالأنوار به صورت مسند از حدیثی روایت شده که امام(ع) فرمود: به خدا سوگند، مسجد شما یکی از چهار مسجد معدود است: مسجد الحرام، مسجد مدینه، مسجد اقصی و این مسجد (مسجد کوفه). آگاه باشید در گوشه راست مسجد که پس از باب کنده قرار دارد آب از تنور جوشید. نزدیک ستون پنجم، در کنار صحن مسجد به سمت راست، پس از باب کنده مصلاهی حضرت ابراهیم خلیل(ع) است. کشتی نوح در وسط این مسجد ساخته شد و خواندن دو رکعت نماز در مسجد کوفه نزد من از ده رکعت در سایر مساجد محبوبتر می باشد و از وسعت بنای اولیه آن، دوازده ذراع کاسته شده و خیر و برکت آن تا دوازده میل اطراف مسجد گسترده است.

در کافی و بحارالأنوار به صورت مسند از ابی بطنانی و او از ابی بصیر روایت کرده که گفت: از امام صادق(ع) شنیدم که می فرمود: مسجد کوفه، نیکو مسجدی است. هزار پیامبر و هزار وصی در آن نماز خواندند، در آن جا از تنور آب جوشید، و کشتی نوح در آن مسجد ساخته شد، سمت راست مسجد بهشت خدا، وسط آن باغی از باغهای بهشت و سمت چپ آن خدعه و نیرنگ است. به ابی بصیر گفتم: منظور امام از خدعه و نیرنگ چیست؟ گفت: منظورش منازل شیطان است، سپس افزود: امیر مؤمنان(ع) کنار در مسجد می ایستاد و تیرش را پرتاب می کرد، آن تیر در بازار خرمافروشان فرود می آمد و می فرمود: آن جا جزو مسجد می باشد و از بنیان مسجد مانند چهارگوشه اش کاسته شده است.

در تفسیر عیاشی و بحارالأنوار از مفضل بن عمر روایت شده که گفت: روزی همراه امام صادق(ع) نزد ابی العباس سفاح می رفتیم، هنگامی که به کناسه رسیدیم به سمت چپ نگریم و فرمود: ای مفضل، در این جا عموم زید به دار آویخته شد. سپس

همراه اصحابش به راه خود ادامه داد تا به رفائین^۱، که آخر سراجین است، رسید. از مرکب پایین آمد و به من فرمود: پایین بیا، قبلاً مسجد کوفه در این محل قرار داشته و اولین مسجدی بوده که حضرت آدم آن را بنا کرده است و من کراحت دارم سواره به این مکان وارد شوم. به امام عرض کردم: چه کسی ساختمان آن را تغییر داد؟ امام فرمود: نخست طوفانی که در زمان حضرت نوح وزید، سپس یاران کسری و نعمان بن منذر و زیاد بن ابی سفیان آن را تغییر دادند، گفتم: فدایت شوم، آیا شهر و مسجد کوفه در زمان حضرت نوح وجود داشت؟ فرمود: بلی ای مفضل، و نیز منزل نوح و قومش در روستایی در کرانه رود فرات پس از بخش غربی کوفه قرار داشت؛ و فرمود: نوح، مردی نجار بود که خداوند او را برگزید و به پیامبری برانگیخت، و نوح، اولین کسی بود که کشتی ساخت و آن کشتی بر روی آب روان شد. نوح نهصد و پنجاه سال در میان قومش درنگ کرد و آنان را به راه راست دعوت کرد، هنگامی که از کنارش می‌گذشتند، او را مسخره می‌کردند. چون نوح و اکنش کافران را دید بر آنان نفرین کرد و گفت: ﴿رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا، تَا وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاَجْرًا كَفَّارًا﴾^۲. خداوند به نوح وحی کرد که ای نوح، کشتی بزرگی بساز، و با نظارت و وحی ما در ساختن آن شتاب کن. نوح کشتی را در مسجد کوفه به دست خود ساخت و از مسافت دور چوب می‌آورد تا این که کار ساختن کشتی تمام شد.

مفضل گوید: در این هنگام خورشید به وسط آسمان رسید و امام (ع) کلامش را قطع کرد و نماز ظهر و عصر را خواند و از مسجد بیرون رفت و به سمت چپ مسجد نگاه کرد و با دست به محل دارالداریین اشاره کرد که خانه ابن حکیم بود و امروزه رودخانه فرات است، و به من فرمود: ای مفضل، بتهای اقوام نوح، یغوث، یعوق و نسر در این مکان قرار داشتند. امام رفت تا بر مرکبش سوار شود به ایشان عرض کردم: فدایت شوم! ساختن کشتی نوح چند سال طول کشید؟ امام فرمود: دو دوره، گفتم: دو دوره چقدر است؟

۱- نام دو محل در شهر کوفه است. -

۲- نوح / ۲۶ و ۲۷، نوح گفت: پروردگارا! روی زمین هیچ یک از کافران را زنده نگذار زیرا اگر آنها را باقی گذاری، بندگان با ایمانت را گمراه می‌کنند و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی‌آورند. - م.

فرمود: هشتاد سال. گفتم: مردم می‌گویند ساختن کشتی نوح پانصد سال به طول انجامید. امام فرمود: هرگز، چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که خداوند می‌فرماید: به دستور ما به ساختن کشتی پرداز. [و بنابر نظر علمای اصول، صیغه امر دلالت بر فور دارد].

مفضل گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم شما کلام خداوند متعال حتی جاء امرنا و فارالتنور را ملاحظه فرموده‌اید؛ منظور از این تنور چیست؟ محل آن کجاست؟ و چگونه بود؟ امام فرمود: تنور آن‌گونه است که برای توصیف کردم. گفتم: در ابتدا آب از آن تنور خارج شد، فرمود: بلی، خداوند خواست تا نشانه قیامت را به قوم نوح بنمایاند. به امر خدا بر آنان باران سیل آسا بارید و رودخانه فرات طغیان کرد و تمام چشمه‌ها از زمین جوشید و به فرمان خدا همه مردم غرق شدند و نوح و پیروانش در کشتی نجات یافتند، عرض کردم: چه مدت نوح و پیروانش در کشتی ماندند تا آب فرو نشست و از کشتی خارج شدند؟ فرمود: هفت شبانه روز در کشتی ماندند، کشتی خانه خدا را طواف کرد، و بر روی کوه جودی، که اکنون رودخانه فرات کوفه است، قرار گرفت. عرض کردم: آیا مسجد کوفه قدمت زیادی دارد؟ فرمود: بلی، آن جا عبادتگاه پیامبران است و رسول خدا (ص) در آن نماز خواند، هنگامی که جبرئیل و پیامبر (ص) سوار بر براق به دارالسلام، که پشت کوفه قرار داشت، رسیدند، در حالی که پیامبر می‌خواست - بیت المقدس برود، جبرئیل گفت: ای محمد (ص) این مسجد حضرت آدم و عبادتگاه پیامبران است. پایین بیا و در این مسجد نماز بخوان. پیامبر پایین آمد و نماز گزارد، پس از آن به بیت المقدس رفت، و آن جا نیز نماز خواند آن‌گاه جبرئیل به آسمان عروج کرد.

براقی گوید: از مطالبی که تاکنون ذکر کردیم آشکار می‌شود که مسجد کوفه دارای قدمت و فضیلت زیادی است و حضرت آدم و پیامبران پس از وی، آن را ساختند. مسجد کوفه، بسیار باشکوه است و همان‌گونه که در روایتهای پیشین بیان کردیم دوازده هزار ذراع اندکی بیشتر یا کمتر از وسعت بنای مسجد کاسته شده است و کاستی آن برخلاف جهت قبله می‌باشد، و خدا به حقایق امور آگاه است، و این مطلب به سبب آن چیزی است که در حدیث مفضل ذکر شد: «هنگامی که به کناسه رسیدیم، امام صادق (ع) به

سمت چپ مسجد نگاه کرد و فرمود: ای مفضل، این جا عمویم زید به دار آویخته شد، آن‌گاه به راه خود ادامه داد تا به طاق رفائین که آخر سراجین است، رسید، از مرکب پایین آمد و به من فرمود: پایین بیا، قبلاً مسجد کوفه در این محل قرار داشته است و آن اولین مسجدی بود که حضرت آدم(ع) آن را بنا کرد» تا آخر روایت چنانچه گذشت. اکنون در کناسه مقام زید بن علی، که محل دفن و سوزاندن وی است قرار دارد، و این مقام از روستای کفل پنج میل با کوفه فاصله دارد. امام صادق(ع) از این محل وارد مسجد می‌شد. بنابراین، ابتدای کم شدن مسجد از نزدیک مقام یونس بوده و خدا به حقایق امور آگاهتر است، خیلی بعید است که کم شدن آن از جهت قبله باشد زیرا قصر اماره در جهت قبله مسجد روبه‌روی آن است. واضحتر این که هر کس از خانه حضرت علی(ع) بیرون می‌رفت، وارد مسجد می‌شد زیرا اگر خانه ایشان جزو مسجد بود، حضرت، آن را محل اقامت خود قرار نمی‌داد. بنابراین جای هیچ تردیدی نیست که این خانه، منزل حضرت علی(ع) بوده است، و مطالبی که مورخان در این باره گفته‌اند، این موضوع را تأیید می‌کند و به خواست خدا در آینده آن مطالب را بیان خواهیم کرد.

صحیح است بگوییم هر آنچه خداوند در مورد تصرف در مساجد برای پیامبر(ص) جایز شمرده برای حضرت علی هم جایز بوده زیرا خداوند این مساجد را فقط برای پیامبر(ص)، امیر مؤمنان، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین(ع) جایز شمرده است، نه برای همه همسران و فرزندان علی(ع) چون این امر به معصوم اختصاص دارد، و روشنترین دلیل بر اثبات این مطلب، آن است که مردم در تمام دورانها اتفاق نظر داشتند. که این مکان، همان خانه امیر مؤمنان(ع) است.

تعیین مقامات مسجد کوفه

مطالبی که علامه مجلسی پیرامون تعیین مقامات مسجد کوفه ذکر کرده، دلیل گفتار ماست، وی در جلد بیست و دوم بحارالأنوار گفته است: بدان که اکنون مسجد کوفه دارای دو در است که روبه‌روی هم قرار دارند: یکی در کنار منزل حضرت علی (ع) و به سمت قبله و دیگری روبه‌روی آن، پشت به قبله، و درهای دیگر بسته‌اند و...

قاضی میرزا عبدالله افندی، شاگرد علامه مجلسی در حاشیه جلد بیست و دوم بحارالأنوار به دستخط خود مطالبی نوشته که بدین قرار است: «از کتاب محمد بن مثنی از جعفر بن محمد بن شریح از ذریح محاربی روایت شده که وی گفت: از امام صادق (ع) در باره حدود مسجد و خانه حضرت علی (ع) سؤال کردم، امام (ع) فرمود: اگر از سمت راست خانه به صحن مسجد وارد شوی، میان خانه حضرت علی (ع) و خانه پیامبر (ص) دریچه‌ای باشد». منظور وی از خانه پیامبر، خانه حضرت نوح (ع) است و آن مقامی بوده مجاور منبری که اکنون میان مقام نوح و مقام امیرمؤمنان (ع) قرار دارد و قبلاً علامه مجلسی به این صورت مطالبی درباره آن بیان داشت: (دو در روبه‌روی هم وجود دارند که یکی کنار خانه امیرمؤمنان (ع) و بعد از محراب قرار دارد...) و آن خانه نوح (ع) است و به زودی مطالبی در تأیید آن ذکر می‌شود.

مجلسی به نقل از شهید از حبیب پسر ابی ثابت از عبدالرحمن بن اسود کاهلی آورد. که وی به من گفت: آیا همراه ما برای اقامه نماز به مسجد امیرالمؤمنین نمی‌آیی؟ گفتم: کدام مسجد است؟ گفت: مسجد بنی کاهل، که به جز پایه مسجد و پایه گلدسته‌اش چیزی باقی نمانده است. گفتم: درباره آن برایم سخن بگویند. گفت: حضرت علی (ع) به همراه ما در مسجد بنی کاهل نماز صبح را خواند.

مجلسی گوید: اکنون آثار آن گلدسته، کنار قبرستان مجاور در خانه حضرت علی (ع) باقی است، امام صادق (ع) نیز نماز صبح را در مسجد بنی کاهل به جا آورد.

براقی گوید: منظور مجلسی از جمله (اکنون آثار آن گلدسته باقی است) عصر خودش یعنی حدود سال ۱۰۸۰ (ه. ق) بوده است.

همچنین قاضی میرزا عبدالله افندی در حاشیه آن با دستخط خود چنین نوشته است: اکنون آثار آن گلدسته که کنار قبرستان و در خانه علی (ع) است، وجود دارد. علامه محقق سید عبدالله شبر در کتاب مزار گفته است: گر چه در باره زیارت و نماز خواندن در خانه علی (ع) روایتی وارد نشده ولی چون محل سکونت ایشان شرافت دارد، دعا و نماز خواندن در آن خالی از فضیلت نیست. روایاتی نیز به طور مطلق در بزرگداشت منازل و زیارتگاههای آنان آمده است، سپس فرموده: مرقد برخی از دختران حضرت علی (ع) در اطراف مسجد کوفه، مشهور است.

براقی گوید: همان طور که روایتهای مطلق در بزرگداشت منازل و زیارتگاههای آنان ذکر شده است، قرآن نیز در این باره چنین فرموده: ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ﴾^۱ و این آیه قویترین دلیل و برهان است.

ابن بطوطه جهانگرد، سفرنامه‌اش را حدود سال ۷۰۰ (ه. ق) نوشته است. وی از دانشمندان بزرگ و با تجربه بوده، و به شهرهای مختلف سفر کرده تا به کوفه رسیده، او در باره محراب مسجد کوفه چنین گفته است؟ گرداگرد محرابی مرتفع، چوبهای ساج قرار داشت و آن محراب امیر مؤمنان (ع) بوده که ابن ملجم جنایتکار، در حالی که مردم می‌خواستند برای اقامه نماز به حضرت اقتدا کنند، آن حضرت را با شمشیر به شهادت رسانید، و در زاویه‌ای از انتهای این زمین، مسجد کوچکی بود که گرداگرد آن چوبهای ساج قرار داشت. گفته می‌شود که آنجا، مکانی است که هنگام طوفان نوح از تنور، آب جوشید و پشت آن در خارج مسجد، خانه‌ای است که گمان می‌کنند خانه نوح باشد و مقابل آن، خانه‌ای است که ادعا می‌کنند عبادتگاه ادریس بوده و محوطه‌ای چسبیده به دیوار جلویی مسجد نیز به آن خانه متصل است که می‌گویند محل ساختن کشتی نوح بوده و در انتهای این محوطه، خانه علی بن ابی طالب (ع) و خانه‌ای که در آن غسل داده

۱- نور / ۳۶: آن نور در خانه‌هایی است که خداوند رخصت فرمود ارجمندش دارند و نامش در آن جا یاد شود.

شد، قرار دارد و خانه‌ای به آن متصل است که به آن، خانه نوح می‌گویند. براقی گوید: ابن بطوطه، آثار زیادی را مشاهده کرده که در زمان حاضر هیچ‌گونه اثر و نشانی از آن باقی نیست. از کلام ابن بطوطه دربارهٔ محراب امیر مؤمنان (ع) چنین بر می‌آید که مراد از این محراب، محرابی است که هم اکنون در کنار منبر قرار دارد و از گچ و سنگ ساخته شده است و نیز مقصود از زاویه‌ای که او می‌گوید: در انتهای صحن مسجد قرار دارد، زاویه غربی آن است که در حال حاضر، اتاق بزرگی در آن هست و طبق گفته او، در این مکان از تنور آب جوشید.

از سخن ابن بطوطه که گفت: پشت این صحن و خارج مسجد، خانه‌ای است که ادعا می‌کنند خانه نوح بوده به دست می‌آید که خانه نوح به زاویه غربی مسجد چسبیده و به دری متصل است که قبلاً از آن به عنوان مقام نوح، که جنب منبر است، یاد کردیم و آن دری است که حضرت علی (ع) از آن وارد مسجد می‌شد.

امروزه هیچ اثر و نشانی از عبادتگاه ادریس در دست نیست اما محوطه‌ای که طبق گفتهٔ ابن بطوطه به دیوار جلویی مسجد - که کشتی در آن ساخته شده - متصل است، محوطه‌ای است که میان خانهٔ علی (ع) که چسبیده به دیوار جلویی بوده قرار دارد. به خواست خدا در آینده مطالبی را ذکر می‌کنیم و در این باره آگاهی بیشتری خواهید یافت.

مایل به چپ بودن قبله مسجد کوفه

قبله مسجد کوفه برای نمازگزاران مایل به چپ است. متن گفتار مجلسی (ره) چنین است:

شیخ فاضل، کامل، ثقه، خبره، پرهیزکار، جناب امیر شرف الدین علی شولستانی ساکن نجف اشرف، که پیوسته روانش پاک باد، چنین گفته است:

بر هیچ کس پوشیده نیست که کعبه و جهت آن به سبب محراب معصوم (ع) و دستور وی چه در زمان حیات وی و چه پس از آن شناخته می شود ولی حضرت علی (ع) بدون تمایل به چپ و راست به سوی محراب مسجد کوفه نماز خوانده، بنابراین مسجد کوفه دارای وضعیّت دشواری است چون پیش از زمان حضرت علی (ع) ساخته شده است و دیوار قبله و محراب آن که به محراب امیر المؤمنین (ع) معروف است با قرار دادن ستاره جدی مقابل پشت شانه راست موافق نیستند، بلکه به سمت راست تمایل دارند بطوری که ستاره جدی مقابل شانه راست قرار می گیرد و در این باره متحیر بودم و فکر می کردم علاوه بر این، از آن جایی که دیوار و محراب برخلاف جهت ضریح مقدس بودند و نیز ضریح به سمت چپ زیاد مایل بود، بر حیرتم افزوده شد. هنگام ساختن مسجد به دستور سلطان بزرگ شاه صفی به معمار گفتم: ضریح را به سمت راست، تغییر جهت بده، او نیز این کار را کرد. با وجود این باز هم تا حدی مایل به چپ بوده، مخالف محراب مسجد کوفه است، و من احتمال دادم که این محراب را شخصی غیر معصوم از کسانی که مایل به چپ بودن آن اعتقاد دارند، ساخته است. در حرم مطهر مایل به راست و در کوفه مایل به چپ نماز می خواندم زیرا روایت شده که علی (ع) در مسجد کوفه نماز خواند و لی نقل نشده که ایشان بطور مستقیم بدون تمایل به راست و چپ نماز خوانده باشد. در وسط دیوار مذکور، محراب بزرگی بود که مدت ها در آن عبادت نمی شد و به عنوان محراب حضرت علی (ع) یا یکی از پیامبران و امامان (ع) نیز شهرت نداشت. هنگامی که

مایل به چپ بودن قبله مسجد کوفه / ۵۳

مسجد خراب شد و ستونهای آن فرو ریخت و کف اصلی مسجد با سنگ و خاک پوشیده شد، وزیر بزرگ میرزا تقی الدین محمد(ره) خواست مسجد را از آلودگیهای موجود، در آن پاک کند. سمت قبله مسجد را بسازد و خاک و سنگ ریخته شده در صحن مسجد را تا کف اصلی آن بالا آورد، بدین منظور مسجد را تمیز کرد و دو دکه در دو سمت شرقی و غربی آن ساخت. از این رو، محراب و باب مشهور به محراب و باب حضرت علی(ع) که به کف اصلی مسجد متصل بودند، نمایان شدند. و نزدیک به دو ذراع از کف اصل بلندتر بودند و محراب متروکی که در وسط دیوار قبله قرار داشت، متصل به کف اصلی بود.

همچنین در بزرگ دیگری نزدیک، چسبیده به دیوار قبله نمایان شد. کنار دیوار قبله از ابتدا تا انتهای دیوار ستونها و سکوهای قرار داشت. و وزیر بزرگ، بنای خود را بر روی این ستونها و سکوها ساخت و کنار آن محراب، سکوی بزرگ به اندازه دو سکو از اطراف ساختمان وجود داشت، و میان آن سکوی بزرگ، اثری از ستونها نبود و چون محراب بزرگ فرسوده و کهنه شد، وزیر دستور داد تا نمای محراب را کنده، آن را سفید کنند. هنگامی که آن را کردند، مشاهده کردند، که زیر آن لایه کنده شده، سه مرتبه رنگ سفید و سرخ زده شده، هر بار سفیدی و سرخی را به سمت چپ متمایل کرده‌اند، از این رو، امیر متحیر شد، مرا به حضور طلبید و آن را به من نشان داد. گروه زیادی از دانشمندان و خردمندان نیکوکار حیرت‌زده همراه وی بودند، به ذهنم خطور کرد این محراب، همان محراب امیر مؤمنان(ع) بوده و حضرت علی(ع) به جانب آن نماز می‌خوانده است زیرا آن محراب به کف اصلی مسجد کوفه متصل بود و بر سکوی بزرگی قرار داشت که دانشمندان و نیکان در آن گرد می‌آمده‌اند و پشت سر امام به نماز می‌ایستاده‌اند بدین سبب، آن در به نام باب علی(ع) خواند شد. حضرت علی(ع) از آن در که به کف اصلی مسجد متصل بود از خانه به مسجد می‌آمد و چون دیوار قدیمی بود و محراب مذکور در آن قرار داشت و با جهت شرعی قبله موافق نبود، به این سبب حضرت علی(ع) متمایل به سمت چپ نماز می‌گذاشت. پس از حضرت علی(ع) مسلمانان رنگ سفید و سرخ محراب را سمت چپ متمایل کردند، تا مردم بدانند که علی(ع) متمایل به سمت چپ نماز نمی‌خوانده است. محراب را به رنگ سرخ درآوردند تا بدانند

حضرت علی(ع) میان محراب به شهادت رسیده و تکرار سفیدی و سرخی محراب به سبب تکرار فرسودگی و کهنگی دیوار آن بوده است. هنگامی که مسجد ویران شد و ستونها و سکوهاى آن از بین رفت و کف اصلی مسجد پنهان و کف دیگری نمایان شد، بعضی از مردم، آن محراب کوچک را ساختند و در کوچکی نزدیک آن بر روی کف جدید گشودند، که به محراب و باب حضرت علی(ع) مشهور شد. این مطلب را به وزیر و حاضران عرض کردم، همه آنها گفتار مرا تصدیق و تأیید کردند و نماز واجب را کنار محراب امیرالمؤمنین خواندند و دعای مشهور پس از نماز را کنار محراب قرائت کردند و مطابق با ظاهر محراب، نماز را متمایل به سمت چپ به جای آوردند. وزیر دستور داد تا آن محراب را بیش از سایر محرابها تزیین کنند ولی معمار در این باره سهل انگاری کرد، و در عراق اتفاقات زیادی روی داد و این محراب به صورت اول خود، مانند سایر محرابها باقی ماند. درود بر کسی که از طریق هدایت پیروی کند. این بود کلام علامه شرف‌الدین شولستانی(ره).

علامه مجلسی گفته است: محرابها و ساختمانهای آنها در عراق با یکدیگر اختلاف بسیاری دارند و قبله حرم امام حسین(ع) به قواعد ریاضی نزدیکتر است ولی باز هم طبق قواعد ریاضی از نصف النهار کمی انحراف دارد. اما ضریح حضرت علی(ع) و کاظمین بدون انحرافی آشکار بر روی نصف النهار قرار دارند و ضریح امام هادی(ع) و امام حسن عسکری(ع) از سمت چپ نصف النهار، حدود بیست درجه انحراف دارند و محراب مسجد کوفه از سمت راست نصف النهار حدود چهل درجه منحرف است که به میزان انحراف قبله اصفهان نزدیک است و با گفته سید شرف‌الدین شولستانی مبنی بر این که ستاره جدی مقابل شانه است. منطبق نیست و در غیر این صورت، می‌بایست محراب نزدیک سمت مغرب می‌بود انحراف قبله شهر کوفه، طبق قواعد ریاضی، دوازده درجه از سمت راست نصف النهار و انحراف قبله بغداد نیز در همین حدود و انحراف قبله شهر سامراء حدود هشت درجه از سمت راست نصف النهار و قبله مسجد سهله به قواعد ریاضی نزدیک است.

از آنچه تاکنون گفتیم، روشن شد که قبله حرم امیرالمؤمنین(ع) نسبت به محراب

مایل به چپ بودن قبله مسجد کوفه / ۵۵

مسجد کوفه به قواعد ریاضی نزدیکتر است؛ شاید این اختلافات بر اساس گستردگی قبله باشد. بعید نیست که تمایل محراب به سمت چپ، مخصوص اهل عراق باشد زیرا محرابهای مشهور به ویژه محراب مسجد کوفه، در زمان خلفای ستمگر در کوفه ساخته شد و مردم عراق نتوانستند خطای خلفای ستمگر را اظهار کنند. از این رو به شیعیان عراق دستور دادند تا در آن محرابها به سمت چپ نماز بخوانند و از روی تقیه، دلایلی آوردند تا حکم به خطای خلفای ستمگر پیشین از ناحیه آنان شایع نشود. تا این جا به قدر نیاز از کلام مجلسی بیان کردیم.

مخیر بودن مسافر میان قصر یا تمام خواندن نماز در مسجد کوفه

یکی از فضیلت‌های مسجد کوفه، این است که حکم نماز مسافر قصر می‌باشد و اگر مسافری وارد مسجد کوفه شود، می‌تواند نمازش را تمام بخواند چنان که از همه فقهای ما به نقل از امامان معصوم (ع) نقل شده است و ما به برخی از مطالبی که شیخ حرّ عاملی در کتاب وسائل ذکر کرده، اکتفا می‌کنیم. وی باب جداگانه‌ای را تحت عنوان «باب مخیر بودن مسافر در مکه، مدینه، کوفه و کربلا میان نماز قصر و تمام، در صورتی که قصد اقامت نکرده باشد و استحباب اختیار نماز تمام» به این موضوع اختصاص داده است.

از محمد بن حسن به صورت مسند از محمد بن احمد بن یحیی از حسن بن علی بن نعمان از ابی عبدالله برقی از علی بن مهزیار و ابی علی بن راشد، که همگی از حماد بن عیسی و او از حضرت امام حسین (ع) روایت کرده که فرمود: از اسرار علم الهی، تمام خواندن نماز در چهار موضع است که عبارتند از: حرم خدا، حرم رسول خدا، حرم امیر المؤمنین (ع) و حرم حسین بن علی (ع).

همچنین شیخ صدوق در کتاب خصال از محمد بن حسن از صفار از حسن بن علی بن نعمان این روایت را نقل کرده است.

ابن قولویه نیز در کتاب مزار از عیاشی از علی بن محمد بن احمد از حسن بن علی بن نعمان مانند آن روایت را نقل کرده است.

نیز از محمد بن همام از جعفر بن محمد - یعنی محمد بن حمدان - از زیاد قندی روایت کرده که گفت: حضرت امام کاظم (ع) فرمود: ای زیاد، آنچه را برای تو دوست دارم. برای خود نیز دوست دارم، و آنچه را برای تو ناپسند می‌شمرم برای خود نیز ناپسند می‌دانم. در مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد کوفه و کنار مرقد امام حسین (ع) نماز را تمام بخوان.

نیز ابن قولویه در کتاب مزار به صورت مسند از محمد بن احمد بن داود قندی از

مخیر بودن مسافر میان قصر یا تمام خواندن نماز در مسجد کوفه / ۵۷

حسین بن علی بن سفیان از جعفر بن محمد بن مالک از محمد بن حمدان مدائنی از زیاد قندی این روایت را نقل کرده است.

همچنین وی با سند خود از محمد بن علی بن محبوب از احمد بن محمد از حسین بن سعید از محمد بن سنان از عبدالملک قمی از اسماعیل بن جابر از عبدالحمید خادم از اسماعیل بن جعفر از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: در چهار محل، نماز تمام خوانده می شود که عبارتند از: مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد کوفه و حرم امام حسین (ع).

این روایت را کلینی نیز از جمعی از یاران ما از احمد بن محمد نقل کرده است. ابن قولویه در کتاب مزار از پدر و برادرش و علی بن الحسین (ع) و از سعد از اسماعیل از احمد بن محمد این روایت را نقل کرده جز آن که از محمد بن سنان نامی نبرده است. همچنین شیخ طوسی (ره) در کتاب مصباح از اسماعیل بن جابر و شخصی که قبل از وی بوده، از زیاد قندی مثل این روایت را نقل کرده است.

به نقل از علی بن محمد از محمد بن حسین از محمد بن سنان از حذیفه بن منصور از کسی که خود از امام صادق (ع) شنیده، نیز روایت کرده است که امام (ع) می فرمود: در مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد کوفه و حرم امام حسین (ع) نماز تمام خوانده می شود.

شیخ طوسی نیز از حذیفه از منصور مانند این روایت را نقل کرده است. سپس گفته: در روایتی دیگر آمده است که در حرم خدا و حرم پیامبر (ص) و حرم امیر المؤمنین (ع) و حرم امام حسین (ع) نماز تمام خوانده می شود.

از محمد بن یحیی از محمد بن حسین از محمد بن سنان از اسحاق بن حریر از ابی بصیر از امام صادق (ع) روایت شده که گفت: از آن حضرت شنیدم که می فرمود: نماز در چهار موضع تمام خوانده می شود که عبارتند از: مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد کوفه و حرم امام حسین (ع).

شیخ طوسی، این روایت و همچنین روایت پیشین را با ذکر سند از محمد بن یعقوب نقل کرده است.

امام محمد باقر(ع) از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: تمام خواندن نماز در چهار موضع مکه، مدینه، مسجد کوفه و کربلا از اسرار است.

جعفر بن محمد بن قولویه در کتاب مزار از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری از پدرش از احمد بن ابی عبدالله برقی از پدرش از حماد بن عیسی از برخی یاران ما از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: تمام خواندن نماز در چهار موضع مکه، مدینه، مسجد کوفه و مرقد امام حسین(ع) از اسرار است. همه یا بیشتر شیعیان قائل به تخییر و ترجیح تمام خواندن نماز می‌باشند، و خلاف این نظر، شاذ و نادر است. مطالبی که شیخ حرّ عاملی در کتاب وسائل الشیعه ذکر کرده است، در این جا پایان یافت. همه فقهای ما در تمام کتابهایشان از عصر ائمه(ع) تا کنون مطالبی در این باره نوشته‌اند و عمل و فتوای آنان نیز مؤید این مطلب بوده است. کسانی که خواهان مطالب بیشتری هستند به آن منابع مراجعه کنند.

استحباب اعتکاف در مسجد کوفه

روایتهای بسیاری از ائمه (ع) در باب اعتکاف در مسجد کوفه وارد شده است و همه فقهای ما از عصر ائمه (ع) تاکنون در این باره مطالبی نوشته‌اند، فتوا صادر کرده‌اند و کردارشان مؤید آن است. اکنون بخشی از روایتهایی که در این زمینه وارد شده، اشاره و به چند نمونه از روایتهایی که شیخ حرّ عاملی در کتاب وسائل ذکر کرده است، اکتفا می‌کنیم. او بباب جداگانه‌ای را تحت عنوان: «شرط اعتکاف این است که در مسجد الحرام، مسجد پیامبر، مسجد کوفه، مسجد بصره یا مسجد جامع شهر باشد» به این موضوع اختصاصی داده است.

از محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از حماد از حلبی روایت شده که گفت از امام صادق (ع) در باره اعتکاف سؤال شد، فرمود: تنها مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد کوفه یا مسجد جامع سزاوار اعتکاف است، و بایستی تا زمانی که معتکف است، روزه‌دار باشد.

از گروهی از اصحاب از سهل بن زیاد از حسن بن محبوب از عمر بن یزید نقل شده که گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم: نظر شما راجع به اعتکاف در بعضی از مساجد بغداد چیست؟ حضرت فرمود: اعتکاف فقط در مسجد جامع که امام عادل در آن نماز جماعت بخواند جایز است و اعتکاف در مسجد کوفه، بصره، مسجد پیامبر و مسجد الحرام اشکالی ندارد.

شیخ طوسی به صورت مسند از محمد بن یعقوب این روایت را نقل کرده ولی کلمه (والبصره) را ذکر نکرده است.

شیخ طوسی با ذکر سند از علی بن حسن بن فضل از محمد بن علی از حسن بن محبوب نیز این روایت را نقل کرده و مسجد بصره را بدان افزوده است.

شیخ مفید در کتاب مقنعه گوید: روایت شده که اعتکاف، تنها در مسجدی صحیح

است که پیامبر(ص) یا وصی پیامبری در آن نماز جماعت خوانده باشد و آنها چهار مسجد هستند: مسجدالحرام، که پیامبر(ص) در آن نماز جماعت خوانده است، و مسجدالنبی(ص) که پیامبر(ص) و حضرت علی(ع) در آن نماز جماعت خوانده‌اند، و مسجد کوفه و مسجد بصره که حضرت علی(ع) در آنها نماز جماعت خوانده است.

شیخ صدوق در کتاب مقنع به طور مرسل این روایت را نقل کرده و علامه حلی در کتاب مختلف از ابن عقیل نقل کرده است که گفت: اعتکاف، نزد اهل بیت فقط در مساجد جایز است، و اعتکاف در مسجدالحرام، مسجد پیامبر، مسجد کوفه و در سایر شهرها در مسجدهای جامع، با فضیلت تر می‌باشد.

از ابن جنید نقل شده که گفت: حسین بن سعید از امام صادق(ع) روایت کرده که اعتکاف در هر مسجدی که امام عادل در آن نماز جمعه بخواند و در مسجدی که به امامت امام، نماز جمعه و خطبه خوانده می‌شود جایز است. تا این جا مطالبی را که شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه ذکر کرده، آوردیم و به همین مقدار اکتفا می‌کنیم و نمی‌توانیم همه مطالبی را که در این زمینه وارد شده، ذکر کنیم زیرا زیاده‌گویی باعث ملالت است.

فضیلت اقامه نماز در مسجد کوفه

در این موضوع به آنچه شیخ حرّ عاملی در کتاب وسائل نوشته اکتفا می‌کنیم. وی به نقل از امام محمد باقر(ع) در کتاب خصال از پدرش و نیز به نقل از محمد بن علی ماجیلویه از محمد بن یحیی از محمد بن احمد بن یحیی از برخی اصحاب ما از حسن بن علی و ابی الصخر که همگی روایت را به حضرت علی(ع) می‌رسانند، چنین آورده است که آن حضرت فرمود: جز برای زیارت سه مسجد: مسجدالحرام، مسجد پیامبر(ص) و مسجد کوفه، بار سفر نندید.

شیخ حرّ عاملی به صورت مرسل از محمد بن حسن و او با ذکر سند از احمد بن محمد از احمد بن حسن از محمد بن حسین و علی بن حدید و محمد بن سنان از عمر بن خالد از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که گفت: امام زین‌العابدین(ع) به قصد زیارت از مدینه به مسجد کوفه آمد و در آن دو رکعت نماز خواند، سپس دعا کرد و بر مرکبش سوار شد، بازگشت.

نیز با ذکر سند از جعفر بن محمد بن قولویه از محمد بن حسین جوهری از محمد بن حسین از علی بن حدید از محمد بن سلیمان از عمر بن خالد مانند آن روایت را نقل کرده، جز این که او گفته است: امام در آن دو رکعت نماز خواند، چنان که در روایت آمده است. همچنین از علی بن محمد از صالح بن ابی حماد از علی بن حکم از مالک بن عطیه از ابی حمزه روایت کرده که گفت: نخستین آشنایی من با امام زین‌العابدین(ع) این‌گونه بود که مردی را دیدم که از باب فیل وارد شد و چهار رکعت نماز خواند. به دنبالش رفتم تا به چاه رکوه رسید. ناگهان غلام سیاهی را همراه دو اشتر بسته شده دیدم، به او گفتم: این شخص کیست؟ گفت: امام زین‌العابدین(ع) است. نزدیک رفتم، سلام کردم و گفتم: به چه علت به شهری آمدی که پدر و جدّت در آن به شهادت رسیدند. فرمود: مرقد پدرم را زیارت کردم و در این مسجد نماز خواندم. سپس افزود: علتش همین بود.

شیخ حرّ عاملی از محمد بن حسن بن علی بن مهزیار از پدرش از جدش از حسن بن محبوب از حنان بن سدیر و او از امام محمدباقر(ع) روایت کرده که آن حضرت به مردی از اهل کوفه فرمود: آیا همه نمازهایت را در مسجد کوفه می‌خوانی؟ گفت: خیر، فرمود: آیا روزی یک بار در آب فرات غسل می‌کنی؟ گفت: خیر، امام فرمود: هر جمعه چطور؟ گفت: خیر فرمود: هر ماه چطور؟ گفت: خیر، فرمود: هر سال چطور؟ گفت: خیر، امام باقر(ع) فرمود: تو از خیر و برکت محروم هستی. سپس فرمود: آیا هر جمعه مرقد امام حسین(ع) را زیارت می‌کنی؟ گفت: خیر، فرمود: هر ما چطور؟ گفت: خیر، فرمود: هر سال چطور؟ گفت: خیر، آن‌گاه امام باقر(ع) فرمود: تو از خیر و برکت محروم هستی.

نیز به صورت مسند از حسن بن محبوب از علی بن زیاد از ابی عبیده از امام باقر(ع) روایت شده که فرمود: ای ابو عبید! نماز در مسجد کوفه را ترک نکن، گر چه برای رسیدن به آن خودت را بر روی زمین بکشی زیرا ثواب یک نماز در مسجد کوفه، معادل هفتاد نماز در مساجد دیگر است.

همچنین از محمد بن حسن از علی بن محمد از سهل بن زیاد از عمرو بن عثمان از محمد بن عبدالله خزاز از هارون بن خارجه از امام صادق(ع) روایت شده که گفت: امام به من فرمود: ای هارون بن خارجه! آیا میان تو و مسجد کوفه یک میل فاصله است؟ گفتم: کمتر، فرمود: همه نمازهایت را آن‌جا می‌خوانی؟ گفتم: خیر، فرمود: آگاه باش اگر در شهر کوفه بودم، آرزو می‌کردم تا تمام نمازهایم را در مسجد کوفه به جا آورم. آیا فضیلت این مکان را می‌دانی؟ همه بندگان صالح و پیامبران در این مسجد نماز خواندند، حتی در شب معراج، جبرئیل به پیامبر(ص) گفت: ای رسول خدا! آیا می‌دانی اکنون کجا هستی؟ تو مقابل مسجد کوفه‌ای، حضرت فرمود: از خداوند بخواه تا به آن‌جا رفته، دو رکعت نماز بخوانم. جبرئیل از خداوند رخصت طلبید و خداوند به او اجازه داد. سمت راست این مسجد، باغی از باغهای بهشت است و وسط آن نیز باغی از باغهای بهشت و انتهای آن هم باغی از باغهای بهشت است. اقامه یک نماز واجب در مسجد کوفه، معادل هزار نماز در مساجد دیگر است و یک نماز مستحبی در آن، با پانصد نماز برابر است. نشستن در این مسجد بدون تلاوت قرآن و خواندن دعا، عبادت است. اگر مردم فضیلت آن را

بدانند، حتی با کشیدن خود بر روی زمین به آن جا می‌روند.

شیخ حرّ عاملی گوید: از عمر برای من نقل شده که نماز واجب در مسجد کوفه، معادل یک حجّ و نماز مستحبی برابر با یک عمره است.

شیخ به صورت مرسل از قول امام(ع) نقل کرده است: هیچ بنده صالح و پرهیزکاری نیست تا آن جا که می‌فرماید: مگر این که با کشیدن خود بر روی زمین به آن جا می‌رود، ولی شیخ این جمله را که وسط مسجد کوفه باغی از باغهای بهشت است، نقل نکرده است.

همچنین شیخ به طور مسند از سهل بن زیاد مانند این روایت را تا آن جا که امام(ع) فرموده حتی با کشیدن خود بر روی زمین به آن جا می‌رود، نقل کرده است.

شیخ صدوق در کتاب مجالس از محمد بن علی بن فضل از محمد بن جعفر معروف به ابن نباته از محمد بن قاسم تمیمی از محمد بن عبدالوهاب از ابراهیم بن محمد ثقفی از توبه بن خلیل از محمد بن حسن از ابن خارجه مانند آن را به طوری که در روایت شیخ آمده، نقل کرده است.

شیخ طوسی در کتاب *امالی*، این روایت را با ذکر سند از پدرش از حسین بن عبدالله از ابن بابویه نقل کرده و برقی نیز در کتاب *محاسن* مانند این روایت را از عمرو بن عثمان از محمد بن زیاد از هارون بن خارجه تا فرمایش امام: «پانصد نماز» نقل کرده است.

امام محمد باقر(ع) از حضرت علی(ع) روایت کرده که فرمود: جز برای زیارت سه مسجد: مسجد الحرام، مسجد پیامبر و مسجد کوفه بار سفر نیندید. حضرت علی(ع) به نقل از پیامبر(ص) فرمود: در شب معراج از مسجد کوفه عبور کردم، در حالی که بر براق سوار بودم و جبرئیل همراهم بود، جبرئیل گفت: ای محمد! پایین بیا و در این مکان نماز بخوان، حضرت فرمود: پایین رفتم و نماز خواندم...

شیخ طوسی از پدرش و محمد بن عبدالله و همه از عبدالله بن جعفر حمیری از ابراهیم بن مهزیار از برادرش علی از حسن بن سعید از علی بن حکم از فضیل اعمور از لیث بن ابی سلیم از عایشه از پیامبر(ص) نقل کرده‌اند که فرمود: جبرئیل مرا به آسمان برد و در مسجد کوفه فرود آمدم و دو رکعت نماز خواندم. سپس فرمود: اقامه نماز واجب

در مسجد کوفه، معادل یک حج مقبول و نماز مستحبی در آن با یک عمره مقبول برابر است.

علی بن موسی بن طاووس در کتاب *مصباح الزائر* گوید: روایت شده که خواندن نماز واجب در مسجد کوفه برابر هزار نماز واجب و نماز نافله معادل پانصد نماز مستحبی می باشد. وی افزود: همچنین روایت شده که نماز واجب معادل یک حج و نماز مستحبی برابر یک عمره است.

وی از محمد بن حسن بن علی بن مهزیار از پدرش از جدش از علی بن مهزیار از حسین بن سعید از طریف بن نافع از خالد بن قلانسی روایت کرده که گفت: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: خواندن یک نماز در مسجد کوفه، معادل هزار نماز است. وی با ذکر سند از خالد قلانسی از امام صادق (ع) نقل کرده که فرمود: مکه حرم خدا و حرم رسول خدا (ص) و حرم علی بن ابی طالب (ع) است تا آنجا که فرمود (چنان که گذشت): کوفه حرم خدا و حرم رسول خدا (ص) و حرم علی بن ابی طالب (ع) است، و نماز خواندن در آن معادل هزار نماز است و در مورد درهم سکوت کرد.

شیخ صدوق این روایت را به صورت مسند از خالد بن مار قلانسی نقل کرده و شیخ کلینی آن را از علی بن ابراهیم و دیگران از پدرش خالد بن مار قلانسی روایت کرده که گفت: اتفاق یک درهم در کوفه برابر با هزار درهم در جاهای دیگر است.

وی از ابن قولویه از محمد بن حسن بن ولید از صفار از احمد بن محمد از حسن بن علی ابن فضال از ابراهیم بن محمد از مفضل بن زکریا از نجم بن حطیم از امام باقر (ع) نقل کرده که فرمود: اگر مردم فضیلت مسجد کوفه را بدانند، برای زیارت آن از سرزمینهای دور توشه و لوازم سفر فراهم می کنند. سپس افزود: خواندن نماز واجب در آن معادل یک حج و نماز مستحبی برابر یک عمره است.

همچنین وی از ابی القاسم از حسن بن عبدالله بن محمد از پدرش از حسن بن محبوب از عبدالله بن جبله از سلام بن ابی عمیره از سعد بن طریف از اصبح بن نباته از حضرت علی (ع) روایت کرده که فرمود: خواندن نماز مستحبی در مسجد کوفه برابر یک عمره همراه پیامبر (ص) و نماز واجب معادل یک حج با وصی پیامبر است و هزار پیامبر و هزار

وصی پیامبر در آن نماز گزارده‌اند.

و نیز به صورت مسند از اصیغ بن نباته نقل کرده که حضرت علی(ع) فرمود: ای مردم کوفه، خداوند متعال چیزی به شما عطا فرمود که به هیچ کس نداد: مسجد و عبادتگاه شما را برتری داد که آن خانه حضرت آدم(ع)، حضرت نوح(ع) و حضرت ادریس(ع) و مصلائی حضرت ابراهیم خلیل(ع) و برادرم خضر(ع) و مصلائی من است. مسجد شما، یکی از چهار مسجد با فضیلت است که خداوند آن را برای مردم کوفه برگزیده، گویا می‌بینم روز قیامت این مسجد آورده می‌شود در حالی که دو لباس سفید شبیه شخص مُحرم پوشیده است. و برای اهل خود و نمازگزارانش شفاعت می‌کند و شفاعتش رد نمی‌شود و روزی فرا می‌رسد که حجرالأسود در آن نصب می‌شود و زمانی خواهد آمد که این مسجد، مصلائی حضرت مهدی(ع) و هر مؤمنی خواهد شد و بر روی زمین هیچ مؤمنی باقی نمی‌ماند مگر این که در آن مسجد نماز خوانده یا در آرزوی آن است. این مسجد را ترک نکنید و با نماز خواندن در آن به خداوند متعال تقرّب جوئید و به منظور برآورده شدن نیازهایتان در آن مسجد تضرّع کنید. اگر مردم برکت آن را بدانند از چهار گوشه جهان حتی با کشیدن خود بر روی برف و یخ به آن جا می‌روند.

شیخ صدوق در کتاب مجالس از محمد بن علی بن فضل کوفی از محمد بن جعفر معروف به ابن تیان از ابراهیم از خالد مقرئ کسائی از عبدالله داهر از پدرش از سعد بن طریف از اصیغ بن نباته مانند این روایت را نقل کرده است.

وی در کتاب ثواب الاعمال از محمد بن علی ماجیلویه از محمد بن ابی القاسم از محمد بن ابی عبدالله برقی از پدرش از محمد بن سنان از مفضل بن عمر از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود:

نماز خواندن در مسجد کوفه معادل هزار نماز در سایر مساجد است.

از جعفر بن محمد بن قولویه در کتاب مزار از پدرش از سعد بن عبدالله از محمد بن حسین از محمد بن اسماعیل بن بزغ از منصور بن یونس از سلیمان مولی طربال و جز او نقل شده که گفت: حضرت امام صادق(ع) فرمود: انفاق یک درهم در کوفه معادل یکصد درهم در جاهای دیگر است. و خواندن دو رکعت نماز در آن برابر با یکصد رکعت در

سایر مساجد است.

شیخ از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری از پدرش از مردی از محمد بن عبدالرحمن بن ابی هشام از داود بن فرقد از ابی حمزه از امام باقر(ع) روایت کرده که فرمود: اقامه نماز واجب در مسجد کوفه، معادل یک حج مقبول و نماز مستحبی در آن برابر با یک عمره مقبول است.

براقی گفته است: تکرار برخی از احادیث به علت اختلاف سند آنها یا اضافات در بعضی از احادیث یا اختلاف متن آنهاست ولی همه این احادیث در کتابهای روایی ذکر شده است.

یکی از فضیلت‌های مسجد کوفه این است: کسی که یک درهم برای مهمانسرا یا جای دیگر آن پردازد، پاداش او دو چندان است. پیشتر بیان کردیم که امام صادق(ع) فرمود: انفاق کردن یک درهم در کوفه معادل یکصد درهم در جاهای دیگر است و شیخ کلینی از قلانسی از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: مکه حرم خداست... و نماز خواندن در مسجد کوفه معادل هزار رکعت می‌باشد، همچنین انفاق یک درهم در آن با هزار درهم در مساجد دیگر برابر است و مسجد کوفه برای نمازگزارانش شفاعت می‌کند. همچنین روایت اصبح بن نباته از حضرت علی(ع) را ذکر کردیم که حضرت فرمود: ای مردم کوفه، خداوند متعال چیزی به شما عطا فرموده... تا آنجا که گوید: گویا در روز قیامت این مسجد آورده می‌شود در حالی که دو لباس سفید شبیه مُحرم پوشیده است و برای اهل خود و نمازگزارانش شفاعت می‌کند و شفاعتش رد نمی‌شود، تا آخر حدیث.

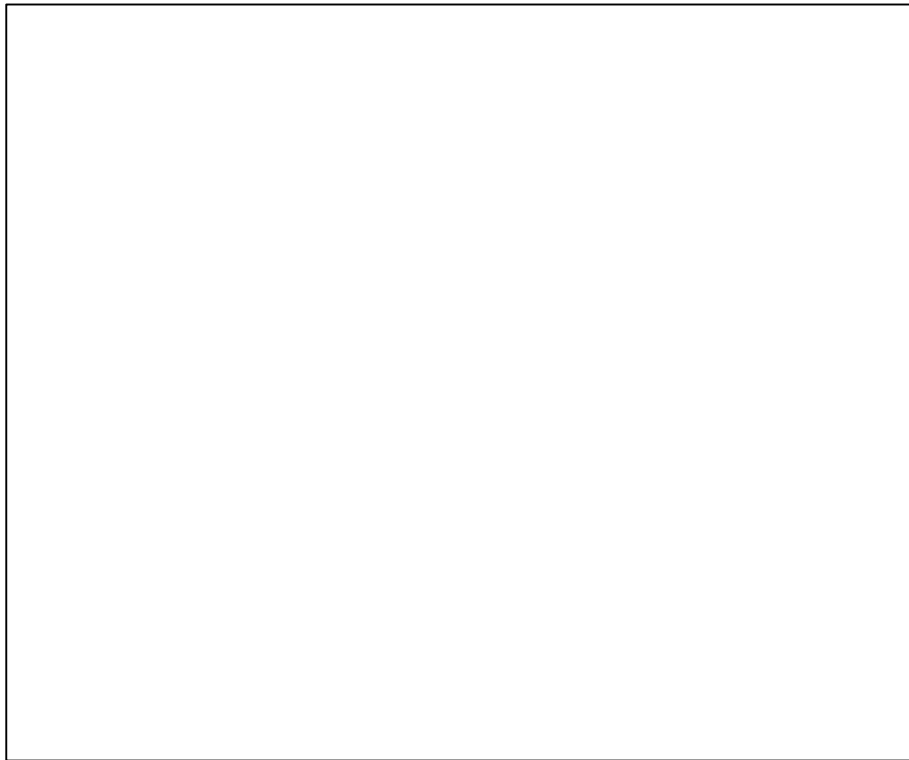
علامه مجلسی(ره) از پیامبر(ص) روایت کرده که فرمود: گویا در روز قیامت این مسجد می‌آید در حالی که دو لباس احرام به تن دارد و برای نمازگزارانش شهادت می‌دهد.

همچنین وی از مؤلف کتاب مزار کبیر نقل کرده که سید بزرگوار عبدالحمید بن تقی از عبدالله بن اسامه حسینی که این روایت در ذیقعه سال پانصد و هشتاد (ه. ق) در حله الجامعین برای وی خوانده شده از شیخ ابوالفرج احمد قرشی از ابی غنائم محمد بن علی از شریف محمد بن علی بن حسن علوی از ابی تمام عبدالله بن احمد انصاری از

فضیلت اقامه نماز در مسجد کوفه / ۶۷

عبدالله بن کثیر عامری از محمد بن اسماعیل احمدی از محمد بن فضیل ضبی از محمد بن سوفه از ابراهیم نخعی از علقمة بن اسود از عبدالله بن اسود از عبدالله بن مسعود نقل کرده که وی گفت: رسول خدا(ص) فرمود: ای پسر مسعود، هنگامی که جبرئیل مرا به آسمان دنیا برد، مسجد کوفه را به من نشان داد. من گفتم: ای جبرئیل، این چیست؟ جبرئیل گفت: این مسجد مبارکی است که خیر و برکت بسیار دارد و خداوند آن را برای اهل کوفه برگزیده است و روز قیامت برای نمازگزارانش شفاعت می‌کند؛ حدیث را بطور کامل ذکر کرده و در این زمینه روایات زیادی وارد شده است.

یکی از فضیلت‌های مسجد کوفه این است که هر نیازمندی که به آنجا رود و نماز بخواند، حاجتش برآورده می‌شود، چنان که این مطلب را علامه مجلسی و شیخ حرّ



عاملی و دیگران از شیخ مفید از محمد بن حسین مقرئ از ابن عقده از علی بن حسن بن فضال از پدرش از عبدالرحمن بن ابراهیم که شیخی از اصحاب ماست از صباح حذاء نقل کرده گفت: امام صادق (ع) فرمود: هر کسی حاجتی دارد باید به مسجد کوفه رود، وضوی کاملی گرفته، دو رکعت نماز بخواند و در هر رکعتی سوره حمد را با هفت سوره دیگر: فلق، ناس، اخلاص، کافرون، نصر، اعلی و قدر، قراءت کند و پس از پایان نماز حاجتش را از خداوند بخواهد، به یاری پروردگار برآورده می شود.

علی بن حسن بن فضال گوید که همان شیخ (عبدالرحمن بن ابراهیم) به من گفت که من این نماز را خواندم و از خداوند خواستم تا رزق و روزی ام را فزونی بخشد و خداوند تمام نعمتهایش را به من عطا فرمود، سپس از خداوند خواستم تا حج را نصیبم فرماید، به حج نیز مشرف شدم. این نماز را به یکی از دوستانم که به فقر گرفتار بود آموختم، وی نیز توانگر شد.

در کتاب مصباح نیز از آن حضرت به طور مرسل همانند حدیث فوق نقل شده است.

هر کسی وارد مسجد کوفه شود، آمرزیده است / ۶۹

هر کسی وارد مسجد کوفه شود، آمرزیده است

علامه مجلسی در بحارالأنوار و حرّ عاملی در وسائل و ابن طاووس در فرحة الغری از نصیرالدین از پدرش، از سید فضل الله، از ذوالفقار، از شیخ مفید از محمد بن بکران نقاش از حسین بن محمد مالکی از احمد بن هلال از ابی سعد خراسانی روایت کرده که گفت: به حضرت رضا(ع) عرض کردم: زیارت مرقد حضرت علی(ع) با فضیلت تر است یا زیارت قبر امام حسین(ع)... تا آن جا که گفت: حضرت رضا(ع) به من فرمود: کجا زندگی می کنی؟ گفتم: در کوفه. امام(ع) فرمود: مسجد کوفه، خانه حضرت نوح(ع) بود؛ اگر شخصی یکصدبار وارد این مسجد شود، خداوند یکصدبار او را می بخشد، زیرا حضرت نوح در مسجد کوفه از خداوند، مغفرت و بخشش طلبید و فرمود: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا»^۱. گفتم: منظور حضرت از پدر و مادرش که بود؟ فرمود: منظور وی آدم و حوّا بود.

۱- نوح / ۲۸، ای پروردگار من، مرا و پدر و مادرم را و هر که را با ایمان به خانه من وارد شود، ببامرز.

درهای مسجد کوفه

یکی از درهای مسجد کوفه، باب سده است که حضرت علی(ع) از آن در وارد مسجد می‌شد. کنده دومین در مسجد است که در سمت راست مسجد از جهت غرب قرار دارد، و از زاویه غربی مسجد، نزدیکترین در به دو ایوان است. پس از آن باب انماط است که مقابل باب فیل واقع شده است.

باب فیل، یکی دیگر از درهای مسجد است که قبلاً به نام باب ثعبان خوانده می‌شد چنان که در بحار الأنوار و مدینه المعاجز و غرر مناقب بطور مسند روایت شده که گفتند هنگامی که حضرت علی(ع) بر منبر مسجد کوفه سخنرانی می‌کرد، ناگهان ماری بزرگ از کنار منبر ظاهر شد، و شروع به کشیدن خود بر روی زمین و بالا رفتن از منبر کرد تا این که نزدیک حضرت رسید. مردم از آن مار ترسیدند و بر آن شدند تا آن را از امام(ع) دور کنند، حضرت(ع) با دست به مردم اشاره کرد تا او را رها کنند، هنگامی که آن مار بر روی منبر قرار گرفت، روی پله‌ای رفت که امام(ع) نشسته بود. سپس ایستاد و امام(ع) به طرف مار خم شد و او خودش را به سوی امام کشید و دهان در گوش حضرت برد. مردم از این واقعه حیرت‌زده شدند و آن مار طوری با حضرت سخن گفت که افراد نزدیک امام نیز کلام او را شنیدند، سپس مار به کناری رفت و حضرت علی(ع) لبهای مبارکش را تکان می‌داد و مار بزرگ با دقت به سخنان امام گوش می‌داد. پس از آن او رفت و حضرت علی(ع) به سخنرانی‌اش ادامه داد. امام(ع) پس از پایان یافتن سخنرانی از منبر پایین آمد و مردم اطراف آن حضرت جمع شدند و در باره مار و شگفتیهای آن سؤال کردند. حضرت فرمود: آن‌گونه که شما گمان می‌کنید، نیست. او فرمانروای جنیان بود، و مسأله‌ای مشکل و دشوار برای او پیش آمده بود، به این‌جا آمد تا پرسد من هم مسأله را به او فهماندم. سپس او برای من دعای خیر کرد و رفت.

آن مار از در بزرگی که امروز مردم از آن وارد می‌شدند، داخل مسجد شد که در

درهای مسجد کوفه / ۷۱

جهت مخالف قبله قرار دارد. از این رو به نام باب ثعبان نامیده شد (و به این نام شهرت یافت) و بنی امیه از ظهور چنین فضیلتی برای حضرت علی (ع) ناراضی بودند، بدین علت فیلی را کنار این در بستند و قصدشان این بود تا این فضیلت فراموش شود و تا امروز به نام باب فیل شهرت یافت.

درهای مسجد بسیار است زیرا برای هر یک از قبایل کوفه دری به نام آن قبیله وجود داشته ولی به مرور ایام و بروز حوادث مصیبت‌بار، این درها بسته شده و تنها باب ثعبان باقی مانده است.

آثار سید بحرالعلوم (در دو مسجد کوفه و سهله)

عَلَّامَه بزرگ حجه‌الحقّ سید محمد مهدی نجفی مشهور به بحرالعلوم (ره) دارای آثار جاودانی است. از جمله آنها مقامهای مقدس مسجد کوفه است که همچنان از دورانهای گذشته نزد مردم ناشناخته بود و جز کسانی که دارای بصیرت در دین بودند و تعدادشان هم اندک بود، کسی آنها را نمی‌شناخت. از این رو، سید (ره) تعیین این مقامات مقدّس را به عهده گرفت و نشانه‌ها و محرابهایی در آنها ساخت و ستونی سنگی در محراب النبی (ص) برای تعیین قبله قرار داد و این شاخصی است که امروز به نام (رخامه) معروف است. وی اتاقهایی در مسجد بنا کرد تا کسی که بر اثر گرمای خورشید از عبادت باز می‌ماند به سایه آن پناه ببرد، یا کسی که در روزهای زمستان قصد اعتکاف دارد، در این اتاقها اعتکاف کند. همه این کارهای او به منظور یاری رساندن در کار تقوا، خیر و اعانت بر جاودانی کردن آثار پیامبران و امامان دین صورت می‌گرفت.

از جمله آثار سید بحرالعلوم این است که زمین مسجد کوفه در اصل زمینی بود که کشتی نوح (ع) در آن ساخته شد و سرداب معروف به (بیت الطشت) در آن قرار داشت و عابران از رویش عبور و آن را لگدکوب می‌کردند و طبقات مختلف مردم در آنجا اجتماع می‌کردند که مردان و زنان عرب به همراه دختران خردسال نیز در میان آنان بودند و در گوشه مسجد نشسته، شب‌زنده‌داری می‌کردند. گاهی زمین مسجد آلوده می‌شد و تطهیر آن واجب بود، از این رو، زمین را می‌کنند و خاکش را به خارج مسجد می‌ریختند، و این کار محذور شرعی داشت، که بر کسی پوشیده نیست. سید (ره) این امر را مورد توجه قرار داد و زمین مسجد کوفه را برای حفاظت این مکان شریفه از آلودگی و آسان‌سازی ازاله نجاست از آن با خاک پاک بیرون مسجد پوشاند. و در نتیجه، زمینی روی زمین دیگر بوجود آمد. او محرابهایی روی محرابهای اصلی ساخت، به طوری که امروزه هر مسافری که به آن جا رود، آنها را می‌بیند، چون در عصر ما در این اتاقها فساد

آثار سید بحرالمعلوم (در دو مسجد کوفه و سهله) / ۷۳

زیاد شده بود، حاج میرزا ابوالقاسم کرباسی در سال ۱۳۱۰ (ه. ق.) دیوار اتاقها را خراب کرد و آنها را به صورت ایوان درآورد. همه اینها به علت جلوگیری از وقوع فساد در مسجد بود. در سال ۱۳۲۵ (ه. ق.) سید علی کمونه پرده دار حرم علوی، متصدی مسجد شد، و کاروانسرای بزرگی کنار مسجد و در امتداد آن در سمت غرب بنا کرد و در آن اتاقهایی ساخت همچنین بازاری برای زائرینی که به قصد زیارت مسجد می آمدند، بنا کرد و اسطبلهایی برای حیوانات بر در کاروانسرا احداث کرد، و سیدی شریف از اهل بحرین به او از نظر مالی کمک می کرد و ساختمان را در سال ۱۳۲۷ (ه. ق.) تکمیل کرد. از جمله آثار سید این که در مسجد سهیل (که اکنون به نام مسجد سهله شهرت دارد) جایگاهی برای حضرت مهدی (عج) وجود داشت ولی نزد مردم شناخته شده نبوده و سید بحرالمعلوم (ره) دستور داد تا گنبدی بر روی آن بسازند تا آن جایگاه شکوهمند را مشخص کند. البته شگفت نیست چرا که وی به این امر دانا و آگاه بوده است.

مسجد کوفه از بافضیلت‌ترین مکانهای مقدس است

علامه مجلسی، حرّ عاملی و جز آنان به نقل از ابوبکر حضرمی از امام صادق(ع) یا از امام باقر(ع) روایت کرده که گفت: به امام(ع) عرض کردم پس از حرم خدا و حرم پیامبر(ص) کدام محل با فضیلت‌تر است؟ امام فرمود: ای ابوبکر: کوفه زیرا آن، شهر پاک و مطهّری است و مرقد پیامبران و رسولان و جز آنان و جانشینان راستین آنان در کوفه قرار دارد، و مسجد سهله که همه پیامبرانی که خداوند به رسالت برانگیخته در آن نماز خوانده‌اند، در آن جاست و از کوفه، عدل خداوند ظاهر می‌شود و در آن پایدار می‌باشد و در آینده نیز چنین خواهد بود، کوفه منزل پیامبران و جانشینان صالح آنان است.

مؤلف کتاب بحارالأنوار و فرحة الغری گفته است: سلامه به نقل از محمد بن جعفر از محمد بن احمد از ابی عبدالله رازی از حسن بن علی بن ابی حمزه از صفوان از ابی اسامه از امام صادق(ع) روایت کرده که گفت: از آن حضرت(ع) شنیدم که فرمود: کوفه، باغی از باغهای بهشت است. آرامگاه حضرت نوح(ع) و حضرت ابراهیم(ع) و قبر سیصد و هفتاد پیامبر و ششصد وصی و مرقد سید اوصیا حضرت علی(ع) در آن قرار دارد.

در بحارالأنوار و بشائر الرضوان آمده است: کوفه، مرکز گردهمایی بزرگان عراق، و نیزه خدا، گنج ایمان، پاک و مطهّر و باغی از باغهای بهشت است؛ در آن قبر حضرت آدم(ع) و نوح(ع) و ابراهیم(ع) و قبر سیصد و هفتاد پیامبر و ششصد وصی و مرقد سرور اوصیا حضرت علی(ع) است، این شهر، حرم و محل هجرت آن حضرت است و هنگامی که ولایت ایشان به آسمانها و زمین عرضه شد، نخست آسمان هفتم پذیرفت، سپس آسمان چهارم و پس از آسمان اول و بعد زمین حجاز که به عنوان حرم مفتخر شد و سپس زمین شام که به بیت‌المقدس افتخار یافت. آن‌گاه زمین مدینه که به مرقد پیامبر(ص) مفتخر شد، و سرانجام زمین کوفه، که به افتخار آرامگاه جانشین پیامبر(ص) حضرت علی(ع) نایل آمد.

مسجد کوفه نخستین پرستشگاه پروردگار

در کتاب بحارالأنوار و وسائل با ذکر سند روایت شده که امیرمؤمنان(ع) فرمود: نخستین مکانی که پروردگار در آن عبادت شد، سرزمین کوفه بود و آن هنگامی که خداوند به ملائکه امر فرمود تا بر آدم(ع) سجده کنند و آنها در زمین کوفه بر او سجده کردند و ملائکه هر شب در مسجد کوفه فرود می آیند.

در کتاب بحارالأنوار و وسائل و کافی به طور مسند از ابن اسباط نقل شده که گفت: شخص دیگری برایم روایت کرد که هر شب شصت هزار فرشته در مسجد کوفه نازل می شوند، کنار ستون هفتم نماز می خوانند، و تا روز قیامت هیچ کدام از آن فرشتگان باز نمی گردند.

کراهت خارج شدن از مسجد کوفه پیش از ظهر روز جمعه

علامه مجلسی در بحارالأنوار و شیخ حر عاملی در وسائل در باب کراهت خروج از مکه و کوفه و کربلا پیش از ظهر جمعه از محمد بن حسن به طور مسند به نقل از محمد بن ابی عمیر از حفص بن بختری از امام صادق (ع) روایت کرده که گفت: کسی که پیش از ظهر جمعه از مکه یا مدینه یا مسجد کوفه و حرم امام حسین، خارج شود، ملائکه با صدای بلند به او می‌گویند: کجا می‌روی؟ خداوند تو را به این جا باز نگرداند!

آیاتی از قرآن در مدح کوفه / ۷۷

آیاتی از قرآن در مدح کوفه

در کتاب بحار الأنوار و وسائل به نقل از مظفر بن جعفر علوی از جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش از حسین بن اشکیب از عبدالرحمن بن حماد از احمد بن حسن از صدقه بن حسان از مهران بن ابی نصر از یعقوب بن شعیب از ابی سعید اسکافی از امام باقر (ع) نقل شده است که آن حضرت فرمود: حضرت علی (ع) در تفسیر آیه: ﴿وَأُوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ﴾^۱، فرموده است: منظور از ربوه، شهر کوفه و قرار مسجد کوفه و معین رود فرات می باشد.

در بحار الأنوار و وسائل به نقل از محمد بن علی بن حسین در معانی الاخبار از پدرش از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن خالد از ابی عبدالله رازی از حسن بن علی بن ابی عثمان از موسی بن بکر از امام موسی بن جعفر (ع) به نقل از پدرش و او از پدرش نقل فرمود که پیامبر (ص) فرموده است: خداوند از میان شهرها چهار شهر را برگزید، و فرمود: ﴿وَالْتَّيْنِ وَالزُّيْتُونِ وَطُورِ سَيْنِينَ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾^۲؛ منظور از تین، شهر مدینه و زیتون، شهر بیت المقدس و طور سینین، شهر کوفه و بلد امین، شهر مکه می باشد.

۱- مؤمنون / ۵۰: ما مریم و عیسی را در بلند جایی که قرارگاهی و آب روان داشت جای دادیم.
۲- تین / ۱-۳: سوگند به انجیر و زیتون و سوگند به طور مبارک و سوگند به این شهر یعنی (مکه).

مسجد کوفه، یکی از قصرهای بهشت است

در کتاب وسائل و بحار الأنوار به نقل از حسن بن محمد طوسی در کتاب مجالس وی از پدرش از هلال بن محمد حفار از اسماعیل بن علی دعبلی از علی بن اخی دعبل از امام رضا(ع) از پدرانش از حضرت علی(ع) روایت کرده که فرمود: چهار تا از قصرهای بهشت در دنیا است: مسجد الحرام، مسجد پیامبر(ص) مسجد بیت المقدس و مسجد کوفه.

مجلسی در کتاب السماء و العام از بحار الأنوار، کلام خداوند: ﴿وَأَوْتَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ﴾^۱، را بیان کرده و گفته است که شیخ طبرسی می‌گوید: یعنی ما آن دو محل را بلند، هموار و گسترده قرار دادیم که منظور همان حیره کوفه و اطراف آن است. مراد از قرار، مسجد کوفه و مقصود از عین، فرات است چنانچه این مطلب از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) نقل شده است.

در کتاب السماء و العالم و معانی الاخبار و خصال از حسین بن ادریس از پدرش از محمد بن احمد اشعری از ابی عبدالله رازی از حسن بن علی بن ابی عثمان از موسی بکر از حضرت علی(ع) از پیامبر(ص) نقل شده که آن حضرت فرمود: خداوند از میان شهرها، چهار شهر را برگزید، از این رو فرمود: والتین و الزيتون و طور سینین و هذا البلد الامین. منظور از تین، مدینه و زیتون، بیت المقدس و طور سینین، کوفه و بلد امین، مکه می‌باشد.

مجلسی گفته است: در آیه شریفه، طور سینین کنایه از کوفه است زیرا شهر نجف که پشت کوفه قرار دارد، محل مناجات حضرت علی(ع) بوده چنان که کوه طور، محل مناجات حضرت موسی(ع) بوده است، یا کوهی که حضرت موسی(ع) بر فراز آن

مسجد کوفه، یکی از قصرهای بهشت است / ۷۹

خواست خدا را ببیند و از هم پاشید و قطعه‌ای از آن در کوفه افتاد؛ چنانچه در برخی از روایات آمده است، یا هنگامی که فرزند نوح خواست به آن کوه پناه ببرد از هم پاشید و بخشی از آن در طور سینا افتاد و یا واقعاً نجف همان طور سیناست و مفسران و لغویها در این مورد اشتباه کرده‌اند.

روایت‌هایی در مدح تربت کوفه و مردم آن

در کتاب *السَّمَاءُ وَالْعَالَمُ* و *بصائر* به نقل از احمد بن محمد از ابن فضال از ابی جمیله از محمد حلّی از امام صادق (ع) آمده است که فرمود: خداوند، ولایت ما را بر مردم شهرها عرضه داشت و جز مردم کوفه هیچ کس آن را نپذیرفت.

در *بحار الأنوار* و *بصائر* از یعقوب بن یزید از ابن سنان از عنبسه بن یبّاع القصب از ابی بصیر روایت شده که گفت: از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود: ولایت ما به آسمانها و زمین و کوهها و شهرها عرضه و هیچ کدام مانند مردم کوفه آن را قبول نکرد.

در *السَّمَاءُ وَالْعَالَمُ* با ذکر سند از عبدالواحد بصری به نقل از ابی وائل از عبدالله لثی از ثابته شبامی از انس بن مالک روایت شده که گفت: روزی نزد پیامبر نشستیم بودم که حضرت علی (ع) وارد شد؛ پیامبر فرمود: ای ابوالحسن نزد من بیا، سپس او را در آغوش گرفت و میان دیدگانش را بوسید و فرمود: ای علی! خداوند متعال، ولایت تو را بر آسمانها عرضه کرد، آسمان هفتم در پذیرش آن پیشی جست، لذا آن را به عرش زینت بخشید، سپس آسمان چهارم آن را پذیرفت و آن را به بیت معمور مزین کرد. پس از آن آسمان دنیا قبول کرد و آن را به ستارگان زینت داد، آن‌گاه ولایت تو را به زمینها عرضه داشت، نخست مکه آن را پذیرفت و آن شهر را به کعبه آراست. سپس مدینه آن را قبول کرده آن را به من زینت بخشید، بعد کوفه آن را پذیرفت و آن شهر را به تو مزین کرد، پس از آن قم آن را قبول کرد و آن را به عربها زینت داد و برای آن شهر، دری از درهای بهشت گشود.

در کتاب *السماء و العالم و تاریخ قم* از محمد بن قتیبه همدانی و حسن بن علی کشمار جانی از علی بن نعمان از ابی اکراد از میمون صائغ از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: خداوند شهر کوفه را نمونه سایر شهرها و مؤمنان کوفه را نمونه مؤمنان شهرهای دیگر قرار داد و شهر قم را بر سایر شهرها و مردم آن را بر اهل مشرق و مغرب اعم از جن و انس برتری بخشید.

روایت‌هایی درباره دفع بلا از کوفه و مردم آن

در بحارالأنوار و تاریخ قم به نقل از احمد بن عیسی از محمد بن خالد برقی از سعد بن سعد اشعری از گروهی از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: هرگاه مصیبت‌ها فراگیر شود، کوفه و اطراف آن از سرزمین عراق و قم از سرزمین جبل، مکانهای امنی هستند... در بحارالأنوار و تاریخ قم به نقل از محمد بن سهل بن یسع از پدرش از جدش از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: اگر امنیت شهرها از بین برود و مردم بر اسبها سوار شوند و از زنان و عطر کناره‌گیری کنند حتماً از آنان بگریز؛ عرض کردم: فدایت شوم! به کجا بروم؟ فرمود به کوفه و قم و اطراف این دو شهر برو زیرا بلا و مصیبت از آن جا دور شده است.

در بحارالأنوار و تاریخ قم به نقل از یعقوب بن یزید از ابوالحسن کرخی از سلیمان بن صالح روایت شده که گفت: روزی نزد امام صادق (ع) بودیم، او فتنه‌های بنی عباس و نصیبت‌هایی را که مردم از سوی آنان متحمل شدند بازگو فرمود، عرض کردیم: فدایت شویم! در این زمان به کجا پناه ببریم؟ فرمود: به کوفه و قم و اطراف این دو شهر پناه ببرید.

روایتهایی در مدح کوفه

در بحارالأنوار و تاریخ قم به نقل از گروهی از اهل ری روایت شده است که آنان نزد امام صادق (ع) آمدند و گفتند: ما اهل ری هستیم، حضرت فرمود: به برادران اهل قم خوش آمد می‌گویم، گفتند: ما اهل قم هستیم، ایشان این کلام را چند بار تکرار فرمود و مانند گذشته به آنان پاسخ داد، آن‌گاه حضرت فرمود: حرم خداوند مکه، حرم پیامبر مدینه، حرم امیرمؤمنان کوفه، و حرم ما شهر قم است، زنی از فرزندان من در آنجا دفن می‌شود که فاطمه نام دارد، هر کس او را زیارت کند، بهشت بر او واجب می‌شود.

راوی گفت: حضرت این سخن را قبل از تولد امام موسی کاظم (ع) فرمود.

در بحارالأنوار و تاریخ قم به نقل از حسن بن یوسف از خالد بن یزید از امام صادق (ع) آمده است که فرمود: خداوند از میان تمام شهرها کوفه، قم و تفریس را برگزید.

در بحارالأنوار و تاریخ قم به نقل از یعقوب بن یزید از محمد بن ابی عمیر از جمیل بن دراج از زراره بن اعین از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: اهل خراسان، سرشناسان ما، اهل قم، یاران ما، اهل کوفه، بزرگان ما هستند و اهل این منطقه از ما و ما از آنها هستیم.

در این دو کتاب و در مجالس شیخ به نقل از حسین بن عبیدالله غضائری از تلعبری از محمد بن همام از عبدالله حمیری از طیالسی از زریق خلقانی روایت شده که گفت: روزی نزد امام صادق (ع) بودم که دو تن از دوستانمان از اهالی کوفه وارد شدند، حضرت فرمود: آیا این دو نفر را می‌شناسی؟ گفتم: بله! اینها از دوستان شما هستند. فرمود: بله! سپاس و ستایش، خداوندی را که بیشتر دوستان ما را در عراق قرار داد...

در این دو کتاب و در مجالس شیخ به نقل از ابن عبدون از علی بن محمد بن زبیر از علی بن حسن بن فضال از عباس بن عامر از عبدالله بن ولید روایت شده که گفت: نزد امام صادق (ع) رفتیم و پس از عرض سلام رو به روی ایشان نشستیم. حضرت از ما پرسیدند:

شما کیستید؟ عرض کردیم: ما اهل کوفه هستیم فرمود: ما مردم کوفه بویژه این گروه را، از مردم شهرهای دیگر بیشتر دوست داریم و خداوند شما را به امری (ولایت) هدایت کرد که مردم از آن بی خبرند، شما ما را دوست داشتید ولی مردم با ما دشمنی کردند، شما ما را تصدیق کردید ولی مردم ما را تکذیب کردند، شما از ما پیروی کردید ولی مردم با ما مخالفت کردند، خداوند شما را به زندگانی ما زنده بدارد و به مرگ ما بمیراند...
مجلسی گوید: - توضیح - این گروه در شهر کوفه بیش از سایر شهرها هستند و منظور گروه شیعیان است، محبّ از عصابه کلی تر است و عصابه به معنای گروهی از مردم است.

هر ستمگری که قصد ظلم و تجاوز به کوفه را داشته باشد، خداوند از او انتقام می‌گیرد

در کوفه مصیبتها و حوادث زیادی روی داد و فرمانروایان ستمگری حکومت کردند و خداوند آنها را مجازات کرده، به هلاکت رساند زیرا یکی از فضیلت‌های شهر کوفه این است که هر ستمگری که قصد تجاوز به این شهر را داشته باشد، خدا از او انتقام می‌گیرد. علامه مجلسی در السماء والعالم می‌گوید: بخشی از کلام حضرت علی(ع) در باره کوفه این چنین است: ای کوفه! گویا تو را می‌بینم که مانند چرم عکاظی کشیده می‌شوی و از پیشامد حادثه‌ها پایمال می‌شوی و به انواع مصیبت و بلا گرفتار می‌شوی و من می‌دانم هیچ ستمگری بر تو اراده ظلم و ستم نکند مگر آن که خداوند، او را به بلا و مصیبتی مبتلا یا کُشنده‌ای را بر او مسلط می‌کند^۱.

مجلسی در توضیح این سخن می‌گوید: ادیم، پوست دباغی شده است و عکاظ، محلی در اطراف مکه بود که عربها هر ساله در آن گرد می‌آمدند و به مدت یک ماه بازاری را برپا می‌کردند و به فخر فروشی و سرودن اشعار می‌پرداختند. به علت فروش زیاد در این بازار به آنجا نسبت چرم داده می‌شد. چرم عکاظی بسیار محکم و دارای کشش زیاد بود و این، وجه شبه میان ادیم عکاظی و کوفه است. عرک به معنای مالیدن و ساییدن می‌باشد، و عرکه یعنی او را به کار زشت واداشت، و عرکت القوم الحرب یعنی جنگ، مردم را پایمال کرد هنگامی که آنها را آزمود و از پا درآورد و مراد از نوازل، مصیبتها و گرفتاریهاست و زلازل به معنای بلاها و پریشانی‌هاست، و ترکیب مانند دو فعل قبلی، مجهول می‌باشد، یعنی در معرض مصیبتها و ناملايمات قرار می‌گیری؛ در این جا فعل به

۱- ذکر المجلسی فی السماء و العالم فقال من کلام له علیه السلام - یعنی امیر المؤمنین - فی ذکر کوفه (کأنی بک یا کوفه تممدین مدا لادیم العکاظی تعرکین بالنوازل و ترکیب بالزلازل دانی لأعلم انه ما اراد بک جبار سوء الا ابتلاه الله بشاغل او رماه بقاتل) - م.

وسيلة با هم متعدی می شود، بنابراین که مانند فعل قبلی با سببیه باشد. و نامایماتی که کوفه و مردمش دچار آن شدند مشهور بوده در کتابهای تاریخی نیز ذکر شده است.

از حضرت علی (ع) نقل شده که فرمود: کوفه، شهر ما، محل اقامت ما و پایگاه شیعیان ماست. از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود: سرزمین کوفه ما را دوست دارد ما نیز به آن علاقه مندیم. همچنین از حضرت (ع) نقل شده که فرمود: خداوندا! بدخواه و دشمن کوفه را به مجازات برسان.

ابن ابی الحدید، این خطبه را در شرح نهج البلاغه همانند مجلسی نقل کرده است... آنگاه می گوید: این جمله از سخن علی (ع) که فرمود: «ای کوفه! تو مانند چرم عکاظی کشیده می شوی» استعاره از ظلم و نابسامانیهایی است که به آن وارد می شود. جمله «تعزین» در سخن امام (ع) از حرکت القوم الحرب گرفته شده یعنی جنگ، مردم را پایمال کرد، هنگامی که آنان را آزمود و از پا درآورد.

در مجمع آمده است: مُدَّتْ یعنی کشیده شده و مدّ الارض به معنای کشیده شدن زمین از جهت طول و عرض است.

سخن ابن ابی الحدید درباره فضیلت اهل کوفه در شرح نهج البلاغه

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۳، ص ۲۸۶، چاپ مصر) می‌گوید: درباره فضیلت مردم کوفه از خاندان پیامبر (ص) مطالب بسیاری وارد شده است مانند سخن حضرت علی (ع) که فرمود: کوفه شهر پربرکتی است. و فرمود: روز قیامت هفتاد هزار نفر که چهره‌شان چون ماه می‌درخشد از سرزمین کوفه محشور می‌شوند و همچنین فرمود: کوفه، شهر ما، محل اقامت ما و پایگاه شیعیان است. و امام صادق (ع) فرمود: خداوند، بدخواه و دشمن کوفه را مجازات فرما و فرمود: سرزمین کوفه ما را دوست دارد و ما بدان علاقه‌مندیم. اما مواردی که فرمانروایان و حاکمان، قصد ظلم و ستم به کوفه را داشتند خداوند از آن دفاع کرد، بسیار است.

منصور به امام جعفر صادق (ع) گفت: می‌خواهم افرادی را به کوفه بفرستم تا خانه‌ها را ویران کرده، نخلها را به آتش کشیده، اموالش را غارت کنند و کسانی را که به حکومت بنی عباس شک و تردید دارند، بکشند؛ در این باره مرا راهنمایی فرما. امام فرمود: ای منصور باید انسان از روش گذشتگانش پیروی کند و پیشوایان تو سه نفر هستند: حضرت سلیمان (ع) که بخشید و شکرگزاری کرد، حضرت ایوب (ع) که به بیماری مبتلا شد و صبر و شکیبایی کرد و حضرت یوسف (ع) که قدرت داشت و بخشید، حال از هر کدامشان که خواهی پیروی کن، منصور کمی سکوت کرد و گفت: بخشیدم.

ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن جوزی در کتاب منتظم روایت کرد: هنگامی که مردم کوفه، زیاد را در حال سخنرانی بر منبر با سنگ زدند، او دست هشتاد نفر از آنان را قطع کرد و تصمیم گرفت تا خانه آنها را خراب کرده، نخلهایشان را به آتش بکشد، سپس همه مردم را جمع کرد به طوری که مسجد و میدان از جمعیت پر شد. آن‌گاه از آنها خواست تا از علی (ع) بیزاری جویند و می‌دانست که آنها از این کار امتناع می‌کنند؛ و این را بهانه‌ای برای نابودی آنها و خراب کردن شهرشان قرار داد. عبدالرحمن بن سائب انصاری گفت:

همراه گروهی از قبیله‌ام بودم و آن روز مردم گرفتاری بزرگی داشتند. در این هنگام کمی خوابیدم، در خواب دیدم چیزی جلو می‌آید با گردن دراز مانند گردن شتر بالبانی متورم و آویخته آواز سر داد، گفتم: تو کیستی؟ گفت: من نقاد ذوالرقبه هستم، به سوی صاحب این قصر فرستاده شدم، در این هنگام از ترس بیدار شدم و به دوستانم گفتم: آیا آنچه من دیدم شما نیز دیدید؟ گفتند: نه، آنان را از خوابم آگاه کردم. آنگاه شخصی از قصر نزد ما آمده، گفت: برگردید زیرا امیر می‌گوید من امروز با شما کاری ندارم. وی به طاعون مبتلا شده، می‌گوید: من در نیمی از بدنم حرارت آتش را احساس می‌کنم و سرانجام زیاد به هلاکت رسید، عبدالرحمن بن سائب در باره او چنین سروده است:

او (زیاد) از تصمیمی که درباره ما گرفته بود منصرف نمی‌شود تا این که نقاد ذوالرقبه جان او را گرفت ضربت سنگینی بر نیمی از بدنش وارد شد چنان که صاحب الرحبه (حضرت علی(ع)) مورد ظلم و ستم قرار گرفت^۱

براقی گوید: ممکن است کسی گمان کند که قائل به وجود مرقد حضرت علی(ع) در رحبه مسجد کوفه، این سخن شاعر: «صاحب الرّحبه» استدلال کند، لیکن دلیلی در این باره وجود ندارد زیرا حضرت علی(ع) بیشتر وقتها در رحبه مسجد می‌نشست و میان مردم قضاوت می‌کرد، و به این اعتبار جایز است که رحبه به آن حضرت نسبت داده شود. خاتمه گفتار ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه.

خداوند ستمگرانی را که قصد ظلم و ستم به کوفه را داشتند به بلا و مصیبت مبتلا فرمود.

در بحارالانوار نقل شده که محمد بن حسین الکیدری در شرح نهج البلاغه گفته است: از جمله ستمگرانی که خدا او را در کوفه به بلا مبتلا کرد «زیاد» بود. هنگامی که در مسجد جمع شدند تا به حضرت علی(ع) دشنام دهند، دربان زیاد آمد و گفت: باز گردید زیرا امیر پریشان می‌باشد و اکنون به مرض فلج مبتلا شده است، فرزند وی عبیدالله بن زیاد نیز به جذام مبتلا شد و مارهایی در شکم حجاج بن یوسف ثقفی پدید آمد تا مرد. و

۱- ماکان مستهياً عما اراد بنا حتی تناوله النقاد ذوالرقبه
قائبت الشق منه ضربة عظمت كما تناول ظلماً صاحب الرحبه

عمر بن هبیره و فرزندش یوسف به بیماری برص دچار شدند. خالد قسری زندانی و بازخواست شد تا از گرسنگی هلاک شد. کسانی که خداوند، قاتلانی بر آنان مسلط کرد عبارت بودند از: عبیدالله بن زیاد و مصعب بن زبیر و ابوسرایا و جز آنان که همه به قتل رسیدند؛ و یزید بن مهلب نیز به بدترین وضع کشته شد.

در مجمع البحرین در ماده جبر می‌گوید: در حدیث کوفه آمده است: هر ستمگری که قصد ظلم و ستم به تو داشت، خداوند او را به بلایی مبتلا یا قاتلی را بر او مسلط کرد، برخی گفته‌اند: یکی از ستمگرانی که قصد ظلم و جور به کوفه داشت زیاد بن امیه بود. نقل شده که او مردم را در مسجد کوفه جمع کرد تا به حضرت علی (ع) ناسزا گویند و از او بیزاری جویند و هر کس را که از فرمان او سرپیچی کند، به قتل برساند. هنگامی که مردم در مسجد اجتماع کرده بودند، مأمور زیاد نزد آنان آمد و به آنها دستور داد تا باز گردند و گفت: امیر با شما کاری ندارد، وی در آن لحظه به مرض فلج مبتلا شده بود. یکی دیگر از آن ستمگران، حجاج بود که مارهایی در شکمش پدید آمد و سرینش سوخت تا به هلاکت رسید.

همچنین عمر بن هبیره و فرزندش یوسف به برص مبتلا شدند و خالد قسری را زدند و زندانی کردند تا از گرسنگی مُرد. و کسانی که خداوند، قاتلانی را بر آنها مسلط کرد عبیدالله بن زیاد، و مصعب بن زبیر و یزید بن مهلب بودند، که حالات آنها مشهور است. در عیون اخبار و بحار الأنوار با ذکر سند از تمیمی آمده است که امام رضا (ع) به نقل از پدرانش فرمود حضرت علی (ع) در باره کوفه فرمود: بلا و مصیبت از کوفه مانند خیمه‌های پیامبر (ص) دور می‌شوند.

در امالی مفید و بحار الأنوار به نقل از کاتب از زعفرانی از ثقفی از ابراهیم بن میمون از مصعب بن سلام از ابن طریف از ابن نباته نقل شده که گفت: حضرت علی (ع) کنار ستون هفتم باب الفیل که پس از صحن قرار دارد نماز می‌خواند که مردی به سوی او آمد. دو لباس سبز پوشیده بود و دو گیس بافته سیاه و ریشی سفید داشت. هنگامی که حضرت علی (ع) نمازش را تمام کرد، آن مرد خودش را بر روی حضرت انداخت و سرش را بوسید، سپس حضرت دستش را گرفت و او را از باب کنده خارج کرد، ابن نباته گفت: ما

نیز بسرعت پشت سر آن دو از باب کنده خارج شدیم در حالی که نگران سلامتی امام(ع) بودیم، امام در حالی که باز می‌گشت، در چهار سوچ ما را دید و فرمود: چه کار دارید؟ گفتیم: ما با وجود این سوار برای سلامتی شما نگران بودیم، حضرت فرمود: این شخص برادرم خضر(ع) بود، آیا ندیدید چگونه خودش را بر روی من انداخت؟ گفتیم: بله. حضرت به من فرمود: تو در شهری هستی که هر ستمگری قصد ظلم و جور به آن داشته باشد، خداوند، او را نابود می‌کند، از مردم دوری کن. من برای بدرقه خضر(ع) از مسجد خارج شدم زیرا او قصد سفر داشت.

مجلسی می‌گوید: مدره به معنای شهر است.

مساجد مبارک کوفه

در کوفه، مسجدهای بسیاری اعم از مساجد مبارک و نامبارک وجود دارد که علامه مجلسی در بحارالأنوار و حر عاملی در وسائل و دیگران، آنها را ذکر کرده درباره فضیلت آنها به تفصیل سخن گفته‌اند. مجلسی می‌گوید: کتاب بزرگی درباره کوفه و سایر مساجد آن نوشتم.

یکی از این مساجد، مسجد سهیل است. راجع به این مسجد، روایات بسیاری وارد شده که بعضی از آنها را ذکر خواهیم کرد. به این مسجد، مسجد بنی ظفر نیز می‌گویند. مسجد غنی، مسجد مبارکی می‌باشد و در روایت آمده است: امام زین‌العابدین (ع) در آن مسجد نماز خواند و دعا فرمود.

مسجد جعفری نیز مسجد با برکتی می‌باشد و آمده است که حضرت علی (ع) در آن مسجد نماز خواند و دعا کرد. مسجد حمرا، مسجد حضرت یونس بن متی (ع) است ولی مرقد او نیست، گفته شد که حضرت علی (ع) در آن جا نماز خوانده است.

مساجد نامبارک کوفه

مسجدهای نامبارک در کوفه عبارتند از: مسجد ثقیف و مسجد اشعث، که میان مسجد سهله و مسجد کوفه قرار داشتند و دیوار قبله و گلدسته‌ای از آن باقی مانده است و به آن مسجد جواشن می‌گویند. اشعث، آن را به سبب کینه‌ای که از حضرت علی (ع) در دل داشت، بنا کرد همچنین مسجد جریر بن عبدالله بجلی و مسجد سماک بن مخرمه، که نزدیک کارگاه آهنگران است، نقل شده که به آن مسجد حوافر نیز گفته می‌شده است. همچنین مسجد شبت بن ربیع که در بازاری آخر درب الحجاج قرار داشت و مسجد حمرا که روی قبر یکی از فرعونها در محل نجارین ساخته شده و از دیگر مساجد نامبارک می‌توان مسجد تیم، مسجد بنی سید و مسجد بنی عبدالله بن رزام را نام برد. مجلسی در بحارالأنوار با حذف سند به نقل از محمد بن مسلم از امام باقر (ع) روایت کرده که فرمود: در کوفه مساجد نامبارک و مبارکی وجود دارد.

یکی از مسجدهای مبارک، مسجد غنی است، به خدا سوگند قبله‌اش بی انحراف و گِل آن پاکیزه است. مرد مؤمنی آن را بنا کرد، دنیا به آخر نمی‌رسد تا این که دو چشمه در این مسجد از زمین می‌جوشند و دو باغ در آن به وجود می‌آیند و مردم آن نفرین شده‌اند ولی این مسجد از آنها جداست، و مسجد بنی ظفر و سهله و حمرا و جعفی که امروزه مسجد شیت، گویند: مسجد جعفی ویران شده است.

مساجد نامبارک عبارتند از: مسجد ثقیف، اشعث، جریر بجلی، سماک و حمرا، که روی قبر یکی از فرعونها ساخته شد.

با حذف سند به نقل از خالد بن عرعره روایت شده که گفت: از حضرت علی (ع) شنیدم که می‌فرمود: در کوفه، مساجد مبارک و نامبارک وجود دارد، یکی از مسجدهای مبارک مسجد غنی است. به خدا سوگند قبله آن انحراف ندارد و مردی مؤمن آن را بنیاد نهاد، در مرکز زمین قرار دارد و محل آن بسیار خوب است، دنیا به آخر نمی‌رسد تا این

که چشمه‌هایی در این مسجد از زمین می‌جوشند. و کنار آنها دو باغ به وجود می‌آید، و مردم کوفه نفرین شده‌اند ولی مسجد غنی جزء آنها نیست.

مسجد جعفری نیز مسجد مبارکی است چه بسا مردمی از نژاد عرب از بزرگان ما در آن اجتماع کرده، نماز خواندند. مسجد ظفر مسجد پر برکتی است به خدا سوگند در آن مسجد سنگ سبزی قرار داشت و خداوند هیچ پیامبری را به رسالت مبعوث نکرد مگر این که شمایل او در آن مسجد بود و این مسجد، همان مسجد سهله است.

مسجد حمرا، که همان مسجد حضرت یونس بن متی (ع) است و چشمه‌ای در آن روان خواهد شد که زمین شوره‌زار و اطراف آن را فرا می‌گیرد.

مساجد نامبارک عبارتند از: مسجد اشعث بن قیس، جریر بن عبدالله بجلی، ثقیف سماک^۱ و مسجد حمرا، که روی قبر یکی از فرعونها ساخته شد.

سپس به منظور توضیح مطلب افزود: این روایت بر اتحاد مسجد بنی ظفر و مسجد سهله دلالت دارد. بنابراین، ممکن است در روایت گذشته، نویسنده «واو» را اضافه کرده و یا این که حرف عطف برای تفسیر باشد. او می‌گوید: چنان که از کتاب مزار کبیر بر می‌آید، مسجد حمرا همان مسجدی است که اکنون به نام مسجد و قبر حضرت یونس (ع) معروف است. و در هیچ روایتی نیافتیم که آن حضرت در این مسجد دفن شده باشد.

روایت شده که سالم به نقل از امام باقر (ع) گفت: چهار مسجد در کوفه به سبب خوشحالی از شهادت امام حسین (ع) بازسازی شد، که عبارتند از: مسجد اشعث بن قیس، جریر بن عبدالله بجلی، سماک و مسجد شبث بن ربعی.

۱- مسجد سماک به سماک بن مخرمه بن حمین بن بلث اسدی از بنی هالک بن عمر و بن اسد بن خزیمه مدرکه منسوب است. در باره مسجد سماک، اخطل چنین می‌سراید:

ماهگیری برای خانواده‌اش سرفرازی را بنیاد نهاد تا زمان مرگ، و عمل خیر پیشی می‌جوید
وی را بره‌ای می‌پنداشتم و او را از موضوع آگاه می‌کردم امروز، آتش از جامه او دور شد
ان سما کابنی مجدلا لا سرته حتی الممات و فعل الخیر یبتدر
قد کنت احسبه قیناً و اخبره فالیوم طیر عن اثوابه الشرر

سایر مسجدهای مبارک کوفه

یکی از مسجدهای مبارک در کوفه، مسجد بنی کاهل است. شهید و علامه مجلسی و حرّ عاملی (ره) گویند: مسجد بنی کاهل به مسجد حضرت علی (ع) شناخته می‌شود و تنها ستون مسجد و پایه گلدسته آن باقی مانده است.

مجلسی می‌گوید: اکنون آثار آن گلدسته، کنار قبرستان و در خانه حضرت علی (ع) وجود دارد و آنچه را که مجلسی به نقل از شهید از حبیب بن ابی ثابت از کاهلی روایت کرده است، در گذشته بیان کردیم. به آن مطالب مراجعه کنید.

یکی دیگر از مسجدهای مبارک، مسجد صعصعة بن صوحان (از یاران حضرت علی (ع)) می‌باشد و امام زمان (ع) در این مسجد در حال نماز و دعا دیده شده... حدیث طولانی است.

شهید و مؤلف مزار کبیر با ذکر سند از علی بن محمد بن عبدالرحمن تستری روایت کردند که گفت: از قبیله بنی رواس عبور کردم، بعضی از برادرانم به من گفتند: ما را به مسجد صعصعه ببر تا در آن جا نماز بخوانیم. زیرا ماه رجب است و زیارت این محل‌های شریف که مردم غیر عرب در آن ساکن شده و نماز می‌خوانند، مستحب است و مسجد صعصعه یکی از آنهاست، وی گفت: همراه او به مسجد رفتیم و ناگهان با شتری در بند که پالانی بر او بسته شده و کنار در مسجد خوابانده شده بود، مواجه شدم. هنگامی که داخل شدیم، مردی را دیدیم که لباس مردم حجاز را پوشیده بود و دستاری مانند آنان بر سر داشت و در حالی که نشسته بود، این دعا را خواند که من و دوستم آن را حفظ کردیم. دعای او با این عبارت آغاز شد: اللهم یا ذا المنن السابغة تا جمله... و عیشاً قریراً و ملکاً کبیراً و صلی الله علی محمد و آله کثیراً... سپس مدت زیادی به سجده رفت، آن‌گاه برخاست، سوار شترش شد و رفت، دوستم گفت: به نظر او حضرت خضر (ع) است، چرا با او صحبت نکنیم، گویی زبان ما بند آمده بود، زمانی که خارج شدیم، ابن ابی داود

رواسی را دیدیم که گفت: از کجا می‌آیید؟ گفتیم: از مسجد صعصعه، وی ما را از قضیه آگاه کرد و گفت: این سوار دو روز است که به مسجد صعصعه می‌آید و سه روز است که سخن نمی‌گوید. گفتیم: او کیست؟ گفت: به گمان شما او کیست؟ گفتیم: به گمان ما او حضرت خضر(ع) است. وی گفت: به خدا سوگند! به نظر من او کسی است که خضر نیز به ملاقات او نیازمند است. خیریش، دوستم به من گفت: به خدا سوگند! او حضرت صاحب‌الزمان(ع) بود.

محمد بن ابی داود و رواسی گوید: در یکی از روزهای ماه رجب همراه محمد بن جعفر دهان به مسجد سهله رفت و به او گفت: ما را به مسجد صعصعه ببر، که مسجد مبارکی است. و حضرت علی(ع) آنجا نماز خوانده است و حاجیان در آن مکان اقامت کرده‌اند، آن‌گاه به سوی آن رفتیم، هنگامی که ما نماز می‌خواندیم، ناگهان مردی از شترش پیاده شد، شتر را در سایه بست و وارد مسجد شد و دو رکعت نماز طولانی خواند. سپس دستش را به سوی آسمان دراز کرده گفت: اللهم یا ذالمنن السابغه تا آخر دعا. آن‌گاه برخاست و به طرف شترش رفت و سوار شد. ابن جعفر دهان به من گفت: بهتر نیست نزد ابرویم و از او بپرسیم که کیست؟ بدین منظور نزد وی رفته، عرض کردیم: تو را به خدا سوگند می‌دهیم؛ بگو کیستی؟ وی گفت: شما را سوگند می‌دهم که بگوئید به گمان شما من کیستم. ابن جعفر دهان گفت: به گمان ما حضرت خضر(ع) هستی، سپس رو به من کرده گفت: تو چطور؟ گفتم: من هم همین نظر را دارم. گفت: من کسی هستم که خضر به دیدارش نیازمند است، بروید که من امام زمان شما هستم.

یکی دیگر از مساجد مبارک، مسجد سهله است و آن خانه ادریس پیامبر(ص) بود که در این مسجد خیاطی می‌کرد و نماز می‌خواند. کسی حاجتش را در این مسجد از خدا بخواهد، خداوند حاجت او را روا می‌کند و در روز قیامت وی را به جایگاه بلندی در مرتبه ادریس بالا می‌برد و او را از گرفتاری دنیا و مکر دشمنانش پناه می‌دهد.

در بحار الأنوار به نقل از ابن مهران از امام صادق(ع) روایت کرده که گفت: هرگاه وارد کوفه شدی به مسجد سهله برو و آنجا نماز بخوان و از خداوند حاجت دین و دنیا را بخواه. مسجد سهله، خانه ادریس پیامبر(ع) است که در آن مسجد خیاطی می‌کرد و نماز

می خوانند. و کسی که در این مسجد، چنان که خدا می خواهد، دعا کند، خداوند حاجت‌های او را روا کرده، روز قیامت او را به جایگاه بلندی در مرتبه ادریس بالا می برد و از گرفتاری دنیا و مکر دشمنانش رها می شود.

در بحارالانوار و وسائل و جز آن دو با ذکر سند به نقل از عمار یقظان روایت شده که گفت: گروهی نزد امام صادق (ع) حضور داشتند و در میان آنان مردی بود که به او ابان بن نعمان می گفتند، امام فرمود: کدام یک از شما در باره عمومیم زید بن علی آگاهی دارید؟ آن مرد گفت: من، خدا به تو جزای خیر دهد. فرمود: چه شناختی از او داری؟ گفت: شبی نزد زید بودیم، وی گفت: آیا مایل هستید به مسجد سهله برویم؟ آن گاه همراه وی به مسجد رفتیم و چنان که گفته بود سعی بسیار در عبادت داشت. امام صادق (ع) فرمود: مسجد سهله خانه حضرت ابراهیم (ع) بود که از آن جا به نزد قوم عمالقه رفت و همچنین خانه حضرت ادریس (ع) بود که در آن خیاطی می کرد. در این مسجد سنگ سبز، شمایل پیامبران و اقامتگاه سوار (حضرت خضر (ع)) قرار داشت، سپس فرمود: اگر عمومیم زید هنگام خروج به این مسجد می آمد و در آن نماز می خواند و به خدا پناه می برد، خداوند بیست سال او را پناه می داد، و هر گرفتاری که به آن مسجد آید و بین نماز مغرب و عشا در آن نماز بخواند و دعا کند، خداوند گرفتاری او را برطرف می کند.

با ذکر سند به نقل از ابی بصیر از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: ای ابا محمد! گویا می بینم که امام زمان (ع) به همراه اهلبیتش وارد مسجد سهله می شوند، گفتم: منزل امام آن جاست، فرمود: بله، آن جا منزل حضرت ادریس (ع) نیز بوده است و هیچ پیامبری به رسالت برانگیخته نشد مگر این که در آن مسجد نماز خواند؛ کسی که در آن مسجد اقامت کند گویا در خیمه پیامبر (ص) اقامت کرده است، همه مؤمنان در آرزوی زیارت آن مسجد هستند و در هر شبانه روز، ملائکه به این مسجد پناه آورده، به عبادت خدا می پردازند، ای ابا محمد! اگر من مانند شما نزدیک مسجد بودم، همه نمازهایم را در آن مسجد می خواندم و هنگامی که امام زمان (ع) قیام کند، برای خداوند، پیامبرش و ما از دشمنان انتقام می گیرد.

در کتابهای مذکور و کافی به صورت مسند به نقل از ابی عبدالله بن ابان روایت شده که

گفت: به حضور امام صادق(ع) مشرف شدیم. ایشان از ما پرسید: آیا در میان شما کسی هست که در باره زید بن علی اطلاعی داشته باشد؟ آن‌گاه مردی از میان قوم گفت: من در باره عموی شما مطالبی می‌دانم، شبی در خانه معاویه بن اسحاق انصاری نزد او بودیم که گفت: با ما به مسجد سهله بیایید تا نماز بخوانیم. امام صادق(ع) فرمود: آیا چنین کرد؟ مرد گفت: خیر، کاری پیش آمد و از رفتن باز ماند. امام فرمود: به خدا سوگند، اگر خداوند یکسال به او پناه داده بود، مسلماً در پناه خدا قرار گرفته بود. آیا می‌دانی که این جا محلی بود که حضرت ادریس(ع) در آن خیاطی می‌کرد و از آن جا حضرت ابراهیم(ع) به همراه قوم عمالقه به سوی یمن حرکت کرد، و از این مسجد حضرت داود(ع) به سوی جالوت رفت، و در آن سنگ سبز و شمایل تمام پیامبران قرار دارد و گل همه پیامبران از زیر آن صخره گرفته شده و آن‌جا اقامتگاه سوار است. عرض شد: سوار کیست؟ فرمود حضرت خضر(ع) است.

در مزار کبیر افزوده است: به خدا سوگند، اگر زید یکسال به خدا پناه می‌برد، خداوند دو سال او را در پناه خود می‌گرفت، و از آن مسجد، حضرت داود(ع) به سوی طالوت حرکت کرد. گفت: منزلهای آنها کجا بود؟ در گوشه‌های مسجد و در آن سنگ سبز همراه شمایل هر یک از پیامبران(ص) است.

[صاحب مزار کبیر] به صورت مسند از امام سجاد(ع) نقل می‌کند: کسی که دو رکعت نماز در مسجد سهله بخواند، خداوند دو سال به عمرش می‌افزاید.

در کافی و بحار الأنوار به صورت مسند به نقل از عبدالرحمن بن سعید خزاز از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: در کوفه، مسجدی است که به آن مسجد سهله می‌گویند. اگر عمویم زید به آن جا می‌رفت و نماز می‌خواند و به خدا پناه می‌برد، خداوند بیست سال به او پناه می‌داد، و در آن اقامتگاه، حضرت خضر(ع) و منزل ادریس پیامبر(ع) قرار دارد، هر گرفتاری که به آن جا برود و بین مغرب و عشا نماز بخواند و به درگاه خداوند دعا کند، خداوند گرفتاری او را برطرف می‌کند.

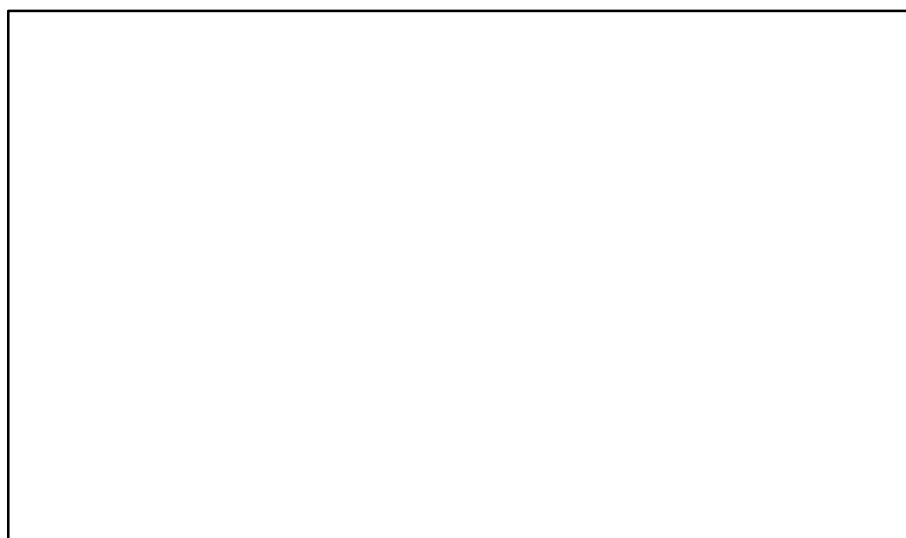
با ذکر سند به نقل از عثمان بن صالح بن ابی الاسود از امام صادق(ع) روایت شده که ایشان ضمن یادآوری مسجد سهله فرمودند آن جا محل اقامت یاور ما امام زمان(عج)

است زمانی که همراه خاندانش قیام کند.

در کتاب تهذیب و بحار الأنوار از امام صادق (ع) روایت شده که فرمودند: هر شخص گرفتاری که به مسجد سهله وارد شود و بین نماز مغرب و عشا دو رکعت نماز بخواند و به درگاه حق تعالی دعا کند خداوند گرفتاری وی را برطرف می‌فرماید.

در کامل و بحار الأنوار به نقل از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: روحا، محلی در انتهای مسجد سهله است. (حد مسجد سهله روحا است).

همچنین در بحار الأنوار با حذف اسناد به نقل از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: آیا در مسجدی که نزدیک شماست و شما به آن، مسجد سهله و ما مسجد بررسی می‌گوییم، نماز می‌خوانی؟ گفتم: فدایت شوم! من در آن مسجد نماز می‌خوانم: فرمود: به آن جا برو زیرا هیچ گرفتاری به آن مسجد نمی‌رود مگر این که خداوند گرفتاری او را برطرف کند، یا فرمود: و حاجت او را برآورد، و در آن مسجد، زبرجد و شمایل همه پیامبران و اوصیا قرار داد.



سید بن طاووس (ره) در مصباح الزائر سخنی دارد که مضمونش این است: اگر

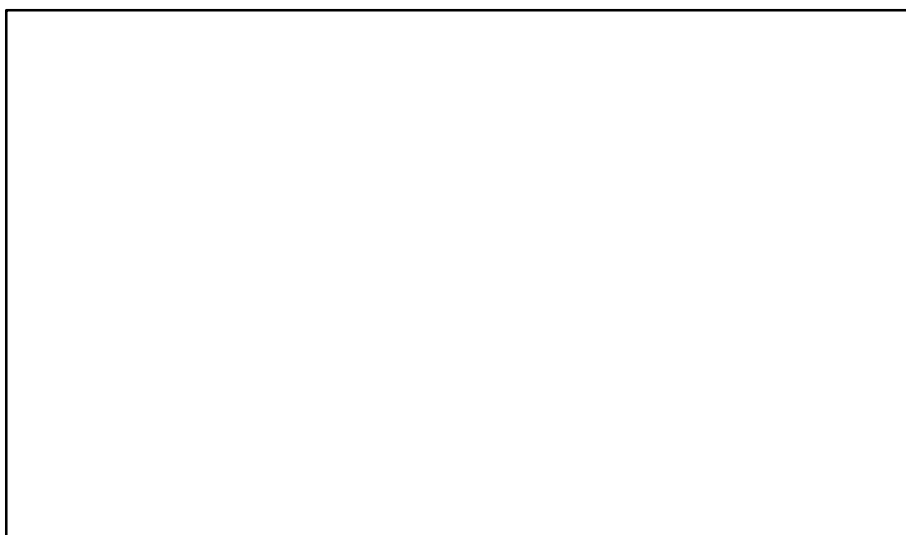
خواستی به مسجد سهله بروی، بین مغرب و عشای شب چهارشنبه برو که از وقتهای دیگر بهتر است.

مجلسی در بحارالأنوار از قول شیخ سعید شهید(ره) و مؤلف مزار کبیر گوید: گروهی به نقل از شیخ مفید ابی علی حسن بن محمد بن علی طوسی از شریف ابی الفضل المنتهی بن ابی زید حسینی از شیخ امین محمد بن شهریار خازن از شیخ جلیل ابن شهر آشوب از مقری از عبدالجبار رازی و همه آنها به نقل از شیخ ابی جعفر محمد بن علی طوسی از حسین بن عبیدالله غضائری از ابی المفضل محمد بن عبیدالله سلمی به نقل از شیخ مفید ابو علی حسن بن محمد طوسی و شیخ محمد بن احمد بن شهریار و این دو به نقل از محمد بن احمد بن عبدالعزیز عکبری معدل، که در سال ۱۴۶۷ (ه.ق) در خانه اش در بغداد این حدیث را نقل کرده و به نقل از ابوالفضل محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی از محمد بن یزید از ابی از هر نحوی از محمد بن عبدالله بن زید نهشلی از پدرش از شریف زید بن جعفر علوی از محمد بن وهبان از حسین به علی بن سفیان بزوفری از احمد بن ادریس بن محمد بن احمد علوی از محمد بن جمهور عمی از هشتم بن عبدالله ناقد از بشار مکاری روایت کرده، گوید: در کوفه به حضور امام صادق(ع) مشرف شدم، در برابر او ظرفی از خرما می طبرزد قرار داشت و حضرت مشغول خوردن بود، به من فرمود: نزدیک بیا و بخور. گفتم: گوارا باد، فدایت شوم! در راه چیزی دیدم که غیرتم را به جوش و قلبم را به در آورد و بر من تأثیر بسیار گذاشت. حضرت فرمود: به حق خودم سوگند که نزدیک بیا و بخور. گفتم: نزدیک رفتم و خوردم. آن گاه فرمود: حالا سخنت را بگو. گفتم: یکی از مأموران حکومتی را دیدم که زنی را به زندان می برد و ضرباتی به سر آن زن وارد می کرد و آن زن با صدای بلند از خدا و رسولش کمک می خواست ولی هیچ کس به او کمک نمی کرد. امام فرمود: چرا آن زن را می زد، عرض کردم: از مردم شنیدم که می گفتند آن زن پایش لغزیده و در آن حال گفته است که ای فاطمه، خداوند، کسانی را که به تو ستم کردند، لعنت کند، و آن مأمور، مرتکب این اعمال شد. راوی گوید: امام(ع) از خوردن دست کشید و آن قدر گریست که دستمال و ریش و سینه اش از اشک دیده گانش خیس شد، آن گاه فرمود: ای بشار! برخیز تا به مسجد سهله برویم و به درگاه خدا دعا

کنیم و آزادی این زن را از خدا بخواهیم. راوی گوید: امام(ع) یکی از شیعیان را به قصر حاکم فرستاد و به او فرمود: تا زمانی که پیک امام نیامده است، آن جا را ترک نکند؛ و اگر اتفاقی برای آن زن بیفتد، در هر جا که باشیم خبرش را به ما برساند، وی گفت: به مسجد سهله رفتیم و دو رکعت نماز خواندیم، آن گاه امام صادق(ع) دستش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: انت الله لا اله الا انت تا آخر دعا. وی افزود: پس از آن امام(ع) به سجده افتاد و جز نفس، صدایی از وی نشنیدم، بعد سرش را بلند کرد و به من فرمود: برخیز که آن زن آزاد شد، گفت: همه از مسجد خارج شدیم، در بین راه مردی که به قصر حاکم فرستاده بودیم به ما ملحق شد، امام فرمود: چه خبری داری؟ مرد گفت: آن زن آزاد شد، فرمود: چگونه از آن جا خارج شد؟ گفت: نمی دانم. ولی هنگامی که کنار در قصر ایستاده بودم، دربان آمد و آن زن را صدا کرد و به او گفت: تو چه گفتی؟ زن گفت: پام لغزید و گفتم خداوند کسانی را که به حضرت فاطمه(س) ظلم کردند، لعنت کند و آن مأمور با من چنین کرد. دربان دویست درهم بیرون آورد و به او گفت: این را بگیر و از امیر راضی باش، زن از پذیرش پولها امتناع کرد، وقتی که دربان واکنش زن را دید، داخل قصر شد و امیر را از ماجرا با خبر کرد، سپس خارج شد و گفت: به خانهات برگرد، زن هم به منزلش بازگشت.

امام صادق(ع) فرمود: آیا آن زن از پذیرفتن دویست درهم امتناع کرد؟ گفت: بلی، در حالی که به خدا سوگند، او به آن پول احتیاج داشت. راوی می گوید: امام(ع) از جیبش کیسه پولی درآورد که در آن هفت دینار بود و به او فرمود: این را به خانه آن زن ببر و از طرف من به او سلام برسان و این دینارها را به او بده. گفت: همگی رفتیم و از طرف امام(ع) به آن زن سلام رساندیم. آن زن گفت: شما هم سلام مرا به امام صادق(ع) برسانید. به او گفتم: خدا تو را رحمت کند، به خدا سوگند، امام(ع) به تو سلام رساند. ناگهان فریادی کشید و بی هوش بر روی زمین افتاد. ما صبر کردیم تا به هوش آمد و گفت: کلام امام(ع) را برای من تکرار کنید. ما نیز تکرار کردیم تا جایی که سه بار بی هوش شد و به هوش آمد. آن گاه به او گفتیم: این پول را که امام(ع) برای تو فرستاده بگیر که خیر آن را ببینی. آن زن پول را از ما گرفت و گفت: از امام(ع) درخواست کنید تا از خداوند بخواهد

کنیزش را ببخشد زیرا برتر و بزرگتر از او و پدران و اجدادش، کسی را نمی‌شناسم تا به او متوسل شوم. پس از آن به نزد امام صادق(ع) باز گشتیم، و ماجرا را برای حضرت بازگو کردیم، حضرت(ع) گریست و برای آن زن دعا کرد، گفتم: ای کاش می‌دانستم که چه زمانی می‌توانم شاهد رهایی و آسودگی آل محمد(ص) باشم. امام(ع) فرمود: ای بشار! هنگامی که ولی‌الله، چهارمین فرزند من در بدترین مکانها میان تبه‌کارترین مردم از دنیا برود، در این زمان به فرزند فلانی مصیبت دردناکی می‌رسد. هرگاه این واقعه را دیدی، کارها دشوار می‌شود و امر خداوند، اجتناب‌ناپذیر است.



یکی از آن مسجدها، مسجد زید بن صوحان است که حضرت خضر(ع) پس از خارج شدن از مسجد سهله در آن بناز خواند، مجلسی چنین می‌گوید: حضرت خضر(ع) به مسجد کوچکی، که در برابر مسجد سهله قرار داشت، وارد شد و با وقار و آرامش دو رکعت نماز خواند. سپس دستش را به سوی آسمان دراز کرد و گفت: «خدایا! خطاکار و گنهکاری دست به درگاه تو دراز کرده است... تا آخر دعا» آن‌گاه گریست و گونه راستش را بر خاک گذاشت و گفت: رحم کن... سپس گونه چپش را بر روی خاک گذاشت و گفت:

گناهم زیاد شده... پس از آن از مسجد خارج شد. من به دنبال او رفتم و گفتم: ای مولای من! نام این مسجد چیست؟ گفت: آن مسجد زید بن صوحان از یاران علی بن ابی طالب (ع)، است و این دعا و نیایش حضرت بود، آن‌گاه از نظر ما ناپدید شد؛ دوستم گفت: او حضرت خضر (ع) بود.

یکی دیگر از آن مساجد، مسجد حنانه است، ابن طاووس در فرحة الغری گوید: این روایت را در مناقب این شهر آشوب دیدم و پدرم (قدس سره) اجازه روایت آن را به من داد. وی به نقل از شمس الدین فخار گفت: ابن مسکان درباره ستونی خمیده در راه نجف و کوفه از امام صادق (ع) سؤال کرد. وی فرمود: بله، هنگامی که مردم همراه تابوت امیر مؤمنان علی (ع) از کنار ستون عبور می‌کردند این ستون بر اثر غم و اندوه آن حضرت (ع) خم شد.

در امالی شیخ به نقل از محمد بن احمد بن حسن بن شاذان از ابراهیم بن محمد مزاری از محمد بن جعفر از محمد بن عیسی از یونس از ابن مسکان از جعفر بن محمد (ع) روایت کرده که گوید: در باره ستونی در راه نجف از حضرت سؤال کردم، فرمود: بله، هنگامی که مردم همراه تابوت امیر مؤمنان علی (ع) از کنار ستون عبور کردند این ستون بر اثر غم و اندوه آن حضرت (ع) خم شد، چنان که وقتی عبدالمطلب از کنار جنازه ابرهه عبور کرد، بر روی او خم شد.

مجلسی این حدیث را نقل کرده و گفته است: به دستخط شیخ محمد بن علی جباعی، روایتی را از نوشته شهید (قدس سره) دیدم، و شاید محل آن ستون، مسجدی است که اکنون به مسجد حنانه شهرت دارد و نزدیک نجف است و مردم در آن نماز می‌خوانند.

مجلسی در باره محمد بن احمد بن حسن بن شاذان از علی بن محمد قلانسی از حمزة بن قاسم از سعد بن عبدالله از محمد بن حسین از ابن ابی عمیر از مفضل روایت کرده که گفت: مولای ما، امام جعفر صادق (ع)، از کنار آن ستون در راه نجف عبور کرد و کنار آن دو رکعت نماز خواند. به حضرت عرض شد: این چه نمازی بود؟ فرمود: این جا محلی است که سر جدم حسین را گذاشتند.

مجلسی می‌گوید: مؤلف مزار کبیر زیارتنامه مختصری برای امام حسین (ع) ذکر کرده

که در کنار ستون نجف خوانده می‌شود. نقل شده که سر امام حسین (ع) آن‌جاست. و امام جعفر صادق (ع) در آن‌جا او را با این عبارات، زیارت کرد، و در کنارش چهار رکعت نماز خواند. زیارت چنین است: درود بر تو ای فرزند رسول خدا! درود بر تو ای امیر مؤمنان! درود بر تو ای فرزند صدیقه طاهره! سرور زنان جهانیان... تا آخر زیارت^۱.

قاضی ملا عبدالله افندی، شاگرد علامه مجلسی با خط خودش در حاشیه این زیارت حدیثی نوشته است که از ذکر متن آن خودداری می‌کنم ولی مضمونش این است که سر امام حسین (ع) در حنانه دفن شده است. این روایتها را حرّ عاملی در وسائل و علامه وحید بهبهانی و سید عبدالله شبر و شیخ خضر شلال و جز آنان در کتاب مزارشان ذکر کرده‌اند، روایت‌های دیگری هم هست که به سبب زیادی، قابل شمارش نیست ولی کلینی و ابن طاووس و مجلسی، آنها را ذکر کرده‌اند. یکی از آن روایتها در باره آمدن امام صادق (ع) به آن‌جاست و این که دو رکعت نماز خواند، آن‌گاه سوار مرکبش شد و حرکت کرد و پس از طی مسافتی از مرکب پایین آمد و دو رکعت نماز خواند، سپس سوار شد و حرکت کرد و پس از طی مسافتی مجدداً پایین آمد و دو رکعت نماز خواند. صفوان در این باره از حضرت سؤال کرد، امام فرمود: دو رکعت اولی در مرقد حضرت علی (ع) و دو رکعت دوم در موضع سر امام حسین (ع)، و دو رکعت سوم در محل منبر حضرت قائم (ع) بود.

یکی دیگر از مساجد مبارک، مسجد جذیمة بن مالک بن نصر بن قعین از بنی اسد می‌باشد که حموی در معجم آن را ذکر کرده است.

مسجد بنی عنزه، یکی دیگر از آن مسجدهاست. هر کس طالب شرح مفصل تاریخچه و فضیلت این مساجد است باید به کتابهای مبسوط مراجعه کند. شیخ مفید و ابن طاووس و مؤلف مزار کبیر و شهید و جز آنان در باره اعمال مسجد کوفه و نماز خواندن در آن و آداب ورود به مسجد روایت کرده و گفته‌اند: هرگاه وارد رودخانه کوفه شدی، غسل کن و در مسجد نزدیک پل جدید در سمت شرق، که مکان شریفی است،

۱- السلام علیک یا بن رسول الله - السلام علیک یا بن امیر المؤمنین السلام علیک یا بن الصدیقه الطاهره سیده نساء العالمین...

نماز بخوان.

روایت شده که حضرت علی(ع) در آن مسجد نماز گزارد، سپس به قصد زیارت حضرت یونس بن متی(ع) به مرقد او رفت و کنار در ایستاد و اذن دخول طلبید... تا آخر کلام.

براقی گوید: بعید نیست که محل پل جدید در سمت شرق همان محلی باشد که اکنون نزدیک پل معروف (عبرة البازول) واقع شده و روبه‌روی باغی است متعلق به خاندان سید رضا رفیعی، که از پرده‌داران حرم علوی هستند و در مقابل قصری قرار دارد که در آن باغ بنا شده است.

اعمال مسجد سهله، فضیلت نماز در آن و آداب ورود به مسجد را علامه مجلسی و جز او ذکر کرده‌اند. برای اطلاع بیشتر به آن کتابها مراجعه کنید.

علویانی که در کوفه و اطراف آن دفن شدند

بسیاری از علویان در شهر کوفه به خاک سپرده شدند ولی مافقط اسامی اشخاصی را که صاحب عمده، بحر الانساب، مجدی، تحفة الازهار، سبک الذهب، مقاتل الطالبین و جز آنان ذکر کرده‌اند، بیان می‌کنیم که عبارتند از:

ابراهیم غمر بن حسن مثنی بن حسن سبط، که جدّ سادات طباطبایی است و نزدیک مسجد سهله، کنار محجة حدیدیه دفن شده است، و به سبب سخاوتمندی‌اش به غمر ملقب شد. در عمدة الطالب آمده است که ابراهیم غمر، مردی شریف، راوی حدیث و صاحب صندوق کوفه بود که قبرش زیارتگاه است؛ ابوجعفر منصور، او و برادرش را دستگیر کرد و در سال ۱۴۵ ه.ق در سن شصت و نه سالگی در زندان درگذشت.

ابراهیم احمر العین بن عبدالله محض بن حسن مثنی بن حسن سبط در سال ۱۴۵ ه.ق کشته شد و در باخمراء از نواحی کوفه دفن شد.

براقی می‌گوید: و آن قبری است که در نزدیکی روستای ابو قواریر و امروزه، اهالی آن به حرفه کرایه کشی اشتغال دارند و در منطقه رماحیه ساکن هستند، و مُردگان خود را نزدیک این قبر یا قبری که در «عذار» نزدیک حله سیفیه قرار دارد، دفن می‌کنند که این قول اخیر به واقع نزدیکتر است.

احمد بن رمیثة بن محمد ابی نمی الحسنی در شهر نجف دفن شده و در عمدة الطالب از او ذکری به میان آمده است.

احمد بن حسین بن علی بن حسین بن علی، حاکم کوفه، فرزند محمد بطحانی بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن سبط در کوفه به خاک سپرده شد.

احمد بن زید بن حسین بن عیسی بن زید میثم الاشبال در کوفه دفن شد.

احمد بن یحیی بن حسین بن زید شهید در کوفه به خاک سپرده شد.

اسماعیل بن ابراهیم طباطبا، در هاشمیه مدفون شد.

علویانی که در کوفه و اطراف آن دفن شدند / ۱۰۵

حسن مثلث بن حسن مثنی بن حسن سبط در هاشمیّه دفن شد.
حسن بن یحیی بن حسین بن زید شهید در کوفه به خاک سپرده شد.
حسین بن حسن بن علی بن محمد بن جعفر بن حسن بن موسی کاظم. که به بلا شهرت داشت، در مسیر قصر ابن هبیره کشته شد.
براقی گوید: این مسیر کنار هاشمیّه و در عذار قرار دارد.
حسین بن موسی کاظم در کوفه جان سپرد و در عباسیّه دفن شد.
به نظر من: آن قبری است که در نزدیکی ام بعرو، که نزد آنان به قبر حسن شهرت دارد.

حسین فدان بن محمد بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید شهید در کوفه دفن شد.
زید بن علی بن حسین، در کناسه کوفه به دار آویخته شد. گفتم: آن مطلب بر کسی پوشیده نیست و مقام زید در فاصله پنج میلی از مدفن ذی الکفل قرار دارد و آنجا، محل به دار آویختن و سوزاندن وی است.

زید بن حسین بن عیسی بن زید میثم الاشبال در کوفه به خاک سپرده شد.
عبدالله محض بن حسن مثنی بن حسن سبط در هاشمیّه از نواحی عذار به خاک سپرده شد.

عبدالله بن حسن مکفوف بن حسن افطس بن علی اصغر بن امام زین العابدین (ع) در کوفه دفن شد.

گفتم: به گمان من، آن، قبری است که در کنار ستون و نزدیک روستای شنافیه قرار دارد.

عبیدالله اصغر بن علی باغر بن عبیدالله، حاکم مکه و کوفه، فرزند عبدالله بن حسن بن جعفر بن حسن مثنی که در کوفه دفن شد.

عبیدالله بن موسی کاظم در کوفه به خاک سپرده شد.

عباس بن حسن مثلث بن حسن مثنی در هاشمیّه از نواحی، عذار مدفون شد.
عیسی بن زید میثم اشبال در کوفه دفن شد، و مقبره او در فاصله سه میلی روستای شنافیه قرار دارد، که نزد اشبال به نبی عیسی معروف است. وی دارای کراماتی بود، از

جمله این که مردم، ساختمانی نزدیک قبر او بنا کردند؛ هنگامی که بنای آن به اتمام رسید، آن ساختمان فرو ریخت، سپس ساختمان دیگری ساختند آن هم فرو ریخت و این واقعه در سال ۱۳۲۷ ه.ق روی داد.

عیسی بن اسماعیل بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر طیار در زندان کوفه در گذشت.

علی شدید بن حسن مثلث بن حسن مثنی در هاشمیه از نواحی عذار به خاک سپرده شد.

علی بن محمد بن عبدالله محض بن حسن مثنی در هاشمیه از نواحی عذار دفن شد. می‌گویم: وی و کسانی را که پیش از او در هاشمیه، به خاک سپرده شدند، منصور دوانیقی در یک سیاه‌چال حبس کرد و سپس در آن را به روی آنها بست و آنان از شدت گرسنگی و تشنگی جان باختند، در حالی که همه در یک جا بودند و قبر آنها به گورستان پنج تن معروف است و این بر کسی پوشیده نیست.

علی بن محمد اکبر جوانی بن عبیدالله اعرج بن حسین بن امام زین‌العابدین (ع) در کوفه درگذشت و بر روی قبرش، که پس از باب‌کنده واقع بود، بارگاهی ساخته شد.

مؤلف مجدی گوید: علی بن ابراهیم بن محمد بن حسن بن محمد جوانی بن عبیدالله اعرج بن حسین بن امام زین‌العابدین (ع) مرقدش پس از باب‌کنده در کوفه است.

مقبره علی امیر بن محمد بطحانی بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن سبط در کوفه است. آرامگاه علی کتبله بن یحیی بن حسین بن زید بن امام زین‌العابدین (ع) در کوفه قرار دارد.

علی بن یحیی بن حسین بن زید شهید قبرش در کوفه است.

مرقد عمر ابو علی بن یحیی بن حسین بن زید شهید در کوفه است.

مقبره قاسم بن عباس بن کاظم در شوشی اطراف کوفه و نزدیک مقام زید بن علی بن حسین و روستای ذی‌الکفل است. وی غریبانه زندگی می‌کرد و سبزی می‌کاشت و دخترش را به مدینه فرستاد و این، داستانی دارد که به اشتباه سخنرانان بر روی منبرها به قاسم بن علی امیر کوفه نسبت می‌دهند و از خود عباراتی بدان می‌افزایند.

علویانی که در کوفه و اطراف آن دفن شدند / ۱۰۷

مرقد قاسم بن علی امیر کوفه فرزند محمد بطحانی بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن امیر المؤمنین (ع) در شهر کوفه قرار دارد.

قبر قاسم بن موسی کاظم در سورا می باشد، گفتم: او در هاشمیه دفن شده است. محمد بن عضدالدین ابو محمد عبدالله فارس بن ابی نمی در حله وفات یافت و در جوار حضرت علی در نجف دفن شد.

محمد بن ابراهیم طباطبا در کوفه مدفون شد.

محمد صوفی بن یحیی بن عبدالله بن محمد بن عمر اطرف بن علی بن ابی طالب، که در زندان به دست هارون الرشید کشته شد و در قبرستانی نزدیک مسجد سهله در شهر کوفه به خاک سپرده شد.

محمد ادع بن عبیدالله، امیر مکه و کوفه، فرزند عبیدالله بن حسن بن جعفر بن حسن مثنی که حاکم کوفه بود، همان جا درگذشت و در کناسه به خاک سپرده شد.

مرقد محمد بن منصور بن جعفر بن یحیی بن حسین بن یحیی بن حسین بن زید بن حسین شهید در کوفه است.

آرامگاه محمد بن حسین بن قاسم بن محمد بن یحیی بن زید بن حسین شهید در کوفه می باشد.

محمد بن زید بن حسین بن عیسی میتم الاشبال بن زید شهید مرقدش در شهر کوفه است.

قبر محمد بن جعفر بن محمد بن زید شهید در کوفه است.

موسی بن اسماعیل بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله جعفر طیار در کوفه درگذشت. مقبره موسی بن یحیی بن یحیی بن حسین بن زید شهید در کوفه است.

یحیی ابوالحسین بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید شهید در نواحی شاهی کوفه کشته شد، گفتم: مرقدش در عذار از نواحی هاشمیه است و شاید قبرش نزدیک پل سنی شافعی باشد.

آرامگاه یحیی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن امیر المؤمنین (ع) در کوفه، نزدیک مسجد سهله است.

۱۰۸ / تاریخ کوفه

یحیی بن یحیی بن حسین بن زید شهید در کوفه به خاک سپرده شد.
آرامگاه یحیی، امام مسجد جامع کوفه، فرزند ابی حسین علی بن عاثر بن زید بن احمد بن یحیی بن یحیی بن حسین بن زید شهید در کوفه قرار دارد.
مرقد یحیی، عالم کوفه، فرزند حسین بن احمد بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید شهید در کوفه است.
یحیی ابوالحسن بن عمر بن یحیی بن حسین بن احمد بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید شهید در کوفه قیام کرد و کشته شد.
یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید شهید، در کوفه خروج کرد و در روستای شاهی از توابع کوفه کشته شد. گفتم: قبر او همان قبری است که در شافعیه قرار دارد.
آرامگاه یحیی بن یحیی بن حسین بن زید شهید در کوفه است.

تعیین آرامگاه مسلم بن عقیل (رض)

تردیدی نیست که اکنون آرامگاه مسلم بن عقیل همان زیارتگاه وی است. گر چه در تعیین مرقدش هیچ روایتی وارد نشده جز کتابهای روایی که علمای ما (رض) تألیف کرده‌اند و در باره این که محل آرامگاه وی همین مرقد فعلی است، اتفاق نظر دارند، افزون بر این که مردم هر دوره‌ای آن را پذیرفته‌اند و هیچ کس با آن مخالفت نکرده است. و این اتفاق نظر، شهرت و پذیرش مردم در طول عصرها و عدم وجود مخالفت، دلیل کافی و برهان قاطعی است بر این که این جا آرامگاه مسلم بن عقیل است، و این امور کاشف از نظر امام (ع) است. اکنون این آرامگاه، دارای پنجره نقره و رواقی کاشی‌کاری شده می‌باشد. و بر روی آن گنبدی بزرگ از کاشی بنا شده است. زائران از همه جا به این بارگاه روی می‌آورند، برای آن احترام زیادی قائل هستند. و بسیار نذر می‌کنند و از خدا بر آورده شدن حاجتهای مهم خود را می‌خواهند. و تمام فقهای ما از این آرامگاه ذکر می‌کنند و از خدا به میان آورده‌اند. هنگامی که فقها، فضیلت و اعمال مسجد کوفه و تمام مقاماتش و همچنین مقام امام صادق (ع) و نماز و دعا در مقام ایشان را ذکر می‌کنند، می‌گویند: به آن جا برو که نزدیک آرامگاه مسلم بن عقیل (ره) است.

از دیگر کسانی که در این باره سخن گفته‌اند، صاحب مزار کبیر، شهید، مجلسی، حرّ عاملی و جز آنان می‌باشند، که گفته‌اند: هرگاه از کارهایت فراغت یافتی، به آرامگاه مسلم بن عقیل (ره) برو و تا آخر زیارتش را بخوان، و در این مورد اختلافی ذکر نکرده‌اند. همچنین شیخ دیلمی در کتاب ارشادش می‌گوید: عذاب برزخ از کسانی که در نجف دفن شوند برداشته می‌شود. وی به نقل از قاضی بن بدر همدانی کوفی، که مرد صالحی بود، گوید: شبی بارانی در مسجد کوفه بودم که گروهی باب مسلم را به صدا درآوردند، در به رویشان باز شد و برخی از آنان گفتند: جنازه‌ای همراه داریم، آن را داخل مسجد آوردند و در گوشه‌ای از مسجد روی روی مزار مسلم بن عقیل قرار دادند....

این حدیث را ابن طاووس نیز در فرحة الغری و حرّ عاملی در وسائل و سید عبدالله شبر و آقا بهبهانی و شیخ خضر شلال، هر یک در کتاب مزارش و مجلسی در بحار الأنوار، بلکه تمام فقهای ما آن را ذکر کرده‌اند و اگر این مطلب مبهم بود، حتماً در این باره توضیح می‌دادند.

محکمترین دلیل بر مطالبی که گفتیم، این است که مسلم بن عقیل (ره) در روز ترویبه و بیست و چهار روز پیش از ورود امام حسین (ع) کشته شد و همه امامان ما در عصرشان و همچنین فرزندان و فرزندان فرزندانشان و یارانشان هر یک در دوران خودش مردم را از آرامگاه حضرت امیرالمؤمنین (ع) و دیگران آگاه کردند، و اگر آرامگاه مسلم بن عقیل (رض) در جایی به جز مکان فعلی آن بود، به مردم می‌گفتند و شبهه و تردید آنان را از بین می‌بردند، و آرامگاه مسلم را مشخص می‌کردند و سکوت آنان از بیان این مطلب محکمترین دلیل و حجت بر سخنان ماست.

تعیین آرامگاه هانی بن عروه (رض) / ۱۱۱

تعیین آرامگاه هانی بن عروه (رض)

اکنون آرامگاه هانی بن عروه در محلی معروف، پشت آرامگاه مسلم بن عقیل و در سمت شمال واقع است. در وسط آن دو پنجره از مس زرد و بر روی آن گنبدی از کاشی قرار دارد. و زائران از همه جا به سوی آن روی می‌آورند و مسلماً آن دو نخستین شهدا هستند و هنگامی که خیر شهادت آنها به امام حسین (ع) رسید، از خدا برای مسلم و هانی طلب رحمت فرمود. به طور کلی در این مطلب، اشکال و ایرادی وجود ندارد و اگر به شرح حال مفصل او در کتاب فوائد رجالیه، نوشته حضرت آیه‌الله سید محمد مهدی بحرالعلوم مراجعه کنید، مطلب مورد نظر خود را می‌یابید.

تعیین آرامگاه مختار بن ابی عبید ثقفی (رض)

علامه بزرگ شیخ عراقین (کوفه و بصره) شیخ عبدالحسین تهرانی (قدس سره) هنگامی که به قصد زیارت عتبات عالیات به عراق آمد و اقدام به بازسازی آنها کرد، در گوشه‌های مسجد کوفه به جستجوی آرامگاه مختار پرداخت، تا آن را نیز بازسازی کند و تنها این نشانه در دست بود که آرامگاه مختار در صحن مسلم بن عقیل (س) چسبیده به مسجد جامع قرار دارد و بالای دکه بزرگی جلو حرم هانی بن عروه (رض) واقع است، لذا آن را حفر کردند و نشانه‌های حمام در آن پدید آمد و مشخص شد که آرامگاه مختار نیست و اثر آن از بین رفت ولی هنوز شیخ در جستجوی آن بود که علامه بزرگ سیدرضا، فرزند آیه الله بحرالعلوم طباطبایی (ره) به او گفت: هرگاه پدرش از گوشه شرقی کنار دیوار جلویی مسجد کوفه عبور می‌کرد (محلی که اکنون آرامگاه مختار شناخته می‌شود) می‌گفت: برای مختار، سوره فاتحه بخوانیم و می‌خواند. شیخ دستور داد آن محل را کنند و سنگی آشکار شد که بر روی آن نوشته شده بود: «این قبر مختار بن ابی عبید ثقفی است» و مشخص شد که آرامگاه مختار آن جاست، و آرامگاه در خارج از صحن مسجد و پایین دیوار قبله واقع بود گر چه محل ورود به آرامگاه مختار از این دیوار و تاریخ عمارت آن، در حدود سال ۱۲۸۵ (ه.ق) بود. این مطلب از گروهی از بزرگان از جمله جناب علامه شیخ میرزا حسین بن میرزا خلیل تهرانی نجفی (فده) نیز نقل شده است.^۱

۱- این داستان را به همان صورت، علامه خبیر استاد میرزا محمد علی اردوبادی غروی در کتاب گرانقدری که راجع به تنزیه مختار نوشته و نام آن را «سبیک النضار» نهاده، با استناد به شیخ عراقین، نقل کرده است. او از نقل داستان چنین می‌گوید: (آیا به نظر شما، شیخ عراقین از سویی معتقد بود که مختار از راه راست منحرف شده است و از سوی دیگر در ساختن مقبره و احیای ذکر و یاد او تلاش زیادی کرد و بدین وسیله خواست عملکرد گذشته خویش را اصلاح کند، آیه الله بحرالعلوم با این که می‌دانست خللی در اعتقاد و انحرافی در مسلک مختار وجود دارد، بر روی آرامگاه او می‌ایستاد و آن را گرامی می‌داشت و برایش سوره فاتحه

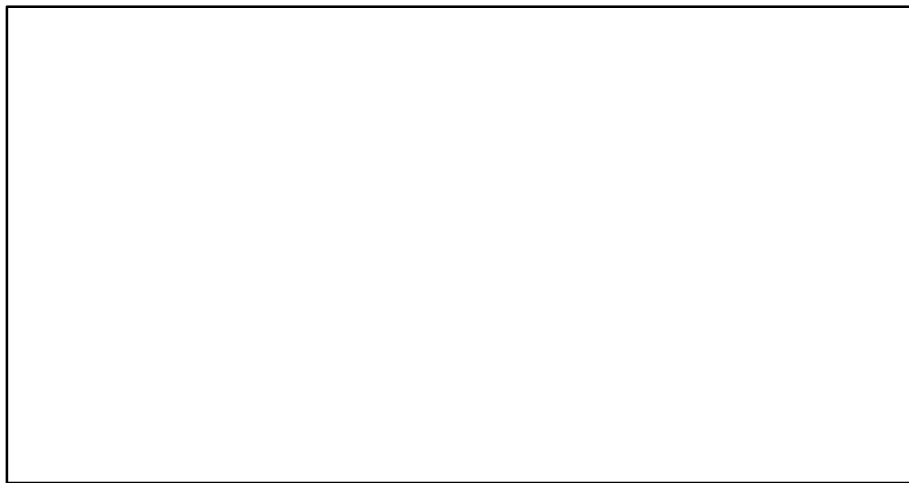
تعیین آرامگاه مختار بن ابی عبید ثقفی (رض) / ۱۱۳

می خواند، و با این کار برگمراهیهای مختار دامن می زد، خیر، به خدا سوگند، این مطلب صحیح نیست، و شیخ عراقین و آیه الله بحرالعلوم نیز مانند علمای بزرگ پیشین از درستی عقیده و صحت نظر او اطلاع داشتند و می دانستند که مسؤولیت سنگین جهاد در راه خدا و دعوت به سوی او را بر عهده گرفته است.

تعیین آرامگاه میثم تمار و دیگران (رض)

در خارج مسجد کوفه و نزدیک منزل حضرت علی (ع) ساختمان وسیعی است که آرامگاه میثم تمار (رض) در آن واقع است، او در سببخه به دار آویخته شد. زائران به آن جا می‌روند و بدان تبرک می‌جویند.

رشید هجری در باب النخيلة کوفه دفن شد و آرامگاهش نزدیک روستای ذی‌الکفل است. عبدالله بن عقیف ازدی در سببخه به خاک سپرده شد و مرقدش نزدیک مقام حضرت یونس (ع) است.



در ثویه، آرامگاه یاران نزدیک حضرت علی (ع) از جمله خباب بن ارت است که در سال ۱۳۹ (ه.ق) در کوفه جان سپرد^۱.

۱- ابن عبدالبرّ در استیعاب گوید: آن جناب از نخستین مهاجران با فضیلت بود که در جنگ بدر و جنگهای پس از آن حضور یافت تا این که در کوفه ساکن شد و پس از شرکت در جنگ صفین و نهروان به همراه حضرت

تعیین آرامگاه میثم تمار و دیگران (رض) / ۱۱۵

جویریة بن سهر عبدی در دورانی که زیاد بن ابیه از سوی معاویه حکومت کوفه را در اختیار داشت، جویریة را به قتل رسانید. زیاد پس از بریدن دست و پای جویریة، او را در کوفه به دار آویخت.

کمیل بن زیاد نخعی توسط حجاج در کوفه کشته شد. وی در رکاب حضرت علی (ع) در جنگ صفین حضور یافت.

احنف بن قیس تمیمی به همراه حضرت علی (ع) در جنگ صفین شرکت کرد و در سال ۶۷ (ه.ق) در کوفه جان سپرد.

سهل بن احنف انصاری، در جنگ بدر و همه جنگها همراه پیامبر (ص) حضور داشت و در سال ۳۸ (ه.ق) در کوفه جان سپرد و حضرت علی (ع) بر جنازه او نماز و پنج تکبیر خواند.

عبدالله بن ابی اوفی در بیعت رضوان با حضرت بیعت کرد و در جنگ خیبر و جنگهای پس از آن شرکت جست و هنوز در مدینه بود که حضرت رسول (ص) وفات فرمود، پس از آن به کوفه آمد و او آخرین یار پیامبر بود که در کوفه باقی ماند و در سال ۸۶ (ه.ق) پس از این که بینایی اش را از دست داد، جان سپرد.

عبدالله بن یقطر، برادر شیری امام حسین، فرستاده او به سوی اهل کوفه بود که سرانجام ابن زیاد بر او دست یافت و او را از بالای قصر به پایین انداخت و تکه تکه شد، و عمرو ازدی سرش را برید، گویند عبدالملک بن عمیر لخمی قاضی کوفه چنین کرد. عبیدالله بن ابی رافع، کاتب حضرت علی (ع) بود؛ اینک به جز آرامگاه کمیل و میثم تمار هیچ نشان و اثری از آرامگاههای دیگر بر جای نمانده است.

در حنانه سر امام حسین (ع) دفن شد، چنان که در بعضی از روایات گذشت. میان مسجد کوفه و سهله، مکانی است که به جبل الصیغ شهرت دارد، گویند آن جا محل سوزاندن بدن ابن ملجم ملعون بوده است.

در فرجة الغری و بحار الأنوار و وسائل و جمیع مزارات به صورت مسند از امام

صادق (ع) نقل شده است که فرمود: کوفه، باغی از باغهای بهشت است؛ آرامگاه نوح و ابراهیم و مرقد سیصد و هفتاد پیامبر و ششصد وصی در آن است و آرامگاه سید اوصیا، حضرت علی (ع)، آنجا قرار دارد.

و نیز گویند: سیصد و بیست تن از صحابه در کوفه از دنیا رفتند و آرامگاه هیچ کس جز حضرت علی (ع) مشخص نیست. مجلسی گوید: ثویه، نام تپه‌ای است نزدیک ستونی که به آن حنانه می‌گویند، و آنجا آرامگاه یاران نزدیک حضرت علی (ع) است. علامه کبیر محدث سید مهدی قزوینی نجفی در کتاب *فلک النجاة* گوید: تمام یاران حضرت علی (ع) بر بلندای مسجد حنانه در شهر نجف به خاک سپرده شدند، و سید عبدالله شبر آقا بهبهانی و شیخ خضر شلال و محدث نوری در مزارنامه‌های خویش این مطلب را ذکر کرده‌اند.

بازگشت به آغاز مسجد کوفه

دیگر بار به بیان مطالبی از مسجد کوفه می‌پردازیم، مسجد کوفه، پیش از آفرینش حضرت آدم(ع)، آباد بود؛ البته با استناد به سخن جبرئیل که به پیامبر(ص) فرمود: من این مسجد را بیست بار آباد و بیست بار ویران دیدم؛ افزون بر این که حضرت آدم(ع) با دست خودش کوفه را ساخت و اولین بار طوفان نوح آن را ویران کرد.

در روضتین با ذکر سند گوید: حضرت علی(ع) فرمود هنگامی که نوح کشتی را ساخت و وعده او و پروردگارش در هلاکت قومش این بود که از تنور آب بجوشد، آن‌گاه از تنور آب جوشید و زن نوح گفت: تنور جوشید - یعنی از آن آب خارج شد - نوح(ع) روی تنور را پوشاند و هر کس را خواست وارد کشتی کرد و هر که را خواست بیرون کرد، سپس درپوش تنور را برداشت. خداوند می‌فرماید: ﴿فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَرٍ وَ فَجَرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدَرٍ وَ حَمَلْنَا عَلَى ذَاتِ الْوَاحِ وَ دَسَرَ﴾^۱ نوح کشتی را در وسط مسجد شما ساخت و هفتصد ذراع از طول مسجد کاسته شد.

همچنین در روضتین با ذکر سند از امام صادق(ع) روایت شده که فرمود: همسر نوح نزد وی آمد در حالی که مشغول ساختن کشتی بود و گفت: از تنور آب خارج شد، نوح به سرعت به سوی آن رفت و سرپوش بر روی تنور گذاشت و روی آن را پوشانید و از فوران آب جلوگیری کرد. هنگامی که از ساختن کشتی فراغت یافت، روی تنور را باز کرد و سرپوش آن را برداشت و آب از تنور جوشید.

براقی گوید: پس از طوفان، نوح، مسجد کوفه را بازسازی کرد و کلام امام صادق(ع) در پاسخ مفضل که پرسید: چه کسی مسجد کوفه را ویران کرد، نیز گذشت، امام(ع)

۱- قمر / ۱۱-۱۳؛ در این هنگام درهای آسمان را گشودیم و آب فراوان و پیاپی فرو بارید، و زمین را شکافتیم و چشمه‌های بسیار جاری کردیم و این دو آب به اندازه مقدر، با هم درآمیختند و او را بر کشتی که از الواح و میخها ساخته شده بود، سوار کردیم؛ - م.

فرمود: نخست طوفان نوح، سپس اصحاب کسری و نعمان بن منذر و زیاد بن ابی سفیان... آن را ویران کردند.

از ظاهر حدیث امام صادق(ع) چنین به نظر می‌رسد که پادشاهان عجم آن را بنا کردند و از وسعت مسجد کاستند، آل نعمان و زیاد بن ابیه نیز آن را ساخته، از وسعت آن کاستند.

ابن قتیبه در کتاب معارف گوید: زیاد بن ابیه، بنیانگذار مسجد کوفه بود. ابن اثیر در کامل گوید: منصور در سال ۱۵۵ (ه.ق) در اطراف شهر کوفه دیواری ساخت، سپس آل بویه بر روی کار آمدند و مرقد حضرت علی(ع) و بارگاه امام کاظم و امام جواد(ع) را بازسازی و مساجد و جوامع بنا کردند و قناتیایی ساختند و تا کوفه امتداد دادند. همچنین پادشاهان صفوی، زیارتگاههای مطهر را بازسازی کردند، و تا کوفه قنات ساختند، و حدیث شرف الدین شولستانی که مجلسی نیز آن را نقل کرده است، گذشت. با این همه، برای ما روشن می‌شود که مسجد کوفه چندین بار بازسازی شده است.

قصر اماره در کوفه

سعد بن وقاص به ابو الهیجاء اسدی دستور داد تا پس از بازگشت از فتح مداین در سال ۱۷ ه.ق مسجد کوفه را طرح‌ریزی کنند، و او نیز کوفه و مسجد اعظم آن را طرح‌ریزی کرد و در برابر آن قصری برای سعد بنا کرد و آن را بیت‌المال مسلمانان قرار داد و خودش در اطراف آن ساکن شد و سپس به بیت‌المال راهی گشود و اموالی را ربود، سعد به عمر نامه‌ای نوشت و از وی خواست تا جای مسجد را تغییر دهد و آن را به کنار دارالاماره منتقل کند، و دارالاماره را در سمت قبله آن قرار دهد، مسجد، نمازگزارانی دارد که روز و شب به نیایش می‌پردازند، و بیت‌المال مسلمانان را حفظ می‌کنند. عمر مسجد را به جای جدید منتقل کرد. کشاورزی از اهالی همدان به نام روزبه بن بوذرجمهر عرض کرد: من قصری برای تو می‌سازم و مسجد و دارالاماره را به هم متصل می‌کنم تا به صورت بنایی واحد درآیند و طبق نقشه گذشته، قصر کوفه را طرح‌ریزی کرد و خواست با استفاده از بقایای آخرین قصر پادشاهان عجم در اطراف حیره در همان مساحت قصر را بنا کند ولی اجازه چنین کاری به او داده نشد، لذا مسجد را در مقابل بیت‌المال ساخت و آن را از ابتدای بیت‌المال تا انتهای قصر در سمت راست قبله امتداد داد. سپس از سمت راست قبله تا صحن حضرت علی (ع) امتداد داد و صحن حضرت (ع) همان قبله مسجد است، و ساختمان مسجد را به گونه‌ای امتداد داد که قبله مسجد به سمت صحن حضرت امیر (ع) و سمت راست آن به سوی قصر قرار گرفت، آن کاخ به قصر سعد و قصر الاماره و دارالاماره شهرت دارد و پس از سعد، کاخ خلفا و پادشاهان و حکمرانان بود که توطئه‌ها و تصمیمات خویش را آنجا اتخاذ می‌کردند. این کاخ، بزرگترین محل اجتماع برای آنان و درباریان‌شان بود و هنگام بروز شرایط سخت و حوادث و جنگها به آن پناه می‌بردند. این کاخ همچنان آباد و استوار بود که عبدالملک بن مروان به سبب نامبارکی قصر آن را خراب کرد.

قاضی دیار بکری مالکی، که در سال ۹۶۶ (ه.ق) وفات یافت، در کتاب تاریخ خمیس (ج ۲، ص ۳۴۵) می‌گوید: عبدالملک بن مروان در سال ۷۱ (ه.ق) قصر اماره کوفه را ویران کرد، و سببش این بود که او نشسته بود و سر مصعب در برابرش بود و عبدالملک بن عمیر به او گفت: ای امیر مؤمنان! من و عبیدالله بن زیاد در این مجلس حضور داشتیم و سر امام حسین (ع) در مقابل بود، و من و مختار بن ابی عبید نشسته بودیم و سر عبیدالله بن زیاد در برابرش بود، من و مصعب در این مجلس بودیم و سر مختار در مقابلش بود و اکنون من با امیر مؤمنان نشسته‌ام و سر مصعب در محضرش می‌باشد. و من از شر این مجلس به امیر پناه می‌آورم. عبدالملک بر خود لرزید و فوراً برخاست و دستور داد تا قصر را ویران کنند^۱.

عبید بن عمیر^۲ در تذکرة الخواص سبط بن جوزی (ص ۱۴۸) می‌گوید: در این قصر وقایع عجیبی دیدم. سر امام حسین (ع) را دیدم که مقابل ابن زیاد گذاشته شده بود، سر ابن زیاد را در برابر مختار و سر مختار را نزد مصعب بن زبیر مشاهده کردم و سر مصعب بن زبیر را در مقابل عبدالملک بن مروان دیدم، از او سؤال شد: این وقایع چه مدت طول کشید؟ گفت: تقریباً سه سال طول کشید؛ وای بر دنیایی که چنین سرانجامی دارد!

۱- این گفتگو را شاعری پارسی گوی چنین به نظم درآورده است:

نمادره مردی ز عرب هوشمند	گفت بر عبدالملک از روی پند
زیر همین گنبد و این بازگاه	روی همین مسند و این جایگاه
بودم و دیدم بر این زیاد	آه چه دیدم که دو چشمم مباد
تازه سری چون سپر آسمان	طلعت خورشید ز رویش نهان
سرکه هزارش سر و افسر فدا	صاحب دستار رسول خدا (ص)
بود سر شاه شهیدان حسین (ع)	سبط نبی، فاطمه (س) را نورعین
بعد ز چندی سر آن خیره سر	بُسد بر مختار به روی سپر
باز چو مصعب سر و سردار شد	دستخوش او سر مختار شد
این سر مصعب به مجازات کار	تا چه کنند با تو دگر روزگار
آه که یک دیده بیدار نیست	هیچ کس از درد، خبردار نیست
نه فلک از گردش خود، سیر شد	نه خم این طاق، سرازیر شد
مات همیمنم که درین بند و بست	این چه طلسمی است که نتوان شکست - م.

۲- شاید عبدالملک بن عمیر صحیح باشد زیرا او این سخن را نقل کرده است - م.

قصر اماره در کوفه / ۱۲۱

در کتاب صواعق محرقه (ص ۱۱۸) آمده است که یکی از اتفاقات عجیب سخن عبدالملک بن عمیر است: به قصر اماره در کوفه نزد ابن زیاد رفتم و مردم در دو ردیف حضور داشتند و سر امام حسین (ع) بر روی سپری در طرف راست او بود، پس از آن بر مختار وارد شدم و سر ابن زیاد را دیدم و مردم نزد او گرد آمده بودند، نزد مصعب بن زبیر رفتم، و سر مختار را در برابرش دیدم و به حضور عبدالملک بن مروان رسیدم و سر مصعب را نزد وی یافتم و او را از این ماجرا آگاه کردم. او گفت: پنجمین سر را نخواهی دید؛ آن‌گاه دستور داد تا دارالاماره را خراب کنند.

مانند این مطالب را شبلینجی در نورالابصار (ص ۱۲۴) به نقل از کنز مدفون ذکر کرده است، ولی مسعودی در مروج الذهب (ج ۲، ص ۱۲۱) حدیث گذشته را نقل کرده و پس از آن افزوده است: «عبدالملک بن مروان از جا پرید و دستور داد تا سقفی را که بر روی مجلس قرار داشت، خراب کردند». سپس می‌گوید: این حدیث را ولید بن خباب و دیگران... نقل کرده‌اند.

در این روزها، مدیریت آثار باستانی بغداد، برخی از متخصصین حفاری را به منظور اجرای عملیات اکتشاف قصر اماره به کوفه فرستاد تا به آثار باستانی که به گمان آنها زیر زمین مدفون شده است، و کتیبه‌هایی که از اسرار این شهر پرده برمی‌دارد، راه یابند. روزنامه‌الانخبار، چاپ بغداد در شماره ۱۵، سال اول، این مطلب را انتشار داد: برای نخستین بار حفاری در سه جهت شرق و شمال و شمال شرقی به اجرا درآمد و دیوارهای بزرگ، تقریباً به قطر چهار متر و ارتفاع هفت متر پدیدار شد و در نتیجه اتصال دیوارهای داخلی و خارجی روشن می‌شود که طول قصر ۱۷۰ متر و عرض آن نیز ۱۷۰۰ متر است. در چهارگوشه آن، جایی که دیوارهای خارجی یکدیگر را قطع می‌کنند، چهار برج وجود دارد. قطر هر برجی شش متر و محیط آن چهارده متر است. ساختمانها از آجر بزرگ و گچ ساخته شده است، جز این که کارهای مهندسی ساختمان آن به سبک عربی است. ولی به تزیین و نقاشی آن نپرداخته‌اند. ظاهراً این بنا به سرعت ساخته شد، چنان که به سرعت نیز ویران شد، گفته شد که قصر دارای دو در بوده است: در بزرگی در سمت شمال، نزدیک برجی که مجاور مسجد جامع می‌باشد و مقابل آن آرامگاه مختار

بن ابی عبید ثقفی قرار دارد و در کوچکی در سمت غرب که با ضلع جنوبی مسجد جامع همجواری است.

در قصر چند برج بزرگ و فرعی وجود دارد و تاکنون در آن، آثار ارزشمندی که قابل ذکر باشد، به دست نیامده است جز چند تکه شیشه از نوع شیشه سلطنتی بسیار مرغوب مانند جامها و ظروف شراب و امثال آن که صاحبان صنایع ظریف می ساختند ولی این صنعت کامل نبوده است.

آنها به قطعات مختلفی از سفال دنداندار که شیشه در آن به کار نرفته بود و قطعات کمی از سفال شیشه‌ای دست یافتند.

همچنین آجری مُنقش که بر روی آن کلمه «دار» نوشته شده بود، یافتند که معلوم می شود این آجر، جزء چندین آجر مکتوب دیگری است.

آنان به پولهای مختلفی از مس و یک قطعه مس که شبیه چاقوهای عصرهای گذشته بود، دست یافتند، همچنین چند قطعه از سنگهای گوناگون به دست آوردند که ظاهراً برای قفل درها به کار می رفته و یا رو و زیر ستونهای سنگ مرمر گذاشته می شده است.

آنها به آجرهایی با شکلهای متنوع، و اندازه‌های مختلف و رنگهای گوناگون دست یافتند. از بی آلاشی و عدم تزیین و نقاشی دیوارها چنان که رسم پادشاهان کلدی و آشور پیش از ظهور اسلام بوده است، و همچنین از سبک مهندسی بسیار ساده آن، معلوم می شود که دارالاماره از بناهای اسلامی است.

در رکن شمال غربی که به رکن مسجد متصل است، اتاقی با طول هشت متر و عرض پنج متر وجود دارد، این اتاق دارای دو در است و بعد از مسجد و کنار این اتاق، چهار اتاق کوچک قرار دارد. همچنین، در داخل قصر، چند بنای دیگر کشف شد که شاید اتاقها یا انبارهایی گوناگون بوده که تعداد آنها در قصر بسیار است.

در زاویه شمال شرقی، اتاقی پیدا شد که با مشک معطر شده بود و هنوز هر کس که به آن نزدیک می شود، بوی تند مشک را احساس می کند. این اتاق، رایحه بسیار شگفت‌انگیزی دارد و آکنده از بوی شدید عطر است.

در اطراف قصر چند مجرای آب که از داخل قصر جریان می یافت، کشف شد که با

قصر اماره در کوفه / ۱۲۳

گچ و آجر ساخته شده بود، شاید این مجاری به چاههای فاضل آب که برای انتقال کندها تعبیه شده بودند اتصال داشته و یا مجاری آب آشامیدنی از رودخانه به قصر بوده‌اند. در داخل قصر نیز چند چاه فاضلاب و چاههایی که با شن و سنگ ساخته شده بود، کشف شد.

فتنه‌های آخر زمان مربوط به کوفه است

علامه مجلسی در بحارالانوار (ج ۱۳) در باب علامتهای ظهور امام زمان (عج) به نقل از صاحب کتاب سرور اهل ایمان از سید علی بن عبدالحمید و او به صورت مسند از اسحاق و او به صورت مرفوع از اصبع بن نباته روایت کرده که گفت: «از حضرت علی (ع) شنیدم که به مردم می‌فرمود: از من بپرسید پیش از آن که مرا نیابید زیرا من به راههای آسمان از راههای زمین داناترم؛ هر امامی از خاندان ما آشنا و آگاه به اوضاع و احوال تمام اهل ولایت و حکومتش می‌باشد، چنان که خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: ﴿أَنَّمَا آنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^۱، ای مردم از من بپرسید پیش از آن که مرا نیابید، پیش از آن که فتنه و فساد بنی امیه پا بگیرد و مانند شتر سرکش از دست صاحبش رمیده بر مهار خود گام نهد و شعله آتشی از سمت غرب برافروخته شود تا آن که فرمود: و برای آن، علایم و نشانه‌هایی است: نخست محاصره کوفه به وسیله نگهبانان و حفر خندق، از بین بردن پیچ و خمهای کوچک‌های کوفه، تعطیل شدن مسجدها به مدت چهل شب، پیدا شدن هیکل، برافراشته شدن پرچمها پیرامون مسجد بزرگ کوفه، قاتل و مقتولی که هر دو در آتش گرفتارند، شیوع قتل و مرگ، گشته شدن نفس زکیه یا هفتاد نفر در بیرون کوفه، شخصی که میان رکن و مقام سر از بدنش جدا می‌کنند و کشته شدن اسب مظفر با شکنجه در بیعةالاصنام، تا آن جا که فرمود: سفیانی صد و سی هزار نفر را به کوفه اعزام می‌کند که در روحا و فاروق فرود می‌آیند. از آن جا سی هزار نفر آنان حرکت کرده، در کوفه در آرامگاه هود(ع) که در نخيله واقع است، فرود می‌آیند و روز جمعه به مردم حمله می‌کنند. در آن روز حاکم کوفه، ستمکار سرکشی است که باو کاهن ساحر می‌گویند. در آن هنگام حاکم زوراء (بغداد) با پنج هزار نفر از کاهنان به قصد جنگ با آنان خارج

۱- رعد / ۷: جز این نیست که تو بیم‌دهنده‌ای هستی و هر قومی را رهبری است.

فتنه‌های آخر زمان مربوط به کوفه است / ۱۲۵

می‌شوند و هفتاد هزار نفر را روی پُل کوفه به قتل می‌رسانند و مردم به سبب جاری شدن خون کشته شدگان و بوی تعفن اجساد به مدّت سه روز از رفتن به فرات خودداری می‌کنند، و هفتاد هزار دختر باکره که کسی دست و چهره آنها را ندیده، به اسارت می‌روند و آنها را در محملها نهاده به ثویه یعنی غری می‌برند. پس از آن، یکصد هزار نفر مشرک و منافق از کوفه خارج شده، به سوی دمشق حرکت می‌کنند، بدون این که کسی از آنها جلوگیری کند و آن جا همان شهر ارم^۱ باشکوه است و پرچمهایی از خراسان بدون علامت که از جنس پنبه، کتان و ابریشم نیست از سوی مشرق می‌آیند، سر نیزه‌های آنان مَهر سیداکبر (پیامبر) زده شده است و پیشوای آنها مردی از خاندان پیامبر است. این پرچمها در شرق پدیدار می‌شود و رایحه آن مانند مشک معطر به غرب می‌دمد، یک ماه پیش از آمدنشان بیم و ترس آنها همه جا در دل مردم جای می‌گیرد، تا این که به خونخواهی پدران خود به کوفه می‌آیند.

در بحارالانوار به نقل از تفسیر ثعلبی و با ذکر سند از حذیفه بن یمان روایت کرده که گفت: پیامبر فتنه‌ای را که میان مردم شرق و غرب به وقوع می‌پیوندد، یادآور شد، و فرمود: بدین ترتیب سفیانی به سرعت از سرزمینی خشک و بی حاصل خروج می‌کند تا این که در دمشق فرود می‌آید، و دو سپاه را روانه می‌کند، سپاهی به سمت شرق و سپاهی به سوی مدینه، تا از طریق شهر بغداد در سرزمین بابل فرود می‌آیند و بیش از سه هزار نفر را می‌کشند و بیش از یکصد زن را مورد تجاوز قرار می‌دهند... سپس به کوفه هجوم آورده، اطراف آن را ویران می‌کنند. پس از آن به قصد تصاحب شام از کوفه خارج می‌شوند و سپاه هدایت بخشی از کوفه خارج شده به تعقیب آنها پرداخته، آنها را به هلاکت می‌رساند و هیچ کس از آن معرکه جان سالم به در نمی‌برد، و اسیران و غنیمتهایی را که به دست آورده بودند آزاد می‌کنند، سپاه دوم به مدینه وارد شده، سه شبانه روز به چپاول و غارت آن می‌پردازند، سپس به قصد مکه خارج می‌شوند و زمانی که به بیداء می‌رسند، خداوند جبرئیل را می‌فرستد و به او می‌فرماید: برو و آنها را نابود کن، جبرئیل

۱- این جمله به آیه هفتم سوره فجر اشاره دارد (اَزَمَّ ذَاتِ الْعِمَادِ) - م.

با پایش ضربه‌ای به آن لشکر وارد می‌آورد، و خداوند آنها را در زمین فرو می‌برد و تنها دو مرد از قبیله جُهینه از این معرکه جان سالم به در می‌برند.

شیخ طوسی در کتاب الغیبه به صورت مسند از جابر نقل می‌کند که وی از امام باقر(ع) پرسید: چه هنگام این واقعه به وقوع می‌پیوندد؟ فرمود: ای جابر! می‌خواهی بدانی این واقعه کی رخ می‌دهد، زمانی که تعداد کشته شدگان میان حیره و کوفه فزونی یابد.

در همین کتاب به نقل از امام باقر(ع) روایت شده که فرمود: از خراسان سپاهسانی با پرچمهای سیاه به قصد کوفه خارج می‌شوند، هنگامی که حضرت مهدی(عج) ظهور کند برای بیعت با او برانگیخته می‌شوند.

در این کتاب با ذکر سند از ابی عبدالله صادق(ع) نقل شده که فرمود: در سال فتح یعنی سال ظهور حضرت، رود فرات شکافته می‌شود و حتی به کوچه‌های کوفه وارد می‌شود.

شیخ صدوق در اکمال الدین به صورت مسند از امام باقر(ع) روایت کرده که فرمود: سپاهسانی با پرچمهای سیاه از خراسان به قصد کوفه خارج می‌شوند، هرگاه حضرت مهدی(عج) ظهور کند با وی بیعت می‌کنند.

در همین کتاب به صورت مسند از حضرت علی(ع) روایت کرده که فرمود: مردی متوسط القامه، زشت، آبله رو با سری بزرگ از... خروج می‌کند. اگر او را ببینی گمان می‌کنی یک چشم دارد تا این که به سرزمین بلندی که آرامش و امنیت و آب جاری دارد - منظور سرزمین کوفه است - وارد می‌شود و بر روی منبر می‌نشیند. امام(ع) فرمود: زلزله‌ای در شام رخ می‌دهد که صد هزار نفر به هلاکت می‌رسند. خداوند آن را برای مؤمنان رحمت و برکت و برای کافران عذاب قرار می‌دهد. هرگاه چنین پیشامدی رخ داد به صاحبان یابوهای خاکستری و پرچمهای زرد بنگرید که از جانب مغرب نزدیک می‌شوند تا در شام فرود آیند. در این هنگام به ابری که از سمت مغرب آمده و بر فراز یکی از روستاهای شام به نام حرستا قرار گرفته است، بنگرید. پس از آن، منتظر باشید... فتنه‌ای بی‌هدف و پنهان بر شما سایه می‌افکند و هیچ کس جز نومه از آن رهایی

فتنه‌های آخر زمان مربوط به کوفه است / ۱۲۷

نمی‌یابد، عرض شد: نومه کیست؟ فرمود: کسی که از باطن مردم آگاه است.
در خرایج و جرایج، قطب الدین با ذکر سند می‌گوید: امام صادق(ع) فرمود: حضرت قائم(عج) خروج نمی‌کند تا زمانی که دوازده نفر از بنی هاشم خروج می‌کنند و همگی مردم را به سوی خویش می‌خوانند و میان قیام حضرت مهدی(عج) و قتل نفس زکیه، تنها پانزده روز فاصله است.

وی گوید: هرگاه انتهای دیوار مسجد کوفه که پس از خانه عبدالله بن مسعود قرار دارد، ویران شود در آن هنگام حکومت بنی فلان سقوط می‌کند ولی ویران کننده آن را دوباره بنا نمی‌کند.

در اکمال الدین به صورت مسند از امام صادق(ع) روایت شده که فرمود: پیش از ظهور حضرت مهدی(عج) مرگ سرخ و مرگ سفید و هجوم بی‌موقع ملخهای سرخ به رنگ خون به وقوع می‌پیوندد. مراد از مرگ سرخ، کشته شدن با شمشیر و منظور از مرگ سفید، طاعون است.

در جوامع الکلم به نقل از امام حسن(ع) روایت شده که فرمود: این امری که منتظر آن هستید به وقوع نمی‌پیوندد مگر پس از آن که برخی از شما از برخی دیگر بیزاری جسته، به صورت یکدیگر آب دهان بیندازید، و بعضی از شما به بعضی دیگر نسبت کفر بدهید؛ عرض شد: چه خیری در آن است؟ فرمود: خیرش این است که در آن هنگام، حضرت مهدی(عج) ظهور می‌کند و همه اینها را از بین می‌برد.

در همین کتاب به نقل از امام صادق(ع) روایت شده که فرمود: پیش از ظهور قائم، مرگ سرخ و سفید پدید می‌آید و از هر هفت نفر، پنج نفر بدان دچار می‌شوند. مرگ سرخ کشته شدن با شمشیر و مرگ سفید طاعون است.

در همین کتاب به نقل از ابو حمزه ثمالی روایت شده که گفت: از امام باقر(ع) شنیدم که فرمود: اگر قائم آل محمد(عج) ظهور کند، خداوند، او را به وسیله ملائکه نشانه‌دار و صف کشیده و آنها که از آسمان به زمین می‌آیند و کزویان یاری می‌رسانند؛ جبرئیل پیشاپیش آنها، میکائل، سمت راست و اسرافیل سمت چپ حرکت می‌کنند، رعب و بیم آنها پیشاپیش و پشت سر و سمت راست و چپ آنها به اندازه یکماه راه، در دل آنها جای

می‌گیرد، و ملائک مقرب روبه‌روی او هستند. نخستین کسی که با حضرت مهدی (عج) بیعت می‌کند، حضرت محمد (ص) و پس از وی حضرت علی (ع) است. همراه او شمشیری آخته است که خداوند به وسیله آن، وی را در فتح سرزمینهای روم، چین، ترک، دیلم، سند، هند، کابل شاه و خزر، یاری می‌دهد. حضرت فرمود: ای ابا حمزه! حضرت مهدی (عج) قیام نمی‌کند مگر زمانی که مردم به ترس شدید، زلزله، فتنه، بلا و مصیبت دچار می‌شوند، پیش از اینها به طاعون مبتلا می‌شوند، و شمشیر، میان عربها جدایی می‌افکند و میان سایر مردم، اختلاف شدید و در دینشان پراکندگی به وجود می‌آید و احوالشان دگرگون می‌شود، و به علت شدت آزمندی مردم، تجاوز آنان به حقوق یکدیگر، مرگ خویش را هر صبح و شام از خدا طلب می‌کنند و هنگامی که یأس و نومیدی همه را فرا گرفته باشد، حضرت مهدی (عج) ظهور می‌کند؛ خوشا به حال کسی که ایشان را ملاقات کرده، از جمله یاران وی باشد، و ای بر کسی که با او مخالفت کرده، از فرمانش سرپیچی کند که در این صورت از دشمنان وی به شمار می‌رود.

سپس افزود: وی با فرمان و کتاب و سنت و داوری جدید زمام حکومت را در دست می‌گیرد. با عربها به شدت برخورد می‌کند، همه انسانهای ناشایست را می‌کشد و توبه هیچ کس را نمی‌پذیرد و سرزنش افراد در او اثری ندارد.

در همین کتاب به نقل از محمد بن مسلم روایت شده که گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که فرمود: اگر مردم می‌دانستند حضرت مهدی (عج) پس از ظهور چه می‌کند، بیشترشان دوست می‌داشتند او را نبینند تا شاهد کشتار زیادش نباشند. ابتدا حضرت از قریش شروع می‌کند و با شمشیر آنها را به قتل می‌رساند تا جایی که بیشتر مردم می‌گویند: او از خاندان پیامبر (ص) نیست زیرا اگر از آل محمد (ص) بود، نسبت به ما رحم و مهربانی روا می‌داشت.

در همین کتاب به نقل از ابی بصیر و از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: برای ظهور قائم شتاب نکنید، به خدا سوگند! لباسش خشن و غذایش بدون خورش است؛ وی همانند شمشیر می‌باشد و مرگ در سایه شمشیر است.

امام صادق (ع) در این باره فرمود: اگر حضرت مهدی (عج) ظهور کند، میان او و عرب

و قبیلهٔ قریش، تنها شمشیر قضاوت می‌کند؛ او آنان را با شمشیر به قتل می‌رساند؛ برای
ظهورش شتاب نکنید، به خدا سوگند! لباسش خشن و غذایش جو نیمکوب است؛ او
همانند شمشیر می‌باشد و مرگ در سایهٔ شمشیر است.

هرگاه حضرت مهدی (عج) ظهور کند، مقرّ حکومتش مسجد کوفه خواهد بود

در بحارالأنوار به صورت مسند از اسعد بن اصبح از امام صادق (ع) روایت شده که گوید: هر کس در کوفه خانه‌ای دارد، آن را از دست ندهد.

از مفضل بن عمر به نقل از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: هرگاه قائم ما ظهور کند، برای او در پشت مسجد کوفه، مسجدی ساخته می‌شود که دارای هزار در است و خانه‌های کوفه تا رودخانه کربلا امتداد دارد تا حدّی که اگر روز جمعه، مردی سوار بر قاطر به قصد خواندن نماز جمعه از منزلش خارج شود به نماز جمعه نمی‌رسد.

از امام باقر (ع) روایت شده که فرمود: هنگامی که حضرت مهدی وارد مسجد کوفه شود، مردم به او می‌گویند: ای فرزند رسول خدا! نماز خواندن با شما مانند نماز خواندن پشت سر پیامبر (ص) است ولی این مسجد گنجایش ما را ندارد؛ آن‌گاه حضرت به نجف رفته، طرح مسجدی را می‌ریزد که دارای هزار در است و گنجایش مردم را دارد، و پشت مرقد امام حسین (ع) به طرف غری رودخانه‌ای جاری می‌کند تا به نجف برسد و در دهانه رودخانه، پلها و دو راه، آسیابهایی بنا می‌کند.

در جوامع الكلم به نقل از حبة العرنی روایت شده که می‌گوید: حضرت علی (ع) از کوفه به حیره رفت و فرمود: این دو شهر (کوفه و حیره) به یکدیگر می‌پیوندند، و با دستش به حیره اشاره کرد و افزود: زمانی فرا می‌رسد که یک ذراع از زمین میان کوفه و حیره به مبلغ دو دینار فروخته می‌شود، و در حیره، مسجدی ساخته می‌شود که ۵۰۰ در دارد و حضرت مهدی (عج) در آن جا نماز می‌خواند زیرا مسجد کوفه گنجایش آنان را ندارد و در آن دوازده امام عادل نماز می‌خوانند. عرض کردم: ای امیر مؤمنان (ع) آیا آن روز، مسجد کوفه نیمی از نمازگزاران حاضر را در بر می‌گیرد؟ فرمود: برای آنها چهار مسجد بنا می‌شود که کوچکترین آنها مسجد کوفه است و دو مسجد در دو طرف مسجد

هرگاه حضرت مهدی (عج) ظهور کند ... / ۱۳۱

کوفه ساخته می شود از این سمت - و با دستش به سوی رودخانه بصریین و عرنیین اشاره کرد - .

در همین کتاب به نقل از ابی بصیر از امام باقر (ع) در حدیثی طولانی از وی روایت شده که فرمود: هرگاه حضرت مهدی (عج) ظهور کند به کوفه می رود و چهار مسجد را در این شهر ویران می کند و هر مسجدی که بر روی زمین دارای بالکن باشد خراب کرده، آن را انباشته از مصالح می کند، و جاده اصلی را وسعت داده، همه پستیها و بلندیهای راه را هموار می کند، و مستراحها و ناودانهایی را که در کنار جاده ها قرار دارند، خراب می کند. تمام بدعتها را از بین می برد و همه سنتها را بپا می دارد و کشورهای چین و قسطنطنیه و کوههای دیلم را فتح می کند و

در همین مأخذ به نقل از امام باقر (ع) روایت شده که فرمود: هرگاه حضرت مهدی (عج) در مکه ظهور کند و بخواهد به کوفه برود، منادی او ندا می دهد که هیچ کس غذا و آب به همراه نیاورد، بلکه سنگ موسی بن عمران (ع) را با خود بیاورد، پس آن را بار شتر می کنند و در هر منزلی که آن سنگ را به زمین می گذارند، چشمه از آن می جوشد و هر کس گرسنه باشد، سیر می شود و هر کس تشنه باشد، سیراب می شود و آن توشه راهشان است تا در نجف که پشت کوفه قرار دارد، فرود آیند.

در همین کتاب به نقل از ابی جارود از امام باقر (ع) روایت کرده که گفت: از حضرت سؤال کردم: قائم شما کی ظهور می کند؟ فرمود: ای ابا جارود! شما او را نمی بینید؛ عرض کردم: معاصران او چگونه؟ فرمود: کسانی که با وی همزمان هستند، او را می بینند، قائم ما پس از یأس و نومیدی شیعیان، به حق ظهور می کند و سه روز مردم را فرا می خواند ولی هیچ کس به او پاسخ نمی دهد و هنگامی که روز چهارم فرا می رسد، امام خود را به پرده های خانه کعبه آویخته، می گوید: پروردگارا! مرا یاری فرما، و دعایش مستجاب می شود. خداوند به ملائکه ای که در جنگ بدر پیامبر (ص) را یاری کردند و زینهای اسبان و سلاحهایشان را بر زمین نگذاشتند، امر می فرماید تا با امام (ع) بیعت کنند آنان نیز چنین می کنند. سپس سیصد و ده نفر از مردم نیز با وی بیعت می کنند، آن گاه امام (ع) به همراه مردم به مدینه می رود تا خدا خشنود شود و هزار و پانصد نفر را می کشند که جز

فوج ربیبیه کسی در آن نیست. سپس به مسجد حائط وارد می‌شود، آن را ویران می‌کند و دیوار شهر را خراب کرده، به سوی کوفه حرکت می‌کند و شانزده هزار نفر از کوفه خارج می‌شوند، در حالی که قاری قرآن، فقیه دینی، غرق در سلاح آماده نبرد هستند و نفاق آنان را فرا گرفته است، همگی یکصدا می‌گویند: ای فرزند فاطمه! بازگرد، که ما به تو نیازی نداریم. امام غروب دوشنبه در پشت کوفه به آنها حمله می‌کند؛ از عصر تا شب با آنها می‌جنگد و همه را به قتل می‌رساند و هیچ کس جان سالم به در نمی‌برد و یارانش هیچ آسیبی نمی‌بینند، و خونهایشان مایهٔ تقرب به خداوند است. آن‌گاه وارد کوفه شده آن‌قدر می‌کشند تا خدا خشنود شود.

راوی می‌گوید: معنای کلام امام(ع) را نفهمیدم و مدتی درنگ کردم. پس از آن عرض کردم: فدایت شوم، منظور شما از جمله (تا خدا خشنود شود) چیست؟ فرمود: ای ابا جارود! خداوند به مادر موسی وحی کرد در حالی که حضرت مهدی(عج) از مادر موسی برتر است و به زنبور عسل سفارش کرد با این که حضرت از زنبور برتر می‌باشد، پس مطلب را درک کردم. امام(ع) فرمود: مطلب را فهمیدی؟ عرض کردم: بلی. فرمود: حضرت مهدی(عج) سیصد و نُه سال حکومت می‌کند چنان که اصحاب کهف نیز در غار کهف همین اندازه درنگ کردند و زمین را از عدل و قسط پر می‌کند، پس از آن که از ظلم و ستم پر شده باشد. و خداوند شرق و غرب زمین را بر روی او می‌گشاید و او مردم را به قتل می‌رساند تا حدی که تنها دین پیامبر(ص) مشاهده می‌شود و به سیرهٔ حضرت سلیمان بن داود(ع) عمل می‌کند. خورشید و ماه را فرا می‌خواند و آنها وی را اجابت می‌کنند، زمین زیر پای او در نور دیده می‌شود، خداوند به او وحی می‌کند و او به امر خداوند گردن می‌نهد.

در همین کتاب به نقل از امام باقر(ع) روایت شده که فرمود: نخستین شهری که حضرت مهدی(عج) به آن جا می‌رود، انطاکیه است و تورات را از غاری که در آن عصای موسی و انگشتر سلیمان است، بیرون می‌آورد. فرمود: خوشبخت‌ترین مردم، اهل کوفه هستند و افزود: آن حضرت، مهدی(عج) نامیده شد چون مردم را به امور پنهان هدایت می‌کند، به طوری که شخصی را به سوی مردی می‌فرستد تا او را بکشد با وجود این که

هرگاه حضرت مهدی (عج) ظهور کند ... / ۱۳۳

مردم گناهی از او سراغ ندارند و هنگامی که شخصی در خانه‌اش سخن می‌گوید، می‌ترسد که دیوار علیه او شهادت دهد.

در همین مأخذ، امام صادق (ع) فرمود: گویا حضرت مهدی را در پشت نجف می‌بینم، هرگاه وی به پشت نجف برسد بر اسبی سیاه و سفید سوار است که میان دو چشمش نشانه‌ای وجود دارد، سپس اسبش را به حرکت در می‌آورد و مردم تمام شهرها می‌پندارند که وی در شهر آنان است، هنگامی که پرچم رسول خدا (ص) به اهتزاز درآید، سیزده هزار ملک نزد وی فرود آمده، منتظر ظهور قائم می‌شوند و این ملائکه عبارتند از: همراهان حضرت نوح (ع) در کشتی، یاران حضرت ابراهیم (ع) در زمان افکندن وی در آتش و حواریون حضرت عیسی (ع) هنگام عروج وی، چهار هزار ملک نشانه‌دار صف کشیده، سیصد و سیزده ملک که روز جنگ بدر فرود آمدند، و چهار هزار ملک که برای نبرد در کنار امام حسین (ع) به زمین آمدند ولی به آنان اجازه داده نشد و به آسمان بازگشتند و هنگامی که به زمین فرود آمدند، حضرت (ع) به شهادت رسیده بود. آنها با حالتی ژولیده و غبارآلود، نزد مرقد امام حسین (ع) تا روز قیامت می‌گریند، و میان آرامگاه او و آسمان، محل آمد و شد ملائکه است.

در همین کتاب، امام صادق (ع) فرمود: هرگاه سفیانی با خبر شود که حضرت مهدی (عج) از سوی کوفه می‌آید، با سپاهش نزد وی می‌رود تا امام را ملاقات کند، پس از آن امام (ع) نزد آنها رفته می‌فرماید: پسر عمویم را نزد من آورید، آن‌گاه سفیانی به خدمت امام می‌رسد و با ایشان بیعت می‌کند سپس نزد سپاهش باز می‌گردد، آنها به وی می‌گویند چه کردی؟ می‌گوید: اسلام اختیار کردم و از امام پیروی می‌کنم. آنها به او می‌گویند: تصمیم بدی گرفتی، در حالی که دیگران از تو پیروی می‌کنند، تو خود پیرو دیگران شدی. سفیانی به سوی امام رفت، تا شب با ایشان می‌جنگد و فردای آن روز، جنگ را از سر می‌گیرند، و آن روز را هم به جنگ می‌پردازند، تا این که خداوند، حضرت مهدی (عج) و یارانش را بر آنها مسلط می‌کند و آن قدر می‌جنگند تا سپاهیان سفیانی را نابود می‌کنند، به طوری که اگر مردی در پناه درخت یا سنگی مخفی شود، آن درخت و سنگ می‌گویند: ای مؤمن، مرد کافری به من پناه آورده است، او را بکش، و درندگان از

گوشت کافران سیر می‌شوند. حضرت مهدی (عج) در کوفه، دستورهای الهی را به اجرا درمی‌آورد. امام فرمود: حضرت مهدی (عج) در کوفه، سه سپاه تشکیل می‌دهد، سپاهی را به قسطنطنیه که خداوند، آن را به دست مسلمانان فتح می‌کند، و سپاهی به چین و سپاهی به جبال دیلم می‌فرستد، که خداوند، فتح آن را نصیب حضرت می‌کند.

در همین کتاب به نقل از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: گویا حضرت قائم (عج) را بر روی منبر مسجد کوفه می‌بینم که پیرامون او سیصد و سیزده نفر، به تعداد اصحاب بدر حضور دارند که اصحاب برگزیده و حکمرانان خدا بر مردم در زمین می‌باشند، تا این که از درون جامه‌اش کتابی بیرون می‌آورد که به مهری از طلا ممهور شده است و این امری است که رسول خدا (ص) به آن خبر داده است. سپاه دشمن مانند گوسفندان از اطراف او می‌رمند، به طوری که فقط وزیر (منظور از وزیر، حضرت عیسی بن مریم (ع) است) و سلمان فارسی از سرداران و یازده سردار دیگر، نزد وی باقی می‌مانند، همان طور که موسی بن عمران (ع) نیز دارای یازده سردار بود. آنان بر روی زمین به گردش می‌پردازند ولی جز طریق امام راهی نمی‌یابند و به نزد امام باز می‌گردند. به خدا سوگند، سخنی را که امام (ع) به آنها می‌گوید، ولی آنان نمی‌پذیرند، می‌دانم.

در وسائل و بحار الأنوار به نقل از امام صادق (ع) روایت شده که به ابی بصیر فرمود: ای ابا محمد، گویا می‌بینم که حضرت مهدی (عج) به همراه اهل بیتش وارد مسجد کوفه می‌شوند. عرض کردم: فدایت شوم، آن جا منزل امام است؟ فرمود: بلی، آن جا منزل حضرت ادريس (ع) و حضرت ابراهیم خلیل (ع) است و خداوند هیچ پیامبری را برنگزیند مگر این که در آن نماز خواند و در آن، منزل حضرت خضر (ع) قرار دارد، کسی که در این مسجد اقامت کند، گویا در خیمه رسول خدا (ص) سکنی گزیده است و تمام مردان و زنان با ایمان مشتاق زیارت آن هستند. در این مسجد، سنگی است که بر روی آن تصویر همه پیامبران ترسیم شده است. هر کس در مسجد کوفه نماز بخواند و با نیت پاک به درگاه خدا دعا کند، خداوند حاجتهای او را برآورد و هیچ بنده‌ای نیست که به خدا پناه برد مگر این که خداوند، او را از آنچه می‌ترسد، پناه می‌دهد.

عرض کردم: فضیلت این مسجد همین قدر است؟ فرمود: بیش از این روایت بگویم؟

هرگاه حضرت مهدی (عج) ظهور کند... / ۱۳۵

گفتم: بلی، فرمود: این جا محلی است که خداوند دوست دارد به درگاهش دعا خوانده شود، و در هر شبانه روز، ملائکه، این مسجد را زیارت کرده، و در آن به عبادت پروردگار می پردازند، اگر من نیز مانند شما نزدیک مسجد بودم، تمام نمازهایم را آن جا می خواندم. ای ابا محمد! مطالبی را که نگفتم بیش از آن است که ذکر کردم. عرض کردم: فدایت شوم آیا همیشه حضرت مهدی (عج) در مسجد کوفه است؟ فرمود: بلی. گفتم: پس از ایشان کیست؟ فرمود: تا روز قیامت حضرت مهدی (عج) آن جا خواهد بود.

در بحارالانوار به نقل از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که گفت: حضرت صادق (ع) فرمود: ای اباحمزه آیا شبی که عمویم زید خروج کرد، وی را دیدی؟ عرض کردم: بلی، فرمود: آیا در مسجد سهیل نماز خواند؟ گفتم: مسجد سهیل کجاست شاید منظور شما مسجد سهله است؟ فرمود: بله، عرض کردم: خیر در آن مسجد نماز نخواند، امام فرمود: کسی که دو رکعت نماز در این مسجد بخواند و به خدا پناه ببرد، خداوند یکسال او را در پناه لطف خویش قرار می دهد. عرض کردم پدر و مادرم به فدایت، این مسجد سهله است؟ فرمود: بله، خانه حضرت ابراهیم (ع) که از آن به سوی قوم عمالقه رفت و منزل حضرت ادريس (ع) که در آن خیاطی می کرد در آن است. این مسجد، اقامتگاه مسافران است و سنگ سبزی در آن قرار دارد که تصویر همه پیامبران بر روی آن ترسیم شده است، و پیامبر (ص) از آن جا به معراج رفت، و این مسجد فاروق اعظم، محل عبور مردم و جزئی از کوفه است. روز قیامت در مسجد سهله در صور دمیده می شود و هفتاد هزار نفر از آن جا محشور و بدون حسابرسی وارد بهشت می شوند و ایشان افرادی هستند که خداوند عذر آنها را می پذیرد و نعمتها و پاداش آنان را چندین برابر می کند. آنان پیشتازان، پیروزمندان و پرهیزکاران هستند و دوست دارند تکبر و خودپسندی را از خویش دور کنند و در روز قیامت در عدل الهی زندگی کنند، گویا خدا را ملاقات می کنند. اینها در عبادت خداوند شتاب می کردند، و به کارهای خیر می پرداختند و می دانستند خدا به آنچه می کنند، بیناست و روز قیامت بازخواست و عذاب نمی شوند، و کینه و دشمنی آنها از بین می رود و مؤمنان پاک مطهر می شوند، از وسط این شهر کوه اهواز می گذرد و زمانی فرا می رسد که آن جا آباد می شود.

مجلسی گوید: شاید مراد امام صادق(ع) از این جمله که فرمود: پیامبر(ص) از مسجد سهله به معراج رفت، این باشد که وقتی پیامبر در شب معراج در مسجد کوفه فرود آمد و نماز خواند، به مسجد سهله آمد و از آنجا به آسمان عروج کرد، یا منظور، معراج معنوی است که در این مسجد برای مؤمنان حاصل می‌شود.

کلام امام(ع) که فرمود: مسجد سهله فاروق اعظم است یعنی پیامبر(ص) از موضعی از این مسجد به نام غار به معراج رفت یا مقصود این است که در مکانی از آن، حضرت مهدی(عج) میان حق و باطل جدایی می‌افکند، چنان که در روایت دیگری آمده است که این مسجد، مظهر عدل الهی است.

مقصود از کلام امام که فرمود: این مسجد، محل عبور مردم است، محل عبور مردم به سوی محشر می‌باشد.

انتقال حجرالاسود از مکه به کوفه

علامه مجلسی در بحارالانوار به نقل از اصبع بن نباته از حضرت علی (ع) روایت کرده که فرمود: ای مردم کوفه! خداوند متعال، چیزی به شما عطا فرموده که به هیچ کس نداده است، عبادتگاه شما بر خانه حضرت آدم (ع)، نوح (ع)، ادریس (ع)، عبادتگاه ابراهیم خلیل (ع) و پرستشگاه برادرم خضر (ع)... برتری دارد. تا آن جا که فرمود: زمانی فرا می رسد که حجرالاسود در آن نصب می شود و این محل، عبادتگاه فرزندم مهدی (عج) خواهد شد....

علامه (ره) در کتاب البیان گوید: روزی فرا می رسد که... تا آن جا که می گوید: چه بسا نصب حجرالاسود از سوی معصوم (ع) به حق صورت گیرد، نه از روی دشمنی و ستم که مانند بسیاری از موارد، از جمله ویژگیهای زمان آن حضرت (ع) می باشد. به این مطلب بدین طریق خدشه وارد می شود که این انتقال و جابه جایی در شمار ویژگیهای آن زمان ذکر نشده است. شاید منظور این روایات، واقعه ای است که از روی دشمنی و ستم در زمان قرمطیان به وقوع پیوست، به طوری که حجرالاسود را از مکه به کوفه انتقال دادند و در مسجد کوفه نصب کردند، و آن سنگ به مدت طولانی در آن مسجد قرار داشت تا حکومت قرمطیان منقرض شد و به جایگاه نخست انتقال یافت. مشهور است که هنگام جابه جایی آن از مکه به کوفه به سبب سنگینی آن بسیاری از شتران از حملش ناتوان شدند، اما هنگام باز گرداندن آن به مکه، تنها یک شتر، سنگ را حمل می کرد. باز گرداندن حجرالاسود در عصر محمد بن قولویه صورت پذیرفت که داستان عجیبی نیز از وی نقل کرده اند.

سبب جابه جایی حجرالاسود، این بود که زکریه قرمطی در سال ۲۹۳ (ه.ق) خروج کرد و دین جدیدی آورد و مردم را به سوی خود فرا خواند و آنان نیز وی را اجابت کردند و کار او بالا گرفت و شروع به قتل عام مردم کرد. تا این که زکریه در یکی از میدانهای

نبرد کشته شد. ابوطاهر قرمطی، جانشین وی شده و تا سال سیصد و هفده ه.ق به قتل و غارت مردم پرداخت. سپس به سوی مکه حرکت کرد و در روز ترویبه وارد مکه شد. در مسجد الحرام و خانه خدا و دره‌های مکه، حاجیان را قتل عام و اموالشان را غارت کرد و حجرالاسود را از جای کند و به شهر هجر فرستاد. مردم مکه قیام کرده با وی جنگیدند ولی او همه مردم را کشت. آن‌گاه ابوطاهر در خانه خدا را کند و مردی از یارانش را برای کندن ناودان به پشت بام خانه خدا فرستاد ولی او سقوط کرد و جان سپرد، ولی آن ملعون قرمطی خشمگین شد و کشته شدگان را در چاه زمزم انداخت و سایر مقتولین را در مسجد الحرام و جایی که به قتل رسیده بودند دفن کرد. و پوشش خانه را برگرفته، میان یارانش قسمت و خانه‌های مردم مکه را غارت کرد. آن ملعون بر فراز خانه خدا رفته، این شعر را سرود:

من با خدا و خدا با من است او مردم را آفرید و من از بین می‌برم^۱
 هنگام کندن حجرالاسود، این شعر را سرود:

اگر این خانه، عبادتگاه پروردگار ما بود می‌بایست از فراز آن آتش بر ما فرو می‌ریخت زیرا ما همانند دوران جاهلیت، حج به‌جا آوردیم از روی نیرنگ، که هیچ سودی برای ما نداشت ما میان زمزم و کوفه صفا رها کردیم جنازه‌هایی را که جز خدا، پروردگاری نمی‌جستند^۲

این شعر، نشانه کفر ابوطاهر است. حجرالاسود، بیست و دو سال نزد آنان بود و به دستور یک حاکم ترک که در روزگار راضی بالله بر بغداد استیلا داشت، پنجاه هزار دینار برای بازگرداندن حجرالاسود به قرمطیان پرداخت شد ولی آنان از بازگرداندن آن امتناع ورزیدند و آن را به کوفه بردند و بر مسجد جامع کوفه آویختند تا مردم آن را ببینند و در سال سیصد و نه، سنگ را به مکه بازگرداندند و گفتند: به حکمی حجرالاسود را گرفتیم

۱- انا بالله و بالله انا یخلق الخلق و افنیهم انا

۲- و لو كان هذا البيت معبد ربنا لصب علينا النار من فوقه صبا
 لانا حججنا حجة جاهلیة مما حلة لم تنبئ شرقا و لا غربا
 و انا تركنا بين زمزم و الصفا جنائز لا تبغی سوی ربها ربا

انتقال حجرالأسود از مکه به کوفه / ۱۳۹

و به حکمی بازگردانیدیم. قرمطیان در ماه ذی قعدة، حجرالاسود را به جای خود باز گرداندند.

در کتاب خرایج و جرایج به نقل از ابو قاسم جعفر بن محمد بن قولویه، روایت شده که گفت: هنگامی که در سال سیصد و سی و هفت به بغداد رسیدم، قصد سفر حج کردم و این، در همان سالی بود که قرمطیان حجرالاسود را به جایگاهش در خانه خدا بازگرداندند و بسیار علاقه مند بودم تا به کسی که حجرالاسود را نصب می‌کند، دست یابم زیرا تنها کسی سنگ را در جایش می‌نهد، که امام زمان (ع) باشد، چنان که در دوران حجاج، حضرت زین العابدین (ع) حجرالاسود را در مکانش گذاشت و مستقر کرد در آن هنگام من به بیماری سختی مبتلا شدم. تا حدی که نسبت به جانم بیمناک شدم و آنچه را که قصد داشتم، امکان پذیر نشد. با خبر شدم که ابن هشام به حرم می‌رود، نامه‌ای نوشتم و مَهر کرده، به او دادم، در این نامه از مدت عمرم سؤال کردم و این که آیا با همین بیماری از دنیا می‌روم یا نه؟ و به او گفتم: منظور من، رساندن این نامه به کسی است که حجرالاسود را در جایش می‌گذارد.

ابن هشام گفت: به حرم رفتم، همراه خود کسی را بردم تا مرا از ازدحام مردم محافظت کند، و هرگاه شخصی می‌خواست آن سنگ را در جایش قرار دهد، تکان می‌خورد و استوار نمی‌ماند، در این زمان ناگهان جوانی، گندم‌گون و زیباروی از راه رسید، سنگ را برداشت و در جایش گذارد و آن سنگ استوار ماند، آن چنان که گویا هرگز از جایش حرکت نکرده است، سر و صدای مردم بالا گرفت و آن جوان از در مسجد الحرام خارج شد، من از جایم برخاستم و به دنبالش رفتم و مردم را از سمت راست و چپ او دور می‌کردم، به طوری که مردم گمان کردند من دیوانه شده‌ام، مردم برایش راه باز می‌کردند و من به او خیره شده بودم تا این که از مردم جدا شد و به سرعت دنبالش حرکت می‌کردم ولی او آهسته راه می‌رفت، با وجود این نمی‌توانستم به او برسم، هنگامی که به جایی رسید که هیچ کس جز من او را نمی‌دید، ایستاد و رو به من کرده، گفت: بیا جلو، چه همراه داری، نامه را به او دادم، و بدون نگاه کردن به نامه گفتم: به او بگو که نگران این بیماری نباشد، او تا سی سال دیگر زندگی می‌کند.

گفت: از ترس و نگرانی هیچ حرکتی نکردم، او مرا به حال خود رها کرد و رفت، ابوالقاسم گوید: ابن هشام نزد من آمد و مرا از کلام امام آگاه کرد؛ ابن هشام گفت: پس از این که سی سال سپری شد، ابوالقاسم بیمار شد، و با تهیه لوازم و نوشتن وصیت، خود را برای مرگ آماده کرد و در این باره جدیت داشت، به او گفته شد: نگرانی تو برای چیست؟ ما از خداوند می‌خواهیم که به تو سلامت و تندرستی عنایت فرماید، پس نگران نباش. وی گفت: امسال ترس بر من غلبه کرده است و به همان بیماری درگذشت. علامه بزرگ سید محمد طباطبایی در کتابش که در باره فضیلت مسجد کوفه نوشته و علامه مجلسی نیز در مبحث بازگرداندن حجرالاسود بدان اشاره کرده گفته است: نقل شده هنگامی که محمد بن قولویه در بغداد بود، با خبر شد که حجرالاسود به مکه بازگردانده می‌شود، بدین سبب همراه با حجر عازم سفر شد تا امام زمان (عج) را ببیند زیرا می‌دانست که تنها معصوم (ع)، حجرالاسود را در جایش قرار می‌دهد. هنگامی که به کوفه رسید، به شدت مریض و از ادامه راه عاجز شد. از این رو، یکی از افراد مورد اطمینان خود را با دارایی بسیار به منظور برپایی مسجدالحرام و خدمت به آن اعزام کرد و به او گفت: از آنها بخواه تا هنگامی که حجرالاسود را در جایش قرار می‌دهند به تو اجازه دهند کنار رکن حضور یابی. و همچنین نامه مهر شده‌ای را به وسیله او برای امام زمان (عج) فرستاد و به او گفت: این نامه را به کسی که حجرالاسود را در محلش می‌گذارد بده، آن شخص امین همراه او رفت تا به مکه رسید و آنچه را که بدان امر شده بود انجام داد و هنگامی که خواستند حجرالاسود را در جایش قرار دهند و متصدیان به او اجازه دادند کنار رکن حضور یابد، بزرگان و سران عرب آمده، حجرالاسود را در پارچه‌ای نهادند و همه با هم آن پارچه را بلند کردند تا به برابر جایگاه حجرالاسود رسید. ناگهان جوانی خوش چهره، سنگ را از روی پارچه برداشت و در جایش گذاشت. و از میان مردم و داخل مسجد بیرون رفت، و به دنبال او شتافتم تا این که به سوی پشت کوههای مکه رفت و صدا زد: ای فلان! نامه محمد بن قولویه را برایم بیاور، او نیز نزد امام (عج) رفت و نامه را به وی داد و او گفت: به محمد بن قولویه بگو، من برایت دعا کردم، خداوند این درد جانکاه را شفا می‌دهد، و تو به بیماری شدیدی مبتلا می‌شوی که

انتقال حجرالأسود از مکه به کوفه / ۱۴۱

هر کس تو را می‌بیند از بهبودیت مأیوس می‌شود. و تا سی سال دیگر با تندرستی زندگی می‌کنی. و در فلان ساعت و فلان شب خداوند، بدون بیماری جانت را می‌گیرد. آن‌گاه امام (عج) غایب شد. آن فرستاده گفت: حال فهمیدم که او امام زمان (عج) است، و چون به بغداد باز گشت، آنچه را که دیده و شنیده بود، برای مولایش نقل کرد.

محمد بن قولویه پس از آن بیماری سخت، بارها بیمار شد و پزشکان و نزدیکانش از بهبودی او ناامید شدند ولی او آنها را دلداری می‌داد و می‌گفت: من به سبب این بیماری از دنیا نمی‌روم. زمانی که شب موعود فرا رسید، بستگان و دوستانش را جمع کرد و به آنان گفت: من امشب در فلان ساعت از دنیا می‌روم، آنها گفتند: تو بارها به بیمارهای سخت مبتلا شدی و ما از بهبودی تو مأیوس شدیم، دلداریمان می‌دادی و امشب که به بیماری و مرضی مبتلا نیستی چطور چنین سخنی می‌گویی و از کجا با خبر شدی، او ماجرا را برایشان نقل کرد و در ساعت موعود درگذشت.

وی همچنین می‌گوید: روزی فرا می‌رسد که حجرالاسود در جایش نصب می‌شود، چه بسا این گفتار، در تأیید مطالبی باشد که ما ذکر کردیم، چون این سخن، بیانگر این است که حادثه مذکور، نزدیک به عهد امام زمان (عج) به وقوع می‌پیوندد.

کوفه در فرهنگنامه‌ها

در قاموس و شرح آن، کتاب تاج العروس می‌گوید: واژه کوفه - به ضم کاف - به معنای شن سرخی است که در جایی انباشته شده باشد و برخی گفته‌اند: دایره‌وار باشد، یا شنی که با سنگریزه مخلوط باشد و یا هر گونه شنی.

کوفه یکی از شهرهای بزرگ عراق، مرکز جهان اسلام و محل مهاجرت مسلمانان است و گفته شده که سعد بن ابی وقاص، آن را به صورت شهر در آورد و پیش از آن، منزل حضرت نوح(ع) بوده، او مسجد اعظم کوفه را ساخت.

در باره سبب نام‌گذاری کوفه، اختلاف شده است؛ برخی دایره‌وار بودن، بعضی اجتماع مردم در آن و گروهی دیگر وجود شن سرخ در آن محل را سبب نام‌گذاری می‌دانند. بر طبق دیدگاه نووی به سبب آمیخته بودن خاک آن‌جا با شن، به آن‌جا کوفه می‌گویند. صاغانی می‌گوید: رامة دختر حصین بن منقذ بن طماح وارد کوفه شد ولی آب و هوای کوفه به او نساخت و این اشعار را سرود:

ای کاش می‌دانستم آیا می‌توانم یک شب در کوفه بمانم در حالی که میان من و کوفه دو رود فاصله است اگر کسی که مرا برای سفر به کوفه تشویق کرد، نجاتم دهد ناگزیرم با کینه‌توزی زندگانی کنم^۱.

به این شهر کوفان می‌گویند، نووی این مطلب را در شرح مسلم از ابی‌بکر حازمی حافظ و جز او نقل کرده است و آنان به ضم آن اکتفا کرده‌اند.
ابو نواس چنین سروده است:

کوفه ما را به سوی خود برد دیگر نمی‌توانم برای دیدن اهالی بزرگوار آن صبر کنم^۲.

۱- الالیت شعری هل ابیتن لیلۃ و بسینی و بین الکوفۃ النهرا

فان ینجنی منها الذی شاقنی لها فلا بد من عمر و من شنآن

۲- ذهب بنا کوفان مذهبها و عدمت من ظرفائها صبری

کوفه در فرهنگنامه‌ها / ۱۴۳

لیحانی می‌گوید: کوفان، نام دیگر کوفه است که در گذشته به آن نامیده می‌شد. کسائی می‌گوید: در گذشته به کوفه، کوفان می‌گفتند؛ وی گفته است: کوفان به فتح خوانده می‌شود و این مطلب را از ابن عباد نقل کرده است که می‌گوید: در کلام عرب آمده است: آن شهر گوفان است، چنان که در آینده ذکر خواهد شد. به کوفه کوفة الجند هم می‌گویند زیرا در دوران عثمان، نقشه‌های عرب در آن طرح‌ریزی شد و در زمان عمر در عباب، سائب بن اقرع بن عوف ثقفی طرح این نقشه‌ها را به عهده گرفت. و او همان کسی است که با نعمان بن مقرن در فتح نهاوند حضور داشت. سپس حاکم اصفهان شد و همان‌جا درگذشت و هنوز نسل او در آن‌جا هستند.

عبدۃ بن طیب عبشمی چنین می‌سراید:

آن زن مهاجری که در کوفة الجند، خانه ساخت مهر و محبتش تأثیر پیشامدهای ناگوار قرار گرفت^۱.

کوفه؛ کوفان نامیده شد. و آن کوه کوچکی است که آن را مسطح و سپس نقشه‌کشی کردند. این نظریه، بیشتر از لحيانی و کسائی نقل شد.

یا کلمة کوفه از کُیف گرفته شده که به معنای واگذاری است زیرا پرویز، کوفه را به بهرام واگذار کرد و یا این که کوفه، قسمتی از کشور است. اصل کُوفه، کُیفه است و چون یاء ساکن و ماقبل آن مضموم بوده، یاء به واو تبدیل شده است. و یا این که کوفان از این سخن عرب و کُیف، کوف می‌شود برداشت شده که گفته‌اند: آن گروه در کُوفان هستند، به ضم و به فتح [کاف] که فتح از ابن عباد و ضم از اموی نقل شده است.

کُوفان با حرکت و واو مشدد به معنای عزت و مناعت است، یا برای این که کوه «ساتیدما» مانند کاف آن را در برگرفته است یا هنگامی که سعد بن وقاص خواست کوفه را بنا کند، هدفش ایجاد مقام و منزلتی برای مسلمانان بود و به آنها گفته در این محل اجتماع کنید^۲ یا گفت: این شنها را کنار بزنید و بنشینید، این سخن مفضل بود که ابن سیده آن را نقل کرده است.

۱- ان التي ضربت بيتاً مهاجرة بكوفة الجند غالت و دها غول

۲- سعد، واژه تکوف را به کار برد و به آنها گفت: تکوفوا في هذا المكان - م.

یاقوت گوید: هنگامی که عبدالله بن زیاد، مسجد کوفه را ساخت بالای منبر رفت و گفت: ای مردم کوفه! من مسجدی برای شما ساختم که تاکنون مانند آن بر روی زمین ساخته نشده است و برای ساختن هر ستون آن یکصد و هفده دینار صرف کردم و جز افراد سرکش و حسود، کسی آن را ویران نمی‌کند.

از بشر بن عبدالوهاب قرشی، مولای بنی امیه که در دمشق اقامت داشت، روایت شده که گفت: کوفه را اندازه‌گیری کرده‌ام، مساحت آن $۱۶\frac{۲}{۳}$ میل می‌باشد و در کوفه پنجاه هزار خانه از آن قبایل ربیعه و مضر و بیست و چهار هزار خانه از آن سایر عربها و سی و شش هزار خانه از آن یمنیها و فاصله میان کوفه و مدینه حدود بیست روز راهپیمایی بوده است.

و کویفه مانند جهینه محلی است نزدیک کوفه و به فرزند عمر (عبدالله بن عمر خطاب) منسوب است، صاغانی نیز این چنین گفته است: سخن درست همان است که در زبان عرب رایج است که عربها به آن کویفه عمرو می‌گویند و او عمرو بن قیس، اهل اردکان می‌باشد. هنگامی که پرویز از بهرام گور شکست خورد، پرویز نزد عمرو آمد و عمرو نیز به گرمی از وی پذیرایی کرد و زمانی که پرویز خواست به کشورش باز گردد، آن محل را به عمرو واگذار کرد.

کوفان به فتح و ضم از ابن عباد نقل شده است. کوفه و کوفان بر وزن هیبان و جلسان به معنای شنی است که به شکل دایره انباشته شده باشد و این یکی از وجوه نامگذاری کوفه است، سرزمینی دایره‌ای شکل است. می‌گویند: آن گروه در کوفان رها شدند. جوهری گوید: تکوف الرمل تکوفا و کوفاناً بالفتح یعنی شنها گرد شد و همچنین درباره مردی گفته می‌شود، و تکوف الرجل یعنی آن مرد به کوفیان شباهت یافت یا به آنان منسوب شد و یا این که به کوفیان پیوست و راه و روش آنها را پیش گرفت. افزون بر آن، کَوْفُ الشَّيْبِءِ: بدان جهت داد. گفته شده: آن را گرد آورد. و کوف القوم یعنی به کوفه آمدند.

کوفه در فرهنگنامه‌ها / ۱۴۵

روزی آن زن، سواری را دید که از همسایگان می‌پرسد و در پی او می‌گردد^۱. یعقوب گوید: کوف به کوفه تغییر یافت (أه) وی در مختصر الصحاح گوید: کوفه به موضع شنهای سرخ گویند و بدین سبب، این شهر کوفه نامیده شد. در مصباح المنیر گوید: کوفه، شهر مشهوری در عراق است. وی افزوده است: به سبب دایره‌وار بودن ساختارش به کوفه نامگذاری شد. زیرا گویند: تکوف القوم: هرگاه مردم اجتماع کرده، گرد هم آیند. ابن اثیر در النهایه، در شرح حال سعد گوید: آن‌گاه که سعد، قصد بنای کوفه داشت، گفت: تکوفوا فی هذا الموضع یعنی در این مکان گرد آید و بدین سبب آن جا را کوفه نامیدند. برخی گفته‌اند: در گذشته، نام آن کوفان بوده است.

۱- إذا ما رأت يوماً من الناس راكباً يبصر من جيرانها و يكوف

کوفه در عصر ابن جبیر جهانگرد

جهانگرد بزرگ ابن جبیر در سفرنامه‌اش کوفه را توصیف می‌کند، او که روز جمعه ۲۸ محرم سال ۵۸۰ (ه.ق) وارد کوفه شد و آثار زیبای آن را مشاهده کرد، می‌گوید: کوفه، شهری بزرگ با ساختاری کهن است که بیشتر بناهای آن ویران شده و خرابی آن از آبادانیش بیشتر است. یکی از عوامل ویرانی این شهر، قبیله خفاجه همسایه کوفه بود که پیوسته کوفه را مورد تاخت و تاز قرار می‌داد و باید از نشیب و فرازهای روزگار عبرت بگیرید. این شهر به ویژه با آجر ساخته شده، ولی دور آن دیوار ندارد. مسجد جامع قدیمی در انتهای شهر و پس از جهت شرقی آن است و از سمت شرق هیچ ساختمانی به آن نمی‌پیوندد. این مسجد جامع بزرگ در سمت قبله و دارای پنج طاق می‌باشد و در زوایای دیگر مسجد دو طاق وجود دارند، این طاقها بر روی ستونهایی قرار دارند که از رده‌های قطعه‌سنگهای تراشیده و بر روی هم نهاده، ساخته و میان آنها با سرب پر شده است از استحکام زیادی برخوردار نیست؛ و این دیوارها به حدی بلند است که به سقف مسجد اتصال پیدا می‌کند و اختلاف ارتفاع آنها چشم را خیره می‌کند و در روی زمین، مسجدی با ستون و سقفی بلندتر از آن دیده نشده است. این مسجد شریف، دارای آثار ارزشمندی است. یکی از آنها خانه‌ای است که مقابل محراب از سمت راست قبله قرار دارد. گویند: آن‌جا، عبادتگاه حضرت ابراهیم خلیل (ع) بوده است. بر روی این محراب، پارچه‌ای سیاه قرار دارد که از محراب محافظت می‌کند و خطیبی که لباسی سیاه به تن دارد برای ایراد خطبه از آن‌جا خارج می‌شود، و مردم برای اقامه نماز در این مکان مقدس گرد می‌آیند. در نزدیکی آن و پس از سمت راست قبله، محرابی است که چوبهای ساج پیرامون آن به کار برده شده که از صحن رواق نیز بلندتر است، و همانند مسجد کوچکی به نظر می‌رسد و این همان محراب امیر مؤمنان حضرت علی (ع) می‌باشد. در همان محل، مردی شقی و ملعون به نام عبدالرحمن ملجم، وی را با ضربت

کوفه در عصر ابن جبیر جهانگرد / ۱۴۷

شمشیر به شهادت رسانید. از این رو، مردم با چشمانی اشکبار و ثناگویان در آن جا نماز می خوانند.

در گوشه‌ای از انتهای رواق قبله که به انتهای رواق غربی متصل است، مکانی شبیه مسجدی کوچک وجود دارد که چوبهای ساج، پیرامون آن را فرا گرفته است و این، همان جوشیدن تنور است که یکی از معجزات حضرت نوح(ع) به شمار می آید. پشت آن، بیرون مسجد، خانه‌ای است که حضرت نوح(ع) در آن می زیسته است، و پشت آن، خانه دیگری است که گویند عبادتگاه حضرت ادريس(ع) بوده است و محوطه‌ای متصل به دیوار سمت قبله مسجد نیز به آنها چسبیده است، چنان که گویند آن جا مبدأ حرکت کشتی حضرت نوح(ع) بوده است. در انتهای این محوطه، خانه حضرت علی(ع) و خانه‌ای که در آن جا او غسل داده شده است، قرار دارد. در مجاورت آن، خانه‌ای است که می گویند خانه دختر حضرت نوح(ع) بوده است.

این آثار ارزشمند را از زبان بزرگان کوفه شنیدیم، در سمت شرق مسجد جامع، خانه کوچکی است که در بلندی قرار گرفته و آرامگاه مسلم بن عقیل ابی طالب آن جاست. داخل مسجد و در فاصله کمی از آن، سقاخانه بزرگی از آب فرات است که سه حوض بزرگ دارد. ما صبح روز شنبه، سفرمان را شروع کردیم و نزدیک ظهر به رودی که از فرات سرچشمه می گرفت، رسیدم. فاصله فرات از کوفه، حدود نیم فرسخ از سمت شرقی است. در تمام سمت شرقی، باغهای انبوه خرما قرار دارد که به حومه شهر مرتبط است و تا چشم کار می کند، به نظر می رسد.

کوفه در عهد ابن بطوطه جهانگرد

جهانگرد بزرگ، ابن بطوطه نیز در سفرنامه‌اش کوفه را توصیف می‌کند. وی در اواخر سال ۷۲۵ ه.ق وارد شهر کوفه شد. او می‌گوید: کوفه یکی از عمده‌ترین شهرهای عراق است که با برخورداری از چند ویژگی از سایر شهرها متمایز می‌شود؛ کوفه آرامگاه صحابه و تابعین، جایگاه دانشمندان و صالحان و مقام حضرت علی بن ابیطالب (ع) است. ولی این شهر بر اثر تجاوز دشمنان و نیز فساد و تباهی خفاجه که در مجاورت آن زندگی می‌کردند و به راهزنی می‌پرداختند، ویران شد. کوفه دیوار نداشت و خانه‌هایش نیز از آجر ساخته شده بود، بازار زیبایی داشت که بیشتر خرما و ماهی در آن به فروش می‌رسید، مسجد جامع اعظم آن مسجد بزرگ و شریفی بود که هفت طاق آن بر روی دیوارهایی از سنگهای بزرگ و تراشیده شده قرار داشت. این سنگها به صورت قطعه‌هایی ساخته و بر روی هم نهاده شده بودند و لابه‌لای آنها سرب ریخته و بسیار طولانی بودند. این مسجد دارای آثار ارزشمندی است؛ در برابر محراب از سمت راست قبله، خانه‌ای قرار دارد که گویند عبادتگاه حضرت ابراهیم خلیل (ع) بوده است و در نزدیکی آن محرابی است بلند که چوبهای ساج پیرامون آن را فرا گرفته است و محراب حضرت علی (ع) می‌باشد و در همان محل ابن ملجم شقی امام (ع) را با ضربت شمشیر به شهادت رسانید و مردم به قصد اقامه نماز به آن جا می‌آیند. در گوشه انتهای صحن به سمت قبله، محلی است بسان مسجدی کوچک که چوبهای ساج پیرامون آن را فرا گرفته است. می‌گویند: آن جا محلی است که هنگام طوفان نوح (ع) از تنور آتش، آب جوشید. پشت این محل کوچک، بیرون مسجد، خانه‌ای است که ادعا می‌کنند خانه حضرت نوح (ع) بوده است و در برابر آن خانه‌ای وجود دارد که به گمان آنها عبادتگاه حضرت ادريس (ع) می‌باشد. محوطه‌ای است متصل به دیوار قبله مسجد که گفته می‌شود: محل ساختن کشتی نوح (ع) بوده است و در انتهای این محوطه، خانه علی بن ابی طالب (ع) و

کوفه در عهد ابن بطوطه جهانگرد / ۱۴۹

خانه‌ای که در آن غسل داده شده واقع است، و در مجاورت آن خانه‌ای است که می‌گویند خانه حضرت نوح(ع) است.

در سمت شرق مسجد جامع، خانه‌ای است که در بلندی قرار گرفته، آرامگاه حضرت مسلم بن عقیل بن ابی طالب(ع) آن‌جاست. و در نزدیکی آن، بیرون مسجد، قبر عاتکه و سکینه، دو دختر امام حسین(ع) قرار دارد.

دارالاماره: سعد بن ابی وقاص، قصر اماره را در کوفه بنا کرد که جز زیربنای آن چیزی باقی نمانده است. فاصله فرات از کوفه، حدود نیم فرسخ از سمت شرقی است، این قصر به وسیله باغهای انبوه خرما که به یکدیگر پیوسته‌اند، زینت یافته است و در سمت غربی قبرستان کوفه مکانی بسیار سیاه در سرزمینی ساده و سفید رنگ دیدم و به من خبر دادند که آن جا قبر ابن ملجم ملعون است. مردم کوفه هر ساله، هیزم بسیار می‌آورند و هفت روز بر سر قبرش می‌افروزند، و در نزدیکی آن گنبدی است که مطلع شدم بر فراز آرامگاه مختار بن ابی عبید ثقفی است.

کوفه از نگاه تاریخ

با وجود بحث و بررسی فراوان پیرامون تاریخ کوفه هنوز بسیاری از زوایای آن پوشیده است. سزاوار است کوفه از سوی مورخان و برنامه‌ریزان مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد زیرا از بزرگترین شهرهای عراق است و شمار بسیاری از اصحاب و تابعان و پیروان تابعان و دانشمندان و صالحان و حاکمان و والیان و شاعران و جز آنان در آنجا اقامت داشتند. در این شهر، آثار و اماکن متبرکه‌ای وجود دارد که در خور شناسایی و معرفی می‌باشد، اگر پژوهشگر بخواهد همه آثار و زندگی‌نامه‌های کسانی را که به کوفه وارد شده‌اند یا در آن اقامت کردند یا حوادث و رویدادهایی را که در آن به وقوع پیوست، مورد بررسی قرار دهد با مشکل مواجه خواهد شد. ما نیز مطالب اندکی را که با بحث و تحقیق از آن آگاهی یافتیم و آنچه را که نفس انسان بدان آرامش می‌یابد و قرائن به آن دلالت دارند، بیان می‌کنیم. در ابتدا بخشی از سخن مورخان راجع به شهر شدن کوفه را ذکر می‌کنیم.

ابن حوقل می‌گوید: از نظر قدمت، شهر کوفه به شهر بصره نزدیک است. هوای کوفه سالمتر و آبش گوارتر از بصره است و در ساحل فرات قرار دارد. ساختارش مانند بصره است و شهر کوفه برای قبیله‌های عرب طرح‌ریزی شد، جز آن که برخلاف بصره، کوفه ویران شد، زیرا اراضی کوفه، بسیار قدیمی و اراضی بصره از زمینهای مواتی بود که در زمان اسلام احیا شد.

قزوینی می‌گوید: مسلمانان دو سال پس از بصره به آبادانی کوفه پرداختند. آب در حالی که گوارا و خنک است به این شهر سرازیر می‌شود اما به بصره پس از تغییر یافتن و تیره شدن می‌رسد. گمان می‌رود که صادق‌ترین سخن مردم در باره ساکنان هر شهری، این سخن آنها راجع به مردم کوفه است: «کوفی وفا ندارد». از عواملی که موجب شد اهل کوفه مورد خشم و نفرت قرار گیرند، این است که آنها حسن بن علی را با خنجر مجروح

کردند و امام حسین(ع) را پس از دعوت به کوفه به شهادت رسانیدند. سراج الدین گوید: ابن وردی در *خریده العجایب* آورده که کوفه، شهری علوی است و حضرت علی(ع) آن را به شهر تبدیل کرد. کوفه، شهری بزرگ و زیبا در ساحل فرات است که بناهای زیبا و دژ مستحکمی دارد. این شهر، دارای نخلهای فراوان و میوه‌های بسیار خوش طعمی است، با وجود این که کوفه شش میل از بصره فاصله دارد، ولی ساختمانهای آن شبیه بصره است. در این شهر بارگاه باشکوهی قرار دارد که می‌گویند مرقد حضرت علی بن ابی طالب(ع) آن جاست و پیرامون آن، آرامگاه خاندان حضرت علی(ع) است. این بارگاه در زمان ابو عباس عبدالله بن حمدان در حکومت بنی عباس ساخته شد.

بلاذری در *فتوح البلدان* می‌گوید: عمر بن خطاب، نامه‌ای به سعد بن ابی وقاص نوشت و به وی دستور داد تا برای مسلمانان محلی را برای سکونت انتخاب کند، و میان خود و آنان دریا را فاصله قرار ندهد. سعد بن وقاص به شهر انبار آمد و خواست آن را مرکز حکومت کند ولی به سبب فراوانی مگس به محل دیگری نقل مکان کرد و چون آن جا نیز شایسته مرکزیت نبود، به کوفه رفت و طرح آن را ریخت و خانه‌ها را میان مردم تقسیم و قبیله‌ها را در مکانهایشان مستقر کرد. سعد، مسجد کوفه را ساخت و این واقعه در سال هفده (ه.ق) روی داد.

همچنین گویند: هنگامی که سعد بن ابی وقاص از جنگ قادسیه فراغت یافت به سوی مداین رفت و با مردم روم و بهر سیر صلح کرد. سپس مداین را فتح کرد و دو شهر اسبانبر و کردبنداد را با زور شمشیر گرفت و سپاه خود را بر آنها مسلط کرد. عمر به سعد نوشت تا آنها را به جای دیگر منتقل کند، او نیز آنها را به سوق حکمه منتقل کرد. برخی می‌گویند: آنها را به کویفه، نزدیک کوفه انتقال داد.

اثرم گوید: تکوف به معنی اجتماع آمده است. گویند: مکانهای دایره‌ای شکلی که از شن ساخته می‌شوند، کوفان نامیده می‌شوند، برخی دیگر گویند: کوفه به سرزمینی گفته می‌شود که در آن سنگریزه همراه با گل و شن باشد. گویند: در کوفه، مردم در معرض خطر پشه‌ها قرار گرفتند، او را آگاه کرد. عمر در پاسخ نوشت! عرب مانند شتر است و

ویژگیها و خصوصیات شتر را داراست. جایگاهی خوش آب و هوا برای آنها بر گزین، و میان من و آنها دریا را فاصله قرار مده، او طرح‌ریزی خانه‌های مردم را به عهده ابا الهیاج اسدی و عمرو بن مالک بن جناده^۱ نهاد، آن‌گاه عبدالمسیح بن بقیله نزد سعد آمد و گفت: تو را به سرزمینی راهنمایی می‌کنم که سطح آن از صحرا پست‌تر و از زمینهایی که باران سیل آسا بر آن فرو می‌ریزد بلندتر باشد و آن‌گاه وی را به جایگاه کوفه کنونی برد، که در گذشته به آن سورستان می‌گفتند. چون به موضع مسجد آن رسید به مردی فرمان داد تا تیری به سمت قبله بیفکند. پس آن‌جا را که تیر فرو نشست، نشانه‌ای نهاد، سپس تیری دیگر به سوی شمال پرتاب کرد و آن‌جا را نیز نشانی نهاد، باز تیری به جانب جنوب افکند و نشانی نهاد. تیری دیگر بدان سوی که باد صبا آید، افکند و آن‌جا را نیز علامتی نهاد. آن‌گاه مسجد و دارالاماره را در جایگاه تیرانداز و اطراف آن معین کرد. سپس میان نزار و اهل یمن قرعه انداخت تا به نام هر کس اصابت کند، جانب چپ که بهترین این دو بخش است، از آن وی باشد. قرعه به اهل یمن افتاد و زمینهایی که در جانب شرقی قرار داشت، از آن ایشان شد و زمین نزاریان، در سمت غرب و بالاتر از آن علامتها قرار گرفت و زمینهای نزدیکتر را به صحن مسجد و دارالاماره اختصاص دادند. سپس مغیره بن شعبه، آن را گسترش داد و زیاد آن را ساخت و استوار کرد و دارالاماره را نیز بنا کرد. زیاد

۱- مسجد جامع، نخستین مکانی بود که ابوالهیاج در کوفه طرح‌ریزی کرد و آن را در محل بازار صابون و خرما بنا کرد و این بجز محلی است که سعد هنگام فرود آمدن در کوفه طرح‌ریزی کرد، پس از آن در کوفه خندقی حفر کرد و در ابتدای خندق، جایگاهی از سنگ مرمر که از حیره آورده شده بود، ساخت که اندازه آن دو یست ذراع بود، تا مردم در آن گرد آمده، ازدحام نکنند، سپس ستونهای مسجد را بدون کناره و دنباله بنا کرد، این مسجد دیوار نداشت.

این شبرمه از شعبی روایت کرد که هر کس در مسجد کوفه می‌نشست، باب جسر و دیر هند را می‌دید و تا زمان معاویه به این صورت باقی مانده تا این که مغیره بن شعبه در دوران حکمرانی‌اش در کوفه، بناهایی بدان افزود، پس از وی زیاد بن ابیه، بیست ذراع بدان افزود و آن را به طرز با شکوهی بنا کرد و درها و دیوارهایی برای آن ساخت که ارتفاع آن سی ذراع بود و سنگهای مرمر آن را از کوههای اهواز آورده بودند. در هر ستون، هزار و سیصد سنگ به کار رفت، پس از آن حجاج بن یوسف ثقفی آن را ویران کرد و دوباره ساخت. در روزگار یوسف بن عمر ثقفی، دیوار مسجد که پس از خانه مختار بن ابی عبید ثقفی قرار داشت، فرو ریخت که مجدداً آن را ساخت.

کوفه از نگاه تاریخ / ۱۵۳

گفت برای هر یک از ستونهای مسجد کوفه یکصد و هجده دینار پرداختم، عمرو بن حریث مخزومی نیز در کوفه بنایی ساخت، هر بار که زیاد به بصره می‌رفت وی را به جای خویش در کوفه می‌گماشت. آن‌گاه دیگر کارگزاران به ساختمان‌سازی در این شهر پرداختند و از وسعت حیاط و آستانه منازل کاستند. گویند صاحب کوی عمرو در کوفه، قبیله عمرو بن حریث بن عمرو بن عثمان بن عبدالله بن عمر بن مخزوم بن یقیطه بوده‌اند. از شعبی روایت شده که گوید: ما یعنی اهل یمن، دوازده هزار نفر بودیم و نزاریان هشت هزار نفر، مگر نه این است که بیشتر مردم کوفه اهل یمن هستند، چون قرعه زدند ناحیه شرقی به نام ما افتاد و زمینهای ما در همان جایی قرار گرفت که اینک واقع است. همچنین او می‌گوید: مغیره، مسجد کوفه را وسعت داد و آن را ساخت، زیاد نیز بر آن چیزی افزوده اما سبب ریختن ریگ در آن مسجد و مسجد بصره آن بود که هنگام نماز وقتی که نمازگزاران دستهایشان را بالا می‌بردند، دستهایشان غبارآلود و خاکی می‌شد و آن را می‌تکاندند، زیاد گفت. می‌ترسم به مرور زمان مردم گمان کنند که تکاندن دست در نماز، سنت است. او ساختمانهایی نیز به مسجد افزود و آن را گسترش داد و دستور صادر کرد که شن بیاورند و در صحن مسجد بریزند. کسانی که مأمور جمع‌آوری آن بودند، با مردم به خشونت رفتار می‌کردند و به کسانی که به این کار گمارده بودند، می‌گفتند: همان‌طور که شما را راهنمایی کردیم، بیاورید. آنها نیز انواع مختلفی شن برگزیدند. و در صدد یافتن مشابه آن بودند و به ثروتی دست یافتند. و گفته‌اند: حکمرانی چه نیکوست گر چه بر سنگی باشد.

اثرم می‌گوید: ابو عبیده گفت: طرح‌ریزی کوفه در سال ۱۸ (ه.ق) صورت پذیرفت. وی می‌افزاید: زیاد در مسجد کوفه، اتاق کوچکی اختیار کرد و خالد بن عبدالله قسری به نوسازی آن پرداخت.

وی می‌گوید: مسلمانان در مداین اقامت و بنای آن را طرح‌ریزی کردند، و مسجدهایی در آن ساختند ولی مسلمانان آن جا را آلوده یافته، آب و هوایش را نپسندیدند. سعد بن ابی وقاص در این باره نامه‌ای به عمر نوشت و عمر چنین پاسخ داد: آنها را در جای دوری منزل بده.

سعد به کویفه بن عمر رفت مشاهده کرد که آب آن را در برگرفته، لذا از آن جا خارج شد و تا ظهر به محل کوفه امروزی رسید و این سرزمین «خدا العذراء» نامیده می شد و سنبل وحشی، بابونه، انواع گیاهان خوشبو، نوعی از بومادران و گل لاله در آن می روید، سپس بنای آن را طرح ریزی کرد.

پیرمردی از کوفیان برایم روایت کرد: میان کوفه و حیره سرزمینی بود که ملطاط نامیده می شد. وی افزود: خانه عبدالملک بن عمیر مهمانسرا بود زیرا عمر دستور داده بود تا خانه‌ای را برای پذیرایی کسانی که از راههای دور می آیند، آماده کند و مهمانها در آن جا مسکن می‌گزیدند، وی می‌گوید: سعد بن ابی وقاص، دری از چوب ساخت و برای قصرش نیز سایبانی از نی بنا کرد، عمر بن خطاب محمد بن مسلمه انصاری را فرستاد تا درونی را به آتش بکشد، سپس سعد در مسجد کوفه بر منبر رفت و در این باره جز خیر و نیکی سخن نگفت.

همچنین آن مرد گفت: در روز جنگ قادسیه، چهار هزار نفر سرباز همراه رستم فرخزاد بود که گارد شاهنشاه نامیده می شدند، آنها اجازه خواستند تا هر جا که دوست داشتند فرود آیند و با هر که خواستند، هم پیمان شوند، و سهمی از بیت‌المال برای آنها قرار دهند، پس آنچه را خواستند، دریافت کردند، آنها با زهره بن جویریہ سعدی از بنی تمیم هم پیمان شدند. سعد هر جایی را که برگزیدند به آنها مسکن داد، و سهم آنان از بیت‌المال را یک میلیون دینار قرار داد. آنها رئیسی داشتند که به او دیلم می‌گفتند. حمراء دیلم نیز گفته شده است.

همچنین او گفت: قبرستان سبیع به فرزند سبیع بن سبع بن صعّب همدانی منسوب است و صحرای بنی قرار به بنی قرار بن ثعلبه بن مالک بن حرب بن طریف بن نمر بن یقدم بن عنزة بن اسد بن ربیعه بن نزار نسبت داده شده است.

او گفت: دارالرومیین، زباله‌دان مردم کوفه بود که زباله‌ها و کثافات در آن ریخته می شد، تا این که عنبسه بن سعید بن عاصی از یزید بن عبدالملک خواست تا آن را به او واگذار کند و یزید دارالرومیین را به وی واگذار کرد، عنبسه نیز با صرف هزینه‌ای معادل یکصد هزار و پنجاه درهم خاک و زباله، آن را به جای دیگر منتقل کرد.

او گفت: حمام اعین به اعین مولای سعد بن ابی وقاص منسوب است و همین اعین بود که حجاج بن یوسف، او را به سوی عبدالله بن جارود عبدی از زستفاباذ فرستاد و این، هنگامی بود که وی به مخالفت ورزید و به منظور بیرون کردن حجاج از عراق با مردم همدست شد و از عبدالملک خواست تا حکومت را به شخص دیگری واگذار کند. هنگامی که عبدالله بن جارود، نامه را به عبدالملک داد، عبدالملک به او گفت: اگر فرستاده نبودی، تو را می‌گشتم.

ابن مسعود گوید: شنیدم که حمام پیش از او، از آن مردی پرهیزکار به نام جابر برادر حیان بود که اعشی نام او را ذکر کرده است. وی صاحب سناة جابر در حیره است که حمام را از وارثان وی خرید.

او می‌گوید: چهارسو^۱ در بجیله قرار دارد و منسوب به بنی بجیله می‌باشد و آنان فرزندان مالک بن ثعلبه فرزند بهته بن سلیم بن منصور می‌باشند و بجیله، مادرشان است که در نسب بر آنها برتری دارد و مردم به غلط به او بجیله می‌گویند. او می‌گوید: آرامگاه بشر به بشر بن ربیع بن عمرو بن منارة بن قمیر خثعمی منسوب است. وی در این باره می‌سراید:

شترم کنار در قادسیه به وجد آمد در حالی که سعد بن وقاص حکومت داشت^۲.
وی گوید: ابن مسعود گفت: در کوفه موضعی سیاه‌گونه است که عنتره حجاج نامیده می‌شود، هنگامی که مردم خراسان وارد کوفه شدند به آن محل حجاج عنتره می‌گفتند، مردم نیز این نام را تغییر ندادند و همین‌طور است حجاج فرج و ضحاک رواس.
او می‌گوید: کاخ مقاتل به مقاتل بن حسان بن ثعلبة بن اوس بن ابراهیم بن ایوب بن محروق، یکی از فرزندان امری‌القیس، فرزند زید مناة بن تمیم منسوب است.
وی می‌گوید: روستای ابی صلابه که در ساحل فرات قرار دارد، به صلابه، فرزند

۱- چهارسو، لفظی فارسی است که معنای آن به زبان عربی (اربع جهات) می‌باشد و حموی در معجم می‌گوید: چهار سو در حله قرار دارد و در بصره نیز محله‌ای به این اسم وجود دارد ولی محله‌ای به این نام در کوفه ذکر نکرده است.

۲- نحن بباب القادسیه ناقتی و سعد بن وقاص علی امیر

مالک بن طارق بن جبر بن همام عبدی نسبت داده شده است، و اقساس مالک منسوب به مالک بن قیس بن عبد هند بن لجم یکی از فرزندان حذاقة بن زهر بن نزار می باشد. او می گوید: معبد قره از آن یکی از فرزندان امیه بن حذاقه بود و دیرالسوا منسوب به آنهاست. سوا به معنای عدل است، نصاری به منظور قضاوت به آن جای می آمدند و سوگند یاد می کردند، برخی از راویان گویند: سوا، نام زنی از نصاراست. دیر جماجم متعلق به ایاد است که میان آنها و بهراء بن عمر بن الحاف بن قضاعه و بنی القین بن جسر بن شیع الله بن وبره بن ثعلب بن حلوان بن عمران بن الحاف جنگی در گرفت، گروهی از ایاد در این جنگ به قتل رسیدند، هنگامی که جنگ پایان یافت، کشته های خود را کنار دیر به خاک سپردند. پس از آن مردم آن جا را کنده، جمجمه ها را بیرون آوردند، لذا دیر جماجم نامیده شد، این مطالب را شرقی بن قطامی نقل کرده است.^{۱۰}

محمد بن سائب کلبی می گوید: مالک مطامح بن محرز ایادی، قومی از اهالی فارس را کشت و جمجمه های آنها را جلوی دیر نصب کرد، لذا دیر جماجم نام گرفت. گویند دیر کعب از آن ایاد است و برخی گویند: از آن دیگران بوده است و دیر هند از آن مادر عمرو بن هند است و او عمرو بن منذر، فرزند ماء السماء و مادرش کندیه بود. گویند نام او طیزناباذ بوده است که ضیزناباذ خوانده می شد ولی اسمش را تغییر دادند و به ضیزن فرزند معاویه بن عبید سلیحی منسوب است و نام سلیح عمر بن طریف بن عمران بن الحاف بن قضاعه می باشد و ربه الخضراء النضیره دختر ضیزن است و مادر ضیزن جبهله دختر یزید بن عمر بن الحاف بن قضاعه می باشد.

او می گوید: مسجد سماک کوفه به ابن مخرمه بن حمین اسدی از فرزندان مالک بن عمر بن اسد منسوب است که اخطل این شعر را برای او سرود:

ماهگیری برای خانواده اش سرفرازی را به ارمغان آورد تا زمان مرگ و عمل خیر پیشی می جوید وی را برده ای می پنداشتم و او را از این موضوع آگاه می کردم امروز،

آتش از جامه او دور شد^۱.

هالک، اولین کسی بود که به آهنگری پرداخت، فرزندانش به سبب شغل پدرشان مورد نکوهش قرار می‌گرفتند. ماهیگیر به اخطل گفت: وای بر تو! چه چیزی تو را ناتوان کرده است، خواستم مدح مرا بگویی نه این که به بدگویی و سرزنش من پردازی، او از دست حضرت علی بن ابیطالب (ع) از کوفه گریخت و در رقه ساکن شد.

ابن کلبی گوید: محل سکونت عیسی بن موسی که امروزه معروف است، از آن علاء بن عبدالرحمن بن محرز بن حارثة بن ربعة بن عبدالغری بن عبد شمس بن عبد مناف است و علاء در زمان حکومت ابن زبیر در یکی از مناطق کوفه زندگی می‌کرد و کوچه ابن محرز منسوب به وی است، و در کوفه کوچه‌ای است که عمیره بن شهاب بن محرز بن ابی شمر کنندی منسوب است که خواهرش همسر عمر بن سعد بن ابی وقاص بود و حفص بن عمر را به دنیا آورد؛ و صحراء شبت بن ربعی ریاحی از قبیله تمیم بود.

او می‌گوید: خانه حجیر در کوفه به حجیر بن جعد جمحی منسوب است.

وی گوید: چاه مبارک در آرامگاه جعفری به مبارک بن عکرمة بن حمیر جعفری منسوب است و یوسف بن عمر، زمامداری بعضی از نواحی عراق را به عهده گرفت، گوید: مسجد نبی عنز منسوب به بنی عنز بن وائل بن قاسط است. و مسجد بنی جذیمه به خاندان جذیمه بن مالک بن نصر بن قعین بن حارث بن ثعلبة بن دودان بن اسد منسوب است، گویند این مسجد به خاندان جذیمه بن رواحه عبسی منسوب می‌باشد، و در آن مغازه‌ای صرافی قرار داشته است.

در کوفه مسجدی است که به قبیله مقاصف بن ذکوان بن زبیه بن حارث بن قطیعة بن عبس بن بغیض بن ریث بن غطفان بن سعد بن قیس بن عیلال منسوب می‌باشد، که هیچ کس از آنها باقی نمانده است.

او می‌گوید: مسجد بنی بهدلة منسوب به خاندان بهدلة بن مثل بن معاویه از کنده است و افزوده است: چاه جعد در کوفه به جعد وابسته همدان منسوب است و خانه ابی

۱- ان سما کابنی مجدلاً لاسرته حتی الممات و فعل الخیر یتدر
قد کنت احسبه قیناً و اخبره فالیوم طیر عن اثوابه الشرر

ارطاة به ارطاة بن مالک بجلی نسبت داده شده است.

همچنین گوید: خالد بن عبدالله بن اسد بن کرزقسری از اهالی بجلیه بود و برای مادرش خانه‌ای ساخت که امروزه جادهٔ پُست در کوفه است و مادرش مسیحی بود. خالد دستور داد تا مغازه‌هایی بسازند و سقفهای آنها را با استفاده از آجر و گچ، مستطیل شکل قرار دهند. خالد، رودی احداث کرد که به رود جامع شهرت دارد و در روستا کاخی ساخت که به کاخ خالد معروف است. برادرش اسد بن عبدالله، روستایی را مقرر خویش قرار داد که به بازار اسد مشهور است و آن را به بازار تبدیل و مردم به آنجا رفتند و به آن بازار اسد گفته شد. در طرف دیگر، زمین عتاب بن ورقا، ریاحی قرار دارد. زمانی که او به عنوان حکمران خراسان به آن دیار رفت، پایگاه وی کنار همین بازارش بود.

همچنین گوید: ابن مسعود گفته است: عمر بن هبیره بن معیة الفزاری در دوران حکومتش بر عراق، پل کوفه را ساخت، سپس خالد بن عبدالله قسری آن را مرمت کرد و در حفظ آن کوشید، پس از آن نیز این پل چندین بار مرمت شد.

گوید: برخی از بزرگان ما می‌گویند اولین کسی که مسجد کوفه را بنا کرد، مردی از پارسایان از قبیله جعفری در دورهٔ جاهلیت بود، سپس مسجد ویران و در محل آن پلی ساخته شد. پس از ظهور اسلام، زیاد بن ابی سفیان آن را بنا کرد. پس از وی خالد بن عبدالله و یزید بن عمر بن هبیره آن را ساختند، پس از بنی امیه نیز بارها مرمت شد.

او می‌گوید: ابن مسعود کوفی برای من روایت کرد و به نقل از یحیی فرزند سلمة بن کهیل حضرمی از مشایخ اهل کوفه گفت: هنگامی که مسلمانان، مداین را فتح کردند، به فیلی دست یافتند، آنان در گذشته هر فیلی را که می‌یافتند، می‌کُشتند. اما این بار نامه‌ای به عمر نوشتند. او در جواب نوشت اگر خریداری یافتید، فیل را به او بفروشید. لذا مردی از حیره فیل را خرید و نزد خود نگهداری می‌کرد و آن را به مردم نشان می‌داد و فیل را می‌آراست و در روستا می‌گرداند. مدتی فیل نزد وی بود تا این که مادر ایوب، دختر عمارة بن ابی معیط، همسر مغیره بن شعبه - زیاد پس از مغیره با آن زن ازدواج کرد - تمایل پیدا کرد که آن فیل را ببیند و او در خانهٔ پدرش زندگی می‌کرد. فیل را آوردند و کنار

کوفه از نگاه تاریخ / ۱۵۹

در مسجد که امروزه به باب فیل شهرت دارد، ایستاد. مادر ایوب، فیل را دید و به صاحب آن انعامی داد و برگشت. و هنوز فیل چندگام کوتاه برنداشته بود که بر زمین افتاد و مُرد، لذا این در به نام باب فیل مشهور شد. گویند: زن ولید بن عقبه بن ابی معیط، آن را دید. گفته شده است: جادوگری چنین به مردم وانمود که او فیلی را سوار بر الاغی از این در خارج کرد و این قول باطل است. برخی گفته‌اند: ظرف بزرگی که در مسجد بود بر روی فیل حمل و از این در وارد مسجد شد و بدین سبب باب فیل نامیده شد. برخی از راویان گویند: فیل یکی از حاکمان به این در هجوم آورد، لذا به فیل منسوب شد. روایت اول از روایات دیگر، مستدل‌تر است.

همچنین می‌گوید: منصور، اهل کوفه را به حفر خندق وادار و هر یک از آنان را به پرداخت چهل درهم مجبور کرد و نیز آنها را به سبب تمایل به طالبیان و شایعه‌سازی علیه سلطان مورد نکوهش قرار داد.

می‌گوید: ابونصر تمار به نقل از شریک بن عبدالله بن ابی شریک عامری از جندب از سلمان فارسی روایت کرده که گفت: کوفه، مرکز جهان اسلام است، زمانی فرا می‌رسد که هیچ مؤمنی باقی نمی‌ماند مگر این که در کوفه اقامت و یا قلبش به سوی آن تمایل دارد.

ابن جریر طبری در تاریخ بزرگ در مورد حوادث سال ۱۷ ه.ق می‌گوید: عمر نامه‌ای بدین مضمون به سعد نوشت: به من خبر بده که چه باعث شده عربها رنگ پریده و ناتوان شوند؟ سعد نوشت: بدی آب و هوای مداین و رود دجله، چهره‌های آنها را چروکیده کرد و رنگ آنها را تغییر داده است. عمر به او نوشت: عربها تنها در سرزمینهایی که با زندگی شتران سازگار است می‌توانند اقامت کنند در حالی که این جا برای زندگی آنها مناسب نیست، سلمان و حذیفه را به عنوان جلودار سپاه بفرست تا برای یافتن محلی مناسب در خشکی یا دریا جستجو کنند به طوری که میان من و شما دریا و پلی حایل نباشد. سعد هر کدام از امور لشکر را به شخصی واگذار کرد، و حذیفه و سلمان را برای انجام مأموریت فرستاد. سلمان رفت تا به انبار رسید، او سمت غرب فرات را درنوردید و محلی را نپسندید تا این که به کوفه رسید - کوفه دارای زمینی شنزار بود و به شن سرخ،

سهله گویند، و هر سرزمینی که شن و ریگ با هم آمیخته باشد، کوفه نامیده می‌شود. هر دو به سرزمینی شنزار کوفه رسیدند در آن جا سه دیر بود، دیر حرقه، دیر امّ عمر، و دیر سلسله و میان این سه دیر تعدادی آبادی قرار داشت و این بقعه آن دو نفر را شگفت‌زده کرد. هر دو از مرکب پایین آمده، در آن سرزمین نماز خواندند و هر یک از آن دو این دعا را خواند: ای پروردگار آسمان و آنچه که آسمان بر آن سایه افکنده و پروردگار زمین و هر آنچه بر روی آن است و خداوند باد و آنچه در فضا می‌پراکند و خداوند ستارگان و آنچه فرود آید و پروردگار دریاها و آنچه در جریان است و پروردگار شیطانها و آنچه گمراه می‌کنند و خداوند آبدیها و آنچه در آن می‌روید! کوفه را برای ما مبارک فرما و منزل اقامت و ثبات قرار بده. و شرح ماجرا را برای سعد نوشتند.

هنگامی که مردم در نبرد جلولاء شکست خوردند، سعد همراه مردم بازگشت و زمانی که عمار آمد، مردم را به مداین برد و آنها از ماندن در آن شهر بدشان آمد. عمار گفت: آیا شرایط آب و هوایی آن برای زندگی شتر مناسب است. گفتند: نه، آن جا پشه است، عمار گفت که عمر می‌گوید عربها در سرزمینی که آب و هوایش برای زندگی شتر مناسب نیست اقامت نمی‌کنند، گویند: عمار همراه مردم خارج شد تا به کوفه رسید.

او می‌گوید: پس از این که ما وارد مدائن شدیم دریافتیم که مسلمانان از ماندن در این شهر اظهار ناراحتی می‌کنند و گرد و غبار و مگس آزارشان می‌دهد. عمر به سعد نوشت تا کسانی را بفرستد که جایگاهی بجویند که هوای گرم و مرطوب داشته باشد، زیرا شرایط آب و هوایی سرزمینی را برای عربها سازگار است که برای شتر و بز مناسب باشد. سعد از کسانی که نزد وی بودند در باره جایی که دارای چنین ویژگی باشد سؤال کرد و از میان سران عرب - آنها که عراق را دیده بودند - لسان را نام بردند. محل کوفه را لسان می‌گفتند که میان نهرین تا چشمه بنی حذاء بود، عربها می‌گفتند: صحرا در روستا زبان خود را بیرون آورده است. آنها آنچه را که مجاور فرات بود، ملطاط (ساحل) می‌گفتند. و آنچه مجاور گِل بود، نجاف (جای بلند) می‌نامیدند. آن‌گاه عمر نامه‌ای به سعد نوشت و در این باره دستور داد. همچنین او می‌گوید: هنگامی که مسلمانان و خذیفه نزد سعد آمده، در باره کوفه خبر آوردند، نامه عمر در باره آنچه به وی گفته

کوفه از نگاه تاریخ / ۱۶۱

بودند، رسید، سعد به قعقاع بن عمرو نامه‌ای نوشت که قباذ را همراه پیروانستان و عجمهایی که همراه وی آمده‌اند به جلولاء بگمار، قعقاع چنین کرد و با سپاه خود نزد سعد آمد، و سعد به عبدالله بن معتم نوشت که مسلم بن عبدالله را که در جنگ قادسیه اسیر شده با سردارانی که دعوتتان را پذیرفته یا همراه شما هستند، به حکومت موصل منصوب کن. عبدالله دستور او را اجرا کرد و با سپاه خویش نزد سعد آمد. آن‌گاه سعد به همراه مردم از مداین خارج شد و در محرم سال هفدهم ه.ق در کوفه اردو زد. از جنگ مداین تا ورود به کوفه حدود یک سال و دو ماه طول کشید؛ و از زمان عمر تا طرح‌ریزی کوفه، سه سال و هشت ماه به طول انجامید و کوفه در چهارمین سال خلافت وی در محرم سال هفدهم از مبدأ تاریخ (ه.ق) طرح‌ریزی شد. در محرم همین سال در شهر مداین پیش از سفر، هدایایی به مردم دادند، و در محرم سال شانزدهم در شهر بهر سیر، نیز به مردم هدیه داده بودند و مردم بصره نیز پس از سه نوبت اقامت در کوفه سرانجام در محرم سال هفدهم (ه.ق) در محل کنونی استقرار یافتند و این کار در مدت یک ماه انجام شد.

واقدی گوید: از قاسم بن معن شنیدم که مردم در آخر سال هفدهم (ه.ق) در کوفه اقامت کردند. او می‌گوید: ابن ابی الرقاد به نقل از پدرش می‌گفت: کوفه در آغاز سال هجدهم (ه.ق) منزلگاه شد.

همچنین می‌گوید: عمر به سعد بن مالک و عتبه بن غزوان نوشت که با مردم در فصل بهار در بهترین سرزمینها اقامت کنند و دستور داد در بهار هر سال، کمکها و در محرم هر سال، مقرری مردم را بدهند. و غنیمت را هنگام طلوع ستاره شعرا در هر سال، هنگامی که غله به دست می‌آید، بدهند. و پیش از این که مردم در کوفه مستقر شوند، دو مقرری می‌گرفتند.

او می‌گوید: هنگامی که سعد در کوفه اقامت کرد، به عمر نوشت: در کوفه‌ای اقامت کرده‌ام که میان حیره و فرات است و صحرایی و دریایی می‌باشد و گیاهان خوبی در آن می‌روید و در مداین، مسلمانان را مخیر کردم و هر کس اقامت در آن‌جا را پسندید، او را به عنوان پیاده‌نظام در آن‌جا گماردم و گروهی از قبایل دیگر نیز ماندند که بیشترشان از

بنی عبس هستند.

گوید: وقتی مردم کوفه در شهر کوفه، ساکن شدند و مردم بصره در جای خود استقرار یافتند، و هویت خویش را باز یافتند و نیروی از دست رفته را دوباره به دست آوردند، مردم کوفه اجازه خواستند تا بناهایی از نی بسازند و مردم بصره نیز در این باره اجازه خواستند. عمر گفت: لشکر برای نبرد با شما از آمادگی و تیزهوشی بیشتری برخوردار است ولی مایل نیستم با شما مخالفت کنم، نی چیست؟ گفتند: علفی است که آبیاری شده، استحکام یافته و به نی تبدیل شده است. گفت: خود دانید، و مردم دو شهر بناهایی از نی ساختند. سپس در کوفه و بصره، آتش سوزی رخ داد ولی آتش سوزی کوفه شدیدتر بود و هشتاد ساییان سوخت و یک نی هم باقی نماند. این واقعه در ماه شوال روی داد و مردم، پیوسته از آن یاد می‌کردند. آن‌گاه سعد تعدادی از آنها را به سوی عمر فرستاد تا از وی اجازه بگیرند که خانه‌ها را با خشت بسازند. آنان خبر آتش سوزی و خسارات آن را به وی گفتند، آنان هیچ کاری را بدون نظرخواهی و مشورت با او انجام نمی‌دادند. عمر گفت: بسازید ولی هیچ کس بیش از سه اتاق نسازد و خانه‌ها را مرتفع و بلند نسازند، و به سنت پایبند باشید تا دولت و حکومت شما پایدار بماند. فرستادگان به کوفه بازگشتند و عمر به عتبه و اهل بصره نیز همین فرمان را دستور داد تا منازل مردم کوفه را ابوالهیاج بن مالک خانه‌های مردم بصره را عاصم بن دلف ابو حرباء معین کنند، عمر به فرستادگان دستور داد و به مردم گفت که هیچ ساختمانی را بیش از اندازه بالا نبرند. آنها گفتند: اندازه چیست؟ گفت: مقداری است که شما را به اسراف نزدیک نکند و از اعتدال بیرون نبرد. همچنین او می‌گوید: شهرهای فتح شده عبارت بودند از: سواد و حلوان و ماسبذان و قرقیسیاء. کوفه دارای چهار مرز بود: حلوان که فرماندار آن قعقاع بن عمرو بود، ماسبذان که ضرار بن خطاب فهری در آن حکومت داشت، قرقیسیاء که عمر بن مالک یا عمر بن عتبه بن نوفل بن عبد مناف حاکم آن‌جا بود و موصل که عبدالله بن معتم در آن‌جا حکمرانی داشت و این فرمانداران در مرزهای مذکور مستقر بودند، در حالی که مردم در مداین اقامت داشتند و پس از آن که سعد به شهرسازی کوفه پرداخت، مسؤولان مرزها به کوفه بازگشتند و جانشینانی برای خود تعیین کردند تا کار مرزها را

کوفه از نگاه تاریخ / ۱۶۳

سامان بخشند. جانشین قعقاع در حلوان، قباذبن عبدالله، نایب عبدالله در موصل، مسلم بن عبدالله، جانشین ضرار، رافع بن عبدالله و نایب عمر عشق بن عبدالله بودند، عمر به عاملان مرزها نوشت تا از سواران فارس که به کارشان نیاز دارند، کمک گیرند، و جریمه از آنها بردارند و آنان چنان کردند.

هنگامی که کوفه طرح‌ریزی و اجازه ساختمان به مردم داده شد، مسلمانان درهای منازل خویش را از مداین به کوفه بردند و بر ساختمانهایی که بنا کرده بودند نصب کردند و در کوفه اقامت گزیدند و مرزهایشان همین بود و از روستا جز این در اختیار نداشتند. او می‌گوید: کوفه و روستاها و مرزهای آن عبارت بودند از حلوان و موصل و ماسبدان و قرقیسیاء. وی می‌افزاید: پس از طراحی کوفه، سعد بن مالک سه سال و نیم حاکم آن بود، به جز مدتی که پیش از آن، در مداین بود و در کوفه و حلوان و موصل و ماسبدان و قرقیسیاء تا حدود بصره عاملانی داشت.

اصطخری در کتاب مسالک و ممالک می‌گوید: کوفه از نظر وسعت به بصره نزدیک است. هوای آن خوشتر و آبش گوارتر و به فرات نزدیک است و ساختار آن مانند ساختار بصره است و سعد بن ابی وقاص، آن را به شهر تبدیل کرد و برای سکونت قبایل عرب طرح‌ریزی شد، جز آن که کوفه بر خلاف بصره از سرزمینهای خراجی به شمار می‌رفت زیرا زمینهای کوفه همان زمینهای عصر جاهلیت بود و زمینهای بصره در زمان اسلام احیا شد و احکام احیای موات بر آن جاری است.

قادیسیه و حیره و خورنق بر کرانه بیابان، سمت مغرب است و پیرامون آنها در سمت مشرق درختان خرما، رودها و کشتزارهاست و این شهرها با کوفه، فاصله کمی دارند.

حیره، شهری قدیمی و بزرگ با خاکی پاک و ساختمانهایی با شکوه است ولی چون کوفه را بنا کردند، حیره خالی از سکنه شد، هوا و خاک حیره از کوفه سالمتر و از آنجا تا کوفه، یک فرسنگ راه است. مرقد مطهر حضرت علی(ع) نزدیک کوفه قرار دارد.

مسعودی در کتاب تنبیه و اشراف، چاپ لیدن، می‌گوید: در باره بنیاد کوفه به وسیله سعد بن ابی وقاص اختلاف است، بعضی گفته‌اند: این واقعه در سال هفدهم (ه.ق) روی داد. واقدی و دیگران نیز همین نظر را پذیرفته‌اند، گروهی دیگر گفته‌اند: بنیاد آن در سال

پانزدهم (ه.ق) بوده است و عبدالمسیح بن بقیله غسانی، سعد را به محل آن رهنمون شد و گفت: جایی را به تو نشان می‌دهم که از باتلاق بالاتر و از فلات پایین‌تر باشد. اختلافی نیست که بصره و کوفه پس از فتح مداین، پایتخت ایران و رفتن یزدگرد پسر شهریار، پسر کسرا از آن‌جا به حلوان و پس از جنگ جلولاء بنیاد شده است. مسعودی در مروج الذهب مانند این مطالب را نیز ذکر کرده است.

حمدالله بن ابی بکر بن احمد مستوفی قزوینی متوفای سال ۷۵۰ (ه.ق) در کتاب نزهة القلوب می‌گوید: شهر کوفه، سرزمین حکمرانی، مرقد حضرت علی (ع)، اقلیم سوم و شهری اسلامی است. طولش از جزایر خالدات، نود و نه درجه و سی و دو دقیقه و عرض آن از خط استوا شصت و یک درجه است. این مقدار طول و عرض بر حسب «تجلس: عط، لب، لال» می‌باشد.

آن‌گاه می‌گوید: در زمانهای قدیم، هوشنگ کوفه را ساخت، پس از چندی خراب شد و سعد بن ابی وقاص، آن را تجدید عمارت کرد و طالع عمارتش برج دلو بود. حضرت علی (ع) در کنار آن روستاهایی بنیاد نهاد و منصور دوانیقی بنای کوفه را به اتمام رسانید و در آن مکانی برای حکومت بنا کرد که پیرامون آن هجده هزار گام است. هوای آن‌جا گرمتر از بغداد است و در آن‌جا باد بیشتری می‌وزد. آبش از رودخانه ناحیه^۱ است که از فرات سرچشمه می‌گیرد و درختان نخل بسیاری دارد و چهارپایان آن‌جا زیباتر و فربه‌تر از مناطق دیگر است^۲، و تنوری که در زمان نوح (ع) از آن آب برآمد از کوفه سرچشمه می‌گیرد، و کلام خداوند در قرآن مجید: «وفارالتنور» شاهد آن است و از مکانی سرچشمه گرفته که اکنون داخل مسجد، در گوشه‌ای میان سمت قبله و غرب است. هنگامی که ابن ملجم مرادی ملعون در این مسجد به حضرت ضربت زد، حضرت دستش را بر ستونی گذارد که اثر دست مبارک وی در آن پدیدار شد، و مدتی اثر دست او بر آن ستون باقی بود ولی چون مردم به منظور تبرک جستن دست بر آن مالیدند، آثار آن محو شد.

۱- در کتاب نزهة القلوب ناحیه ذکر شده است - م.

۲- در کتاب نزهة القلوب چنین آمده است: روستاهای آن‌جا نیکوتر و بزرگتر از ولایتهای دیگر می‌باشد - م.

کوفه از نگاه تاریخ / ۱۶۵

حضرت علی(ع) در کوفه چاهی حفر نمود و در تمام کوفه به جز آن، چاه آب شیرین وجود نداشت و سایر چاهها، آبی شور و تلخ داشت. اکنون بیشتر شهر کوفه ویران است و اکثر مردم آن شیعه اثنی عشری هستند، و به زبان عربی تکلم می‌کنند، و در آن، زیارتگاههای بسیاری از صحابه قرار دارد که آخرین آنها آرامگاه عبدالله بن بکر است که در سال هشتاد و شش (ه.ق) هیچ اثری از قبر وی بر جای نماند. از جمله آرامگاههای بزرگان و علما در کوفه، آرامگاه ابو عمر است.

کوفه در میان شهرهای هفتگانه، رتبه سوم را داراست. و ولایتهای بسیار و توابع بزرگی داشته است. و حقوق دیوانی آن شهر از اموالی مشخص تأمین می‌شده است، شهرهای عراق و باغهای آن مالیات بسیاری می‌پرداختند که بعضی از زمان قدیم و برخی اخیراً مقرر شده بود، به میزان $\frac{1}{3}$ از کشتهای زمستانی و تابستانی برای دیوان، $\frac{1}{3}$ برای صاحبان زراعت و $\frac{1}{3}$ برای پرداخت مخارج و خرید بذر برداشت می‌شد. مالکیت زمینهای کوفه در آن زمان از سوی حکومت تعیین می‌شد.

مرقد حضرت علی(ع) به سمت قبله در دو فرسنگی کوفه قرار دارد که آن را مشهد غروی می‌نامند زیرا هنگامی که ابن ملجم مرادی ملعون در مسجد کوفه حضرت را مجروح کرد، حضرت وصیت فرمود تا پس از وفات، جسد مبارکش را بر روی شتری حمل کنند و فرمود: هرگاه مرا بر پشت شتر گذاشتید، آن را رها کنید تا به تنهایی حرکت کند، هرجا شتر ایستاد، مرا همان‌جا دفن کنید. این کار را کردند، آن شتر در محلی که اکنون مرقد آن حضرت است، خوابید.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن واضح کاتب در کتاب *بلدان*^۱ می‌گوید: کوفه شهر بزرگ عراق و مصر اعظم و قبه الاسلام و محل هجرت مسلمانان و نخستین شهر در عراق است که مسلمانان در سال چهاردهم (ه.ق) آن را طرح‌ریزی کردند و زمینهای عرب آن جاست. کوفه، کنار بخش بزرگی از فرات قرار دارد و آب آشامیدنی اهل کوفه از آب فرات تأمین می‌شود، کوفه از پاکیزه‌ترین، وسیعترین، حاصلخیزترین و گسترده‌ترین

۱- همان کتاب ص ۳۹، چاپ لیدن.

شهرهاست و مالیات آن جزو مالیات نواحی عراق می‌باشد و ناحیه‌هایی که به آن منسوب است، عبارتند از: طُسُوجُ جُبَّه^۱، طسوج بُداه، فرات بادقلا، سالحین، نهر یوسف و حیره که حیره در سه میلی کوفه و بر فراز نجف قرار دارد و نجف ساحل دریای شور بوده است.

ابن قتیبه در کتاب معارف گوید: هنگامی که مسلمانان در مداین فرود آمدند، و توقف آنها طولانی شد و گرد و غبار و مگس آزارشان می‌داد، عمر به سعد نوشت: جایگاهی بیابید که هوای گرم و مرطوب داشته باشد، آب و هوای سرزمینی برای عربها سازگار است که برای شتر و بز مناسب باشد، سعد از کسانی که نزد وی بودند در باره جایی که دارای چنین ویژگی باشد سؤال کرد و از میان سران عرب آنها که عراق را دیده بودند لسان را نام بردند، محل کوفه را لسان می‌گفتند. عربها می‌گفتند: صحرا در روستا، زبان خود را بیرون آورده است، آنها آنچه را که مجاور فرات بود ملطاط (ساحل) می‌گفتند، و آنچه مجاور گِل بود، نجاف (جای بلند) می‌نامیدند. آن‌گاه عمر نامه‌ای به سعد نوشت و در این باره دستور داد، و آنها در سال هفدهم (ه.ق) در کوفه اقامت کردند، و بصره سه سال از کوفه قدیمی‌تر است.

ابن اثیر در کامل در مورد حوادث سال هفدهم (ه.ق) گوید: کوفه طرح‌ریزی شد و سعد از مداین به آن جا رفت زیرا سعد، هیأتی را نزد عمر فرستاد تا خبر فتحهای یاد شده را به اطلاع وی برسانند. هنگامی که عمر آنها را دید، علت رنگ پریدگی و تغییر حال آنها را پرسید. آنها گفتند: بدی آب و هوای محل اقامت ما، حال ما را دگرگون کرده است. عمر دستور داد تا محلی برای سکونت مردم بیابند. میان آن گروه چند تن از قبیله ثعلب بودند که برای عقد اتحاد نزد عمر آمده بودند تا بتوانند با بقیه قوم خود مطیع اسلام شوند، عمر گفت: من با شما پیمان می‌بندم که هر شخصی از شما مسلمان شود با سایر مسلمانان یکسان و در خوبی و بدی و همه حالات با آنها شریک باشد و هر کس اسلام را نپذیرد، باید جزیه بدهد. آنها گفتند: بنابر این دیگران می‌گیرند و عجم می‌شوند. آنها

۱- طُسُوجُ به معنای ناحیه و جُبَّه نام چندین محل، از جمله محلی در سواد کوفه است - م.

کوفه از نگاه تاریخ / ۱۶۷

حاضر شدند به دین خود (مسیحیت) باقی بمانند و مالیات بدهند، عمر نپذیرفت ولی مبلغ جزیه را تخفیف داد و به اندازه مالیات مقرر کرد، به شرط این که آنها طفلی را که تازه به دنیا آمده و پدر و مادرش مسلمان شده‌اند مسیحی کنند. آنها این شرط را قبول کردند، ثعلبیها و یاران و پیروانشان از قبیله‌های بنی نمر و ایاد نزد سعد در مداین مهاجرت و پس از آن همراه سعد در کوفه اقامت کردند.

گویند: حذیفه به عمر نوشت که عربها در مداین ناتوان شده‌اند، شکم آنها به پشت چسبیده، بازوان آنها ضعیف شده، رنگ آنها پریده و تغییر کرده است. در آن هنگام حذیفه همراه سعد بود. عمر به سعد نوشت به من خبر بده چه باعث شده عربها رنگ پریده و ناتوان شوند؟ سعد نوشت: بدی آب و هوا و شرایط محیط باعث این دگرگونی شده است زیرا عربها تنها در محیطی که با زندگی شتران سازگار است، اقامت می‌کنند. عمر به او نوشت: سلمان و حذیفه را به عنوان جلودار سپاه بفرست تا برای محلی مناسب در خشکی یا دریا جست‌جو کنند به طوری که میان من و شما دریا و پلی حایل نباشد. سعد، آنها را فرستاد، سلمان رفت تا به انبار رسید. او سمت غرب فرات را درنوردید و محلی را نپسندید تا این که به کوفه رسید - هر سرزمینی که شن و ریگ با هم آمیخته باشد، کوفه نامیده می‌شود - هر دو به سرزمین شنزار کوفه رسیدند، در آن جا سه دیر بود، دیر حرقه، دیر ام عمر و دیر سلسله و میان این سه دیر، تعدادی آبادی قرار داشت و این بقعه، آن دو نفر را شگفت‌زده کرده بود. هر دو از مرکب پایین آمده، در آن سرزمین نماز خواندند و دعا کردند تا خداوند آن محل را منزل اقامت و ثبات قرار دهد، سپس نزد سعد باز گشتند، و ماجرا را برای او شرح دادند. نامه و دستور عمر هم رسید، سعد نیز به قعقاع بن عمرو عبدالله بن معتم نوشت که جانشینان خود را انتخاب کنند و نزد وی بروند، آنها نیز دستور وی را اجابت کردند. سعد از مداین به سوی کوفه حرکت کرد تا این که در محرم سال هفدهم (ه.ق) به کوفه رسید.

فاصله زمانی میان جنگ قادسیه و اقامت در شهر کوفه یک سال و دو ماه بوده است. و از آغاز خلافت عمر تا احداث شهر کوفه، سه سال و هشت ماه به طول انجامید، چون سعد به کوفه آمد به عمر نوشت: من در کوفه محلی را برگزیدم که میان حیره و فرات قرار

دارد و گرم و مرطوب است و دو گیاه حلفا و نسفی در آن می‌روید. من مسلمانان را میان انتخاب کوفه یا مداین مخیر کردم، هر که اقامت در مداین را پسندید، او را مانند پاسدار، در آن محل مستقر کردم، هنگامی که عربها در کوفه اقامت کردند و هویت خویش را باز یافتند و نیروی از دست رفته خویش را دوباره به دست آوردند، آن‌گاه مردم کوفه اجازه خواستند تا بناهایی از نی بسازند، مردم بصره نیز همین اجازه را خواستند. اهل بصره پس از سه نوبت اقامت در کوفه، در همان ماهی که مردم کوفه اقامت کردند در شهر کوفه استقرار یافتند. عمر به آنها نوشت: لشکر برای نبرد با شما سرسخت‌تر است، ولی مایل نیستم با شما مخالفت کنم. و مردم دو شهر بناهایی از نی ساختند، سپس در کوفه و بصره آتش سوزی رخ داده ولی آتش سوزی کوفه شدیدتر بود. آن‌گاه سعد، تعدادی از آنها را به سوی عمر فرستاد تا از وی اجازه بگیرند خانه‌ها را با خشت بسازند، آنها نیز خبر آتش سوزی و خسارات آن را به وی دادند و از او اجازه خواستند تا خانه‌هایی از خشت بنا کنند. عمر گفت: بسازید ولی هیچ یک از شما نباید بیش از سه اتاق بسازد و خانه‌ها را بلند و مرتفع نسازید و به سنت پایبند باشید تا حکومت و دولت شما پایدار بماند، فرستادگان به کوفه بازگشتند و عمر به مردم بصره نیز مانند آن نوشت.

ابو هیاج بن مالک، مأمور اسکان مردم کوفه و عاصم بن دلف ابو حرباء، مأمور اقامت مردم بصره بود. آنها خیابانها را چهل ذراع و میان خیابانها را بیست ذراع، کوچه‌ها را هفت ذراع و میدانها را شصت ذراع قرار دادند.

نخستین چیزی که در آن دو شهر پی‌ریزی و بنا شد، دو مسجد آن دو شهر است. در میان هر یک از دو مسجد، یک مرد تیرانداز ماهر و نیرومند ایستاد و به هر یک از چهار جهت تیری رها کرد و دستور داد تا در انتهای محل فرود تیر، پایه‌گذاری کنند. سایبانی در جلو مسجد کوفه و بر روی ستونهایی از سنگ مرمر که از ویرانه‌های خسروان به دست آمده بود، بنا نهادند. پیرامون صحن، خندقی حفر کردند تا دشمن بر آن هجوم نبرد و در مقابل آن، خانه‌ای برای سعد ساختند که امروزه قصر کوفه است و روزبه، آن را از بقایای آجر و سنگ کاخ خسروان در حیره بنا کرد. بازارها را مانند مساجد قرار داد به طوری که هر کاسبی که زودتر آن مکان را اشغال می‌کرد تا پایان آن روز در اختیار وی بود تا زمانی

کوفه از نگاه تاریخ / ۱۶۹

که دست از کار می‌کشید. به عمر خبر رسید که سعد گفته است: - هنگامی که سر و صدای مردم را از بازار شنیده بود - هیاهوی بازاریان را از من دور کنید که این سر و صدا مانع آرامش و آسایش من است و شنیده بود که مردم، آن عمارت را کاخ سعد نامیده بودند. عمر، محمد بن مسلمه را فرستاد و به او دستور داد تا در قصر سعد را به آتش کشد و باز گردد. او هم این دستور را انجام داد. سعد از این موضوع آگاه شد و گفت: این فرستاده‌ای است که به این مأموریت فرستاده شده است. آن‌گاه وی را فرا خواند ولی او از حضور خودداری کرد، سعد نزد او رفت و مخارج سفر او را پرداخت، او نپذیرفت. ولی نامه عمر را به سعد داد، که چنین بود: شنیده‌ام تو کاخی ساخته، آن را دژ و پناه‌گاه خود قرار داده‌ای، که به نام قصر سعد معروف شده است، میان خود و مردم در و دربان قرار داده‌ای، آن کاخ تو نیست بلکه جای دیوانگان است، از آن قصر بیرون بیا و در یکی از خانه‌های نزدیک بیت‌المال مسکن‌گزین و در آن را هم ببند و قصر هم در نداشته باشد تا مانع ورود مردم شود، سعد سوگند یاد کرد که چنین کاری مرتکب نشده است. محمد بازگشت و سخنان سعد را به عمر ابلاغ کرد، عمر هم کلام سعد را تصدیق کرد.

کوفه دارای چهار مرز بود، حلوان که فرماندار آن قعقاع بن عمرو بود و ماسبذان که ضرار بن خطاب فهری در آن حکومت داشت، قرقیسیاء که عمر بن مالک یا عمر بن عتبه نوفل بن عبد مناف حاکم آن‌جا بود و موصل که عبدالله بن معتم در آن‌جا حکمرانی داشت، اگر این حاکمان نمی‌آمدند یا به مسافرت می‌رفتند برای خویش، جانشین معین می‌کردند. پس از احداث کوفه، سعد به مدت سه سال و نیم امیر کوفه شد البته بجز مدتی که در مداین حکومت می‌کرد.

ابوبکر احمد بن محمد هذانی، معروف به ابن فقیه در کتاب *بلدان* (صفحه ۱۶۳)، چاپ لیدن) می‌گوید: قطرب گفت: کوفه، نام خود را از این سخن عربها گرفته است که می‌گویند: تکوف الرمل یعنی شن روی هم انباشته شد. و کوفان به معنای دایره‌ای شکل است.

ابو حاتم سجستانی می‌گوید: کوفه به معنای شن دایره‌ای شکل می‌باشد. گویند: گویا آنها در کوفان هستند.

مغیره بن شعبه گوید: ایرانیانی که در حیره بودند برای ما روایت کرده، گفتند: قبل از ظهور اسلام میان حیره و نخيله در محل کوفه، آتشی شعله‌ور دیدیم و هنگامی که به آنجا رسیدیم، چیزی ندیدیم و حاکم حیره در این باره به کسرا نوشت، کسری به او نوشت که قدری از خاک آن رانزد من بفرست. گفت: از اطراف و مرکز کوفه، مقداری خاک فراهم کرده، نزد وی فرستادیم و علما و کاهنان، آن را دیدند و گفتند: در این محل، شهری بنا خواهد شد که اهالی آن ایرانیان را به قتل می‌رسانند، گفتند: به خدا سوگند در این محل کوفه را دیدیم.

گویند: سعد بن ابی وقاص نخستین کسی بود که مسجد کوفه را احداث کرد. دیگران گفته‌اند: سائب بن اقرع و ابوالهیاج اسدی، کوفه را بنا نهادند، عربها می‌گویند: صحرا در روستا، زبان خود را بیرون آورده است، آنها آنچه را که مجاور فرات بود، ملطاط (ساحل) می‌گفتند و آنچه را مجاور گِل بود، نجف (جای بلند) می‌نامیدند.

از حضرت علی (ع) روایت شده که فرمود: کوفه، گنج ایمان و مرکز اسلام و شمشیر و نیزه خداوند است که هر کجا بخواهد می‌نهد، سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، خداوند متعال، مردم کوفه را در مشرق و مغرب یاری می‌کند چنان که در حجاز یاری کرد.

حضرت می‌فرمود: مرحبا به کوفه! دشتستان معروفی است که شتران علفخوار ما آن را می‌شناسند گویند: درگذشته، کوفه کنونی سورستان نامیده می‌شد.
سلمان می‌گوید: مردم کوفه، ملتی الهی هستند و کوفه قبه الاسلام است که هر مسلمانی مشتاق دیدار آن می‌باشد.

حضرت علی (ع) فرمود: زمانی فرا می‌رسد که هر مرد و زن با ایمانی در آن جای می‌گیرند و یا قلبشان در شوق دیدار کوفه می‌تپد.
عبدالله بن عمر می‌گفت: ای مردم کوفه! شما از خوشبخت‌ترین افراد هدایت یافته هستید.

حضرت علی (ع) خطاب به کوفه فرمود: وای بر تو کوفه که همسایه تو بصره است! گویا کوفه و بصره را می‌بینم که مانند چرم عکاظی کشیده می‌شوند. خداوند متعال مرا

کوفه از نگاه تاریخ / ۱۷۱

آگاه فرمود که هیچ ستمگری بر شما ازاده ظلم و ستم نکند مگر آن که خداوند او را به بلا و مصیبتی مبتلا می‌کند^۱.

عمر بن خطاب به مردم کوفه نوشت: من شما را آزمودم و مایلم میان شما باشم چون حکم خدا و پیامبرش را می‌دانم و عمار بن یاسر را به عنوان حاکم و عبدالله بن مسعود را به عنوان مؤذن نزد شما فرستادم و هر دو از مردم نجیب بدر هستند از آنها استفاده و پیروی کنید، من با فرستادن عبدالله بن مسعود، شما را بر خودم ترجیح دادم. همچنین می‌گوید: از ائمه، حضرت علی(ع) و امام حسن(ع) و از خلفا معاویه و عبدالملک و ابوالعباس و ابو جعفر منصور و مهدی و هارون الرشید به کوفه آمدند. پیش از مردم بصره، از حاکمان کوفه برای استفاده از عطایا دعوت به عمل آمد. گویند: شمار مردم کوفه هشتاد هزار نفر و سپاهیانش چهل هزار نفر بود. زیاد می‌گفت: مردم کوفه، طعام بسیار و مردم بصره پول زیادی داشتند.

احنف بن قیس گوید: مردم کوفه در خانه‌های کسری، فرزند هرمز میان باغهای انبوه و آبهای گوارا و رودهای به هم پیوسته زندگی می‌کردند. میوه‌های آنها تازه و بدون پژمردگی به دست آنها می‌رسید. ما، در سرزمینی خشک اقامت کردیم که در یک طرف آن صحرا و در طرف دیگر نمک بسیار شور در زمینی شوره‌زار و خشک وجود داشت که هیچ‌گاه خاک آن خشک نمی‌شد و هیچ گیاهی در آن نمی‌روید، و همان محصولی را می‌داد که در مرغزار، شتر مرغ می‌دهد.

گوید: هنگامی که حضرت علی(ع) نزد مردم بصره آمد، اعشی همدانی، این ابیات را

سرود:

اگر با یک بصری برخورد کردی، او را از خود دور کن زیرا افراد اندک و فرومایه رانده می‌شوند شخص کوفی، حیله‌گر و نیرنگ‌باز است ولی بصری، درستکار و بخشنده است اگر خواستید به ما تفاخر کنید به یاد آورید که چگونه در جنگ جمل با شما رفتار کردیم

۱- این کلام حضرت علی(ع) در نهج البلاغه است که ابن ابی الحدید و دیگران روایت کرده‌اند و خطاب آن حضرت تنها به شهر کوفه است و در آن سخنی از بصره به میان نیامده است که در صفحه ۶۳ همین کتاب گذشت - م.

از پیرمردی که ریشش را حنا بسته بود تا جوان سفید، خندان و نازپرورده همه زره پوشیده نزد ما آمده، خود را در معرض خطر قرار دادند و پیش از ظهر مانند کشتن شتر، آنها را به قتل رسانیدیم ما شما را بخشیدیم ولی شما بخشش ما را از یاد بردید و نعمت خداوند بزرگ را کفران ورزیدید

قطر بن خلیفه گوید: قتاده در باره کوفه و بصره با من به جدال پرداخت. گفتم: هفتاد نفر از اهالی بدر وارد کوفه شدند و در بصره، تنها عتبه بن غزوان وارد شد. آن‌گاه وی سکوت کرد.

حضرت علی (ع) می‌گوید: کوفه، قبه الاسلام و مدینه دارالهجره است و ابدال در شام و نجبا در مصر هستند که تعدادشان اندک است.

گویند: هر کس به کوفه آید و سه فضیلت مردم کوفه را نپذیرد، نمی‌تواند در کوفه اقامت کند: فضیلت آب فرات، خرماي مشان و فضیلت حضرت علی (ع).

گویند: سخاوتمندان کوفه، هلال بن عتاب و اسماء بن خارجه و عکرمه بن ربیع فیاض بودند و از جوانها خالد بن عتاب و ابوسفیان بن عروه بن مغیره بن شعبه و عمرو بن محمد بن حمزه را می‌توان نام برد.

سعید بن مسعود مازنی به سلیمان بن عبدالملک گفت: شکیباترین مردم، احنف و صبورترین آنها ایاس بن قتاده و سخاوتمندترین آنها طلحه بن عبدالله بن خلف و شجاعترینشان عباد بن حصین و حریش و پرهیزکارترین آنها عامر بن عبد قیس است. ناظران کوفه گویند: شجاعترین شخص در میان ما اشتر، سخاوتمندترین، خالد بن عتاب و صبورترین عکرمه الفیاض و پرهیزکارترین عمرو بن عتبه بن فرقد می‌باشند.

همه آنان می‌گویند: هرگاه علم شخصی، حجازی، عبادتش شامی و سخاوتش کوفی باشد، انسان کاملی است.

ابن خلدون در تاریخش (ج ۲، صفحه ۱۱۰) می‌گوید: در این سال، یعنی در سال چهاردهم (ه.ق) به عمر گفتند: عربها رنگشان دگرگون شده است. عمر نیز این دگرگونی را در چهره هیأت‌هایی که نزد وی می‌آمدند، دید و سبب آن را پرسید. گفتند: در اثر ناسازگاری و بدی آب و هوای شهر است.

کوفه از نگاه تاریخ / ۱۷۳

بعضی می‌گویند: حذیفه که همراه سعد بود، در این باره به عمر نامه نوشت. عمر از سعد بن وقاص سبب آن را جویا شد. سعد گفت: بدی آب و هوای بلاد، رنگشان را دگرگون کرده و آب و هوایی برای عربها سازگار است که برای شترش سازگار باشد. عمر به سعد نوشت: سلمان و حذیفه را به جانب مشرق بفرستد تا سرزمینی که در خور زندگی عربها باشد، بیابند، آنها هیچ‌جا را مناسبتر از کوفه نیافتند. در آن جا نماز به جای آوردند و دعا کردند که فرارگاهی نیکو باشد، سپس نزد سعد بازگشتند. سعد به قعقاع و عبدالله بن معتم نوشت که کسی را به جای خود بگمارند و نزد او بروند و خود از مداین به کوفه آمد. این واقعه در سال هفدهم (ه.ق) یعنی دو سال و دو ماه بعد از فتح قادسیه و سه سال و هشت ماه از آغاز خلافت عمر رخ داد. سعد به عمر نوشت: من در سرزمین کوفه که میان حیره و فرات است، و به بیابان و دریا پیوستگی دارد، اقامت گزیده‌ام و تردید دارم که این جا را ترک کنیم و یا بمانیم و پیروز شویم. مردم را میان آن و مداین مخیر کردم و هر کس که مداین را پسندید، او را به عنوان یک نظامی آن جا گذاشتم. چون عربها در کوفه استقرار یافتند، حالشان نیکو شد و نیرو و سلامت از دست رفته را باز یافتند. مردم بصره نیز در همان زمان همراه مردم کوفه در منازل خود ساکن شدند؛ آنها پیش از این، سه بار در آن جا منزل گزیده بودند. مردم دو شهر از عمر برای ساختن خانه‌های نیین اجازه خواستند. عمر نوشت: لشکر برای نبرد با شما سرسخت‌تر است ولی دوست ندارم با شما مخالفت کنم. با نی خانه بسازید، پس در هر دو شهر آتش سوزی رخ داد و خانه‌ها بسوخت. بار دیگر از او اجازه خواستند که خانه‌های خود را با خشت بسازند. عمر اجازه داد و گفت: بدان شرط که هیچ کس بیش از سه اتاق نسازد و به ارتفاع خانه‌ها نیفزاید؛ شما سنت را رعایت کنید تا دولت شما پاینده باشد.

ابوالهیاج بن مالک، مأمور اسکان مردم کوفه و عاصم بن الدلف الحریاء، مأمور اقامت مردم بصره بود. کوفه چهار مرز داشت: حلوان که فرمانروای آن قعقاع بود، ماسبذان که ضرار بن خطاب در آن حکومت داشت، قرقیسیاء که عمر بن عبدالملک حاکم آن جا بود و موصل که عبدالله بن معتم در آن حکمرانی داشت، هر زمان که این حاکمان از حوزه‌های مأموریت خود به جایی می‌رفتند، برای خود جانشینانی معین می‌کردند.

در کتاب *حماة الاسلام*، ج اول، ص ۹۹ آمده است: مداین، مدتی پایتخت عراق بود تا این که عمر دید رنگ مردم دگرگون و بدنشان ضعیف و ناتوان شده است، لذا به سعد دستور داد تا مکان دیگری برگزیند. او نیز کوفه را برگزید و آن را طرح‌ریزی کرد و خانه‌های آن را با خشت ساخت و وسعت خیابانهای اصلی را چهل متر، میان خیابانها را سی ذراع و کوچه‌ها را هفت ذراع قرار داد و مسجد آن را بنیاد نهاد. شهر کوفه به صورت مرکز عراق درآمد و از شهرهای ایران، الباب، آذربایجان، همدان، ری، اصفهان، ماه، موصل و قرقیسیاء که همگی در قسمت شمالی قرار دارند از توابع آن به شمار می‌رفت. آنچه گفته شد، سخن مورخان پیرامون احداث کوفه بود که برای شما بازگو کردیم و اگر به اختلافات موجود در بعضی از مواد تاریخی بنگرید، در می‌یابید که بسیاری از این اختلافات در باره احداث کوفه است و این که آیا سعد بن ابی وقاص، مسؤولیت احداث کوفه را به ابی الهیاج اسدی سپرد یا به سائب بن اقرع یا به هر دو؟ چون او در سال احداث کوفه حضور نداشت و نیز آیا احداث کوفه در سال چهاردهم (ه.ق) بوده است، یا پانزدهم، یا شانزدهم، یا هفدهم و یا اوایل سال هجدهم؟ لذا اگر سخنان مورخان را به طور صحیح مورد بررسی قرار دهی، در می‌یابی که سال هفدهم (ه.ق) مستدلتر و این نظریه از دیگر نظرات مشهورتر است.

مرزهای کوفه

کوفه، بسیار بزرگ بوده و روستاها و بیابانهای آن به فرات اصلی و روستاهای عذار اتصال داشته و مساحت آن به $۱۶\frac{۲}{۳}$ میل می‌رسیده است. یاقوت در معجم می‌گوید: نقل شده که در کوفه، پنجاه هزار خانه از آن عربهای قبیلۀ ربیعۀ و مضر و بیست و چهار هزار خانه از آن سایر عربها و شش هزار خانه از آن اهل یمن بوده است. و در تاریخ طبری قبیلۀ‌های ازد، بجیلۀ، خثعم، انصار، خزاعه، قضاعه و حضرموت را از یمنیان و تمیم، هوزن، بنی اعصر، اسد، غطفان مذحج و همدان را از جمله مضریان بر شمرده است.

براقی گوید: یکی از مرزهای آن، خندق کوفه است که به بکری سعد شهرت دارد و مرز دیگر قاضی نامیده می‌شود که نزدیک قائم است و تا نزدیکی روستایی که امروزه به شنافیۀ معروف است، می‌رسد؛ مرز دیگر فرات می‌باشد که از دیوانیۀ تا حسکه و روستایی که امروزه به «ابوقواریر» معروف است، امتداد دارد؛ مرز چهارم، روستاهای عذار است که از مناطق حلۀ سیفیۀ به شمار می‌رود.

طرح‌ریزی کوفه

طبری در تاریخ کبیر (ج ۴، صفحه ۱۹۱) در بارهٔ حوادث سال هفدهم (ه.ق) گوید: هنگامی که تصمیم گرفتند کوفه را بنا کنند، سعد نزد ابی الهیاج فرستاد و او را از نامهٔ عمر در بارهٔ معابر آگاه کرد که گفته بود: معابر بزرگ، چهل ذراع و معابر کم‌اهمیت‌تر، سی ذراع و معابر متوسط بیست ذراع و کوچه‌ها هفت ذراع باشد و از اینها کمتر نباشد. قطعه‌ها را شصت ذراع معین کرده بود مگر قطعه‌ای که از آن بنی ضَبَّه بود. افراد مطلع برای تعیین مساحت گردهم آمدند و چون چیزی را معلوم می‌کردند، ابوالهیاج تقسیم می‌کرد. نخستین جایی که در کوفه طرح‌ریزی و ساخته شد، مسجد بود و آن را در محل بازار صابون و خرما بنیاد نهادند، آن‌گاه تیراندازی نیرومند در میان مسجد ایستاد و تیری به سمت راست پرتاب کرد و گفت: هر که خواهد آن سوی محل این تیر، خانه بسازد و از روبه‌برو و پشت سر خود نیز تیر انداخت و گفت: هر که خواهد آن سوی محل تیرها بنا بسازد. مسجد در چهار گوشه مرتفعی قرار داشت و در جلو آن رواقی ساخته شد که کناره و دنباله نداشت و این چهار گوشه برای گرد آمدن مردم و جلوگیری از ازدحام بود، همهٔ مسجدها به جز مسجدالحرام چنین بود که به پاس حرمتش مسجدها را مانند آن نمی‌ساختند. رواقش دویست ذراع بود و بر ستونهای مرمر که به خسروان تعلق داشت، بنا شده بود و سقف آن به سقف کلیساهای رومی شباهت داشت. دور صحن، خندقی حفر کردند تا کسی در داخل آن، خانه نسازد و برای سعد در کنار مسجد خانه‌ای ساختند که اکنون قصر کوفه است. میان آن دو، راهرو سرپوشیده‌ای به طول دویست ذراع وجود داشت که خزانه‌ها را در آن قرار دادند و بنای آن را روزبه از آجر بنای خسروان در حیره ساخت، و پشت صحن مسجد، پنج معبر بزرگ، سمت قبله، چهار معبر و سمت شرق، سه معبر بنا کردند و قبیلۀ سلیم و ثقیف را پشت صحن و کنار دو معبر بزرگ جای دادند و همدان، کنار یک معبر و بجیله کنار یک معبر و تیم و تغلب کنار معابر دیگر جای گرفتند.

طرح ریزی کوفه / ۱۷۷

بنی اسد در سمت قبله صحن و نزدیک آن اقامت کردند. میان بنی اسد و نخع، معبری بود، میان نخع و کنده نیز معبری وجود داشت. میان کنده و ازدهم، معبری بود. در سمت شرقی صحن، انصار و مزینه را در یک معبر، قبیله تمیم و محارب را در یک معبر و اسد و عامر را در معبری دیگر جای دادند، و در سمت غربی صحن، قبیله بجاله و بجله را در یک معبر، جدیله و گروهی متفرق را در یک معبر و جهیه و گروهی پراکنده را در یک معبر جای دادند.

این قبایل مجاوران صحن بودند و سایر مردم در میان آنها و پشت سر آنها قرار داشتند و بدین ترتیب، جایگاهها به دو قسمت تقسیم شد. اینها معبرهای بزرگ [کوفه] بود و معبرهای دیگری نیز مقابل آنها ساختند که به این معبرها می‌رسید و معبرهای دیگر موازی آن بود که وسعت کمتری داشتند، محله‌ها پایین‌تر و میان معبرها بود. این محله‌ها را بیرون صحن احداث کردند.

ده گروه از سپاهیان قادسیه و غیر قادسیه را در آن جای دادند. برای مرزداران و اهل موصل مکانی برگزیدند تا آنها به آنجا بروند، چون بقیه گروه اول و دوم [به کوفه] رسیدند، به علت کثرت جمعیت، محله‌ها تنگ شد. کسی که تعداد گروهش بسیار بود، محله خود را رها کرده، نزد آنان می‌رفت. و کسی که تعداد گروهش کم بود به گروهی که در همسایگی‌اش قرار داشتند و تعدادشان نیز اندک بود می‌پیوست و در غیر این صورت، بر تعدادشان می‌افزودند و بر خودشان سخت می‌گرفتند.

گویند: در روزگار عمر، صحن [مسجد کوفه] به حال خود رها شده بود و قبایل در آن طمع نمی‌کردند و جز مسجد و قصر در آن نبود؛ بازارها نیز بنیاد و حدّ مشخصی نداشت. عمر گفته بود بازارها همانند مسجدهاست، هر که زودتر به جایگاهی رسد از آن اوست تا زمانی که به خانه خود رود یا از فروش فراغت یابد.

برای هر که از راه می‌رسید، توقفگاهی آماده بود و هر که می‌آمد در آن جا منزل می‌کرد (آن توقفگاه امروزه خانه مردم بنی بکاست) تا نزد ابوالهیاج روند و او کار آنها را عهده‌دار شود و هر جا خواستند محلی برایشان تعیین کند.

سعد در مساحتی که برای قصر معین شده بود، قصری ساخت که اکنون مجاور

محراب مسجد کوفه است و بنیاد آن را محکم کرد و خزانة را در آن جای داد و یک طرف آن سکنی گزید، اتفاقاً به خزانة نقب زده، مال آن را به یغما بردند، سعد، ماجرا را به عمر نوشت و او را از موقعیت خانه و خزانة نسبت به صحن آگاه کرد. عمر نوشت: مسجد را به جای دیگری منتقل کن تا مجاور خانه باشد و خانه روبه روی مسجد واقع شود زیرا شب و روز در مسجد کسانی هستند و مال خویش را حفظ می کنند. سعد، مسجد را جابه جا کرد و خواست بنیاد نهد، دهقانی از اهالی همدان به نام روزبه، پسر بزرگمهر گفت: من مسجد و قصر را می سازم و آن دو را به هم متصل می کنم، تا یک بنا باشد، و قصر کوفه را طبق طرح موجود طرح ریزی کرد و آن را در مساحت فعلی از آجرهای قصری که خسروان در حیره داشتند، ساخت ولی سعد اجازه ادامه کار به او نداد و مسجد را در مقابل خزانة های قصر ساخت و تا انتهای قصر وسعت داد که سمت راست آن به سوی قبله بود و آن گاه از سمت راست خزانة تا انتهای صحن حضرت علی (ع) آن را امتداد بخشید تا قبله مسجد به سوی صحن و سمت راست قصر باشد. بنای مسجد بر ستونهای مرمرینی بی کناره که خسرو در کلیساها به کار برده بود، استوار شد بر این وضعیت بود تا این که در روزگار معاویة بن ابی سفیان به دست زیاد به صورت کنونی ساخته شد. هنگامی که زیاد می خواست مسجد را بنیاد نهد، تنی چند از بنایان روزگار جاهلیت را فرا خواند و محل و مساحت مسجد و مقدار ارتفاع آن را که در نظر داشت، برای آنها توضیح داد و گفت: ارتفاعی مورد نظر من است ولی نمی توانم آن را توصیف کنم. یکی از بنایان گفت: این کار به وسیله ستونهایی میسر است که باید از کوههای اهواز آورده، درونش سوراخ شود و با سرب و میله های آهن، آن را پُر کنند و آن گاه آن را سی ذراع در آسمان بالا ببری سپس سقف بزنی و کناره ها و دنباله هایی برای آن بسازی تا محکمتر شود. زیاد گفت: این وصف در ذهنم بود اما نمی توانستم آن را بیان کنم.

سعد در قصر را بست، و بازارها در برابر وی و در محل قصر ساخته می شد و سر و صدای بازاریان مانع گفتگوی سعد می شد. وقتی قصر را بنا کرد، مردم سخنانی به وی نسبت دادند که نگفته بود، آنان گفتند که سعد گفته است: این سر و صداها را خاموش کنید، این سخن به عمر رسید و شنید که مردم، آن قصر را قصر سعد می نامند. لذا محمد

بن مسلمه را فرا خواند و به سوی کوفه فرستاد و گفت: به سوی قصر برو و در آن را بسوزان و از راهی که رفته‌ای باز کرد. محمد بن مسلمه رفت تا به کوفه رسید، مقداری هیزم خرید به در قصر برد و آن را آتش زد. چون این خبر را به اطلاع سعد رساندند، گفت: این شخص را برای این کار فرستاده‌اند، او شخصی را فرستاد تا ببیند آن مرد کیست، معلوم شد محمد بن مسلمه است و شخصی را نزد او فرستاد تا به قصر وارد شود اما نپذیرفت. سعد نزد وی رفت و از او خواست که بیاید و اقامت کند ولی نپذیرفت، و خواست مبلغی به وی بپردازد، قبول نکرد و نامه‌ی عمر را به سعد داد که نوشته بود: شنیده‌ام قصری ساخته‌ای و آن را پناهگاهی کرده‌ای که آن را قصر سعد می‌نامند و میان خودت و دیگران دری نهاده‌ای، این قصر تو نیست، قصر دیوانگان است. در منزلی مجاور خزانه‌ها سکنی گزین و در آن را ببند، اما برای قصر، دری قرار نده که مانع ورود مردم به آن شود و هنگامی که به مجلس تو آیند یا تواز خانه‌ات خارج شوی، حقوق آنها را رعایت کنی. سعد سوگند یاد کرد که سخنی را که به وی نسبت داده‌اند، نگفته است. محمد بن مسلمه فوراً بازگشت، چون نزدیک مدینه رسید، توشه‌ی او تمام شد و پوست درخت خورد و نزد عمر رفت و همه‌ی خبرها را به اطلاع عمر رساند. عمر گفت: چرا پول سعد را قبول نکردی؟ گفت: اگر می‌خواستی بگیرم یا می‌نوشتی یا اجازه می‌دادی. عمر گفت: خردمند کامل، کسی است که وقتی دستوری از پیشوای خود ندارد، دوراندیشانه عمل کند یا سخن گوید تا در نماند. محمد بن مسلمه، سوگند سعد و گفتار او را به عمر گفت. عمر، گفته‌ی سعد را تصدیق کرد و گفت: او از کسی که علیه وی سخن گفته و آن که نزد من آورد، راستگوتر است.

عطاء ابی محمد وابسته‌ی اسحاق بن طلحه گوید: قبل از آن که زیاد، مسجد اعظم را بنا کند در آن می‌نشستم و کناره و دنباله نداشت و از آن جا دیر هند و دروازه پل را می‌دیدم.

سازماندهی عشایر و قبایل

گوید: تعداد بعضی از گروههای دهگانه از گروههای دیگر بیشتر شد و سعد دربارهٔ منظم کردن آنها به عمر نامه نوشت و عمر در جواب نوشت: آنان را منظم کن. سعد، گروهی از نسب شناسان و صاحب نظران و خردمندان عرب از جمله سعید بن غران و مشعل بن نعیم را فرا خواند و آنها گروهها را به ترتیب هفتگانه تنظیم کردند و هفت گروه شدند. کنانه و هم پیمانهای آنها از حبشیان و جز آنان یک گروه شدند و جدیله که از تیرهٔ بنی عمرو بن قیس عیلام بودند، یک گروه را تشکیل دادند، و قبیلۀ قضاعه که تیرهٔ غسان بن شبام از آنها بود، با بجیله و خثعم و کنده و حضرموت و ازد نیز یک گروه شدند و مذحج، حمیر، همدان و وابستگان شان یک گروه را تشکیل دادند و تمیم و دیگر قوم رباب و هوازن نیز یک گروه شدند و طایفه اسد و غطفان و محارب و نمرود ضبعه و تعلق یک گروه را تشکیل دادند، و ایاد و عک و عبدالقیس و مردم و عجمان یک گروه شدند و در روزگار عمر، عثمان و علی (ع) و بیشتر دوران حکومت معاویه بدین گونه بودند تا این که زیاد، آنها را به چهار گروه تقسیم کرد.

سازماندهی مجدد مردم

گوید: این گروهها را بر مبنای یکصد هزار درهم سازماندهی می‌کردند، و هر یک از سرداران قادسیه مسئولیت تقسیم یکصد هزار درهم میان چهل و سه مرد و چهل و سه زن و پنجاه تن از اعضای خانواده‌هایشان را برعهده گرفت و هر یک از سرداران جنگهای گذشته نیز مسئول تقسیم یکصد هزار درهم میان بیست مرد شدند تا آنها میان سه هزار و بیست زن و اعضای خانواده آنها که سهمشان یکصد درهم بود، قسمت کنند، و پیشوای طبقه اول نیز مسئولیت تقسیم یکصد هزار درهم را میان شصت مرد و شصت زن و چهل نفر از اعضای خانواده‌شان که سهم مردانشان یک هزار و پانصد دینار بود، برعهده گرفت و به همین ترتیب.

عطیه بن حارث گوید: یکصد سرگروه را می‌شناختم. مردم بصره نیز به همین ترتیب به وسیله عربها، مقرری را به سران هفت گروه و پرچمداران و راویان پرداخت می‌کردند و آنها به سردستانان و نقیبان و افراد امین می‌دادند تا در خانه‌ها به صاحبانش برسانند. یعقوبی احمد بن ابی یعقوب بن واضح کاتب در کتاب *بلدان چاب نجف* می‌گوید: عمر بن خطاب به سعد بن ابی وقاص، پس از آن که عراق را فتح کرد، نوشت و به او دستور داد تا در کوفه منزل کند و به مردم دستور دهد تا آن را طرح ریزی کنند. پس هر قبیله‌ای با رئیس خود طرح ریزی کردند. سپس عمر به هر یک از اصحاب رسول خدا (ص) قطعه‌ای زمین بخشید و قبیله عبس کنار مسجد واقع شدند، سپس قومی از ایشان به اطراف کوفه انتقال یافتند و سلمان بن ربیع باهلی و مسیب بن نجبه فزاری و مردمی از قیس در مقابل خانه ابن مسعود منزل گرفتند. و عبدالله بن مسعود و طلحه بن عبیدالله و عمرو بن حرث پیرامون مسجد خانه‌هایی ساختند. و عمر به جبیر بن مطعم، قطعه زمینی بخشید. او نیز خانه‌ای ساخت و به موسی بن طلحه فروخت. به سعد بن قیس نزدیک خانه سلمان بن ربیع که میان آن دو راهی فاصله بود، نیز قطعه زمینی داد.

سعد بن ابی وقاص برای خود، زمین همان خانه‌ای را که به خانه عمر بن سعد معروف است، برگزید و به خالد بن عرفطه و جناب بن ارث و عمرو بن حارث بن ابی ضرار و عماره ابن رویه تمیمی و ابو مسعود عقبه بن عمرو انصاری قطعه‌ای زمین داد. و به بنی شمع بن فزاره نیز نزدیک جهینه زمین داد.

به هاشم بن عتبه بن ابی وقاص در چهار سوی خنیس قطعه زمینی واگذار کرد و به شریح بن حارث طائی نیز زمینی بخشید، و به عمر بن اسامة بن زید، خانه‌ای میان مسجد و عمرو بن حارث بن ابی ضرار زمینی بخشید. و نصف آلاری را که محوطه‌ای نزدیک مسجد بود، به ابو موسی اشعری داد و نصف دیگر آلاری را به حدیفه بن یمان با جماعتی از عبس بخشید. آلاری، محوطه‌ای برای نگهداری ستوران مسلمانان بود. به عمرو بن میمون آلاری همان میدانی را که به نام علی بن ابی طالب (ع) معروف است بخشید.

به ابا جبیره انصاری که رئیس سپاهیان بود، قطعه زمینی داد و ناحیه جبانه بشر را به عدی حاتم و دیگر رجال طی واگذار کرد و زمینی به زبیر بن عوام داد و به جریر بن عبدالله بجلی و دیگر رجال بجیله، زمینی وسیع و بزرگ بخشید و قطعه زمینی از ناحیه جهینه تا بنی اود به اشعث بن قیس کندی و رجال کنده واگذار کرد.

قوم ازد آمدند و میان بجیله و کنده زمینی تهی به دست آوردند و همان جا منزل گزیدند و قبیله همدان در کوفه پراکنده شدند و تمیم و بکر و اسد آمدند و در اطراف شهر ساکن شدند و به ابو عبدالله جدلی در بجیله زمینی داد. آن‌گاه جریر بن عبدالله گفت: چرا این مرد با این که از ما نیست در میان ما اقامت کرده است؟ عمر به او گفت: به جایی که برای تو بهتر است برو.

و او هم به بصره رفت و قبیله عامه احمس پس از مجاورت با جریر بن عبدالله به جبانه منتقل شدند.

نقشه‌ها تغییر یافت و به نام قومی که بعدها خریدند و ساختمان کردند، معروف شد. هر قبیله، آرامگاهی داشت که به نام آن قبیله و سرورانشان معروف بود از آن جمله آرامگاه عرزم، کنده، صائدین، صحرای اثیر، بنی شکر و بنی عامر را می‌توان نام برد.

عمر بن خطاب به سعد نوشت که کوچه‌های کوفه را پنجاه ذراع به طور یکسان قرار دهد، و بازارها از قصر و مسجد تا سرای ولید تا قلائین تا خانه‌های ثقیف و اشجع قرار داده شد، و سایبانهایی از بوریا داشت، تا دوران خالد بن عبدالله قسری که بازارها را ساخت و برای هر صنفی سرایی قرار داد و کرانه آنها را به سپاهیان اختصاص داد، زیرا ده هزار مرد جنگی در کوفه اقامت داشتند.

علامه شیخ علی شرقی در مجله اعتدال نجفی، بخش اول، صفحه ۴۱ از جلد چهارم تحت عنوان عروبة المتنبی گوید: کوفه در سال هفدهم (ه ق) تبدیل به شهر شد. و طی مدت پنج سال به صورت یک شهر کوخ‌نشین درآمد و در دوران مغیره، دیوارهایی از خشت خام ساخته شد و پس از آن خیمه‌های بزرگی برپا شد، و در روزگار زیاد با آجر بنا شد و نخستین جایی که با آجر ساخته شد، در خانه‌ها بود. و اولین خانه‌هایی که بدین شیوه ساخته شد در خیابان کنده که محله متنبی است، واقع شده بود.

کوفه دو سوی مسجد طرح ریزی شد: شرقی و غربی. سمت شرق، امتیاز بیشتری داشت و یمنی‌ها به آب نزدیکتر بودند و سمت غرب از آن نزار بود، و برای اداره آن چهار بخش تشکیل شد و هر بخش، سرپرستی داشت که آن را اداره می‌کرد.

در طرح ریزی کوفه، قسمتی نیز به اردوگاه بزرگ نظامی اختصاص یافت که طبق تقسیمات نظامی از هفت دسته تشکیل می‌شد و هر دسته به یکی از محله‌هایی که به نام قبیله‌شان شهرت داشت، می‌پیوست. در ابتدا، کوفه خیابان کشی نشده بود، بلکه این شهر دارای هفت مجموعه بود که هر مجموعه از چند قبیله تشکیل می‌شد که در یک سوی شهر اقامت داشتند. عربها در ابتدای ورود به عراق در کناره رودخانه‌ها اعم از روستا و غیر روستا ساکن می‌شدند و خانه‌های خود را به شکل هندسی که از دو خیمه تشکیل شده بود، می‌ساختند، و هنگامی که رودخانه طغیان می‌کرد از ساحلها بالا آمده به خیمه‌های بزرگ بصره و کوفه پناه می‌بردند. تقسیمات هفتگانه کوفه به شرح ذیل است:

۱- کنانه و هم پیمانانش و جدیله، این قبیله‌ها از زمان سعد تا دوران امویان پشتیبان والی کوفه بودند و آنان به اهل عالیه شهرت داشتند، و تعداد آنها زیاد و بتدریج از تعداد

آنها کاسته می شد.

- ۲- قبیله قضاعه و بجيله و غسان و خثعم و کنده و حضرموت و ازد.
- ۳- قبیله مذحج و حمیر و همدان، این گروه در حوادث کوفه نقش بسزایی ایفا کرد و از جایگاه برجسته‌ای برخوردار بود.
- ۴- قبیله تمیم و رباب.
- ۵- قبیله بنی اسد و محارب و نمر از بنی بکر و تغلب، که بیشتر آنها از قبیله ربیعیه بودند.

۶- قبیله ایاد و بنی عبد قیس و مردم هجر و حمر، دو قبیله نخست از این دسته هستند و سایر قبیله‌ها از گذشته در آن جا اقامت داشتند، بنی عبد قیس به سرپرستی زهره بن حویه از بحرین آمدند. خاندان حمر از هم پیمانان قبیله زهره بودند و با آنها ساکن شدند، تعداد قبیله حمر چهار هزار سرباز ایرانی بود که به نام سپاه شاهنشاه نامیده می شدند، چنان که بلاذری می گوید: در روز نبرد قادسیه امان خواستند تا هر جا مایل باشند اقامت کنند و با هر که خواستند هم پیمان شوند، و سهمی از بیت المال به آنان اختصاص یابد. آن گاه هر آنچه خواسته بودند به آنها داده شد. رئیس آنها دیلم نام داشت لذا به آنها حمراء دیلم می گفتند. هنگامی که دوران زیاد فرا رسید، آنها را در شام و بصره و کوفه پراکنده کرد. گروه ششم در کوفه و بصره نقش فرهنگی داشت.

۷- قبیله طی از برجسته ترین قبایل مملومه بودند، هنگامی که حضرت علی (ع) حکومت کوفه را عهده دار شد، تشکیلات این گروهها را به ترتیب ذیل تغییر داد:

- ۱- قبیله همدان، حمیر و حمر.
- ۲- خاندان مذحج، اشعر و طی، پرچمدار این گروه نصر بن مزاحم بود.
- ۳- قبیله قیس، عبس، ذبیان و عبد قیس.
- ۴- خاندان کنده، حضرموت، قضاعه و مهره.
- ۵- قبیله ازد، بجيله، خثعم و انصار.
- ۶- خاندان بکر، تغلب و سایر افراد قبیله ربیعیه.
- ۷- قبیله قریش، کنانه، اسد، تمیم، ضبه و رباب.

هنگامی که احداث کوفه پایان یافت، خیابانها و کوچه‌هایی در آن ساخته شد، که عرض هر کوچه پنجاه ذراع بود و در طول شب، کوچه‌ها به وسیله مشعلهایی روشن می‌شد و کوچه‌هایی که تاکنون بر جای مانده عبارتند از: کوچه برید، علاء، بنی محرز، شبث، عمیره و کوچه دارالرومیین که نزدیک دارالاماره است؛ کوچه‌های بسیار دیگری نیز هست که به نام اشخاص و تاجران نامگذاری می‌شد مانند کوچه عنتره حجام.

مهمترین کوچه کوفه برید است که میان پلی در سمت شرق و میان قصر و کناسه واقع شده بود و امروزه قصر در جهت جنوب شرقی مسجد جامع قرار دارد.

کناسه در شمال شرقی میان مسجد سهله و کوفه واقع شده است، چهار بخش کوفه به پانزده منطقه تقسیم می‌شد: مناطق بخش اول که در شمال مسجد جامع قرار داشت شامل محله‌های سلیم، ثقیف همدان، بجیله، تیم اللات و تغلب می‌باشند و مناطق بخش دوم که در جنوب و سمت قبله قرار داشت شامل محله‌های بنی اسد، نخع، کنده و ازد می‌باشند و مناطق بخش سوم که در سمت شرقی مسجد واقع شده، شامل محله‌های انصار، مزینه، تمیم، محارب، اسد و عامر می‌باشند. و مناطق بخش چهارم که در جهت غربی مسجد قرار دارد شامل محله‌های بجیله غطفان، بجیله قیس، جدیله، جهینه و جز آنها از سایر قبیله‌ها می‌باشند.

برای کوفه، دیورای ساخته شد. ولی در جهت شمال شرقی کوفه، خندق بود و مسنات جابر در محله مزینه قرار داشت. در جنوب شرقی کوفه، رودخانه بنی سلیم بود. و از آن جا بازارها و حمامها ساخته شد. منصور، کوفیان را واداشت تا در اطراف کوفه خندقی حفر کنند. آب این شهر را از فرات می‌گرفتند و به وسیله پلها از روی آن عبور می‌کردند و این پلها دارای چندین در بود، و قایقها برای آسان کردن کارهای تجاری در این خندق در رفت و آمد بودند و در طول قرن اول برای به دست آوردن آب، چاهی در کوفه نبود ولی چند قنات وجود داشت، و مردم به سقاهایی که از رودخانه آب می‌آوردند وابسته بودند، پس از مدتی چاه علی را یافتند و مردم، آب خود را از آن تأمین می‌کردند. ابن هبیره، پل کوفه را احداث کرد، شاید پل کوفه همان جایی باشد که امروزه نزد مردم به نام (کنیدره) شهرت دارد و در جنوب شرقی مسجد جامع قرار گرفته است.

سپس خالد قسری، پل کوفه را ترمیم کرد. این پل پس از وی نیز چندین بار مرمت شد. گویند: این پل کوچک، پیش از اسلام ایجاد شد، و پس از مدتی فرو ریخت و پلی به جای آن ساختند و پس از آن، زیاد و ابن هبیره و خالد قسری و یزید بن عمر، این پل را بنا کردند و پس از بنی امیه نیز چندین بار مرمت شد. از مکانهای مورد توجه در طرح نقشه کوفه، آرامگاهها و میدانهاست در هر قطعه زمین و وسط هر محله، میدان وسیعی ایجاد می‌کردند که امروزه مانند آن در شهرهای عربی همچون یشرب، نجف، کوفه، زبیر و شطره منتفک که به آن صفا و صفاوه و فضوه و مناخه می‌گویند، نیز دیده می‌شود. به قسمتی از این میدان جبانه می‌گفتند. و آن مکانی بود که اهالی آن محله، مردگان خود را در آن دفن می‌کردند و به بقیه آن صحرا اطلاق می‌شد که محل جشنها و گردهماییهای عمومی بود، قدیمترین و مهمترین آنها آرامگاه ثویه متعلق به قبیله ثقیف و قریش بود.

در شهر متنبی چندین بار نام ثویه تکرار شده است و اکنون میان نجف و کوفه قرار دارد و نزد عامه مردم به کمیل مشهور است و آن آرامگاه کمیل بن زیاد یکی از تابعین است که در ثویه به خاک سپرده شد. بسیطه نزدیک ثویه است و آن، محله جدیدی از محله‌های نجف است که به محله غازی شهرت دارد، درباره آن متنبی چنین می‌سراید: ای بسیطه آرام باش که باران بر تو خواهد بارید و چشمان بندگان مرا متحیر کردی^۱. آرامگاه سبیع و آن محلی است که در شعر متنبی ذکر شده است.

آرامگاه عرزم فزاری متعلق به قبیله قیس.

آرامگاه بشر خثعمی، از آن خاندان طی.

آرامگاه مخنف متعلق به قبیله ازد.

آرامگاه سالم از آن بنی عامر از قبیله قیس.

آرامگاه مراد متعلق به قبیله مذحج.

آرامگاه کنده از آن خاندان کنده و ربیعه. محله کنده در شعر متنبی ذکر شده است.

آرامگاه صعیدین متعلق به بنی اسد که از قبیله قیس هستند.

۱- بسیطه مهلا سقیمت القطارا ترکت عیون عبیدی حیاری

آرامگاه عثیراسدی که نخست از آن قبیله عبس بود، سپس به قبیله سکون برگشت. و محله سکون در شعر متنبی ذکر شده است.

آرامگاه رهط سرپرست، قبیله همدان و این مکان معروفی بود که برای گردهماییهای عمومی مورد استفاده قرار می‌گرفت و حجاج، خانه‌اش را در آن ساخت.

آرامگاه میمون، یشکر، یعقوب، بنی عامر. ماسینیون مستشرق می‌گوید: هنوز این آرامگاهها شناسایی نشده‌اند.

میدانگاههای کوفه

میدانگاههای عبد قیس، عثیر، شبث، ام سلمه، سالم، بردخت (منسوب به بردخت شاعر ضبی)، عزم، بنی قرار و اثیر.

در کوفه، نوعی واگذاری زمین وجود داشت، و آن واگذاری زمینهایی بود که در وسط آن خانه‌هایی ساخته شده بود یا واگذاری زمینهای کشاورزی، یعنی واگذاری زمین برای سکونت و کشاورزی.

اما زمینهای واگذار شده برای سکونت در کنار زمینی قرار داشت که به آن صحاری می‌گفتند و خانه‌هایی در وسط میدانهایی وسیع برای برخی از افراد شریف ساخته شد و طبق نظام واگذاری اسکان داده شدند، و به صحابه تنها نوزده خانه واگذار کردند. در زمان امویان نیز چندین خانه به همین ترتیب به گروهی اختصاص یافت.

اما واگذاری زمین یا تقسیم اراضی کشاورزی میان سربازانی که در فتوحات شرکت داشتند، صورت پذیرفت. چون عراق یا زمینهای کوفه با قهر و غلبه فتح شده، زمینهای آن حکم اراضی خراجیه را دارد و دارای سه نوع است:

۱- زمینهایی که عربهای حیره در آن سکونت داشتند و به دنبال حوادث فتح از آن جا رفتند. این زمینها نقشه‌برداری و به نام مالکان آنها ثبت شده بود، چنان که امروزه بدان (لزمه) گویند.

۲- زمینهایی که مأموران جمع‌آوری مالیات ساسانی، از آنها مالیات می‌گرفتند و امروزه بدان (امیریه) می‌گویند.

۳- زمینهای ملکی ساسانیان که امروزه به طاپو معروف است.

تمامی انواع این زمینها روستا به روستا، به سرپرستان و اشراف واگذار شد، چنان که مشهور است، واگذاری زمین از زمان عثمان آغاز نشد بلکه ظاهراً پیش از او نیز بوده است. به عنوان نمونه، ابا عبید ثقفی، قهرمان قس ناطف، منطقه‌ای را در نزدیک بابل که

از آن وی بود به فرزند برگزیده‌اش واگذار کرد. و ابو عبید، دوران حکومت عثمان را درک نکرده بود.

طبری گوید: هنگامی که این زمینها به سرزمین ملطاط که میان حیره و کوفه، واقع شده است، رسید، باعث درگیری میان اشراف کوفه شد.

در زمان متنبی، کوفه به نهایت آبادانی و عمران رسید و مساحت مناطق آباد آن در حدود شانزده و دو سوم میل بود، در کوفه پنجاه هزارخانه از آن قبیلۀ ربیعۀ و مضر، بیست و چهار هزار خانه از آن سایر عربها، شش هزار خانه از آن اهل یمن وجود داشت، و این وضعیت کوفه در سال سیصد و چهارده (ه.ق) بنا بر قول شبربن عبدالوهاب قرشی بود.

وضعیت اقتصادی و تأثیر اموال و داراییها در کوفه

کارهای اقتصادی بسیار خوب و دقیقی در حیره، کوفه، مداین و بغداد صورت پذیرفت که شرح آن چنین است:

حیره، مرکز بزرگ تجاری میان کشورهای ایران، هند، سوریه، روم و یونان بود. حرکت اقتصادی رونق گرفت و اموال و داراییها تا حدی افزایش یافت که مردم حیره ثروتمند شدند، در ابتدا با طلا معامله می‌کردند. اوس بن قلام برای ایوب بن محروف، زمینی برای بنای خانه به بهای سیصد اوقیه طلا خرید، و برای ساختن آن، دوست اوقیه پرداخت کرد. صرافان و بازرگانان از عبادیان یعنی مسیحیان حیره بودند.

بلاذری می‌گوید: هنگامی که نوبت کوفه فرا رسید مسلمانان در کوفه شهر روزی یا خانه روزی احداث کردند. و نظیر آن را در بصره و فسطاط ساختند، در این خانه ابتدا توشه جنگ گردآوری می‌شد، سپس به محل معاملات اقتصادی تبدیل شد. در خلال آشوبهای کوفه این محل نقش بسزایی داشت، و از نظر موقعیت، نزدیک خیابان یهود و میان پلی در سمت شرقی کوفه و محلی معروف به (بنی یونس) قرار داشت. امروزه مقام بنی یونس، در قصبه کوفه شهرت دارد و در کنار رودی در وسط ساختمانهایی که در سمت شمال غربی مسجد جامع است، قرار گرفته است. بنابراین خانه روزی و یا شهرروزی در محل بازاری که اکنون به نام بازار (آل شمسه) معروف است یا نزدیک آن قرار دارد.

بازارهای کوفه از دارالاماره به ترتیب واقع شده بودند. دارالاماره در سمت شرق مسجد جامع بود و از سویی به خانه ولید بن عقبه و از سوی دیگر به منازل قبیله ثقیف و اشجع منتهی می‌شد. امروزه این بازارها در سمت شرقی مسجد جامع قرار دارند و تا نزدیک مسجد سهل (سهله) امتداد یافته‌اند زیرا این بازارها به کناسه پیوسته بودند، و چنان که بزودی متوجه خواهید شد، کناسه در این محل قرار دارد.

این بازارها با حصیر پوشیده شده بود و در زمان خالد قسری با سنگ بسته شد در این بازارها، محکمه قضاوتی بود که محتسب در آن می‌نشست و به قضاوت می‌پرداخت. در این بازار، صرافان و وام دهندگان حضور داشتند. محل‌های فروش بندگان و شرط‌بندی بر روی حیوانات باربر که در کناسه گرد آورده شدند نیز در این بازار قرار داشت. صرافی در کوفه، کاری بزرگ و پرسود بود زیرا این صرافها مخارج توطئه‌ها و حوادث را با معاملات پرسود تأمین می‌کردند و وام دهندگان و صرافان با کارشان قسمتی از شهر را تصاحب کرده بودند. بدین ترتیب، ابن مقرن صراف در سال ۱۴۵ (ه. ق) نزد منصور تعهد کرد تا آرامش و امنیت کوفه را تأمین کند. کوفه کار صرافی را تکمیل کرد و آن را به صورت بانکداری امروزی سامان بخشید، و صرافان در بغداد امروزی به سبب کارشان وامدار کوفه هستند زیرا کوفه مستقیماً مداین را با کار صرافی اداره می‌کرد. در مداین، اقلیت مسیحی بودند که در صرافی مهارت داشتند تا حدی که تنها واسطه میان نقره ایران و طلای روم شدند. و بزرگترین مکانهای صرافی در کوفه از آن مسیحیانی بود که در حیره زندگی می‌کردند، و در قرن دهم (ه. ق) گروهی از یهودیان بغداد، هنر صرافی را از مداین فراگرفتند.

کناسه و تعیین موقعیت آن

در آغاز، این محل، به کناسه اسد شهرت داشت، سپس به محله بازار یا مرکز تجاری بزرگ عرب تغییر شهرت یافت. کناسه در کوفه مانند مرید در بصره است و در جهت دروازه غربی کوفه قرار گرفته است آنجا، مرکز کارهای تجاری با کشورهای عربی و همچون انباری برای حمل و نقل کالا بود که بارها را در آنجا می‌گذاشتند و برمی‌داشتند. در یکی از قسمتهای کناسه، بازار چهارپایان قرار داشت که فروشندگان، چهارپایانی از قبیل استر، الاغ و شتر می‌فروختند و یا کرایه می‌دادند، آنجا بردگان نیز به فروش می‌رسیدند، در کناسه، محلی نیز برای اعدام وجود داشت که در آنجا جسد زید بن علی را در معرض دید همگان قرار دادند. امروزه، ساختمانی میان مسجد سهیل (سهله) و نزدیک آن مسجد کوفه وجود دارد و مردم به آنجا می‌روند که به نام زید بن علی معروف است. مردم معتقدند که در آن محل، جسد به دار آویخته او در معرض دید همگان قرار گرفت. امروزه، کناسه میان مسجد سهله و مسجد کوفه واقع شده است.

این سخن استاد شرقی پیرامون کناسه و تعیین جایگاه آن بود. و چنین سخنانی از وی بسیار بعید است زیرا امروزه و در زمانهای گذشته وجود ساختمانی میان مسجد سهله و کوفه که مردم به آنجا بروند و نزد آنها به نام زید بن علی شهرت داشته باشد سراغ نداریم، تا یکی از آنان معتقد باشد به این که جسد به دار آویخته زید در آنجا در معرض دید همگان قرار گرفته است و در نتیجه، استاد حکم کند که کناسه آنجاست، ساختمانی که امروزه آنجا قرار دارد، همان مسجد زید بن صوحان، یاور حضرت علی (ع) است که مردم به آنجا می‌روند و نزد آنها به نام مسجد زید بن صوحان شهرت دارد. و مردم در آنجا، وظایف شرعی خویش را در کتابهای دعا ذکر شده است، انجام می‌دهند. حموی در معجم البلدان در باره کناسه بیش از این سخن نگفته است، کناسه به ضم کاف نام محلی در کوفه است که در آنجا یوسف بن ثقفی به زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی

طالب یورش برد.

علامه خبیر سید عبدالرزاق موسوی مقرر در کتاب زید شهید، صفحه ۱۵۳ می‌گوید: شناخت موقعیت کناسه باتمام شهرتی که دارد و با وجود تکرار نام آن در صفحات تاریخ به مناسبت حوادثی که در آن رخ داده، کار آسانی نیست زیرا در هیچ نقشه‌ای، نواحی آن ترسیم نشده و هیچ اثری به جز نشانه‌های فرسوده و تصاویر ناشناخته از کناسه بر جای نمانده است تا بتوان به وسیله آن از وضعیت آن اطلاعاتی به دست آورد. چنان که در مور آثار ملتهای پیشین و سرزمینهای خالی از سکنه به این روش عمل می‌شود! و پژوهشگر جز با حدس و گمان و آگاهی از آثار و تپه‌ها و حفاریها یا اعتماد به سخنان متداول در کتابهای سیره نمی‌تواند به این آثار اطمینان یابد. تاکنون هیچ یک از آن موارد فراهم نشده، به جز آنچه در کتاب *فلک النجاة* تألیف جناب علامه سید مهدی قزوینی (قدس سره) یافتیم: «محل مشهور شهادت زید بن علی که مردم به زیارت وی می‌روند و بدان تبرک می‌جویند، همان محل اعدام و سوزاندن جسد وی است».

باید سخنان این سید پژوهشگر با توجه به دانش سرشار و آگاهی بسیار وی، مورد عنایت قرار گیرد، سید به این مطالب اطمینان داشته و آنها را به عنوان مطالبی قطعی و مسلم از معتبرترین منابع نقل کرده است، لذا ما چاره‌ای جز قبول آن نداریم، بدین معنا که محل شهادت وی در سمت شرقی روستای ذی الکفل که در محل کناسه است، قرار دارد. در تأیید این مطلب باید گفت که هدف از به دار آویختن و مانند آن، ترسانیدن مردم و مجسم کردن قدرت اراده و سختگیری سلطان است که جز در محافل عمومی و گروههای مختلف مردم صورت نمی‌گیرد و این مکان، نزدیک نخيله قرار دارد و همان عباسیه در کلام ابن نما است. و امروزه به نام عباسیات شهرت دارد و شکی نیست که نخيله دروازه کوفه به سوی شام، مداین و کربلا بوده است.

هنگامی که حضرت علی(ع) به سوی صفین حرکت کرد، در این مکان اردو زد، و حسن بن علی(ع) نیز زمانی که به سوی معاویه حرکت کرد، در این محل اردو زد، و هنگامی که ابن زیاد، سپاهیان خود را برای جنگ با امام حسین(ع) آماده می‌کرد، در آنجا اردو زد. و سزاوار بود که به دار آویختن در محل عمومی یا نزدیک به آن انجام شود

۱۹۴ / تاریخ کوفه

تا هدف مورد نظر، یعنی ترسانیدن مردم و قصد قهر و غلبه و قدرت سلطان از بین نرود و شواهدی وجود دارد که مطالبی را که سید محقق نقل کرده است، مورد تأیید قرار می‌دهد. و تنها تعیین محلی که زید قبل از نبش قبر در آن به خاک سپرده شد، باقی می‌ماند که آن را بر عهده تاریخ و توانایی پژوهشگر می‌نهمیم.

مکتب کوفه

شهرها، بر خلاف روستاها و دهکده‌ها، همواره مرکز دانش، هنر و ادب بوده‌اند زیرا شهرها از امکانات فروان‌تر و آبادانی بیشتری برخوردارند و ابزاری که زمینه را برای حرکت فکری آماده می‌کند بیش از سایر مناطق در آنها یافت می‌شود زیرا آبادانی و ابزار آن با توانگری و آسایش همراه است و این نیز رشد فکری، عاطفه و ذوق ادبی را به دنبال دارد. در این حالت است که نظریه‌ها و روشها پدید می‌آید و دانش و ادب، رشد و پیشرفت می‌کند، آری، کارها و آداب این کارهاست که قوانینی را ایجاد می‌کند و این قوانین نیز علومی را سامان می‌بخشد که موجب پیشرفت اندیشه می‌شود.

امور عراق عرب در کوفه و بصره تمرکز یافت و شهرها از لحاظ طرز تفکر حاکم در آنها با یکدیگر اختلاف داشتند. و مکتب موجود در این شهرها پیرو عواملی بود که آن طرز تفکر را ایجاد می‌کرد. بنابراین، مکتب کوفه، بیشتر مکتب ادبیات زبان عربی بود، نه سایر علوم زیرا همه چیز در این شهر به سبک عربی بود.

برخی می‌گویند: ادبیات زبان عربی، میراث کوفه است و کوفه از پیامدهای طرز تفکر هندی که امواج آن در بصره سرازیر شده و از ادبیات فارسی که مکتب بغداد را در برگرفته بود، فاصله داشت. ایرانیان یا سپاهیان غیر عرب بر شیوه ادبی آن تأثیر می‌گذاشتند. کوفه از خطوط گونه دوشیزگان زیباتر و جایگاه برجسته‌ای است که ادبیات عرب در دوران حکومت مناذره در حیره شکوفا شد.

کوفه، امانت [ادبیات عرب] را از حیره تحویل گرفت و ما نیازی به داستان حماد نداریم که می‌گوید: اشعار و امتیازات ادبی عربها برای نعمان بن مندر رونویسی می‌شد و او آنها را در کاخ سفیدش نگهداری می‌کرد و مردم کوفه به آنجا اشاره کرده، می‌گفتند: آنجا گنجی پنهان است. تا این که مختار آمد و محل آن را پیدا کرد و گنجهای ادبی عرب و محل کاخ سفیدی که امروزه در جعاره قرار دارد، پدیدار شد. خانه خاندان زوین یا

مهمانسرایشان در آنجا بنا شد و آنها خاندان علوی شریفی بودند و تا کنون نیز به آن مکان قصر می‌گویند.

در کوفه آثار آبادی قدیمی از قبیل حصار شهر و دیوارهای خانه، نمایان است که نیازی به ذکر آن نیست، زیرا وحدت مکانی، زمانی، زبانی، نژادی و درهم آمیختگی حیره و کوفه مستلزم این است که ویژگیهای ادبی از حیره به کوفه منتقل شود، همان‌طور که بدون هیچ تردیدی از کوفه به نجف انتقال یافت و حیره با کوفه و کوفه با نجف درهم آمیخت.

بنابراین، گونه دوشیزه‌ای که یکی از خطوط آن شهر نجف فعلی و خط دیگر در جنوب آن با فاصله ده میل، حیره و در سمت شرقی آن، با فاصله پنج میل، کوفه است، هنوز مرکز ادبیات والای عربی به شمار می‌رود.

مکتب کوفه در دوران متنبی تنها به زبان عربی اختصاص داشت. این موضوع را با مراجعه به کتاب فهرست ابن ندیم به خوبی درمی‌یابی، ابن ندیم با متنبی معاصر بود و اندکی پس از وی پا به عرصه وجود نهاد و این کتابش بهترین دلیل بر طرز رشد فکری در کوفه در روزگار متنبی است. او خواننده را از تألیفات عربی در کوفه آگاه می‌کند. در همین مکتب عربی، متنبی با فرهنگ ناب عربی پرورش یافت و در سن کودکی به مدارس بزرگان راه یافت. و پس از فراغت از تحصیل به جرگه انجمن ادبی کوفه پیوست. این انجمن از جمله اجتماعات و محافل علمی ادبی بود که در مسجد کوفه و حومه این شهر تشکیل می‌شد. او نزد بزرگان ادبیات عرب درس خواند و از خبرها، منازل و آبهای دیار عرب اطلاع یافت.

اما سطح علمی متنبی در زبان عربی، نخستین گواه بر آن، مجموعه ارزشمندی مشتمل بر دیوان اشعار وی است گواه دوم: لطایف و داستانهای شنیدنی اوست که در محافل علمای زبان عربی نقل می‌شد و از آن میان شهادت ابی علی است، هنگامی که در باره جمع بر وزن فعلی به وی پاسخ داد.

اما آگاهی وی از منازل و آبهای عرب، امری است که قصیده مقصور وی بر آن گواهی می‌دهد. این قصیده بسیاری از منازل و آبهایی را که وی در هنگام مسافرت به مصر

پیموده را دربر می‌گیرد، راهی که او پیموده و در مقصوره‌اش از آن یاد کرده، راهی بوده است که فقط راهنمای دانا و با تجربه می‌توانسته از آن عبور کند.

در آغاز با سفر به صحرا و جزیره، فرهنگ عربی خویش را خالص کرد و کوشید به اخلاق، آداب و رسوم عربی را باز یافته، در خود تقویت کند، تا آن‌جا که خلق و خوی ناب غربی پیدا کرد و روح و خون وی تازه شد. هنگامی که به کوفه بازگشت به کتابفروشیهای عمومی و مغازه‌های کاغذفروشان رفت و آمد می‌کرد. مغازه‌هایی که از کاغذهای چینی، تهامی، خراسانی، مصری و پوستها و مدارکی که علوم عربی و دستاوردهای فکری را حفظ می‌کرد، آکنده بود.

او بسیار خوش حافظه بود، چنان که داستان وی در مغازه یکی از کتابفروشان به این مطلب اشاره دارد، هنگامی که یکی از کتابهای اصمعی را از یکی از دلالتها دریافت کرد.

رودخانه سدیر در حیره یا کری سعد در کوفه^۱

در تاریخ حیره و کوفه، دو رودخانه شهرت دارند و هنوز نام آنها بر زبان مردم جاری است؛ یکی رودخانه «سدیر» که از بقایای آثار حیره است و «نعمان» شهرت دارد، و دیگری «کری سعد» که از آثار کوفه می‌باشد.

آثار رودخانه سدیر نزدیک «خورنق نعمان» است که از سمت جنوب بر صحرای حیره مشرف می‌باشد و با مسافتی حدود سیصد متر در غرب همین خورنق قرار دارد و به صحرای حیره می‌ریزد.

اما آثاری که به کری سعد نسبت داده می‌شود، در میان آثار بناهای کوفه که در دوران اسلام احداث شده قرار دارد. و از آنچه می‌دیدیم و می‌شنیدیم، چنین بر می‌آمد که این دو رود یا جدا از یکدیگرند ولی سرانجام به یکدیگر می‌پیوندند ولی کاوشهای پی‌درپی ما ثابت کرد که آنها یک رود هستند. و این دو رود، در حقیقت یک رود هستند که در حیره قدیم به نام سدیر نعمان خوانده می‌شد، در کوفه الجند اسلامی به نام کری سعد یاد می‌شود.

بررسی این اثر از رودخانه سدیر که قبلاً نامش ذکر شد، آغاز کردیم، در حالی که تنها در یک مسیر در کرانه رود حرکت می‌کردیم. در آغاز، آثار رود سدیر را از نزدیک بقایای حیره قدیم که حدود شش کیلومتر از آن فاصله داشت، مورد بررسی قرار دادیم و نخست به آثار کوفه رسیدیم. ناگهان آثار کری سعد که در وسط شهر کوفه قرار داشت نمایان شد، ولی در خلال بررسی و تحقیقی که بین آثار برجسته آن انجام دادیم، هیچ‌گونه اختلافی مشاهده نکردیم. و این فقط یک رود بوده که پس از عبور از میان آثار حیره و کوفه از بسترش جریان پیدا می‌کرده و در پشت شهر کوفه در یک خط مستقیم امتداد

۱- این مطالب را از مجله اعتدال، ج ۶، سال دوم، ص ۲۴۹ نقل کردیم. - م.

رودخانه سدیر در حیره یا کری سعد در کوفه / ۱۹۹

می‌یافته و با طی مسافتی حدود نود و پنج کیلومتر به اطراف زمین کربلا می‌رسیده است. نشانه‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد رود سدیر به اراضی دیلم که در سمت غرب کربلا واقع شده، اتصال داشته و پیرامون زمینهای غربی از سمت شمال تا زمین کربلا، غری (بحر نجف) و حیره جریان پیدا می‌کرده است. انشعابهایی همچون جویها و قناتهای زیرزمینی و قدیمی از این رود سرچشمه گرفته‌اند که در نواحی مختلف شهر نجف و زمین حیره، مشخاب، محاجیر و جز آنها جریان دارند و در نزدیکی مسجد سهیل در کوفه و میان مسجد قدیمی کوفه و قصر خورتق به چند شاخه تقسیم می‌شوند و این شاخه‌های رود بیانگر این است که رود سدیر، جویی اصلی برای آبیاری در دوران حکومت عرب قبل از اسلام بوده است. به طوری که در میان آثار شهر قدیمی حیره (کنبدره) قناتهای زیرزمینی وجود دارد که در میان آثار بناهای شهر قدیمی قرار گرفته است و در زمینهای پست حیره (میان نجف و ابو ضحیر) می‌ریزد. وجود اختلاف در نامگذاری این دو رود، سبب شده تا باور کنیم رود سدیر و کری سعد، یکی است، و علت آن، اختلاف حکومت‌های عرب و حضور متوالی آنها در روزگاران گذشته در این منطقه می‌باشد.

می‌توانیم علت صحت این ظن را مشاهدات خود در عصر کنونی بدانیم، به طوری که امروزه اسامی کاریزها و رودها بلکه بیشتر طرحها به اعتبار حکومت‌هایی که هر چند وقت یکبار و یکی پس از دیگری روی کار می‌آیند، تغییر می‌کند مانند روخانه فعلی نجف که در گذشته به علت انتساب به سلطان عبدالحمید در عهد عثمانی سنیه نامیده می‌شد ولی امروزه پس از بازسازی مجدد به نام ملک غازی یاد می‌شود.

همچنین رود بدیریه در ناحیه حیره که امروزه فیصلی نامیده می‌شود و به فیصل اول منسوب است. بر اساس این قانون، که در تاریخ گذشته و حاضر شایع است، که چه بسا نام سدیر نعمان در دوران فاتح این سرزمین سعد بن ابی وقاص به کری سعد تبدیل شده باشد زیرا چنان که مشاهده می‌کنیم زمین یکی و رود هم یکی است و تاریخ در تمام امور تکرار می‌شود. همان گونه که در این قطعه از زمین می‌بینیم بعضی از آثار به بعضی دیگر مرتبط است که بخشی از آنها آثار حیره و بخش دیگر آثار کوفه نامیده می‌شوند، در

حالی که این دو یک شهر است که اسامی آن بر حسب مقتضیات و شرایط زمانی و حوادثی که در آن رخ داده، به نامهای مختلف تغییر یافته است.

به هر حال پس از تحقیقات همراه با غور و بررسی فنی و نقشه برداری جدید که موقعیت پستی و بلندیهای زمین این منطقه را برای ما آشکار کرد، مشخص شد که این رودخانه، تنها منبع آبیاری شهرهای عربی قدیمی در پشت کوفه از طریق زمین کربلا بوده است، و هرگاه عربها بر مکان مرتفعی از زمینهای فرات میانه تسلط می‌یافتند، آب رود جاری می‌شد، چه در زمان حکومت بابل و چه در زمان منادزه یا جز آن دو، و چه در حیره قبل از اسلام و چه در کوفه بعد از اسلام و شکی نیست در این که این رود از انبار حیانه در لوای دیلم سرچشمه می‌گیرد.

آری، آثار این رود، بیانگر این است که هرگاه سطح آب در قسمتهای مرتفع زمینهای فرات بالا می‌آمده، آب رود جاری می‌شده است و تفاوت نمی‌کند که این جریان آب به علت جمع‌آوری آب در مخزن بوده که ذکر آن گذشت یا به وسیله سدهای فنی. و هرگاه صلح و امنیت در این سرزمین حکمفرما می‌شد، جریان آب ادامه می‌یافت و هرگاه سیستم آبیاری در مخزن خراب می‌شد، یا به سبب خرابی سدها و کانالها که بر اثر جنگها و حوادث تاریخی مانند جنگهای چنگیز و تاتار و مانند اینها پدید می‌آمد، سطح آب در قسمتهای مرتفع فرات کاهش می‌یافت و یا سلطه و قدرت عربها که به وسیله آن از سدها محافظت می‌کردند، کاهش پیدا می‌کرد، جریان آب این رود قطع می‌شد.

منازل میان کوفه و مکه، بصره و دمشق / ۲۰۱

منازل میان کوفه و مکه، بصره و دمشق

ابن رسته در کتاب *اعلاق نفیسه*، راههایی را که مسافران از کوفه به مکه و بصره می‌پیمودند، بیان کرده است. او در صفحات ۱۷۵-۱۷۶ از این کتاب می‌گوید: از کوفه تا قادسیه ۱۵ میل، و از قادسیه تا عذیب ۶ میل راه بوده است؛ عذیب اردوگاه ایرانیان بوده که بر سر راه بیابان قرار داشته است. میان عذیب و قادسیه، دو دیوار متصل به هم وجود دارد که در اطراف آنها نخلستانهایی قرار گرفته است و هرگاه از عذیب خارج شوی به بیابان وارد می‌شوی. از قادسیه تا مغیثه ۳۰ میل است و مغیثه کاروانسرای است که برکه‌هایی برای جمع‌آوری آب باران دارد و استراحتگاه شبانه آن در وادی السباع در ۱۵ میلی قادسیه واقع است.

از مغیثه تا قرعاء ۳۲ میل و از قرعاء تا واقصه ۲۴ میل است و آن منزلگاهی است که ساکنان بسیار و خانه‌ها و کاخهایی دارد. آب آشامیدنی آن از برکه‌ها و چشمه‌ها تأمین می‌شود. از واقصه تا عقبه ۳۹ میل و از عقبه تا قاع ۲۴ میل راه است.

از قاع تا زبله، ۲۴ میل است و آن روستایی بزرگ، و دارای بازارهایی است از زبله تا شقوق ۲۱ میل است، از شقوق تا بطن که قبر العبادی در آن است، ۳۹ میل می‌باشد، از بطن تا ثعلبیه ۳۹ میل است؛ پیرامون ثعلبیه دیواری است و در این شهر چندین گرمابه و بازار قرار دارد. این شهر در ثلث راه مکه واقع شده و دارای مسجد جامع و منبر است، آب آشامیدنی آن از برکه‌ها تأمین می‌شود.

از ثعلبیه تا خزیمیه ۳۲ میل است. در گذشته این منزلگاه زُروُد نامیده می‌شده است. از خزیمیه تا الأجر ۴۲ میل و از الأجر تا فید ۳۱ میل است....

اما راه کوفه به بصره چنان که ابن رسته در کتاب *اعلاق نفیسه* گوید، چنین است: از کوفه به قرعاء می‌رسیم که مسجد سعد، آن جاست، از قرعاء به مارِق و از مارِق به قلع می‌رسیم سپس به سلمستان و از آن جا به اُقُر و پس از آن به اخادید و از آن جا به عین صید و

سپس، عین جمل و سرانجام به بصره می‌رسیم. این راه میان کوفه و بصره بود که کارگزاران بنی امیه این مسافت را که ۸۵ فرسخ بوده است، می‌پیموده‌اند. هشام بن کلبی از پدرش روایت کرده است و ابن بلال بن ابی برده نیز گفته است که در روزگار فرمانروایی خالد بن عبدالله قسری، راه میان بصره و کوفه را در یک شبانه‌روز طی کرده است.

در باره راه کوفه به دمشق، ابن خردادبه^۱ چنین گوید: از حیره به فطقطانه می‌رسیم و از آن‌جا به بقعه، اعناک اذرعات، منزل و دمشق می‌رسیم.

یعقوبی در کتاب بلدان در باره راه کوفه به مدینه و مکه می‌گوید: کسی که بخواهد از کوفه به حجاز رود، باید از سمت قبله و از میان منزلهایی آباد و آبخورهایی دایر که قصرهای خلفای بنی هاشم در آن قرار داشت، بیرون رود. نخستین منزل، قادسیه است، سپس مغیثه، قرعاء، واقصه، عقبه قاع، زباله، شقوق و بطن قرار دارند و این چهار محل دیار بنی اسد است، و ثعلبیه شهری است که پیرامون آن دیواری قرار دارد و زرود و اجفر از منازل طی می‌باشد، سپس شهر فید، همان جایی که عاملان راه مکه در آن منزل می‌کنند و اهالی آن طائی‌اند و این شهر در پایین کوه معروفشان سلمی است، و شهر توز، اینها منازل قبیله طی می‌باشند و سمیراء و حاجز که اهالی آن دو قبیله قیس و بیشترشان بنی عبس‌اند، و نقره و معدن نقره که اهالی آن مردمی آمیخته از قیس و جز آنهایند و هر کس بخواهد به مدینه رسول خدا(ص) برود، از همین جا به سوی بطن نخل باز می‌گردد. و هر کس قصد مکه کند، به مغیثه الماوان برود که دیار بنی محارب است. سپس به ربه سلیله، عمق، معدن بنی سلیم، افیعیه، مسلح، غمره می‌رسد، و از این جا برای حج مُحرم می‌شود پس از آن به ذات عرق، بستان بن عامر و بالاخره به مکه می‌رسد.

اصطخری در کتاب مسالک و ممالک، چاپ لیدن گوید: از کوفه تا مدینه، حدود بیست مرحله راه است و از مدینه تا مکه حدود ده مرحله - و راه مستقیم از کوفه به مکه حدود سه مرحله از این راه کوتاهتر است - هنگامی که به معدن نقره می‌رسند، از راه

۱- مسالک و ممالک، ص ۹۹.

منازل میان کوفه و مکه، بصره و دمشق / ۲۰۳

مدینه نمی‌روند بلکه به سوی معدن بنی سلیم و سپس ذات عرق می‌روند تا به مکه برسند.

راه بصره تا مدینه، حدود هجده مرحله است، و در نزدیکی معدن نقره با دو راه کوفه تلاقی می‌کند.

فرهنگ الفبایی اسامی کوفه، روستاها و محله‌های آن

اینک فرهنگی که بر اساس حروف الفبا تنظیم شده، از نظر ما می‌گذرد که اسامی کوفه، روستاها، محلات، روستاهایی که در حومه آن قرار دارند، مناطق، اراضی، آبها، بیابانها، دره‌ها، خانه‌ها و کاخها و جز اینها را که با تاریخ کوفه ارتباطی ندارند، دربر دارد. و اینک گفتار یاقوت حموی در معجم البلدان و صاحب مرصد الاطلاع را بدین ترتیب بیان می‌کنیم:

استینیا نام روستایی در کوفه است.

مدائینی گوید: مردم نزد عثمان بن عفان می‌رفتند و از او می‌خواستند تا به جای زمینهایی که از آنان در حجاز و تهامه باقی مانده است، زمینهایی در کوفه و بصره به آنها واگذار کند. بنابراین، وی استینیا را که روستایی در کوفه است به جناب بن ارت داد. اقساس، نام روستایی در کوفه یا منطقه‌ای است که به آن اقساس مالک می‌گویند چون به مالک بن هند بن نجم بن منعه بن برجان بن دوس بن دیل بن امیه بن حذافه بن زهوبن ایاد بن نزار منسوب می‌باشد. و قس در لغت به معنای بررسی و جستجوی چیزی است و جمع آن اقساس می‌باشد، لذا می‌توان گفت مالک در جستجوی این مکان و در پی آبادانی آن بود و بدین علت اقساس نامیده شده است. این محل، به ابو محمد بن یحیی بن حسن بن محمد بن علی بن محمد بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن ابی طالب (ع) نیز منسوب است.

اقساسی در سال چهارصد و هفتاد و اندی در کوفه وفات یافت، و گروهی از علویان بدان نسبت داده می‌شوند.

اُکیراح، نام روستای خوش آب و هوایی در سرزمین کوفه است. همچنین اُکیراح به معنای خانه‌های کوچکی است که راهبان بدون عبادتگاه در آن اقامت داشتند. به مفرد آن کرح گویند که در نزدیکی آن، دو عبادتگاه قرار دارد، به یکی

از آن دو، دیر مرعبدا و به دیگری دیر حنه می‌گویند که محلی در حومه شهر کوفه است و باغها و گلزارهای بسیاری دارد؛ در باره آن ابونواس چنین می‌سراید:

ای دیر حنه از منطقه اکیراح هر کس به تو اعتنا نکند، من تو را ارج می‌نهم اشخاصی که سرهای خو را تراشیده‌اند و از روی زهد و پارسایی لباسهای فرسوده بر تن دارند به زیارت تو می‌آیند همراه با جوانانی که ترس از هشدارهایی که به آنها داده شد (وقایعی که در آخرت رخ می‌دهد) آنها را به صورت شیخ درآورده است آنها با ظرف به سوی آب نمی‌روند بلکه با کف دست از چاه آب برمی‌دارند^۱.

مفسران در باره کلام خداوند متعال: و ما انزل علی المالکین ببابل هاروت و ماروت، گویند: بابل، اسم منطقه‌ای است که کوفه و حله جزء آن است و جادوگری و شرابخواری به آن نسبت داده شده است. بابل قراق و بابل دنباوند نیز گفته شده است.

بانقیاء یکی از مناطق کوفه است. در کتاب فتوح و اخبار ابراهیم خلیل (ع) در باره آن چنین ذکر شده است: در حالی که وی بر الاغی سوار بود به همراه فرزند برادرش لوط که گوسفندان را هدایت و سطلی را بر دوش خود حمل می‌کرد، خارج شد تا این که به بانقیاء رسید، وسعت آن دوازده فرسخ بود و هر شب زمین می‌لرزید. چون ابراهیم شب را نزد آنها به سر برد، زمین به لرزه درنیامد. پیرمردی که ابراهیم شب را نزد او سپری کرده بود، به آنها گفت: به خدا سوگند! خداوند این بلا را فقط به خاطر پیرمردی که شب را نزد من به سر برد از شما دور کرد، او بسیار نماز می‌خواند، مردم نزد ابراهیم آمدند و به او پیشنهاد کردند تا نزد آنها بماند و بسیار کوشیدند تا نظر او را جلب کنند، ابراهیم گفت: من به سوی پروردگارم هجرت کردم و از آن جا رفت تا به نجف رسید، چون نجف را زیارت کرد از همان راهی که آمده بود، بازگشت. لذا آن مردم به یکدیگر مژده دادند و گمان کردند که پیشنهاد آنها را پذیرفته است، حضرت به آنها گفت: این سرزمین (نجف)

۱- یا دیر حنة من ذات الاکیراح
یعتاده کل محفر مفارقه
فی فتیة لم یدع منهم تخوفهم
لا یدلفون الی ماء بیاطیه
من یصح عنک فانی نست بالصاحی
من الدهان علیه سحوق امساح
وقوع ما حذروه غیر اشباح
الاغترافا من الغدران بالراح

از آن کیست؟ گفتند: از آن ماست. فرمود: پس به من بفروشید. گفتند: این زمین از آن تو اما به خدا سوگند، چیزی در آن نمی‌رُوید. فرمود: مایلم آن را بخرم و گوسفندانی را که همراه داشت به آنان داد و در نبطیه به گوسفند «نقیاء» می‌گفتند. فرمود: من کراحت دارم بدون پرداخت پول این زمین را بگیرم. آنان نیز همان کاری را کردند که مردم بیت المقدس با مولای خود کردند. آنها زمین خود را به او بخشیدند و هنگامی که آباد شد، به آن جا بازگشتند.

حضرت ابراهیم (ع) فرمود: هفتاد هزار شهید از فرزندان وی از آن موضع محشور می‌شوند؛ یهودیان نیز مُردگان خود را به این مکان منتقل می‌کردند. بنابراین چون حضرت (ع) متوجه ظلم و جور آنان شد، آنها را ترک کرده به سوی مکه رهسپار شد که داستان مفصلی دارد و اعشی چنین سروده است.
اگر آب رود نیل مصر بالا آید یا دریای بانقیاء پر آب شود هرگز به بخشندگی او نیستند زیرا هنگامی که از برخی از آنها درخواستی شود با ناله خودداری می‌کنند.^۱
و نیز گوید:

از بانقیاء تا عدن مسافرت کردم و در میان عجمها، بسیار رفت و آمد می‌کردم.^۲
در فتوح آمده است که احمد بن یحیی گوید: چون خالد بن ولید به عراق آمد، بشیر بن سعد ابا نعمان بن بشیر انصاری را به بانقیاء فرستاد، و فرخبنداذ با سپاهی بر وی یورش برد ولی بشیر، سپاه او را شکست داد و فرخبنداذ را کشت، سپس بازگشت و خود زخمی جانکاه در بدن داشت و زمانی که در عین التمر بود، درگذشت، پس از آن خالد، جریر بن عبدالله بجلی را به جنگ اهل بانقیاء فرستاد و بُصبهری بن صلوبا نزد وی شتافت و از جنگ سرباز زد و طلب صلح کرد. جریر در مقابل هزار درهم و یک طیلسان با وی صلح کرد، و گوید: جز اهل حیره، اَلس و بانقیاء، هیچ یک از مردم، سواد عهدنامه صلحی ندارند، لذا گویند: در این سوی جبل، خرید و فروش هیچ زمینی جز زمینهای نبو صلوبا

۱- فما نیل مصر اذ تسامی حبابه ولا بحر بانقیاء اذا راح مفعما
بأجود منه نائلاً ان بعضهم اذا سئل المعروف صدو حمحما
۲- قد سرت ما بین بانقیاء الی عدن و طال فی العجم تکراری و تسیاری

و حیره جایز نیست.

دستخط ابی عامر عبدری را که به شعبی اسناد داده بود، خواندم که در آن اسحاق بن بشیر ابو حدیفه چنین گفته بود: خالد بن ولید از حیره حرکت کرد و نزد صلوبا فرمانروای بانقیا و سمیا اقامت کرد و صلوبا هزار درهم به خالد داد و او در مقابل، امان‌نامه‌ای برای آنها نوشت که تاکنون معروف است.

گوید هنگامی که خالد در بانقیا و در کرانه فرات فرود آمد، از شب تا صبح با وی نبرد کردند و ضرار بن ازور اسدی در این باره چنین سروده است:

در بانقیا خواب به چشمم نیاید و هر کس رنجهایی را که من در جنگ با انقیا متحمل شدم، تجربه کند، هرگز خواب به چشمانش راه نمی‌یابد^۱.

چون مردم توان جنگیدن با وی نداشتند، تقاضای صلح کردند، خالد نیز با آنها صلح کرد و امان‌نامه‌ای بدین مضمون برای آنها نوشت: «به نام خداوند بخشاینده مهربان، این امان‌نامه‌ای از خالد بن ولید به صلوبا بن بصبهری است که در کرانه فرات سکونت دارد. تو با پرداخت جزیه‌ای معادل هزار درهم از جانب خود، همسایگان و اهالی روستایت بانقیا و سمیا، از کشته شدن در امان هستید. ما این را از شما پذیرفتیم و مسلمانان همراه من نیز رضایت دارند و تو در امان خدا، حضرت محمد(ص) و مسلمانان هستی، گواهان این امان‌نامه هشام بن ولید، جریر بن عبدالله بن ابی عوف و سعید بن عمرو بودند و در سال سیزدهم ه.ق نوشته شد».

بنابر روایتی این امان‌نامه در سال دوازدهم ه.ق نوشته شد.

بداة: نام ناحیه‌ای در حومه کوفه است.

برئه: محلی در اطراف کوفه است که در روایات نیز از آن ذکری به میان آمده است. بردان: در کوفه قرار دارد و منزل و بره بن رومانس در آن جا بوده است. هشام گوید: او و بره الاصر بن رومانس بن معقل بن محاسن بن عمرو بن عبدود بن عوف بن کنانه بن عوف بن عذرة بن زید لات بن رفیده بن ثور بن کلب بن وبره و برادر مادری نعمان بن منذر

۱- ارقط ببانقیا و من یلق مثل ما لقسیت ببانقیا من الحرب یأرق

بود. چون درگذشت، وی را در همان محل به خاک سپردند، لذا مکحول بن حرثه در رثای او چنین سرود:

ای دیدگان! بسیار بگریید در سوک و بره از قبیله قضاعه در عراق دنیا هیچ کس را زنده نمی‌گذارد و هیچ زنده‌ای در دنیا باقی نمی‌ماند در بردان قبرستانی بر جای نهادند و بر آن شدند تا با رفتن از آن دیار، پراکنده شوند^۱.

بقیقا: از روستاهای کوفه است که جنگ با خوارج در آن جا به وقوع پیوست، و مصعب، حرث بن عبدالله بن ابی ربیعہ قباع را به جانشینی خود در کوفه برگزید. و به او اطلاع دادند که قطری بن فجاءه به مداین آمد، او به قباع رفت. مسافرت او از کوفه تا باجوا یک ماه به طول انجامید. در این باره برخی از شاعران چنین سرودند:

ما با حرکتی آرام به سوی قباع می‌رفتیم و از بقیقا تا بدیقا را در حدود پنج ماه طی کردیم^۲.

گوید: میان این دو شهر حدود دو میل فاصله بوده است، و نیز گوید:

ما با خشنودی به سوی قباع حرکت کردیم یک روز راه می‌پیمودیم و یک ماه اقامت می‌کردیم^۳.

بویب: مصغر باب می‌باشد. و نام نهری در عراق و در موضع کوفه است، دهانه آن کنار دارالرزق قرار دارد و از فرات سرچشمه می‌گیرد. در این مکان، جنگی در روزگار فتوحات میان مسلمانان و ایرانیان و در زمان ابوبکر در گرفت، این رود به محل خانه صالح بن علی در کوفه نیز جریان داشت و در روزهایی که آب فرات بالا می‌آمد، مردم از آب آن می‌گرفتند و با این آب، آبگیر را پر می‌کردند، آنها این آبگیر را ساختند تا کشتیها در آن لنگر ببندازند.

۱- الا یاعین جودی با ندفاق
فما الدنیا ببقیة لعی
لقد ترکوا علی البردان قبرا
و هموا للتفرق بانطلاق

۲- سارینا القباع سیراً ملساً
ببین بقیقا و بدیقا خمساً

۳- سارینا القباع سیراً نکراً
یسیر یوما و یقیم شهرا

فرهنگ الفبایی اسامی کوفه، روستاها و محله‌های آن / ۲۰۹

بَهْتَصَادُ: نام پنج طسوج^۱ می‌باشد که یکی از آنها کوفه است.

معبد خالد: این معبد به خالد بن عبدالله قسری، فرمانروای کوفه منسوب می‌باشد، و او آن را برای مادر مسیحی‌اش ساخت و پیرامون آن مغازه‌هایی با آجر و گچ بنا کرد که پس از چندی به جاده برید تبدیل شد.

معبد عدی: وی عدی بن دمیک لخمی بود و در کوفه اقامت داشت.

تاجیه: نهری است که در کنار دهستانی در منطقه کوفه واقع شده است.

تَلُّ بَوَّانَا: از روستاهای کوفه است.

مالک بن اسماء فزاری چنین سروده است:

خوشا امشب که تل بونابه سر می‌بریم شراب می‌نوشیم و به نوازندگی می‌پردازیم. از زنان خوشبو و آوزه‌خوان و شراب‌گذر کردیم و نزد آنان نشستیم هر طور شیشه چرخید، ما نیز چرخیدیم به طوری که نادانان انگاشتند ما دیوانه‌ایم^۲.

ثَوِيَه: گویند ثویه اسم مصغر و نام محلی نزدیک به کوفه می‌باشد. گفته شده: ثویه ویرانه‌ای است که در کنار حیره قرار گرفته است و حدود یک ساعت با آن فاصله دارد. برخی از علما گویند: ثویه، زندان نعمان بن منذر بوده است و هر کسی را که می‌خواست به قتل برساند در آن زندانی می‌کرد، و به هر کس که در آنجا زندانی می‌شد، به او می‌گفتند ثوی، یعنی در آنجا اقامت کرد و بدین علت ثویه نامیده شد و متنبی آن را در شعر خود ذکر کرده است.

جَبَّانَه: در اصل، جبان به معنای صحراست، و مردم کوفه به قبرستان، جبانه می‌گفتند، چنان که مردم بصره، مقبره می‌نامیدند. در کوفه، محله‌هایی است که به این اسم نامیده می‌شوند. و جبانه به اسامی بعضی از قبایل اضافه می‌شود، از جمله جبانه

۱- استان از چند رستاق تشکیل شده است و هر رستاق به چند طسوج [= ناحیه] تقسیم می‌شود و هر طسوج شامل چند روستاست و این کلمه بیشتر در سواد عراق به کار می‌رود و سواد عراق را به شصت طسوج تقسیم کرده‌اند و هر طسوج به اسمی اضافه شده است.

۲- حَبْدَا لَيْلَتِي بَتَلْ بَوْنَا حَيْثُ نَسَقِي شَرَابِنَا وَ نَغْنِي
و مَرَرْنَا بِنَسْوَةِ عَطْرَاتِ وَ سَمَاعٍ وَ قَرْقَفِ فَنَزَلْنَا
حَيْثُ مَا دَارَتْ الزَّجَاجَةُ دَرْنَا يَحِبُّ الْجَاهِلُونَ أَنَا جَبْنَا

مشهور کننده، جبانه سبیع است، که مختار بن عبید در آنجا به خاک سپرده شد و جبانه میمون که به ابی بشیر میمون، وابسته محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، مؤلف کتاب طاقات، منسوب است. ابن جبانه در بغداد و نزدیک دروازه شام واقع است. برخی از علما، عرزمی را به جبانه عرزم نسبت داده‌اند. جبانة سالم، به سالم بن عمارة بن عبدالحارث بن ملک بن نبار بن مرة بن صعصعة بن معاویة بن بکر بن هوازن منسوب است و جز این، که همه در کوفه قرار دارند.

جُبَّه: نام طسوجی از سواد کوفه^۱ است.

جرزه: نام زمینی در یمامه از اراضی کوفه و متعلق به بنی ربیعه است.

جَرَعَة: صدفی به سکون، اعراب گذاری کرده است. مکانی هموار و شنزار در نزدیکی کوفه است، گویند: جرع و جرع و جرعاء به یک معنا آمده است و یوم الجرعه که در کتاب مسلم ذکر شده، نیز به این موارد افزوده می‌شود و آن روزی است که سعد بن عاص به عنوان والی کوفه از سوی عثمان به کوفه آمد، ولی مردم از شهر خارج شده، از ورود وی جلوگیری کردند و ابو موسی اشعری را به سرپرستی خویش برگزیدند. سپس در این باره از عثمان سؤال کردند و او نیز کتباً ابو موسی را به حکمرانی آنان گماشت. هنگامی که خالد به عراق آمد در جرعه که میان نجفه و حیره قرار داشت، فرود آمد، جرعه را به سکون را ثبت کرده‌اند.

جزیر: نام محلی در کوفه است؛ هنگام ورود عبیدالله بن زیاد، در این محل نبردی در

گرفت.

۱- سواد: باغها و کشتزارهایی است که دارای نخلها و درختان انبوه می‌باشد، و سواد کوفه پس از رود فرات از سمت شرقی مسجد کوفه تا پشت کوفه از جهت شمال امتداد دارد، رود فرات همان فرات حله سیفیة است و منبع اصلی آب آن منطقه به شمار می‌آید و به سوی محلی که امروزه به دیوانیه شهرت دارد و شهر نوینبادی است، جریان می‌یابد. سپس به سمت روستای خمیره جاری می‌شود، تا این که به سوی چند روستا از آن جمله ام‌نجرس، ابو قواریر و رمیثه که به آن دهله نیز می‌گویند، سرازیر می‌شود. پس از آن به شهر سماوه می‌رسد. از فرات حله چند رود جاری کردند. روستاهای کوفه به رود فرات متصل است و باغها و کشتزارهای آن در کرانه فرات قرار دارد و به علت فراوانی و انبوهی آنها، سواد نام گرفته است. در مجمع البحرین گویند: سواد کوفه، نخلستانها و درختان آن است و سواد عراق نیز مانند آن می‌باشد، و به علت سرسبزی درختان و گیاهانش به این اسم نامیده شد.

جوسق خرب: در حومه کوفه و جنب نخيله قرار دارد. خوارج در روز جنگ نهروان با یکدیگر اختلاف پیدا کردند و گروهی متشکل از پانصد سوار همراه فروة بن نوفل اشجعی ز جنگ کناره‌گیری کردند و گفتند: ما به مبارزه باعلی (ع) معتقد نیستیم بلکه با معاویه می‌جنگیم و از خوارج جدا شدند و در منطقه شهر زور فرود آمدند. چون پس از شهادت حضرت علی (ع) معاویه از کوفه به شام بازگشت، خوارج اجتماع کردند و گفتند: هیچ عذری در جنگیدن با معاویه باقی نماند و حرکت کردند تا این که در نخيله که در حومه شهر کوفه قرار دارد، فرود آمدند. معاویه نیز گروهی از سپاهش را به سوی آنها گسیل داشت و خوارج آنها را شکست دادند، معاویه به مردم کوفه گفت: این عملکرد شماست و خودتان امر ایشان را به عهده گیرید، و مردم کوفه به خوارج حمله کرده با آنها جنگیدند و آنان را به قتل رساندند و جنگ در جوسق خرب در گرفت. شاید خوارج به حومه آن پناه بردند و قیس بن اصم در رثای خوارج چنین می‌سراید:

من به مرام و آیین خوارج گرویده‌ام در جنگ نخيله و کنار جوسق خرب کسانی که به پیروی از پیشینیان خوارج به جنگ رفتند البته پیش از این که دچار شک و تردید شوند قومی که هرگاه دیگران به آنها تذکر دهند یا خودشان خدا را به یاد آورند از ترس خدا به سجده در افتند آنها به سوی خدا می‌روند و در اتاقهایی که دارای تختهای زیباست و در خانه‌ای از طلا ساکن می‌شوند مدت اندکی در این دنیا درنگ کردند آن سفید رویان بی آرایش بلند بالا سرانجام از بین رفتند و بیننده، سرهای آنها را دید که شتران جوان، تندرو و نجیب آنها را می‌بردند آنها نسبت به دنیا دل بستگی نداشتند و به هدف دوردست خود دست یافتند^۱.

۱- انی ادین بما دان الشراة به
النافرین علی منہاج اولہم
قوماً اذا ذکرُوا باللہ او ذکرُوا
ساروا الی اللہ حتی انزلوا عُرْفَا
ماکان الا قلبیلاً ریث وقفتہم
حتی فنوا و رأی الرائی رؤسہم
فاصبحت عنہم الدنیا قد انقطعت
یوم النخیلہ عند الجوسق الخرب
من الخوارج قبل الشک و الریب
خروا من الخوف للاذقان والربک
من الارائک فی بیت من الذهب
من کل ابیض صافی اللون ذی شطب
تغدو بها قلیص مہریة نجب
و بلغو الغرض الاقصی من الطلب

حبانیه: معروف است که یکی از روستاهای کوفه می‌باشد و جنگی میان زیاد بن خراس عجلی از خوارج و گروه همراه وی و میان مردم کوفه در این محل در گرفت. در این جنگ کوفیان شکست خوردند و گروهی از آنها کشته شدند و این واقعه در زمان زیاد بن ابیه روی داد.

حراضة: نام بازاری در کوفه است که در آن چوبک به فروش می‌رسد.
حرام: در لفظ، مقابل حلال است. محله و منطقه بزرگی در کوفه می‌باشد که به اهالی آن بنو حرام می‌گویند، چون شاخه‌ای از قبیله تمیم است، و او حرام بن سعد بن مالک بن سعد بن زید منات بن تمیم است و عیسی بن مغیره حرامی از آنان به شمار می‌رود. حرام از شعبی و جز او روایت کرده و ثوری نیز از حرام روایت کرده است.
حَرَوْرَاء: روستایی در خارج شهر کوفه و گفته شده نام موضعی در دو میلی آن است و خوارجی که با حضرت علی(ع) مخالفت ورزیدند، در آن مکان اقامت گزیدند، لذا به آن جا نسبت داده شدند.

ابن انباری گوید: حروراء نام روستایی است. ابو منصور گوید: خوارج به محلی در خارج کوفه منسوب می‌باشند، و حروریه یا خوارج به حروراء نسبت داده شده‌اند. نخستین داوری و گردهمایی آنها هنگام مخالفت با حضرت علی(ع) در این مکان بود.
حَصَاَصَة: از روستاهای سواد در نزدیکی قصر ابی هبیره و از توابع شهر کوفه است.
حفر سَبِيع: سبیع نام قبیله‌ای است. و او سبیع بن صععب بن معاویه بن کثیر بن مالک بن چشم بن حاشد بن خیوان بن نوف بن همدان است. و آنها منطقه معروفی در کوفه دارند. محمد بن سعد گوید: حفر سبیع، نام محلی در کوفه است که ابوداود حفری منسوب به آن است. و او از خوری روایت می‌کند. ابوبکر بن ابی شیبه از ثوری روایت کرده که وی در سال ۲۰۳ ه.ق و به قولی ۲۰۶ ه.ق وفات یافت.

حمام اعین: حمام اعین در کوفه قرار دارد و نام آن در روایات مشهور است، این محل به اعین وابسته سعد بن ابی وقاص منسوب می‌باشد.

حمام سعد: نام محلی در مسیر حرکت حاجیان به کوفه است.
حَوْز: محلی در کوفه است، و ابو علی حسن بن علی بن زید بن هشام حوزی به آن جا

فرهنگ الفبایی اسامی کوفه، روستاها و محله‌های آن / ۲۱۳

نسبت داده شده و او از محمد بن حسن نحاس حدیث نقل کرده است. ابی برسی و محمد بن میمون و فرزندش ابو محمد یحیی بن حسن بن علی بن زید حوزی از وی روایت کرده‌اند و او از محمد بن عبدالله بن هشام تیملی حدیث نقل کرده و پدرم نیز از وی روایت کرده است.

خانقین: نام سرزمینی در کوفه است.

خدعذراء: در کتاب ساجی آمده است که کوفه را به سبب پاکیزگی و شادابی و درختان و رودهای بسیار، خدالعذراء می‌گفتند.

خَرّاره: محلی در نزدیکی سیلحون از نواحی کوفه است.

ناحیه بنی عبدالله بن دارم: در کوفه پس از خندق قرار دارد.

خفان و خفیه: دو بیشه نزدیک مسجد سعد بن ابی وقاص در کوفه است.

خندق سابور^۱: شاپور پادشاه ایرانیان در دشت کوفه از بیم عربها میان خود و عربها خندقی حفر کرد. گویند: هیت و عانات از توابع ناحیه انبار بود. هنگامی که انوشیروان به این جا رسید، تعدادی از قبایل عرب از سواد تا بادیه را مورد حمله قرار می‌دادند، او دستور داد تا دیوار شهری را که به نسر معروف بود، بازسازی کنند. این شهر را شاپور ذوالاکتاف بنا کرد. آن را پاسگاه مرزی قرار داد تا اطراف بادیه را محافظت کند و دستور داد تا از هیت خندقی حفر کنند که از وسط زمین بادیه عبور کرد تا کاظمه که پس از بصره

۱- ابن اثیر در کامل گوید: منصور به سبب بخلش، دوانیقی خوانده می‌شد. هنگامی که وی خندقی در کوفه احداث کرد، به هر یک از کارگران، یک دانک نقره پرداخت و دستور داد خندق را حفر کنند. دانک ۱/۲ درهم است، سپس گفت: منصور در سال ۱۵۵ (ه.ق) در کوفه و بصره، دیوار و خندقی ساخت و دستور داد تا به هر کسی که در ساخت دیوار و خندق مشارکت کند، پنج درهم بپردازند، هنگامی که کار به پایان رسید، دستور داد آنها را جمع کردند و از هر یک چهل درهم گرفت! شاعر در این باره چنین می‌سراید:
ای مردم! شما کجایی تا ببینید که ما از امیرالمؤمنین چه دیدیم پنج درهم میان ما تقسیم کرد و چهل درهم از ما گرفت (*).

این همان خندقی است که شاپور در کوفه احداث کرد و منصور به تجدید بنای آن پرداخت که امروزه به نام کری سعد شهرت دارد.

* یاالقوم ما لقینا من امیرالمؤمنینا
قسم الخمسة فینا و جنبانا الاربعینا

قرار دارد، امتداد یابد و به دریا برسد، و بر روی آن برجهای دیدبانی و قلعه‌هایی بنا کرد، و با برپا کردن پایگاه نظامی بدان نظم بخشید تا مانع درگیری اهل بادیه با مردم سواد شود به سبب حفر این خندق، هیت و عانات از ناحیه شاه فیروز خارج شد زیرا عانات روستاهای پیوسته به هیت بودند.

خَوْرَنَق: عربها در اشعارشان نام آن را ذکر کرده‌اند و در کلامشان ضرب المثل‌هایی از آن به کار برده‌اند. خورنق منطقه‌ای در کوفه است.

ابو منصور گوید: خورنق نه‌ری است و در باره آن چنین سرود:

مالیات رودهای سیلحون و جز آن صریفون و خورنق گرفته می‌شود^۱.

وی می‌گوید: ابن سکیت نیز در باره خورنق چنین گفته است. بنا بر گواهی آثار و اخبار، خورنق کاخی بود که پشت شهر حیره قرار داشت. در باره بنیانگذار آن اختلاف شده است، هیشم بن عدی گوید: نعمان بن امریء القیس بن عمرو بن عدی بن نصر بن حارث بن عمرو بن لخم بن عدی بن مرة بن ادد بن زید بن کهلان بن سبابن یعرب بن قحطان ملک، در هشتاد سال پیش، دستور بنای کاخ را صادر کرد، خورنق در مدت شصت سال ساخته شد. و مردی از روم به نام سنمار کاخ او را ساخت. وی دو سه سال به ساختن بنا می‌پرداخت و حدود پنج سال بیشتر یا کمتر ناپدید می‌شد، در جست‌وجوی وی می‌رفتند ولی وی را نمی‌یافتند. سپس می‌آمد و عذر و بهانه می‌آورد، و پیوسته تا شصت سال بدین شیوه عمل می‌کرد تا این که از ساخت آن فراغت یافت، و نعمان بر بالای کاخ رفت و در برابرش دریا و در پشت سرش خشکی را دید و ماهی، سوسمار، آهو و نخل را مشاهده کرد و گفت: هرگز مانند این بنا ندیده‌ام. سنمار به او گفت: من محل آجری را می‌دانم که اگر آن آجر برداشته شود تمام کاخ فرو می‌ریزد، نعمان گفت: آیا شخص دیگری جز تو جای آن را می‌داند؟ سنمار گفت: خیر. نعمان گفت: البته آن را پنهان می‌دارم و هیچ کس از آن اطلاعی پیدا نمی‌کند، سپس دستور قتل او را صادر و از بالای کاخ به پایین پرتاب کرد و قطعه‌قطعه شد. این واقعه نزد عربها ضرب المثل شد؛ لذا

۱- و تجبی البیه السیلحون و دونها صریفون فی انهارها و الخورنق

شاعر در این باره می‌سراید:

او مرا مجازات کرد، خداوند به بدترین صورت مانند سنمار بی‌گناه، او را مجازات کند وی تمام کاخ را در مدت شصت سال بنا کرد و کاشیها و سرب در آن به کار برد هنگامی که مشاهده کرد کار ساختمان به پایان رسید و مانند کوهی بلند و استوار شده است سنمار گمان کرد به او عطایای بسیار می‌دهند و به محبت و نزدیکی به نعمان دست می‌یابد ولی نعمان گفت: این خدانشناس را از بالای قصر به زیر افکنید به خدا سوگند، این از شگفت‌انگیزترین پیش‌آمدهاست^۱.

بسیاری از عربها از وی نام برده و به سنمار مَثَل می‌زنند.

همین نعمان چندین بار با شام جنگید و از همه پادشاهان، قدرتمندتر بود. یکی از روزها هنگامی که بر جایگاه خود در خورنق نشسته بود و بر نجف و باغها و نخلستانها و گلزارها و رودخانه‌هایی که در سمت غرب آن قرار داشتند و همچنین بر سمت غرب و شرق فرات و خورنق که مقابل فرات بود، اشراف داشت به نظرش رسید فرات همانند خندقی شهر خورنق را که بر ساحل محل پریچ و خم فرات قرار داشت، احاطه کرده است؛ سرسبزی، روشنایی و رودهای آن، وی را شگفت‌زده کرد. نعمان به وزیرش گفت: آیا تا به حال چنین منظره زیبایی دیده‌ای؟ وزیر گفت: به خدا سوگند، خیر ای پادشاه! چنین منظره‌ای ندیده‌ام ولی این منظره هم دوام ندارد. نعمان گفت: پس چه چیزی دوام می‌یابد؟ وی گفت: آنچه نزد خدا در آخرت است. گفت: با چه به دست می‌آید؟ وزیر گفت: با ترک دنیا و عبادت خدا و درخواست آنچه نزد اوست، نعمان همان شب، حکومت را رها کرد و ردایی پوشید و به طور پنهانی گریخت و هیچ کس متوجه رفتن او نشد، و تاکنون هیچ خبری از وی در دست نیست. صبحدم که بنابر آداب و رسوم به در

۱- جزانی جزاه الله شر جزائه
سوی رمه البنیان ستین حجة
فلما رأی البنیان تم سحوقه
فظن سنمار به کل حیوة
فقال اقدفوا بالعلیج من فوق رأسه
جزاء سنمار و ماکان ذا ذنب
یعل علیه بالقرامید و السکب
و آخ کمثل الطود و الشامخ الصعب
وفاز لدیه بالمودة و القرب
فهذا العمرالله من اعجب الخطب

منزل او رفتند، اجازه ورود نیافتند. چون اجازه دادن به تأخیر افتاد، علت آن را نفهمیدند، لذا در این باره سؤال کردند و چندین روز، امر بر آنها مشتبه بود، پس از مدتی مشخص شد که او از حکومت کناره گیری کرد و برای عبادت به کوه و دشت پناه برده است، دیگر، هیچ گاه دیده نشد. گویند: وزیرش نیز همراه وی رفت. در این باره عدی بن زید چنین می سراید:

به یا آور پادشاه خورنق را که روزی به کار نظارت می کرد و ارشاد و راهنمایی اندیشه می طلبد او به سبب دیدنیها، فزونی ثروت و دارایی دریای پهناور و کاخ سدیر، خوشحال و مسرور شد ناگهان به خود آمد و گفت: چه خوشی و سروری برای انسان زنده ای است که به زودی خواهد مُرد پس از کامیابی پادشاهی و توانگری قبرستانها آنان را پنهان کردند پس همه مردند مانند برگهای خشکیده ای که بادهای صبا و دبور، آنها را درهم پیچید^۱. هنگامی که در روزگار خلافت ابوبکر، خالد بن ولید بر حیره تسلط یافت، عبدالسیح بن عمرو بن بقیله چنین سرود:

آیا پس از دو مندر، چهارپایانی را خواهم دید که میان خورنق و سدیر رفت و آمد کنند؟ دلاوران هر قبیله از رویارویی با وی اجتناب می ورزند به خاطر ترس از غرش رعد آسای شیر (شخص ممدوح) ما پس از مرگ ابوقبیس مانند گوسفندانی شده ایم در روز بارانی قبیله های معد، خاندان ما را تجزیه کردند گویا ما مانند بعضی از اعضای شتر، پاره پاره شده ایم^۲.

ابن کلبی گوید: فرمانروای خورنق و کسی که دستور بنای آن را صادر کرد، بهرام گور،

۱- و تبیین رب الخورنق اذ شر ف یوماً و للهدی تفکیر
سره ما رأی و کثرة ما یم لک و البحر معرضاً و السدیر
فارعوی قلبه و قال فما غب طة حی الی الممات یصیر
ثم بعد الفلاح و الملك و الاء ة و ارتهم هناک القبور
ثم صاروا کانهم ورق ج ف فألوت به الصبا و الدبور

۲- أبعد المنذرین اری سواما تروح بالخورنق و السدیر
تحاماه فوارس کل حی مخافة ضیغم عالی الزئیر
فصرنا بعد هلک ابی قبیس کمثل الشاة فی الیوم المطیر
تقسمنا القبائل من معد کانا بعض اجزاء الجزور

فرزند یزدگرد، فرزند شاپور ذی الاکتاف بود، و برای یزدگرد هیچ فرزندی نمی‌مآند، و فرزندش بهرام گور در کودکی به بیماری شبیه استسقا مبتلا شد، لذا در جستجوی محل خوش آب و هوایی بود که از امراض و بیماریها دور باشد تا بهرام را از ترس بیماری‌اش به آنجا بفرستد، پزشکانش توصیه کردند تا او را به سرزمین عرب بفرستد تا بول و شیر شتر بنوشد یزدگرد نیز او را نزد نعمان فرستاد و به او دستور داد تا برای فرزندش کاخی مانند کاخ خورنق بسازد. نعمان نیز کاخی برای او ساخت و بهرام را در آن جای داد و به معالجه او پرداخت تا بهبودی یافت. پس از آن بهرام از پدرش اجازه خواست تا نزد نعمان بماند. یزدگرد نیز به او اجازه داد، و پیوسته نزد نعمان و در کاخ خورنق بود تا این که به بلوغ رسید و پدرش درگذشت، و مصمم شد تا به حکومت دست یابد، و به آن نیز رسید چنان که رسم شاهان چنین است.

هیثم بن عدی گوید: هیچ حاکمی به کوفه وارد نشد مگر این که در کاخ معروف آن در خورنق بنای جدیدی ساخت. هنگامی که ضحاک بن قیس به کوفه آمد، چند جایی در کاخ بنا کرد و آنها را با گچ سفید کرد، و در آن به جستجو پرداخت. روزی شریح قاضی نزد وی آمد و ضحاک به او گفت: ای ابا امیه! آیا بنایی زیباتر از این دیده‌ای؟ شریح گفت: بله، آسمان و کسی که آن را بنا کرده است... گفت: من در باره آسمان از تو سؤال نکردم، سوگند یاد کن که اباتراب را ناسزا بگویی. گفت: این کار را نمی‌کنم. ضحاک گفت: چرا؟ گفت: ما به زندگان قریش احترام می‌گذاریم و به مردگان آنها ناسزا نمی‌گوییم. ضحاک گفت: خداوند به تو جزای خیر دهد.

علی بن علوی کوفی مشهور به همانی چنین سروده است:

خداوندا، محل خوش آب و هوایی را که میان خورنق و کثیب قرار دارد، آبیاری فرما به وسیله چشمه‌هایی که اطراف قصر ابی خصیب قرار دارند کاخی که پادشاهان، آن را برگزیدند و نظر خردمندان را به خود جلب می‌کند روزگاری من در دل زیبارویان جای داشتم که اگر می‌توانستند مرا میانِ گردن و سینه خود، جای می‌دادند زمانی من و آنان از هیچ گناهی اجتناب نمی‌ورزیدم آن دو جوان هنگام رویارویی با ناملایمات با اشک جاری، شکایت خود را ابراز می‌کردند آنها تنها تیره‌روزی را جدایی و باز داشتنِ محبوبی

از دلبرش می‌دانند^۱.

علی بن محمد کوفی نیز می‌سراید:

چه توقفهای زیادی در خورنق داشتی که بهتر و بیشتر از توقفهای دیگران است از غدیر تا سدیر تا کلیساهای کشیشان تا راههای راهبانی که لباسهای کهنه و مندرس پوشیده و ترسان و بیمناک هستند حتی باغهای مناطق متروک و دور افتاده آن نشانه‌های لباسهای پُر نقش و نگار را می‌پوشاند گویا برکه‌ها و تالابهای آن مانند جزوهای قرآن است و شاخه‌های درختان آن با وزش بادهای شدید تکان می‌خورد موی جلو سر دختران نوجوان با حاشیه کتابها برخورد می‌کند و شاخ و برگهای رنگین درختان ابتدا و انتهای آن را به یکدیگر پیوند می‌دهند زمستانهای آن هوای دریایی دارد و در مناطق خشک و بیابانی آن، بیلاقهایی وجود دارد شرابی به درخشندگی مروارید و به خوش بویی کافور از زمینهای بلند آن به دست می‌آید^۲.

۱- سقیماً لمنزلة و طیب بمدافع الجرعات من دارتـخیرها المـلـو ایام کنت من الغوا لوستطعن خبأنی ایام کنت و کن لا غـرین یشتکیان ما لم یعرفا نکداً سوی	بین الخورنق والکثیر اکناف قصر ابی النخیب ک فهتکت رأی اللیب نی فی السواد من القلوب بین المخاتق و الجیوب مستخرجین من الذنوب یجدان بالدمع السروب صد الحیب عن الحیب
۲- کم وقمة لك بالخور بین الغدیر الی السدی فمدارج الرهبان فی دمن کأن ریاضها وکانما غدرانها وکانما اعضانها طرر الوصائف یلتقی تلقی اواخرها او بحریة شتواتها دریة الصهباء کا	نق ما توازی بالمواقف ر الی دیارات الاساقف اطمار خائفة و خائف یکسین اعلام المطارف فیها عشور فی مصاحف تهتز بالریح العواصف ن بها الی طرر المصاحف ثلها بالوان الرفارف بریة فیها المصائف فوریة منها المشارف

فرهنگ الفبایی اسامی کوفه، روستاها و محله‌های آن / ۲۱۹

دار حکیم: محله‌ای مشهور در کوفه است که به حکیم بن سعد بن ثوربکائی از فرزندان بکاء بن عامر بن ربیع بن عامر بن صعصعه منسوب است.

در احتمال: در کوفه قرار دارد و به قمامه، دختر حارث بن هانی کندی نسبت داده شده و در کنار دار اشعب بن قیس واقع شده است.

دار مقطع: در کوفه و به مقطع کلبی منسوب است، عدی بن رقاع در باره او چنین می‌سراید:

چشم، مکان نشانه‌گذاری شده را می‌شناسد چنان که میهمانان، دار المقطع را می‌شناسند^۱.

دُرُتا: یکی از مناطق کوفه است و تعداد زیادی از مردم آن جا زندگی می‌کردند و یکصد و بیست هزار درخت نخل و انواع مختلف درختان انبوه در آن جا وجود داشته است.

دُوران: محلی که پشت پل کوفه واقع شده و کاخ اسماعیل قسری، برادر خالد بن عبدالله قسری، حاکم کوفه، آن جا بوده است.

دوبا: در کوفه و نجف محله‌ای از آن است. گویند اسم آن دومه است زیرا هنگامی که عمر «اکیدر» حاکم دومة الجندل را راند، او به حیره رفت و در آن جا دُری ساخت و آن را دومه نامید.

دیارات اساقف: دیارات جمع دیر، و اساقف جمع اسقف است، و آنان رؤسای مسیحیان هستند. این دیارات در نجف پشت کوفه قرار دارند، و نجف در ابتدای حیره واقع شده است. و آن گنبدها و قصرهایی است که در برابرش رودی معروف به غدیر جریان می‌یابد و در سمت راست آن، کاخ ابی خصیب و در سمت چپ آن سدیر واقع شده و در باره آن علی بن محمد بن جعفر علوی حمانی چنین سروده است:

چه توقفهای زیادی در خورنق داشتی که بهتر و بیشتر از توقفهای دیگران است از غدیر تا سدیر تا کلیساهای کشیشان تا راههای راهبانی که لباسهای کهنه و مندرس

۱- علی ذی منا تعرف العین منته کما تعرف الأضياف دارالمقطع

پوشیده و ترسان و بیمناک هستند حتی باغهای مناطق متروک و دور افتاده آن نشانه‌های لباسهای پرنقش و نگار را می‌پوشاند گویا برکه‌ها و تالابهای آن مانند جزوهای قرآن است زمستانهای آن، هوای دریایی دارد و در مناطق خشک و بیابانی آن، ییلاقهایی وجود دارد^۱.

دیراعور: در پشت کوفه قرار دارد و مردی از قبیله ایاد، مشهور به اعور از فرزندان خذافه بن زهر بن ایاد آن را بنا کرد.

دیرحنه: در پشت کوفه و حیره واقع شده است.

دیرشاء: در زمین کوفه است و حدود هفت و نیم کیلومتر از نخيله فاصله دارد.

رحا عماره: نام محله‌ای در کوفه که به عماره بن عقبه بن ابی معیط منسوب است.

رحبه خنیس: محله‌ای در کوفه که به خنیس بن سعد برادر نعمان بن سعد جدّ ابی

یوسف یعقوب بن ابراهیم بن حبیب بن خنیس قاضی نسبت داده شده است.

رصافه کوفه: منصور عباسی آن را ساخت و حسین بن سری، کوفی نام آن را در

شعرش آورده است:

به رصافه و ثنیه و خورنق نظر افکندم خرابی و ویرانی، آن مناطق را فرا گرفته و آثار

آنها از میان رفته و فرسوده شده بودند^۲.

زراره: محله‌ای در کوفه است و به نام زراره بن یزید بن عمرو بن عدس از قبیله بنو

بگّار نامیده شده، زیرا در آنجا منزل وی بوده است. اما معاویه آن را از وی گرفت و در

شمار زمینهای حکومت درآورد تا این که سرانجام ابو جعفر، آن را به محمد بن اشعث بن

۱- کم وقفه لک بالخور مسا توازي بالمواقف

بین الغدیر الی السدیة ر الی دیارات الاساقف

فمدارج الرهبان فی اطمار خائفة و خائف

دمن کأن ریاضها یکسین اعلام المطارف

و کانما غدرانها فیها عشور فی مصائف

بحریة شتواتها بریة فیها المصائف

۲- ولقد نظرت الی الرصا فة فالثنیة فالخورنق

جر البلی اذیاله فیها فادرسها و اخلق

فرهنگ الفبایی اسامی کوفه، روستاها و محله‌های آن / ۲۲۱

عقبه خزاعی واگذار کرد. هنگامی که سعید بن عاص در کوفه بود، زراره در ملکیت سعید بن عاص بود. در حدیثی آمده است که حضرت علی(ع) به زراره نظر افکند، فرمود: این چه روستایی است؟ گفتند: روستایی که به آن زراره می‌گویند و در آن گوشت و شراب به فروش می‌رسد. آن‌گاه حضرت از روی پلی که بر روی فرات بود به سوی روستای زراره رفت و فرمود: برای من آتش بیاورید، و آن را برافروزد زیرا خبیث از درون خورده می‌شود. وی افزود: زراره از سمت غرب آتش گرفت و آتش به باغ خواستار حیرونا نیز سرایت کرد.

زوره: محله‌ای در کوفه است.

زیدان: موضعی در کوفه است.

سَکِن: محله‌ای در زمین کوفه می‌باشد.

سَینیا: روستایی از مناطق کوفه است و عثمان بن عفان آن را به عمار بن یاسر واگذار کرد.

سَوادیه: روستایی در کوفه است و به سواد بن زید بن عدی بن زید بن ایوب بن محروق بن عامر بن عصبه بن امریء القیس بن زید منات بن تمیم منسوب می‌باشد. سواریه: محله‌ای در کوفه می‌باشد و به سوار بن یزید بن عدی بن یزید عبادی شاعر نسبت داده شده است.

بازار اسد: در کوفه قرار دارد و به اسد بن عبدالله قسری برادر خالد بن عبدالله حاکم کوفه و بصره منسوب است.

بازار حَکمه: نام محلی در مناطق کوفه است.

احمد بن یحیی بن جابر گوید: این بازار به حکمه بن خدیفة بن بدر منسوب است. او کنار این بازار می‌نشست. او می‌گوید: مادر حکمه همان مادر قرقه است که علیه رسول خدا(ص) توطئه‌چینی می‌کرد و زید بن حارثه، وی را در منزلش کشت. ابو یقظان گوید: این بازار به مردی از فرزندان حکمه که به وی حَکَم می‌گفتند، منسوب است و خداوند، داناتر است.

در این بازار، جنگی میان حجاج و شیبخ خارجی در گرفت که عتاب بن ورقاء ریاحی

در آن جنگ کشته شد.

بازار یوسف در کوفه قرار دارد و به یوسف بن عمر بن محمد بن حکم بن عقیل ثقفی منسوب است.

سهله: «زمین نرم و هموار» معنای آن مشخص است، و مسجدی در کوفه است. ابو حمزه ثمالی گوید: ابو عبدالله جعفر بن محمد صادق (ع) به من فرمود: ای ابا حمزه ثمالی! آیا مسجد سهیل را می‌شناسی؟ گفتم: نزد ما مسجدی است که به آن سهله می‌گویند. فرمود: بله، منظورم همین است، اگر زید به این مسجد می‌آمد و نماز می‌خواند و از کشته شدن به خدا پناه می‌برد، خدا به او پناه می‌داد. در این مسجد، جایگاه خانه‌ای است که ادریس (ع) در آن خیاطی می‌کرد و از آن‌جا به آسمان رفت. و از این مسجد، حضرت ابراهیم (ع) نزد عمالقه رفت، و در آن محل، صخره‌ای است که تصویر پیامبران بر آن نقش بسته است و خاکی که پیامبران الهی از آن آفریده شدند، از آن جاست و آن‌جا محل توقف خضر بود و هیچ اندوهگینی به آن‌جا نیامد مگر این که خداوند، اندوه او را از بین ببرد.

سیب: در اصل به معنای محل جریان آب است مانند رودخانه و آن کوره‌ای^۱ از سواد کوفه بود و اینها دو سیب بودند، سیب بالا و سیب پایین از طسوج سورا، و کنار کاخ ابن هبیره قرار داشتند. احمد بن محمد بن احمد بن علی سببی ابوبکر - فقیه شافعی - منسوب به آن است. وی در سال ۲۷۶ (ه.ق) در کاخ ابی هبیره به دنیا آمد و در سال ۳۹۲ (ه.ق) درگذشت.

شانیا: روستایی از نواحی کوفه که از طسوج سورا و از سیب بالا است.

شومیا: محلی در زمین کوفه است که سپاه مهران برای جنگ با مثنی و مسلمانان به آن‌جا آمدند، گویند: شومیا، محل دار رزق در کوفه است.

شیلی: یکی از نواحی کوفه است، و رودخانه‌ای به نام شیلی دارد، در کتاب فتوح نیز ذکر شده است، این رودخانه، امروز به نام رود زیاد شهرت دارد و به زیاد بن ابیه منسوب

۱- کوره به ناحیه‌ای گفته می‌شود شامل چند روستا، که یک قصبه یا شهر، یا رودخانه‌ای داشته باشد.

است و خداوند، داناتر است.

صحرا اثیر: گویا تصغیر اثر است. صحرای اثیر در کوفه قرار دارد و به اثیر بن عمرو سکونی، پزشک کوفی، معروف به ابن عمریا منسوب است. عبدالله بن مالک می‌گوید: هنگامی که ابن ملجم ملعون به حضرت علی (ع) ضربت زد، همه پزشکان برای مداوای حضرت علی (ع) گرد آمدند و از میان آنان، اثیر مهارت بیشتری در پزشکی داشت اثیر شش گرم گوسفندی را برداشت و در جستجوی رگی برآمد و آن را بیرون آورد و در جراحی علی (ع) وارد کرد، سپس در رگ دمید و آن را خارج کرد، ناگهان دید که سفیدی مغز آن چسبیده است و متوجه شد که ضربت بر پوست اطراف مغز سر رسیده است و گفت: ای امیرالمؤمنین! وصیت کن که از دنیا خواهی رفت.

در صحرای اثیر، حضرت علی بن ابی طالب (ع) گروه غالیان را به آتش کشید. صحرای ام سلمه: محلی در کوفه که به ام سلمه، دختر یعقوب بن سلمه، فرزند عبدالله بن ولید بن مغیره فخرومیه، همسر سفاح منسوب است. چند موضع در کوفه هست که به آن صحرا گویند.

صحرای بردخت: نام محله‌ای در کوفه که به بردخت، شاعر ضبی عکلی نسبت داده شده و اسم او علی بن خالد است.

صریفین: از روستاهای کوفه که حسین بن محمد بن حسین بن علی بن سلیمان دهقان مقری معدل صریفینی ابوالقاسم کوفی منسوب به آن جاست و یکی از بزرگان و سران آن به شمار می‌آید و بسیاری از مردم نزد وی قرآن را ختم کردند: وی قاری دانایی بود و بسیار حدیث نقل می‌کرد و راستگو، امین و رازدار بود و به مذهب زیدیه اعتقاد داشت. وی در محرم سال ۴۸۰ ه.ق وارد بغداد شد و مردم نزد وی حدیث فراگرفتند و ابا محمد جناح ابن نذیر بن جناح محاری و جزوی نزد او به استماع حدیث پرداختند و گروهی از وی روایت کردند، و در شب هفدهم ماه محرم در سال ۴۹۰ ه.ق درگذشت. **الصنین:** نام شهری در حومه کوفه است و یکی از منازل منذر بود و یک رودخانه و چند مزرعه داشت، عثمان بن عفان، آن را از طلحة بن عبیدالله خرید و نامه‌ای به وی

نوشت که نزد محدثان مشهور و زبانزد است و من به علت بیهودگی آن نامه، از نقل آن خودداری کردم.

صین: عمرانی گوید، نام محلی در کوفه است.

ضَبَاب: قلعه‌ای در کوفه که شریف ابوالبرکات عمر بن ابراهیم بن محمد بن محمد بن حمزه حسینی علوی ضبابی زیدی نحوی منسوب به آن است.

عبس: محله‌ای در کوفه که به قبیله عبس نسبت داده شده و او عبس بن بغیض بن ریث بن غطفان بن سعد بن قیس عیلان بن مضر بن نزار است که به آن قبیله منسوب می‌باشد.

عراقان: منظور بصره و کوفه است.

عَرَزَم: نام آرامگاهی در کوفه است. گویند عرزم، محله‌ای است در کوفه که به آرامگاه عرزم معروف است و به مردی که در آن آجر می‌ساخت و نامش عرزم بود، منسوب می‌باشد.

گروهی از دانشمندان از جمله عبدالملک بن میسره بن عمر بن محمد بن عبیدالله به آن جا منسوب می‌باشند، ابو عبدالله بن ابی سلیمان از عطاء و سعید بن جبیر حدیث نقل و از سفیان ثوری و شعبه بن حجاج و یحیی بن سعید قطان و جز آنان نیز روایت کرده است. او ثقه‌ای بود که در برخی احادیث دچار اشتباه می‌شد و در سال ۱۴۵ (ه.ق) درگذشت.

فرزند برادرش ابو عبدالرحمن محمد بن عبیدالله ابی سلیمان عرزمی نیز از عطاء روایت می‌کند و ابو افنون از وی حدیث نقل می‌کند. وی در سال ۱۵۵ (ه.ق) فوت کرد.

عقر بابل: روستایی در نواحی کوفه و نزدیک کربلاست. روایت شده هنگامی که حسین بن علی (ع) به کربلا رسید و سواران عبیدالله بن زیاد، وی را احاطه کردند، حضرت با اشاره به عقر فرمود: نام این روستا چیست؟ عرض کردند: اسم آن عقر است. فرمود: از عقر به خدا پناه می‌برم. نام سرزمینی که در آن هستم چیست؟ گفتند: کربلا، فرمود: این جا سرزمین اندوه و مصیبت است و خواست از آن جا خارج شود ولی از خروج ایشان جلوگیری کردند، تا آن حادثه ناگوار روی داد.

در سال ۱۰۲ (ه.ق) یزید بن مهلب بن ابی صفره در این مکان کشته شد و او از فرمان بنی مروان سرپیچی کرد و مردم را به سوی خود فراخواند و مردم بصره، اهواز، فارس و

فرهنگ الفبایی اسامی کوفه، روستاها و محله‌های آن / ۲۲۵

واسط از او پیروی کردند و با هزار و صد و بیست نفر قیام کرد. یزید بن عبدالملک، برادرش مسلمه را برای مبارزه با او برگزید، مسلمه در عقر از سرزمین بابل با یزید برخورد کرد و این جنگ به قتل یزید بن مهلب منجر شد.

عین جمل: از مناطق کوفه، بخشی از نجف و نزدیک قطقطانه است چون در آنجا شتری مُرد به این اسم نامیده شد. برخی می‌گویند: کسی که آن‌جا را کشف کرد، نامش جمل بود.

غاضریه: منسوب به غاضره از بنی اسد که روستایی از نواحی کوفه و نزدیک کربلاست.

غریان: تنیه غری است، و آن جسم آغشته به چسب است، غری به معنای بتی که گوسفندان را در برابرش ذبح می‌کردند نیز آمده است، غریان یعنی طربالان و آنها دو ساختمان شبیه صومعه هستند که در حومه کوفه و نزدیک مرقد حضرت علی (ع) قرار دارند.

گوید: غریان در کوفه است، هشام بن محمد کلبی گفت شرقی بن قطامی برای من روایت کرده، گفت: منصور مرا نزد برخی از پادشاهان فرستاد، و من در بارهٔ عربها و نسب ایشان سخن گفتم، ولی او نه خشنود شد و نه شگفت زده. وی گوید: مردی از یارانش به من گفت: ای ابا مثنی! در کلام عرب غری چیست؟ گفتم: غری به معنای زیبایی است، و عرب می‌گوید: هذا رجل غری یعنی این، مرد زیبایی است این دو ساختمان به علت زیبایی آنها در آن زمان غریین نامیده شدند، و غریانی که در کوفه قرار دارد مانند غریانی بنا شده که فرمانروای مصر آنها را در کشورش ساخت و بر آنها نگاهبانانی گماشت و هر کسی که در این دو بنا نماز نمی‌خواند، کشته می‌شد، لکن وی را میان پذیرش در امر مخیر می‌کرد که به هر حال، از مرگ رهایی نداشت و نباید درخواست حکومت می‌کرد و فوراً آنچه را می‌خواست به وی می‌داد، سپس او را می‌کُشت و روزگاری بدین منوال سپری شد. وی گوید: روزی رختشویی از افریقا با الاغ و چوبدستی‌اش به آن‌جا آمد و از کنار غریان گذشت ولی در برابر آنها نماز نخواند، لذا نگاهبانان او را گرفتند، رختشوی گفت: چرا مرا گرفتید؟ گفتند: چرا نزد غریان نماز

نخواندی؟ گفت: نمی‌دانستم. آنها وی را نزد فرمانروایشان بردند و گفتند: او در برابر غریان نماز نخوانده است. فرمانروا گفت: چرا نزد آنها نماز نخواندی؟ گفت: نمی‌دانستم من مردی غریب از افریقا هستم. دوست داشتم نزد شما باشم تا لباس تو و نزدیکانت را بشویم و در سایه تو نفعی ببرم. اگر می‌دانستم برای آنها هزار رکعت نماز می‌خواندم، فرمانروا گفت: آرزویت چیست؟ گفت: چه بخواهم؟ گفت: در باره حکومت و رهایی خودت را کشته شدن درخواست نکن و جز اینها هر چه می‌خواهی آرزو کن. می‌گوید: رختشوی رفت و برگشت و به ناله و زاری پرداخت و گفت مرا معذور بدارید زیرا من غریب هستم ولی فرمانروا از پذیرش آن امتناع کرد. وی گفت: من ده هزار درهم از تو می‌خواهم، گفت: ده هزار درهم نزد من آورید. رختشوی گفت: بیکی بیاورید، بیکی آمد و ده هزار درهم را به او داد و گفت: هرگاه به افریقا رسیدی، از منزل فلان رختشوی سؤال کن و این ده هزار درهم را به خانواداش بده. سپس فرمانروا گفت: آرزوی دومت را بگو، وی گفت: هر یک از شما را سه بار با چوبدستی بزنم ضربت اول شدید، ضربت دوم متوسط و ضربت آخر آرام گوید: فرمانروا دچار تردید شد و مدت زیادی درنگ کرد، سپس به افرادی که در مجلسش نشسته بودند، گفت: نظر شما چیست؟ گفتند: نظر ما این است که سنتی را که پدران پاره‌ریزی کردند، قطع نکنیم. گفتند: از چه کسی شروع می‌کنی؟ گفت: از فرمانروا، فرزند فرمانروایی که این سنت را نهاده است. گفت: فرمانروا از تختش پایین آمد و رختشوی، چوبدستی را بلند کرده، به پشت گردنش زد. فرمانروا به روی زمین افتاد، و به او گفت: کاش می‌دانستم این چه ضربات سنگینی است؛ به خدا سوگند، اگر این ضربه، آهسته بود و پس از آن ضربه متوسط و شدید بر من وارد می‌شد، حتماً می‌مردم. آن‌گاه به نگهبانان نظر افکند و گفت: حرام‌زاده‌ها! گمان می‌کنید او در برابر غریان نماز نخوانده است ولی به خدا سوگند، من او را دیدم که نماز می‌خواند، او را رها کنید و غریان را خراب کنید، گوید: رختشوی خندید به حدی که از شدت خنده پایش را به زمین می‌کشید.

می‌گوییم: به نظر من هنگامی که منذر، غریان را در حومه کوفه ساخت این سنت را هم نهاد ولی برآوردن سه حاجتی را که پادشاه مصر مقرر کرده بود، شرط نکرد؛ خداوند

آگاه و داناست.

غریان در حومه کوفه قرار داشت و منذر بن امریء القیس بن ماء السماء آنها را بنا کرد و سببش این بود که وی دارای دو خدمتکار از خاندان اسد بود که به یکی از خالد بن نضله و به دیگری عمر بن مسعود می‌گفتند، آنها شبی در حالی که فرمانروا مست بود، نزد او رفتند، تا در مورد مطلبی با وی صحبت کنند. فرمانروا نیز در حال مستی فرمان داد تا در حومه کوفه، دو قبر برای آن دو حفر کنند و آنها را زنده دفن کنند. صبح روز بعد، آن دو را فرا خواند. وی را از آنچه بر سر آن دو آورده بود، آگاه کردند. او از این خبر اندوهگین شد و کنار قبر آن دو رفت و دستور داد، دو طربال بر روی آنها ساختند و طربال همان صومعه است. منذر گفت: تمام زایران عرب باید از میان دو قبر عبور کنند، و هیچ کس نباید با فرمان من مخالفت کند. و در هر سال برای آنها روز بدبختی و روز خوشبختی مقرر کرد. و در روز بدبختی، هر کس را می‌دید، می‌گشت و طربالها را به خون او آغشته می‌کرد و اگر حیوانی نزد او می‌آمد، اسبها آن را تعقیب می‌کردند و اگر پرنده‌ای می‌آمد، بازهای شکاری را به سراغش می‌فرستاد و هر چه در برابرش ظاهر می‌شد، می‌گشت و آن دو بنا را به خونس آغشته می‌کرد، و بخشی از دوران حکومتش بدین سان سپری شد، یکی از دو روز، روز بدبختی نامیده شد، و آن روزی بود که هر انسان و حیوانی دیده می‌شد، به قتل می‌رسید و روز دیگر، روز خوشبختی نام گرفت و در آن روز هر شخصی را که می‌دید، مورد حمایت خویش قرار می‌داد و به او خلعت می‌بخشید، در یکی از روزهای بدبختی منذر از کاخ خارج شد و با عبید بن ابرص اسدی شاعر روبه‌رو شد که در حال مدیحه سرایی پیش می‌آمد. چون منذر او را دیده، گفت: چرا مرگ برای تو باشد، ای عبید؟ عبید گفت: خائن با پای خود نزد تو آمد و گوینده سخن این جمله را ضرب‌المثل قرار داد. منذر به او گفت: مرگت فرا رسیده است. مردی که همراه شاعر بود گفت: لعنت و نفرین از تو دور باد، او را رها کن، زیرا گمان می‌کنم آشنایی او به شعر، بهتر است از آنچه از قتلش می‌خواهی، به اشعار او گوش کن و اگر اشعار خوبی شنیدی از او بیشتر بخواه، و اگر جز این بود، او را می‌گشی و تو بر این امر توانایی. عبید نشست، غذا خورد و آب نوشید. آنگاه منذر او را فرا خواند و گفت: نظرت

را به من بگو، عبید گفت: خودم را در آستانه مرگ می بینم، سپس منذر گفت: برایم شعر بخوان که شهرت تو مرا به شگفت می آورد، عبید گفت: حال من، حال شخص اندوهگین و پریشانی است که توان سرودن شعر ندارد و کارد به استخوانم رسیده است، و گوینده، این دو جمله را ضرب المثل قرار داد. برخی از حاضران در مجلس گفتند: مادرت به عزایت بنشیند برای فرمانروا سرود بخوان، عبید گفت: سخن شخصی که بزودی کشته می شود چه تأثیری دارد، و آن را به صورت ضرب المثل آورد یعنی کسی که به تو اهمیت نمی دهد، او را در کارهایت دخالت مده. منذر گفت: مرا خسته کردی، پیش از آن که دستور قتل تو را صادر کنم، مرا آسوده کن. عبید گفت: عزیز کیست و آن را به صورت ضرب المثل آورد. منذر گفت: شعرت را برایم بسرای، آیا ملحوب خالی از سکنه شد؟^۱ عبید چنین سرود:

عبید از خاندانش جدا شد و امروزه کاری از او ساخته نیست مرگی برایش پیش آمد که او را از زندگی محروم کرد و به وسیله آن دو مرگش فرا می رسد.^۲

منذر گفت: ای عبید! قبل از این که تو را بگشتم، شعرت را بخوان... عبید سرود:

به خدا سوگند، اگر بمیرم زیان نمی کنم و اگر زنده بمانم، تنها نیستم به فرزندانم و عموهایشان بگو که سرانجام، مرگ فرا می رسد مرگ، زمان معینی دارد که همه مردم با وجود بیزاری از آن به سویش می روند برای مرگی که به شما نزدیک می شود بی تابی نکنید زیرا مادر برای مرگ می زاید.^۳

منذر گفت: وای بر تو! ادامه بده. عبید چنین سرود:

۱- اقفر من اهله ملحوب...

۲- اقفر من اهله عبید فالیوم لایبدی و لا یعبید
عنت له منیة تکود و حان منهما له ورود

۳- والله ان مت ماضرنی وان عشت ما عشت فی واحده
فابلیغ بنی و اعمامهم بان المـناهای الوارده
لها مدة فنفس العباد الیهاوان کرهت قاصده
فلا تجزعوا لحمام دنا فللموت ما تلد الوالده

از روی تمسخر به شراب، طلا می‌گویند چنان که به گرگ، ابا جعده می‌گویند^۱. منذر گفت: ای عبید باید گشته شوی، و تو می‌دانی که نعمان از بین رفته است و اگر او را در روز شوم مشاهده کنم، ناگزیرم او را بکشم ولی اگر این امر به تو تعلق گرفت، می‌توانی یکی از این روشهای مرگ را انتخاب کنی که یا رگ پا و یا رگ دستت را قطع کنیم. عبید گفت: لعنت و نفرین از تو دور باد! سه محدوده بسان میدانهایی وجود دارد که هر کس به آن جا رود، یا از آن روگردان شود و یا از آن جا باز گردد، برای او نامبارک خواهد بود، و هر کس به آن جا رفت و آمد کند، خیری نمی‌یابد. اگر حتماً می‌خواهی مرا بگشی، به من شراب بده تا پس از این که اعضا و جوارحم از کار افتاد و هوش از سرم رفت هر طور خواستی مرا به قتل برسانی. منذر برای او شراب خواست، او نوشید و مست شد و به وجد آمد، منذر او را پیش فرستاد و عبید شروع به خواندن این اشعار کرد: پادشاه در روز شوم مرا میان چند روش مخیر کرد که در تمام آنها مرگ و نیستی را آشکار و نمایان می‌بینم چنان که قوم عاد، یک بار در طول روزگار، مخیر شد ابرهایی که برای شخص نکوکار، خیر و برکتی دربر ندارد ابرهایی که به سرزمینی فرستاده نمی‌شود مگر این که آن را مانند شبی گرم قرار می‌دهد^۲.

سپس منذر، دستور قتل وی را صادر کرد، و رگ دست او را زدند و خون زیادی از او رفت. پس از این که درگذشت، غریبن را به خونش آغشته کردند.

پیوسته چنین بود تا در یکی از روزهای شوم، مردی از قبیله طی به نام حنظله از مقابل منذر عبور کرد و نزدیک بود منذر او را بگشود. مرد گفت: لعن و نفرین از تو دور باد! من به زیارتت آمدم تا از دریای سخاوت تو برای خانواده‌ام توشه بگیرم، پس آذوقه آنها را قتل من قرار نده، منذر گفت: باید تو را بگشتم، حاجتهای خود را بخواه تا قبل از مرگت برآورم. گفت: یکسال به من مهلت بده تا نزد خانواده‌ام بازگردم و در باره آنها تصمیم

۱- هی النخمر بالهزل تکنی الطلا کما لذئب یکنی ابا جعده
 ۲- و خیرنی ذوالبؤس فی یوم بؤسه خلالاتی فی کلها الموت قد برق
 کما خیرت عاد من الدهر مرة سحائب ما فیها لذی خیرة انق
 سحائب ریح لم توکل ببلدة فترکها الا کما لیلة الطلق

بگیرم. آن‌گاه به سوی تو می‌آیم، و فرمانت اجرا می‌شود. منذر گفت: چه کسی تعهد می‌کند که تو باز گردی؟ حنظله نگاهی به حاضران کرد و شریک بن عمرو بن شراحیل شیبانی را شناخت و چنین سرود:

ای شریک! ای فرزند عمرو! آیا از مرگ گریزی هست؟ ای شریک! ای فرزند عمرو! ای برادر کسی که برادر ندارد ای برادر منذر! امروز مرا آزاد کن که ممکن است آسیبی به من برسد ای برادر هر شخصی که خود را به طایفه‌ای نسبت می‌دهد و برادر کسی که برادر ندارد شیبان که قبیله شیبان منسوب به اوست شخصیت‌های خود را گرامی می‌دارند ابوالخیرات عمرو و شراحیل حماله امروز در مجد و عظمت و مدح و ستایش آنها رقیبان تو هستند^۱.

شریک از جا پرید و گفت: لعن و نفرین از تو دور باد! تعهد می‌کنم اگر تا مهلت مقرر نیامد به جای او دست مرا قطع کنید و خونم را بریزید. لذا منذر او را آزاد کرد. سال آینده منذر بر تخت نشست در انتظار حنظله بود ولی عیب تأخیر کرد و شریک جلو آمد تا کُشته شود. ناگهان سواری ظاهر شد، او حنظله بود، حنوط کرده و کفن پوشیده، همراه او نوحه‌گری بود که برایش مرثیه می‌خواند، هنگامی که منذر این منظره را دید، از وفای به عهد او تعجب کرد و گفت: چه باعث شد خودت را به کُشتن دهی؟ گفت: ای فرمانروا! من دینی دارم که مرا از خیانت باز می‌داشت. منذر گفت: دین تو چیست؟ گفت: مسیحیت. منذر سخنان او را پسندید و هر دو را آزاد کرد و این رسم را در آن سال باطل کرد و چنان که مورخان نقل کرده‌اند، این امر، علت مسیحی شدن منذر و مردم حیره شد.

۱- یا شریک یابن عمرو
 یا شریک یابن عمرو
 یا اخا المنذر فک ال
 یا اخا کل مضاف
 ان شیبان قبیل
 و ابوالخیرات عمرو
 رقیباک الیوم فی المج
 هل من الموت محاله
 یا اخا من لا اخاله
 یوم رهنا قد اناله
 و اخا من لا اخاله
 اکرم الناس رجاله
 و شراحیل الحماله
 د و فی حسن المقاله

شرقی بن قطامی روایت کرده می‌گوید: غری به معنای خوبی هر چیزی است و غریان را به سبب نیکویی‌شان به این اسم نامیدند و منذر، غریان را به صورت دو بت ساخت، و قبلاً برخی از فرمانروایان مصر، آن را ساخته بودند.

در پشت کتاب شرح سیبویه که از آن مبرد بود، به دستخط ادیب عثمان بن عمر صقلی، نحوی خزرگی بدین مضمون خواندم: دستخط ابی بکر سراج (ره) را در پشت یکی از بخشهای کتاب سیبویه یافتم که نوشته بود: ابو عبدالله یزیدی به من خبر داده، گفت: ثعلب برایم روایت کرد و گفت: معن بن زائده از نجف و کربلا عبور می‌کرد که یکی از آن دو را آشفته و ویران دید، لذا این اشعار را سرود:

اگر قرار بود در طول زمان هیچ چیز ویران نشود سزاوار بود که نجف و کربلا ویران نشوند ولی روزگار، میان آن دو جدایی افکند و هر انس و الفتی سرانجام به جدایی و دوری منجر می‌شود^۱.

غَطَط: نام روستایی در کوفه است که از سیب بالا نزدیک سورا و به شانیا مرتبط است.

قُبَّه: قبه کوفه یعنی سرزمین کوفه، عمر بن کثیر قُبَّی کوفی منسوب به آن است و این مطلب از سعید بن جبیر نیز شنیده شده است و حسان بن ابی یحیی کندی از سعید روایت کرده که نسب عمر یحیی بن معین است.

قُسَّین: یکی از نواحی کوفه است.

قصر ابی خصیب: در حومه کوفه و نزدیک سدیر است، میان آن و سدیر خانه‌های اسقفهاست، و آن یکی از مناطق خوش آب و هوا و مشرف بر نجف است. ابو خصیب بن ورقاء وابسته منصور، یکی از دربانان او بود.

برخی در باره ابن خصیب چنین سرودند:

ای خانه‌ای که وزش بادهای شمال و جنوب شکل آن را تغییر داده است میان خورتق و سدیر و داخل قصر ابی خصیب قرار دادی دیر و نجف عالی مقام کوههای مسیحیان به

۱- لوکان شیء له ان لا یبید علی طول الزمان لما باد الغریان
ففرق الدهر و الایام بینهما وکل الف الی بین و هجران

شمار می‌روند^۱.

قصر عدسیین: جمع عدسی است و عدسی شخصی است که عدس می‌پزد. این قصر در کوفه و در کنار حیره قرار داشت و عماد بن عبدالمسیح بن قیس بن حرمله بن علقمة بن عثیر بن رماح بن عامر مذمم بن عوف بن عامر اکبر بن عوف بن بکر بن عذرة بن زیدلات بن رفیده بن ثور بن کلب بن وبره آن را بنا کرد و قصر را به مادرشان عدسه دختر مالک بن عامر بن عوف کلبی نسبت دادند.

ابن کلبی نیز در جمهره‌اش چنین می‌گوید: عدسیین نخستین جایی بود که مسلمانان هنگام حمله به عراق آن را فتح کردند.

قصر کوفه: عبدالخالق بن محمد بن مبارک هاشمی ابو جعفر بن ابی هاشم بن ابی القاسم قصری کوفی منسوب به آن است. وی در سال ۵۱۳ (ه.ق) به دنیا آمد و در دوم رجب سال ۵۸۹ (ه.ق) در بغداد جان سپرد و در باب ازج کنار ابن خلال به خاک سپرده شد.

قصر ابن هبیره: به یزید بن عمر بن هبیره بن معید بن سکین بن خدیج بن بغیض بن مالک بن سعد بن عدی بن فزاره بن ذبیان بن بغیض بن ریث بن غطفان منسوب است. هنگامی که ابن هبیره از سوی مروان بن محمد بن مروان عهده‌دار حکومت عراق شد، در کنار فرات کوفه شهری ساخت و در آن ساکن شد و هنوز آن را تمام نکرده بود که مروان بن محمد به او نامه‌ای نوشت و دستور داد تا از مجاورت با مردم کوفه اجتناب ورزد. او نیز آن شهر را ترک کرد و قصر معروفش را نزدیک پل سورا، ساخت. هنگامی که سفاح به حکومت رسید، به آن قصر رفت و اتاقهای قصر را با سقف پوشانید و بنای قصر را توسعه داد و آن را هاشمیه نامید ولی مردم، طبق عادت نخست به آن، قصر ابن هبیره می‌گفتند. سفاح گفت: می‌بینم که هنوز نام ابن هبیره بر روی آن است، لذا آن جا را ترک کرد و در کنارش شهری ساخت و در آن ساکن شد و بنای آن را کامل کرد و در آن جا

۱- یا دار غَیْر رسمها
بین الخورتق والسدیر
فالدیر فالنجف الاشم
مر الشمال مع الجنوب
فبطن قصر ابی الخصیب
جبال ارباب الصلیب

فرهنگ الفبایی اسامی کوفه، روستاها و محله‌های آن / ۲۳۳

اقامت گزید و بخشهایی بدان افزود و آن را به صورتی که می‌خواست در آورد، سپس به بغداد رفت و شهری بنا کرد و آن را مدینه السّلام نام نهاد.

ابن طاهر گوید علی بن محمد بن علی بن حسن مکنی به ابالحسن و برادر احمد بن محمد در این کاخ روایت کرده است. وی از عبدالله بن ابراهیم ازدی و دیگران نیز روایت کرد، و برادرزاده‌اش ابو عبدالله احمد بن محمد و عبدالله بن ابراهیم بن محمد بن حسن ازدی قصری ضریه از وی حدیث نقل کرده است و او نیز از حسن حلوانی و احمد دورقی روایت کرده است.

ابو احمد بن عدی و ابوبکر اسماعیلی و دیگران و عبدالکریم بن علی بن احمد بن علی بن حسین ابن عبدالله و ابو عبدالله تمیمی مشهور به ابن سینی قصری از او روایت کرده‌اند، او از محمد بن عمر بن زنبور و ابی محمد اکفائی نیز روایت کرده است و ابوبکر خطیب از او نقل حدیث و او را تأیید کرده است. وی در سال ۴۵۹ (ه.ق) درگذشت. ابوبکر محمد بن جعفر بن رمیس قصری و محمد بن طوسی قصری که حاشیه کتاب ابی علی فارسی منسوب به اوست، نیز از او روایت کرده‌اند. این مطلب را ابو منصور اصبهانی در کتابش که در باره محکومیت ابی حسن اشعری تألیف کرد، آورده است.

قَطَوَان: ابوالفضل بن طاهر مقدسی گوید: قَطَوَان نام محلی در کوفه است و نام قبیله‌های نیست که ابو هیثم خالد بن مخلد قَطَوَانی، محدث مشهور و عبدالله بن ابی زیاد قَطَوَانی، منسوب به آن است. او از عبیدالله بن موسی روایت کرده است و ابوبکر بن خزیمه و دیگران از وی روایت کرده‌اند، یحیی بن یعلی ابو زکریا اسلمی قَطَوَانی همان یحیی بن یعلی محاربی نیست زیرا محاربی ثقه بود ولی اسلمی ضعیف است و همچنین اسماعیل بن خالد قَطَوَانی کوفی.

قَوْرَا: یکی از نواحی کوفه و رودی است که در کنار آن چند روستا قرار دارد، از جمله روستاهای سورا و گرما.

کُنَاسَه: نام محله‌ای در کوفه است و در این مکان، یوسف بن عمر ثقفی با یزید بن علی بن حسین علی بن ابی طالب جنگید. شاعر در باره او می‌سراید:

ای سواری که بامدادان به سوی مقصدش در حرکت است و قومش را به سوی مکه

راهبری می‌کند اگر به قبیله‌های عمرو رسیدی یا روزی در نزدیکی خانه آنها بودی، به آنها بگو ما خشمگین هستیم، شما در شهر خود، کناسه بمانید ای مردم پست و تهیدست! سرزمینی که افتخارات مردان در آن به گونه دیگری است چنان که سفیدی ریسمان به سیاهی تبدیل می‌شود^۱.

کوفان و کوفه یکی است و علی بن محمد کوفی علوی مشهور به حماني چنین سروده است:

آیا می‌شود کوفه را ببینیم؟ که چشمها با نظر کردن بدان روشن می‌شود ضب که نزدیک سدیر است، کوفه را وارونه جلوه می‌دهد هرگاه دو نفر آنجا بایستند در آنجا کاخ خورنق و مادیان با رواقهایشان در مکان بلندی قرار گرفته‌اند آیا آنها و تپه‌های اطرافشان صبح زود از خواب بیدار می‌شوند؟ آنها که مانند دره‌های شاهجان پیدا و درخشان‌اند شکوفه‌ها و گل‌های آن مانند لباس پیامبر آغشته به مشک و زعفران است^۲.
ابو نواس به کوفه رفت و آنجا را پسندید و مدتی در آن اقامت کرد و راجع به آن چنین سرود:

کوفه، ما را به سوی خودش بُرد دیگر نمی‌توانم برای دیدن اهالی بزرگوار آن صبر کنم من مردی هستم که به دوستی شخص بصری اهمیت می‌دهم^۳.
کُوفه: شهر معروفی در سرزمین بابل از ناحیه عراق است و قومی آن را خَدالعذراء

-
- | | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| ۱- یا ایها الراكب الغادی لطیته | یوم بالقوم اهل البلدة الحرم |
| ابلیغ قبائل عمرو ان اتیتهم | او کنت من دارهم یوما علی اسم |
| انا وجدنا فقروا فی بلادکم | اهل الكناسة اهل اللؤم و العدم |
| ارض تغیر احساب الرجال بها | کمار سمت بیاض الربط بالحمم |
| ۲- الأهل سبیل الی نظرة | بکوفان یحیی بها الناظران |
| یقلبها الضب دون السدیر | و حیث اقام بها القائمان |
| و حیث انصاف بارواقه | محل الخورنق و المادیان |
| و هل ابکرن و کثبانها | تلوح كأودية الشاهجان |
| و انوارها مثل برد النبی | ردع بالمسک و الزعفران |
| ۳- ذهب بنا کوفان مذهبها | و عدمت من اربابها صبری |
| فاذاک الا اننی رجل | لا استخف صداقة البصری |

نامیدند.

ابوبکر محمد بن قاسم گوید: به سبب دایره وار بودن کوفه به این نام نامیده شد و این برگرفته از کلام عرب است که می‌گویند: رایت کوفاناً و کوفاناً به فتح و ضم کاف، یعنی شن دایره وار.

گویند: کوفه به علت گرد آمدن مردم در آن کوفه نامیده شد. و این برگرفته از قول عرب است که می‌گویند: قد تکوف الرمل یعنی شنها در یک جا جمع شدند، طول جغرافیایی کوفه، شصت و نه و نیم درجه و عرض آن سی و یک و نیم درجه است. کوفه در اقلیم سوم قرار دارد. یتکوف تکوفا یعنی اجزای آن با یکدیگر ترکیب شدند.

گویند: کوفه از کوفان گرفته شده است، وقتی می‌گویند ایشان در کوفان هستند یعنی در بلا و بدی به سر می‌برند، برخی گفته‌اند: کوفه بدین نام خوانده شد چون بخشی از آن سرزمین است، چنان که عربها می‌گویند: به آن شخص کیفه دادم یعنی یک بخش از آن را دادم. هرگاه بخواهی چیزی را قسمت کنی، می‌گویند: کفت اکیف کیفا. بنابراین، کوفه به معنای قطعه است و در اصل، کُیفه بوده که به علت ساکن بودن یاء و مضموم بودن ماقبلش به واو تبدیل شده است.

قطرب می‌گوید: گفته می‌شود: القوم فی کوفان، یعنی آن گروه در باره امری گرد هم آمده‌اند.

ابوالقاسم می‌گوید: گروهی معتقدند که کوفه را به سبب موقعیتی که در زمین دارد، کوفه نامیده‌اند، زیرا هر شنی که با ریگ آمیخته شود به آن کوفه می‌گویند. دیگران گفته‌اند: چون کوه ساتید همانند ابری آن را در برگرفته، آن را کوفه می‌خوانند.

ابن کلبی گوید: کوفه به کوه کوچکی که در وسط آن قرار داشت و به آن کوفان می‌گفتند، نامیده شد و افراد با تجربه، محل آن را طرح‌ریزی کردند و این کوه، بالاتر از سطح زمین کوفان بود، لذا به این نامیده شد، و این وجه تسمیه کافی است عبده بن طیب آن را کوفة الجند نامید و چنین سرود:

آن زن مهاجری که در کوفة الجند خانه ساخت مهر و محبتش تحت تأثیر پیشامدهای

ناگوار قرار گرفت^۱.

ولی آغاز شهرسازی کوفه در سال ۱۷ (ه.ق) در زمان عمر بن خطاب صورت گرفت و در همان سالی که مصر به شهر تبدیل شد، گروهی می‌گویند: شهرسازی کوفه، دو سال پس از بصره در سال ۱۹ (ه.ق) انجام شد و بنابر قولی سال ۱۸ (ه.ق).
 ابو عبیده معمر مثنی گوید: هنگامی که سعد بن ابی وقاص از جنگ با رستم در قادسیه فراغت یافت و کدخدایان روستاها امور خویش را عهده‌دار شدند، سعد شخصی را فرستاد تا از آنها آمار بگیرد و تا زمانی که عمر نظرش را در باره آنها بیان نکرد، نام آنها را ذکر نکند. کشاورزان، مسلمانان را نصیحت می‌کردند و آنها را از عیوب و نقایص ایران آگاه و هدایایی به آنها تقدیم می‌کردند و بازارهایی برای آنها برپا می‌داشتند. سپس سعد به قصد جنگ با یزدگرد به مداین رفت و خالد بن عرفطه هم‌پیمان قبیله، زهره بن کلاب را به فرماندهی طلایه سپاه روانه کرد و خود بماند تا خالد سابط مداین را فتح کرد. آن‌گاه به سوی مداین حرکت کرد ولی پلهای چوبین را سر راه خود نیافت. سرانجام وی را به گذرگاهی در روستای ماهیگیران که در پایین مداین قرار داشت راه نمودند. سواران وارد آب شدند و از آن برکه گذشتند و یزدگرد به اصطخر گریخت، و خالد با زور و خشونت کربلا را گرفت و مردمش را اسیر کرد و سعد نیز زمین کربلا را بین یاراناش تقسیم کرد و هر قبیله در ناحیه‌ای که قرعه به نامشان اصابت می‌کرد ساکن می‌شدند و آن را آباد می‌کردند؛ در این باره، سعد نامه‌ای به عمر نوشت، و عمر در پاسخ به وی نوشت آنها را به سوق حکمه منتقل کن. گفته شده است که کویفه بن عمر در فراسوی کوفه بود ولی آنها به دستور وی عمل نکردند و سعد در این باره به عمر نوشت، عمر چنین پاسخ داد: آنچه که شایسته گوسفندان و شتران است، عربها را سزد، و چنان که میان من و ایشان دریایی فاصله نشود. پس جای خوش آب و هوایی برای ایشان برگزین، روزی این بقیله نزد سعد آمد و گفت: آیا تو را به سرزمینی راهنمایی کنم که سطح آن از صحرا پست‌تر و از زمینهایی که باران سیل آسا بر آن فرو می‌ریزد، بلندتر

۱- ان التي وضعت بتياً مهاجرة بكوفة الجند غالت و دعا غول

باشد؟ گفت: آری، آن‌گاه وی را به جایگاه کوفه کنونی برد و درگذشته به آن شورستان می‌گفتند، چون به موضع مسجد آن رسیدند به مردی فرمان داد تا تیری به سمت قبله بیفکند، پس آن‌جا که تیر فرو نشست، نشانی نهاد، سپس تیر دیگری به سمت شمال افکند، آن‌جا را نیز نشانه‌گذاری کرد، آن‌گاه مسجد و دارالاماره را در جایگاه تیرانداز و اطراف آن معین کرد. سپس میان نزار و اهل یمن، قرعه انداخت تا به نام هر کس که افتد، جانب راست از آن وی باشد و این بخش، نیکوتر از بخش دیگر بود. قرعه به نام اهل یمن افتاد، و زمینهایی که در حاشیه شرقی قرار داشت؛ از آن ایشان شد و زمین نزاریان در سمت غرب بالاتر از آن علامتها افتاد و زمینهای نزدیکتر را به صحن مسجد و دارالاماره اختصاص دادند که هنوز به همان صورت باقی است.

ابن عباس گوید: منازل مردم کوفه پیش از این که با گچ بنا شود، با نی ساخته می‌شد و هنگام جنگ آنها را برداشته در راه خدا می‌بخشیدند، و هرگاه باز می‌گشتند، دوباره خانه‌هایی از نی می‌ساختند. این قوم، هنگام جنگ نیز زنانشان را همراه خود می‌بردند. در زمان مغیره بن شعبه، قبایل، خانه‌هایشان را با خشت و کم ارتفاع می‌ساختند ولی این نوع بنا معمول نبود. در دوران حکومت زیاد، درها را با آجر ساختند، و بیشتر درهای آجری از آن قبایل مراد و خزرج بود و عمر بن خطاب به سعد نوشت که محل مسجد جامع را برای چندین تن از مبارزان طرح ریزی کند و آن را برای چهل هزار نفر طرح‌ریزی کردند.

هنگامی که زیاد به کوفه وارد شد بیست هزار نفر به جمعیت آن افزوده شد و آجر و ستونهای مسجد را از اهواز آوردند.

ابوالحسن محمد بن علی بن عامر کندی بن‌دار گوید: علی بن حسن بن صبیح بزاز به ما خبر داد، گفت: از بشر بن عبدالوهاب قرشی وابسته بنی امیه که شخصی نیکوکار و با فضیلت و ساکن دمشق بود، شنیدم که مساحت کوفه را $۱۶\frac{۲}{۳}$ میل ذکر کرد و گفت: در کوفه، پنجاه هزار خانه از آن عربهای قبایل ربیعه و مضر و بیست و چهار هزار خانه از آن سایر عربها و شش هزار خانه از آن اهل یمن بود. وی این مطالب را در سال ۳۱۴ (ه.ق) به اطلاع من رساند.

شعبی می‌گوید: مردم یمن، دوازده هزار نفر و نزاریان هشت هزار تن بودند. سعد بن ابی وقاص، طرح ریزی کوفه را بر عهده سائب بن اقرع و ابالهیاج اسدی نهاد. فرزند اقرع به جمیل بن بصبهری، کشاورز فلوجه گفت: محلی در این روستا برایم برگزین، جمیل گفت: میان آب و دارالاماره، مکانی است که خانه‌های قبیله ثقیف نیز همان جا طرح‌ریزی شده است.

کلبی گوید: حجاج بن یوسف نزد عبدالملک بن مروان رفت و اشراف کوفه و بصره همراه وی بودند، هنگامی که بر عبدالملک بن مروان وارد شدند، درباره کوفه و بصره با او مذاکره کردند.

محمد بن عمیر عطاردی گفت: کوفه از شام پایین‌تر و پست‌تر است و بیماری وبایی که در شام شیوع یافت، در کوفه نبود ولی کوفه از بصره بلندتر و مرتفعتر و گرمایش کمتر می‌باشد، کوفه، سرزمینی خوش آب و هوا و حاصلخیز است. هرگاه باد شمال بوزد، مسافت یک ماه را مانند پودر کافور طی می‌کند، و هنگامی که باد جنوب بوزد، رایحه عراق، گلها، یاسمنها و ترنجهایش را برای ما به ارمغان می‌آورد. آب ما، گوارا و زندگانیمان پربار است.

عبدالملک بن اہثم سعدی می‌گوید: به خدا سوگند، ای امیر مؤمنان! ما از مناطق بیابانی بیشتر و سپاهان آماده‌تری نسبت به آنها برخورداریم، فرزندان و جمعیت ما از آنها بیشتر است، آب کوفه به طور طبیعی از زمین می‌جوشد و زلال و شفاف است، و همه ما رهبر و فرمانده هستیم.

حجاج گفت: ای امیر مؤمنان! من از دو شهر بصره و کوفه، اطلاعاتی دارم. خلیفه گفت: کسانی را بیاور که در میان آنها بوده ولی از آنها نباشند. گفت: اما بصره مانند پیرزنی با موهای سفید و سیاه و دهان و بدنی بدبوست، با وجود این، دارای تمام زیورآلات هست... و اما کوفه مانند دوشیزه‌ای فاقد جواهرات، با گردنی بلند است که وسایل زینتی ندارد، عبدالملک گفت: می‌بینم که تو کوفه را بر بصره ترجیح دادی.

حضرت علی (ع) فرمود: کوفه گنج ایمان، نشانه اسلام، شمشیر و نیزه خداوند است که هر جا اراده کند، قرار دهد. سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، خداوند،

مردم کوفه را در مشرق و غرب زمین پیروز می‌کند چنان که مردم حجاز را پیروز کرد. و سلمان فارسی می‌گفت: مردم کوفه، الهی هستند و کوفه، مرکز اسلام است و همه مؤمنان، مشتاق زیارت آن هستند، و کرامات بسیاری در مسجد کوفه مشاهده شده است... حبه العرنی روایت کرده، گفت: نزد حضرت علی (ع) نشسته بودم که مردی وارد شد و گفت: ای امیر مؤمنان! این مرکب و توشه من است و می‌خواهم به سوی بیت المقدس بروم. حضرت فرمود: «توشه‌ات را مصرف کن و مرکبت را بفروش و به مسجد کوفه برو زیرا آن، یکی از چهار مسجد مبارک است، و دو رکعت نماز در آنجا معادل ده رکعت در مساجد دیگر است. خیر و برکت آن تا دوازده میل از هر طرف پراکنده است، و این برکت از فاصله هزار ذراع در این زمین نازل می‌شود و در گوشه آن از تنور آب جوشید و کنار ستون پنجم حضرت ابراهیم نماز خواند، و هزار پیامبر و وصی پیامبر در آن نماز خواندند و عصای حضرت موسی و درخت کدو آنجاست. و اقوام یغوث و یعوق در این مسجد به هلاکت رسیدند، و مسجد کوفه، فاروق و جداکننده حق و باطل است و در آن، راهی است که به کوه اهواز منتهی می‌شود و عبادتگاه حضرت نوح (ع) در آن است».

«روز قیامت هفتاد هزار نفر از این مسجد بدون حسابرسی محشور می‌شوند و مرکز این مسجد، باغی از باغهای بهشت است و سه چشمه بهشتی در آن قرار دارد، که آلودگی را برطرف کرده، مؤمنان را پاک می‌کند. اگر مردم فضیلت آن را بدانند حتی با کشیدن خود بر روی زمین به سوی آن می‌روند».

شعبی گوید: مسجد کوفه، شش جریب^۱ و قفیز^۲ وسعت دارد. زادان فروخ می‌گوید: وسعت آن نه جریب است و هنگامی که عبیدالله بن زیاد، مسجد کوفه را بنا کرد، مردم را گرد آورد، سپس از منبر بالا رفت و گفت: ای مردم کوفه! برای شما مسجدی ساختم که تا کنون مانند آن بر روی زمین ساخته نشده است، برای هر ستون آن یکصد و هفده دینار پرداخت کردم و جز سرکش و کافر آن را ویران نمی‌کند.

۱- جریب، مساحتی از زمین که معادل ده هزار متر مربع است - م.

۲- قفیز، مقدار یکصد و چهل و چهارگز از زمین است.

عبدالملک بن عمیر گوید: زیاد را دیدم که دور مسجد کوفه می‌گشت و می‌گفت: چقدر به مسجدهای دیگر شباهت دارد و من برای هر ستون آن یکصد و هجده دینار پرداختم. پس از چندی بخشی از آن فرو ریخت و حجاج آن را ویران کرد و دوباره ساخت، سپس دیواری که پس از خانه مختار قرار داشت، فرو ریخت و یوسف بن عمر آن را ساخت.

سید اسماعیل بن محمد حمیری در باره مسجد کوفه چنین سرود:
 به جانم سوگند، هیچ مسجدی در مکه یا نمازخانه‌ای در مدینه، هنگام ظهر نیست و در شرق و غرب هیچ مسجد آباد و دور افتاده‌ای سراغ ندارم که فضیلت آنها از مسجد مبارک کوفان که گسترده، دارای درختان سرو و شنزار است، بیشتر باشد مسجدی که نوح در آن شرافت و عظمت یافت و در آن، کشتی خود را ساخت در آن مسجد از تنور، آب جوشید و همان‌جا به نوح وحی رسید که به کشتی سوار شو و در خانه حضرت امیر مؤمنان (ع) که به مسجد کوفه گشوده می‌شد، محل گذر امیر مؤمنان پاک بود^۱.
 از مالک بن دینار روایت شده که گفت: هنگامی که حضرت علی بن ابی طالب (ع) به کوفه نزدیک می‌شدند، می‌فرمودند:

خوشا جایگاهی که در کوفه داریم سرزمینی هموار و معروف که حتی شترانِ علفخوار ما نیز با آن انس دارند^۲.

سفیان بن عیینه می‌گوید: عبادات را از اهل مکه، قراءت قرآن را از مردم مدینه و حلال و حرام را از اهل کوفه فرا گیرید، با وجود آنچه ما در باره صفات پسندیده کوفه

۱- لعمری ما من مسجد بعد مسجد
 بشرق و لا غرب علمنا مکانه
 بأبین فضلاً من مصلی مبارک
 مصلی به نوح تأئل و ابتنی
 و فار به التنور ماء و عنده
 و باب امیر المؤمنین الذی به
 بمکه ظهراً او مصلی بیثرب
 من الارض معموراً و لا متجنب
 بکوفان رحب ذی اراس و محصب
 به ذات حیزوم و صدر محنب
 لیه قیل یا نوح ففی الفلک فارکب
 ممر امیر المؤمنین المهذب

۲- یا حندا مقامنا بالکوفه
 ارض سواء سهلة معروفة
 تعرفها جمالنا العلوفه

گفتیم، هر زیبایی، مورد سرزنشِ نکوهش‌کننده‌ای نیز قرار می‌گیرد.

نجاشی در هجو اهل کوفه چنین می‌سراید:

هرگاه خداوند، قومی را به وسیله ابرهای بارنده سیراب کند ولی اهل کوفه را سیراب نکند آنها کسانی هستند که زنانشان را در حال پاکی رها می‌کنند و در ساحل دجله، گاو را می‌کشند در تاریکی شب به سرقت می‌پردازند و در روشنایی روز، دیوارهای شهر را خراب می‌کنند خداوندا! کینه و دشمنی میان آنها بیفکن تا به وسیله دشمنانشان گشته شوند.^۱

منازل نعمان بن منذر و حیره و نجف و خورنق و سدیر و غریان و مناطق خوش آب و هوا و عبادتگاههای بزرگ، در حومه کوفه قرار دارند و در این کتاب اسامی آنها را به ترتیب ذکر کردم، رامه، دختر حسین بن منقذ بن طماح به کوفه آمد ولی آب و هوای آنجا به او نساخت و این اشعار را سرود:

ای کاش می‌دانستم آیا می‌توانم یک شب در کوفه بمانم در حالی که میان من و کوفه دو رود فاصله است؟ اگر کسی که مرا برای سفر به کوفه تشویق کرد، نجاتم دهد ناگزیرم با کینه‌توزی زندگانی کنم.^۲

مسافتها، از کوفه تا مدینه حدود بیست منزل و از مدینه تا مکه از راه جاده نیز بیست منزل و مسافت کوفه تا مکه کوتاهتر از این راه و حدود سه منزل است. هنگامی که حاجیان به معدن نقره می‌رسند، از سوی مدینه، مسیر خود را تغییر داده به معدن بنی سلیم، می‌روند و از آنجا به ذات عرق و سرانجام به مکه می‌رسند.

یکی از حافظان کوفه، محمد بن علاء بن کریب همدانی کوفی است و او نیز از عبدالله بن مبارک و عبدالله بن ادريس، حفص بن غياث، و کيع بن جراح و جز آنان حدیث فرا

۱- اذا سقى الله قوماً صوب غادية
التسارکين على طهر نساءهم
والسارقين اذا ما جن ليالهم
ألق العداوة والبغضاء بينهم
۲- الاليت شعري هل ابیتن ليلة
فان ینجنی منها الذی ساقنی لها
فلا سقى الله اهل الكوفة المطرا
والتسارکين بشطاطی دجلة البقرا
والدارسين اذا ما اصبحوا السورا
حتى یكونوا لمن عاداهم جزرا
و بیینی و بیین الكوفة النهران
فلا بد من عمر و من شأن

گرفت.

محمد بن یحیی ذهلی و عبدالله بن یحیی بن حنبل و ابو یعلی موصلی و حسن بن سفیان ثوری و ابو عبدالله بخاری، مسلم بن حجاج، ابو داود سجستانی، ابو عیسی ترمذی، ابو عبدالرحمن نسائی ابن ماجه قزوینی، ابو عروه مرادی و جز آنان از وی روایت کرده‌اند.

ابن عقده، ابن کریب را در حفظ و کثرت نقل حدیث بر تمام استادان کوفه مقدم می‌داشت و می‌گفت: سیصد هزار حدیث از ابن کریب در کوفه نقل شده است. وی بنا بر اجماع علما ثقه بود و در ۲۷ جمادی الاولی سال ۲۴۳ (ه.ق) درگذشت و وصیت کرد تا کتابهایش را زیر خاک پنهان کنند و چنین کردند.

لسان: بیابانی است که همچون زبان به سوی روستا امتداد یافته باشد، کوفه امروزی در محلّ این روستا قرار دارد و درگذشته نیز حیره آن جا قرار داشت، گویند: هنگامی که سعد خواست به شهرسازی کوفه بپردازد، سران عرب که مردم عراق را دیدند، پیشنهاد کردند تا آن را لسان نام نهند؛ به حومه کوفه نیز لسان می‌گفتند که منطقه‌ای حدّ فاصل بین النهرین تا عین بنی حراء بود، و عربها می‌گفتند: بیابان، زبانش را در روستا بیرون آورده است، آنها آنچه را که مجاور فرات بود، ملطاط (ساحل) می‌گفتند و آنچه مجاور گل بود، نجاف (جای بلند) می‌نامیدند.

محلّه سَبِیع: نام محلّه‌ای در کوفه بود که حجاج بن یوسف در آن سکونت داشت و به علت انتساب آن به قبیله ابی اسحاق سبّعی به آن قبیله سبّیع می‌گفتند. وی سبّیع بن سبع بن صعب بن معاویه بن کثیر بن مالک بن جشم بن حاشد بن جشم بن خیوان بن نوف بن همدان و آن نام همدان بن اوسله بن مالک بن زید بن اوسله بن زید بن ربیع بن خیيار بن مالک بن زید بن کهلان بود، و گروهی از علما نیز به این محلّه منسوب می‌باشند.

محلّه شَیْطَان: شیطان، شاخه‌ای از قبیله تمیم است که محلّه‌ای در کوفه به آن نسبت داده شده و او شیطان بن زبیر بن شهاب بن ربیع بن مالک بن حنظله بن زید مناة بن تمیم است.

مسجد جذیمه: این مسجد به جذیمه بن مالک بن نصر بن قعین از بنی اسد منسوب

است.

مُسَلِيَّة: نام محله‌ای در کوفه که به نام مسلیة بن عامر بن عمرو بن علة بن جلد بن مالک بن ادد بن زید بن یشجب، که مالک همان مذحج است، نامگذاری شده است. ابو عباس احمد بن یحیی بن ناقه مسلی، مدتی در این محله سکونت داشت و به آن منسوب شد. وی فاضل و شاعر بود و بسیار سماع حدیث می‌کرد و در این باره کتابی گرد آوری کرد. وی از ابا البقا معمر بن محمد بن علی بن حبال و ابا الغنائم ابی نرسی سماع حدیث کرد و ابو سعد در کتاب شیوخش نام او را ذکر کرده است.

مَصْران: منظور، بصره و کوفه است.

مَلَح: موضعی در حومه کوفه است.

نَجْف: در حومه کوفه قرار دارد و مانند سیل شکن از جریان آب جلوگیری می‌کند تا کوفه و قبرستانهای آن را فرا نگیرد. نام دیگر نجف، قشور صلیان است، و آرامگاه حضرت علی بن ابی طالب (ع) نزدیک این محل قرار دارد. شاعران در باره نجف، اشعار بسیاری سروده‌اند، از جمله علی بن محمد علوی معروف به حمدانی کوفی چنین سروده است:

دریغا از نجفِ خالی از سکنه و درّه‌های آکنده از شکوفه‌های بابونه خورنقی که با باغها و بستانها فرش شده و در مناطق وسیعی از آن آب جاری است وای بر شکارچینی که نقشه‌هایشان در محل حمایل شمشیرهاست!^۱

اسحاق بن ابراهیم موصلی، ضمن مدح واثق از نجف نیز ذکری به میان می‌آورد:
ای سوار بر مرکب! شتاب مکن و بایست ما به منزل سعدی درود می‌فرستیم و باز می‌گردیم و در جایگاههای سعدی و دختر همسایه‌اش گریه کن زیرا شفای عاشق بیمار در گریه است ای سعدی، از سوزش جگرم به خدا شکایت می‌کنم سزاوار است که هرگاه من تو را یاد می‌کنم، دلم بلززد من دل‌باخته سعدی هستم ولی او مرا ترک می‌کند به

۱- فیما أسفی علی النجف المعری وادویة منورة الاقاحی
و ما بسط الخورنق من ریاض و فمجرة با فنیة فساح
و وأسفاً علی القنص تغدو خرائطها علی مسجری الوشاح

جان تو سوگند، این حالت، ناسازگاری است سعدی را رها کن زیرا وی از نزد تو رفته است از عشق و محبت نسبت به سعدی صرف نظر کن و بالحن خوش سخن بگو هیچ یک از مردم در بیابانها و کوهها به خوش آب و هوایی و حاصلخیزی نجف ندیده است گویا خاکش مشککی است که بوی آن همه جا پخش می شود یا عنبری که عطار با صدف درهم می آمیزد پیرامون نجف را خشکی و دریا احاطه کرده است دریا در سویی و خشکی در سوی دیگر است و میان آنها باغهایی است که رودخانه ای با صدایی شدید در آن جریان دارد پیوسته نسیمی از اطراف نجف بوی خوش مرغزاری بکر را برای تو به ارمغان می آورد پیش از بامداد، رایحه ای به سوی تو می آید که حتی بیماری را که در آستانه مرگ قرار گرفته است، شفا می دهد بیمار به امید شفا به سوی آن می رود و از بیماریها و دردها شفا می یابد هر روز خلیفه در سرزمین نجف انواع هدایا را به مردم ارزانی می دارد شکار به آنجا نزدیک است اگر قصد شکار داشته باشی به صورت گروهی ولی به اشکال گوناگون نزد تو می آیند چه منزلی که سکونت در آن گواراست جایگاه کسی است که در جستجوی سرای افتخار و شرافت است همت خلیفه واثق بالله، تقوا، اطاعت و فرمانبرداری از خداوند بود^۱.

۱- یا راكب العیس لا تعجل بناوقف
و ابك المعاهد من سعدی و جارتها
اشكو الى الله یا سعدی جوی كبد
اهیم وجداً بسعدی و هی تصرمنی
دع عنك سعد فسعدی عنك نازحة
ما ان اری الناس فی سهل و لا جبل
كان تربته مسك یفوح به
حقت ببر و بحر من جوانبها
و بین ذاك بساتین تسیح بها
و ما یزال نسیم من ایا منه
تلقاك منه قبیل الصبح رائحة
لوحله مدنف یرجو الشفاء به
یؤتی الخلیفة منه كلما طلعت
والصید منه قریب ان هممت به

نحی داراً لسعدی ثم ننصرف
ففی البكاء شفاء الهائم الدنف
حری علیك متی ما تذكری نجف
هذا العمرک شکل غیر مؤتلف
واکفف هواك و عدالقول فی لطف
اضفی هواء و لا اغدی من النجف
او عنبر دافه العطار فی صدف
فالبر فی طرف و البحر فی طرف
نهر به یجیش مجاری سیله القصف
یاتیک منه بریاء روضة انف
تشفی السقیم اذا اشفی علی التلف
اذأ شفاء من الاستقام و الدنف
شمس النهار بانواع من التحف
یاتیک مؤتلفاً فی زی مختلف

نشاستج: کشتزار یا رودخانه‌ای در کوفه است که از آن طلحة بن عبیدالله تمیمی بوده است، نشاستج بسیار بزرگ و پر درآمد بود، طلحة آن را با دارایی که در خیبر داشت از اهالی کوفه که در حجاز اقامت داشتند خریداری و آن را آباد کرد. لذا درآمدش فزونی یافت، و چون به سعید بن عاص گفته شد که طلحة بن عبیدالله شخصی بخشنده است، گفت: کسی که ملکی همچون نشاستج دارد سزاوار است بخشنده باشد، به خدا سوگند، اگر تو نیز مانند آن داشتی، خداوند به تو زندگانی مرفه‌ی عطا می‌فرمود.

واقعی به نقل از اسحاق بن یحیی از موسی بن طلحة روایت کرده می‌گوید: نخستی کسی که زمینهای متعلق به آل کسری و زمینهایی را که اهالی آن مهاجرت کرده بودند، در عراق به مردم واگذار کرد، عثمان بن عفان بود. وی نشاستج را به طلحة بن عبیدالله واگذار کرد و می‌گویند: عثمان، نشاستج را در عوض اموالی که طلحة در حضر موت داشت، به وی داد.

نعماباذ: کلبی گوید روستایی در حومه کوفه قرار دارد که به آن نعماباذ می‌گویند و آن به چهارپایان سریه نعمان که از اموال شخصی او بودند، منسوب می‌باشد و به آن نامگذاری شده است.

رودخانه سُورا: گویند سورا، یکی از مناطق کوفه است.

رودخانه لقورا: طسوج، یکی از نواحی کوفه است که در آن چند روستا از جمله سورا، قرار دارند.

نُینوا: نام منطقه‌ای در حومه کوفه است که بخشی از آن کربلاست.

وادی السباع: یکی از نواحی کوفه است.

هاشمیه: شهری است که سفاح در کوفه ساخت و چون به خلافت رسید، در قصر ابن هبیره ساکن شد و بنای آن را تکمیل و به شهر تبدیل کرد و هاشمیه نامید. طبق معمول، مردم آن را به ابن هبیره نسبت می‌دادند وی گفت: گمان می‌کنم آن شهر همواره بنام ابن هبیره خواند می‌شد لذا آن شهر را نپذیرفت و در برابر آن شهری بنا کرد و هاشمیه نام

نهادو در آن ساکن شد. پس از چندی خواست در انبار اقامت کند و شهر معروف خود را در آن ساخت و هنگامی که از دنیا رفت، در همان شهر به خاک سپرده شد و سَفَّاح، منصور را به جانشینی خود برگزید و بنایی را که ناتمام مانده بود، تکمیل کرد و هر آنچه خواست بدان افزود. سپس آن جا را ترک کرده، شهر بغداد را ساخت و آن را مدینه‌السلام نامید.

منصور عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) و خاندانش را در هاشمیه زندانی کرد.

یادداشت

مکانهایی که بر اساس معجم هجایی ذکر کردیم، عیناً همان اماکنی است که یاقوت در معجم البلدان و عبدالمؤمن صفی الدین در مراصدالاطلاع بدان تصریح کرده است. چنان که می‌دانید بَسِیْطَه جزو این اماکن نیست ولی استاد شرقی که قبلاً ذکر از وی به میان آمد، بسیطه را ذکر کرده و گفته است: (بسیطه، محله جدیدی از محله‌های نجف است که به محله غازی شهرت دارد) و همچنین به سبب توجه و عنایتی که متنبی به بسیطه داشته، آن را در شعرش آورده است. شارحان دیوان متنبی و یاقوت در معجم، بسیطه را به عنوان سرزمینی در بیابان میان شام و عراق ذکر کرده‌اند. بسیطه از سمت شام به آبی منتهی است که به آن امر گویند و از جهت قبله به موضعی محدود می‌شود که به آن قعبه العلم می‌گویند. بسیطه زمینی هموار است که بهترین نوع شن رنگین در آن وجود دارد ولی آب و چراگاهی در آن نیست و دورترین سرزمین خداست که مردم آن را پیموده‌اند. ابو طیب متنبی هنگامی که از مصر به عراق گریخت، از آن جا عبور کرد و چون به وسط بسیطه رسید، یکی از بردگانش گاو وحشی دید و آن را مناره مسجد پنداشت و گفت: این مناره مسجد جامع است و یکی دیگر از آنها گفت - در حالی که شترمرغی دیده بود - این درخت نخلی است، آن‌گاه همه خندیدند و متنبی این اشعار را سرود:

ای بسیطه! آهسته باش، باران تو را سیراب کند چشمان بندگان مرا حیران کردی آنها شترمرغی را در سرزمین تو، درخت نخل پنداشتند و گاوهای وحشی را مناره‌هایی تصور

فرهنگ الفبایی اسامی کوفه، روستاها و محله‌های آن / ۲۴۷

کردند یارانم را با جهاز شترانشان حفظ کن و بسیار خندیدند و از حد خارج شدند^۱. آنچه را که متنبی در شعرش مورد توجه قرار داده، بسیطه نیست زیرا آن نام محلی میان کوفه و حزن یربوع یا سرزمینی میان عذیب وقاع است و متنبی بدان جا نرفت و شعری در باره آن نسرود. رجوع کنید به معجم حموی، ج ۲، ص ۱۸۳ و ۱۸۴.

۱- بسیطة مهلاً سقیمت القطارا
فطنوا النعام علیک النخیل
فامسک صحبی باکوارهم
ترکت عیون عبیدی حیاری
وظنوا الصوار علیک المنارا
و قد قصد الضحک منهم وجارا

رودخانه‌ها، چشمه‌ها و قناتها

چند رودخانه، چشمه و قنات را که در کوفه، نواحی و حومه آن وجود دارند، ذکر می‌کنیم، چه آن رودخانه‌ها، چشمه‌ها و قناتهایی که در کوفه قرار دارند و چه آنها که در خارج کوفه می‌باشند، ولی از زمین آن عبور می‌کنند. نام برخی از آنها را نیز در معجم هجایی آورده‌ایم.

فرات، سرچشمه رودخانه‌هایی است که آنها را نام می‌بریم و از آب آنها کشتزارها سیراب و سرسبز می‌شوند. فرات، یکی از رودهای بهشت است.

در روایتی آمده است که فرات و نیل، مؤمن و دجله و برهوت، کافر هستند، عبدالملک بن عمیر گوید: فرات، یکی از رودهای بهشت است، اگر آلوده نشود، و هیچ بیماری با آن خود را معالجه نمی‌کند، مگر این که خدا او را شفا می‌دهد و ملکی کنار فرات است که دردها را از آن دور می‌کند.

سرچشمه فرات، فالیقلاست و این کوهها را دور زده، وارد سرزمین روم می‌شود و به سوی کمخ، ملطیه و جبلتا و چشمه‌های آن جریان می‌یابد تا به سمیسط می‌رسد و از آن جا، قابل کشتیرانی است؛ پس از آن رودهای کوچک مانند رود سنجه، کیسوم، دیضان و بلیخ در آن می‌ریزد، سپس به رقه رسیده، از آن جا به چند شعبه تقسیم می‌شود از جمله رود سورا، که بزرگترین رود آن به شمار می‌رود، و رود ملک، صرصر، عیسی و صراتین، خندق، کوئی، سوق اسد، کوفه و فرات قدیم^۱ می‌باشد.

رود سورا: شاخه اصلی فرات است. سرچشمه این رود از روستایی معروف به جدید از روستاهای عذار است و از میان روستای ذی الکفل و روستای قاسم بن امام کاظم (ع) جریان می‌یابد و به روستای قاسم (ع) نزدیکتر است.

۱- به نقل از کتاب بلدان، تألیف ابی بکر احمد بن محمد همدانی، مشهور به ابن فقیه، چاپ لیدن، ص ۱۷۴.

رودخانه‌ها، چشمه‌ها و قنات‌ها / ۲۴۹

سورا، شهری قدیمی است و رود بزرگی در آن قرار دارد. حموی در معجم می‌گوید: سورا، نام موضعی در عراق از سرزمین بابل است، و آن شهر سریانیهاست که نزدیک وقف وحله مزیدیه می‌باشد.

علامه بزرگ، سید مهدی قزوینی (ره) در کتاب خود *فُلک النجاة* می‌گوید: قاسم بن کاظم (ع) در سورا می‌باشد، که اکنون به نام زمین رود جربوعیه از توابع حله سیفیه است. رود سورا پس از آبیاری مزارع و بهره‌برداری مردم از آن زیادی آبش به بطائح کوفه می‌ریزد. در ناحیه سیب، روستاهای زیادی وجود دارند، که از طریق این رود آبیاری می‌شوند و آن‌گاه، زیادی آب آن به بطائح می‌ریزد که منطقه‌ای در بیابان کوفه و حومه نجف است.

رودخانه کوثی: حموی در معجم به نقل از ابو منذر می‌گوید: رودخانه کوثی در عراق از نام کوثی، یکی از فرزندان ارفخشذ بن سام بن نوح (ع) گرفته شده است و چون او این رودخانه را لایروبی کرد، به وی منسوب شد. وی جد حضرت ابراهیم (ع) و پدر مادرش یونا، دختر کزئبان کوثی بود، این نخستین رودخانه‌ای بود که در عراق از فرات منشعب شد. آن‌گاه سلیمان با تحمل سختی و مشقت رودخانه‌ای احداث کرد و پس از آن رودخانه‌ها رو به فزونی نهاد. عراق دارای دو کوثی است: یکی کوثی طریق و دیگری کوثی ربی. محل ولادت و آرامگاه حضرت ابراهیم خلیل (ع) در آن است، و این دو محل، جزو سرزمین بابل هستند، و حضرت ابراهیم (ع) در همین مکان درون آتش افکنده شد و آنها دو منطقه هستند. در سال دهم (ه.ق) سعد از قادسیه حرکت و کوثی را فتح کرد. میان دو کوثی، تپه‌هایی از خاکستر قرار دارند، گویند: این خاکستر از خاکستر آتشی است که نمرود برای سوزاندن حضرت ابراهیم خلیل (ع) افروخته بود؛ خداوند به حقایق امور آگاه است، و رودخانه کوفه در سمت غرب آن است.

رودخانه آبا: میان کوفه و قصر ابن هبیره قرار دارد که ابابن صمغان نبطی، آن را احداث کرد.

رودخانه بردان: در کوفه است که وبره بن رومانس، آن‌جا اقامت داشت.

رودخانه بویب: دهانه این رودخانه، کنار دارالرزق بود، رودخانه بویب از فرات

سرچشمه می‌گرفت و به سوی محلّ خانه صالح بن علی در کوفه جریان می‌یافت و به جوف عتیق می‌ریخت.

رودخانه غدیر: نزدیک عبادتگاه اسقفهای مسیحی بود.

رودخانه شیلی: این رودخانه در یکی از مناطق کوفه قرار داشت و امروزه به نام رودخانه زیاد معروف است که از رود فرات سرچشمه می‌گیرد.

رودخانه صنین: در حومه کوفه قرار دارد و در کنار آن، کشتزارهاست.

رودخانه نرس: این رودخانه را نرسی، فرزند بهرام، فرزند بهرام، فرزند بهرام در یکی از نواحی کوفه احداث کرد، رودخانه نرس از رود فرات سرچشمه می‌گیرد و در کنار آن، چند روستا واقع شده و قبیله‌ای نیز بدان منسوب است و لباس نرسی از آنهاست.

رودخانه نشاستج: گویند نشاستج نام رودخانه‌ای است. برخی دیگر گویند: زمین حاصلخیزی در کوفه، و از آن طلحة بن عبیدالله تمیمی بوده است. این سرزمین، بزرگ و پر درآمد بود که طلحة آن را با مالی که در خیبر داشت از مردم کوفه که در حجاز اقامت داشتند، خرید و آن را آباد کرد. لذا درآمد آن فزونی یافت.

رودخانه قورا: یکی از نواحی کوفه است که در کنار آن چند روستا از جمله سورا واقع است.

چشمه جمل: در یکی از مناطق کوفه، در حومه نجف و نزدیک قطقطانه قرار دارد.

چشمه صید: این چشمه میان واسط عراق و خفان و پس از «برتعد» در صحرای کوفه قرار دارد و به سبب صید فراوان ماهی بدین نام نامیده شد.

چشمه نسوخ: آن، چشمه‌ای است که در کنارش روستایی متعلق به فرزند عیسی بن علی بن عبدالله بن عباس قرار دارد که به آن نسوخ گویند و در پشت آن، خفان واقع شده که در سمت چپ قادسیه قرار دارد.

چشمه رهیمه: هرگاه بخواهی از کوفه به شام بروی، این چشمه سه میل پس از خفیه واقع شده است.

خلیج نیل: نیل، شهرکی در حومه کوفه، نزدیک حله نبی مزید است، که خلیج بزرگی از وسط آن عبور کرده، از فرات اصلی منشعب می‌شود. حجاج بن یوسف آن را احداث

کرد و نیل مصر نهم نهاد.

رودخانه ناجیه: از رود فرات سرچشمه می‌گیرد، از مسجد کوفه عبور می‌کند و به نجف منتهی می‌شود. مورخ مشهور، محمد بن خاوند شاه در کتاب *روضه الصفا* می‌گوید: در روزگار اباآقاخان بن هلاکوخان، خواجه شمس‌الدین محمد، فرزند صاحب دیوان خواجه و برادرش علاء‌الدین^۱ عطا ملک جوینی، در سرزمین نجف رودخانه‌ای احداث و بابت آن بیش از یکصد هزار دینار سرخ صرف کرد تا سرانجام آب را به مسجد کوفه رسانید.

وصاف افندی در تاریخش می‌گوید: هنگامی که ابا آقاخان عادل، فرزند هلاکوخان بن اورخان بن چنگیزخان به حکومت رسید و بغداد را فتح کرد و مستعصم، آخرین خلیفه عباسی را کشت و حکومت بغداد منقرض شد، مردم پس از تحمل ترس و ذلت از قدرت اباآقاخان، امنیت یافته و به زندگی راحت و آسوده‌ای دست یافتند. در این میان، نوعی حالت مهربانی و توجه به مردم به وزیر اباآقاخان دست داد. این وزیر، او را به کارهای خیر و صدقات جاری راهنمایی می‌کرد.

از جمله وی با لطف و مهربانی و خوش اخلاقی و عدالتش معماران را گرد آورد و به

۱- صاحب عطاء الملک، همان علاء‌الدین بن بهاء‌الدین محمد، برادر شمس‌الدین محمد است. وی و برادرش در دوران حکومت هلاکوخان، دوران پادشاه عادل اباآقاخان بن هلاکوخان و سلطان احمد، عهده‌دار وزارت بودند و در زمان حکومت سلطان احمد، اصلاح و ساماندهی امور به دست ایشان بود و در دربار وی به چنان شکوه و جلالی دست یافتند که قابل توصیف نیست و کارهای پسندیده بسیاری انجام دادند و به دانشمندان و ادیبان نزدیک شدند و مدارس و مهمانخانه‌ها و خانقاههایی برای صوفیان بنا کردند و هر دو سخاوتمند بودند و بسیاری از دانشمندان خدمات ارزشمند آنها را در کتابهایشان ذکر کردند، و شاعران مدح و ثنای آنان گفتند، محمد بن علی عریضی در مدح عطاء الملک چنین سرود:

تو برادرت و فرزندان خان‌های برفراز فرقد ساخته‌اید که با گذشت زمان هنوز پابرجاست خانه‌ای که ارتفاع آن، کمتر از شش عمود است*.

صاحب عطاء الملک در سال ۶۲۳ ه. ق. به دنیا آمد و برادرش محمد در ماه شعبان سال ۶۸۳ ه. ق. درگذشت. [نقل از کتاب گذشته و حال نجف -].

* ولأنت و ابن ابیک قد شیدتما و بسنو کما بیتاً فویق الفرقد
بیتی علی مرالزمان وقا وهی بیت یقل ذراه سته اعمد

آنها دستور داد تا کارهای خیر انجام دهند و به همه مردم نیکی و احسان کرد و اعمال پسندیده‌ای انجام داد و دستور داد رودخانه‌ای احداث کنند تا آب را از رود فرات به زمین نجف جریان دهد، پس از این که اباآقاخان، اموال بسیاری افزون بر یکصد هزار دینار از طلای سرخ هزینه کرد، مهندسان و معماران دستورهای وی را اطاعت و در اجرای خواسته‌ها و امیال وی شتاب کردند و از آب فرات که گواراتر از چشمه خوشگوار زندگی است، رودخانه‌ای احداث کردند و این آب به سوی کوفه جریان یافت که خداوند روح ساکنانش را شاد فرماید.

درگذشته، در این سرزمین، خانه و ساختمانی وجود نداشت و خالی از سکنه بود و چون جای خوش آب و هوا و سرسبزی نداشت و روی آبادانی به خود ندیده بود، با احداث این رودخانه، درختان رشد و نمو کردند و اطراف آنها جویهایی جریان یافت **﴿والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا﴾**^۱ **﴿و ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا﴾**^۲. آب رودخانه در زمینی خشک جریان یافت، و پس از این که آثار آن متروک مانده بود اطراف آن گلزارهایی به وجود آمد. و گل‌های سفیدی در کنار آن رودخانه رویید. درگذشته از هیچ حاکمی ساخته نبود که چنین کار خیری برای کسب ثواب اخروی انجام دهد، با وجود این که آنها به گردآوری و ذخیره مال و ثروت می‌پرداختند. تاج‌الدین علی بن امیرالدین، یکی از دانشمندان آن زمان به شمار می‌رفت، و یکی از مأموران اجرای این طرح و استخراج آب فرات، این خیر و برکت سرشار بود. برخی در باره این رود گفته‌اند: الفاظش همچون سلسل [= آب گوارا] زیباست، اما آب فرات کجا و آب گوارای بهشتی کجا؛ معانی آن باغهای بهشت را کوچک می‌شمرد. گوینده‌ای در باره این سخنان چنین گفته است: به سبب این رود، سرزمین نجف به باغی زیبا و محلی سرسبز و خرم تبدیل و پس از آلودگی و پاکیزه شد؛ گویا زمین آن، عنبر ساییده یا مشک شکافته شده است و آب زلال باران از ابر آن به شدت بر روی زمین جاری می‌شود و از آهنگ به هم خوردن آب

۱- کهف / ۴۶: باقیات و صالحات (ارزشهای پایدار و شایسته) ثوابش نزد پروردگارت بهتر و امیدبخش‌تر است

۳-

۲- کهف / ۳۰: ما پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهیم کرد.

فرات، انسان به وجد می‌آید ﴿فسقناه الی بلد میت فاحیینا به الارض بعد موتها و کذلک النشور﴾^۱.

آب در گودالها درخشان به نظر می‌رسد مانند دریا که با نور خورشید می‌درخشد هنگامی که آب در گُلزارها جریان می‌یابد، تصور می‌کنی که ماری مواظب است تا تیر به او اصابت نکند شاخه‌ها از خوشحالی رسیدن آب می‌رقصند و آب به شدت از جویبارها عبور می‌کند.^۲

با شکوفه دادن درختان، باغها سرسبز شده‌اند، و با گُل‌های گُلزارها، زمین سبزه‌زار شده و بوی خوش گیاهان و نسیم باغها، تمام آن سرزمین را فرا گرفته است؛ گویا چمدان تاجران یا خانه عطاران را گشوده‌ای! و شاعر چه نیکو سروده است:

چه روز خوبی بود آن روز بارانی که بین خورتق و سدیر بودیم و آب مانند شکم مارها بر روی زمین موج می‌زد و شبنم بر روی آثار برجای مانده زمین مانند بکری در لباس ابریشمین به نظر می‌رسید.^۳

درندگان از بیابان به آن جا پناه می‌آورند و آبها برای رفع تشنگی پرندگان، گرد آن حلقه می‌زنند، هر شخص آشنا و بیگانه، شهرنشین و بیابان‌نشین که از راه دور و نزدیک بیاید از آن بهره‌مند می‌شود.

محمد بن احمد هاشمی گوید: باغی است که از آن جا دیدگان گلها و غنچه‌ها را می‌نگرند، و آنها را مانند مروارید تصور می‌کنی و چون فکر و اندیشه، آنها را بررسی کند، سحر و جادو می‌پندارد و تو نمی‌دانی که باغ می‌بینی یا دریای علم و فضیلت او را، و

۱- فاطر / ۹: ما این ابرها را به سوی سرزمین مُرده‌ای می‌رانیم و به وسیله آن، زمین را پس از مرگش زنده می‌کنیم؛ رستاخیز نیز به همین گونه است - م.

۲- والماء یبدو فی الوقائع لامعاً کالبحر مع نور الغزاة تشرق فاذا تخلل فی الخمائل خلته صلا یحاذر وقع نصل یمرق تتراقص الاغصان من فرح بها ویمر بالانهار و هو یصنفق

۳- یا نزهة الیوم المطیر بین الخورتق و السدیر و الماء شبه بواطن ال حیات مجدول الظهور والظل فی دمن الثری کالبکر فی ثوب حریر

این شگفت آور و دور از انتظار نیست، شخصی را که صاحب اعظم تأیید کند خوشبخت و سعادت‌مند است. وی با سیاست اصلاح طلبانه‌اش آب فرات را در سرزمین نجف جاری می‌کرد و با اندیشه نیکویش توانست تمام میوه‌ها و محصولات را با بهره‌گیری از آب فرات در سرزمین نجف به وجود آورد و دوباره آن زمین را زنده کند. آب فرات از کوهها جاری شد، چه کار نیک و پسندیده‌ای! او پیشاپیش، پاداش عملش را دریافت کرد، و آوازه آن فراگیر شد؛ ﴿فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾^۱.

همت بلندش او را مخاطب قرار داد در جایی که همه مردم از انجام آن باز ماندند و بعید می‌دانست که آب فرات را در اطراف نجف ببیند در حالی که با شدت در جریان است چن دانست این کار امکان‌پذیر است آب بسیاری از فرات به داخل نجف جاری کرد و آن را امری شگفت‌انگیز دید سرانجام با اراده‌ای استوار و سخاوت بسیار شروع به کار کرد و هر امر سختی را آسان کرد وی در انجام آن مصمم شد تا کار پایان یافت و به آرزوی خویش دست یافت او کار جدیدی و نوظهوری انجام داد که نتیجه آن پاداش و قدردانی بسیار تا ابد است این نجف دور افتاده را آب فرات فراگرفت و درختان نخل و انگور را سیراب کرد و همچنین در کوفه که مسجد جامعش آباد شده آب جاری کرد، هدفش این بود که به پاداش اخروی آن دست یابد خداوند، حکومت او را جاودانه کند که نمی‌خواست هیچ‌جا ویرانه بماند خداوند در تأیید حکومت و گسترش دامنه قدرتش آنچه را شمس الدین^۲ می‌خواهد، به او عطا فرماید شمس الدین و عظاملک دو همزادی هستند که از یکدیگر جدا نشوند و در خورشیدی که هیچ‌گاه غروب نکنند دو ماهی هستند که نقصان نیابند و دو ستاره‌ای که هرگز افول نکنند ای فرزندان صاحب دیوان! پیوسته دین اسلام به وجود شما برای مردم برقرار باد^۳. خداوند به سبب شما اسلام را

۱- روم / ۳۰: به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را پس از مردنش زنده می‌کند.

۲- منظور از شمس الدین، خواجه محمد، فرزند صاحب دیوان حکومت است.

۳- منظور او فرزندان صاحب دیوان، شمس الدین مذکور و برادرش صاحب عطا ملک فرزندان محمد جوینی است و این دو برادر در دوران وزارتشان خدمات ارزنده‌ای انجام داده‌اند، از کارهای آنها می‌توان ساختن ضریح مسلم بن عقیل (ع) در سال ۶۸۱ ه.ق را بر شمرد چنان‌که بر روی یکی از دیوارهایش نوشته شده است تولیت آن نیز با محمد بن محمود رازی و ابو محاسن بن احمد تبریزی بود ولی امروزه از این کتیبه

یاری فرمود و او آنچه را بخشید بازپس نمی‌گیرد^۱.

سید بن طاوس در کتاب *فرحة الغری* گوید: صاحب عطا ملک بن محمد جوینی، صاحب دیوان دولت ایلخانی کار نیکی انجام داد: بطوری که وی در ماه رجب سال ۶۷۶ (ه.ق) آب فرات را به سوی نجف جاری کرد و در ماه ذی قعدة و اوایل ذی حجه سال ۶۶۷ (ه.ق) ساختن حوض آبی در مسجد جامع کوفه را آغاز کرد و در سال ۶۶۹ (ه.ق) آن را به پایان رسانید، و این رودخانه را به علت انتساب به مسؤول احداث آن، سید تاج الدین علی بن امیرالدین، رود تاجیه نامیدند؛ وی یکی از فضلا و دانشمندان آن زمان بود. این رودخانه غیر از رود تاجیه‌ای است که حموی در معجم در حرف تا از آن یاد کرده و گفته است: آن رودی است در نواحی کوفه که در کنار آن چند دهستان قرار دارد زیرا این رود در اواخر قرن ششم و در زمان وی یا قبل از آن احداث شد، چنان که دانستید نهر تاجیه در اواخر قرن هفتم احداث شد.

رودخانه شاه یا مکریه: این رود پس از تاجیه احداث شد زیرا پس از گذشت سالها، رود تاجیه [بر اثر انباشته شدن خاک] پر شد و سرانجام رو به ویرانی نهاد.

اثری بر جای نیست.

- ۱- ناجته همته العلیا بما نکصت
و استبعدت ان یری ماء الفرات باک
واستکثرت دونه الانفاق اذعلمت
حتی اتاه بعزم نفاذ و ندی
فصمم العزم حتی تم مطلبه
وافترض مکرمة بکراً فأولدها
و صیر (النحف) المهجور یغمره
و هكذا (الکوفه) المعموره جامعا
لانه خلدالرحمن دولته
فالله یعطیه فی تایید دولته
صنوان لا افترقا شمسان لا احلا
ایابنی صاحب الدیوان کابرح ال
الله قد وهب الاسلام نصرته
- ککل الخواطر عن امکانه رکبا
ناف الغری و یجری دافعاً صیباً
امکانه فرأت انفاقه عجبا
غممر فسهل منه کل ما صعبا
و نال منه الذی فی نیله رغبا
اجراً جزیلا و شکراً ینفد الحقبا
ماء الفرات فیسقی النخل و العنبا
اجری بها الماء یغی اجر من شربا
یرید ان لا یخلی موضعاً خرفا
و بسط قدرة شمس الدین ما طلبا
بدران لانقصا نجمان لا غربا
مدین الحنیف بکم للخلق منتصبا
بکم ولم یستردالله ما وهبا

در سال ۹۴۳ (ه.ق) شاه طهماسب^۱ صفوی دستور داد تا رودی از فرات به کوفه و از آنجا به نجف احداث کنند، ولی توفیق این کار را نیافت. هنگامی که این رود به نزدیکی محلی معروف به نمرود رسید، کار متوقف شد. به سبب انتساب این رود به شاه طهماسب به آن طهماسبیه نیز می‌گویند ولی طهمازیه نیز آمده است. هنگامی که شاه عباس اول^۲ در سال ۱۰۳۲ (ه.ق) برای زیارت حضرت امیرمؤمنان علی(ع) به نجف آمد، دستور داد تا رودی را که شاه اسماعیل اول در سال ۹۱۴ (ه.ق) از فرات کشیده بود، لایروبی کند، شاه اسماعیل اول در این سال به زیارت جدش حضرت علی(ع) مشرف شد زیرا این رود در زمان حکومت سلطان سلیم که روم زمین نجف را محاصره کرد، پر شد. لذا شاه اسماعیل اول، آن نهر را لایروبی و مرمت کرد و آب در آن جریان یافت تا وارد مسجد کوفه شد.

این رود به سبب انتساب به شاه عباس مذکور به نام رود شاه معروف است و امروزه به آن رود مکره گویند.

رود شاه صفی: هنگامی که در سال ۱۰۴۲ (ه.ق) شاه صفی^۳ مرقد حضرت علی(ع) را زیارت کرد دستور داد تا رودی از اطراف حله تا مسجد کوفه و از آنجا به خورنق و قناتی از خورنق تا بحر نجف احداث کنند و آنجا دریاچه‌ای ساختند که آب در آن جمع می‌شد. سپس آن را به شهر متصل کردند. در ماده تاریخ آن چنین آمده است: آب ما از مدد ساقی کوثر آمد^۴.

رود هندی: یحیی خان، ملقب به آصف الدولة الکهنوی، متوفای سال ۱۲۲۰ (ه.ق) از شخصیت‌های مشهور هند به شمار می‌آید، وی آثار جاوید و شهرت بسیار دارد. آصف

۱- شاه طهماسب اول، فرزند شاه اسماعیل اول در روز چهارشنبه ۲۸ ذی حجه سال ۹۱۹ (ه.ق) در روستای شهاب‌آباد از توابع اصفهان به دنیا آمد و ۱۹ سال حکومت کرد. وی در سال ۹۳۰ (ه.ق) بر تخت سلطنت جلوس کرد و در دهم ماه صفر سال ۹۸۴ (ه.ق) درگذشت - م.

۲- شاه عباس اول، فرزند شاه محمد خدابنده، فرزند طهماسب بود. وی در شب دوشنبه در آغاز ماه رمضان سال ۹۷۹ (ه.ق) در هرات چشم به جهان گشود و در شب پنجشنبه سال ۱۰۳۷ (ه.ق) درگذشت - م.

۳- شاه صفی، نوه شاه عباس اول است و در سال ۱۰۶۲ (ه.ق) در کاشان درگذشت - م.

۴- به کتاب ماضی النجف و حاضر ما چاپ صیدا، ص ۱۳۰ مراجعه کنید - م.

رودخانه‌ها، چشمه‌ها و قنات‌ها / ۲۵۷

الدوله، وزیر محمدشاه هندی بود. وی اموال بسیاری نزد علامه بزرگوار سید علی کبیر طباطبایی فرستاد تا برای احداث رودی از فرات و رساندن آن به نجف صرف کند. قبیله‌ها اجتماع کردند، علامه، اموالی به آنها داد تا ساختن این رود را از عمود فرات (مسیب) که سرچشمه اصلی آب آن است، آغاز کنند. این رود احداث شد و رود هندی نامیده شد، چنان که امروزه نیز به همین نام خوانده می‌شود و هنگامی که آن را به کوفه متصل کردند، در وسط خندق کوفه، قناتی به نام کری سعد احداث و آب را به سوی نجف جاری کردند، این واقعه در سال ۱۲۰۸ (ه.ق) رخ داد، و در ماده تاریخ آن، «صدقه جاریه» آمده است. این رود در مسیرش با زمینهای پست مواجه می‌شود، و آب در آنها جریان می‌یابد و از آن تالابهایی پدید آمد که هورالدخن، عویبه، ابوطرفه، کفل، دریاچه یونس، بحر شنافیه و بحر نجف از آن جمله به شمار می‌روند و مسافران می‌توانستند مسیر بصره تا نجف را با کشتی طی کنند. در کنار این رود، درختان و بوستانها و کشتزارهای بسیاری به وجود آمد، همچنین روستاهای بسیاری مانند طوتریج، جعاره، شنافیه، ام بعروور و جز آن احداث شد و قبایل بسیاری همچون آل فتله، بنی حسن، حمیدات، آل شبل آل زیاد و جز آنان در ساحل آن ساکن شدند و پیشرفت عمرانی این روستاها تا کنون بی‌وقفه ادامه داشته است.

قبایلی که در کوفه سکونت داشتند

محل سکونت قبایل را هنگام طرح‌ریزی کوفه طبق بیان طبری در تاریخش پیرامون حوادث سال هفدهم ه.ق می‌آوریم. اسامی قبیله‌هایی که پیش از اسلام در آن سکونت داشتند^۱، عبارتند از تغلب، نمر و زیاد و قبیله‌هایی که پس از اسلام، آنجا اقامت داشتند به ترتیب ذیل می‌باشند:

۱- کنده: نام وی ثور بن عفر بن عدی بن حارث بن ادد بن زید بن عمر بن عریب ابن کهلان بود و چون نسبت به احسان و نیکی پدرش ناسپاسی کرده بود، به کنده ملقب شد و به همین نام شهرت یافت. این قبیله از چند دسته تشکیل یافته است: معاویه، اشرس، بنی عمرو بنی وهب، سکون، سکاسک، تعجیب، عواد و صدف.

۲- مذحج: او فرزند ادد بن زید بن عمر بن عریب بن کهلان است که شعبه‌های آن بدین قرار می‌باشند، جلد، سعد العشیره، مراد - نام دیگر آن یحابر است - عنس، حارثیون، عبدالمدان بنودنان، بنومسلیه، آنها مسجدی در کوفه دارند. نخ، جنب، مرثد، مازن، ادد، صداءفلی هفان، شمران سیحان، بنو عبیده، حکم، صعب، جعفر، حرث غطیف، سلمان، قرن - دارای مسجدی در کوفه هستند - انعم، سیف، محادره، رواق زهر، حرب، یام قریه حکم، قدح هیس، صدقه، بندقه، عمر و صومعه، بنو عبدالجد، عبس، حجاجل، بنونهیک، صعب.

۳- طی: نام وی جلهمه بن ادد بن زید بن عمر بن عریب بن کهلان بود، که فرزندان وی به چند تیره تقسیم می‌شوند: جذیله، غوث، ثعالب - ثعلبة بن رومان، ثعلبة بن ذهل و ثعلبة بن جدعان بن ذهل ابن رومان - بنو تیم - این غیر از تیم قریش است - بنو صنبر، بنو طریف، بنو ثمامه، بنو لام بنو ثعل، تحبر، سنس، جرم، تیهان و بولان.

۱- اسامی این قبیله‌ها را از یک نسخه بسیار ضعیف نقل کردیم و پاره‌ای از آنها نیاز به بررسی دارد؛ بنابراین به منابع مراجعه کنید - م.

قبایلی که در کوفه سکونت داشتند / ۲۵۹

۴- اشعر: برادر طی و مذحج است که دارای چند تیره می‌باشد، جماهر، جدہ انعم، ادعم کاهل، عبد شمس، عبدالثریا، عامر، عارض، ثابت، ناعم ركب، تاج، شعذف یقرم، جماد، شهله، محتار، حسیب، عیدل، افحوذ، اخلود، اخیوق، اخدوع، اعیوق ناجیه، حنیک، وائل، غاسل، دحران، صمامه، حسامه، سدوس، سایب، یاسر، مجید، بجیله، مریطه، زعیج، بنواعر، زجاله، زماله، بنوبجیر، مساور، بنوحکیم، عبس.

۵- لخم: اسم او، مالک بن عدی بن حارث بن مره است. این قبیله از داریون، بنواراش بنوجدس و بنونماره تشکیل یافته است.

۶- جذام: نامش عامر و برادر لخم است و به چند گروه تقسیم می‌شود که عبارتند از: اقصی، غطفان و عامله.

۷- ازد: وی فرزند غوث بن نبت بن مالک بن زید بن کهلان است. این قبیله، دارای چند تیره است که عبارتند از: جفنه، غلبه خزاعه، مازن، بارق، لمعی، حجر، عتیک، راسب عامل، والبه، ثماله لهب زهران، الحدان، یشکر، عک دوس، فهم الجهاضم، اشاقر، قسامل قرادیس، سلیح، عوف، بنوعدی، بنوفهیر، سلول، مصطلق الحبا.

۸- خثعم: این قبیله شعبه‌هایی دارد همچون: شهران، نهیس، ولود، اکلب، قسر، خالد بن عبدالله قسری حاکم عراق از آن‌جاست. عرینه، احمس و دهن.

۹- همدان: این قبیله نیز به چند شاخه تقسیم می‌شود که عبارتند از: حاشد، بکیل، حجور، قدم ادران اهنوم راهب، شاور، خیوان، غدر، وادعه، یام شبام، جشم، تغلب، مذکر، هبیره، العزه، دعام، مرهبه، ارحب شاکر، سفیان، ذبیان، بنو حریم، بنوصاع، بنو مدلج، بنو حمله، اسلم افروح؛ و همه اینها نزاری بودند.

۱۰- مضریها که شامل قبایل ذیل می‌باشند:

۱- قیس عیلان و شاخه‌های آن از قبیل: هوازن، غطفان، سلیم، فهم، عدوان، غنی باهله و مدرکه است. این قبیله نیز به چند دسته تقسیم می‌شود: قریش، اسد، قاره و هذل. طابخه نیز از چند تیره تشکیل شده است: تمیم، رباب، ضبه، مزینه، حمیس، کاهل، فقعس دودان، عمرو، صعب، والبه، صیدا، ناشب، غاضره، غنم، ثعلبه، عضل، بنولحیان، بنو دهمان بنو غازیه، بنوصاهله، بنوضاعنه، بنوقباعه، هذیل، تمیم بن مر، دارم، مجاشع،

نهشل، سدوس حنظله، یربوع، ریاح، سلیط، براجم، کلیب، هجیم، مازن، بنو منقره، عمروقیس، غالب طلقه، ظلم بنوعنبر، بنو عطارد، بنو عدانه، عدی، عوف، ثور، اطلح، اشیب، عکل عامر، کلاب الضباب، جعده، جریش، قشیل، عقیل، حفاجه، عجلان، نمیر، هلال، سلول نصیر، غزیه، چشم، ثقیف، عامر، بنو مطرود، بنو شرید، بنو ذکوان، بنو ابهر، ذبیان، عبس، بنو اشجع، بنو عبدالله، بنو اعود، بنو مخزوم، بنو رواحه، بنو سهم، بنو فزاره، بنو انمار؛ همه اینها وابسته به قبیله حمراء هستند.

۲- ربیع، برادر مضر است و شعبه‌های آن عبارتند از: عنزه، عبدقیس، تیم، بنو غدن، جشم، بنو حصین و بنو ارقم.

۳- ایاد، برادر مضر و ربیع است. این قبیله به چند دسته تقسیم می‌شود: بقت، بنو حدافه بنو دعمی، بنو طماح.

۴- قضاعه: این قبیله نیز از چند تیره تشکیل شده است: بنو حارث، بنو الحافی، بنو عمران بنو اسلم، بنو حلوان، نهد، جهینه، عذره، جرم، برک، کلب، اسد، حیران، مهره، بلی، مجید، یزید، بهرا، خولان حی، رزاح، صحاری، هانی، رسوان، سعد، وداعه، اقارح، مسبح، کحل، هزان، کرب، منبه، بنو جماعه، بنو غالب، بنو جرب، ربیع، بنو ابجر، عقارب، بنو عوف، بنو مالک، انبار، فاطمیون، بنو عبیده، بنو سلیح، بنو تنوخ القین، حنش، زبید-وی غیر از زبید مذحج است - اینها شاخه‌هایی از قبیله قضاعه بن معد بن عدنان می‌باشند.

۵- عکوک: از فرزندان عک بن عدنان برادر معد است. این قبیله از چند تیره تشکیل شده است همچون نعمان، ضحاک، شهد و عبدالله، که اینها نیز به چند دسته تقسیم می‌شوند: غافق، ساعده، بنو قین، بنو مقصر، رهینه، رامی، دب، لعسان، شبام، ركب، لام، صخر، دعج، بعج، رعل، قاصیه، علافه، هامل، والبه، قجر، فخر، وابصه، وزن، رقابه، راشد، زهیر، مالک، زوال، صریف، زید، بنو حبیبس، بنو محدون، عبیده، حجه، غنم، ناج، منک، عمران، مجیله، خبا، هزمه، حویه، سیعه - آنان مردم روستایی به نام سیعه بودند - مطارفه، حدیون، صهیب، زیول، اضم، هلیل، واعظ، عبدیون، کعبیون، میاریون، راسیون، بنو رضوان، بنو حبیبش، بنو و هبان، علیون - به علی بن راشد منسوب است - حربیون. اینها حدود چهارصد تیره هستند که در کوفه اقامت کردند.

قبایلی که در کوفه سکونت داشتند / ۲۶۱

لوط بن یحیی ازدی و عبدالله بن علا و ابوالحسن بکری و جز آنان گویند: در کوفه سیصد و شصت قبیله و چهارصد پرچم وجود داشت.

اشعریها نیز از آن جمله بودند، آنها از کوفه هجرت کرده، در شهر قم که یکی از شهرهای ایران است، ساکن شدند و سببش این بود که چون حجاج بن یوسف ثقفی، محمد بن سائب بن ملک اشعری را کُشت، اشعریها از تحت سلطه وی گریختند و در شهر قم اقامت گزیدند و محافل علمی در آن شهر تأسیس کردند و آثار مذهبی را گسترش دادند و با وجود آنها شهر به رشد و شکوفایی رسید.

علامه مجلسی در سماء و عالم از بحارالانوار می‌گوید: بیشتر مردم قم را اشعریها تشکیل می‌دادند، در این کتاب و تاریخ قم از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود: خداوندا، بزرگ و کوچک اشعریها را بیمارز.

فرمود: اشعریها از من و من از آنها هستم. یکی از نخستین کسانی که در شهر قم اظهار تشییع کرد، موسی بن عبدالله بن سعد اشعری بود.

روایت شده که حضرت علی بن موسی الرضا (ع) به زکریا بن آدم بن عبدالله بن سعد اشعری فرمود: خداوند به وسیله تو بلا و مصیبت را از مردم قم دور می‌کند چنان که به سبب آرامگاه حضرت موسی بن جعفر (ع) بلا و مصیبت را از مردم بغداد دور می‌کند، و آنها جامه حضرت رضا (ع) را از دعبل خزاعی شاعر معروف به مبلغ یکهزار درهم طلا خریدند.

روایت شده که امام جعفر صادق (ع) به عمر بن عبدالله اشعری فرمود: خداوند در روزی که جز سایه رحمت او سایه‌ای نیست، بر تو سایه افکند. در باره فضیلت اشعریها، روایات بسیاری وجود دارد که در کتاب السماء و العالم از بحارالانوار و تاریخ قم و جز آنها خواهید یافت.

تفاخر میان کوفیان و بصریان

هر کس به تاریخ به ویژه به دورهٔ اوّل عباسی نظری بیفکند، در می‌یابد که مناظره و تفاخر در بسیاری از مسائل مانند فقه، نحو، ادبیات، زبان و جز آن میان کوفیان و بصریان رواج داشته و این امر، باعث جدایی دو گروه از یکدیگر شده است به طوری که هر یک به مکتبی گراییده‌اند، تا این که مکتب کوفیان و مکتب بصریان پدید آمده است.

گویند: مردم بصره ثابت قدم، بسیار دانا و مورد اعتماد هستند، ولی به مقتضای سیاست، پس از تأسیس حکومت عباسی، کوفیان روی کار آمدند و خلفای عباسی، آنها را مقدم می‌داشتند زیرا کوفیان از یاران آنها به شمار می‌رفتند و هنگامی که عباسیان برای دست گرفتن حکومت قیام کردند، کوفیان به کمک آنها شتافتند، و بدین دلیل، عباسیان، آنها را بر خلاف بصریان به خود نزدیک کرده، استادان فرزندانشان را از میان آنها برمی‌گزیدند... کسائی، فراء، مفضل، ضبی، شرقی و ابن قظامی همه اهل کوفه بودند، و فرزندان خلفا را آموزش می‌دادند و اگر اغراض سیاسی نبود، هرگز نامی از آنها به میان نمی‌آمد.

کینه‌جویی امین نسبت به سیبویه در مجلس مناظره‌ای در بارهٔ عقرب و زنبور که میان وی و کسائی بر پا شده بود، مشهورتر از آن است که نیاز به بیان داشته باشد و در آینده خواهید دید که چگونه ابوالعباس سفاح نسبت به کوفیان تعصب داشت به طوری که پس از پایان تفاخر می‌گوید: «کوفه، سرزمین دانش و فرهنگ و سیمای عراق و خاستگاه مردم عراق است...» اکنون تصویر تفاخر میان کوفیان و بصریان را که ابن فقیه در کتاب *بلدان* (ص ۱۶۷، چاپ لیدن) آورده است، ملاحظه می‌کنید. وی می‌گوید: گروهی از خاندان علی و عباس نزد ابوالعباس سفاح اجتماع کردند، بصریان و کوفیان نیز در میان آنها بودند و از آن میان، ابوبکر هذلی، اهل بصره و ابن عباس اهل کوفه بود. ابوالعباس گفت: مناظره کنید تا معلوم شود کدام یک از شما فاضلتر هستید. گروهی از خاندان علی گفتند: مردم

بصره در روز جنگ جمل با حضرت علی(ع) جنگیدند و میان مسلمانان تفرقه افکندند. ابوالعباس گفت: ای ابوبکر! چه می‌گویی؟ گفت: از جهالت مردم بصره به خدا پناه می‌برم! فقط گروه اندکی از آنها از راه راست منحرف شدند و شیطان بر آنها چیره شد و در هر قومی، افراد شایسته و نابه‌کار وجود دارد اما مردم بصره، اموال و فرزندان بسیاری دارند و نسبت به سلطان، مطیع و به آداب و رسوم اسلام، آگاه‌ترند.

این عیاش گفت: ما نسبت به فتوحات از شما آگاه‌تریم؛ ما کسرا را از کشور راندیم و لشکریانش را نابود کردیم؛ حکومت او را برای خود روا داشتیم، و شهرها را فتح کردیم. بصره در برابر عراق به منزلهٔ مثانه نسبت به جسد است که آب پس از تغییر و آلودگی به آن جا می‌رسید. بیرون بصره، با سخت‌ترین و کم‌فایده‌ترین سنگها انباشته شده و قسمت بالای این شهر، بیابان است. بصریها آب شهر خود را گوارا می‌دانند که اگر این گونه نبود، از زندگی، بهره‌ای نمی‌بردند. بصره از سمت پایین به وسیلهٔ دریا احاطه شده است و ما، در سنزار، آنها را اندک شمردیم و سپاهییانی به سوی مردم بصره فرستادیم تا تکیه‌گاه آنها باشند. مردم بصره به منزلهٔ فرستادگان ما هستند... موقعیت کوفه، همچون جایگاه زبان کوچک و بزرگ نسبت به بدن است و در آغاز اراضی [آن منطقه] قرار گرفته است و آب خنک و گوارا به این محل فرو می‌ریزد و از آن‌جا در سراسر کشور ما پخش می‌شود و با گوارایی و خوشبویی از دجله و فرات عبور می‌کند و بصره نسبت به عراق به منزلهٔ مثانه به جسد است.

ابوبکر گفت: شما پیامبران بسیاری را برشمردید در حالی که ما جز یک پیامبر به نام محمد(ص) نداریم و تمام پیامبران شما از وی سخن گفته‌اند. ابوالعباس خندید به حدی که نزدیک بود از تخت بیفتد، سپس گفت: ای ابوبکر! خدا به تو جزای خیر دهد. ابوبکر گفت: آیا ندیدی چگونه پیامبران در شهر کوفه به دار آویخته شده بودند؟

ابن عیاش گفت: مردم کوفه به سبب وجود سه دیوانهٔ فرومایه که به علت دیوانگی ادعای پیامبری کرده بودند، مورد نکوهش قرار گرفتند، و خداوند، آنها را در کوفه به دار آویخت، و اما مردم بصره بر اثر وجود افرادی سرزنش شدند که ادعای خردمندی و شرافت و نقل حدیث داشتند و هر یک از آنها گمان می‌کرد که خودش باعث هدایت و

گمراهی خویشتن است. کسی که از روی دیوانگی، ادعای پیامبری کند، آسانتر است از شخصی که با سلامت عقل، ادعای هدایت و گمراهی خود را مطرح می‌کند و حتی برخی از آنان ادعای ربوبیت نیز کرده‌اند. ابوالعباس گفت: ای ابوبکر! آیا کیفر مدّعی ربوبیت یا مدّعی نبوت، یکی است و یا شدیدتر؟ برخی از علویان به آنها اعتراض کردند از آن جمله حسن بن زید که گفت: ای ابوبکر! در جنگ جمل با حضرت علی (ع) نبرد کردید؟ ابوبکر گفت: بله، گروه کوچکی با او جنگیدند. ولی خداوند عزوجل، به سبب توجهی که به ما داشت، دستها و سلاحهای ما را از گشتن او باز داشت. سپس علی (ع) به کوفه بازگشت و مردم کوفه [او و نوه] و پسرعموهایش را گشتند و حسن بن علی را نیز پس از بیعت با وی، ازین شهر بیرون کردند تا آنجا که وی از آنها گریخت.

ابن عیاش گفت: بلکه خداوند با یاری کردن و قدرت بخشیدن مردم کوفه، دست شما را کوتاه کرد. چگونه ما را به کار ناشایستی که از یکی از کوفیان سرزده است و شما از انجام آن ناتوان هستید، سرزنش می‌کنید؟ بزرگان نخع برای من روایت کردند که در جنگ جمل، نه هزار نفر از مردم کوفه در رکاب حضرت علی (ع) بودند، در حالی که از مردم بصره، سی هزار نفر طلحه، زبیر و عایشه را همراهی می‌کردند، اما زمانی که این دو لشکر در مقابل یکدیگر قرار گرفتند، مردم بصره مانند خاکستر در روز طوفانی بودند که باد به شدت آنها را به هر سو می‌برد.

ابوبکر گفت: چه زمانی سی هزار نفر از مردم بصره با حضرت علی (ع) می‌جنگیدند، در حالی که احنف بن قیس در سعد و رباب از آنها جدا شد و ما پس از آن وارد کوفه شدیم و شش هزار نفر از یاران مختار را مانند چهارپایان به قتل رساندیم. البته بجز کسانی که پس از آمدن اسماء بن خارجه فزاری، محمد بن اشعث کندی و شیبث بن ربیع تمیمی گریختند و از مردم بصره کمک خواستند و از مختار و یارانش به آنان شکایت کردند که مردانشان را به قتل رسانده و حریم آنها را مباح شمرده‌اند، لذا با مصعب بن زبیر خارج شدیم و سرانجام مختار نبی^۱ مردم کوفه را گشتیم، و هر یک از یاران او را که

۱- مختار، پیامبر مردم کوفه نبود، و چنین ادعایی نداشت ولی مخالفان او چنین نسبتی به او دادند مانند چیزهای دیگری که برای ایجاد تفرقه و نفرت مردم از وی جعل کردند، و این نسبتهای دروغین به عنوان

ما را در این کار یاری کرد، از قید بندگی رها کردیم. پس ما بر اهل کوفه برتری داریم، ما نسبت به آنها و گذشتگانشان حق داریم اگر سپاسگزار باشند.

ابن عیاش گفت: در جنگ جمل، مردم کوفه همراه حضرت علی(ع) به شما حمله کردند، و شما را به قتل رساندند و من مردم کوفه را چه پیروز شوند و چه شکست بخورند، بر حق و مردم بصره را پیروز یا شکست خورده بر باطل می دانم. ابوالعباس گفت: ای ابوبکر! گمان می کنم ابن عیاش، سخنور و اهل بحث و مجادله است. ابوبکر گفت: آنها در برابر ما، تاب و توان ندارند.

ابن عیاش گفت: ما با هم در جنگ نیستیم تا پیروز مشخص شود؛ ما در حال گفت و گو هستیم و بهترین کلام آن است که دارای واضحترین دلیل باشد. حسن بن زید گفت: ای ابوبکر! با مردم کوفه ستیزه و بر آنها تفاخر مکن زیرا تعداد فقها و افراد شرافتمند آنان از شما بیشتر است.

ابوبکر گفت: پناه بر خدا! چگونه چیزی ممکن است؟ در میان آنها شریفی نیست مگر آن که شریفتر از وی در بین ماست. در قبیله تمیم کوفه مانند احنف در تمیم بصره وجود ندارد؛ همچنین در قبیله عبدالقیس کوفه، شخصی مانند حکم بن جارود در عبدالقیس بصره نیست و در قبیله قیس کوفه مانند قتیبة بن مسلم در قیس بصره وجود

شایعاتی از سوی طرفداران زبیر در حجاز و بصره و امویان در شام و بازماندگان قاتلان امام حسین شهید(ع) در کوفه مطرح شد و راویان نابه کار آنها را در سندهای ضعیف و متون بی اساس برای آیندگان تألیف کردند و افراد فریب خورده، آنها را حقیقتی استوار پنداشتند. مختار، تنها کسانی را به هلاکت رسانید که دین خداوند، آنها را مهدورالدم دانسته است یعنی کسانی که سواره و پیاده بر خاندان پیامبر حمله کردند و با ظلم و ستم آنها را کشتند و آنها را از نوشیدن آب باز داشتند، خیمه هایشان را غارت کردند و زنانشان را به اسارت درآوردند چنان که زنان تُرک و دیلم را به اسارت می برند، و سینه و پشت فرزند پیامبر(ص) را زیر ستوران لگدمال کردند. چه احترامی برای سردمداران کفر و الحاد وجود دارد تا این که به سبب گشته شدن آنها، مختار مورد نکوهش قرار گیرد، چگونه ممکن است مختار آن گونه که آنها ادعا می کنند، باشد، در حالی که امام باقر(ع) و امام صادق(ع) از خداوند برای او طلب رحمت کردند و امام باقر(ع) دروغگو بودن او را رد فرمود و از دشنام دادن وی نهی کرد و امام سجاد(ع) از خداوند برای او پاداش خیر خواست. تفصیل این مطالب را در کتاب سبک النصار فی تنزیه المختار تألیف علامه بزرگ میرزا محمدعلی غروی اردوبادی می یابید - م.

ندارد.

ابن عیاش گفت: ای ابوبکر! اگر بیشتر می‌دانی بگو که ما چند برابر آنچه گفتی می‌دانیم، و به خواستِ خدا، تو بیش از این، مطلبی برای گفتن نداری.

ابوبکر گفت: افتخار و عزّت و شرف به همین مقدار کافی است.

ابن عیاش گفت: ای ابوبکر، امیدت به یأس و نومیدی مبدل شود به آرزویت نمی‌رسی، اهل بصره مانند رشته مرتب سرگین هستند که در وسط آن سنگی گرانبها باشد و این سنگ در میان آنها مشخص است و مردم کوفه مانند رشته سنگهای گرانبها که میانه آن نیز از همین سنگهای گرانبهاست و این سنگها را نظایر بسیاری است. از تمیم بصره، احنف را برشمردی و ما نیز از تمیم کوفه [این افراد را نام می‌بریم: محمد بن عمیر بن عطارد بن حاجب بن زرارة بن عدیس را مطرح می‌کنیم که به نیابت از تمام عربها کمانش را گرو گذاشت، و نعمان بن مقرن نیز یکی از اصحاب پیامبر(ص) بود که در زمان عمر بن خطاب، طلایه دار تمام لشکرهای مسلمانان محسوب می‌شد، حسان بن منذر بن ضرار از بیت ضبه، بزرگ کوفه و سخاوتمند عرب عتاب بن ورقاء، شبت بن ربیع تمیمی، فرماندار مردم بصره در زمان مصعب بن زبیر بود و عکرمة بن ربیع که درباره وی گفته‌اند: «عکرمة، منبع فیوضات و صاحب فضایل بسیاری است» اینها بزرگان تمیم کوفه هستند، شگفتا که تو به مالک بن مسمع بن بکر بن وائل در برابر مصقله بن هبیره افتخار می‌کنی در حالی که گروهی نزد حضرت علی بن ابی طالب(ع) به شرافت و فضیلت مصقله گواهی دادند که از آن میان می‌توان خالد بن معمر و شقیق بن ثور سدوسی و سوید بن منجوف و حریث بن جابر و حصین بن منذر و محدوج مخزومی و یزید بن رویمه شیبانی و قعقاع بن شور ذهلی را بر شمرد.

اما افتخار تو به قتیبة بن مسلم، او به تو ارتباطی ندارد زیرا او از قبیله باهله است که حجاج او را تربیت کرد. وی شرافت را از قیس در قبیله عامر بن صعصه و در بنی لبید بن ربیعه، شاعر جاهلی - اسلامی کسب کرده است و تو، به یکی از صد تا افتخار کردی ولی من برای تو خلاصه می‌کنم: فرمانروای ما، حضرت علی بن ابی طالب(ع)، مؤذن ما، عبدالله بن مسعود و قاضی ما، شریح است؛ حال اگر می‌توانی، از اهل بصره یک نفر مانند

اینها بیاور.

ابوبکر گفت: عبدالله بن عباس، حاکم ماست.

ابن عیاش گفت: ما از نزدیکان، پشتیبانان، یاران و لشکریان عبدالله علیه شما هستیم و ما از شما به او سزاوارتریم.

ابوبکر گفت: اگر مؤذن شما، عبدالله بن مسعود است، انس بن مالک، خادم پیامبر (ص) نیز مؤذن ماست.

ابن عیاش گفت: انس و ابن مسعود قابل مقایسه نیستند بجز کسانی که من نام بردم، هفتاد نفر از یاران رسول خدا (ص) وارد کوفه شدند که ما یک نفر را در برابر انس قرار می‌دهیم و به شصت و نه نفر دیگر افتخار می‌کنیم.

ابوبکر گفت: اگر شریح، قاضی شماست، حسن بصری، بزرگ تابعان و ابن سیرین که در فضل فقاقت، نمونه هستند، قاضیان ما می‌باشند.

ابن عیاش گفت: اگر این دو نفر را برشمردی و به آنها افتخار می‌کنی، ما نیز اویس قرنی را که کلامش در قبیله‌هایی مانند ربیعه و مضر پذیرفته است و ربیع بن خثیم، اسود بن یزید، علقمه، مسروقا، هبیره بن بریم و پدرش سیره، سعید بن جبیر و حارث اعور از یاران و راویان حضرت علی بن ابی طالب (ع) را نام می‌بریم، و تو مانند او در زمانش از یاران پیامبر (ص) سراغ نداری و همین طور کسی را با حافظه‌تر در آنچه می‌شنود و فقیه‌تر در دین و راستگوتر در نقل حدیث و آگاه‌تر به جنگهای پیامبر (ص) و عربها و حدود الهی، واجبات و علوم غریبه و شعر نمی‌شناسی و هیچ کس را مانند عامر بن شراحیل شعبی نمی‌یابی که بتواند هر پدیده‌ای را به این زیبایی توصیف کند، وی گفت: به طور کلی همه اشخاصی که آن روز در کوفه زندگی می‌کردند، این گونه بودند؛ چهار خاندان عرب در کوفه وجود داشت، حاجب بن زراره خاندان تمیم، آل زید خاندان قیس، آل ذی الجدین خاندان ربیعه، آل قیس بن معدی کرب زبیدی خاندان یمن. دلاوران عرب در دوران جاهلیت و اسلام چهار نفر بودند: عمرو بن معدی کرب، عباس بن مرداس سلمی، طلحه بن خویلد اسدی و ابومحجن ثقفی. مردم کوفه لشکر سعد بن ابی وقاص در جنگ قادسیه و اصحاب جمل و صفین و خانقین و جلولا و نهاوند بودند. و

دلاوران آنان که در اسلام اندک هستند، عبارتند از: مالک بن حارث اشتر نخعی، سعد بن قیس همدانی، عروة بن زید طایی، فرمانده نبرد دیلم و عبدالرحمن بن محمد اشعث کندی.

ابوبکر گفت: او همان کسی است که قطیفه حضرت حسین بن علی (ع) را دزدید و مردم کوفه، او را عبدالرحمن قطیف نامیدند؛ شایسته است که نامی از وی به میان نیاوری. ابوالعباس از کلام ابوبکر خندید.

ابن عیاش گفت: او کسی است که مردم کوفه و بصره و گروهی از اهل عراق و تمامی قبایل عرب در کوفه به او پیوستند که تنها یکی از آن قبایله‌ها در بصره است و حضرت علی بن ابی طالب (ع) در باره آنها چنین سرود:

اگر دربان بهشت بودم به قبیله همدان می‌گفتم با سلامت و امنیت وارد بهشت شوید^۱.

ابوبکر گفت: کسانی را که نام بردی، قاتلان حسین بن علی (ع) و اهل بیتش و یا کسانی بودند که آنها را یاری نکردند یا اموالشان را ربودند و سینه‌هایشان را زیر سم اسبان لگدمال کردند.

ابن عیاش گفت: تفاخر را کنار گذاشتی و به سرزنش رو آوردی، شما پدرش علی بن ابی طالب (ع) را کشتید، در روز عاشورا، چهل تن از هفتاد نفری که همراه امام حسین (ع) به شهادت رسیدند اهل کوفه بودند و هر یک قبل از شهادت، دشمن خود را کُشت.

ابوبکر گفت: مردم کوفه، رابطه خویشاوندی را گسستند و به بیگانگان پیوستند. آنها به امام حسین (ع) نوشتند ما یک صد هزار نفر همراه تو هستیم و او را فریب دادند و هنگامی که امام (ع) آمد، بروی تاختند و امام (ع) و خاندانش را از کوچک و بزرگ به شهادت رساندند، سپس به خونخواهی او رفتند، آیا هیچ کس چنین ماجرای شنیده است؟

ابن عیاش گفت: ابو عبدالله جدلی از مردم کوفه بود و هنگامی که ابن زبیر، خاندان

۱- ولو كنت بواباً علی باب جنّة لقللت لهمدان ادخلی بسلام

بنی هاشم را محاصره کرد، به یاری آنها شتافت، به طوری که خداوند، اوضاع را به دلخواه بنی هاشم تغییر داد، آیا یک نفر بصری در میان آنها بود؟

ابوالعباس برخاست، در حالی که می‌گفت: کوفه، سرزمین دانش و فرهنگ، سیمای عراق و خاستگاه مردم عراق است، و قبیلۀ حجاجش آن جا زندگی می‌کنند و کوفه، مقصد جوینده و منزل اصحاب برگزیده و شرافتمندان است و اهل بصره، شبیه‌ترین مردم به آنها هستند آن‌گاه برخاست.

ابن فقیه در کتابش به نقل از مدائنی می‌گوید: مردم عراق نزد یزید بن عمر بن هبیره گرد آمدند و ابن هبیره گفت: کدام یک از کوفه و بصره دارای بهترین میوه هستند؟ خالد بن صفوان گفت: ای فرمانروا! میوه ما بهتر است و صفات آنها را برشمرد.

عبدالرحمن بن بشیر عجلی گفت: ای امیر! شکی ندارم که شما چیزهای برگزیده را نزد خلیفه می‌فرستید؟ وی گفت: بله. عبدالرحمن گفت: ما راضی هستیم که به نفع یا ضرر ما حکم کنی، چه نوع خرمايي نزد خلیفه می‌فرستی؟ گفت: مشان. عبدالرحمن گفت: حتی یک دانه از این خرما در بصره نیست، پس چه خرمايي می‌فرستی؟ گفت: نرسیان. عبدالرحمن گفت: این خرما نیز در بصره وجود ندارد، گفت: خرمای هیرون و ازاد. گفت: از این خرما هم در بصره یافت نمی‌شود و افزود: چه نوع خرمايي نزد او می‌برید؟ امیر گفت: خرمای عنبر. گفت: از این نوع هم در بصره نیست. امیر گفت: و تو می‌دانی که چگونه ابن هبیره، امیر کوفه به شهرش پایبند و به حکم او کوفه از بصره برتر است زیرا میوه کوفه را از بصره بهتر می‌داند.

این شیوه حکمرانان و امیران کوفه بود که همه گونه مجالس و محافل مناظره اعم از فقهی، کلامی، نحوی، لغوی یا جز اینها از علوم دیگر تشکیل می‌دادند و هر گاه می‌دیدند یکی از کوفیان در مسأله‌ای بر شخص بصری پیروز می‌شود، به وجد می‌آمدند، و این حالت هر انسانی نسبت به دیار خویش و سنت خداوند در میان خلقتش است و هرگز در سنت خداوند، تغیر و دگرگونی نمی‌یابید.

از خالد در بارۀ کوفه پرسیدند، گفت: ما دارای نیزارها و رودخانه‌های شگفت‌انگیز هستیم، میوه ما خرما و سرزمین ما از طلاست.

احنف گفت: زمین ما از شما وسیع‌تر است، و از دریای گسترده‌تر و سرزمین حاصلخیزتری نسبت به شما برخورداریم.
ابوبکر هذلی گفت: ما از درخت ساج و عاج و پارچه حریر و مالیات و رودخانه خروشان^۱ بیشتری نسبت به شما برخورداریم.

۱- ابن قتیبه، عیون الأخبار، ج ۱، ص ۲۱۷، چاپ سال ۱۳۴۳ (ه.ق).

تاریخ خط عربی یا خط کوفی

در میان آثار عربها مدرکی وجود ندارد که نشان دهد آنها نوشتن را می‌دانستند، مگر اندکی پیش از اسلام، با وجود این که آنها از سمت شمال و جنوب به وسیله ملت‌های عربی احاطه شده بودند که آثار خطی بسیاری از خویش بر جای نهادند، مشهورین این ملت‌ها حمیر در یمن بود که با حرف مسند می‌نوشتند و انباط در شمال که با حرف نبطی می‌نوشتند و تاکنون آثار آنها در نواحی حوران و بلقاء باقی است زیرا خوی صحرائشینی بر حجازیان یا عرب مضر چیره شده بود، و نوشتن از ابزار تمدن به شمار می‌رفت. بنابراین، برخی از آنان که قبل از ظهور اسلام به عراق یا شام سفر کرده بودند، رفتار و اخلاق شهرنشینی را کسب کردند و نوشتن را از آنها به عاریت گفتند و بازگشتند. برخی از آنها عربی را با حرف نبطی، عبرانی یا سریانی می‌نوشتند ولی نبطی و سریانی تا پس از فتوحات اسلام دوام یافت و خط نسخی (دارج) پس از نبطی و خط کوفی (منسوب به شهر کوفه) وارد شد. پیش از اسلام به خط کوفی، حیری می‌گفتند زیرا این خط به حیره نسبت داده می‌شد و آن، شهر عربهای عراق پیش از اسلام بود و مسلمانان، کوفه را در کنار آن ساختند.

بدین معنا که سریانیها در عراق با چند نوع قلم، خط سریانی را می‌نوشتند از جمله قلمی که به آن (سپرنجیلی) می‌گفتند و با آن کتابهای مسیحیت را می‌نوشتند، و در قرن اول پیش از اسلام عربها آن خط را فرا گرفتند که از عوامل آن نهضت، نزد آنها به شمار می‌رفت، خط کوفی از همین خط جدا شد و تاکنون نیز آن دو خط با یکدیگر شباهت دارند.

در باره این که چه کسی آن خط را به کشورهای عربی منتقل کرد، اختلاف است. مشهور این است که مردم انبار، آن خط را انتقال دادند و مردی از انبار به نام بشر بن عبدالملک کندی، برادر اکیدر بن عبدالملک حاکم دومة جندل، این خط را از انبار

آموخت و به مکه رفت و با صهباه، دختر حرب ابن امیه، خواهر ابوسفیان و پدر معاویه ازدواج کرد و به گروهی از مردم مکه آموخت. لذا تعداد افرادی که هنگام ظهور اسلام در مکه و از قبیله قریش^۱ می‌نوشتند، افزایش یافت. از این رو، برخی توهّم کرده‌اند که سفیان بن امیه، نخستین کسی است که خط را به عربها منتقل کرد.

خلاصه این که عربها در خلال تجارتشان با شام، خط نبطی را از حوران فراگرفتند و اندکی قبل از هجرت، خط کوفی را از عراق آموختند و این دو خط پس از اسلام به صورت دو خط مشهور نزد آنها درآمد.

بهتر این است که بگوییم آنها از دو خط استفاده می‌کردند: با خط کوفی، قرآن کریم و متون مذهبی را می‌نوشتند چنان که قبل از آن، سریانیها از سطر نجیلی برای نوشتن کتابهای مسیحیت استفاده می‌کردند و با خط نبطی، نامه‌های معمولی را می‌نوشتند.

دلیل این که خط کوفی پس از سطر نجیلی آمده، این است که اگر الف به صورت حرف مدّ در وسط کلمه بیاید، حذف می‌شود تا چه رسد به شکل آن، و این یک دستور کلی در نوشتار سریانی بود که در اوایل اسلام به ویژه در نگارش قرآن مجید رواج داشت. بر مبنای این قاعده به جای کتاب، کتب و به جای ظالمین، ظلمین می‌نوشتند.

هنگامی که اسلام ظهور کرد، مردم حجاز با فنّ کتابت آشنا بودند ولی این فن رواج نداشت و فقط حدود ۱۳ تا ۱۹ نفر نگارش را می‌دانستند که بیشتر آنها از اصحاب بزرگ پیامبر(ص) بودند از جمله حضرت علی بن ابی طالب(ع)، عمر بن خطاب، طلحه بن عبیدالله، عثمان و ایان، دو فرزند سعید بن خالد بن حذیفه، یزید بن ابی سفیان، حاطب بن عمرو بن عبد شمس، علاء بن حضرمی ابوسلمه بن عبدالاشهل، عبدالله بن سعد بن ابی سرح، حویطب بن عبدالغری، ابوسفیان بن حرب و فرزندش معاویه و جهیم بن صلت بن مخرمه. سپس سایر صحابه کتابت را آموختند. از میان آنها نویسندگان دیوانهای خلفای راشدین و نامه‌ها و قرآن کریم برخاستند و در دوران خلفای راشدین و بنی امیه، قرآن را به خط کوفی نوشتند و در روزگار آنها، خط مذکور به چهار نوع تقسیم شد که

۱- المزمهر، ج ۲، ص ۱۷۷.

تاریخ خط عربی یا خط کوفی / ۲۷۳

بعضی از آنها را نویسندہ‌ای به نام قطبہ مشتق کرد. وی مشهورترین نویسندہ زمانش بود و برای بنی امیہ کتابهایی می‌نوشت.

پس از او، ضحاک بن عجلان در اوایل حکومت عباسیان به شهرت رسید و بر قلمهای قطبہ افزود. پس از وی، اسحاق بن حماد و جز او نیز قلمهایی افزودند، و تا اوایل حکومت عباسیان به دوازده قلم رسید که عبارتند از:

۱- قلم جلیل ۲- قلم سجالات ۳- قلم دیباج ۴- قلم اسطور مار کبیر ۵- قلم ثلاثین ۶- قلم زنبور ۷- قلم فتح ۸- قلم حرم ۹- قلم مدامرات ۱۰- قلم عهود ۱۱- قلم قصص ۱۲- قلم حرفاج.

هنگامی که هاشمیان بر سر کار آمدند، خطی به وجود آمد که به آن عراقی می‌گفتند و این، همان خط محقق است و پیوسته رو به فزونی بود تا به زمان مأمون رسید و نویسندگان وی به اصلاح خطهای خود پرداختند و مردی مشهور به احول محرر پیدا شد و در باره اشکال آن نظراتی داد و چندین نوع خط نیز ابداع کرد. سپس قلم مرصع، نساخ، ریاسی منسوب به پدیدآورنده آن، فضل بن سهل ذوالریاستین و قلم غبار حلیه^۱ به وجود آمدند و خطها از بیست شکل نیز فزونی یافت و همه آنها از خطوط کوفی به شمار می‌روند.

اما خط نسخی یا نبطی به عنوان خطهای غیر رسمی میان مردم رواج داشت تا هنگامی که ابن مقله متوفای سال ۳۲۸ (ه.ق) از دیگران پیشی جست و خط مذکور را اصلاح کرد و آن را به صورت کنونی درآورد و آن را در نوشتن دیوانها به کار برد. نزد مورخان مشهور است که ابن مقله، خط را از صورت قلم کوفی به قلم نسخی منتقل کرد. اعتقاد راسخ ما بر این است که این دو خط در اوایل ظهور اسلام رواج داشتند، کوفی برای کتابها و نظیر آن و نسخی یا نبطی برای نامه‌ها و مانند آن به کار برده می‌شد، چنان که گذشت. ابن مقله، خط نسخی را بر قاعده زیبایی قرار داد تا قابلیت نوشتن کتابها را داشته باشد. ما در نمایشگاه خطهای عربی قدیم در کتابخانه سلطانیه، قبالة ازدواجی

۱- جلیبی، کشف الظنون، ج ۱، ص ۴۶۶.

دیدیم که در اواسط قرن سوم هجری سال ۲۶۴ (ه.ق) بر روی پوستی مستطیل شکل نوشته شده بود. در بالای آن، عقد ازدواج با خط منظم کوفی و در پایین آن، دستخط گواهان با خط نسخ در نهایت بی نظمی. ولی ابن مقله این خط را سامان بخشید و در نوشتن کتابها به کار برد.

با گذشت سالها، خط نسخ مذکور به انواع مختلفی تقسیم شد. و قلمهای اصلی در زبان عربی دوتاست کوفی و نسخی و هر یک از آنها به چند قسم تقسیم می شوند، پس از قرن هفتم هجری، شش قلم معروف بود: ثلث، نسخ، تعلیقی، ریحانی، محقق و رفاع. گروه بزرگی از نویسندگان به شهرت رسیدند و در این باره کتابها و رساله‌هایی نوشتند که برخی از آنها در باره ابزار خط بود مانند قلمها و راههای تراشیدن آنها و حالات شکافتن و تراشیدن قلم و دوات و مداد و کاغذ و جز آن^۱ و تا به امروز، پیوسته خط به اقسامی تقسیم شده است، و تا زمانی که خدا بخواهد بنا بر سنت تکامل بدین گونه خواهد بود^۲. فلقشندی در کتاب صبح اعی، ص ۱۵، ج ۳ می‌گوید: اکنون خط عربی به نام خط کوفی معروف است و از آن چند نوع خط گرفته شده که در حال حاضر نیز موجود است. ابن حسین در کتابش راجع به قلم ثلث چنین می‌گوید: اصل خط کوفی که دارای اقسام متنوعی است، به تقویر و بسط باز می‌گردد.

مقرر: اکنون از آن به خط لین تعبیر می‌کنند و آن خطی است که رگه‌هایش و آنچه در معنای آن است به سمت پایین تمایل دارد، مانند ثلث، رفاع و نظیر آنها. مبسوط: اکنون به آن یابس می‌گویند و آن خطی است که هیچ گونه پستی و افتادگی در آن نیست مانند محقق و خطهایی که الان وجود دارد، به ترتیب این دو اصل هستند. مؤلف کتاب اعانة المنشی گفته است: نخستین بار که خط عربی از کوفی به خطهایی که اکنون به کار می‌روند منتقل شد، در اواخر حکومت بنی امیه و اوایل خلافت عباسیان بود.

چگونه تنها خط کوفی در ابتدای ظهور اسلام شهرت یافت؟

۱- کشف الظنون، ج ۱، ص ۴۶۷.

۲- تاریخ تمدن اسلامی، ج ۳، ص ۵۴، ۵۶.

بی شک اسلام، خاستگاه تمدن عرب و بزرگترین پایگاه در تمدن آنهاست، و خط نیز از ابزار تمدن و آثار آبادانی به شمار می‌رود، چنان‌که ابن خلدون بدان تصریح کرده است و در مقدمه کتابش چنین می‌گوید: «از این رو در می‌یابیم که بیشتر بادیه‌نشینان، بی سوادند و نمی‌توانند بنویسند و بخوانند و هر کس هم که بخواند یا بنویسد، خواندنش دقیق و نوشتنش کامل نیست. آموزش خط را در شهرهایی که از آبادانی بسیاری برخوردارند رساترین، زیباترین و آسانترین راه برای استحکام صنعت خط در این شهرها می‌یابیم». بی تردید اسلام به بسیاری از شهرها که وارد شد و حتی هر کشوری را که در زمان خلفای راشدین از نظر زبان و آداب و رسوم، تحت سلطه اسلام قرار گرفت، به آیین اسلام فرا خواند. امروزه به عرب بودن خود افتخار می‌کنند و بخشی از جهان را تحت تسلط خود دارند، به این علت است که آنها ملتهای دیگر را به آیین اسلام فرا می‌خواندند و حامل قرآن کریم بودند و همچنین قرآن به زبان آنها نازل شد و این امر باعث شد تا آنان، بیشتر به تعصبات عربی روی آورند و هرگاه آنها کشوری را فتح می‌کردند و به آبادانی آن می‌پرداختند، بزرگترین چیزی که عربها پس از اسلام رعایت می‌کردند، آداب و رسومشان بود که اسلام آن را پذیرفته و تأیید کرده بود و از آن میان، نوشتن بود که گرچه در کشور یمن معروف شد و خط آنها حمیری بود و خط مردم عراق جزم نام داشت، لیکن به وسیله نخستین مسلمانان که آن را فرا گرفتند، انتشار یافت و آنان، قرآن را با این خط نگاشتند^۱ و در آن روزگار، همه مسلمانها از آنها پیروی می‌کردند، سرانجام، دستخط حمیری یمن از بین رفت و خط کوفی جایگزین آن شد. این نوشته را بر روی یکی از آرامگاههای مسلمانان در کوفه دیدم ولی تاریخ آن ذکر نشده است تا کاملاً زمان آن برای ما مشخص شود.

۱- در کشف الظنون ج ۱، ص ۴۶۶ می‌گوید: ابن اسحاق از میان پیشینیان، نخستین کسی بود که کتابها را نوشت. خالد بن ابی الهیاج به خوش خطی مشهور بود و سعد، وی را به نوشتن قرآن، شعر و روایات برای ولید بن عبدالملک گمارد.

از دیگر نویسندگان قرآن می‌توان خشنام بصری و مهدی کوفی را نام برد که در روزگار رشید می‌زیستند. یکی دیگر از آنها ابوحدی بود که در دوران معتصم، قرآنهای بزرگان و خبرگان کوفه را می‌نوشت.



نمونه‌هایی از خط کوفی

در سمت راست این نوشتار آیه‌الکرسی را با «العلی العظیم» که با بسم‌الله الرحمن الرحیم آغاز شده است می‌بینیم و در سمت چپ آن، سوره توحید است و در آخر آن نوشته شده: این آرامگاه جعفر بن معمر است که خدای او را رحمت کند و بیامزد، درود خدا بر محمد و خاندان او باد، و در ذیل آن نوشتار چنین آمده است. «الله ولی التوفیق» اما داخل مربعی که در وسط قرار گرفته صلوات بر محمد و خاندانش نوشته شده است. دو سطر مستطیل شکل که در پایین قرار دارند، عبارتند از: بسم‌الله الرحمن الرحیم و آیه: والسابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم ثلثة من الاولین و قلیل من الآخرین علی سرر موضوعه متکئین علیها، و اما سطرهای دیگر را نتوانستیم بخوانیم. کاتبان وحی از مهاجران و انصار بودند که سند کتابت آنها به حرب بن امیه پدر صهبا، همسر بشر بن عبدالملک کندی یا بشر به تنهایی می‌رسد، چنان که گذشت.

تاریخ خط عربی یا خط کوفی / ۲۷۷

خط آنها در آن روزگار و پس از آنان به نام خط کوفی مشهور شد و شکی نیست که پس از آن، مسلمانان از روش کاتبان وحی پیروی کردند که نخستین کاتبان اسلام بودند و شکل حروف را از آنها گرفتند، در نتیجه، خط کوفی فراگیر شده است، در آن هنگام، هیچ کس به غیر این روش دعوت نمی‌کرد تا این که اسلام پیشرفت زیادی یافت و شهرهایش پراکنده شدند، و کشورها در اطاعت اوامر اسلام دچار اختلاف شدند^۱

۱- رساله خط از علامه استاد شیخ احمد رضا عاملی نباطی، ص ۱۷-۱۸، که در سال ۱۳۳۲ (ه.ق) در صیدا به چاپ رسید. (م).

سران سادات در کوفه

مقدمه

ریاست: منظور ریاست سادات است، و سبب این نامگذاری این است که نقابۀ الاشراف به سادات مسلمانان مربوط می‌شود و آنها خاندان پیامبر(ص) هستند. در اوایل ظهور اسلام، خاندان پیامبر(ص) به سبب نزدیکی به پیامبر(ص) مورد احترام بودند. بنابراین، خاندان پیامبر(ص) رئیسی از میان خودشان قرار دادند که عهده‌دار امور آنها باشد و نسبهای آنها را ثبت کند و ولادتها و وفاتها را بنویسد و آنها را از کارهای پست و ارتکاب گناه بر حذر بدارد، حقوق آنها را مطالبه کند و آنها را به ادای حقوق دیگران دعوت کند، و در مطالبۀ حقوقی که آنان در سهم خویشاوندان پیامبر(ص) از خراج و غنیمت دارند، از آنها نیابت و میان آنها تقسیم کند، زنهای بی شوهر خودشان را از ازدواج با کسانی که همتای آنها نیستند، برحذر بدارد.

نبهانی در شرف مؤبد ص ۴۷ می‌گوید: نقیب باید دوازده حق را نسبت به بنی هاشم عهده‌دار شود:

- ۱- حفظ نسب ساداتی که در کوفه هستند ولی از اهالی آن و یا در بیرون کوفه هستند و از اهالی آن جا می‌باشند.
- ۲- نسب آنان را شناسایی و قبیلۀ ایشان را مشخص کند و آنگاه در دفترش به ثبت برساند.
- ۳- شناخت پسران و دخترانی که به دنیا می‌آیند و ثبت نام آنها، و شناخت کسانی که در کوفه می‌میرند و ذکر نامشان.
- ۴- آنها را به رعایت آداب و رسومی وادار کند که با شرافت نسب و تبار والای آنها همسان باشد تا در دلها مورد احترام باشند و حرمت رسول خدا(ص) در میان آنها

محفوظ ماند.

۵- آنها را از شغل‌های حرام و خواسته‌های ناشایست باز دارد، تا هیچ کس تحقیر نشود و مورد ستم قرار نگیرد.

۶- آنها را از انجام گناهان و تجاوز و بی حرمتی بر حذر دارد، تا در برابر دینی که آن را یاری کردند، غیرتمندتر و در مقابل کار زشتی که از میان بردند، هوشیارتر باشند. در این صورت، هیچ زبانی آنها را نکوهش نمی‌کند و هیچ کس با آنها دشمنی نمی‌ورزد.

۷- هم سادات را از تسلط بر مردم به سبب شرافتشان و هم دیگران را از ستم بر آنها به علت نسبشان باز دارد زیرا این امر، آنها را به دشمنی و کینه جویی فرا می‌خواند و به خشونت و دوری جستن وا می‌دارد، همچنین، نقیب باید تشویق کند که محبت و انس دل‌های مردم را به دست آورند، تعلقه مردم به آنان بیشتر و دل‌هایشان نسبت به ایشان پاکتر شود.

۸- در گرفتن حقوقشان، پشتیبان آنها باشد، تا احساس ناتوانی نکنند و نیز در گرفتن حقوق دیگران از آنها یاورشان باشد تا مبادا صاحبان حق را از حقوقشان محروم کنند و بدین ترتیب، با کمک به آنان در گرفتن حقوقشان، دادستان و با کمک به آنان در گرفتن حقوق دیگران از آنها، دادگر باشد زیرا رفتار عادلانه، آن است که آنها هم حق خود را بگیرند و هم حق دیگران را بپردازند.

۹- به نمایندگی از آنها حقوقشان را از بیت‌المال مسلمانان بگیرد.

۱۰- از ازدواج زن‌هایشان جلوگیری کند مگر با کسانی که هم کفویشان باشند، تا نسب و احترام این زنان که از سایر زنان شریفترند، حفظ شود.

۱۱- افراد خطاکار آنها را اصلاح کند و از لغزش افراد آبرومند درگذرد، و پس از پند دادن، او را مورد عفو و بخشش قرار دهد.

۱۲- موقوفات آنها را با حفظ اصول و رشد فروع آن، حفظ و نگاهداری و آنها را طبق شرایط و اوصاف [موقوفه] میان سادات تقسیم کند و افزون بر موارد یاد شده، در ریاست عمومی پنج مورد دیگر نیز وجود دارد:

۱- هنگام درگیری، میان آنها داوری کند.

- ۲- سرپرستی اموال یتیمانشان را عهده‌دار شود.
- ۳- اجرای حدود الهی بر آنان هنگامی که مرتکب گناه شوند.
- ۴- تزویج کنیزانی که سرپرستهای آنها مشخص نیست، یا مشخص است ولی مانع ازدواجشان می‌شوند.
- ۵- به محجوریت دیوانگان یا سفیهان یا سبک‌سران حکم کند تا هنگامی که بهبود یافته، عاقل شوند.

واگذاری مقام ریاست سادات، تنها از سوی یکی از سه نفر انجام می‌شود: یا از سوی حاکم که بر تمام امور اشراف دارد، یا کسی که رسیدگی امور به وی واگذار شده است مانند وزیر مختار، یا فرمانده کشور و یا رئیس تام‌الاختیار که - منظور رئیس کل^۱ است. زعامت سادات، یکی از مقامهای عالی به شمار می‌رفت و پس از خلافت، مقام اول احترام را داشت. بدین سبب شریف رضی پیشوای سادات با قصیده ذیل، خلیفه قادر بالله عباسی را چنین مورد خطاب قرار می‌دهد:

ای امیرمؤمنان! به ما توجه کن که ما زیر سایبان بزرگی هستیم و از یکدیگر جدا نمی‌شویم در روز افتخار، میان ما هیچ‌گونه تفاوتی نیست ما هر دو در شرافت و مقام، اصالت داریم به جز این که تو از امتیاز حکومت برخوردار می‌مانی از آن بی‌بهره‌ام ولی تو از آن بهره‌مندی^۲.

خلفا برای سران سادات، عهدنامه‌ها و احکامی می‌نوشتند که بر عظمت و والایی مقام آنها دلالت می‌کرد.

بیشترین عهدنامه‌هایی که برای آنها می‌نوشتند در باره آب دادن به حاجیان و دفتر رسیدگی به شکایتها بود که از طرحهای عالی به شمار می‌رفت. حکومت اسلامی پیوسته و در تمام دورانها حتی زمان دولت عثمانی، زعامت سادات را مورد احترام قرار می‌دادند

۱- ماوردی، الاحکام السلطانیة، ص ۹۲.

۲- عطفاً امیرالمؤمنین فانا فی دوحۃ العلیاء لانتفرق
ما بیننا یوم الفخار تفاوت ابدأ کلانا فی المعالی معرق
الا الخلافة میرتک فانی انا عاقل منها و انت مطوق

و این امر تاکنون ادامه دارد زیرا در این دولت، پیشوای سادات در مراسم رسمی بر دیگر دولتمردان و الامقام حتی نخست‌وزیر و شیخ‌الاسلام مقدم داشته می‌شود^۱.

اینک اسامی کسانی که زعامت کوفه را عهده‌دار شدند ذکر می‌کنیم و از میان آنها کسانی بودند که زعامت نجف و کربلا و حله را با هم داشتند، چنان که برخی از آنها، سرپرستی حاجیان و رسیدگی به شکایتهای مردم را نیز بدان افزودند، و تعدادی از آنان پیشوای نقیبان عراق بودند:

۱- قاسم بن حسین سبیبی که کینه او، ابا القاسم بود، وی فرزند قاسم بن احمد بن عبدالله بن علی شدید بن حسن بن زید بن حسن بن امام علی بن ابی طالب (ع) بود، که به محله‌ای در کوفه به نام سبیبیه نسبت داده شد.

۲- ناصرالدین مطهر، فرزند رضی الدین محمد بن علی بن عرب شاه حمزه بن احمد بن سید عبدالعظیم بن عبدالله بن علی شدید حسینی. وی چند ماهی، زعامت نجف و کربلا و حله و کوفه را عهده‌دار بود.

۳- ابو جعفر محمد، فرزند حسن اعور جواد بن محمد بن عبدالله اشتر کابلی بن محمد ذی نفس ذکیه حسنی بود که کشته شد.

۴- ابو عبدالله حسین، فرزند حسن اعور جواد حسنی است که پیشتر نام برده شد. وی بازماندگانی در کوفه دارد که به خاندان اشتر معروف هستند و پس از این که تا قرن ششم تعداد اندکی از آنها باقی بود، منقرض شدند.

۵- ابوالحسن محمد ملقب به کمال شرف، فرزند ابی القاسم ادیب حسن بن ابی جعفر محمد بن علی زاهد بن محمد اقساسی و شریف مرتضی زعامت کوفه و سرپرستی حاجیان را عهده‌دار شد و چندین بار با مردم حج گزارده و در خاندان او نیز بزرگی و ریاست باقی ماند.

۶- ابوالحسن محمد، فرزند حسین بن علی کُتَیله بن یحیی بن یحیی بن حسین ذی العبرة بن زید شهید (ع) بود.

۱- تاریخ تملک اسلامی، ج ۱، ص ۲۴۵.

- ۷- ناصر، فرزند علی بن محمد بن علی معروف به دخ بن حسین بن علی کتيله مذکور بود.
- ۸- زید، فرزند ابی فتح ناصر بن ابی حسین زید بن حسین بن علی کتيله مذکور که نقب نجف و کوفه بود و ابن مهنا عبدلی در کتاب شجره‌اش آن را ذکر کرده است.
- ۹- سید شرف الدین محمد، معروف به ابن سدره. وی با ابوالحسن زید اسود بن حسین بن کتيله درگیر شد و بر او سخت گرفت و او را شکست داد و جانشین وی شد و به نجف سفر کرد و تا سال ۱۳۰۸ (ه.ق) در آن جا اقامت گزید تا درگذشت و از خود، هفت پسر و پنج دختر بر جای نهاد و تعداد آنها زیاد شد و پراکنده شدند و به نام خاندان سدره شهرت یافتند.
- ۱۰- جلال الدین عبدالحمید فرزند ابی طالب محمد بن عبدالحمید بن عبدالله تقی نسابه بن اسامه حسینی، وی دانشمندی فاضل و نسب شناس بود که زعامت نجف و کوفه را برعهده گرفت و در سال ۶۶۶ ه.ق درگذشت و در نجف به خاک سپرده شد.
- ۱۱- ابوالفتح محمد فرزند ابی طاهر عبدالله بن امیر ابی الفتح محمد بن امیر ابی حسن محمد اشتر بن عبیدالله ثالث بن علی بن عبیدالله ثانی حسینی بود.
- ۱۲- ابو محمد عمر فرزند ابی فتح بن طاهر حسینی که پیشتر نام برده شد.
- ۱۳- ابو عبدالله احمد، سرپرست حاجیان، فرزند ابی علی محمد، امیر حاجیان، فرزند امیر محمد اشتر که نام برده شد. او در طول مدت حیاتش زعامت طالبیان را به عهده داشت و در سال ۳۸۹ (ه.ق) درگذشت و برادرش ابوالعلاء مسلم احوال حسینی نیز آن جا کشته شد.
- ۱۴- امیر شمس الدین ابوالفتح محمد، فرزند ابی طاهر محمد بن ابی برکات محمد بن زید بن حسین بن احمد بن ابی علی محمد حاکم کوفه. که در سال ۳۵۳ (ه.ق) با حاجیان حج گزارد. وی، فرزند امیر ابی الحسن محمد اشتر است.
- ۱۵- شهاب الدین ابو عبدالله احمد، فرزند ابی محمد عمر، نقیب کوفه، فرزند ابی فتح مجد الدین، نقیب کوفه، فرزند فقیه ابی طاهر عبدالله، نقیب کوفه، فرزند ابی الفتح محمد، نقیب کوفه.

ابن مهنا عبیدلی نسبش را در کتاب مشجره خطی اش، این گونه بیان کرده است.
۱۶- ابوالعباس غراب البین، فرزند ابی طاهر محمد بن علی بن شهاب الدین محمد بن ابی طاهر بن ابی البرکات محمد بن زید بن حسین بن احمد بن ابی علی محمد بن امیر ابی الحسن محمد اشتر که زعامت نجف، کربلا و کوفه را عهده دار بود و ابن مهنا عبیدلی در کتاب مشجره اش ذکری از وی به میان آورده است.

۱۷- عمیدالدین ابوجعفر، فرزند ابی نزار عدنان، نقیب نجف، فرزند عبدالله ابی فضل بن ابی علی عمر مختار بن ابی علاء مسلم احوال بن ابی علی محمد امیر حاجیان، فرزند امیر محمد اشتر.

۱۸- شمس الدین ابوالقاسم علی، ناظر کوفه، وی سرپرستی کوفه و نجف را با هم داشت... ابن انجب در کتابش به نام الدر الثمین فی اسماء المصنفین می گوید: به خانه وی در کوفه وارد شدم، به گرمی از من پذیرایی کرد و دیوان شعرش را که خودش نوشته بود، به من هدیه کرد، وی فضلالی علوی حسینی اهل کوفه را گرد آورده بود. چون ناصر از فضل وی آگاه شد، او را به بغداد فرا خواند تا زعامت طالبیان را عهده دار شود. وی وارد بغداد شد و دادخواستی نوشت و خواستار زعامت کوفه شد و خواسته وی مورد قبول واقع شد و ناصر، حکم او را نوشت و خلعتی را به خانه وزیر فرستاد. شمس الدین در شبی که صبح آن روز می خواستند خلعت زعامت بر او بپوشانند، به خانه زعیم الدین استاد داربن ضحاک رفت و در آن شب، باران شدیدی می بارید. وی شبانه، سوار بر مرکبی شد و به سوی خانه اش که پشت باب مراتب قرار داشت، حرکت کرد. در بین راه از روی مرکب به زمین افتاد و پایش شکست، او را به وسیله تختی به خانه اش بردند. چون توان خود را از دست داد، مقرر شد تا برادرش عهده دار زعامت طالبیان شود.

۱۹- فخرالدین اطروش، نامی را که در حکم آمده بود، تغییر داد و خلعت زعامت^۱ را بر فخرالدین پوشانید. به فرمان ناصر عباسی، شمس الدین در کوفه زندانی شد. در آن روزگار، عموی مادرش صفی الدین فقیه محمد بن معد مقام و منزلت والایی نزد ناصر و

۱- غایة الاختصار، ص ۱۹.

وزیر قمی او داشت. شمس الدین نامه‌ای به صفی‌الدین نوشت تا او را یاری برساند و از وی خواست تا به کار او رسیدگی کند تا از زندان آزاد شود و این قصیده را سرود:

ای قادران بر احسان و نیکی! شما را چه می‌شود با وجود این که ما بی‌گناهییم، نعمتها و نیکیهای شما به ما نرسید چرا شتران را از آبشخورها می‌رانید در حالی که شما دارای خصلتهای پسندیده‌ای هستید^۱.

در کتاب غایة الاختصار آمده است که وی در سال ۵۳۶ (ه.ق) به دنیا آمد و تا سال ۵۸۴ (ه.ق) زیست، چنان که در کتاب فرحه‌الغری، ص ۷۱ در مقام بیان برخی از کراماتی که در ماه رمضان همان سال رخ داد، ذکر شده است. گویند وی هنگام ورود مغول به بغداد کشته شد^۲.

۲۰- ابوطاهر هبة‌الله، ملقب به زین‌الدین ابن فقیه عامل فخرالدین یحیی بن ابی‌طاهر هبة‌الله بن شمس‌الدین ابی‌حسن علی بن محمد مجد الشرف بن ابی‌نصر احمد بن احمد ابی‌الفضل علی بن ابی‌تغلب علی، پیشوای نقیبان در سورا، فرزند حسن اصم سوراوی ابن ابی‌الحسن محمد فارس نقیب بن یحیی بن حسین نسابه بن احمد بن عمر بن یحیی بن حسین ذی‌العبره بود.

نسب او در کتاب عمدة الطالب، ص ۲۵۱ نیز ذکر شده است. وی گفت: ابوطاهر، زعامت طاهریان و ریاست شهرهای فرات و جز آن را عهده‌دار شد. وی در سال ۷۰۱ (ه.ق) به حومه بغداد رسید و خاندان محاسن به خونخواهی صفی‌الدین بن محاسن، او را کُشتند زیرا سید ابوطاهر، دستور قتل وی را صادر کرد و او را لگد مال کردند و به طرز فجیعی به قتل رساندند و حاکم بغداد (ادینه) نیز به آنها اجازه داد بود تا وی را بکشند.

در کتاب غایة الاختصار، ص ۷۳ و ۷۴ آمده است: نقیب بزرگ، زین‌الدین هبة‌الله بن ابی‌طاهر در سال ۶۶۷ (ه.ق) متولد شد و حکومت و ریاست شهرهای حلّه و کوفه و نجف و کربلا را عهده‌دار شد، وی به عنوان سیاستمدار، حاکم و جوانمرد در آنجا

۱- یا قادرین علی الاحسان ما لکم من غیر جرم عدتنا منکم النعم

مالی اذا دکما دیدت محلاة عن وردها ولدیکم مورد شیم

۲- ماضی‌النجف و حاضرها، ص ۲۰۹.

اقامت کرد. او امروزه یکی از شریفترین طالبیان به شمار می‌رود و از نظر سخاوت، نجابت، بزرگواری، نماز بخشش و شرافت از همگان خود پیشی گرفته است. پدرش فقیه فخرالدین، موجب روشنی دیدگان و شادی دلها بود. برادرش تاج‌الدین نیز این گونه بود.

۲۱- حضرت علی بن ابی‌طالب(ع) نقیب و حاکم عالم کوفه بود.

۲۲- حسین، فرزند احمد بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید شهید ابوعبدالله که به گردآوری نسبها اشتغال داشت و تعلیقه ابن دینار نسابه کوفی را گرفت و ابن دینار به او اوراق او دست یافت و از آنها استفاده کرد.

۲۳- شریف ابو حسین فخرالدین حمزه از فرزندان شریف امیر علی حاج ابی الحسن محمد، فرزند حسن بن محمد بن علی بن محمد بن یحیی بن حسین بن زید بن علی شهید(ع) بود.

اینها کسانی هستند که به زعامتشان در کتابهای عمدة الطالب، المجدی، غایة الاختصار و مشجرة ابن مهنا عبیدلی تصریح شده است.

شاید در کوفه، نقیبان بسیاری بوده‌اند ولی ما علی‌رغم جست‌جوی فراوان به آنها دست نیافتیم.

قاضیان کوفه

مقدمه

قضاوت - منظور از آن، مقام داوری میان مردم در نزاعها و درگیریهاست - دارای سابقه زیادی است. انسان از ابتدای آفرینش هیچگاه از وجود کسی که داوری مشکلات وی را به عهده گیرد، بی نیاز نبوده است. قاضیان قبیله‌ها، افراد عاقل و بزرگ آنها بودند. همچنین آنها حاکمان و فرمانروایان قبایل نیز به شمار می‌رفتند. هرگاه شخصی از نظر عقلانی و جسمانی به کمال رشد خود می‌رسید، حکومت قبیله‌اش را عهده‌دار می‌شد و در مورد مسائل و دعاوی آن قضاوت می‌کرد و این حالت بیابان نشینان بود که ریشه در فطرتشان داشت.

عربهای جاهلیت نیز این گونه بودند و برای قضاوت نزد پیشوایان و خردمندانشان می‌رفتند، از میان قاضیان پیش از اسلام، گروه بزرگی به شهرت رسیدند که هر یک از آنها در قبیله‌اش به قضاوت می‌پرداخت. قاضیان قبیله تمیم عبارتند از: حاجب بن زراره، اقرع بن حابس و ربیعه بن فحاشن.

قاضی قبیله ثقیف، غیلان بن مسلمه بود و قاضیان قبیله قریش، هاشم بن عبد مناف و عبدالمطلب بن هاشم، ابوطالب بن عبدالمطلب، عموی پیامبر (ص) و عاص بن وائل بودند.

قاضی قبیله بنی اسد، ربیعه بن حذار و قاضی کنانه سلمی بن نوفل... بودند، جز اینها نیز قاضیانی مانند اکثم بن صیفی و عامر بن ظرب و جز آنها هستند که در میان تمام قبایل معروف بودند.

عربها برای قضاوت نزد پیشگویان و منجمان و ... نیز می‌رفتند. و قضاوت، قبل از ظهور اسلام این گونه بود.

مقام قضاوت

قضاوت، مقام و منزلت بزرگ و ارجمندی است و یکی از دلایل شرعی به شمار می‌رود و شاخه‌ای از درخت بزرگ ریاست عامه است که به پیامبر، امامان(ع) و جانشینان آنها اختصاص دارد. خطر قضاوت، بسیار زیاد است زیرا قاضی در پرتگاه جهنم قرار دارد.

هنگامی که حضرت علی(ع) شریح را به قضاوت در کوفه منصوب فرمود، با وی شرط کرد که قبل از اجرای حکم، دعوا را به حضرت ارجاع دهد. روزی حضرت بر شریح فرمود: ای شریح! در جایی نشسته‌ای که جز پیامبر یا انسان شقی و تیره‌بخت در آن نمی‌نشیند.

از پیامبر(ص) روایت شد، که فرمود: زبان قاضی بین دو اخگر است تا زمانی که قضاوت کند، آن‌گاه یا اهل بهشت است یا اهل دوزخ.

دین اسلام، قضاوت را بر هر کسی که شایستگی آن را داشته باشد، واجب کفایی می‌داند به طوری که اگر شخص با کفایتی عهده دار قضاوت شود، این تکلیف از دیگران برداشته می‌شود. و اسلام، آن را بر هر کسی که تمام شرایط قضاوت را دارا باشد، واجب عینی می‌داند و این در صورتی است که در آن شهر یا نزدیک آن، شخصی که شایستگی قضاوت را داشته باشد، جز او یافت نشود که رجوع به او برای دادرسی دشوار نباشد و در این هنگام، قضاوت برای او، واجب عینی است، البته بر فرض این که مردم به قاضی نیازمند باشند و به قاضی دیگری دسترسی نداشته باشند.

دین اسلام، شرایط بسیاری برای قاضی معین کرده که یکی از آنها اجتهاد است. لذا حکم غیر مجتهد اجرا نمی‌شود، گرچه از نظر علم و فضل به مراتب بالایی رسیده باشد زیرا مسلمانان در این باره اجماع کرده‌اند. چنان که می‌دانید، مقام قضاوت به پیامبر(ص) و ائمه(ع) اختصاص دارد به دلیل کلام خداوند که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾^۱

۱- نسا، ۵۹: و هرگاه در چیزی نزاع کردید، آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید.

سخن حضرت علی(ع) به شریح قاضی پیشتر بیان شد و براساس این سخن، روا بودن قضاوت اشخاص به جز پیامبر و ائمه(ع) به اجازه آنها بستگی دارد، و آثاری از ائمه هدی(ع) وارد شده که آنان به مجتهد عادل به ویژه مجتهدی که توانایی استنباط احکام را از دلایل شرعی دارا باشد، اجازه قضاوت داده‌اند.

شیخ صدوق(ره) در کتاب فقیه روایت کرده که امام صادق(ع) فرمود: از این که دعاوی خود را نزد ستمگران ببرید، اجتناب ورزیده ولی به شخصی که به اندکی از علوم ما آگاهی دارد، مراجعه کنید و او را به داوری برگزینید چون من او را به عنوان قاضی تعیین کرده‌ام، دعاوی خود را نزد وی ببرید.

امام(ع) می‌فرمایند: قضاوت به چهار گروه تقسیم می‌شوند که سه گروه، اهل دوزخ و یک گروه اهل بهشت هستند، مردی که با آگاهی، به ستم قضاوت کند، اهل جهنم است، مردی که بدون آگاهی، به ناحق حکم کند، نیز اهل دوزخ است و کسی که بدون آگاهی به حق قضاوت کند، اهل دوزخ است. شخصی که با آگاهی، به حق قضاوت کند اهل بهشت است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۱ و در آیه دیگر، هم الکافرون آمده است.

دین اسلام، رشوه گرفتن قاضی را حرام کرده و رشوه، چیزی است که یکی از طرفین دعوا به قاضی می‌دهد تا به ناحق به نفع او حکم کند، یا این که راه مخالفت را به او بیاموزد تا بر دشمنش پیروز شود.

خداوند متعال فرمود: ﴿وَلَا تَاكُلُوا اَمْوَالِكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتَدُلُّوْا بِهَا اِلَى الْحِكْمِ لِتَاكُلُوْا فَرِيْقًا مِّنْ اَمْوَالِ النَّاسِ بِالْاِثْمِ﴾^۲

آیین اسلام، دریافت حقوق قاضی از بیت المال مسلمانان را جایز شمرده است زیرا بیت المال برای مصالح مسلمانان فراهم شده و قضاوت، یکی از مصالح آنان است چون نظم و انضباط امور مسلمانان به قضاوت بستگی دارد. گرچه شایسته است که قاضی به

۱- مائده / ۴۷: و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده است، حکم نمی‌کنند، فاسق هستند.

۲- بقره / ۱۸۸: و اموال یکدیگر را به باطل و به ناحق در میان خود نخورید و برای خوردن قسمتی از اموال مردم به گناه، قسمتی از آن را به قاضیان ندهید.

منظور اختصاص بیت المال به سایر مصالح مسلمانان از دریافت حقوق اجتناب ورزد و بسیاری از قاضیان از روی پارسایی و پرهیزکاری در امر دین، یا به منظور صرفه جویی در منافع مسلمانان، حقوقی از بیت المال دریافت نمی‌کردند.

حضرت علی(ع) آداب و شرایط قضاوت را به شریح قاضی آموزش داد. در همین مورد، شیخ کلینی در کافی در باب شرایط قاضی از سلمة بن کهیل روایت کرده که گفت: از حضرت علی(ع) شنیدم که به شریح فرمود: به افرادی که ادای دین خویش را به تأخیر می‌اندازند و به پرداخت حقوق مردم از سوی توانمندان و ثروتمندان که اموال مردم را به حاکمان می‌دهند، توجه و رسیدگی کن و حقوق مردم را از آنها بگیر و املاک و خانه‌های آنها را بفروش. من از پیامبر خدا(ص) شنیدم که فرمود: تأخیر مسلمان متمکن در ادای دینش ظلم و ستم به سایر مسلمانان است و کسی که املاک و خانه و دارایی ندارد، مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرد.

بدان تنها کسی مردم را به حق و اوستی دارد که آنها را از باطل جدا کند. بنابراین، هنگام نگاه کردن، سخن گفتن و نشستن میان مسلمانان، مواسات را رعایت کن تا خویشاوندت در بی‌عدالتی تو طمع نورزد دشمن تو از عدالتت مأیوس نشود و سوگند خوردن را از مدعی با بینه بردار زیرا این کار از گمراهی دورتر و در قضاوت، استوارتر است. و بدان که برخی از مسلمانان نسبت به برخی دیگر، عادل هستند، مگر کسی که در اجرای حدی که از آن توبه نکرده، تازیانه خورده باشد و شخصی که به شهادت دروغ و بخل معروف باشد. از ناراحتی و آزار رساندن در مجلس قضاوت که خداوند پاداشی برای آن مقرر فرموده است، پرهیز و به کسی که به حق قضاوت کند، اندوخته نیکویی می‌دهد.

بدان که هرگونه صلحی میان مسلمانان جایز است، مگر صلحی که در آن حلالی حرام، یا حرامی حلال شده باشد، اگر کسی به داشتن شاهدانی ادعا کرد که حضور ندارند، به آنها مهلت بده. اگر آنها را حاضر کرد، حق او را بگیر ولی اگر آنها را حاضر نکرد، علیه او حکم می‌شود. از اجرای احکام قصاص یا حدود الهی یا حقوق مسلمانان اجتناب کن، مگر این که قبلاً به من اطلاع دهی - اگر خدا بخواهد - و در مجلس قضاوت منشین، مگر این که سیر باشی.

این سخنان گهربار و جامعی که حضرت علی (ع) به شریح قاضی آموخت، مجموعه شایسته‌ای از قوانین اسلامی است در آن، بیشتر احکام قضاوت به صورت مختصر و رسا بیان شده است.

روزی حضرت علی (ع) به عمر بن خطاب فرمود: اگر سه چیز را حفظ کنی و در زندگی به کاربری از سایر امور، تو را کفایت می‌کند و اگر آنها را رها کنی، هیچ چیزی جز آنها به تو سود نمی‌رساند. عمر گفت: ای ابوالحسن! آنها چیست؟ حضرت فرمود: اجرای حدود الهی بر هر کس، خویشاوند یا غریبه، حکم کردن بر اساس قرآن در حالت خشنودی و خشم و قضاوت عادلانه میان سرخ و سیاه. عمر گفت: جانم به فدایت! مختصر و رسا بیان فرمودی.^۱

قضاوت در اسلام

نخستین کسی که در اسلام، امر قضاوت را برعهده گرفت، پیامبر اکرم (ص) صاحب شریعت اسلام بود. پس از وی جانشینانش عهده‌دار قضاوت شدند، زیرا قضاوت یکی از مقامهای وابسته به حکومت است، چنان که می‌دانید. در صدر اسلام خلفا مستقیماً قضاوت را برعهده می‌گرفتند. و به افراد دیگر واگذار نمی‌کردند، تا این که دامنه حکومت آنها گسترش یافت و مسئولیت‌هایشان فزونی یافت و مجبور شدند که قضاوت در مرکز حکومت و توابع آن را به شخص دیگری واگذار کنند. نخستین کسی که از میان خلفا این کار را کرد، عمر بن خطاب بود، او ابودرداء را که همراه وی در مدینه بود. به عنوان قاضی برگزید و پس از او، قضاوت بصره را به شریح و قضاوت کوفه را به ابو موسی اشعری سپرد.

در مصر، قضاوت به عهده حاکمانش بود و آنها قاضیان مصر را منصوب می‌کردند. عمر بن خطاب خواست همان طوری که قاضیان مدینه، بصره و کوفه را تعیین می‌کرد، قاضی مصر را نیز برگزیند. از این رو، نامه‌ای به عمرو بن عاص نوشت و از او خواست تا

۱- به کتاب قضا از فروع کافی، تألیف محمد بن یعقوب کلینی (ره) مراجعه کنید. - م.

کعب بن یسار بن ضبه را که در دوران جاهلیت نیز به قضاوت اشتغال داشته، به این امر بگمارد ولی کعب از پذیرش آن امتناع کرد و گفت: در دوران جاهلیت قضاوت کردم ولی مایل نیستم در زمان اسلام به آن رجوع کنم. لذا عمرو بن عاص، قضاوت را بر عهده عثمان بن قیس بن ابی العاص نهاد و پیوسته حاکم مصر، قاضیان را به کار می‌گمارد تا این که حکومت به بنی عباس رسید، آنها می‌خواستند حکومت خویش را در مصر مستقر کنند، لذا سرپرستی امور قضایی را به آنها واگذار کردند.

عبدالله بن لهیعه حضرمی، اولین قاضی مصر بود که مستقیماً توسط حکمرانان منصوب شد، گویند: ابو جعفر منصور در سال ۱۵۵ (ه. ق) او را به این کار گمارد، سپس حاکمان، سرپرستی امور قضایی مصر را تا زمان حکومت عثمانی بر عهده داشتند. در آغاز، هر قاضی در منطقه‌ای خاص به قضاوت می‌پرداخت، چون کشور آباد شد و تعداد قاضیان افزایش یافت، هر قاضی در شهرهای بزرگ، دادرسی بخشی از آن را به عهده داشت، و تا زمان رشید، خلیفه، تنها کسی بود که قاضیان را منصوب می‌کرد، در دوران حکومت او، بغداد وسعت یافت و قاضی ابو یوسف مشهور پا به عرصه نهاد و رشید او را گرامی می‌داشت، و به او لقب قاضی القضاة داد، وی نخستین کسی است که به این نام خوانده شد.

قاضی القضاة پس از وی، قاضیان شهر بغداد و سایر شهرها را منصوب می‌کرد و افرادی که معاصر عباسیان بودند، از آنها پیروی کردند و حاکمانی در اندلس و مصر جانشین آنها شدند، آنها قاضی القضاة را تعیین و او قاضیان را منصوب می‌کرد.

در آغاز ظهور اسلام، وظیفه قاضی، تنها دادرسی میان طرفهای درگیر بود، سپس به متقاضی شرایط و به علت این که حاکمان به امور سیاسی اشتغال داشتند، به کارهای دیگر نیز رسیدگی می‌کردند، لذا باز پس‌گیری بعضی از حقوق عموم مسلمانان در شمار وظایف قاضی قرار گرفت مانند: رسیدگی به اموال کسانی که از تصرف در اموالشان منع شده‌اند مانند: دیوانگان، یتیمان، مفلسان و سفیهان، در مورد وصیتهای و وقفهای مسلمانان، ترویج کسانی که همسرانشان را از دست داده‌اند، تا آن‌جا که دامنه قدرت آنها تا حد رسیدگی به امنیت راهها و ساختمانها و بررسی شاهدان امنا و نمایندگان و شناخت

عدالت آنها گسترش یافت. برخی از حاکمان، وظایف قاضی را از این هم بیشتر عنوان کردند به طوری که رهبری جهاد در لشکرهای طوایف را بر عهده آنها نهادند که یکی از آن قاضیان یحیی بن اکثم است. وی در زمان مأمون به جنگ تاتبساز در روم می‌رفت، همین طور منذر بن سعید قاضی عبدالرحمن ناصر اموی در اندلس بود و عزیز بالله فاطمی، علی بن نعمان را به قضاوت مصر گماشت و سپس قضاوت شام، مکه و مدینه، مغرب و تمام مملکتش و امور خطابه و امامت و تعیین عیار طلا و نقره و وزنها و پیمانها را به وی واگذار کرد. در سال ۴۴۱ ه.ق ابو محمد بازوری قضاوت را بر عهده گرفت و پست وزارت نیز بدان ملحق شد و او تنها قاضی بود که مقام قضاوت و وزارت را با هم داشت، و این مقام پس از وی نیز به قاضیان دیگر اعطا شد.

در گذشته، چنان که مشاهده کردید، مقام قضاوت، بسیار دامنه‌دار بوده، ولی در تمام دورانها این گونه نبوده و با تغییر حکومتها نیز دستخوش تغییر و تحول می‌شده است. در اوایل ظهور اسلام، خلفا تنها عربهای قبایل خود را موالی خود را که از طریق هم پیمانی، بردگی یا سرپرستی در اختیار داشتند و از شایستگی و بی‌نیازی او از دریافت اموال دیگران، مطمئن بودند، به منصب قضاوت می‌گماردند و زمانی که اهداف حکومت اسلامی از مسائل مذهبی به مسائل سیاسی تغییر یافت و حکومت اسلامی به نظام پادشاهی و سلطنتی تبدیل شد و شرایط گذشته تضعیف شد، آنگاه زمام امور کشور به دست غیر عرب افتاده، و به تدریج وظایف قاضی به داوری میان طرفین دعوا و حکم کردن در احوال شخصی کاهش یافت، تاحدی که امروزه به رسیدگی به احوال مشخصی در دادگاه مدنی محدود شده است.

قاضیان برای صدور حکم در مساجد، میان مردم می‌نشستند و هرگاه طرفین دعوا مراجعه می‌کردند، همان جا میان آنها قضاوت می‌کردند، حضرت علی بن ابی طالب (ع) نیز در دوران خلافتش در مسجد جامع کوفه و در محلی که معروف به دكة القضاءات و در کنار موضعی معروف به بیت الطلشت قرار داشت، برای قضاوت میان طرفین دعوا می‌نشست.

در آن جا، ستون کوچکی وجود داشت که جمله (ان الله یامر بالعدل والاحسان) بر

روی آن نوشته شده بود، ولی حاکمان ستمگر، آن را از بین بردند (چنان که آثار دیگر را محو کردند) امروزه هیچ اثر و نشانه‌ای از آن باقی نیست.

در گذشته، مردم با توجه به دستورهای اسلام، امر قضاوت را از کارهای پرزحمت و خطرناک می‌دانستند، چون مسئولیت سنگینی است و گاهی قاضی علیه صاحب حقی حکم می‌کند و بر او ستم روا می‌دارد و در قبال او مسئول است. دانشمندان و افراد پرهیزکار بیشتر اوقات از پذیرفتن قضاوت امتناع می‌کردند و در بسیاری از موارد هم به پذیرش قضاوت مجبور می‌شدند، برخی از قاضیان از روی تقوا و احتیاط، در برابر کار قضاوت تقاضای حقوق ماهیانه نمی‌کردند.

هنگامی که قاضی را منصوب می‌کردند، او را به مسجد جامع می‌آوردند و با قرائت حکم قضاوت وی، جشنی برپا می‌کردند و قاضی در صدور حکم آزاد بود و بر طبق مذهب و اجتهادش حکم می‌داد و مجبور نبود که طبق یکی از مذاهب حکم کند، ولی با گذشت روزگار و پس از این که بیشتر کشورهای اسلامی تحت سلطه دولت عثمانی در آمدند که بیشتر حکمرانانش پیرو ابی حنیفه، نعمان بودند، سرانجام، کار به جایی رسید که قضاوت باید تنها بر طبق مذهب پیشوای آنان صورت می‌گرفت.^۱

حقوق قاضی در حکومتها و زمانهای مختلف دستخوش تغییر می‌شده، عمر خطاب، شریح را به عنوان قاضی بصره منصوب کرد و حقوق ماهیانه او را یکصد درهم معین کرد و سهمی از گندم نیز برای او قرار داد، حقوق قاضیان در زمان خلفای راشدین بر همین منوال بود، تا این که در زمان بنی امیه افزایش یافت مانند افزایش حقوق لشکریان و سایر کارگزاران.

در زمان عباسیان، حقوق قاضی مصر به سی دینار در ماه رسید. ابن الهیعه، نخستین کسی بود که این حقوق را دریافت کرد و چنان که گذشت منصور او را به این سمت منصوب کرد. در روزگار مأمون، حقوق قاضی افزایش زیادی یافت، تا حدی که حقوق عیسی بن مکدر، قاضی مصر در آن روز، به چهار هزار درهم یعنی حدود دویست و

۱- ولی در عصر حاضر، هر قاضی بدون هیچ‌گونه اجباری طبق مذهبش حکم می‌کند - م.

هفتاد دینار رسید که حقوق بالایی است. شاید این حقوق به منظور خاصی مقرر شده بود، چون وی افزون بر آن، هزار دینار نیز به عنوان مزایا دریافت می‌کرد، حقوق قاضی مصر پس از بیست و اندی سال بعد به هزار دینار در سال رسید. اولین کسی که این حقوق را دریافت کرد، بکار بن قتیبه بود که قضاوت مصر را در زمان احمد بن طولون در سال ۲۴۵ هـ. ق عهده‌دار شد. حقوق قاضی در حکومت فاطمیان افزایش یافت و حقوق قاضی القضاة در آن روز به دوازده هزار دینار در سال رسید؛ البته به جز آذوقه و هدایا، و شاید در حکومت ایوبیان و حکومت‌هایی که پس از آنها آمدند، همین شیوه ادامه داشته است.

حقوق قاضی در بغداد در زمانهای مختلف تغییر می‌کرد، حقوق ماهیانه قاضی در زمان معتضد حدود پانصد دینار بود که از آن، حقوق ده تن از فقها و جانشین خود را نیز می‌پرداخت. سپس قضاوت به صورت معاهده درآمد و قاضیان متعهد می‌شدند تا درآمد قضاوت را به خلیفه یا سلطان بپردازند و عبدالله بن حسن بن ابی شوارب، نخستین کسی بود که در سال ۳۵۰ هـ. ق) در زمان معزالدوله بن بابویه قضاوت را به صورت معاهده پذیرفت و لقب قاضی القضاة بغداد را از آن خود کرد و متعهد شد تا سالیانه دویست هزار درهم بپردازد، این شیوه پس از وی متداول شد و آنها، اداره امور حسبی و امنیتی را به عهده گرفتند.^۱

اینک اسامی گروه زیادی از کسانی را که از هنگام شهرسازی کوفه تا اواخر دوران عباسی و پس از آن قضاوت کوفه را بر عهده داشتند، ذکر می‌کنیم.

- ۱- عروة بن ابی جعد، عمر قبل از شریح، وی را به قضاوت کوفه منصوب کرد.
- ۲- شریح بن حارث بن قیس، در زمان عمر قضاوت کوفه را عهده‌دار شد، و تا دوران یزید بن معاویه در این منصب باقی بود. مختار از شریح خواست تا قاضی کوفه شود، چون مردم این خبر را شنیدند، گفتند: شریح طرفدار عثمان است، او علیه حجر بن عدی شهادت داد و پیامی را که هانی بن عروه به او داد به مردم کوفه ابلاغ نکرد، و خود را به

۱- تاریخ تملن اسلامی، ج ۱، صص ۲۲۵ - ۲۳۰.

قاضیان کوفه / ۲۹۵

بیماری زد و عبدالله بن عتبة بن مسعود را به قضاوت گمارد، عبدالله بن عتبة نیز بیمار شد و عبدالله بن مالک طائی را به جانشینی خود گماشت، شریح در زمان عبدالله بن زبیر نیز قضاوت را برعهده داشت. وی در سال ۷۶ (ه.ق) یا ۷۸ (ه.ق) یا ۷۹ (ه.ق) یا ۸۰ (ه.ق) در کوفه درگذشت.

۳- سلمان بن ربیعة بن یزید بن عمر بن سهم بن ثعلبة بن غنم توسط عمر به قضاوت منصوب و در زمان خلافت عثمان در جنگ بلنجر که در سال ۳۰ (ه.ق) روی داد، کشته شد.

۴- مسروق بن اجدع عبدالرحمن بن امیه که زیاد از او خواست تا به مدت یک سال قضاوت کوفه را برعهده گیرد، وی برای قضاوت حقوقی نمی‌گرفت. شریح قاضی با وی مشورت می‌کرد و در سال ۶۳ (ه.ق) در سلسله واسط درگذشت.

۵- عبدالملک بن عمیر بن سوید بن حارثه قرشی، که به اولخمی ابو عمرو نیز می‌گفتند و به نام قبطنی شهرت داشت. زیاد بن ابیه، او را به قضاوت گمارد و در سال ۱۳۶ (ه.ق) درگذشت. وی هنگام مرگ ۱۰۳ سال داشت.

۶- عبدالله بن عتبة بن مسعود هذلی همپیمان قبیله زهره بن کلاب. از ابن مسعود روایت شده که وی در زمان مختار و مصعب بن زبیر قضاوت می‌کرد و در سال ۷۳ (ه.ق) یا به قولی ۷۴ (ه.ق) درگذشت.

۷- ابو بردة بن ابی موسی اشعری، نام او عامر بن عبدالله بن قیس بود، او پس از شریح به درخواست حجاج، قضاوت کوفه را عهده‌دار شد، و سعید بن جبیر او را وادار کرد تا به عنوان کاتب و وزیر او خدمت کند. وی در سال ۱۰۳ (ه.ق) یا ۱۰۴ (ه.ق) وفات یافت.

۸- عبدالله بن عبدالله بن عتبة بن مسعود هذلی، او در زمان عبدالملک بن مروان قضاوت را بر عهده گرفت و در سال ۹۴ (ه.ق) و بنا بر قولی ۹۵ (ه.ق) یا جز اینها درگذشت.

۹- ابو قره بن سلمه کندی، قضاوت کوفه را برعهده گرفت، سلمان و حذیفه بن یمان این مطلب را نقل کرده‌اند.

۱۰- بکر بن عبدالرحمن بن عبدالله بن عیسی بن عبدالرحمن بن ابی لیلی انصاری به

مدت ده سال و اندی قاضی کوفه بود، سپس معزول شد و در سال ۲۱۱ (ه. ق) یا ۲۱۲ (ه. ق) در کوفه درگذشت.

۱۱- نوح بن دراج نخعی، مولای قبیله ننع و قاضی بخش شرقی کوفه بود. شیخ طوسی در کتاب رجالش او را یکی از یاران امام صادق (ع) به شمار آورده است. او مذهبش را مخفی می کرد، کشی در کتاب رجالش از محمد بن مسعود روایت کرده است که گفت: از اباجعفر حمدان بن احمد کوفی در باره نوح بن دراج سؤال کردم گفت: او، شیعه مذهب و قاضی کوفه بود، به او گفته شد: چرا امر قضاوت را پذیرفتی؟ گفت: من قضاوت را نپذیرفتم مگر این که روزی با برادرم جمیل در این باره مشورت کردم، گفتم: چرا در مسجد حاضر نمی شوی؟ گفت: زیرا لباسی ندارم. وی در سال ۱۸۲ (ه. ق) وفات یافت.

۱۲- عامر بن شراحیل بن عبدالشعبی کوفی از قبیله حمیر بود و در سال ۱۹ (ه. ق) متولد شد و در همدان پرورش یافت. عبدالحمید بن عبدالرحمن بن زید بن خطاب او را به قضاوت کوفه منصوب کرد. وی از سوی عمر بن عبدالعزیز، زمامداری عراق را بر عهده داشت، شعبی در سال ۱۰۳ (ه. ق) یا جز آن درگذشت.

۱۳- قاسم بن عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود هذلی، وی در زمان یزید بن عبدالملک بن مروان عهده دار قضاوت شد و در سال ۱۲۰ (ه. ق) و به قولی ۱۱۶ (ه. ق) درگذشت. وی برای قضاوت و دادرسی خود، هیچ گونه حقوقی دریافت نمی کرد.

۱۴- قاسم بن معن بن عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود هذلی ابو عبدالله، قاضی کوفه بود. او برای داوری میان مردم حقوقی نمی گرفت. وی شاعر و نحوی نیز بود، وی به سال ۱۷۵ (ه. ق) در حال قضاوت جان سپرد.

۱۵- سعد بن نمران همدانی، بزرگ خاندان همدان و کاتب حضرت علی (ع) بود، وی از سوی عبدالله بن زبیر به قضاوت منصوب شد.

۱۶- ابو بکر بن ابی موسی اشعری، قاضی ولید بن عبدالملک بن مروان بود.

۱۷- حسین بن حسن کندی از سوی یزید بن عبدالملک به قضاوت منصوب شد.

۱۸- محارب بن دثار از قبیله سدوس بن شیبان بن ذهل بن ثعلبه بن عکابه بن

قاضیان کوفه / ۲۹۷

صعب بن علی بکر بن وائل ابو مطرف، قاضی خالد بن عبدالله قسری بود و در زمان خلافت خالد بن عبدالله قسری در سال ۱۱۶ (ه. ق) درگذشت.

۱۹ - سعید بن عمرو بن اشوع همدانی، در زمان حکومت هشام عهده دار قضاوت بود و در دوران زمامداری خالد بن عبدالله قسری به سال ۱۱۰ (ه. ق) فوت کرد.

۲۰ - محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی بن بلبل بن اخیحة بن جلاح انصاری، قاضی هشام بن عبدالملک بود و پس از وی در زمان حکومت عیسی بن موسی از سوی ابی العباس سفاح به قضاوت کوفه منصوب شد و در سال ۱۴۸ (ه. ق) درگذشت.

۲۱ - عبدالله بن شبرمه بن حسان بن منذر بن ضرار بن عمرو بن مالک بن زید بن کعب بن مجله ضبی ابو شبرمه کوفی، او مردی شاعر و سخاوتمند بود و در سال ۷۲ (ه. ق) متولد شد و در سال ۱۴۴ (ه. ق) درگذشت، وی از سوی هشام بن عبدالملک به مقام قضاوت منصوب شده بود.

۲۲ - سری بن اسماعیل همدانی، از صائیدیان و نویسنده و پسر عمومی شعبی بود و پس از وی عهده دار قضاوت شد، و پس از سال ۱۰۰ (ه. ق) درگذشت.

۲۳ - عیسی بن مسیب بجلی، از سوی خالد بن عبدالله قسری به قضاوت منصوب شد و در دوران خلافت ابی جعفر منصور عباسی درگذشت.

۲۴ - غیلان بن جامع بن اشعث محاربی ابو عبدالله کوفی، او قاضی کوفه بود و از محمد بن ابی لیلی حدیث آموخت. وی در زمان حکومت یزید بن عمر بن هبیره بر عراق جان سپرد و قبیله سود، در ابتدای ورودشان میان واسط و کوفه در سال ۱۳۲ (ه. ق) او را به قتل رساندند.

۲۵ - حجاج بن عاصم محاربی، در زمان حکمرانی مروان حمار قضاوت را بر عهده گرفت و در دوران بنی امیه جان سپرد.

۲۶ - شریک بن عبدالله بن ابی شریک حارث بن اوس بن حارث بن اذهل بن وهبیل بن سعید بن مالک بن نخع از قبیله مذحج و کنیه اش ابو عبدالله بود. ابو جعفر منصور با اجبار، او را به مقام قضاوت کوفه منصوب کرد و او تا هنگام مرگ ابو جعفر در کوفه بود. چون مهدی، زمام امور را به دست گرفت، او را در مقامش ابقا و پس از مدتی از کار بر

کنار کرد، شریک در روز شنبه، هلال ماه ذی قعدة سال ۱۷۷ (ه.ق) در سنّ هشتاد و چند سالگی در کوفه وفات یافت.

۲۷- حفص بن غیاث بن طلق بن معاویة بن مالک بن حارث بن ثعلبة بن عامر بن ربیعہ ابو عمر، هارون، قضاوت بخش شرقی بغداد را بر عهده او نهاد و پس از مدتی او را به عنوان قاضی کوفه منصوب کرد و تا هنگام مرگش یعنی دهم ذی حجه سال ۱۹۴ (ه.ق) قضاوت آن را بر عهده داشت.

۲۸- سعید بن جبیره والبی، وابسته کوفی والبیان، استاد قرائت، مفسّر، فقیه، محدث و یکی از بزرگان بود حجاج، او را به قضاوت کوفه گمارده ولی مردم کوفه آشوب به پا کردند و گفتند: تنها شخص عرب، شایسته قضاوت است، لذا حجاج او را عزل کرد و ابا بردة بن موسی اشعری را جانشین وی کرد و به او دستور داد تا بدون مشورت با وی حکمی صادر نکند، سپس او را در سال ۱۹۵ (ه.ق) به قتل رساند.

۲۹- حکم بن عتیبة بن نهاس عجلی کوفی، قاضی کوفه بود و در سال ۱۱۵ (ه.ق) جان سپرد.

۳۰- عدی بن ثابت انصاری، قاضی شیعه مذهب و امام مسجد کوفه بود. وی در سال ۱۱۶ (ه.ق) درگذشت.

۳۱- ابو عتاب منصور بن معتمر سلمی حافظ با اجبار قضاوت کوفه را پذیرفت و دو ماه قاضی بود و در سال ۱۳۲ (ه.ق) در مدینه وفات یافت.

۳۲- حفص بن سلیمان غافری کوفی، شاگرد عاصم بود. وی نود سال زیست و سرانجام در سال ۱۸۰ (ه.ق) درگذشت.

۳۳- علی بن غراب کوفی - شیعه مذهب - در سال ۱۸۴ (ه.ق) وفات یافت.

۳۴- حفص بن غیاث بن طلق نخعی، ابو عمر قاضی کوفه و بغداد بود و از مورد اعتمادترین یاران اعمش به شمار می‌رفت، وی در آخر سال ۱۹۴ (ه.ق) درگذشت.

۳۵- احمد بن بدیل ابو جعفر الیامی کوفی، به سبب عبادتش به راهب کوفه ملقب شده بود، او در سال ۲۵۸ (ه.ق) به روزگار مهدی عباسی از دنیا رفت.

۳۶- ابوالحسن علی بن محمد بن هارون حمیری کوفی فقیه، در دوران راضی بالله

عاهده دار قضاوت شد و در سال ۳۲۳ (ه. ق) روی در نقاب خاک کشید.

۳۷- احمد بن کامل بن شجره ابوبکر بغدادی، شاگرد محمد بن جریر که دارای تألیفاتی در علوم مختلف نیز می باشد، وی نود سال زیست و سرانجام در محرم سال ۳۵۰ (ه. ق) در روزگار معزالدوله درگذشت.

۳۸- ابو عبدالله حسین بن هارون بغدادی ضبی، قضاوت شهر منصور و کوفه را در زمان قادر بالله به عهده گرفت و در سال ۲۹۸ (ه. ق) از دنیا رفت.

۳۹- عبدالواحد بن احمد بن محمد ثقفی ابو جعفر، مستنجد او را به قضاوت گمارد و در سال (ه. ق) ۵۵۵ چشم از جهان فرو بست.

این اسامی تعدادی از قاضیان است که تاکنون گردآوری شده است و شکی نیست که اشخاص بسیاری در کوفه تا زمان تخریب آن به ویژه در زمان زمامداران شیعه عاهده دار قضاوت شدند.

زامداری کوفه

مقدمه

منظور از ولایت، فرمانروایی بر شهرهاست. و سلطان یا حاکم، جانشین خود را در حکومت بر ولایتها می‌گمارد که در اصطلاح به آنها کارگزار می‌گویند. این شیوه حکومت از دیرباز وجود داشته است. هنگامی که مسلمانان، شام را فتح کردند، یکی از ولایت‌های روم به نام ولایت شرق به شمار می‌رفت و به یازده اقلیم تقسیم می‌شد که هر اقلیم شامل چند شهر و روستا بود و حاکم یا کارگزاری که در آن حکومت می‌کرد معمولاً بطریق بود. بطریق، نزد رومیان غیر از بطریک است که لقب گروهی از شرافتمندان کشور روم می‌باشد. این گروه با آداب و رسوم شهر روم پرورش یافته بودند و در دولت روم، نفوذ زیادی داشتند و پس از تقسیم کشور روم، مقام آنها پایین آمد و نتوانستند در حکومت به کار بپردازند. زمانی که کشور روم تا افریقا و دیگر کشورهای شرقی امتداد یافت، حکومت متوجه شد که این شهرهای دور به سرپرستی متین و قدرتمند نیاز دارند. لذا آنها را به حکمرانی مستعمرات از جمله شام، مصر و جز آنها منصوب کردند.

در هر یک از اقلیمهای شام، حاکمی بود که در مرکز آن زندگی می‌کرد و سپاهبانی داشت که در دژها به سر می‌بردند در انطاکیه یک فرمانروای کل حکومت می‌کرد که بر تمام این اقلیمها نظارت داشت و عزل و نصب حاکمان اقلیمها به دستور وی بود، او جمع آوری مالیات، تأمین مخارج سپاهیان و سایر کارهای حکومت را نیز بر عهده داشت.

مصر نیز از نظر تقسیم شدن به اقلیمها و شهرها، به همین صورت بود و فرمانروای کل آن در اسکندریه اقامت داشت.

عراق و کشور فارس هم این گونه بودند و چه بسا حاکمان آنها، به سبب نزدیکی پایتخت، فرمانبردارتر از حاکمان شام بودند.

ولایتها در زمان اسلام^۱

هنگامی که اسلام ظهور کرد و مسلمانان به فتح سرزمینهای دیگر اقدام کردند، هرگاه میخواستند فرماندهی را برای فتح سرزمینی اعزام کنند، پیش از حرکت او را به حکومت آن دیار منصوب میکردند، یا با او شرط میکردند که اگر آن جا را فتح کند، حاکم آن خواهد شد، و این روش آنها از روزگار پیامبر (ص) بود. چه، پیامبر (ص) در سال هشتم (ه. ق) ابو زید انصاری و عمرو بن عاص را به همراه نامه‌ای برای دعوت مردم به اسلام فرستاد و به آنها فرمود: (اگر مردم حق را پذیرفتند و از خدا و رسولش پیروی کردند، عمرو بن عاص عهده‌دار حکومت و ابوزید امام جماعت شود و مردم را به اسلام دعوت کند و به آنها قرآن و آداب اسلام را بیاموزد) و چنین شد.^۲

هنگامی که ابوبکر، زمام امور را به دست گرفت و گروههایی برای فتح شام گسیل داشت، روش او چنین بود که هرگاه برای یکی از آنها لشکری برای فتح شهر یا اقلیمی ترتیب داده می‌شد، قبل از عزیمت سپاه، او را به حکومت آن دیار منصوب می‌کرد. وی درباره اولین گروه اعزامی چنین رفتار کرد - و آنها سه نفر بودند. او سپاهی به فرماندهی عمرو بن عاص ترتیب داد و به وی دستور داد تا عمداً راه ایله به فلسطین را ببیماید و سپاهی دیگر نیز برای یزید بن ابی سفیان آراست و به او دستور داد تا از راه تبوک به دمشق برود و به سپاه شرحبیل بن حسنه امر کرد تا از مسیر تبوک به اردن حرکت کند و به هر یک از آنها حکومت سرزمینی را که در صدد فتحش بود واگذار کرد و به آنها گفت: «هرگاه جنگ در گرفت، فرمانده شما کسی است که در رکاب او می‌جنگید».

چون عمر بن خطاب به حکومت رسید، ابو عبیده بن جراح را به زمامداری تمام شام و فرماندهی فرماندهان در جنگ و صلح منصوب کرد و عملکرد وی در شام مشابه

۱- به عهدنامه حضرت علی بن ابی طالب (ع) به مالک اشتر مراجعه کنید. هنگامی که او را به زمامداری مصر و توابع آن گمارد و این، در زمانی اتفاق افتاد که حکومت امیر آن محمد بن ابی بکر آشفته شد. این عهدنامه طولانی‌ترین و جامعترین عهدنامه‌ای است که حضرت علی (ع) نوشته و شریف رضی (ره) در نهج البلاغه آن را ذکر کرده است، رجوع کنید به شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۱۹-۱۵۳ چاپ مصر. این عهدنامه، دارای شرحهای بسیاری است و به زبانهای خارجی نیز ترجمه شده است. (م)

۲- بلاذری، فتوح البلدان. - م.

وضعیت آن پیش از فتح بود. بدین صورت که در هر اقلیم کارگزار و حاکمی بود و یک فرمانروای کل بر کار کارگزاران اقلیمها نظارت می کرد، چنان که قبلاً مشاهده کردید. ولی فرمانده روم در انطاکیه اقامت داشت و مسلمانان، دمشق را به جای آن بر گزیدند، چون از دریا دور و به کشورهای عربی نزدیک بود به منظور عمل کردن به گفته عمر بن خطاب که مسلمانان در مکانی که آب میان او و آنها فاصله شود، اقامت نکنند.

در آغاز، زمامداری کارگزاران به اشغال نظامی بیشتر شباهت داشت تا مالکیت، و کارگزاران یا حاکمان همان لشکریانی بودند که در اطراف شهرهای فتح شده، اقامت داشتند و به آنها رابطه یا حامیه می گفتند، و سپاه اسلام به نیروهایی تقسیم شده بودند که بنا به دلایلی که گفته شد، در اردوگاههایی نزدیک صحرا به سر می بردند، نه نزدیک ساحل.

لشکریان شام به چهار سپاه تقسیم شدند که در دمشق، حمص، اردن و فلسطین اقامت می کردند و از این رو، این اقلیمها را اخباد نامیدند و نیروهای عراق در کوفه و بصره و نیروهای مصر در فسطاط و اطراف اسکندریه مستقر شدند و در روستاها و شهرها ساکن نشدند و با اهالی آنها معاشرت نمی کردند. عمر بن خطاب، آنها را از پرداختن به زراعت برحذر داشت و بر آنها سخت گرفت. آنها تا فصل بهار در اردوگاههایشان به سر می بردند و اسبهایشان در مرغزارها به چرا می پرداختند و پیروانشان آنها را در روستاها می گرداندند و همراه آنها، گروههایی از سادات نیز بودند که به پرورش اسبها و فربه کردن آنها اهمیت زیادی می دادند.

عمرو بن عاص خطاب به سپاهیان در مصر چنین گفت: «بنیم مردی نزد من آید که خودش را فربه و اسبش را لاغر کرده باشد، و بدانید که من به وضعیت اسبان مانند مردان رسیدگی می کنم، پس هر کس بدون علت به اسبش رسیدگی نکند، به همان مقدار از سهم او کم می کنم».

هرگاه بهار فرا می رسید، عمرو بن عاص به تمام قبیله ها می نوشت تا وضعیت گیاهان و لبنیات را به وی گزارش کنند و هر جا خواستند بروند، بنا براین، عربها براساس قبیله هایشان در روستاها پراکنده شدند به ویژه قبایل منوف، سموند، اهناس و طحا.

روستاهای مصر در تمام اقلیمها آکنده از قبطیان و رومیان بود و پس از یک قرن از تاریخ هجرت، اسلام در روستاهای مصر انتشار یافت و پیروانش در اواسط قرن دوم دو برابر شدند و مسلمانان تنها در قرن سوم قدرت یافتند. مؤید این مطلب، آن است که مسلمانان قبل از این زمان در روستاها مسجدهایی بنا نکردند و هرگاه قبطیان شکست می‌خوردند، مسلمانان را به رنج می‌افکندند و برای مسلمانان آسان نبود تا قبطیان را تحت سلطه خویش در آورند و پیوسته این گونه بودند تا این که در سال ۲۱۶ (ه. ق) مأمون با آنها جنگید و اسلام در روستاها رواج یافت.

وضعیت اندلس نیز هنگام فتح مسلمانان در سال ۹۲ (ه. ق) به همین صورت بود. آنها مردم اندلس را بر نظام اداری، سیاسی و دینی پیشین خود باقی گذاردند و کارهای حکومت و اداره امور آن را در اختیار آنها قرار دادند. و تنها ریاست کل و فرماندهی سپاه را بر عهده گرفتند.

وضعیت ولایتهای اسلام در اوایل ظهورش این گونه بود، مگر ولایاتی که به مرکز خلافت نزدیک بودند مانند شام در دوران بنی امیه و عراق در روزگار بنی عباس. در دوران خلفای راشدین، فرمانداران و استانداران، فرماندهان سپاه بودند که آن ولایتها را فتح کردند و مهمترین وظیفه آنها حفاظت از حاکمان هنگام سفر در شهرهای فتح شده، اقامه نماز و گرفتن مالیات بود.

کارهای حکومتی در کشورهای فتح شده همچون مصر، شام و عراق تا اواسط دوران بنی امیه، طبق نظام حاکم بر این کشورها پیش از فتح انجام شدند. سپس سرپرستی ولایتها از اواخر حکومت خلفای راشدین به حکومتهای محلی منتقل شد تا این که عبدالملک بن مروان، سلطه اسلام را با واگذاری دیوانها به مسلمان کامل کرد، سپس ولایتها تنوع یافت و به مقتضای زمان و مکان دارای سطحهای متفاوتی شد، لیکن دو نوع حکومت داشتند: عام و خاص. حکومت عام نیز بر دو قسم بود حکومت استکفا و حکومت استیلا. استکفا یا تفویض: مقامی بود که خلیفه برای یکی از کارگزاران شایسته‌اش برمی‌گزید و حکومت آن منطقه را به او و تمام خانواده‌اش واگذار می‌کرد و او را در همه امورش تام الاختیار قرار می‌داد و دامنه اختیارات او شامل هفت امر می‌شد:

- ۱- رسیدگی به سپاهیان و تقسیم منظم آنها در مناطق و ارزیابی آذوقه‌هایشان، مگر این که خلیفه آنها را بر آورد کرده باشد.
 - ۲- رسیدگی به احکام، بر عهده گرفتن قضاوت و تعیین حاکمان.
 - ۳- جمع آوری مالیات و گرفتن صدقات، به کار گماردن کارگزاران در این امور، و توزیع آنها در میان مستحقان.
 - ۴- جانبداری از دین و دفاع از حریم آن
 - ۵- اجرای حدود شرعی.
 - ۶- امامت در نمازها.
 - ۷- اعزام حجاج، و اگر منطقه مورد نظر با دشمن هم‌مرز باشد، باید امر هشتم را نیز عهده‌دار شود، یعنی جهاد با دشمن، تقسیم غنیمتها در جنگ و دادن خمس غنائم به افرادی که شایستگی دریافت آن را دارند.
- بیشتر ولایتهای اسلام این گونه بودند، به ویژه ولایتهایی که از مرکز حکومت دور بودند مانند عراق در عهد بنی امیه و مصر و شام در زمان بنی عباس و خراسان در دوران بنی امیه و بنی عباس.
- کارگزاران استکفا در دوران بنی امیه در عراق عبارت بودند از: زیاد بن ابیه و فرزندش عبیدالله، بشر بن مروان، حجاج بن یوسف، یزید بن مهلب، مسلمة بن عبدالملک، عمر بن هبیره، خالد بن عبدالله قسری، یوسف بن عمر ثقفی، عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز، و یزید بن عمر بن هبیره، و به حکومت هر یک از آنها (امارة العراقین) می‌گفتند، چون کوفه و بصره را نیز شامل می‌شد.
- هر امیری از آنها مانند حاکمی مستقل با کیفیتی که قبلاً ذکر کردیم، در حکومتش رفتار می‌کرد و کارگزاران سرزمینهایی را که تحت حکومت وی بود و سایر کارگزاران حکومتش را تعیین می‌کرد. اموال را جمع‌آوری می‌کرد و از آنها به سپاهیان می‌داد و به مقتضای حکومت در ترمیم پلها و حفر نهرها و مانند آن صرف می‌کرد و هر قدر از اموال که نزد وی باقی می‌ماند، به بیت‌المال شام می‌فرستاد.
- وضعیت مصر نیز این چنین بود، و حاکم آن از زبان عمرو بن عاص و پس از وی از

کارگزاران استکفا بود و چه بسا حاکم مصر نسبت به شهرهای دیگر، استقلال بیشتری داشت، به ویژه عمرو بن عاص که برای آخرین بار به دستور معاویه، پس از یاری کردن وی علیه حضرت علی (ع) عهده‌دار آن شد و شاید معاویه، این حربه را نسبت به زیادابیه هنگامی که او را به حکومت خراسان منصوب کرد و در باره مغیره بن شعبه، زمانی که او را به زمامداری کوفه گمارد، نیز به کار برد تا بدین وسیله، این افراد زیرک را تطمیع کند. چون حکومت به بنی عباس رسید، آنان نیز طبق همین برنامه پیش می‌رفتند، و لیکن به علت نزدیکی عراق به مرکز حکومت بندرت امور آن را به کارگزاران واگذار می‌کردند. به علاوه، آنها در مناطق دور مانند شام، مصر و خراسان و دیگر شهرهایی که در ماورای عراق و در قسمت مشرق تا دورترین شهرهای ترک و ماوراءالنهر قرار داشتند، به کارگزاران اختیار تام می‌دادند.

هنگامی که برمکیان قدرت یافتند و نفوذشان در حکومت غالب شد، رشید، یکی از آنها را به نام جعفر بن یحیی به زمامداری تمام مغرب از انبار تا آفریقا منصوب کرد، و تمام شرق از شروان تا دورترین شهرهای ترک را در سال ۱۷۶ (ه. ق) به برادرش فضل یحیی واگذار کرد. جعفر، مصر را به عنوان پایتخت خود برگزید و فرمانداران خود را به شام، آفریقا و جز آنها فرستاد ولی فضل به سوی محل حکومتش رهسپار شد تا به خراسان رسید. او به کارها رسیدگی کرد، برخی از کارگزاران را تغییر داد و کسان دیگری را جانشین آنها کرد و به عراق بازگشت.

بسیار اتفاق می‌افتاد که خلفا، بعضی از کارهای حکومتی را به برخی از نزدیکانشان واگذار می‌کردند، و او نیز کسی را می‌فرستاد تا جانشین وی شود و او در شهر خود خلیفه می‌ماند. این مورد بیشتر در حکومت عباسیان روی می‌داد.

حکومت استکفا از جمله سببهایی بود که به تجزیه حکومت عباسیان به یک دولت مستقل کمک کرد، زیرا فرماندار در ولایت خود، مانند یک حکمران مستقل زندگی می‌کرد، مگر در مواردی چون فرستادن باقیمانده مالیات نزد حاکم، خطبه، ضرب سکه به نام او و امور دیگری که با استقلالش منافاتی نداشت. هرگاه فرمانداری زیرک بود و ضعفی از خلیفه می‌دید، مردم تحت فرمان خود را گرد می‌آورد و مستقل عمل می‌کرد، یا

با استقلال کامل، یا به وسیله مال معینی که نزد خلیفه در بغداد می‌فرستاد و یا شرطهای دیگری که تعیین می‌کرد.

با این روش اغالبه در افریقا، ابن طاهر در خراسان، ابن طولون در مصر استقلال یافتند، ولی این نواحی همچنان جزو حکومت عباسیان به شمار می‌رفت و به آن امارت استکفا می‌گفتند.

حکومت استیلا - منظور این است که خلیفه از روی اجبار، ناحیه‌ای را به فرمانداری واگذار کند. البته پس از این که فرمانداری با زور، آن ناحیه را تصرف کرده باشد و خلیفه او را در منصبش ابقا و اداره امور سیاسی را به او واگذار می‌کند. فرماندار با استیلا بر حوزه حکومت خود به طور مستقل به امور سیاسی و اداره امور کشور می‌پرداخت و خلیفه با نظر وی، احکام دین را اجرا می‌کرد، این حکومت شرایطی داشت که باید فرماندار آنها را رعایت می‌کرد، این شرایط عبارتند از:

- ۱- حفظ منصب امامت در جانشینی از پیامبر و رسیدگی به امور مردم.
- ۲- اظهار اطاعت از امور دینی.
- ۳- وحدت کلمه در مهربانی و همیاری، تا مسلمانان علیه دشمنان متحد شوند.
- ۴- قراردادهای حکومتهای مشروع جایز و احکام در آنها اجرا شود.
- ۵- کاملاً اموال شرعی را بگیرد به طوری که بدهکار دین خود را ادا کند.
- ۶- حدود الهی را به طور کامل نسبت به کسانی که مستحق کیفر هستند اجرا کند.
- ۷- فرماندار به حفظ دین اهتمام ورزد، وظیفه فرماندار استیلا به کارگیری وزیران و جز آنها بود. و دولت عباسی به وسیله همین حکومتها تجزیه شد و حکومتهای کوچکی در آن به وجود آمد مانند حکومت حمدان آل بویه، غزنویان، اخشیدیه و جز آن و همه آنها، حکومتهای مستقلی بودند که خلیفه را بر روی منبرها دعا و سکه‌ها را به نام او ضرب می‌کردند و هر ساله مال معینی که مورد توافق قرار گرفته بود، برای او می‌فرستادند و او فرماندارانش را منصوب می‌کرد و این حکومت پیوسته پس از این فرماندار، در بازماندگانش نیز ادامه می‌یافت، مانند حکومت خدیویان مصر نسبت به دولت عثمانی. آنچه گفته شده درباره حکومت عامه بود.

زمامداری کوفه / ۳۰۷

اما حکومت خاص، در این نوع حکومت، وظایف فرماندار منحصر بود به رسیدگی به امور سپاهیان، تدبیر امور مردم و حمایت از کیان اسلام و دفاع از حرمت دین با رعایت حدود الهی، ولی نمی‌توانست عهده‌دار قضاوت شود، یا احکام را اجرا کند، یا مالیات و صدقات را جمع‌آوری کند حتی امامت در نماز که قاضی در این کار از وی شایسته‌تر بود. در این نوع حکومت، خلیفه، قاضیان و مأموران جمع‌آوری مالیات را تعیین می‌کرد و مأموران، مالیات را به حساب بیت‌المال مرکزی جمع‌آوری می‌کردند و از همین اموال، هزینه سپاهیان و جز آن را تأمین می‌کردند. تعداد حکومت‌های خاص در دوران حکومت عباسیان کم بود.

حقوق کارگزاران را پس از تدوین دیوانها و معین کردن حقوق سپاهیان، عمر بن خطاب تعیین می‌کرد. و او نخستین کسی بود که این کار را کرد، هنگامی که عمار بن یاسر را به کوفه فرستاد و امامت جماعت و فرماندهی سپاهیان را بر عهده وی نهاد، حقوق او را ششصد درهم در ماه قرار داد و برای فرمانداران، کاتبان، مؤذنها و همراهانش نیز حقوقی معین کرد و عثمان بن حنیف را برای اندازه‌گیری زمین و عبدالله بن مسعود را برای قضاوت به کوفه فرستاد. وی شریح را نیز به قضاوت بصره منصوب کرد و برای عثمان روزی $\frac{1}{4}$ گوسفند و ۵ درهم قرار داد و حقوق سالیانه او را پنج هزار درهم مقرر کرد و حقوق عبدالله را یکصد درهم در ماه $\frac{1}{4}$ گوسفند در روز و حقوق شریح را یکصد درهم و ده جریب زمین در ماه تعیین کرد.

از آنچه گذشت، متوجه می‌شوید که عمار بن یاسر بر تمام آنها برتری داشت زیرا او امام جماعت و فرمانده سپاه بود که در آن روز، اماره می‌گفتند. هنگامی که عمر، معاویه بن ابی سفیان را به حکومت شام منصوب کرد، برای او سالیانه هزار درهم معین کرد.

در زمان بنی امیه، فرمانداران مناطق، امتیازهای زیادی به دست آوردند. معاویه به منظور ادامه حکومتش، برای تشویق ایشان، این امتیازها را به آنها بخشید. لذا حکومت بصره، خراسان و سجستان را بر عهده زیاد بن ابیه نهاد، و هر چه خواست در اختیارش گذاشت و همین کار را درباره عمرو بن عاص در مصر نیز انجام داد.

عباسیان نیز این روش را ادامه دادند. هنگامی که مأمون، فضل بن سهل را بر نواحی شرقی گمارد، حقوق سالیانه او را سه میلیون درهم قرار داد و حقوق فرمانداران نسبت به نوع، گستردگی و اهمیت کار تغییر می‌کرد.^۱

اینک اسامی فرمانداران کوفه از ابتدای شهرسازی آن تا دوران عباسیان را طبق مطالبی که به دست آوردیم، در ذیل ذکر می‌کنیم:

۱- سعد بن ابی وقاص ابو اسحاق: او قادسیه را فتح کرد و در کوفه اقامت گزید و آن را به شهر تبدیل کرد. چنان که در گذشته آگاهی یافتید. و عمر بن خطاب وی را به حکومت این شهر منصوب کرد، عثمان نیز مدتی او را در این سمت منصوب و سپس او را عزل کرد. سعد به مدینه بازگشت و مدت کمی در آن اقامت گزید. پس از چندی نابینا شد و در سال ۵۵ (ه. ق) در قصرش در عقیق مُرد در قبرستان بقیع دفن شد.

۲- مغیره بن شعبه ابو عبدالله: عمر بن خطاب، او را منصوب و عثمان بن عفان عزلش کرد، چون معاویه عهده‌دار خلافت شد، مغیره را به حکومت کوفه گمارد و او پیوسته در کوفه بود تا این که در سال ۵۰ (ه. ق) درگذشت.

۳- عمار بن یاسر ابو یقظان: عمر او را به زمامداری کوفه گمارد. در سال ۳۷ (ه. ق) در جنگ صفین کشته و همان جا به خاک سپرده شد، وی هنگام مرگ ۹۳ سال داشت.

۴- ولید بن عقبه بن ابی معیط: عثمان در سال ۲۵ (ه. ق) پس از سعد بن ابی وقاص، او را به حکومت کوفه گمارد و برادر مادری عثمان و مادرشان اروی، دختر عامر کرز بود. عثمان سپس او را برکنار کرد. او در سال ۶۱ (ه. ق) جان سپرد.

۵- سعید بن العاص بن سعید بن العاص: عثمان بعد از برکنار کردن ولید بن عقبه او را به حکومت کوفه منصوب کرد و مردم کوفه در سال ۳۴ (ه. ق) او را بیرون کردند و خواستند ابوموسی اشعری حاکم کوفه شود، لذا نامه‌ای به عثمان نوشتند. او نیز ابو موسی اشعری را منصوب کرد.

۶- عقبه بن عمرو بن ثعلبه انصاری بدری: کنیه‌اش ابو مسعود بود. حضرت علی (ع)

۱- تاریخ تملن اسلامی، ج ۱، صص ۱۲۸ و ۱۳۴.

زاممداری کوفه / ۳۰۹

هنگامی که عازم جنگ صفین بود، او را عزل کرد. وی در سال ۴۰ (ه. ق) درگذشت.

۷- عماره بن شهاب در سال ۳۶ (ه. ق) فرماندار حضرت علی (ع) بود.

۸- ابو موسی اشعری عبدالله بن قیس بن سلیم بن حزار بن حرب از قبیله اشعر از قحطان صحابی: در سال ۱۷ (ه. ق) عمر، او را به حکومت بصره گمارد و چون عثمان به زمامداری رسید، او را در این مقام ابقا و سپس وی را عزل کرد. ابو موسی به کوفه رفت. مردم کوفه از عثمان خواستند تا او را به زمامداری بگمارد، -پس از این که سعید بن عاص را اخراج کردند، چنان که گذشت - عثمان نیز او را به حکومت کوفه منصوب کرد. ابوموسی تا زمان کشته شدن عثمان در کوفه بود، چون حضرت علی (ع) به خلافت رسید، او را در این منصب ابقا فرمود. پس از مدتی جنگ جمل پیش آمد و حضرت علی (ع) شخصی را نزد مردم کوفه فرستاد تا از آنها بخواهد تا وی را در جنگ یاری کنند، ولی ابوموسی به آنها دستور داد تا از جنگ خودداری ورزند، لذا حضرت علی (ع) او را از کار برکنار کرد و تا زمان حکمیت این گونه بود تا این که عمرو بن عاص او را فریب داد و ابوموسی به کوفه بازگشت و در سال ۴۴ (ه. ق) درگذشت.

۹- زیاد بن ابیه: معاویه او را به حکومت بصره و کوفه گمارد، و تا زمان مرگ در سال

۵۳ (ه. ق) عهده دار حکومت آن جا بود.

۱۰- ضحاک بن قیس بن خالد فهری قرشی: در سال ۵۳ (ه. ق) معاویه بن ابی سفیان

پس از مرگ زیاد بن ابیه، او را منصوب کرد. او نیز رفت و مردم را به بیعت با عبدالله بن زبیر دعوت کرد و با مروان بن حکم جنگید و در سال ۶۵ (ه. ق) در مرج راهط کشته شد، وی در سال ۵ (ه. ق) متولد شد.

۱۱- عبدالله بن خالد بن اسید بن ابی العیص مخزومی: معاویه بن ابی سفیان، او را به

زاممداری کوفه گمارد.

۱۲- سعد بن زید بن عمرو بن نفیل بن عبدالغری: او از قبیله خزاعه بود. معاویه، او را

منصوب کرد. وی در سال ۵۰ یا ۵۱ (ه. ق) درگذشت.

۱۳- عبدالرحمن بن عبدالله بن عثمان بن ربیعہ ثقفی: وی فرزند ام حکم، خواهر

معاویه بن ابی سفیان بود. داییش معاویه در سال ۵۷ (ه. ق) او را به حکومت کوفه

منصوب کرد. او اخلاق پسندیده‌ای نداشت، لذا مردم کوفه او را بیرون کردند، پس به شام بازگشت و معاویه، او را به حکومت مصر گمارد و در سال ۶۶ (ه. ق) درگذشت.

۱۴ - نعمان بن بشیر بن سعد بن ثعلبه انصاری خزرجی: کنیه او ابو عبدالله بود و آخرین کسی به شمار می‌رود که از سوی معاویه بن ابی سفیان، عهده‌دار زمامداری کوفه شد. وی در سال ۶۵ (ه. ق) به قتل رسید.

۱۵ - عبیدالله بن زیاد بن ابیه: یزید بن معاویه زمانی او را به حکومت کوفه منصوب کرد. که در سال ۶۰ (ه. ق) مسلم بن عقیل بن ابیطالب (ع) به منظور دعوت مردم برای یاری رساندن امام حسین (ع) به کوفه آمد. قبلاً عبیدالله از سوی یزید، حاکم بصره بود، سپس کوفه را نیز بدان افزود. در آن روز، حاکم کوفه، نعمان بن بشیر انصاری بود. یزید او را برکنار کرد و زمامداری هر دو شهر را به عبیدالله واگذار کرد. در سال ۶۷ (ه. ق) عبیدالله توسط ابراهیم بن مالک اشتر، فرمانده مختار بن ابی عبید ثقفی کشته شد.

۱۶ - عمرو بن حریث بن عمر بن عثمان منزومی قرشی: وی از سوی زیاد بن ابیه، عهده‌دار حکومت کوفه شد و هرگاه زیاد از کوفه بیرون می‌رفت، او را جانشین خود قرار می‌داد، وی، جانشین عبیدالله بن زیاد نیز بود و سرانجام در سال ۸۵ (ه. ق) جان سپرد.

۱۷ - عامر بن مسعود بن امیه بن خلف بن وهب بن حذافه بن جمع جمحی، او پس از مرگ یزید به انتخاب مردم کوفه، زمامداری کوفه را به دست گرفت، تا این که خلیفه تعیین شود. سپس از سوی عبدالله بن زبیر به حکومت کوفه منصوب شد.

۱۸ - سائب بن مالک اشعری: هرگاه مختار به مداین می‌رفت، او را به حکومت کوفه می‌گمارد.

۱۹ - عبدالله بن یزید بن زید خطمی: او از قبیلۀ خطمة اوسی انصاری و از یاران حضرت علی (ع) بود. در کودکی در جنگ حدیبیه حضور یافت و در جنگهای جمل و صفین در رکاب حضرت علی (ع) بود، وی از سوی عبدالله بن زبیر به حکومت مکه رسید، سپس زمامداری کوفه را به وی واگذار کرد. عبدالله در حدود سال ۷۰ (ه. ق) جان سپرد.

۲۰ - عبدالله بن مطیع بن اسود کعبی قرشی عدوی: ابن زبیر، او را به حکومت کوفه

زاممداری کوفه / ۳۱۱

منصوب کرد، و مختار بن ابی عبید او را از کوفه بیرون کرد وی به مکه بازگشت و در آن جا ماند تا این که همراه ابن زبیر در محاصره حجاج قرار گرفت و به قتل رسید و سر او به همراه سر ابن زبیر و صفوان به شام فرستاده شد. این واقعه در سال ۷۳ (ه. ق) روی داد.

۲۱- مصعب بن زبیر بن عوام اسدی قرشی: در سال ۶۷ (ه. ق) برادرش عبدالله او را به حکمرانی بصره گمارد، سپس به مدت یک سال او را از کار برکنار کرد و در اواخر سال ۶۸ (ه. ق) مجدداً او را منصوب کرد، و حکومت کوفه را نیز بدان افزود. سرانجام در سال ۷۱ (ه. ق) سپاه عبدالملک بن مروان او را کشتند.

۲۲- حارث بن عبدالله ابی ربیع بن ابی ربیع عمر بن مغیره بن عبدالله بن عمر مخزوم امیر مخزومی معروف به قیاح بود، او به طور مرسل از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده است. ابن زبیر، او را به حکومت بصره گمارد. سپس زمامداری کوفه را به وی واگذار کرد. حارث قبل از سال ۷۰ (ه. ق) از دنیا رفت.

۲۳- قطن بن عبدالله حارثی: وی از سوی عبدالملک بن مروان عهده دار حکومت کوفه شد.

۲۴- بشر بن مروان بن حکم بن ابی العاص قرشی اموی: او به فرمان برادرش عبدالملک، عهده دار فرمانروایی بصره و کوفه شد و در سال ۷۵ (ه. ق) در سن چهل و چند سالگی درگذشت.

۲۵- حجاج بن یوسف بن حکم ثقفی: عبدالملک بن مروان، او را به زمامداری کوفه گمارد و حکومت کوفه و بصره را بر عهده او نهاد. وی با مردم، رفتاری ظالمانه داشت. ترمذی از طریق هشام بن حسان مطلبی نقل کرده که چنین است «طبق آماری که گرفتیم، حجاج بیش از یکصد و بیست هزار نفر را زیر شکنجه به قتل رسانید» و گروهی از آنان از جمله سعید بن جبیر، نخعی، مجاهد، عاصم بن ابی نجرود، شعبی و جز آنان او را تکفیر کردند، تا آن جا که عمر بن عبدالعزیز گفت: اگر هر ملتی با تبهکارترین شخص خود بیاید و ما با حجاج، بر آنها چیره می شویم.^۱ حجاج در سال ۹۵ (ه. ق) در واسط مرد و بر قبر

۱- رجوع کنید به تهذیب التهذیب، ج ۲، صص ۲۱۰-۲۱۳ و نیز: وفیات الاعیان، و نیز: معجم البلدان، ج ۸، ص ۲۸۰-م.

۳۱۲ / تاریخ کوفه

او آب جاری شد و از میان رفت.

۲۶- عروة بن مغیره بن شعبه ثقفی ابو یعفر: او در سال ۷۵ (ه. ق) به دستور حجاج، حکومت کوفه را عهده‌دار شد. وی از بزرگان خاندانش بود و پس از سال ۹۰ (ه. ق) وفات یافت.

۲۷- یزید بن ابی کبشه سکسکی دمشقی از خاندان لهیا: ولید بن عبدالملک، او را به جانشینی خود برگزید. وی پس از سال ۱۰۰ (ه. ق) و در زمان خلافت سلیمان بن عبدالملک درگذشت.

۲۸- یزید بن مهلب بن ابی صفره ازدی: کنیه‌اش ابو خالد بود. سلیمان بن عبدالملک بن مروان، او را منصوب کرد و مسلمة بن عبدالملک پس از جنگی که میان آن دو در سال ۱۰۲ (ه. ق) رخ داد، یزید بن مهلب را کشت. وی در سال ۵۳ (ه. ق) متولد شد.

۲۹- حرمله لخمی: وی از سوی سلیمان بن عبدالملک بن مروان به فرمانروایی کوفه منصوب شد.

۳۰- بشر بن حسان نهدی: سلیمان بن عبدالملک بن مروان، او را به حکومت کوفه گمارد.

۳۱- عبدالحمید بن عبدالرحمن بن زید بن خطاب عدوی: کنیه وی ابو عمر بود و به دستور عمر بن عبدالعزیز، حکمرانی کوفه را عهده‌دار شد و در حدود سال ۱۰۵ (ه. ق) و در زمان حکومت هشام در حران وفات یافت.

۳۲- محمد بن عمر ذوشامه، به دستور یزید بن عبدالملک بن مروان، حکمرانی کوفه را به دست گرفت.

۳۳- مسلمة بن عبدالملک بن مروان: برادرش یزید در سال ۱۰۱ (ه. ق) او را به فرمانروایی کوفه و بصره گمارد. وی در سال ۱۲۱ (ه. ق) درگذشت.

۳۴- عمر بن هبیره فزاری: وی از سوی یزید بن عبدالملک به حکومت کوفه منصوب شد. سپس در سال ۱۰۵ (ه. ق) هشام بن عبدالملک، او را برکنار کرد و پس از آن خبری از وی در دست نیست. وی در سال ۱۱۰ (ه. ق) درگذشت.

زاممداری کوفه / ۳۱۳

۳۵- خالد بن عبدالله بن یزید بن اسد قسری از قبیلۀ بجیله: در سال ۱۰۵ (ه. ق) هشام بن عبدالملک، او را به زمامداری کوفه و بصره گمارد، وی در کوفه اقامت گزید و تا سال ۱۲۰ (ه. ق) که هشام او را از کار برکنار کرد در کوفه بود. هشام، یوسف بن عمر ثقفی را جانشین وی کرد و به او دستور داد تا خالد را مورد بازخواست قرار دهد و یوسف او را زندانی کرد و شکنجه داد، سپس در سال ۱۲۶ (ه. ق) و در زمان حکومت ولید بن یزید در حیره او را به قتل رسانید. خالد متهم به زندقه و ناصبی متعصبی بود که به حضرت علی (ع) ناسزا می‌گفت.

۳۶- یوسف بن عمر بن محمد بن حکم: کینه او ابویعقوب ثقفی بود و در سال ۱۲۱ (ه. ق) پس از کشته شدن خالد بن عبدالله قسری، هشام بن عبدالملک او را به حکمرانی کوفه گمارد. وی تا زمان یزید بن ولید در کوفه بود، تا این که در اواخر سال ۱۲۳ (ه. ق) یزید او را برکنار کرد. سپس او را دستگیر و در دمشق زندانی کرد. سرانجام در سال ۱۲۷ (ه. ق) یزید بن خالد قسری به خونخواهی پدرش او را به قتل رسانید.

۳۷- منصور بن جمهور: وی به دستور یزید بن ولید بن عبدالملک، عهده‌دار زمامداری کوفه شد.

۳۸- عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز بن مروان: یزید بن ولید بن عبدالملک، او را به حکومت کوفه منصوب کرد.

۳۹- نصر بن محمد بن موسی جرشلی: کنیه وی ابو محمد، اهل یمامه و بزرگ بنی اُمیه بود. مروان حمار، او را منصوب کرد و در سال ۲۰۰ (ه. ق) درگذشت.

۴۰- یزید بن عمر بن هبیره فزاری. وی در سنّ چهل و پنج سالگی به دستور مروان حمار، حکومت کوفه و بصره را عهده‌دار شد و سرانجام در سال ۳۲ (ه. ق) ابوجعفر منصور، او را کشت.

۴۱- موسی بن طلحة بن عبیدالله بن عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرّة: وی فرماندار عمر بن هبیره در کوفه بود و در سال ۱۰۳ (ه. ق) جان سپرد. این مطلب را ابن سعد در کتاب طبقات ذکر کرده است.

۴۲- صقر بن عبدالله مزنی: او فرماندار عمر بن هبیره در کوفه بود.

۴۳ - داود بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب: وی توسط عمویش سفاح عباسی به زمامداری کوفه گمارده شد، سپس او را عزل کرد و حکومت مدینه، مکه، یمن، یمامه و طائف را به او واگذار کرد. وی در سال ۱۳۳ (ه. ق) درگذشت.

۴۴ - عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس: در سال ۱۳۲ (ه. ق) سفاح او را به فرمانروایی کوفه و حومه آن منصوب کرد و او را ولیعهد منصور قرار داد ولی در سال ۱۴۷ (ه. ق) منصور او را از ولایت عهدی خویش عزل کرد، سپس او را از حکومت کوفه هم برکنار کرد و با دادن اموال بسیار رضایت او را جلب کرد و او را به ولایت عهدی فرزندش مهدی منصوب کرد، هنگامی که در سال ۱۶۰ (ه. ق) مهدی به حکومت رسید، پس از تهدید، او را از کار برکنار کرد و تا زمان مرگش یعنی سال ۱۶۷ (ه. ق) در کوفه اقامت گزید.

۴۵ - محمد بن سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس: او به فرمان منصور، زمامداری کوفه را برعهده گرفت و در سال ۱۵۵ (ه. ق) توسط او برکنار شد. وی در سال ۱۷۳ (ه. ق) جان سپرد.

۴۶ - عمر بن زهیر صبی: وی برادر مسیب بن زهیر، رئیس نیروهای امنیتی منصور و مهدی بود. منصور پس از برکنار کردن محمد بن سلیمان در سال ۱۵۵ (ه. ق) او را به حکومت گمارد.

۴۷ - روح بن حاتم بن قبیصة بن مهلب ازدی: وی به دستور مهدی عباسی حکمرانی سند را عهده دار شد، سپس مهدی او را به فرمانروایی بصره و کوفه گمارد و در سال ۱۷۱ (ه. ق) رشید او را حاکم قیروان کرد و تا زمان مرگش در سال ۱۷۴ (ه. ق) حکومت آن دیار را در اختیار داشت.

۴۸ - اسحاق بن صباح بن عمران بن اسماعیل بن محمد بن اشعث کندی: کنیه اش ابو یعقوب بود، مهدی عباسی، حکومت کوفه را به وی واگذار کرد و پس از مرگ مهدی، توسط رشید در این مقام ابقا شد. او در سال ۲۷۷ (ه. ق) در مصر وفات یافت.

۴۹ - اسماعیل بن ابی اسماعیل: او به دستور مهدی عباسی، حکمرانی کوفه را عهده دار شد.

زاممداری کوفه / ۳۱۵

- ۵۰- هاشم بن سعید بن منصور: مهدی عباسی، او را به فرمانروایی کوفه منصوب کرد.
- ۵۱- موسی بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس. او از سوی هادی عباسی حکومت کوفه را برعهده گرفت، سپس رشید، او را در این مقام ابقا کرد. و سرانجام در سال ۱۸۳ (ه. ق) در بغداد از دنیا رفت.
- ۵۲- یعقوب بن ابی جعفر: رشید، او را به زمامداری کوفه گمارد.
- ۵۳- محمد بن ابراهیم: او به فرمان رشید، حاکم کوفه شد.
- ۵۴- عبیدالله بن محمد بن ابراهیم: رشید، فرمانروایی کوفه را برعهده وی نهاد.
- ۵۵- عباس بن عیسی بن موسی عباسی: او به دستور رشید به حکومت کوفه منصوب شد.
- ۵۶- جعفر بن ابی جعفر: رشید، زمامداری کوفه را به وی واگذار کرد.
- ۵۷- عباس بن موسی عباسی: به دستور رشید، حکومت کوفه را به دست گرفت.
- ۵۸- عبیدالله بن عبدالله بن حسن بن جعفر بن حسن بن حسن بن حضرت علی بن ابی طالب (ع): وی از سوی مأمون عباسی به حکمرانی کوفه منصوب شد.
- ۵۹- ابو عیسی بن هارون الرشید: در سال ۲۰۴ (ه. ق) برادرش مأمون، وی را به فرمانروایی کوفه گمارد.
- ۶۰- سلیمان بن منصور: حسن بن سهل، وزیر مأمون، حکومت کوفه را برعهده وی نهاد.
- ۶۱- عباس بن موسی بن عیسی: او به دستور امین، برادر مأمون، حاکم کوفه شد و در سال ۱۹۹ (ه. ق) در لیبس چشم از جهان فرو بست.
- ۶۲- عباس بن امام موسی بن جعفر علوی: حمید بن عبدالحمید؛ کارگزار حسن بن سهل، وزیر مأمون در کاخ ابن هبیره در زمان مأمون عباسی، او را به حکمرانی کوفه گمارد و به او دستور داد تا پس از مأمون برای برادرش حضرت علی بن موسی الرضا (ع) دعا کند. این واقعه در سال ۲۰۲ (ه. ق) رخ داد.
- ۶۳- فضل بن محمد بن صباح کندی: در سال ۲۰۲ (ه. ق) در دوران حکومت ابراهیم

مهدی هنگامی که سعید بن ساجور، سپاه ابوالبط و یاران آنها به کوفه حمله کردند، او را به زمامداری کوفه گماردند. سپس به علت تمایل او نسبت به مردم شهرش او را برکنار کرده، شخص دیگری را به جانشینی او منصوب کردند.

۶۴- غسان بن ابی فرج: او حکومت کوفه را عهده دار شد و پس از آن که اباعبدالله، برادر ابی سرایا را کُشت، او را برکنار کردند و شخصی را به جانشینی وی گماردند.

۶۵- هول بن اخی سعید بن ساجور: وی زمامداری کوفه را بدست گرفت. او در کوفه بود تا این که حمید بن عبدالحمید آمد و با ورود وی هول از کوفه گریخت.^۱

۶۶- ناصر دین الله ابواحمد موفق: در سال ۲۶۱ (ه. ق) برادرش معتمد، او را به حکومت کوفه منصوب کرد.

۶۷- جعفر بن ورقاء شیبانی: او در دوران مقتدر عباسی، فرمانروایی کوفه را عهده دار شد.

۶۸- ایوب بن حسن بن موسی بن جعفر بن سلیمان هاشمی: وی در سال ۲۵۰ (ه. ق) و در زمان خلافت مستعین احمد بن معتصم بن عباسی به دستور محمد بن عبدالله بن طاهر خزاعی به حکمرانی کوفه منصوب شد و این همان سالی است که یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) در کوفه قیام کرد و محمد بن طاهر عبدالله بن طاهر با وی جنگید.^۲

۶۹- احمد بن نصیر بن حمزه بن مالک خزاعی: او به دستور معتز بالله به حکمرانی کوفه منصوب شد.

۷۰- ابو احمد محمد بن جعفر بن حسن بن جعفر بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) معتز، زمامداری کوفه را به او واگذار کرد، البته پس از این که در سال ۲۵۱ (ه. ق) مزاحم بن خاقان یکی از علویان به نام حسین بن احمد بن حمزه بن عبدالله بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) را که در کوفه قیام کرده بود، شکست داد. این اسامی حاکمان کوفه بود که با سعی و تلاش بسیار به دست آوردیم و شاید با

۱- به تفصیل این مطلب در تاریخ ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۲۷ چاپ بولاق مراجعه کنید.

۲- به تفصیل مطلب در تاریخ ابن اثیر در حوادث سال ۲۵۰ (ه. ق) مراجعه کنید.

زمامداری کوفه / ۳۱۷

وجود تحقیق و بررسی، نتوانسته باشیم از بسیاری از آنها آگاهی یابیم.

صدارت خلافت در کوفه

صدارت خلافت، یکی از مقامهای بلندپایه بود و این صفت جز در اواسط قرن هفتم شناخته نمی شد. به نظر می رسد که این مقام در اصل، یکی از مقامهای حکومتی ایرانیان و مقام ریاستی بوده که فرماندار یا پادشاه اعطا می کرده است. این مقام در تمام کشور یا قسمتی از آن، بنابر مسئولیت عام یا خاص خود، به کارهای حکومت رسیدگی می کرد؛ افرادی که در اواخر قرن هفتم این مقام را عهده دار شدند، عبارتند از:

۱- نقیب بزرگ زین الدین هبة الله بن ابی طاهر، متولد سال ۶۶۷ (ه. ق)، حکومت و سرپرستی شهرهای حله و کوفه و نجف و کربلا را عهده دار شد. وی به عنوان سیاستمدار، رئیس و شخصی سخاوتمند در آن جا اقامت کرد^۱. مؤلف کتاب غایة الاختصار (ص ۷۳-۷۴) گوید: وی امروزه یکی از شریفترین طالبیان به شمار می رود و از نظر سخاوت، نجابت، بزرگواری، نماز، بخشش و شرافت از همگنان خود پیشی گرفته بود، پدرش فقیه فخرالدین موجب روشنی دیدگان و شادی دل بود و برادرش تاج الدین نیز این گونه بود.

۲- فخرالدین مظفرین طراح به دستور حاکم عراق، جمال الدین دستجردانی به حکومت حله، کوفه و مسیب منصوب شد. وی سخاوتمند، بخشنده، زیرک و سیاستمدار بود، عربها و مردم از او بیم داشتند. او چندین بار به مقام صدارت رسید و

۱- هبة الله بن مذکور، ملقب به زین الدین است. وی فرزند فقیه عامل، فخرالدین یحیی بن ابی طاهر هبة الله بن شمس الدین ابی حسن علی بن محمد مجد شرف بن ابی نصر احمد بن احمد ابی الفضل علی بن ابی تغلب علی، رئیس نقیبان فرزند حسن اصم سوراوی بن ابی الحسن محمد فارس نقیب بن یحیی بن حسین نسابه بن احمد عمر بن یحیی بن حسین ذی العبرة. نسب او در کتاب عمدة الطالب، ص ۲۵۱ نیز چنین آمده است. ما نیز در کتاب عداد النقباء، ص ۲۰۵ این گونه ذکر کردیم. به منظور کسب اطلاع بیشتر به آن مراجعه کنید - م.

برکنار شد، وضعیت او تا زمان کشته شدنش در سال ۶۹۴ (ه. ق) چنین بود. جسد او در حرم حضرت موسی بن جعفر (ع) به خاک سپرده شد. وی هنگام مرگ شصت سال داشت. فخرالدین، اشعار خوبی می سرود و دارای اشعار بسیاری است. صاحب علاءالدین بن جوینی و برادرش شمس‌الدین از شعرهای او تعریف کرده‌اند. وی آخرین اشعارش را در زندان دارالنیابه در بغداد و چند روز قبل از کشته شدن سرود. اشعار ذیل را به دستخط او یافتیم:

این سخن را که می‌گویند عمر ما به بیهودگی گذشته است رها کن و بر مقدرات شکیباباش اگر مصیبتی به تو روی آورد، صبر پیشه کن زیرا صبر، زیباترین زیور انسان است.

تا آن جا که وی گفته است:

تمام حوادث روزگار برای انسان آسان است اگر انسان در طول آنها سالم بماند به ستمگران بگو، وای بر سرنوشتی که درانتظار شماسست خوشحال باشید که شیر شرزه از میان شما رفت به شمشیرهای بُران بگو که در نیامها بمانید که من از دنیا رفتم مرگ مظفر شیر بیشه نزدیک شده است پس از وی دشمنانش خوشحال می‌شوند^۱.

(رجوع کنید به کتاب حوادث جامعه، مبحث حوادث سال ۴۹۶ (ه. ق) - م.

عزالدین عبدالعزیز اربلی، حکومت کوفه را عهده‌دار شد، و در سال ۶۸۷ (ه. ق) به امیر اشراف، سعدالدوله در عراق دستور داد تا اموالی را که در آن سال به عنوان قرض از مردم گرفته‌اند باز پس دهند. سپس فرمانداران ولایتها و مسئولان نسبت به باقیمانده اموالی که نزدشان بود، مورد بازخواست و بدرفتاری قرار گرفتند، لذا اموال، بسیاری را پس دادند. عزالدین عبدالعزیز اربلی را زدند و او مجبور شد تا املاکش را بفروشد، ولی

۱- القول فیما مضی من عمرنا هدر
 واستشعر الصبر إن نایبک نایبة
 وکل حادثه فی الدهر هینه
 قل للعتات من الغایبات و یحکم
 و قل لبیض السیوف المرهفات لدی ال
 مضی المظفر لیث الغاب عن کشب
 فـدعه واصبر لایاتی به القدر
 فالصبر اجمل ما حللی به البشر
 اذا غدا سالماً فی طیها العمر
 طیها فقد فقد الرئبالة الذمر
 اغماد قری فقد اودی به القدر
 فلیهنی اعداءه من بعده الظفر

۳۲۰ / تاریخ کوفه

کارهایی را که برعهده وی نهاده بودند، انجام نداد. او بیمار بود و به سبب تنبیه و شکنجه‌های پیاپی درگذشت. (رجوع کنید به کتاب حوادث جامعه، صفحه ۴۵۴).
در سال ۲۷۴ (ق) ابو طریف علیان بن شمال خفاجی سرپرستی کوفه را عهده‌دار شد و این نخستین امارت بنی شمال به شمار می‌رود.^۱

۱- تاریخ ابن اثیر در حوادث سال ۲۷۴ (ق). - م.

مسکوکات کوفه

در این مبحث، پولهای مورد معامله مردم کوفه را ذکر می‌کنیم. این پولها با خط کوفی ضرب شده بودند، و محل ضرب سکه یا کوفه بود یا سایر شهرهای عراق. پیش از ظهور اسلام، عربها با پول کسرا و قیصر معامله می‌کردند و آن پولها درهم و دینار بود. دینار از طلا و درهم از نقره بود. آنها به پول طلایی، عین و به پول نقره‌ای، ورق می‌گفتند. پولهای سربی نیز داشتند که به آن حبه و وانق می‌گفتند. ملاک ارزش این پولها، وزن کردن بود چون منظور از دینار، قطعه‌ای از طلا بود که یک مثقال وزن داشت و بر روی آن تصویر پادشاهی حک می‌شد که به دستور وی سکه ضرب شده بود. و منظور از درهم، وزن درهم نقره‌ای است که به آن وافی می‌گفتند. هر دینار نزد آنها، معادل ده درهم بود و چه بسا تا ۱۳ یا ۱۵ درهم یا بیشتر برحسب شرایط، اختلاف قیمت داشت.

پولها بر دو دسته بودند: سوداء وافیه که همان بغلیه است و طبریه عتق که معمولاً مردم با این پولها معامله می‌کردند. آنها درهمهای دیگری نیز داشتند که به آنها جوارقیه یا سمریه سنگین می‌گفتند که وزن هر درهم شش مثقال بود و درهمهای سمریه سبک که وزن هر یک از آنها پنج مثقال بود، و تمام این درهمها فارسی بودند.

اندکی قبل از ظهور اسلام، دینارهای عرب به دو گونه تقسیم می‌شد: هرقلی یا رومی و کسروی یا ایرانی، درهمها نیز این گونه بودند، ولی معمولاً با دینارهای رومی و درهمهای فارسی معامله می‌کردند، لذا دینارهای هرقلی نزد آنها محبوبیت و جذابیت بسیار داشت تا حدی که برای زیبایی و درخشندگی آن ضرب المثل ساختند.

پولهای اسلامی

عربها همچنان با پولهای ایرانی و رومی معامله می‌کردند. هنگامی که حضرت محمد(ص) به پیامبری مبعوث شد، شیوه دادوستد مردم مکه را تأیید کرد و ایشان ملاک

سنجش را ترازوی مردم مکه قرار داد، و در روایتی، ترازوی مدینه ذکر شده است. زمانی که ابوبکر به خلافت رسید، هیچ‌گونه تغییری در معامله آنها نداد. همچنین هنگامی که عمر عهده‌دار حکومت شد، از آن جلوگیری نکرد و به همان صورت باقی گذارد. چون سال ۱۸ (ه. ق) فرا رسید هیأت‌هایی نزد وی آمدند. یکی از آنها، هیأت بصره بود که احنف بن قیس در میان آنها بود. وی دربارهٔ امور مردم بصره و جز آن با عمر بن خطاب صحبت کرد. پس از آن، عمر، درهمها را با نقش کسروی ضرب کرد و به همان صورت طرح‌ریزی کردند، با این تفاوت که در برخی (الحمد لله) و در بعضی (محمد رسول الله) و در سکه‌های دیگر (لا اله الا الله وحده) افزوده، و در اواخر عمرش وزن هر ده درهم را شش مثقال معین کرد.

دمیری در کتاب *حیات الحیوان*، ج ۱، در فصل خلافت عبدالملک بن مروان، سبب نامگذاری درهم به بغلی را ذکر کرده، می‌گوید: رأس بغل (نام یک ضرب کننده مشهور سکه است) در زمان اسلام برای عمر بن خطاب سکه کسروی ضرب می‌کرد که بر روی آن تصویر پادشاه نقش بسته بود و زیر تخت به فارسی نوشته شده بود (نوش خور) یعنی بخور، گوارایت باد.

هنگامی که عثمان بن عفان به حکومت رسید، درهمهایی با نقش (الله اکبر) ضرب کرد. برخی از متخصصان از جلد ۱۷ *دائرةالمعارف انگلستان*، ص ۹۰۴، چاپ سیزدهم چنین نقل کرده‌اند: «حضرت علی (ع) نخستین کسی بود که در سال ۴۰ (ه. ق) مطابق با ۱۶۶م در بصره دستور داد تا سکه‌های اسلامی را بر نقره ضرب کنند».

در *مجله مقتطف*، ج ۴۹، ص ۵۸ چنین آمده است: در دوران خلافت حضرت علی (ع) در اطراف سکه‌ای که در سال ۲۷ (ه. ق) با خط کوفی ضرب شده بود (ولی الله) نقش بسته بود.

در زمان حکومت معاویه، سکه‌های خُرد سیاهی از شش دانگ ضرب می‌کردند که حدود پانزده قیراط وزن داشتند و از یک حبه و دو حبه کمتر بودند. زیاد هم در زمانی که فرمانداری کوفه و بصره را برعهده داشت، از این نوع سکه‌ها ضرب کرد و وزن هر ده درهم را هفت مثقال قرار داد، و جمالتی بر روی آن نوشت. این سکه‌ها جایگزین

درهمها شدند. معاویه، دینارهایی نیز ضرب کرد که بر روی آنها تصویر مردی شمشیر به کمر بسته، حک شده بود.

هنگامی که عبدالله بن زبیر، حکومت مکه را عهده‌دار شد، درهمهای دایره‌ای شکل ضرب کرد، وی، اولین شخصی بود که درهمهای دایره‌ای شکل ضرب کرد. سکه‌هایی که قبل از حکومت او ضرب می‌شد، ناخوانا، درشت و کوچک بود. در اطراف این سکه اسم عبدالله، در یکرو (محمد رسول الله) و در روی دیگر (امرا لله بالوفاء والعدل) نقش بسته بود.

برادر او، مصعب بن زبیر نیز در عراق درهمهایی ضرب کرد و وزن هر ده درهم را هفت مثقال معین کرد و در مراسم اعطا به مردم داد، تا این که حجاج بن یوسف به دستور عبدالملک بن مروان از عراق آمد و گفت: ما روش فاسق (مصعب بن زبیر) را از بین می‌بریم و با این که منافق (مصعب بن زبیر) قوانینی وضع کرد و حجاج آن را تغییر داد. هنگامی که حکومت، بعد از گذشته شدن عبدالله و مصعب - فرزندان زبیر - به عبدالملک بن مروان رسید، وی در سال ۷۶ (ه. ق) پولها، وزنها و ضرب دینارها و درهمها را مورد بررسی قرار داد، او بر حسب پول شامی، وزن دینار را بیست و دو قیراط و یک حبه کم قرار داد و درهم را پانزده قیراط مساوی معین کرد. قیراط، معادل چهار حبه است و هر دانگ با دو قیراط و نیم برابر است. وی نامه‌ای به حجاج که در آن زمان در عراق اقامت داشت نوشت که سکه ضرب کند و او نیز ضرب کرد. من به شهر مدینه رفتم در حالی که هنوز برخی از یاران پیامبر (ص) آن جا بودند و آنها تنها به تصویر روی پولها اعتراض داشتند.

این سکه‌ها در کشورهای اسلامی رسمیت نداشت بلکه بیشتر معاملاتشان با پولهای رومی و ایرانی انجام می‌شد. عبدالملک بن مروان در زمان حکومتش (از سال ۶۵ تا ۸۶ ه. ق) خواست تا شیوه ضرب سکه را از رومی به عربی تغییر دهند. این کار بر پادشاه روم گران آمد، لذا هیأتی نزد عبدالملک فرستاد و او را تهدید کرد که بر روی دینارهایش ناسزا بر پیامبر (ص) را حک می‌کند. این مطلب، عبدالملک را ناراحت کرد، لذا بزرگان مسلمانان را گرد آورد و با آنها مشورت کرد، ولی از هیچ یک از آنها پیشنهادی که بتوان به

مرحله اجرا در آورد، نیافت. روح بن زنباع به او گفت: تو راه حل این مشکل را می‌دانی، ولی عمداً به آن عمل نمی‌کنی، عبدالملک گفت: وای بر تو! منظورت چه کسی است؟ او گفت: به حضرت باقر(ع) از خاندان پیامبر(ع) مراجعه کن، عبدالملک سخن او را تصدیق کرد ولی در این باره تردید داشت، سپس نامه‌ای به فرماندارش در مدینه نوشت که محترمانه نزد محمد بن علی بن حسین(ع) برود و یکصد هزار درهم برای هزینه سفر و سیصد هزار درهم برای مخارج در اختیار وی قرار بدهد و وسایل آسایش او و همراهانش را فراهم کن و تا هنگام رسیدن حضرت باقر(ع) پیک روم را زندانی کرد. هنگامی که حضرت رسید، وی را از قضیه آگاه کرد، حضرت باقر(ع) فرمود: این بر تو گران نیاید چون به دو دلیل اهمیتی ندارد، نخست این که خداوند به پادشاه روم اجازه نمی‌دهد تا به پیامبر اکرم(ص) دشنام دهد، دوم این که این مسئله راه حلی دارد. سپس امام باقر(ع) او را از راه حل آن آگاه فرمود.

عبدالملک پولهایش را به تمام شهرهای اسلام فرستاد، و به مردم دستور داد تا با این پولها معامله کنند و هر کس را که با غیر این سکه‌های درهم و دینار یا سایر سکه‌ها معامله کند، تهدید به مرگ کرد و دستور داد، پول رومیان باطل شده، به ضرابخانه آنها باز پس داده شود، تا به سکه‌های اسلامی تبدیل شود. - برای اطلاع از مشروح داستان به کتاب *حیات الحيوان دمیری*، جلد ۱، فصل خلافت عبدالملک بن مروان مراجعه کنید - به دینارهای عبدالملک، دینارهای دمشقیه نیز می‌گفتند.

حجاج به فرماندارش در عراق دستور داد تا درهمهایی معادل پانزده قیراط از نوع قیراطهای دینارها ضرب کند. بیشتر اوقات، حاکمان عراق برای بنی امیه سکه ضرب می‌کردند.

عبدالملک در گذشت ولی ضرب سکه طبق روال گذشته تا زمان خلافت ولید، سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز تاجانشینی یزید بن عبدالملک ادامه یافت، و عمر بن هبیره سکه هبیره را با عیار شش دانگ در عراق ضرب کرد.

چون هشام بن عبدالملک به فرمانروایی رسید، به خالد بن عبدالله قسری دستور داد تا عیار را به هفت دانگ افزایش دهد و سکه‌های تمام شهرها را بجز واسط باطل کند. او

مسکوکات کوفه / ۳۲۵

فقط در واسط درهم ضرب و سکه‌ها را بزرگ کرد. تا زمان عزل خالد در سال ۱۲۰ (ه.ق) درهمها بر روی سکه‌های (خالدیه) ضرب می‌شد. پس از عزل خالد، یوسف بن عمر ثقفی روی کار آمد و سکه‌ها را کوچک کرد، و عیار آن را هفت دانگ معین کرد و تنها در واسط سکه‌ها را ضرب می‌کرد تا این که ولید بن یزید در سال ۱۲۶ (ه.ق) کشته شد.

هنگامی که مروان بن محمد جعدی، آخرین خلیفه بنی امیه به حکومت رسید، وی درهمها را بر روی سکه و به سبک حران در جزیره ضرب می‌کرد و سرانجام او نیز به قتل رسید.

حکومت عباسیان به روی کار آمد و عبدالله بن محمد سفاح درهمها را در انبار ضرب می‌کرد و نقش دینارها را بر روی آنها حک می‌کرد، و بر روی آن می‌نوشت، «السکه العباسیه» و به مقدار یک حبه و بعد دو حبه از وزن آن کاست.

زمانی که ابو جعفر منصور پس از وی به حکومت رسید، سه حبه از وزن آن کم کرد و این درهمها را $\frac{3}{4}$ قیراط می‌نامیدند زیرا قیراط، $\frac{1}{4}$ حبه بود و درهمها نیز چنین بودند و در سال ۱۵۸ (ه.ق) سکه هاشمیه به وزن یک مثقال بصری ضرب شد. مهدی محمدبن جعفر نیز سکه‌ای دایره‌ای شکل ضرب کرد که در وسط آن نقطه‌ای قرار داشت. ولی از موسی هادی بن محمد مهدی، سکه‌ای در دست نیست.

ضرب سکه تا ماه رجب سال ۱۷۸ (ه.ق) بدین صورت ادامه یافت و حدود یک قیراط و $\frac{1}{4}$ حبه کم، از عیار آن کاسته شد، چون هارون الرشید ضرب سکه‌ها را برعهده جعفر بن یحیی برمکی نهاد، و او نام هارون را در مدینه سلام و درری محمدیه بر روی دینارها و درهمها ضرب کرد و از هر درهم یک قیراط و یک حبه کم کاست.

مأمون، دینارها و درهمهایی ضرب کرد واسم برادرش محمد امین را از روی این سکه‌ها محو کرد. دیری نپایید این سکه‌ها به نام رباعیات مشهور شد، و این شیوه تا ماه رمضان سال ۱۸۴ (ه.ق) ادامه یافت. و چهار قیراط و یک حبه و نصف حبه از عیار آن کاسته شد.

هنگامی که هارون الرشید، جعفر را به قتل رساند، ضرب سکه‌ها را به سندی واگذار

کرد. وی درهمها را به مقدار دینارها ضرب می‌کرد. و در تمام مواردی که گفته شد، شیوه ضرب دینارها مانند درهمها بود. چون ماه رجب سال ۱۹۱ (ه. ق) فرا رسید، نصف حبه از عیار دینارهای هاشمیّه کاسته شد و هنگامی که امین محمد بن هارون الرشید، عهده‌دار حکومت شد، ضرب سکه‌ها را به عباس بن فضل بن ربیع واگذار کرد. وی در بالاترین قسمت سکه (رَبِّيَ اللهُ) و در پایین‌ترین قسمت آن (العباس بن الفضل) را حک کرد، چون امین فرزندش موسی را به ولایت عهدی خویش منصوب کرد و لقب الناطق بالحق المظفر بالله را به او داد، دینارها و درهمها را نیز به نام او ضرب کرد و وزن هر کدام را ده قیراط تعیین، و بر روی آنها دو بیت زیر را نقش کرد.

تمام شرافتها و سرافرازیها از آن موسی مظفر است پادشاهی که بخصوص نامش در قرآن ذکر شده است^۱.

زمانی که امین کشته شد و حکومت به عبدالله بن مأمون رسید، کسی را که بتواند بر روی درهمها حکاکی کند، نیافت، لذا با آلت خراطی، نقشهایی بر روی آن حک شد، چنان که بر روی انگشترها حک می‌شود.

مأمون، درهمها را به نام حضرت علی بن موسی الرضا(ع) ضرب کرد و این رخداد پس از ولایت عهدی حضرت صورت پذیرفت.

گویند اسمش بر روی دینار و درهم ضرب شد، برای اطلاع بیشتر به کتاب *اغانی ابی الفرج اصفهانی*، ج ۱۸، ص ۲۹ و *وفیات الاعیان*، مبحث شرح حال حضرت رضا(ع) و *تذکره الخواص سبط بن جوزی* و *کشف الغمه* تألیف اربلی و جز آنها مراجعه کنید.

پولهای دوران حکومت مأمون، معتصم، واثق و متوکل نیز این گونه بود. هنگامی که متوکل به قتل رسید و غلامان تُرک پیروز شدند، رشته خلافت از هم گسست، دولت عباسی به سبب افراط در خوش گذرانی ضعیف شد، کارگزار هر ناحیه‌ای بر محل تحت فرمانش استیلا یافت و بر اثر تسلط حاکمان بر اطراف، هزینه‌ها افزایش و مالیاتها کاهش یافت و بدعتهای بسیار پدید آمد که از آن جمله می‌توان درهمهای تقلبی را بر شمرد!

۱- کل عز و مفخر فللموسی المظفر
ملک خص ذکره فی الکتاب المظفر

گویند عبیدالله بن زیاد، نخستین کسی بود که هنگام فرار از بصره در سال ۶۴ (ه.ق) در همهای تقلبی ساخت و پس از آن، در همهای تقلبی در شهرها رواج یافت.

پولهای اسلامی، تاریخ طولانی دارد ولی ما به طور خلاصه می‌گوییم که سکه‌های اسلامی در تمام پایتختها و مشهورترین شهرهای اسلام از جمله عراق، شام، اندلس، خراسان، سیسیل، هند و جز اینها ضرب می‌شد. این سکه‌ها در حکومتها و دورانهای مختلف از نظر شکل، اندازه و نقش با یکدیگر تفاوت داشتند.

در آغاز با خط کوفی بر روی سکه‌ها می‌نوشتند. سپس در زمان حکمرانی عزیز محمد بن صلاح الدین ایوبی در مصر، سال ۶۲۱ (ه.ق) به خط نسخ معمولی تبدیل شد. تا اوایل قرن دوم هجری قمری نام شهری را که سکه‌ها در آن ضرب می‌شد، ذکر نمی‌کردند و قبل از نوشتن تاریخ ضرب، لفظ سنه را می‌آوردند. سپس لفظ عام را جایگزین آن کردند و در بیشتر اوقات چنین می‌گفتند: (شهور سنه کذا) یا (شهور عام کذا) یا (در روزگار حکومت فلان).

در ابتدا، تاریخ با حروف به حساب جمله‌ها نوشته می‌شد. سپس با اعداد نوشته شد و در سال ۶۱۴ (ه.ق) به قدیمترین اثری که با اعداد، تاریخ‌گذاری شده بود، دست یافتند.

در گذشته، وجود ضرابخانه برای حکومت ضروری بود، چنان که امروزه نیز این ضرورت را احساس می‌کنیم و تمام حکومتهای متمدن دارای ضرابخانه هستند حکومتهای اسلامی در تمام دورانها، این کار را انجام می‌دادند و همه پایتختها و شهرها، اعم از بغداد، قاهره، دمشق، بصره، قرطبه، محلی برای ضرب سکه داشتند، به پولهایی که در ضرابخانه ضرب می‌شد، مالیاتی تعلق می‌گرفت که به آن، پول هیزم یا دستمزد ضراب می‌گفتند و مقدار آن یک درهم از یکصد درهم یعنی یک درصد بود، و شاید این مالیات در شهرهای مختلف، تفاوت داشت، و حکومت از این طریق در آمد خوبی به دست می‌آورد.

صنعت ضرب سکه در آن دوران بسیار ساده و ابزار آن عبارت بود از یک مهر آهنی و کلماتی را که می‌خواستند بر روی سکه ضرب کنند، وارونه بر روی آن حک می‌کردند.

سپس طلا یا نقره را به قطعات مختلف به وزن دینارها و درهمها تقسیم می‌کردند و مهر را روی آن قطعه قرار می‌دادند و با چکشی سنگین بر آن می‌کوبیدند تا نوشته بر روی قطعه نقش بندد و نمودار شود.

در ابتدا به این قطعه آهنی سکه می‌گفتند، سپس این نام به اثرش یعنی مسکوکاتی که دارای آن نقش بودند، انتقال یافت، و آنگاه، بر عهده گرفتن این کار و نظارت بر تأمین لوازم و شرایط آن را که شغل و متامی محسوب می‌شد سکه نامیدند، لذا سکه، نام این وظیفه و مقام شد^۱.

ابن اثیر در جلد ششم تاریخش در ضمن بیان حوادث قیام ابی سرایا در کوفه به سال ۱۹۹ (ق.ه) آورده است که ابی سرایا در کوفه، درهمها را به نام خودش ضرب کرد. یوسف رزق الله غنیمه در کتاب حیره، ص ۲۸۱ می‌گوید: هیأت باستانشناسی، سکه‌هایی را کشف کرد و تاریخ بعضی از آنها را شناسایی کرد و متوجه شد که یکی از این سکه‌ها ضرب بصره در سال ۱۵۲ (ق.ه)، سکه‌ای ضرب کوفه در سال ۱۶۷ (ق.ه) و دو سکه ضرب بغداد در سال ۱۵۷ (ق.ه) است و حدود بیست قطعه سکه که در نیمه قرن دوم هجری ضرب شده بود، محل ضرب مشخصی نداشت.

از آنچه بیان شد، دانستید که در کوفه، ضرابخانه پولهای اسلامی وجود داشته، چنان که در شهرهای دیگر نیز بوده است. بدون تردید، بسیاری از سکه‌های اسلامی که در شهرهای دیگر ضرب می‌شد، در کوفه مورد معامله قرار می‌گرفت و این آخرین مطلبی بود که می‌خواستیم در این بحث اثبات کنیم.

۱- کتاب شنندرو العقود فی ذکر النقود تالیف مقریزدی، چاپ نجف، سال ۱۳۵۶ (ق.ه) و تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، ج ۱، ص ۱۲۰-۱۲۳-م.

روحیه مردم کوفه

با وجود شهرت این شهر بزرگ، موقعیت خاص تاریخی آن در ابتدای آبادانی، مرکزیت بزرگ خلافت به مدت طولانی، استعداد سرشار بزرگان کوفه، که همه اینها فضیلت‌هایی شایسته قدردانی است تاریخ درباره بزرگان این شهر مطلبی ثبت نکرده است، گویا کسی پس از آبادی کوفه به آن جا می‌رود و به منظور ترویج خصومت و دشمنی در آن اقامت می‌کند یا در اطراف آن، بذر نفاق می‌افشاند و میان آن عوامل فساد را پنهان می‌کند از این رو، هنگامی که رشد کرد و شاخه‌های آن بلند شد بجز انحراف از حق و اهل آن و تمایل به ظلم و ستم و توجه به مبلغان گمراهی، ثمره‌ای در بر نداشت. این اخلاق و روحیه ملتی است که آن را از دوران علویان آشکار کردند. روزی علی(ع) در جنگ جمل از آنان یاری خواست ولی ابوموسی اشعری، آنها را از یاری علی(ع) باز داشت و آنان نیز پس از این که امام(ع) را مورد ملامت و سرزنش قرار دادند، برای جهاد به سویش رفتند، سپس مالک‌اشتر وارد شد و با قدرت زیاد آنان را به جهاد برانگیخت. روزی که قرآنها را در جنگ صفین بلند کردند، از یاد نبرید و روزی که آن فاجعه بزرگ، ناگوار و بسیار دشوار را پدید آوردند و سپس از عمل خویش در برابر حضرت علی(ع) پشیمان شدند و بدون توبه از کارهای ناشایسته‌شان جنگ نهروان را برافروختند و با دلیل باطل، مسئولیت آن را بر عهده حضرت علی(ع) گذاردند، پس از این که شمشیر الهی آنان را فراگرفت و همه مردم برای جنگ با معاویه حرکت کردند، پیوسته امام(ع) با آنان مشورت می‌کرد و هر شخصی را که می‌دید یا عذر و بهانه را سپر خود قرار داده، یا در پناه شکست و خیانت خود را پنهان کرده بود و یا از گروهی جانبداری می‌کرد و آن قدر حضرت علی(ع) را آزار دادند تا آنها را از خود راند، و آرزو کرد که ای کاش یک نفر شامی را با ده تن از آنان معاوضه می‌کرد همچون معامله دینار به

درهم، و به آنان گفت: «قاتلکم الله لقد ملأتم قلبی قیحاً...»^۱.
 آنان ناگواریها و مصیبتها را در برابر امام حسن (ع) گرد آوردند و روزی که ایشان به سوی معاویه رفت، آنان با هم درگیر بودند، ذلت و رسوایی را کاملاً پذیرفته، از عیب و رسوایی آکنده و از دوستی شهوات و امیال نفسانی سرمست بودند. بنابراین دعوت کننده به حق را در برابر معاویه رها کردند و همین موجب شکست و زبونی آنان شد. با این وجود دست از اعمال ناشایسته شان برنداشتند تا این که خیمه ایشان را غارت کردند، حرمت امام (ع) را از بین بردند، تا حدی که جسارت کرده خنجر به رانش زدند.
 هر خیانتی را که در مورد اهل کوفه فراموش کنیم، خیانتی را که نسبت به امام حسین (ع) روا داشتند نمی توانیم از یاد ببریم زیرا مصیبت بارترین و ناگوارترین فاجعه را آفریدند.

نوشته های آنان به سوی لشگریان آمد حتی نام نویسندگان را نیز نوشته بودند^۲.
 نامه های اهل کوفه (حدود دوازده هزار نامه) به حضرت رسید، که مردم کوفه به یک صدا می گفتند:

ای فرزند دختر پیامبر! اگر به سوی مابییایی روزگار بنده و زمان خدمتگذار توست^۳.
 هنگامی که امام (ع) وارد شد، آنان به ایشان پشت کردند و با نوک نیزه ها و لبه شمشیرها از او استقبال و خاندان پیامبر (ص) و ذریه پاک رسول خدا و گروه مؤمنان را قتل عام کردند و تا روز قیامت، نامه اعمال سیاهی از خود بر جای گذاردند و به این هم اکتفا نکردند بلکه مرتکب اعمالی شدند که بر تارک بشریت عرق شرم نشست و پوست صورت انسانیت چروکیده شد. یعنی پرده نشینان خاندان پیامبر (ص) را به شام بردند و لباس غم و اندوه بر آنان پوشانیدند.

پیش از این فاجعه دلخراش، نبرد مسلم بن عقیل (رض) روی داد. حدود دوازده هزار نفر یا بیشتر برای یاری و راهنمایی با وی بیعت کردند و چقدر سریع از اطراف او پراکنده

۱- خطبه ۲۷ نهج البلاغه، یعنی: خدا شما را بگشود که دل مرا بسیار چرکین کردید. - م.

۲- اتت کتبهم فی طهین کتاب و ما رقت الا بسم الاراقم

۳- ان اقدم علینا یا بن بنت محمد لک الدهر عبید و الزمان غلام

شدند، حتی یکدیگر را به ذلت و زبونی می‌افکندند، تا این که هیچ کس برای راهنمایی او باقی نماند.

سپس نبرد مختار و بر خورد وی با آنان و وفاداری آنها با ابن مطیع روی داد. پس از آن خروج ابن اشتر (ابراهیم) به منظور رویارویی با ابن سمیه و گرد آمدن پیرامون پرچم ابن زبیر اتفاق افتاد، به طور کلی مردم کوفه هیچ گاه از سرزنش و خواری اهل بیت دست برد نداشتند، و هر روز یکی از آنها به وسیله دشمنانشان فریفته می شدند، آنگاه وی را که تنها مانده بود، به کام بلا می سپردند.

اهل کوفه به زید شهید خیانت کردند. در ابتدا حدود بیست و پنج هزار نفر از اهالی کوفه با او بیعت کردند، ولی سرانجام بدترین قاتلان، او را کشتند و جسد پاکش را حدود دو سال یا بیشتر در بازار رفتگران به صورت واژگون به دار آویختند، تا این که کبوتر در آن لانه ساخت، سپس او را از دار پایین آورده سوزاندند. او را در قصرها گذاشتند و با کشتی بردند و در رود فرات افکندند.

افزون بر اینها، آنان گناهان توجیه ناپذیر بسیار و جنایتهایی مرتکب شدند که عذری برای انجام دهنده آنها نیست و تاریخ، آنها را به ثبت رسانده است، حکایت خواری و ذلت آنان همیشه باقی و عذاب قیامت، شدید و جاودان است.^۱

هنگامی که سکینه، دختر امام حسین (ع) پس از شهادت شوهرش مصعب بن زبیر خواست از کوفه به مدینه سفر کند، اهل کوفه او را احاطه کرده، گفتند: ای دختر رسول خدا؛ خدا یارانت را خیر دهد. حضرت (س) فرمود: خدا به شما جزای خیر ندهد و خلافت خوبی نصیب شما نکند؛ پدر، جد، برادر، عمو و شوهرم را کشتید و مرا در کودکی و بزرگی یتیم کردید.^۲

۱- کتاب زید شهید، صص ۱۳۱ - ۱۳۳.

۲- عقداالفرید، ج ۴، طبع مصر، سال ۱۳۵۳ (ه. ق)، ص ۲۷۷.

خطبه ام کلثوم (ع) در کوفه

هنگامی که ام کلثوم دختر امام حسین (ع) همراه اسیران به کوفه آورده شد، از باطن اهل کوفه پرده برداشت و خیانت و فریب و گمراهی و نفاق آنان را آشکار کرد. ابوالفضل احمد بن ابی طاهر طیفور از سعید بن محمد حمیری ابو معاذ از عبدالله بن عبدالرحمن - مردی از اهل شام - از شعبه از خدام اسدی روایت کرده که گفت: در سال ۶۱ (ه.ق) همان سالی که امام حسین (ع) به شهادت رسید، وارد کوفه شدم. آن روز زنان کوفه را دیدم که گریبان چاک داده بودند، و حضرت علی بن حسین (ع) را دیدم که بر اثر بیماری لاغر شده بود و با صدایی ضعیف می فرمود: ای اهل کوفه! شما بر ما می گریید، چه کسی جز شما مسبب شهادت ما بود و ...

به خدا سوگند بی پروا تر و سخنور تر از ام کلثوم ندیدم، گویا با زبان علی (ع) سخن می گفت، وی به مردم اشاره کرد تا ساکت شوند و هنگامی که سر و صدا فرو نشست، گفت: با حمد خداوند و درود و تحیت بر پیامبرش سخنم را آغاز می کنم، ای مردم کوفه! ای اهل خیانت و رسوایی! از حوادث گذشته پند نگرفتید، و آوای غمناک و حزین شما فرو نشسته است، مثل شما مانند کسی است که عهد خویش را پس از ضعف و ناتوانی شکست و ایمانتان را در آمدی میان خود قرار دادید، آیا در میان شما جز گزافه گو و دشمن، کنیزان فرومایه و دشمنان عیبجو یافت می شود؟ آیا شما جز چراگاهی بر روی زباله دان و نقره بر گورستان هستید؟ چه عمل زشتی مرتکب شدید، خشم خدا بر شما باد! در عذاب خدا جاودانه هستید، آیا می گریید؟ به خدا سوگند، بگریید که سزاوار گریستن هستید، بسیار بگریید و اندک بخندید، به ننگ و بدنامی آن دست یافتید، و هرگز نمی توانید با شست و شو آن را از بین ببرید. چگونه می توانید ننگ کشتن فرزندان خاتم پیامبران و مبدأ رسالت را محو کنید که او سرور جوانان اهل بهشت و چراغ راه هدایت، سرچشمه برهان و پناهگاه مصیبت های شما بود. تیره بختی و فرومایگی نثار تان باد! تلاش

و کوشش ما ناکام باد! در این معامله زیان دیدید، خشم خداوند را برانگیختید و خوار و ذلیل شدید. ﴿لقد جئتم شیئاً إذا تكاد السموات تتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدأ﴾^۱، آیا می‌دانید جگر چه کسی را در دیدید؟ و فرزند چه کسی را بیرون کردید و خون چه کسی را ریختید؟ شما مرتکب فاجعه‌ای رقت‌انگیز و خارق‌العاده شدید که شر آن زمین و آسمان را فرا گرفته است اگر از آسمان خون ببارد، تعجب نکنید و لعذاب الآخرة اخزی و هم لاینصرون^۲، مهلت دادن خداوند را سبک نشمارید، و شتاب، خداوند را وادار به انجام کاری نمی‌کند، در پیشگاه خداوند خون آنها پایمال نمی‌شود و پروردگار مراقب اعمال ماست. آن‌گاه حضرت ام کلثوم از آن جماعت روی گرداند.

وی گفت: مردم را حیران دیدم که دستهایشان را به دهانشان گرفته بودند و پیر مرد سالخورده‌ای از خاندان بنی جعفری دیدم که ریشش از اشکهای دیدگانش خضاب شده بود و می‌گفت: ^۳ سالخورده‌گان آنان، بهترین سالخورده‌گان و خاندانشان هنگام شمارش نسل، فاسد و رسوا نمی‌شوند^۴.

چقدر اهل کوفه بدبخت هستند! آنان نسبت به عمّار یاسر، آن بنده صالح خدا که چندین سال امیر آنان بود، خصومت ورزیدند. تا جایی که عطارد نسبت به او جسارت کرد و گفت: ای برده ناقص العضو! از او نزد عمر بن خطاب شکایت کردند و به او گفتند: کاری از او ساخته نیست و امانتدار نمی‌باشد و اهل کوفه او را قبول ندارند و افزودند: او با کفایت و سیاستمدار نیز نیست، و درباره کاری که به او سپردی، شناختی ندارد. عمر، او را فرا خواند و گروهی همراه وی خارج شدند و آن گروه نسبت به عمار از سایر افرادی که در کوفه ماندند، بیشتر سختگیری می‌کردند و سعد بن مسعود ثقفی، عموی مختار و جریر بن عبدالله نیز از آن گروه بودند، و نزد عمر از او سعایت کردند در نتیجه عمر، او را

۱- مریم / ۸۹ و ۹۰: شما سخن بسیار زشتی بر زبان آوردید، نزدیک است به سبب این سخن، آسمانها فرو ریزد، زمین بشکافتد و کوهها متلاشی شود.

۲- فصلت، ۱۶: و عذاب آخرت از آن هم خوارکننده‌تر است و آنان یاری نمی‌شوند. م.

۳- بلاغات النساء، ابی الفضل احمد بن ابی طاهر طیفور، در گذشته به سال ۲۰۴ (ه.ق)، چاپ مصر، سال ۱۳۱۶ (ه.ق)، صص ۲۷ - ۲۹. م.

۴- کهو لهم خیر الکھول و نسلهم اذا عد نسل لایبور و لایخزی

برکنار کرد. عمر به عمار گفت: آیا برکناری از منصب بر تو ناگوار است؟ عمار گفت: هنگامی که مرا به کار گماردی، خوشحال شدم زمانی که مرا برکنار کردی ناراحت شدم. عمر گفت: می دانستم که اهل کار نیستی ولی به تفسیر این آیه عمل کردم: ﴿و نریدان نم ن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین﴾^۱. آن گاه عمر به اهل کوفه روی کرده، گفت: چه کسی را به ریاست خود انتخاب می کنید؟ گفتند: ابو موسی اشعری، و عمر پس از عمار، وی را امیر آنان کرد و این حادثه در سال ۲۲ (ه.ق) روی داد. در این سال قحطی و خشکسالی اتفاق افتاد و غلام عمار، علفها را فروخت، ولید بن عبد شمس و یارانش از این موضوع نزد عمر شکایت کردند و گفتند: غلام عمار در اراضی ما تجارت می کند. عمر نیز غلام را از آنان جدا و به بصره تبعید کرد، عمر سراقه را هم به جزیره فرستاد. پس از این ماجرا، عمر تنها شد و خوابید، آن گاه مغیره بن شعبه وارد شد و از او محافظت کرد تا بیدار شد. مغیره گفت: ای امیر مؤمنان! کار بسیار مهمی انجام دادی، عمر گفت: چه امری مهمتر از این که صد هزار نفر اطراف کوفه را محاصره کرده اند و از امیرشان رضایت ندارند، امیرشان نیز از آنها راضی نیست، در این هنگام یارانش از راه رسیده، گفتند: دستور چیست؟ عمر گفت: مردم کوفه بر من سخت گرفتند. سپس با آنان درباره انتخاب سرپرست و امیر مشورت کرد. عمر گفت: نظر شما درباره سرپرستی مردی مسلمان و ضعیف یا مردی نیرومند و درستکار چیست؟ مغیره گفت: مسلمان ضعیف، اسلامش به نفع خودش و ضعف او متوجه توست و اما مرد نیرومند و مقاوم استقامتش برای خودش و قدرتش برای مسلمانان سودمند است. مغیره، حاکم کوفه شد و تا هنگام مرگ عمر در این سمت باقی ماند و این مدت، حدود دو سال واندی می باشد.^۲

۱- قصص ۵/ اراده ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفان نعمت بخشیم و آنها را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم.

۲- تاریخ ابن اثیر، در حوادث سال ۲۲ (ه.ق)

اذا سقی الله قوماً صوب غادیه
فلا سقی الله ارض الکوفة المطرا
القی العداوة والبغضاء بینهم
حتى یکونوا لمن عادهم جزرا

خطبه ام کلثوم (ع) در کوفه / ۳۳۵

وضع کوفه و اهلس این چنین بود، افراد نادان و گمراه بر آن دست یافتند، خردمندان آن، اندک و نابخردان آن، زیاد بوده و این حوادث هیچ گونه اثری در دل مردم نگذاشت و از آن پند نگرفتند، پس از آن آشوبها و حوادثی در کوفه رخ داد که با خواست خدا در آینده مطلع می شوید.

اگر خداوند گروهی را از باران صبحگاهی سیراب کند ولی زمین کوفه را سیراب نکند کینه و دشمنی را میان آنان افکند تا نسبت به کسی که با آنان دشمنی می ورزند، سرسخت باشند.

حوادث و آشوبهای کوفه

کوفه با محافل با شکوه و پایتختهای بزرگ هم عصرش اختلاف چندانی نداشت. توده‌های گوناگون مردم از نقاط مختلف به سوی این شهر روی می‌آوردند، از جوینده دانش و ثروت گرفته، تا طالب متاعی اندک، پناهنده از پیشامد ناگوار و تجاوز آشوبگران و کسی که می‌خواهد با کم فروشی در این شهر ثروتی گرد آورد. و در همین حال گروههای دیگری نیز در این شهر بودند که با وضعیت موجود سازگار بودند از قبیل دانشمندان درستکار، پارسایان پرهیزکار، خردمندان سیاستمدار، مالکان فرمانروا، قاتلان شورشی و توده مردم. بنابراین، نظرات مختلف و گرایشهای متضادی در کوفه وجود داشت. چه بسا حقیقت، اهلش را تقویت می‌کند و خوشیها و کامرانیها به حرص و شکم پرستی یاری می‌رساند. هرگاه شهرت یکی از دو گروه از بین می‌رفت، گروه دیگر، اطراف آن کمین می‌کرد، تا بار دیگر یارش را خوار و ضعیف کند و از نیروی آن بکاهد، و هنوز برنامه‌های این پایتخت اسلامی دارای اختلاف و ناهماهنگی بود، تا این که به حکم الهی، حوادث و آشوبهایی در آن روی داد که منجر به نابودی و ویرانی آن شد.

شگفت این که کوفه مرکز خلافت امیر مؤمنان علی(ع) بود و شیعیان، شیفتگان و یاران ایشان در این شهر بودند، و انجمنهای تهدید کننده صلح و امنیت تنها به ضرر شیعیان، پیروان، فرزندان و خویشاوندان امام بود. معمولاً ستمگران و بیدادگران برای از بین بردن حکومت کوفه با امام و شیعیان دشمنی می‌کردند.

در کوفه، مردم پستی هستند، با هر خواننده‌ای منحرف می‌شوند و یاور ستمگرانند، ولی حقیقت ناب، برای حضرت علی(ع)، فرزندان و پیروانش تاریخی روشن و یادبودی جاودان باقی گذارد، آنچه نزد خداست باقی و پایدار است، کسانی که با این خاندان مخالفت کنند، شدت مرگ و پیشامد ناگوار، آنها را از بین خواهد برد. اینک نه یاد نیکی از آنها باقی مانده و نه قبری که بدان روی آورند. فساد و بدعت، لباس ذلت و خواری را بر

آنان پوشاند و عذاب قیامت، شدید و جاودانی است.
مهمترین شورشها و حوادثی که پی در پی در طول قرن‌ها در شهر کوفه رخ داده است و ما از معتبرترین منابع تاریخی گرد آورده‌ایم، بدین قرار است:

حادثه ابن حیسمان خزاعی

کوفه، نخستین شهری است که شیطان، میان مسلمانانش تخم نفاق پاشید - همان طور که قبلاً دانستید - در زمان خلافت عثمان، طبق وصیت عمر برای نخستین بار سعد بن ابی وقاص امیر کوفه شد، و عبدالله بن مسعود خزانه‌دار بود. سعد از بیت المال پولی قرض گرفت، هنگامی که موعد پرداخت فرا رسید، ابن مسعود نزد سعد رفت و به او گفت: پولی را که بدهکاری، بده. سعد گفت: تو با فتنه و بدی مواجه می‌شوی، آیا تو ابن مسعود بنده‌ای از قبیله هذیل نیستی؟ گفت: بلی، به خدا سوگند، ابن مسعود هستم و تو ابن حمینه هستی. در این هنگام، هاشم بن عتبة بن ابی وقاص گفت: آری، به خدا سوگند، یاران مورد توجه رسول خدا (ص) هستید، سعد چوبی را که در دست داشت انداخت - او مرد خشنی بود - دستش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا، ای پروردگار آسمانها و زمین! عبدالله گفت: وای بر تو! سخن خیر بر زبانت جاری کن، و نفرین مکن. سعد گفت: به خدا سوگند، اگر از خدا نمی‌ترسیدم، آن چنان نفرینت می‌کردم که بدان دچار می‌شدی. عبدالله به سرعت برگشت تا خارج شود. سعد به سرعت نتوانست مال را به عبدالله بدهد، لذا عبدالله برای گرفتن مال از مردم کمک خواست و سعد از گروهی برای رسیدگی به کار عبدالله یاری طلبید، آنها پراکنده شدند، برخی سعد و برخی دیگر عبدالله را مورد سرزنش و ملامت قرار دادند. خبر این ماجرا به عثمان رسید. وی بر آنان خشم گرفت و از کار آنها ناراحت شد، آن‌گاه سعد را برکنار و دارایی‌اش را مصادره کرد، و عبدالله بن مسعود اقرار کرد و او را مقدم داشت، چون عثمان، سعد را عزل کرد، ولید بن عقبه والی کوفه شد. - وی قبلاً در زمان عمر، کارگزار وی در جزیره العرب بود - هنگامی که ولید آمد، نسبت به مردم، بسیار با محبت و مهربان بود و این موضوع، پنج سال ادامه داشت و در این مدت، همه از وی راضی بودند.

در خلال زمامداری ولید، جوانانی از کوفه به خانه حیسمان خزاعی وارد شدند. او می‌دانست که آنان از نظر تعداد از او بیشترند، با شمشیر به آنان حمله کرد، زمانی که فزونی آنان را دید، فریاد کشید، ابو شریح خزاعی، همسایه وی و از اصحاب رسول الله (ص) بود که خانواده‌اش را از مدینه به کوفه منتقل کرده بود تا به صحنه جنگ نزدیک باشد، وقتی که ابو شریح فریاد ابن حیسمان را شنید، به همراه پسرش به منزل حیسمان سرکشید و دید که جوانان به همسایه‌اش می‌گویند: کار درستی نکردی، اکنون با ضربتی تو را هلاک می‌کنیم. و آن قدر او را زدند تا کشته شد. ابو شریح، فریاد کشید و مردم، آنان را محاصره و دستگیر کردند. در میان آن جوانان، زهیر بن جندب ازدی، مورع بن ابی مورع اسدی شبیل بن ابی ازدی با تعدادی دیگر نیز بودند. ابو شریح و فرزندش شهادت دادند که آنها بر حیسمان حمله کرده، او را کشتند. ولید در این باره نامه‌ای به عثمان نوشت و ابو شریح نیز به مدینه سفر کرد و خانواده‌اش را به آن جا برد و به علت این ماجرا، قسامه به وجود آمد و عثمان به گفته ولیّ مقتول، استناد جست تا مردم را از قتل در برابر دیگران باز دارد، عثمان گفت: قسامه بر متهم و اولیای دم واجب است، و در صورت نبودن بینه، پنجاه نفر از آنان سوگند می‌خورند، اگر تعداد آنها کاسته شد یا یکی از آنها از سوگند خوردن امتناع کرد، قسامه باطل می‌شود و ادعای مدعیان ثابت می‌شود، و اگر پنجاه نفر آنان سوگند بخورند، مستحق مرگ می‌شوند و قتلشان به اثبات می‌رسد ولید درباره آنها به عثمان نامه نوشت. عثمان، دستور قتل آنان را صادر کرد و در شهر رجبه کنار قصر کشته شدند، عمرو بن عاصم تمیمی در این باره گفت:

هرگز حقوق همسایگانتان را پایمال نکنید افراد فاسق و عیاش در قلمرو ابن عفان هستند ابن عفانی را که آزمودید دزدان را با استناد به قرآن درهم شکست هنوز به کتاب خدا عمل می‌کند و بر همه امور، نظارت کامل دارد^۱.

پس از این که گروه مذکور به سبب قصاص افرادی که کشته بودند، به قتل رسیدند،

۱- لا تأکلوا أبدأً جیرانکم سرفا اهل الدعارة فی ملک ابن عفان
ان ابن عفان الذی جریتما فطم اللصوص بمحکم الفرقان
مازال یعمل بالکتاب مهیمننا فی کل عنق منہم و بنان

حوادث و آشوبهای کوفه / ۳۳۹

پدرانشان از ولید، کینه به دل گرفتند و منتظر فرصتی بودند تا به او ضربه‌ای وارد کنند ولید، افرادی داشت که شب را به افسانه‌گویی با آنان سپری می‌کرد، یکی از آنها مردی مسیحی به نام ابوزبید طایی بود که به شرابخواری شهرت داشت، ولید وی را از دوران مسیحیتش می‌شناخت، وی در زمانی که ولید در جزیره حکومت می‌کرد، در میان دایی‌هایش در قبیله ثعلب زندگی می‌کرد، و در زمانی که ولید در جزیره یا مدینه بود، با او رفت و آمد داشت.

زمانی که ولید به کوفه آمد، ابو زبید به پیشواز وی آمد. ولید در اسلام آوردن ابو زبید، نقش داشت، زیرا هنگامی که دایه‌های او به علت مسلمان شدنش او را مورد ظلم و ستم قرار دادند، ولید، حق او را بازستاند و ابو زبید از ولید تشکر و قدردانی کرد و از او جدا شد و در حالی که مسلمان شده بود، با احترام به کوفه نزد ولید آمد، همان طور که قبلاً در جزیره و مدینه به حضورش می‌رسید، او شاعری عرب زبان بود و به دین مقدس اسلام اعتقاد راسخ یافته بود زمانی که شخصی نزد ابو زینب و ابو مورع و جندب آمد آنان به علت کینه‌ای که از زمان قتل فرزندانشان در دل داشتند، از او روی برتافتند. او گفت: آیا در باره ولید که با ابا زبید شراب می‌نوشد، تصمیمی نمی‌گیرید؟ آنان از این سخن به خشم آمده، به گروهی از مردم کوفه گفتند: این امیر شما و ابو زبید، بهترین دوست اوست که هر دو به شرابخواری عادت دارند. آنها به همراه مردم کوفه به منزل ولید رفتند، در خانه‌اش باز بود، بر او هجوم بردند، ولید غافلگیر شد، چیزی را برداشته زیر تخت گذاشت. یکی از آنها با مشاهده این عمل، دست خود را به زیر تخت برده، آن را خارج کرد. ناگهان با سینی که روی آن خوشه‌های انگور قرار داشت، مواجه شدند، و مشخص شد که او چون خجالت می‌کشید مردم آن سینی را با چند خوشه انگور ببیند، آن را کنار گذاشت. آن گاه مردم به سوی آشوبگران رفتند و به آنها ناسزا گفته، لعنتشان می‌کردند و برخی در این باره سخن می‌گفتند، و این امر سبب شد تا در این زمینه به بحث و بررسی پردازند.

ولید این امر را مخفی کرد و آن را از عثمان پنهان داشت و نخواست میان مردم ظاهر شود. او سکوت و صبر پیشه کرد، تا این که جندب به همراه گروهی نزد ابن مسعود

آمده، گفتند: ولید، پیوسته به شرابخواری مشغول است، ابن مسعود گفت: اگر کسی چیزی را از ما پنهان کند، ما از آن جستجو نکرده، رسوایش نمی‌کنیم. سخنان ابن مسعود به ولید رسید و او ابن مسعود را سرزنش کرد و گفت: آیا شخصی همچون تو راضی می‌شود که در باره مسائل خصوصی و شخصی من، پاسخگوی عده‌ای ستم‌دیده باشد و این کلام تو در مورد شخصی صادق است که مورد اطمینان و اعتماد نباشد. آن دو یکدیگر را سرزنش و ملامت کرده با خشم از یکدیگر جدا شدند. آشوبگران اعتیاد وی به شرابخواری را فاش کرده بر زبان مردم انداختند.

زمانی که ولید در کوفه بود جادوگری را آورد و نزد ابن مسعود فرستاد، تا از او درباره حکم و حد شرعی جادوگر بپرسد. ابن مسعود گفت: از کجا فهمیدید او جادوگر است؟ گفتند: خودش ادعا می‌کند. ابن مسعود از وی پرسید: آیا تو جادوگری؟ گفت: بلی، ابن مسعود سؤال کرد: آیا می‌دانی سحر چیست؟ گفت: بلی. آن گاه برخاست به طرف الاغش رفت و از طرف دمشق سوار شد و این گونه وانمود کرد که از دهانش وارد شد، و از مخرجش بیرون آمد. یا از مخرجش وارد شده از دهانش بیرون آمد. ابن مسعود گفت: او را بکش. ولید رفت در مسجد اعلام کردند که مردی نزد ولید جادوگری می‌کند.

جندب آمد - درحالی که در پی فرصت بود - و گفت: او کیجاست؟ جادوگر را به او نشان دادند. آن گاه او را زد و کشت. عبدالله و ولید بر حبس او هم‌رأی شدند. جندب عذر خواهی کرد و گفت که او گمان کرده که ولید نمی‌خواهد حد او را جاری کند و او خواسته آن را انجام دهد. ولید نامه‌ای به عثمان نوشت، عثمان در پاسخ نامه گفت: طبق نظر خودتان او را به خدا سوگند دهید که او در این مورد که گمان کرده حد اجرا نشده، راستگوست. اگر چنین بود، او را تعزیر و رها کنید و در کارهانسبت به مردم پیشدستی کن تا به گمان خویش عمل نکنند. و حدود الهی را بدون اجازه حاکم اجرا نکنند، ما خطا کار را در بند و درستکار را تأدیب می‌کنیم.

ولید، دستورهای عثمان را نسبت به جندب اجرا کرد. یاران جندب خشمناک شدند و با هم قرار گذاشتند تا برای فریب دادن و آزردن ولید به مدینه بروند و از وی نزد خلیفه شکایت کنند و از او بخواهند که ولید را برکنار کند. بدین منظور نزد عثمان رفتند. وی

حوادث و آشوبهای کوفه / ۳۴۱

گفت: شما به گمان خودتان عمل می‌کنید و در دین اسلام مرتکب خطا شدید و بدون اجازه از شهر و دیارتان خارج شدید، باز گردید... هنگامی که به کوفه بازگشتند، تمام ستمدیدگان به سراغشان آمدند و همه بر یک نظر به توافق رسیده، حکمی صادر کردند. سپس ولید را غافلگیر کردند - محافظی نداشت - و ابو زینب از دی و ابو مورع اسدی نزد او رفتند، و آن جا ماندند تا وی خوابید و درحال خواب، انگشترش را از انگشتش بیرون آوردند، پس از این که ولید از خواب برخاست، انگشترش را نیافت، در این باره از دو کنیزش سؤال کرد؟ آنها گفتند: دو مرد نزد تو آمدند، دست یک از آنها در دست تو بود، سپس اوصاف آن دو را بیان کردند و ولید فهمید آنها ابو زینب و ابو مورع هستند و افزود: نیرنگی در کار آنهاست، و ای کاش می‌دانستم قصدشان چیست! ابو زینب و ابو مورع را طلبید ولی آنها را نیافت. آن دو نفر به مدینه رفتند و به حضور عثمان رسیدند، همراه آنان گروهی بودند که عثمان آنها را می‌شناخت و از کسانی بودند که ولید را از کار برکنار کرده بودند. عثمان گفت: چه کسی شهادت می‌دهد؟ گفتند: ابو زینب و ابو مورع و چند تن دیگر گفت: چگونه او را دیدید؟ ابو زینب و ابو مورع گفتند: ما از دوستان او بودیم، زمانی که بر او وارد شدیم، شراب قی می‌کرد.

در روایت دیگر این طور آمده است: در حالی که ولید قی می‌کرد، شراب را از ریشش گرفتیم. عثمان گفت: فقط شرابخوار شراب قی می‌کند و شخصی را به سوی ولید فرستاد، زمانی که ولید آمد، آنها را نزد عثمان یافت و گفت:

اگر در مورد کاری نگران شوم، آن را رها می‌کنم درباره این امور آشفته از تو نترسیدم^۱. ولید سوگند خورد و او را از ستم آنان مطلع کرد. عثمان گفت: حد را جاری می‌کنیم و شاهد دروغگو در آتش است، و ای برادرم شکیبا باش! آن گاه به سعید بن عاص دستور داد تا او را چهل ضربه تازیانه زند. این عمل دشمنی میان فرزندان آنان را در پی داشت و صحیح این است که عبدالله بن جعفر بن ابی طالب او را تازیانه زد زیرا علی(ع) به فرزندش امام حسن(ع) فرمود تا او را تازیانه بزند، و امام حسن(ع) فرمود: این

۱- ما ان خشیت علی امر خلوت به فلم اخفک علی امثالها حار

کار را بر عهده کسی بگذارید که از عهده عاقبت آن نیز بر آید. آن گاه به عبدالله بن جعفر دستور داد و او را تازیانه زد. سپس عثمان او را از حکومت کوفه برکنار کرد و سعید بن عاص را به عنوان حاکم کوفه برگزید. وی از نوادگان عاص بن امیه بود و این واقعه در سال ۳۰ (ه.ق) روی داد.

سعید با جمعی از نزدیکان ولید همچون ابوخرشنه غفاری، جندب بن عبدالله، ابو مصعب بن جشامه راهی کوفه شد، از منبر بالا رفت و پس از حمد و ثنای الهی گفت: به خدا سوگند، با بی میلی به سوی شما آمدم ولی چاره دیگری جز امر به مشورت نمی یابم، فتنه و آشوب، چشم و دهانش را به ما می نمایاند. به خدا سوگند، ضربه مهلکی به آن خواهیم زد که یا منجر به نابودی اش شود یا مرا از پای در آورد و امروز به میل خودم رفتار می کنم. سپس از منبر پایین آمد و از احوال اهل کوفه جويا شد و از وضع و حال مردم کوفه آگاه شد و نامه ای به عثمان نوشت که به این جمله ختم شد: اهل کوفه، وضع آشفته ای دارند و اشراف، افراد بانفوذ و با سابقه و پیشینیان و با دیدنشان بر این شهر تسلط دارند، و اشراف و مصیبت دیدگان اعم از مهاجران و ساکنان مورد توجه قرار نمی گیرند. در پاسخ، عثمان نامه ای به سعید نوشت: فضیلت افراد با سابقه، این است که خداوند این شهر را توسط آنان فتح کرد، و باید کسی که به سبب آنان در کوفه ساکن شده، پیرو آنان باشد، مگر این که آنان در راه حق، اهمال و سستی کرده، بدان عمل نکنند، اگر به حق عمل کردند، مقامشان را حفظ کن و باعدالت، حق همه آنها را ادا کن، آشنایی با منزلت و موقعیت مردم، سبب رسیدن به عدالت است. عثمان، سعید را به سوی مردمی که در جنگ قادسیه حضور داشتند، فرستاد و گفت: شما بسان چهره مردم کوفه هستید و چهره، بیانگر باطن است، پس نیاز نیازمندان و گرفتاری گرفتاران را به ما ابلاغ کنید. ای سعید! کسی را که احتمال می دهی از پیروان، دوستان قاریان و شب نشینان باشد، همراهشان کن و گویی کوفه خشک بوده و آتش گرفته است. با این ضربت، گروه آنان از هم پاشید و بدگویی و شایعه پراکنی آنها فاش شد. و این امر بدیهی است زیرا افراد بدگویی که ولید را از حکومت برکنار کردند، نزد سعید آن قدر ارزش نداشتند که آنها را در سلطنت خود سهیم کند و دستوری بدون اجازه آنها صادر نکند فقط دستور

حوادث و آشوبهای کوفه / ۳۴۳

آنان مُطاع باشد و زمانی که امیدشان به سلطنت به یأس مبدل شود، به روش قبلی خود باز گردند.

سعید به دستور آنها نامه‌ای به عثمان نوشت. زمانی که نامه سعید به عثمان رسید مؤذن، مردم را به مسجد جامع فرا خواند، مردم جمع شدند و آنان را از اخبار، سخنان و شایعات مردم که سعید از ابتدای حکومتش ارسال کرده بود، آگاه کرد. مردم گفتند: به درستی عمل کردی ولی نمی‌توانی آنها را نجات دهی و آنها را در آنچه شایستگی‌اش را ندارند، به طمع نینداز زیرا شخص نالایق اگر به کاری اقدام کند، پایداری نمی‌کند و موجب فساد آن می‌شود، عثمان، ساکنان شهر را نصیحت کرد تا اموالشان را در حجاز و جزیره العرب با اموالی در اطراف کوفه و فارس مبادله کنند، منظور وی این بود که در این شهرها، قومی با سابقه و با فضیلت گرد آورد تا سرپرست و فرمانروای آنها باشد و حرص و طمع دیگران در سیاست و حکومت از بین برود ولی این تصمیم نیز کارساز نبود بلکه اوضاع بدتر شد و نهال فساد رشد کرد.

حادثه عبدالرحمان بن حبیب

فقط ساکنان کوفه، فرماندهان جنگی، اهالی قادیسیه، قاریان قرآن و افراد نامدار می‌توانستند با سعید بن عاص ملاقات کنند و اینان هنگام فراغت به نزدش می‌آمدند ولی زمانی که بارعام داشت، همه به دیدارش می‌آمدند. روزی بارعام داشت و هنگامی که همه نشسته بودند و صحبت می‌کردند، حبیب اسدی گفت: چقدر طلحة بن عبدالله بخشنده و جوانمرد است. سعید گفت: هر کسی که مثل املاک، نشاسته داشته باشد سزاوار است که بخشنده باشد. به خدا سوگند، اگر من هم مانند آن داشتم، خداوند، زندگانی خوشی برای شما فراهم می‌کرد. و عبدالرحمن بن حبیب که جوانی نوخاسته بود، گفت: به خدا سوگند، دوست دارم این املاک کنار فرات از آن تو باشد، یعنی املاک خاندان که در ساحل فرات و بعد از کوفه قرار دارد - آنان گفتند: خدا دندانهایت را بشکند به خدا سوگند، ما نگران حال تو بودیم. پدرش گفت: حبیب پسر بچه است از خطایش در گذرید، گفتند: او در آرزوی سرزنش ماست. وی گفت: او چند برابر این را برای شما

می خواهد. گفتند: نه برای ما بخواهد، نه برای خودش، گفت: چرا این گونه رفتار می کنید؟ گفتند: تو پدر او هستی و او را به گفتن چنین مطالبی امر کردی، آن گاه ابن ذی الحنکه و جندب و صعصعه و ابن الکواو عمیر بن ضابی به حبیش هجوم آورده، دستگیرش کردند. پدرش خواست آنان را از این کار باز دارد ولی آن گروه هر دوی آنها را زدند تا بی هوش شدند. سعید از آنها خواست تا آن دو را رها کنند ولی آنها هیچ توجهی به گفته او نکرده، از آن دو انتقام گرفتند، قبیله بنی اسد از این واقعه آگاه شدند و به همراه طلیحه به آن جا آمده، قصر را محاصره کردند و قبیله های دیگر هم به آنها ملحق شدند. ضاربان به سعید پناه برند و گفتند: ما نجات یافتیم. سعید نزد مردم رفت و گفت: ای مردم! گروهی با هم نزاع کردند و خداوند سلامتی دهد. پس از آن، مردم نشستند و سخن خود را از سر گرفتند و عقب نشینی کردند، و سعید با آنان به سؤال و جواب پرداخت و هنگامی که آن دو مرد به هوش آمدند، به آنان گفت: آیا زنده اید؟ گفتند: اطرافیان تو می خواستند ما را بکشند. سعید گفت: به خدا سوگند، دیگر آنها نزد من نمی آیند و زیانتان را نگهدارید و به مردم جسارت نکنید و آنان نیز چنین کردند.

از سعید نقل شده که گفت: این سرزمین، باغ قریش است و در آن هنگام مالک بن کعب ارحی و اسود بن یزید و علقمة بن قیس نخعیان و جز آنان حضور داشتند و به او تعرض کرده و با رئیس نگهبانانش بدرفتاری کردند. بدین علت، سعید از شب نشینی آنان نزد وی جلوگیری کرد. زمانی که این گروه از رفتن به مجلس سعید ناامید و خانه نشین شدند، به شایعه پراکنی و دشنام دادن به عثمان و سعید پرداختند، تا جایی که مردم کوفه بر اثر سستی و سکوت سعید در برابر اشرار، او را ملامت کردند و سعید و اشراف کوفه نامه ای به عثمان نوشتند و از وی خواستند تا آنان را از کوفه اخراج کند. عثمان به آنان نوشت: هنگامی که بزرگان شما در این زمینه با یکدیگر به توافق رسیدند، آنان را نزد معاویه بفرست. آنان را با ذلت و خواری بیرون کردند و نزد او فرستادند. معاویه هم سخت آنها را سرزنش کرد. آن گاه، عثمان دستور داد آنها را به کوفه باز گردانند ولی آنها ترسیدند و در جزیره ماندند.

در خلال این مدت، سعید، حکمرانان و کارگزاران خود را به مناطق مجاور فارس،

حوادث و آشوبهای کوفه / ۳۴۵

فرستاد و شهر کوفه از رؤسا و اشراف و افراد با سابقه خالی شد. سعید به سوی عثمان رفت و مردم از بازگشت این افراد غافلگیر شدند و آنان به ظلم و فساد خویش ادامه دادند. هنگامی که سعید خواست به کوفه باز گردد، آنها در منطقه جرحه با او برخورد کردند و او را باز گرداندند زیرا نمی خواستند به عنوان امیر وارد کوفه شود، سعید نزد عثمان برگشت ولی او خواسته مردم را تغییر نداد. مردم از عثمان خواستند تا ابو موسی اشعری را به سرپرستی آنان بگمارد او در برابر خواسته آنها کوتاه آمد و ابو موسی اشعری را به ریاست آنها گماشت و سعید را برکنار کرد. و این حادثه در سال ۳۳ (ه.ق) به وقوع پیوست.

حادثه ابو موسی اشعری

هنگامی که حضرت علی(ع) در سال ۳۶(ه.ق) به منظور شرکت در جنگ جمل به بصره رفت، ابو موسی اشعری از سوی حضرت(ع)، حاکم کوفه بود ولی مردم کوفه، حضرت(ع) را یاری نکردند. زمانی که این خبر در ذی قار به حضرت علی(ع) رسید، ایشان محمد بن ابوبکر و محمد بن جعفر را به سوی وی فرستاد و در این باره او را نکوهش کرد و او را از فساد و تباهی بر حذر داشت ولی ابو موسی خودداری نکرد و آن دو باز گشتند. سپس حضرت علی(ع) مالک اشتر و ابن عباس را نزد او فرستاد ولی فایده ای نبخشید و بر مخالفت خود اصرار ورزید، آنان نیز نزد حضرت بازگشتند و ایشان را از جریان آگاه کردند. آن گاه حضرت، فرزندش امام حسن(ع) و عمار بن یاسر(ره) را به سوی او فرستاد. آنان آمدند و داخل مسجد شدند، امام حسن(ع) خطاب به ابو موسی اشعری فرمود: چرا مردم را از یاری ما باز می داری؟ به خدا سوگند، ما جز اصلاح جامعه قصدی نداریم، شخصیتی همچون امیر مؤمنان(ع) از هیچ چیز باک ندارد. ابو موسی گفت: پدر و مادرم به فدایت، تو راست می گویی ولی رایزن باید راستگو و مورد اطمینان باشد، من از پیامبر(ص) شنیدم که فرمود: جنگی به وقوع می پیوندد که در آن نشسته از برخاسته و برخاسته از پیاده و پیاده از سواره بهتر است. خداوند ما را برادران دینی قرار داد و ریختن خون یکدیگر و ربودن اموال را بر ما حرام کرد. عمار خشمناک

شد و به او دشنام داد و برخاست و گفت: ای مردم! پیامبر (ص) فقط به او فرمود که اگر تو در جنگ بنشین، بهتر است از این که برخیزی و بستیزی، آن گاه مردی از بنی تمیم برخاست و به عمّار دشنام داد و گفت: تو دیروز همراه شورشیان و افراد فرومایه بودی و امروز به امیر ما ناسزا می‌گویی. زید بن صوحان با گروهی از یاران خود برخاست و به ابو موسی حمله کردند. مردم نیز به آنها ملحق شدند، و ابو موسی با دست از خود دفاع می‌کرد، زید کنار در مسجد ایستاد و نامه عایشه را برای مردم خواند. عایشه به او دستور داده بود که یا ما را یاری کن و یا در خانه خود بنشین، عایشه، نامه دیگری نیز به همین مضمون برای مردم کوفه نوشته بود که زید، آن را هم برای مردم قرائت کرد.

بعد از فراغت از قرائت نامه گفت: در قرآن به عایشه امر شده که در خانه خویش بماند و به ما دستور داده شده بجنگیم تا فتنه و آشوب برپا نشود، عایشه آنچه را که به خودش امر شده بود به ما دستور داد و آنچه را که به ما امر شده بود، خودش انجام داد و ما را به خانه نشینی امر می‌کند، ناگاه شبث بن ربیع خطاب به زید گفت: ای عمانی! - زیرا آنها از خاندان عبدالقیس بودند که در عمان سکونت داشتند - تو در «جلولا» دزدی کردی و دستت را قطع کردند و اکنون از فرمان عایشه سرپیچی می‌کنی، مردم شورش کردند. ابو موسی گفت: ای مردم! از من اطاعت کنید و اصالت عربی خود را حفظ کنید که ستمدیده را پناه دهید و بیمناک نزد شما در امان باشد. اگر فتنه روی آورد، مردم را حیران می‌کند و اگر رو برگرداند، مردم را گرفتار می‌کند، فتنه مانند درد شکم، سخت و جانکاه است و بادهای شمال، جنوب و شرق و غرب آن را شدیدتر و فروزنده‌تر می‌کند. این فتنه مرد بردبار را در برابر کار انجام شده متحیر و مبهوت می‌کند، شمشیرها را دور کنید و نیزه‌ها را بشکنید و زهها را پاره کنید و در خانه‌های خود بنشینید و آرام باشید، قریش را به حال خود رها کنید تا از مدینه بیرون روند. و از مردم دانا و مطلع بر عاقبت کار جدا بمانند؛ پند مرا بپذیرید و به من بدگمان نشوید؛ مرا اطاعت کنید تا دین و دنیای شما محفوظ بماند. کسانی که این فتنه را برانگیخته‌اند، خود دچار آن خواهند شد.

زید دوباره برخاست و دست بریده خود را بلند کرد و گفت: ای عبدالله بن قیس! اگر بتوانی آب رود فرات را از مسیر سرازیر آن به بالا و سرچشمه اصلی اش باز گردانی،

حوادث و آشوبهای کوفه / ۳۴۷

خواهی توانست که آنچه بر تو هجوم آورده، باز گردانی. بنابراین، آنچه را که قادر بر دفع آن نیستی، به حال خود رها کن. ای مردم! نزد امیر مؤمنان(ع) و سالار مسلمانان بروید، همه به یاری علی(ع) بشتابید که به حق خواهید رسید.

قعقاع بن عمرو برخاست و گفت: من خیرخواه و دلسوز شما هستم و علاقه مندم تا به راه راست هدایت شوید و جز حق سخنی نمی‌گویم، سخن امیر شما (ابو موسی) درست بود، اگر راهی برای رسیدن به آن می‌یافتید. اما سخن زید، بدانید که زید دشمن این حکومت است، پند او را نپذیرید. اما سخن حق این است که من می‌گویم: مردم باید حکومتی داشته باشند که مردم را سامان دهد، ستمگر را دفع و ستمدیده را حمایت کند و این امیر مؤمنان است که سرپرستی جامعه را به عهده دارد و در دعوتش انصاف را رعایت می‌کند و به اصلاح فرا می‌خواند... شما همه به یاری او قیام کنید و قیام و یاری شما علنی باشد، تا همه شاهد و ناظر آن باشند.

عبدالخیر خیوانی گفت: ای ابو موسی! آیا طلحه و زبیر بیعت کردند؟ ابو موسی گفت: آری. گفت: آیا علی(ع) کار ناروایی کرد، که موجب نقض بیعت شود؟ ابو موسی گفت: نمی‌دانم. گفت: امیدوارم همیشه نادان باشی، ما تو را ترک می‌کنیم تا زمانی که دانا شوی! آیا کسی را می‌شناسی که از این فتنه رهایی یافته باشد؟ مردم چهار دسته شده‌اند، علی(ع) و پیروان او در پشت کوفه، طلحه و زبیر در بصره، معاویه در شام و گروه دیگری نیز در حجاز هستند که نفعی ندارند و قادر به جنگیدن با دشمن نیستند.

ابو موسی گفت: اهل حجاز بهترین مردم هستند زیرا دچار فتنه نمی‌شوند. عبدالخیر گفت: ای ابو موسی! خیانت بر تو چیره شده است. سیحان بن صوحان گفت: ای مردم! برای سامان بخشیدن به وضع موجود و این مردم باید حاکمی باشد تا ستمگر را دفع کرده، از ستمدیده حمایت کند، وی باید مردم را جمع و اداره کند، اینک امیر شما حضرت علی(ع) شما را دعوت می‌کند تا میان او و طلحه و زبیر قضاوت کنید، این امیر مورد اعتماد و فقیه و داناست و هر کس به یاری او بپا خیزد ما با او همراه خواهیم بود.

هنگامی که سخنان سیحان به پایان رسید، عمار بن یاسر گفت: او پسر عموی پیامبر(ص) است که شما را به جنگ با عایشه، همسر رسول خدا(ص) و طلحه و زبیر فرا

می خواند و من گواهی می دهم که عایشه در دنیا و آخرت، همسر رسول خداست. شما در باره این حقیقت، خوب تأمل و داوری کنید و با علی (ع) همراه باشید و جنگ کنید. مردی برخاست و گفت: ما با کسی خواهیم بود که تو گواهی دادی او اهل بهشت است و علیه کسی که به اهل بهشت بودن او شهادت ندادی.

امام حسن (ع) برخاست و فرمود: دیگر سخن نگو، چون افراد شایسته‌ای برای اصلاح جامعه هستند. آن گاه حضرت برخاست و فرمود: «ای مردم! دعوت امیر خود را اجابت کنید و نزد برادران خود بروید، کسانی هستند که به سوی حضرت رفته، او را یاری کنند، به خدا سوگند، اگر خردمندان در حال یا آینده، عهده‌دار این امر شوند، بهتر از کسان دیگر خواهند بود و عاقبت کار با تسلط خردمندان نیکوتر خواهد شد دعوت ما را اجابت کنید و ما را بر آنچه بدان دچار شدیم و شما را نیز مبتلا کرده، یاری دهید. امیر مؤمنان (ع) می فرماید: من برای انجام این کار بی‌پاخاستم، خواه ستمگر باشم خواه ستمدیده یعنی هر طور باشد باید کار را سامان بخشم، من هر شخص خداشناسی را به نام خدا دعوت می‌کنم، کسی نیست که حق خدا را بشناسد و از یاری ما خودداری کند. اگر ستمدیده باشم، به من کمک کند و اگر ستمگر باشم، حق را از من بستاند. به خدا سوگند، طلحه و زبیر، نخستین کسانی بودند که با من بیعت کردند و آن دو، نخستین اشخاصی بودند که خیانت کردند. آیا من مالی را به خود اختصاص داده، یا حکم خدا را عوض کرده‌ام، برخیزید و شتاب کنید و امر به معروف و نهی از منکر کنید همه مردم سخن امام حسن (ع) را شنیدند و دعوت او را اجابت کردند و خشنود شدند.

گروهی از قبیله طی نزد عدی بن حاتم رفته، گفتند: نظر شما درباره وضع موجود چیست و چه دستور می‌دهید؟ گفت: ما با این مرد بیعت کرده‌ایم و او ما را به نیکی و اندیشه و تأمل در این حادثه بزرگ فرا خوانده است حال می‌رویم و در آینده نتیجه این را خواهیم دید.

هند بن عمرو برخاست و گفت: امیر مؤمنان (ع) ما را دعوت کرده و نمایندگان به سوی ما فرستاده حتی فرزندش نزد ما آمده است. سخن او را بشنوید و به فرمان او کمر بندید و سوی امیر خود بشتابید و همراه او این کار را سامان دهید و با فکر و رأی خود، او

را یاری کنید.

حجر بن عدی برخاست و گفت: ای مردم! دعوت امیر مؤمنان (ع) را اجابت کنید، برخیزید و بروید خواه سبکبار و خواه سنگین بار باشید. من نخستین کسی هستم که او را یاری می‌کنم. مردم اطاعت کردند و آماده سفر شدند. امام حسن (ع) فرمود: ای مردم! من فردا خواهم رفت، هر که خواهد، سواره با من بیاید و هر که نتواند، با کشتی برود، حدود نه هزار نفر با او همراه شدند، شش هزار و دویست سوار از طریق صحرا و دو هزار و چهارصد نفر با کشتی روانه شدند. گویند حضرت علی (ع) پس از فرزندش امام حسن (ع) مالک اشتر و عمار یاسر را به سوی کوفه فرستاد، اشتر وارد مسجد شد، در حالی که مردم اجتماع کرده، ابوموسی بر فراز منبر نشسته بود و سخنرانی می‌کرد تا مردم را از یاری حضرت علی (ع) باز دارد، و امام حسن (ع) و عمار و همچنین سایر مردم با او به بحث پرداختند چنان که گذشت. اشتر از هر قبیله که می‌گذشت وی را به یاری حضرت علی (ع) دعوت می‌کرد و می‌گفت: به دنبال من تا قصر بیایید... تا آن که با گروهی از مردم داخل قصر شد در آن هنگام ابوموسی بر منبر مشغول خطابه بود تا مردم را از یاری حضرت علی (ع) باز دارد، امام حسن (ع) فرمود: ای بی‌مادر! در کار ما دخالت نکن، از منبر ما پایین بیا و برو، عمار هم با او بحث می‌کرد، اشتر رسید و غلامان ابوموسی را از کاخ بیرون کرد. آنها در حال فرار فریاد می‌زدند: ای ابوموسی! اشتر وارد قصر شد، ما را زد و از قصر بیرون کرد. ابوموسی از منبر پائین آمد و وارد قصر شد. مالک اشتر به او نهیب زد و گفت: ای بی‌مادر! خدا جان تو را بگیرد، از قصر خارج شو. ابوموسی گفت: امشب را به من مهلت بده. اشتر گفت: فقط امشب بمان ولی هرگز در قصر مباش. مردم شورش کردند و وارد قصر شدند و اموال ابوموسی را به یغما بردند ولی اشتر مانع شد و گفت: او در حمایت من است، مردم هم خودداری کردند، و آن گروه برای جنگ و یاری حضرت علی (ع) عازم شدند، گویند: تعداد کسانی که از کوفه به یاری حضرت علی (ع) رفتند، دوازده هزار نفر بودند.

ابو طفیل گوید: من از حضرت علی (ع) شنیدم که قبل از رسیدن آنها، تعدادشان را ذکر فرمود، من هم برای شمردن آنها آماده شدم، چون آنها را شمردم، حتی یک نفر زیاد

یا کم نبود. فرمانده قبایل کنانه، اسد، تمیم، رباب و مزینه، معقل بن سیار ریاحی بود. فرمانده سبع، قیس بن سعد بن مسعود ثقفی عمومی مختار بود، فرمانده بکر و تغلب، وعله بن محدوج ذهلی بود، فرمانده قبیله مدحج و اشعریها، حجر بن عدی بود و فرمانده جبیله و انمار و متمع و ازد، مخفف بن سلیم ازدی بود، همه دردی قار به خدمت حضرت علی (ع) رسیدند، حضرت علی (ع) با گروهی از پیروانش به استقبال آنها رفت، ابن عباس هم همراه آنها بود، حضرت (ع) به آنها خوش آمد گفته، چنین فرمود: ای مردم کوفه! شما با پادشاهان عجم نبرد کردید و اجتماع آنان را در هم شکستید تا آن که میراث آنها به شما رسید. آن گاه، منطقه خود را حفظ و از آن دفاع کردید و مردم را علیه دشمنان یاری کردید، من شما را دعوت کردم تا همراه ما و برادرانمان از اهل بصره حضور یابید. اگر آنها برگردند و با ما همراه شوند که بازگشتن آنها خواسته ماست و اگر به لجاجت و دشمنی پردازند، ما با آنها مدارا می‌کنیم تا آن که خودشان ظلم و ستم را شروع کنند و صلاح را در هر حال بر فساد ترجیح خواهیم داد، به خواست خداوند. سپس آنها به بصره رفتند و کارشان به آنجا رسید که مشهود است.

حادثه امیر مؤمنان حضرت علی (ع)

این حادثه، مهمترین، اندوهبارترین و سخت‌ترین حادثه اسلام بود. شیخ مفید در کتاب ارشاد از فضل بن دکین از حبان بن عباس از عثمان بن مغیره روایت کرده، که گفت: چون ماه رمضان فرا می‌رسید، حضرت علی (ع) یک شب نزد امام حسن (ع) شبی نزد امام حسین (ع) و شبی نزد عبدالله بن عباس - جعفر خ ل - برادرزاده و دامادش افطار می‌کرد و بیش از سه لقمه تناول نمی‌فرمود و در یکی از این شبها، یکی از فرزندان او سبب کم خوراکی او را پرسید؟ فرمود: امر خدا (مرگ) خواهد آمد و می‌خواهم در حال گرسنگی دعوت حق را اجابت کنم و فقط یک یا دو شب دیگر مانده است و آخر همان شب ضربت خورد. حضرت علی (ع) پیش از این که از دنیا برود، به خانواده و پیروانش از شهادت خود خبر داد:

حضرت علی (ع) بر فراز منبر فرمود: چه چیز باز می‌دارد بدبخت‌ترین این امت را که

آن را از بلایش با خون خضاب کند؟ و دست بر محاسنش گذاشت، حسن بن کثیر از پدر خود روایت می‌کند که او چنین می‌گوید: حضرت علی(ع) هنگام فجر از خانه بیرون رفت، در آن خانه، غاز و مرغابی بود، غازها سروصدا کردند و رو به روی او می‌ایستادند. آنها را دور کردند، علی(ع) فرمود: آنها را به حال خود رها کنید که نوحه سرایی می‌کنند در پایان همان شب، ابن ملجم او را با شمشیر ضربت زد.

امام حسن(ع) در روزی که علی(ع) ضربت خورد فرمود: من دیشب از خانه بیرون رفتم، پدرم در نمازخانه منزل، نماز می‌خواند، به من فرمود: ای پسر! دیشب اهل خانه را بیدار کردم، زیرا شب جمعه و شبی بود که در صبح آن واقعه بدر رخ داد، خواب بر چشم مسلط شد، اندکی به خواب رفتم، در عالم رؤیا پیامبر(ص) را دیدم، عرض کردم: ای رسول خدا! بسیار نافرمانی و دشمنی از امت تو دیدم. فرمود: آنها را نفرین کن. گفتم: خداوندا! به جای ایشان بهترین اشخاص را به من بده و به جای من بدترین کس را بر آنها بگمار. آنگاه ابن نباح آمد و علی(ع) را برای اقامه نماز صدا زد، و حضرت(ع) پس از او خارج شد که ابن ملجم او را ضربت زد و به شهادت رسانید. ابن ملجم در شب نوزدهم ماه رمضان به حضرت ضربت زد و در شب بیست و یکم سال چهل (ه.ق) قبل از طلوع فجر به شهادت رسید. هرگاه حضرت(ع)، ابن ملجم را می‌دید، می‌فرمود:

من می‌خواهم به او اکرام کنم و او مرگ مرا می‌خواهد شخصی را بیاور که قصدم را دریابد^۱.

علت قتل او این بود که عبدالرحمان بن ملجم مرادی و برک بن عبدالله تمیمی صریمی - گفته شده نام برک، حجاج بود - و عمرو بن بکر تمیمی سعدی که هر سه از خوارج بودند، گرد آمده، درباره اوضاع و احوال مردم گفت و گو می‌کردند و عملکرد حاکمان را مورد انتقاد قرار می‌دادند. بعد، اهل نهروان را به یاد آوردند و بر آنها ترحم کردند و گفتند: زندگی پس از آنها ارزشی ندارد، ای کاش جان خود را فدا کرده بودیم و پیشوایان گمراهی را می‌کشتیم و کشور را از وجود آنها پاک و مردم را آسوده می‌کردیم! ابن ملجم

۱- ارید حباته و یرید قتلی عذیرک من خلیلک من مرادی

گفت: قتل علی را من برعهده می‌گیرم. برک بن عبدالله هم گفت: کشتن معاویه برعهده من باشد، عمرو بن بکر گفت: من نیز عمرو بن عاص را می‌کشم. هر سه پیمان بستند و سوگند یاد کردند که هیچ یک از آنان نسبت به کاری که بر عهده گرفته، کوتاهی نکند و شخصی را که در نظر گرفتند بکشد یا خود کشته شود. هر سه نفر شمشیرهای خود را زهرآلود کردند و قرار گذاشتند تا در نوزدهم ماه رمضان، نقشه خود را عملی کنند و هر یک از آنها راه مقصد خویش را در پیش گرفت.

ابن ملجم وارد شهر کوفه شد، یاران خود را دید ولی آنها را از تصمیم خویش آگاه نکرد. روزی یاران خود را که از قبیله تیم رباب بودند و علی(ع) در جنگ نهروان تعدادی از آنها را کشته بود، ملاقات کرد. آنها کشتگان خود را به یاد آوردند. همراه آنها زنی به نام قطام از قبیله تیم رباب بود که پدر و برادرش در جنگ نهروان کشته شده بودند. آن زن بسیار زیبا بود، چون او را دید، شیفته‌اش شد و او را خواستگاری کرد. او گفت: من با تو ازدواج نمی‌کنم مگر این که آرزوهای مرا برآورده کنی گفت: چه می‌خواهی؟ قطام گفت: سه هزار درهم و یک غلام و یک کنیز و قتل علی، ابن ملجم گفت: اما قتل علی، گمان نمی‌کنم تو در این کار مرا دوست داشته باشی (پس از کشتن او زنده نخواهم ماند و مرا به قصاص خواهند کشت). قطام گفت: آری، ولی تو او را غافلگیر کن. اگر او را به قتل رساندی، آرزوی من و خودت را برآورده‌ای و از زندگی با من بهره‌مند می‌شوی. و اگر کشته شدی که ثواب و پاداش خداوند برای تو از تمام دنیا و هر چه در آن است، بهتر خواهد بود. گفت: به خدا سوگند! فقط تصمیم بر قتل علی، انگیزه آمدن من به این شهر است. بنابراین، هرچه خواستی برای تو فراهم شده است. قطام گفت: من برای یاری تو کمک خواهم خواست. سپس نزد یکی از افراد قبیله خود فرستاد که نام او وردان بود، با وی سخن گفت و او اجابت کرد. ابن ملجم نزد مردی از قبیله اشجع به نام شبیب بن بجره رفته، به او گفت: آیا دوست داری شرف دنیا و آخرت را به دست آوری؟ شبیب گفت: چگونه؟ ابن ملجم گفت: با کشتن علی، شبیب گفت: مادرت به عزای تو نشیند، تو کار زشتی در نظر گرفته‌ای، چگونه می‌توانی او را بکشی؟ گفت: ما در مسجد کمین می‌کنیم، چون او برای نماز صبح بیرون رود، بر او حمله می‌کنیم و او را می‌کشیم. اگر نجات یافتیم

حوادث و آشوبهای کوفه / ۳۵۳

که به آرزوی خود رسیده‌ایم و اگر کشته شویم، پاداش خداوند از دنیا و هر چه در آن است بهتر خواهد بود. شیبب گفت: وای بر تو! اگر شخص دیگری بجز علی بود، کار او آسان بود. تو فضیلت و سابقه جهاد او را در اسلام خوب می‌دانی و من از قتل او خرسند نخواهم بود. ابن ملجم گفت: مگر تو نمی‌دانی که او اهل نهروان و مردم پرهیزکار را کشته است؟ شیبب گفت: بلی، می‌دانم. گفت: ما او را به خونخواهی یارانمان می‌کشیم، شیبب پذیرفت چون شب جمعه فرار سید - و آن شبی بود که ابن ملجم و دو یارش بر کشتن علی، معاویه و عمرو هم پیمان شده بودند ابن ملجم شمشیرش را برداشت. شیبب و وردان نیز همراه او بودند. هر سه نفر در برابر باب سده که حضرت برای اقامه، نماز از آن جا وارد مسجد می‌شد، نشستند. پیش از آن اشعث بن قیس را نیز از قصد خود آگاه کرده بودند و او با آنان همدستان شد و اشعث بن قیس در آن شب برای یاری رساندن آنها در مورد نقشه، مورد توافق حضور یافت.

در آن شب حجر بن عدی (ره) در مسجد بیتوته کرده بود و صدای اشعث را شنید که می‌گفت: ای ابن ملجم! برای انجام کارت شتاب کن زیرا صبح، تو را رسوا می‌کند، حجر از مقصود اشعث آگاه شد و به او گفت: ای یک چشم! می‌خواهی علی را بکشی؟ حجر با شتاب از مسجد خارج شد تا نزد امیر مؤمنان (ع) برود و او را از ماجرا باخبر کند و از توطئه آنها بر حذر دارد ولی حضرت علی (ع) از راه دیگری به سوی مسجد آمد و حجر او را ندید، حضرت وارد مسجد شد و ابن ملجم پیش از وی آمده بود و او را با شمشیر زد. چون حجر وارد شد، مردم می‌گفتند: امیر مؤمنان (ع) کشته شد.

عبدالله بن محمد از دی گوید: من در آن شب در مسجد اعظم کوفه نماز می‌خواندم و در کنار من گروهی از اهالی کوفه حضور داشتند که از ابتدا تا پایان ماه رمضان در مسجد نماز می‌خواندند. ناگهان مردانی را دیدم که نزدیک باب سده نماز می‌خواندند، در این هنگام حضرت علی بن ابی طالب (ع) برای ادای نماز صبح وارد مسجد شد و ندا داد: ای مردم! نماز، نماز؛ و من متحیر بودم که سرو صدا کنم یا درخشش شمشیرها را بنگرم. شنیدم کسی گفت: حکم از آن خداست و از آن تو ای علی و یارانت نیست.

هنگامی که ابن ملجم به حضرت علی (ع) ضربت زد، حضرت فرمود: این مرد را

بگیرید که نگریزد، در ابتدا شبیب بن بجره او را با شمشیر زد ولی شمشیر به چوب در خورد و مردم به سوی درهای مسجد گریختند و به دستگیری آنها پرداختند، شبیب بجره را مردی دستگیر کرد و او را بر زمین زد و بر سینه او نشست و شمشیر را از دستش گرفت تا او را بکشد، در آن هنگام مردم را دید که به سوی او می‌آیند، ترسید که مردم در کشتن او شتاب کنند و کلام او را نشنوند، لذا از روی سینه او برخاست و او را رها کرد و شمشیر را انداخت. شبیب گریخت و به خانه خود پناه برد، پسر عمویش نزد وی آمد و دید که حریر را از سینه می‌گشاید و گفت: این حریر چیست شاید امیر مؤمنان(ع) را کشته‌ای؟ در ابتدا شبیب می‌خواست انکار کند ولی سپس ماجرا را برای او تعریف کرد و پسر عمویش رفت، شمشیرش را برداشت و آمد و او را با شمشیر زد و به قتل رسانید. مردی از قبیله همدان نیز ابن ملجم را دستگیر کرد و پارچه‌ای را که در دست داشت، بر روی او انداخت و او را بر زمین زد. شمشیر را از دستش گرفت و او را نزد امیر مؤمنان(ع) آورد، سومین نفر گریخت و میان مردم ناپدید شد.

چون ابن ملجم نزد امیر مؤمنان(ع) آمد، حضرت نگاهی به او کرده، فرمود: نفس در برابر نفس قصاص می‌شود، اگر از دنیا رفتم، همان گونه که مرا کُشت، او را به قتل برسانید، و اگر زنده ماندم که خود در باره او تصمیم می‌گیرم.

ابن ملجم گفت: به خدا سوگند، من این شمشیر را که به یک هزار درهم خریدم و به یک هزار درهم زهر را تهی کردم مردم و شمشیر را به زهر آغشته کردم و اگر کارگر واقع نشود، خداوند آن را از من دور کند. روایت شده که ام کلثم دختر علی(ع) خطاب به او گفت: ای دشمن خدا! بر پدرم باکی نیست ولی خدا ترا رسوا کرده است، ابن ملجم گفت: پس چرا گریه می‌کنی؟ به خدا سوگند، ضربتی به او زدم که اگر میان تمام مردم شهر توزیع شود، یک تن از آنها زنده نمی‌ماند.

هنگامی که ابن ملجم را از نزد حضرت(ع) بیرون بردند، مردم به او حمله کردند و مانند درندگان او را می‌گزیدند و به او می‌گفتند: ای دشمن خدا! چه کار کردی؟ امت محمد(ص) را نابود کردی و بهترین مردم را کشتی، ابن ملجم ساکت بود و حرفی نمی‌زد، او را به زندان بردند، سپس مردم نزد امیر مؤمنان(ع) رفتند و به او عرض کردند:

حوادث و آشوبهای کوفه / ۳۵۵

ای امیر مؤمنان! درباره دشمن خدا به ما دستور بده زیرا امت را هلاک و دین را تباه کرد. حضرت علی(ع) به آنها فرمود: اگر من زنده ماندم که خودم در باره او تصمیم می‌گیرم و اگر کشته شدم، همان طور که قاتل پیامبر(ص) قصاص می‌شود، او را بکشید، سپس جسد او را با آتش بسوزانید.

گوید: چون حضرت علی(ع) به شهادت رسید و خاندانش از مراسم خاک سپاری وی فراغت یافتند، امام حسن(ع) ابن ملجم را احضار کرد، و او را آوردند، هنگامی که در برابر امام(ع) ایستاد، حضرت(ع) به او فرمود: ای دشمن خدا! امیر مؤمنان را به قتل رساندی، و فساد بزرگی در دین به وجود آوردی، سپس دستور داد تا گردنش را بزنند. ام هیثم بنت اسود نخعیه از امام حسن(ع) درخواست کرد تا جسد ابن ملجم را به او بدهند تا آن را بسوزانند. حضرت نیز جسد را به او تحویل داد و ام هیثم، جسد او را با آتش سوزانید.

درباره قطام و شهادت امیر مؤمنان(ع) ابن میاس مرادی چنین می‌سراید:
من هیچ مهری ندیده‌ام که مرد سخاوتمندی آن را بدهد مانند مهر قطام میان عرب و عجم سه هزار درهم، یک غلام و یک کنیز و ضربت زدن به علی با شمشیر تیز زهرآگین هر قدر هم که مهری گران باشد، باز گرانتر و بهتر از علی نیست و هیچ کشتاری پست‌تر از کشتار ابن ملجم نیست^۱.

امام دو مردی که با ابن ملجم پیمان بسته بودند تا معاویه و عمرو بن عاص را بکشند، یکی از آنها هنگامی که معاویه به رکوع رفته بود به وی حمله کرد ولی ضربت شمشیرش به سرین او اصابت کرد و از مرگ نجات یافت و در همان زمان، وی را دستگیر و به قتل رسانیدند.

اما شخص دیگر در آن شب نزد عمرو بن عاص رفت، عمرو بیمار شده بود، لذا به خارجه بن ابی حبیب عامری دستور داد تا امامت نماز را بر عهده گیرد. او که می‌پنداشت

۱- فلم أدر مهراً ساقه ذو سماحة
ثلاثة آلاف و عبء وقينة
ولا مهر اغلى من على و ان غلا
كهمر قطام من فصيح واعجم
و ضرب على بالحسام المسمم
ولا فتك الا دون فتك ابن ملجم

وی عمرو بن عاص است، بر او حمله کرد و با شمشیر ضربتی به او زد. مردم او را گرفتند و نزد عمرو بن عاص بردند و عمرو او را کُشت، خارجه نیز روز بعد درگذشت.

حادثه حجر بن عدی و عمرو بن حمق و یاران آنها

سبب این فاجعه بزرگ - کُشتن حجر بن عدی^۱ و عمرو بن حمق^۲ و یاران آنها - این بود که چون در سال چهل و یک (ه.ق) معاویه، مغیره بن شعبه را به حکمرانی کوفه گمارد، او را نزد خود فرا خواند و به وی گفت: بدان که پیش از این، مرد بردبار به نصیحت و تذکر نیاز نداشت و مرد حکیمی همچون تو به آموزش. خواستم موارد زیادی را به تو سفارش کنم ولی با اعتماد به بینش تو از آنها صرف نظر می‌کنم. اما چند مورد را باید به تو بگویم: مبادا دشنام و بدگویی از علی و طلب رحمت و آمرزش برای عثمان و عیجوبی و تبعید یاران علی را ترک کنی؛ یاران عثمان را مورد مدح و ثنا قرار ده و آنها را به خود نزدیک کن.

مغیره گفت: من تجربه‌های بسیار اندوخته‌ام. و پیش از تو نیز برای کسان دیگر حکومت کرده‌ام. ولی مرا نکوهش نکرده‌اند و تو مرا امتحان خواهی کرد یا از من خشنود می‌شوی و مرا تحسین می‌کنی و یا خشمناک می‌شوی و مرا ملامت می‌کنی. معاویه

۱- حجر بن عدی بن معاویه بن جبلة بن عدی بن ربیعة بن معاویه اکرمین کندی و برادرش هانی بن عدی از جمله کسانی بودند که خدمت پیامبر اکرم (ص) رسیدند و در جنگهای قادسیه، جمل و صفین به همراه حضرت علی (ع) بودند و از شیعیان آن حضرت به شمار می‌رفتند.

حجر بن عدی گوید: - چنان که کشتی در کتاب رجالش نقل می‌کند - حضرت علی بن ابی طالب (ع) به من فرمود: چه کار می‌کنی اگر تو را بزنند و به تو دستور بدهند تا مرا لعنت کنی؟ عرض کردم: چه بکنم؟ فرمود: مرا لعنت کن ولی از من بی‌زاری مجوی چون من پیرو دین الهی هستم. وی گوید: محمد بن یوسف، او را زد و به او فرمان داد تا حضرت علی (ع) را نفرین کند و او را وادار کند تا کنار در مسجد صنعا بایستد حجر گفت: امیر - معاویه - به من دستور داد تا علی را لعنت کنم، پس او را نفرین کنی و لعنت خدا بر او باد تنها یکنفر از میان جمعیت مقصود او را فهمید و نجات یافت - م.

۲- عمرو بن حمق بن کاهن خزاعی در همه جنگها همراه حضرت علی (ع) شرکت کرد و از جمله کسانی بود که نزد عثمان رفت و مردم را به کشتن وی تشویق کرد. زیاد او را دستگیر کرد و دستور داد تا نه نیزه بر بدنش بزنند، ولی او پس از اصابت نیزه اول یا دوم به شهادت رسید. این واقعه در سال ۵۱ (ه.ق) روی داد و زیاد، سر او را نزد معاویه فرستاد و این نخستین سری بود که در تاریخ اسلام حمل شد. - م.

حوادث و آشوبهای کوفه / ۳۵۷

گفت: انشاءالله تو را خواهیم ستود. مغیره هم والی کوفه شد ولی از ناسزاگویی به امیر مؤمنان(ع) و تهمت زدن به آن حضرت خودداری نمی‌ورزید و عثمان را دعا و برای او طلب آمرزش می‌کرد. هنگامی که حجر بن عدی می‌شنید که کسی به حضرت علی(ع) ناسزا می‌گوید، می‌گفت: لعنت و نفرین خداوند بر شما باد. سپس می‌ایستاد و می‌گفت من گواهی می‌دهم که شخصی را که شما لعنت می‌کنید سزاوار ستایش و آن کس را که شما پاک می‌دانید، سزاوار نفرین است. مغیره همیشه به او می‌گفت: ای حجر از خشم سلطان بپرهیز زیرا غضب او اشخاصی مانند تو را هلاک می‌کند و مغیره نیز او را عفو و رها می‌کرد.

چون اواخر حکومت مغیره فرا رسید، مجدداً درباره حضرت علی(ع) و عثمان سخنان پیشین را تکرار کرد، حجر برخاست و فریادی زد که صدای او را هر که در مسجد بود شنید، بعد گفت: ای انسان (مغیره) دستور بده حقوق ما را که از پرداخت آن جلوگیری کردی، بپردازند، تو چنین حقی نداری که پرداخت حقوق ما را به تأخیر بیندازی، و به بدگویی و دشنام دادن به امیر مؤمنان(ع) عادت کرده‌ای، بیش از $\frac{۲}{۳}$ مردم برخاستند و گفتند: حجر راست گفت، او شخصی راستگوست. حقوق ما را بپرداز و این کار (ناسزاگویی) که تو بر آن اصرار می‌ورزی سودی به حال ما ندارد و از این گونه سخنها بسیار گفتند.

مغیره از منبر پایین آمد، خویشاوندان او اجازه خواستند و نزد وی رفتند و گفتند: چرا این مرد را آزاد گذاشته‌ای تا نسبت به تو گستاخ شود و این چنین با تو سخن گوید تا موجب تضعیف حکومت تو شود و معاویه از تو خشمگین شود. مغیره به آنها گفت: من او را کشته‌ام زیرا پس از من، امیری خواهد آمد و حجر او را مانند من می‌پندارد و همین برخوردی که با من دارد، نسبت به او هم انجام می‌دهد، او هم حجر را دستگیر کرده، به قتل می‌رساند. زمان مرگ من هم فرا رسیده و نمی‌خواهم نیکان این شهر را بکشم تا آنها سعادت‌مند و من، بدبخت شوم و معاویه در دنیا عزیز و مغیره در آخرت تیره بخت باشد. پس از آن مغیره درگذشت و زیاد به حکومت رسید. او هنگام ورود به کوفه خطبه خواند و از خدا برای عثمان طلب رحمت کرد. یارانش را ستود و قاتلان او را مورد نکوهش قرار

داد. در این هنگام، حجر برخاست همان سخنانی که به مغیره می‌گفت به زیاد نیز گفت، سپس زیاد به سوی بصره حرکت کرد و عمرو بن حریث را به جانشینی خود منصوب کرد. زیاد شنید که شیعیان نزد حجر گرد آمده، آشکارا معاویه را لعن کرده، از او بیرزاری می‌جویند و عمرو بن حریث را در مسجد سنگباران کرده‌اند. لذا راه کوفه را در پیش گرفت تا وارد کوفه شد و یکسره به مسجد رفت و بر فراز منبر نشست. در این هنگام، حجر در مسجد بود، زیاد پس از حمد و ستایش پروردگار گفت: بدانید که عاقبت ستمگری و گمراهی، بسیار ناگوار است، اینها سیر و بی‌نیاز شده‌اند و از خشم من ایمنی یافته‌اند که این گونه نسبت به خداوند گستاخ شده‌اند، به خدا سوگند، اگر راه راست را بنویسید، شما را به طریقه خودتان مداوا خواهم کرد. من هیچم، اگر نتوانم شهر کوفه را از حجر مصون بدارم، من او را عبرت آیندگان خواهم کرد، وای بر مادرت ای حجر که در آغاز شب گرفتار گرگ شدی! سپس نزد حجر فرستاد و او را نزد خود فراخواند. او در مسجد بود، هنگامی که فرستاده زیاد نزد او رفت و او را دعوت کرد، یاران او گفتند: هرگز نزد او مرو و به او احترام نگذار. فرستاده هم نزد زیاد بازگشت و خبر سربیزی او را داد، زیاد به فرمانده نگهبانان که شداد بن هیثم هلالی بود، دستور داد تا گروهی را برای دستگیری حجر اعزام کند. او هم دستور را اجرا کرد. یاران حجر آنها را دشنام دادند، آنها بازگشتند و به زیاد اطلاع دادند، او هم مردم کوفه را گرد آورد و گفت: شما با یک دست سر می‌کشید و با دست دیگر بر زخم سر مرهم می‌نهدید، بدنهای شما با من و دلهای شما با حجر احمق است. به خدا سوگند، این نمونه‌ای از دسیسه کاری شماست، به خدا سوگند، باید بی‌گناهی شما برای من اثبات شود وگرنه من قومی را برای اصلاح شما و از بین بردن غرور شما خواهم فرستاد. سران قوم گفتند: به خدا پناه می‌بریم! ما هرگز با آنها هم عقیده نبودیم و جز طاعت تو و خشنودیت مرا می‌نداریم. زیاد گفت: هر یک از شما که یکی از افراد قبیله و خانواده‌اش با حجر همکاری کرده، برخیزد و او را نزد خود فرا خواند، آنها همه برخاستند و بیشتر یاران او را از او جدا کردند. سپس زیاد به فرمانده نگهبانانش دستور داد که نزد حجر برو اگر از تو اطاعت کرد، او را نزد من بیاور وگرنه با شمشیر به او حمله کرده، او را دستگیر کنی و نزد من آورید. فرمانده نگهبان نزد حجر

حوادث و آشوبهای کوفه / ۳۵۹

رفت و او را فرا خواند ولی پیروانش از او حمایت کردند و نگذاشتند دستگیر شود، سر نگهبان با افرادش بر آنها حمله کردند.

ابو عمرطه کندی گفت: تو و یارانت شمشیر ندارید، تنها من شمشیر دارم و شمشیر من برای حمایت شما کافی نیست، لذا برو و به قبیله‌ات ملحق شو آنها از تو حمایت می‌کنند - در آن هنگام زیاد بر فراز منبر نشسته بود و شاهد ماجرا بود - یاران زیاد بر آنها حمله‌ور شدند، یکی از ایرانیان با گرز بر سر عمرو بن حمق می‌زد تا این که از پا در آمد و یارانش او را به سوی قبیله ازد حمل کردند و او در آن جا پنهان شد تا زمانی که بهبودی یافت و از آنجا رفت.

یاران حجر هم به ابواب کنده پناه بردند. یکی از نگهبانان با گرز، دست عائذ بن حمله تمیمی را شکست. عائذ هم دلیری کرده، گرز یکی از نگهبانان را گرفت و با آن جنگید و از حجر و یارانش دفاع کرد تا این که توانستند از باب کنده خارج شوند آن‌گاه استر حجر را آوردند، ابو عمرطه به حجر گفت: سوار شو که تو هم خود و هم ما را کشتی، سپس به او کمک کرد تا سوار استر شود و ابو عمرطه بر اسب خود سوار شد. در این هنگام یزید بن طریف مسلی به او رسید و با گرز، ضربتی بر ران او زد، ابو عمرطه هم شمشیر او را گرفت و با آن ضربتی بر سر او زد که بر زمین افتاد ولی بعد بهبودی یافت.

شمشیر ابو عمرطه، نخستین شمشیری بود که در قیام مردم کوفه زده شد. حجر و ابو عمرطه به سوی خانه حجر حرکت کردند و گروه بسیاری از مردم گرد آنها اجتماع کردند، ولی از قبیله کنده، افراد کمتری آمده بودند. هنگامی که زیاد بر فراز منبر نشسته بود، فرمان داد تا دو قبیله مذحج و همدان تجهیز شده به سوی جبانة کنده روانه شوند و حجر را دستگیر کنند و سایر قبایل یمن را به سوی جبانة صائیدین فرستاد و به آنها دستور داد تا نزد یاور خود حجر بروند و او را دستگیر کرده، نزد وی ببرند، همه آنها رفتند، دو قبیله مذحج و همدان وارد جبانة کنده شدند و هر که را دیدند، گرفتند. زیاد هم اقدام آنان را ستود.

هنگامی که حجر دید یارانش کم شدند، به آنها دستور داد تا بازگردند و به آنها گفت: شما نمی‌توانید با کسانی که به جنگ شما آمده‌اند، نبرد کنید و من مایل نیستم توسط اینها

کشته شوید. آنها بازگشتند و در راه با قبایل مذحج و همدان روبه‌رو شدند و ناگزیر به جنگ پرداختند. در این درگیری، قیس بن یزید اسیر شد و دیگران نجات یافتند. حجر به سوی قبیله حرث حرکت کرد و به خانه یکی از آنها به نام سلیم بن یزید پناه برد ولی مأموران از مخفیگاه او اطلاع یافتند، سلیم شمشیر خود را کشید تا با آنها بجنگد ولی دخترانش گریه و زاری کردند. حجر گفت: من برای دختران تو خطر و بلا آوردم، سلیم گفت: به خدا سوگند تا زمانی که من زنده هستم تو در این خانه اسیر و کشته نمی‌شوی، حجر از یک دریچه مخفی خارج شد و به قبیله نخع رفت و به خانه عبدالله بن حارث، برادر مالک اشتر پناه برد. عبدالله بخوبی از وی پذیرائی و نگهداری کرد. هنگامی که حجر در خانه او بود، ناگاه خبر رسید که مأموران در قبیله نخع در جستجوی تو هستند، سبب اقدام مأموران این بود که کنیز سیاه پوستی از قبیله نخع با آنها روبرو شد، آن کنیز از مأموران پرسید: شما چه کسی را تعقیب می‌کنید؟ آنها گفتند: حجر بن عدی، گفت: او به قبیله نخع پناه آورده است. حجر ناگزیر از آنجا خارج شد و به قبیله ازد رفت و نزد ربیعه بن ناخذ پنهان شد. چون از یافتن او در ماندند، زیاد، محمد بن اشعث رئیس قبیله کنده را خواست و به او گفت: به خدا سوگند، اگر او را نزد من حاضر نکنی، تمام نخلهای تو را قطع و خانه‌هایت را ویران خواهم کرد، و از دست من جان سالم به در نخواهی برد و تو را قطعه، قطعه خواهم کرد، محمد از او مهلت خواست و زیاد، سه روز به او مهلت داد. سپس زیاد، قیس بن یزید را که اسیر شده بود، احضار کرد و به او گفت: بر تو باکی نیست، من بخوبی عقیده تو را نسبت به عثمان و جنگیدن تو همراه معاویه در جنگ صفین را می‌دانم و اگر در کنار حجر جنگیدی فقط از روی تعصب بوده است و من از لغزش تو گذشتم ولی برادرت عمیر را نزد من حاضر کن، او هم برای برادرش امان خواست تا مال و خونش محفوظ باشد، زیاد به برادرش امان داد و او برادرش را در حالی که سخت مجروح بود، نزد زیاد آورد و او دستور داد تا دست و پای او را با زنجیر ببندند. سپس به مأمورانش فرمان داد تا او را با همان حال بلند کنند و به زمین بزنند، و بارها با او چنین کردند. قیس بن یزید به زیاد گفت: مگر تو به او امان ندادی که خون او را نریزی؟ زیاد گفت: آری، من به او امان دادم تا خون او را نریزم و حالا بدون خونریزی او را

می‌گشتم. قیس بن یزید از برادرش ضمانت کرد تا او را آزاد کرد.

حجر بن عدی یک شبانه روز در خانهٔ ربیعیه ماند، آن‌گاه به محمد بن اشعث پیغام داد که برای او از زیاد امان بگیرد تا نزد معاویه برود، محمد هم گروهی از بزرگان از جمله جریر بن عبدالله، حجر بن یزید و عبدالله بن حرث برادر اشتر را گرد آورد، آنها نزد زیاد رفتند و برای حجر امان خواستند تا او را نزد معاویه بفرستند، زیاد هم پذیرفت. آنها به حجر خبر دادند. او نیز نزد زیاد حضور یافت، چون او را دید، گفت: خوش آمدی ای ابا عبدالرحمن! تو هنگام جنگ با ما نبرد می‌کردی و اکنون که مردم با ما صلح کردند در حال جنگ هستی، تو به خودت ظلم و جنایت می‌کنی.

حجر گفت: من از فرمان تو سرپیچی نکردم و از جماعت مسلمانان جدا نشدم، و هنوز بر بیعت خود هستم. زیاد دستور داد تا او را به زندان ببرند. چون او را بردند، گفت: به خدا سوگند، من خیلی مایلیم که رگ گردن او را قطع کنم. آن‌گاه یاران او را تعقیب کرد. عمرو بن حمق به همراه رفاعه بن شداد به سوی موصل رفتند و هر دو در دامنهٔ کوهی پنهان شدند. خبر آنها به حاکم رسید، او نیز به سوی آنها رفت، آن دو از مخفیگاه خود خارج شدند، رفاعه گریخت و عمرو با نیزه کشته شد.

سپس زیاد دوازده نفر از یاران حجر بن عدی را زندانی کرد، آن‌گاه رؤسای محله‌های مختلف را نزد خود فرا خواند که عبارت بودند از: عمرو بن حرث، رئیس محلهٔ اهل مدینه، خالد بن عرفطه رئیس محلهٔ تمیم و همدان، قیس بن ولید، رئیس کوی ربیعیه و کنده و ابو بردة بن ابی موسی اشعری، رئیس کوی مذحج و اسد.

آنها گواهی دادند که حجر بن عدی، مردم را گروه گروه نزد خود گرد آورده و خلیفه را دشنام داده و آنها را به جنگ با معاویه وادار کرده است. او ادعا کرده که فقط خلافت شایستهٔ خاندان ابی طالب است. حجر در شهر کوفه قیام و حاکم معاویه را از شهر اخراج و از علی بن ابی طالب دفاع کرده و بر او درود فرستاده و از دشمنان و کسانی که با او جنگیدند بیزار است و این گروهی که همراه او هستند از سران یاران او به شمار می‌آیند و با او هم عقیده و همراه هستند.

زیاد، شهادت گواهان را خواند و گفت: من می‌خواهم که تعداد گواهان بیشتر از چهار

نفر باشد. آن گاه مردم را فرا خواند تا گواهی دهند. از آن میان، اسحاق و موسی، فرزندان طلحة بن عبیدالله، منذر بن زبیر، عماره بن عقبه بن ابی معیط، عمرو بن سعد بن ابی وقاص و جز آنان شهادت دادند.

شریح بن حرث قاضی و شریح بن هانی شهادت گواهان را تأیید کردند ولی شریح بن هانی همیشه می‌گفت: من گواهی نداده‌ام و شریح قاضی را سخت سرزنش کردم. سپس زیاد حجر بن عدی و یارانش را به وائل بن حجر حضرمی و کثیر بن شهاب تحویل و به آن دو دستور داد تا آنها را به سوی شام ببرند و آنها شبانه حرکت کردند.

هنگامی که به نجف رسیدند، شریح بن قاضی به آنها پیوست و به وائل نامه‌ای داد و گفت: این نامه را به معاویه برسان. او هم نامه را دریافت کرد. آنها به سفر خود ادامه دادند تا به مرج عذرا در حومه دمشق رسیدند، اسیران عبارتند از: حجر بن عدی کندی، ارقم بن عبدالله کندی، شریک بن شداد حضرمی، صیفی بن فسیل شیبانی، قبیصة بن ضبیعه عسی، کریم بن عقیف خثعمی، عاصم بن عوف بجلی، و رقاء بن سمی بجلی، کدام‌حیان، عبدالرحمن بن حسان عنزیان، محرزین شهاب تمیمی و عبدالله بن حویه سعدی تمیمی، تعداد آنها دوازده نفر بود، زیاد دو مرد دیگر به نامهای عتبه بن اخنس از قبیله سعدبکر و سعد بن نمران همدانی را نیز به آنها ملحق کرد که تعداد آنها به چهارده نفر رسید. معاویه دستور داد تا شش نفر آنها را آزاد کنند و هشت نفر دیگر را کشت، البته پس از این از آنها خواست تا از حضرت علی (ع) بیزارى جویند و او را لعنت کنند ولی آنها از این کار امتناع کردند.

هند، دختر زید انصاری که از شیعیان بود، در رثای حجر چنین سرود:

ای ماه روشنایی بخش! بالا برو شاید حجر را در حال سیرو سفر ببینی او به سوی معاویه بن حرب در حرکت است تا او را بنا بر ادعای زیاد بگشود پس از حجر، ستمگران به ظلم و جور پرداختند و کاخهای خورنق و سدیر برای آنها خوش آیند شد^۱ پس از وی

۱- ترفع ایها القسمر المنیر تبصر هل نرى حجر یسیر
یسیر الی معاویة بن حرب لیقتله کما زعم الامیر
تجبرت الجبابرة بعد حجر وطاب لها الخورنق والسدیر

حوادث و آشوبهای کوفه / ۳۶۳

شهرها دچار خشکسالی می‌شوند گویا ابرهای بارانزا آنها را سیراب نکردند ای حجر! حجر بن عدی تندرستی و شادکامی، پذیرای توباد از سرنوشت علی(ع) و پیر مردی که در دمشق فریاد می‌کشد، بر تو بیمناکم اگر تو از دنیا بروی، بدان که هر سرور قومی نیز از دنیا به سوی مرگ باز می‌گردد^۱.

گویند: حجر هنگام شهادت به افراد قبیله‌اش گفت: زنجیر و بند را از من باز نکنید و خون را از پیکرم نشوید تا من با همین حال در قیامت، معاویه را ملاقات کنم. ابن سیرین گوید: شنیدیم که معاویه هنگام مرگ می‌گفت: (روز حسابرسی من با تو ای حجر، بسیار طولانی است). و این حادثه دردناک در سال ۵۱ (ه.ق) روی داد.^۲

حادثه جویریة بن مسهر عبدی

جویریة بن مسهر عبدی، یکی از صالحان و دوست صمیمی حضرت علی(ع) بود و آن حضرت(ع) به او علاقه داشت. یک روز که از راه می‌گذشت، آن حضرت به او نگریست و او را صدا کرد و فرمود: ای جویریة! به من ملحق شو زیرا هرگاه تو را می‌بینم، به تو بیشتر علاقه‌مند می‌شوم.

اسماعیل بن ابان به نقل از صباح از مسلم از حبه عرنی گوید: روزی همراه حضرت علی(ع) از راهی می‌گذشتیم و جویریة در فاصله دوری، پشت سر آن حضرت حرکت می‌کرد. امام(ع) فرمود: ای پدر مرده به من ملحق شو! آیا نمی‌دانی من تو را دوست دارم؟ جویریة به سوی امام(ع) دوید. حضرت(ع) فرمود: من اموری را به تو می‌گویم، آنها را حفظ کن، سپس هر دو پنهانی به گفت‌وگو پرداختند. پس از آن جویریة به حضرت(ع) عرض کرد: ای امیر مؤمنان(ع) من فراموشکار هستم. امام(ع) فرمود: من

۱- و اصبحت البلاد له محولا
الا یا حجر حجر بن عدی
اخاف علیک ما اردی عدیا
فان تهلك فكل زعيم قوم
۲- تاریخ ابن اثیر، و تاریخ طبری در حوادث سال ۵۱ (ه.ق) مراجعه کنید.
کسان لم یحییها مزن مطیر
تلقنتک السلامة والسرور
و شیخا فی دمشق له زئیر
من الدنیا الی هلك یصیر

دوباره گفتار خود را برای تو تکرار می‌کنم تا به خاطر بسپاری. سپس امام(ع) در پایان گفتارش به او فرمود: ای جویریہ! دوست ما را تا زمانی که ما را دوست دارد، دوست بدار، و چون با ما دشمن شد، او را دشمن بدار و دشمن ما را مادام که با ما دشمن است، دشمن بدار و چون دوست ما شد، او را دوست بدار. گوید: گروهی که درباره حضرت علی(ع) دچار شک و تردید بودند، می‌گفتند: آیا می‌بینید او می‌خواهد جویریہ را وصی خود قرار دهد همچنان که ادعا می‌کند، خود، جانشین پیامبر(ص) است؟ و این سخنان را از آن رو می‌گفتند که او را پیوسته همراه علی(ع) و مورد عنایت خاص او می‌دیدند. روزی جویریہ نزد حضرت علی(ع) آمد در حالی که آن حضرت بر پهلو خوابیده بود و گروهی از یارانش نزد او بودند. جویریہ، آن حضرت را صدا کرد و گفت: ای آن که خوابیده‌ای! بیدار شو، بر سر تو ضربتی زده خواهد شد که محاسنت به خون آن رنگین می‌شود. امیر مؤمنان(ع) لبخندی زد و فرمود: من هم در مورد سرنوشت تو می‌گویم. آگاه باش، سوگند به آن که جانم در دست قدرت اوست، تو را نزد مردی خودخواه و حرامزاده می‌برند، دست و پایت را قطع می‌کنند و بر تنه درخت خرما کافری تو را به دار می‌کشند.

راوی گوید: به خداوند سوگند، مدتی از این جریان نگذشته بود که زیاد ملعون، جویریہ را دستگیر و دست و پایش را قطع کرد و او را بر تنه درخت خرما کوتاهی که نزدیک درخت خرما ابن معکبر بود و تنه‌ای بلند داشت، به دار آویخت.^۱

زیاد بن ابیه از کسانی بود که به طور آشکار با امیر مؤمنان(ع) دشمنی می‌کرد. او یاران علی(ع) را می‌شناخت، آنها را تعقیب می‌کرد و هر جا می‌یافت، به قتل می‌رساند. عبدالرحمن بن حسان عنزی از یاران علی(ع) بود که در کوفه اقامت داشت و مردم را علیه بنی امیه تحریک می‌کرد. زیاد او را دستگیر کرد و به شام فرستاد، معاویه از او خواست تا از حضرت علی بیزاری جوید ولی عبدالرحمن بتندی به او پاسخ داد. لذا معاویه، او را به سوی زیاد فرستاد و در سال ۵۱ (ه.ق) او را به شهادت رسانید.

۱- در شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۹۱، ابن معکبر ذکر شده، در حالی که در متن کتاب ابن معکبر آمده است - م.

حادثه عبدالله بن یقطر، برادر رضاعی امام حسین (ع)

عبدالله بن یقطر یکی از یاران پیامبر و همسال امام حسین بود - چنان که ابن حجر در اصابه و جزری در اسدالغابه آورده‌اند - لده به معنای همسالی است که با تو به دنیا آمده و رشد می‌کند - زیرا پدر یقطر، خادم پیامبر (ص) بود و همسرش میمونه در خانه امیر مؤمنان (ع) خدمت می‌کرد. عبدالله، سه روز پیش از ولادت امام حسین (ع) به دنیا آمد و میمونه، پرستار امام حسین (ع) نیز بود.

لذا عبدالله به برادر رضاعی امام حسین (ع) شهرت یافت، با این که امام حسین (ع) تنها از مادرش فاطمه (س) شیر خورد.

ابو مخنف گوید: پس از این که امام حسین (ع) از مکه خارج شد و به حاجر از قبایل رمه رسید، برادر رضاعی اش عبدالله بن یقطر حمیری را در جواب نامه مسلم بن عقیل نزد وی فرستاد. مسلم در نامه‌اش از امام حسین (ع) خواسته بود تا به کوفه بیاید و همراهی مردم را به اطلاع وی رسانده بود ولی حصین بن نمیر تمیمی در قادسیه عبدالله را دستگیر کرد و او را نزد ابن زیاد فرستاد. او از عبدالله خواست تا در باره امام، اطلاعاتی در اختیار وی قرار دهد ولی عبدالله چیزی نگفت. لذا ابن زیاد به او گفت: به بالای قصر برو و کذاب بن کذاب را لعنت کن. هنگامی که پائین آمدی، در باره تو تصمیم خواهم گرفت. عبدالله به بالای قصر رفت چون بر مردم تسلط یافت، گفت: ای مردم، حسین بن علی (ع)، فرزند دختر رسول خدا (ص)، مرا به سوی شما فرستاده است تا او را علیه ابن مرجانه و ابن سمیه حرامزاده، فرزند حرامزاده یاری کنید. آن گاه، عیب‌الله، دستور قتل او را صادر کرد. او را از فراز قصر به زمین انداختند که استخوانهای وی خرد شد. در آخرین لحظات مردی به نام عبدالملک بن عمیر لخمی - قاضی و فقیه کوفه - نزد او آمد و سر او را برید، چون مردم به او اعتراض کردند، گفت: می‌خواستم او را آسوده کنم.

هنگامی که خبر شهادت عبدالله بن یقطر، مسلم بن عقیل و هانی بن عروه به امام حسین (ع) رسید، در شهر زباله بود، آن گاه مردم را از این خبر آگاه کرد و فرمود: خبر ناگوار شهادت مسلم بن عقیل هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر را دریافت کردیم، آنها شیعیان ما را خوار و بی‌یاور کردند...

طبری در تاریخش واریلی در کشف الغمه آورده‌اند شخصی که امام حسین (ع) در پاسخ نامه مسلم به کوفه فرستاد، قیس بن مسهر صیداوی بود که حصین بن نمیر تمیمی در قادیسیه او را دستگیر کرد و نزد عبیدالله بن زیاد فرستاد. ابن زیاد، نامه را خواست، قیس گفت: آن را پاره کردم، گفت: چرا چنین کردی؟ قیس گفت: برای این که از مطالب آن آگاه نشوی. ابن زیاد گفت: این نامه به چه کسانی نوشته شده بود؟ گفت: به گروهی از مردم که نامشان را نمی‌دانم. ابن زیاد گفت: حال که ما را از اخبار آگاه نمی‌کنی، بالای منبر برو و کذاب بن کذاب - منظورش امام حسین (ع) بود - را دشنام بده. قیس نیز بالای منبر رفت و گفت: ای مردم! حسین بن علی (ع) بهترین مردم و فرزند فاطمه دختر رسول خدا (ص) است و من فرستاده او به سوی شما هستم و من در حاجر از قبایل رومه از او جدا شدم، او را یاری کنید. سپس عبیدالله بن زیاد و زید بن معاویه و پدرش را لعنت کرد و بر امیر مؤمنان (ع) درود فرستاد. آن گاه ابن زیاد دستور قتل او را داد، قیس را به بالای قصر بردند و از بالای آن به زیر انداختند که قطعه قطعه شد و به شهادت رسید.

طبری و واریلی در باره عبدالله بن یقطر گویند که امام حسین (ع) او را همراه مسلم بن عقیل (ره) به کوفه فرستاد و هنگامی که مسلم پیمان شکنی مردم کوفه را دید، پیش از این که به شهادت برسد، عبدالله بن یقطر را به سوی امام حسین (ع) فرستاد تا ایشان را از فرجام کار آگاه کند. ولی در بین راه، حصین بن نمیر تمیمی، او را دستگیر کرد و آنچه که ذکر کردیم، به وقوع پیوست.

حادثه مسلم بن عقیل و هانی بن عروه (رض)

هنگامی که خبر مرگ معاویه به کوفیان رسید، علیه یزید، شایعه ساختند و از خودداری امام حسین (ع) از بیعت با یزید و حرکت وی به سوی مکه آگاه شدند، شیعیان در خانه سلیمان بن صرد خزاعی گرد آمدند، و درباره مسائل گذشته به بحث و تبادل نظر پرداختند. سپس درباره نوشتن نامه به امام حسین (ع) برای ورود به کوفه با یکدیگر مشورت کردند و خطیبان آنها در این باره خطبه‌ها ایراد کردند و نامه‌هایی برای او نوشتند و آنها را به وسیله عبدالله بن مسمع و عبدالله بن وال فرستادند و به آنها دستور دادند تا با

حوادث و آشوبهای کوفه / ۳۶۷

شتاب حرکت کنند. آنها نیز با سرعت رفتند تا این که در دهم ماه مبارک رمضان وارد مکه شوند، پس از دو روز، نامه‌های دیگری به امام(ع) نوشتند و آنها را همراه قیس بن مسهر صیداوی و عبدالرحمن عبدالله ارجی روانه کردند. دو روز دیگر نیز نامه‌هایی نوشتند و به وسیله هانی بن هانی سبیبی و سعید بن عبدالله حنفی ارسال کردند، تا این که تعداد نامه‌ها به دوازده هزار رسید. آنها در این نامه‌ها هلاکت معاویه را مژده داده، یزید را تحقیر و از امام دعوت کردند تا به کوفه بیاید و تعهد کردند که در این راه از بذل جان و مال دریغ نورزند.

کوفیانی که به حضرت نامه نوشتند، عبارت بودند از: حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، سلیمان ابن صرد، رفاعه بن شداد، مسیب بن نجبه، شیب بن ربیع، حجار بن ابجر، یزید بن حرث بن رویم، عزرة بن قیس، عمرو بن حجاج، محمد بن عمیر و بزرگانی مانند آنان.

هنگامی که امام حسین(ع) چنین دید، مسلم بن عقیل را فرا خواند و به او دستور داد تا به کوفه برود و مسائل مهم را به وی یادآوری کرد و در جواب نامه مردم کوفه نامه‌ای بدین مضمون نوشت:

«هانی و سعید آخرین فرستادگان شما با نامه‌هایتان نزد من آمدند، هرآنچه را که گفته بودید، دانستم، مهمترین سخن شما این بود که امام نداریم، نزد ما بیا شاید به سبب تو خداوند ما را به راه راست هدایت کند. اینک برادر و پسر عمو و معتمد خود از خاندانم، مسلم بن عقیل را نزد شما می‌فرستم، اگر او به من بنویسد که نظر مردم، خردمندان و افراد با فضیلت همان گونه است که فرستادگان شما به من گفته‌اند و در نامه‌هایتان خوانده‌ام، به خواست خدا به زودی نزد شما خواهم آمد. به جان خودم سوگند که امام و پیشوا، کسی است که به کتاب خدا عمل کند. عادل و پیرو دین حق باشد و نفس خودش را وقف خداوند کند.» والسلام.

مسلم مانند سایر خاندان علی(ع) مردی درستکار و وفادار و نمونه شجاعت و ایمان بود و از دستوره‌های خویشاوند و مولایش امام حسین(ع) پیروی کرد. هنگامی که مسلم وارد کوفه شد، رؤسای قبایل برای بیعت کردن با او اجتماع کردند و او به نمایندگی از

سوی امام حسین (ع) با آنها بیعت می‌کرد، وی در خانه مختار بن ابی عبید ثقفی اقامت کرد و شیعیان نزد او می‌رفتند. هرگاه شیعیان نزد او اجتماع می‌کردند، مسلم، نامه امام حسین (ع) را در پاسخ نامه آنها نوشته بود، برای آنها قرائت می‌کرد و آنها می‌گریستند و خطیبان کوفه در حضور مسلم به ایراد خطبه پرداختند مانند عابس بن ابی شیبب شاکری، حبیب بن مظاهر اسدی و تعداد افرادی که با امام (ع) بیعت کردن، هجده هزار نفر یا بیشتر رسید.

خاندان حضرت علی (ع) از مردم کوفه ناراضی بودند زیرا آنها امام حسن (ع) را یاری نکردند و فریب درهمهای معاویه را خوردند. ولی استقبال گرمی که از مسلم به عمل آوردند، تمام آن نارضایتی‌ها را از بین برد و تمام گناهانشان را زدود، مسلم نامه‌ای به امام حسین (ع) نوشت که مردم به سوی شما روی آورده‌اند و بزرگان اظهار وفاداری می‌کنند و از این که نسبت به اهل بیت رسول خدا (ص) کوتاهی کردند، پشیمان هستند زیرا حکومت این خاندان برای دین و دنیای آنها سودمندتر است. مسلم، امام حسین (ع) را تشویق کرد تا به عراق بیاید و در آن سرزمین آثار نیاکانش را احیا کند. مسلم، نامه را به وسیله عابس بن ابی شیبب شاکری فرستاد و از امام (ع) خواست تا به سرعت نزد وی بیاید.

این رویداد، اراده‌ها و احساسات را در مراکز امویان برانگیخت و موجب نگرانی هم‌پیمانها و دوستان آنها شد، عمر بن سعد، عماره بن عقبه، عبدالله بن مسلم حضرمی و امثال آنها نامه‌ای بدین مضمون به یزید نوشتند: مسلم بن عقیل به کوفه آمده است و شیعیان با او بیعت کرده‌اند و اگر تو به سرنوشت کوفه علاقه مند هستی، مردی توانا و دانا بفرست تا فرمان تو را به کار بندد و در رویارویی با دشمنان مانند تو باشد چون نعمان بشیر - حاکم کوفه - مردی ضعیف و ناتوان است یا این‌گونه وانمود می‌کند.

یزید هیچ کاری را بدون مشورت با سرجون غلام معاویه انجام نمی‌داد، یزید درباره نامه‌ها هم با او مشورت کرد که چه کسی را امیر کوفه کند. سرجون به او پیشنهاد کرد تا عبیدالله بن زیاد را به حکومت عراق بگمارد ولی چون روابط یزید و ابن زیاد به سردی گراییده بود، سرجون در این باره عهدنامه‌ای را به یزید نشان داد که معاویه اندکی قبل از

حوادث و آشوبهای کوفه / ۳۶۹

مرگش نوشته بود، چنان که مورخان ذکر کرده‌اند. یزید هم حکومت کوفه را به ابن زیاد واگذار کرد. وی در آن زمان حاکم بصره بود و یزید، حکومت کوفه را نیز بدان افزود، و نامه‌ای بدین مضمون به او نوشت: پیروان من از مردم کوفه نامه نوشتند و به من اطلاع دادند که ابن عقیل در کوفه است و گروههایی از مردم را گرد می‌آورد تا میان مسلمانان تفرقه ایجاد کند. هرگاه نامه مرا خواندی، به سوی کوفه حرکت کن و چون به کوفه رسیدی همان طور که برای یافتن مَهره گمشده‌ای تلاش می‌کنی به جستجوی او بپرداز تا او را بیابی، آن‌گاه او را با زنجیر ببند یا او را به قتل برسان یا تبعید کن. ابن زیاد از نامه یزید و فرستاده‌اش قدرت، فراست و اختیارات وسیعی در مورد صرف اموال و وعده به دیگران یافت و یزید به او اختیارات تام داد و این نامه را نوعی ارتقا انگاشت. ابن زیاد، حکومتش را در بصره سامان بخشید و از بیم انتشار تبلیغات ابن زبیر یا امام حسین (ع) در بصره، زمام امور را به برادر و یازان با تجربه‌اش سپرد و آماده سفر به کوفه شد به طوری که مردم از قصد وی آگاه نشدند و با شتاب و گستاخی تمام به سوی کوفه حرکت کرد و به طور ناشناس و با نقاب در حالی که عمامه سیاهی بر سر داشت، وارد کوفه شد و مردم تصور کردند که او حضرت حسین بن علی (ع) است و کسانی که در جاده‌ها و راههای کوفه با او برخورد می‌کردند، به گمان این که او امام حسین (ع) نوّه پیامبر اکرم (ص) است، به عنوان امام به او سلام می‌کردند و با احترام به او خوش آمد می‌گفتند و دست و پایش را می‌بوسیدند و او بالای مرکبش بود و با هیچ کس سخن نمی‌گفت، تا این که به قصر اماره رسید و در را کوبید، در حالی که نعمان بن بشیر در محاصره بود. زمانی که او را شناخت، در را باز کرد و ابن زیاد وارد شد. در این هنگام خبر ورود ابن زیاد انتشار یافت. در آن شب، کوفه مانند دیگی می‌جوشید. برخی، مردم را به پایداری و استقامت دعوت می‌کردند و برخی، موجب دلسردی دیگران می‌شدند. ابن زیاد به تنهایی وارد کوفه شد و مردم را غافلگیر کرد و فقط در مرکز حکومت فرود آمد، و اموال و سلاحها را در اختیار گرفت و در همان شب، مراکز مهمی را که به طور آشکار با مسلم همکاری نکرده بودند، نظم بخشید، و جارچی او، مردم را برای شنیدن سخنرانی او در مسجد جامع کوفه گرد آورد، ابن زیاد با بی پروایی از منبر بالا رفت - و بی باکی خطیب به سخنانش قدرت نفوذ

می‌دهد و بر افکار مردم تأثیر می‌گذارد - ابن زیاد نه از سوی خداوند و رسولش بلکه از طرف یزید به مردم وعده می‌داد و آنها را تهدید می‌کرد. و سلام و درود یزید را به آنها ابلاغ کرد ولی در ابتدا مردم، جواب سلام او را ندادند، ابن زیاد کسانی را که از او اطاعت می‌کردند با وعده‌های بزرگ فریب می‌داد و مخالفانش را با شمشیر بُران تهدید می‌کرد در حالی که شمشیر آخته در دست داشت. در این هنگام، گروه اندکی جواب سلام او را دادند. سپس جارچی او زُوسا و سرپرستان را برای گرفتن بیعت، وفای به عهد، توزیع هدیه‌ها به مجازات شدید مخالفان گرد آورد. با اعلام وی بسیاری از مردم نزد وی شتافتند، دلها از مسلم برگشت و مردم از وی روی گردان شدند و لحن سخن انجمنها و گروهها تغییر کرد.

آری، پس از دقت و بررسی در علل و اسرار شکست قیام کوفه، جایی برای شگفتی باقی نمی‌ماند زیرا ابن زیاد در لباس امام حسین (ع) کوفیان را غافلگیر کرد و در میان نگهبانان آماده در دارالاماره مستقر شد.

پس از این که امام حسین (ع) دعوت مردم کوفه را اجابت کرد و مسلم بن عقیل را به نمایندگی خود فرستاد، وظیفه مردم کوفه، این بود که بزرگانشان با یکدیگر متحد شوند و محلات آن گرد هم آیند و کارگزار یزید و اطرافیانش را از شهر بیرون کنند و مراکز کوفه را به نماینده امام حسین (ع) تحویل دهند و کارهای مهمی که نسبت به آن آگاهی و شناخت بیشتر دارند، به او پیشنهاد کنند.

مسلم به عقیل به عنوان حاکمی مختار یا نماینده‌ای تام الاختیار به کوفه نیامد تا بتواند در کارهای مربوط به خود و دیگران، آزادانه و با مسئولیت عمل کند. بلکه امام حسین (ع) او را به عنوان شخص مورد اعتماد خویش فرستاد تا بر کارهای آنها نظارت کند و از حقیقت گفتار آنان اطلاع یابد. ولی کوفیان، او را فریب دادند و خود نیز فریفته خودکامگان شدند و از پاکی جامعه و ضعف دشمن استفاده نکردند تا این که ابن زیاد، آنها را غافلگیر کرد و با وعده و تهدید میان آنها تفرقه افکند، و با فریب و تهدید شور و هیجان آنها را فرو نشاند، هنگامی که سروصدای اطرافیان مسلم فرو نشست، ابن زیاد، یاوران مسلم را از شهر تبعید کرد و بزرگان شیعه مانند مختار بن ابی عبید ثقفی، مسیب

حوادث و آشوبهای کوفه / ۳۷۱

بن نجبه، سلیمان، رفاعه و افرادی را که سخت‌گیریها تأثیری در اراده آنها نداشته است و فریب وعده‌های دروغین او را نخورده بودند به زندان انداخت و دیگران را به خدمت گمارد، پس از آن بیشتر راحت طلبان به گوشه‌خانه‌ها پناه بردند.

مسلم - همان کسی که بیش از سی هزار نفر با او بیعت کردند - پس از دستگیری، دوستان بزرگ و با نفوذش مانند مختار ثقفی و سلیمان خزاعی تنها و بی‌یاور ماند، لذا به دوستش هانی پناه برد. هانی از نظر سن، مقام، فراست و قبيله بزرگترین شخصیت کوفه به شمار می‌رفت زیرا بیش از هشتاد سال عمر داشت، و رئیس کنده، بزرگترین محله کوفه بود، به طوری که هرگاه، یاری می‌خواست، سی هزار مرد مبارز به کمک او می‌شتافتند. هانی و پدرش از دوستان حضرت علی (ع) و یاران وی در جنگهای عراق به شمار می‌رفتند.

هانی به گرمی به او خوش آمدگفت و به او پناه داد، تا زمانی که خداوند، گرفتاری او را برطرف کند و هانی برای این که دعوت ابن زیاد را اجابت نکند، به منظور مدارا با او خودش را به بیماری زد ولی ابن زیاد به هانی و سابقه او چشم داشت و فریب دادن افراد با نفوذ و مؤثری همچون او را کمک بزرگی برای اجرای اهدافش می‌دانست.

گویند: هانی و یا شریک به مسلم بن عقیل، پیشوای خاندان عقیل و نماینده امام حسین (ع) پیشنهاد کرد تا ابن زیاد را با فریب و به طور ناگهانی بکشد ولی مسلم در پاسخ چنین گفت: من از خاندانی هستم که از خیانت بیرزایم.

این جمله، مفهومی ژرف و وسیع دارد. خاندان علی (ع) به سبب پایبندی به حق و صداقت با خیانت و حيله گری، حتی هنگام ضرورت نیز مخالف بودند و پیروزی را که با نیروی حق ولی دیر به دست آید بر پیروزی که با فریب و نیرنگ ولی زود فراهم آید، ترجیح می‌دادند، و این روش آنان در میان گذشتگان آنها مشهور است و جانشینان آنها نیز این شیوه را به ارث برده‌اند، چنان که گویی آنها برای برپایی حکومت حق و فضیلت در دل عارفان پاک‌باخته آفریده شده‌اند، و تاریخ، جایگاه ویژه آنها را در دلها حفظ کرده است.

ابن مرجانه با نیرنگ زمینه قتل هانی را فراهم کرد. لذا او را به بهانه بحث و تبادل نظر

در امور داخلی کوفه نزد خود فرا خواند ولی پس از این که هانی نزد او رفت، ابن زیاد به او خیانت کرد و به او دشنام داد. بینی‌اش را خرد کرد و سرش را برید.

این حادثه در میان سران کوفه و مردم، انعکاس چشمگیری داشت و به سبب آن، مردم متحیر و مبهوت و از اطراف مسلم پراکنده شدند، شب هنگام، مسلم، تنها و سرگردان و بی‌خانمان بود، در راه با زن پرهیزکاری به نام طوعه از قبیله کنده رو به رو شد - او کنیزی بود که شرافت تاریخ را از آن خود کرد و هنگامی که قومش این شرافت جاودان را از دست دادند و مطامع دنیا، آنها را فریب داد. او ارزش این فضیلت را دریافت - او جلو در خانه‌اش نشسته بود، مسلم از او آب خواست، زن برای مسلم آب آورد و او نوشید. پس از آن مسلم ایستاد یکبار به ابتدای کوچه و یکبار به انتهای آن نظر افکند، گویا انتظار داشت کسی او را تعقیب کند، آن زن متوجه غربت مسلم شد و در این باره از او پرسید. وی گفت: آری، من مسلم بن عقیل هستم و اینها مرا تنها گذاشته‌اند، این مطلب به طوعه گران آمد، لذا مسلم را به خانه‌اش دعوت کرد که تا صبح او را در خانه‌اش مخفی کند، پس اتاقی را برای او فرش کرد و برای او شام آورد ولی مسلم نخورد. دیری نپایید که فرزندش آمد. او یکی از اوباش بود، چون مشاهده کرد که مادرش به یکی از اتاقها زیاد رفت و آمد می‌کند دچار شک و تردید شد و به او گفت: به خدا سوگند، آمد و شد بسیار تو به این اتاق، مرا به شک انداخته است. مادرش چیزی نگفت ولی فرزندش بسیار اصرار کرد و مادرش از او تعهد گرفت تا راز او و مسلم بن عقیل، نماینده امام حسین (ع) را فاش نکند و بعد از سوگند یاد کردن، او را از ماجرا آگاه کرد.

بامداد، جوان نزد ابن اشعث رفت و راز مسلم و محل خوابیدن او را فاش کرد او نیز ابن زیاد را در جریان قرار داد و او گروههایی را برای دستگیری وی فرستاد.

مسلم پس از نماز مشغول تلاوت قرآن بود که صدای سم اسبان و همهمه سواران را شنید و به او الهام شد که زمان مرگش نزدیک است. شیر خاندان عقیل از آشیانه‌ای خارج شد و به سوی در خانه و سپاهیان رفت. فرمانده آنها، محمد بن اشعث بود. کار طرفین به جنگ انجامید، مسلم پیاده و آنها سوار بودند ولی بزرگ خاندان عقیل به آنها حمله‌ور شد چنان که شیر به سوی گوسفندان هجوم می‌آورد، و آنها عقب نشینی می‌کردند و از

حوادث و آشوبهای کوفه / ۳۷۳

نگهبانان یاری طلبیدند و گلوله‌ای آتشین از فراز بامها به سوی او پرتاب می‌شد، مسلم پیوسته با شمشیر به آنها حمله می‌کرد و هنگام حمله با حالتی برافروخته، این اشعار را سرود:

سوگند یاد کرده‌ام که آزاد کشته شوم اگر چه مرگ، ناگوار و ناپسند است هر کس
روزی دچار گزند و آسیب می‌شود و گرم و سرد با هم آمیخته است نفس من آرامش و
اطمینان یافت ولی بیم دارم که به من دروغ گفته شود و مرا فریب دهند^۱.
سپس دو ضربه، میان وی و بکیربن حمران حمیری ردوبدل شد. بکیر، ضربتی به
دهان مسلم زد که لب بالای وی را قطع کرد و شمشیر در لب پایین او نشست، و دو دندان
جلو او را شکست. مسلم نیز ضربتی سخت بر سر وی زد و ضربتی دیگر به گردنش زد
که نزدیک بود به شکمش برسد که یارانش او را نجات دادند و مسلم شعرش را سرود.
ابن اشعث به ناچار پیش آمد و به مسلم گفت: اگر سلاحت را بیندازی، به تو امان
می‌دهم. مسلم گفت: امان شما اعتباری ندارد. پس از این که چندبار پیشنهاد خود را
تکرار کردند، مسلم برای حفظ جان و جلوگیری از خونریزی، تسلیم شدن را واجب
دانست. لذا خود و سلاحش را در اختیار آنها قرار داد. زمانی که دشمنان به او دست
یافتند، فهمید که فریب خورده است و پشیمان شد ولی پشیمانی سودی نداشت و کار از
کار گذشته بود.

محمد بن اشعث، ابن عقیل را به در قصر آورد و اجازه ورود خواست. به او اجازه
داده شد و او خبر مسلم بن عقیل را با ضربتی که بکیر به او زده بود، به عبیدالله بن زیاد
گفت. ابن زیاد گفت: دور باد. محمد بن اشعث در باره امانی که به مسلم داده بود با وی
صحبت کرد، عبیدالله گفت: تو را نفرستاده بودم که به او امان بدهی، تو را فرستادم تا او را
بیاوری. ابن اشعث سکوت کرد.

هنگامی که مسلم بن عقیل به در قصر رسید، تشنه بود. بر در قصر گروهی در انتظار

۱- اقسمت لا اقتل الا حُرّاً وان رأیت الموت شیناً نکرا
کل امریء یوماً ملاق شرا او یخلط البارد سخناً مرا
رد شعاع النفس فاستقرا اخفاف ان اکذب او اغرا

اجازه ورود نشسته بودند که عماره بن عقبه بن ابی معیط، عمرو بن حرث، مسلم به عمرو باهلی و کثیر بن شهاب از آن گروه بودند و کوزه آبی کنار در قصر قرار داشت. مسلم آب خواست. مسلم باهلی گفت: آیا می بینی این آب چقدر خنک است به خدا سوگند، یک قطره از آن نخواهی چشید تا آن که آب جوشان را در آتش جهنم بجوشی. ابن عقیل گفت: وای بر تو، کیستی؟ گفت: من همان کسی هستم که وقتی تو منکر حق بودی، آن را شناخت و زمانی که به خلیفه خیانت می کردی، وفادار و نیکخواه او بود و وقتی که سرپیچی و مخالفت می کردی، شنوا و فرمانبردار بود، من مسلم بن عمرو باهلی هستم. مسلم بن عقیل به او گفت: مادرت به عزایت بنشیند! چقدر خشن، سنگدل، بی عاطفه و گستاخ هستی. تو ای پسر باهله! به سرب گداخته دوزخ و جاوید ماندن در آن از من سزاوارتری. سپس مسلم نشست و به دیوار تکیه داد. عمرو بن حرث، غلام خود، سلمان را فرستاد. او کوزه آبی آورد و به او نوشانید. عماره نیز غلامش قیس را فرستاد. او کوزه آبی آورد که دستمالی روی آن بود و آب را در جامی ریخت و همین که می خواست از آن بنوشد، جام پر از خون می شد. چون بار سوم قدح را پر کرد و خواست بنوشد، دو دندان در آن افتاد و گفت: خدا را شکر، اگر این آب، روزی مقرر من بود، آن را می نوشیدم.

هنگامی که مسلم بن عقیل را نزد عبیدالله بن زیاد بردند، به عنوان حکمران به او درود نفرستاد، نگهبان به او گفت: چرا به امیر سلام نمی کنی؟ مسلم گفت اگر می خواهد مرا بکشد، چرا باید به او سلام کنم؟ ابن زیاد به او گفت: به جان خودم سوگند، گشته خواهی شد. مسلم گفت: پس مهلت بده تا به قوم خودم وصیت کنم. گفت: چنین کن. آن گاه، مسلم به همنشینان عبیدالله نگریست که عمر بن سعد بن ابی وقاص نیز در میان آنها بود. مسلم خطاب به او گفت: ای عمر! میان من و تو، خویشاوندی است من با تو کاری دارم و این یک راز است. عمر از شنیدن کلام او امتناع کرد. عبیدالله به عمر گفت: از انجام کار پسر عمویت دریغ نکن. آن گاه عمر برخاست و با مسلم در جایی نشست که ابن زیاد، آنها را می دید. مسلم به او گفت: من در شهر کوفه، هفتصد درهم وام گرفته ام. شمشیر و زره مرا بفروش و قرضم را ادا کن، هرگاه کشته شدم، جسد مرا از ابن زیاد بگیر و به خاک

حوادث و آشوبهای کوفه / ۳۷۵

بسپار و یک پیک نزد امام حسین(ع) بفرست تا او را از آمدن به کوفه منصرف کند زیرا من به او نوشته‌ام و خبر داده‌ام که مردم با او هستند و یقین دارم که حرکت کرده است و نود نفر مرد و زن و کودک همراه وی هستند، عمر به ابن زیاد گفت ای امیر! می‌دانی به من چه می‌گویند؟ ابن زیاد به او گفت: چنان که در عقد فرید آمده است - اسرار پسر عمویت را پنهان کن. عمر گفت: مطالب مهمی است، او چنین و چنان گفته است...

ابن زیاد گفت: امانتدار خیانت نمی‌کند ولی ممکن است به شخص خیانتکار، اعتماد کنند. اما دارایی او از آن اوست و هر طور صلاح می‌دانی، عمل کن و ما مخالفتی نداریم، اما جسدش، وقتی ما او را کشتیم به ما مربوط نیست که با آن چه می‌کنند، اما حسین، اگر با ما نجنگد، ما نیز با او نمی‌جنگیم. سپس ابن زیاد به عمر بن سعد گفت: به خدا سوگند، این حسین، که اکنون نامش برده شد، هیچ کس جز تو با او نمی‌جنگد.

آن‌گاه ابن زیاد به او، امام حسین(ع)، حضرت علی(ع) و عقیل دشنام داد ولی مسلم با او سخن نگفت، سپس ابن زیاد گفت: او را بالای قصر ببرید و بکیربن حمران احمری را که مسلم او را ضربه زده بود، برای کشتن مسلم فرا خواندند و او را بالای قصر بردند، در حالی که استغفار می‌کرد و به رسول خدا(ص) درود می‌فرستاد و می‌گفت: خدایا! میان ما و قومی که فریمان دادند و دروغ گفتند خوارمان کردند، داوری کن. از فراز بام، بازار قصابان نمایان بود، بکیربن حمران گردن مسلم را زد و پیکرش را از پی سرش پایین انداخت.

مسلم در روز چهارشنبه هشتم ذی حجه (روز ترویه) و همان روزی که امام حسین(ع) به منظور اجابت دعوت مردم کوفه به سوی آن شهر حرکت کرد، به شهادت رسید، امام حسین(ع) این خبر دردناک را در زرود دریافت کرد و فقط فرمود: انا لله وانا الیه راجعون، و نشانه‌های غم و اندوه خود را آشکار نکرد و تمام اندوهش را در اعماق قلبش پنهان کرد زیرا همه در هنگام مصیبتها و گرفتاریها به پیشوایشان می‌نگرند و اگر آثار اندوه بر چهره او نمایان شود، غم و اندوه، دوستان را در بر می‌گیرد و هر یک از آنها، دچار توهمات می‌شوند.

هنگامی که خبر شهادت مسلم و شورش کوفیان علیه او انتشار یافت در حالی که او

تنها امید خاندان و یارانش برای عملی کردن آرزوهایشان بود، بسیاری از دنیاطلبان و فرومایگان جامعه به طور پنهان یا آشکار، شب یا روز از امام(ع) جدا شدند و هنگام جنگ، ولی نعمت خود را تحویل دشمن دادند و او را زمان وقوع پیشامد ناگوار تنها گذاشتند، پس از این که بر سر سفره احسان آن حضرت جا را حتی برای برادران بزرگوار آن حضرت تنگ کردند. باکی نیست که کاروان امام حسین(ع) از افراد فرومایه و فریبکار خالی شود، در حالی که جای خالی آنها را دلاوران راستین که عاشق امام حسین(ع) بودند، پر کردند، آن هم نه از ترس جنگاوران او و نه به طمع اموالش بلکه آنان شخصیتی را یافتند که جان و مالش را فدای اسلام کرد، آنها نیز همه چیز خود را فدای او کردند.^۱

هانی بن عروه نزد ابن زیاد زندانی بود. پس از کشتن مسلم، او را دست بسته به بازار گوسفند فروشان بردند و او فریاد می‌کشید: وای بر مدحج! مدحج کجاست تا مرا یاری کند؟ چون دید کسی او را یاری نمی‌کند، دست خویش را کشید و از بند در آورد و گفت: آیا عصا، کارد، سنگ یا استخوانی وجود ندارد که یکی با آن از جان خود دفاع کند؟ مأموران به سوی او هجوم آوردند و او را محکم بستند، آن‌گاه به او گفتند: گردنت را پیش بیاور، هانی گفت: من این چنین سخاوتمند نیستم و شما را علیه خودم یاری نمی‌کنم. گویند غلام ترک این زیاد به نام رشید، او را با شمشیر زد ولی ضربت او کارگر واقع نشد. هانی گفت: بازگشت به سوی خداست، خدایا به سوی رحمت و رضای تو می‌آیم! آن‌گاه غلام ترک، ضربت دیگری زد و او را کُشت. این واقعه در روز نهم ذی حجه، یک روز پس از شهادت مسلم روی داد. وی هنگام شهادت نود و هفت سال داشت. ابن زیاد دستور داد تا جسد مسلم و هانی را از پا در بازار بکشند و مردم نگاه می‌کردند، منظره‌ای بسیار زننده و مایه عبرت دیگران بود!

سپس ابن زیاد، سر مسلم و هانی را همراه هانی بن ابی حیه و داعی و زبیر بن اروح تمیمی، نزد یزید پلید فرستاد. جسد آن دو را گرفتند و کنار قصر در محلی که اکنون آرامگاه آنهاست، به خاک سپردند و هر یک آرامگاه جداگانه دارند.

۱- ابصارالعین، تألیف علامه بزرگ شیخ محمد سماوی چاپ نجف؛ نهضت حسین نوشته علامه آگاه سید هبة‌الدین حسینی، چاپ بغداد - م.

عبدالله بن زبیر اسدی در رثای آنان چنین سرود:

اگر نمی دانی که مرگ چیست به حال هانی و ابن عقیل در بازار بنگر به مرد دلیری که شمشیر، صورت او را شکافته و به دیگری که کشته شده و از بالای قصر به زیر افکنده شده است، بنگر^۱.

سپس ابن زیاد، گروهی از کسانی را که مسلم را یاری کرده بودند و برای امام حسین (ع) بیعت گرفته بودند، زندانی کرد و آنها را یکی پس از دیگری از زندان خارج کرد و دستور داد سر آنها را قطع کنند، آنها عبارت بودند از:

۱- عبیدالله بن عمر و بن عزیز کندی. وی سوارکار شجاعی از اهالی کوفه و شیعه بود و در تمام جنگهای امیرمؤمنان علی (ع) در رکاب آن حضرت (ع) بود و از کسانی بود که با مسلم بیعت کردند. وی و مسلم بن عوسجه از مردم کوفه برای امام حسین (ع) بیعت گرفتند. هنگامی که مسلم بن عقیل، اجتماع مردم را مشاهده کرد، مسلم بن عوسجه اسدی را به فرماندهی قبیله‌های مذحج و اسد منصوب و ریاست قبایل کنده و ربیعه را به عبیدالله بن عمر و بن عزیز کندی واگذار کرد.

هنگامی که مردم کوفه از یاری مسلم دست کشیدند، حصین بن نمیر تمیمی، او را دستگیر کرد و به عبیدالله بن زیاد تحویل داد و او مسلم بن عقیل را به زندان انداخت. چون مسلم بن عقیل به شهادت رسید، ابن زیاد، عبیدالله را احضار کرد و از وی پرسید: تو از کدام قبیله هستی؟ گفت: از کنده. ابن زیاد پرسید: تو فرمانده قبیله کنده و ربیعه هستی؟ گفت: آری ابن زیاد گفت: او را آزاد کنید و او را به قتل رسانند.

۲- عبیدالله بن حارث بن نوفل بن عمرو بن حارث ربیعه بن بلال بن انس بن سعد همدانی: او در زمان صحابه حضور داشت و در جنگ صفین همراه حضرت علی (ع) بود و از مردم کوفه برای امام حسین (ع) بیعت گرفت. هنگامی که مسلم قیام کرد، او نیز با پرچم سرخ در حالی که لباس سرخ بر تن داشت، به او پیوست و پرچم خود را کنار خانه عمرو بن حرث در زمین فرو کرد و گفت: آمده‌ام تا از عمرو حفاظت کنم زیرا ابن اشعث

۱- فان كنت لا ندرین ما الموت فانظری الی هانی فی السوق و ابن عقیل الی یطل قد هشتم السیف وجهه و آخر یهوی من طمار قتیل

و قعقاع بن شورذهلی و شبت بن ربیع در آن شبی که مسلم به سوی قصر ابن زیاد آمده بود، با وی و یارانش سخت جنگیدند.

هنگامی که مردم، مسلم بن عقیل را تنها گذاشتند، عبیدالله بن زیاد دستور داد تا عبیدالله بن حارث را ببندد. کثیر بن شهاب، او را دستگیر کرد و به ابن زیاد تحویل داد. او نیز عبیدالله بن حارث را همراه دیگران زندانی کرد.

هنگامی که مسلم به شهادت رسید، عبیدالله، او را احضار کرد و پرسید: تو کیستی؟ عبیدالله بن حارث سخن نگفت. ابن زیاد به او گفت: تو همان کسی هستی که با پرچم سرخ قیام کردی و آن را کنار درِ خانه عمرو بن حریث بر زمین کوفتی و با مسلم بیعت کردی و از مردم کوفه برای حسین بیعت گرفتی. او سکوت کرد. ابن زیاد گفت: او را نزد قومش ببرید و به قتل برسانید. آنها نیز او را بردند و سرش را قطع کردند.

۳ - عبدالاعلی بن یزید کلبی علیمی: او از قبیلهٔ علیم بود، وی قهرمانی با شهامت، قاری قرآن و از شیعیان کوفه بود. او و حبیب بن مظاهر اسدی از مردم کوفه برای امام حسین (ع) بیعت می‌گرفتند. سپس همراه مسلم بن عقیل و دیگران قیام کرد. زمانی که مردم از یاری و حمایت مسلم دست کشیدند، کثیر بن شهاب او را دستگیر کرد و به عبیدالله بن زیاد تحویل داد. او نیز عبدالاعلی را همراه دیگران زندانی کرد.

هنگامی که مسلم و هانی به شهادت رسیدند، ابن زیاد او را فرا خواند و از حالش جو یا شد و به او گفت: مرا از کار خودت آگاه کن عبدالاعلی گفت: خدا امور تو را اصلاح کند! من از خانه ام خارج شدم تا ببینم مردم چه می‌کنند و کثیر بن شهاب مرا دستگیر کرد. ابن زیاد گفت: باید سوگندهای استواری یاد کنی که تنها به سبب آنچه ادعا می‌کنی از خانه خارج شدی ولی او از ادای سوگند امتناع کرد. ابن زیاد گفت: او را به قبرستان سبیع ببرید و گردن بزنید، آنها نیز او را بردند و به قتل رسانیدند.

۴ - عباس بن جعدۀ جدلی: وی از شیعیانی بود که با مسلم بن عقیل در کوفه بیعت کردند. او از دوستان با اخلاص اهل بیت به شمار می‌رفت و از مردم برای امام حسین (ع) بیعت می‌گرفت.

عبدالله بن حازم گفت: به خدا سوگند! من فرستاده ابن عقیل به قصر ابن زیاد بودم

حوادث و آشوبهای کوفه / ۳۷۹

تابیینم کار هانی به کنجا می انجامد، هنگامی که او را زدند و زندانی کردند، سوار اسبم شدم و اولین نفر از اهل خانه بودم که این خبر را به مسلم دادم. وی به من گفت: یاران او را صدا کنم، همه نزد او گرد آمدند. مسلم، عباس بن جعدۀ جدلی را فرمانده شهرنشینان قرار داد و آن گاه به سوی قصر حرکت کرد. چون ابن زیاد از آمدن وی اطلاع یافت، به قصر پناه برد و درها را بست. هنگامی که مردم از یاری مسلم دست کشیدند، محمد اشعث کندی، عباس بن جعدۀ را دستگیر کرد و به ابن زیاد تحویل داد و او عباس بن جعدۀ را زندانی کرد.

زمانی که مسلم به شهادت رسید، ابن زیاد، او را احضار کرد و به او گفت: تو عباس بن جعدۀ هستی که ابن عقیل، تو را به فرماندهی بخشی از شهر کوفه منصوب کرد. عباس بن جعدۀ گفت: بلی. ابن زیاد گفت: او را بسبرید و گردن بزنید. مأموران او را بردند و به شهادت رسانیدند.

۵- عمار بن صلخب ازدی: سوار دلاوری بود و از شیعیانی که با مسلم بن عقیل بیعت کردند، به شمار می آید. او از مردم کوفه برای امام حسین (ع) بیعت می گرفت و همراه مسلم برای یاری امام قیام کرد. هنگامی که مردم از یاری او دست برداشتند، محمد بن اشعث در کوی بنی عماره ایستاد و زمانی که عمار بن صلخب با سلاح آمد، او را دستگیر کرد و او را نزد ابن زیاد فرستاد، او نیز عماره را زندانی کرد.

هنگامی که مسلم بن عقیل به شهادت رسید، ابن زیاد، عمار را احضار کرد و از او پرسید: از کدام قبیله هستی؟ عمار گفت: از قبیله ازد. ابن زیاد گفت: او را نزد قومش ببرید و گردن بزنید مأموران نیز او را به قبیله ازد بردند و میان آنها به قتل رسانیدند.

حادثه میثم تمار (ره)

میثم تمار اسدی از ساکنان کوفه بود و در آن شهر، فرزندی داشت و از نزدیکان حضرت علی (ع) بود.

حضرت علی (ع) بارها از مسجد جامع کوفه خارج می شد و نزد میثم می نشست و با وی سخن می گفت، چه بسا هنگامی که میثم حضور نداشت، حضرت برای او خرما

می فروخت.

روزی حضرت علی (ع) به میثم فرمود: ای میثم! آیا به تو مژده بدهم؟ گفت: ای امیر مؤمنان این مژده چیست؟

فرمود: تو به دار آویخته از دنیا می روی. گفت: آیا در آن هنگام مسلمان خواهم بود؟ فرمود: آری، و افزود: ای میثم! آیا می خواهی محل و نخلی را که بدان آویخته می شوی به تو نشان بدهم؟ گفت: بله، ای امیر مؤمنان! آن گاه حضرت (ع)، میثم را به میدان صرافان آورد و به او فرمود: این جا به شهادت می رسی، سپس آن نخل را نیز به او نشان داد و فرمود: بر تنه این درخت خرما آویخته می شوی.

میثم پیوسته از آن نخل مراقبت می کرد تا این که نیمی از نخل را بریدند و نیمی از آن باقی ماند، پس از آن نیز پیوسته از نصف باقی مانده نخل مراقبت می کرد و در آن محل نماز می خواند و به برخی از مجاوران آن موضع می گفت: ای فلانی! من بزودی با تو همسایه می شوم، پس همسایه خوبی برای من باش. آن مرد با خود می گفت: حتما میثم می خواهد خانه ای در نزدیکی من بخرد، و منظور میثم را نمی فهمید تا این که حضرت علی (ع) به شهادت رسید و عبیدالله بن زیاد و یارانش به روی کار آمدند و میثم و دیگران را دستگیر کرد و دستور داد تا او را بر تنه آن درخت و در همان جا به دار آویزند. چون آن مرد دید که میثم در نزدیکی او به دار آویخته شد، گفت: انا لله و انا الیه راجعون. سپس مردم را از ماجرای میثم و آنچه در زمان زندگانش گفته بود، آگاه کرد. پس از آن، پیوسته، آن مرد از نخل مراقبت و زیر آن را جارو و آن را معطر می کرد و در کنار آن نماز می خواند و بارها برای او طلب رحمت و آمرزش می کرد.

کشی در کتاب رجالش^۱ روایت کرده می گوید: میثم تمار سوار بر اسبش عبور می کرد که در محل اجتماع قبیله اسد با حبیب بن مظاهر اسدی رو به رو شد، با هم به گفت و گو پرداختند به طوری که گردن اسبانشان به هم برخورد می کرد، سپس حبیب گفت: گویا پیرمردی کم مو را که شکم بزرگی دارد و در دار رزق خربزه می فروشد می بینم که به جرم

۱- رجوع کنید به شرح حال حبیب بن مظاهر اسدی، ص ۵۲-م.

حوادث و آشوبهای کوفه / ۳۸۱

دوستی با خاندان پیامبر(ص) به دار آویخته و شکمش بر روی تخته‌ای پاره می‌شود. میثم گفت: من مرد سرخ چهره‌ای را با دو گیسوی بافته شده می‌بینم، که برای یاری فرزند دختر پیامبرش قیام می‌کند و به شهادت می‌رسد و سرش را در شهر کوفه می‌گردانند. سپس از هم جدا شدند.

کسانی که در مجلس نشسته بودند، گفتند: ما هیچ کس را دروغگوتر از این دو نفر ندیده‌ایم. راوی گوید: هنوز اهل مجلس پراکنده نشده بودند که رشید هجری به دنبال آنها آمد و در باره آنها از اهل مجلس سؤال کرد. گفتند: آنها رفتند و ما مطالبی را که با یکدیگر می‌گفتند... شنیدیم. رشید گفت: خداوند، میثم را رحمت کند ولی او فراموش کرد که بگوید: - برای کسی که سر بریده حبیب را بیاورد، یکصد درهم جایزه تعیین می‌کنند - سپس رشید بازگشت، آن گروه گفتند: به خدا سوگند، این مرد از آنها دروغگوتر است. سپس همین گروه گفتند: به خدا سوگند، هنوز چند روز نگذشته بود که دیدیم او را بر فراز در خانه عمرو بن حریث به دار آویخته و سر حبیب بن مظاهر را آوردند که همراه حسین بن علی(ع) به شهادت رسیده بود، و هر چه گفته بودند به وقوع پیوست.

ابن حجر عسقلانی در کتاب *اصابه* روایت کرده است که میثم، برده زنی از قبیله اسد بود. حضرت علی(ع) او را خرید و آزاد کرد و به وی فرمود: نام تو چیست؟ گفت: سالم. فرمود: رسول خدا(ص) به من خبر داد: نامی که پدر و مادرت در ایران بر تو نهادند، میثم بود. گفت: خدا و رسولش و امیر مؤمنان راست می‌گویند، به خدا سوگند، نام من میثم است. فرمود: تو نامی را اختیار کن که رسول خدا(ص) تو را بدان نامید و نام سالم را رها کن، او نیز نام میثم و کنیه ابی سالم را برگزید.

روزی حضرت علی(ع) به میثم فرمود: پس از من تو دستگیر و به دار آویخته می‌شوی مورد اصابت سر نیزه قرار می‌گیری. چون روز سوم فرار شد، از بینی و دهانت خون جاری می‌شود و ریش تو را گلگون می‌کند، و به عنوان دهمین نفر بر فراز در خانه عمرو بن حریث به دار آویخته می‌شوی، در حالی که چوبه دار تو از همه آنها کوتاهتر و فاصله‌ات تا مطهره از همه آنها نزدیکتر است، بیا برویم تا نخلی را که بر آن به دار آویخته می‌شوی، به تو نشان دهم، سپس آن حضرت نخل را به میثم نشان داد. پس از آن میثم،

کنار نخل می آمد و نماز می خواند و می گفت: چه نخل مبارکی! من برای تو آفریده شدم و تو برای من رشد کردی، او پیوسته از آن نخل مراقبت می کرد تا آن را قطع کردند. هرگاه میثم، عمرو بن حریث را می دید، به او می گفت من همسایه تو می شوم، پس همسایگی مرا نیکو بدار. عمرو به او می گفت: آیا می خواهی خانه ابن مسعود یا ابن حکیم را بخری، و او از منظور میثم اطلاع نداشت. میثم در همان سالی که به شهادت رسید، به حج مشرف شد و نزد ام سلمه، مادر مؤمنان و همسر پیامبر (ص) رفت. ام سلمه پرسید: تو کیستی؟ گفت: من میثم هستم. گفت: به خدا سوگند، چه بسا از رسول خدا (ص) شنیدم که از تو یاد می فرمود و در باره تو، به حضرت علی (ع) سفارش می کرد، میثم راجع به امام زین العابدین (ع) جو یا شد. ام سلمه گفت: او در بوستان خویش است.

میثم گفت: به آن حضرت اطلاع دهید که من دوست داشتم با ایشان سلام و احوالپرسی کنم ولی ایشان را نیافتم. اما به خواست خدا در روز قیامت با ایشان ملاقات خواهم کرد. ام سلمه او را با دعای خیر بدرقه و ریش او را معطر کرد و گفت: این ریش از خون گلگون خواهد شد. زمانی که میثم به کوفه وارد شد، مأموران عبیدالله بن زیاد، او را دستگیر کردند و نزد وی بردند. به عبیدالله گفته شد: حضرت علی بن ابی طالب (ع) این شخص را بر دیگران ترجیح داد. ابن زیاد گفت: وای بر شما! این یک عجم است؟ گفتند: بله، ابن زیاد به میثم گفت: پروردگار تو کجاست؟ میثم گفت: در کمین ستمگران است که تو نیز در زمره آنان هستی. ابن زیاد گفت: تو با همان عجم بودنت به آنچه که می خواهی دست می یابی، به من خبر بده که مولای تو در باره کاری که من نسبت به تو انجام می دهم، چه گفته است؟ میثم گفت: حضرت علی (ع) به من خبر داد که مرا به عنوان دهمین نفر به دار خواهی آویخت، در حالی که دار من از همه کوتاهتر است و از همه به مطهره نزدیکتر هستم. ابن زیاد گفت: ما بر خلاف گفته های او عمل می کنیم. میثم گفت: چگونه با آن مخالفت می کنی، در حالی که حضرت علی (ع) از پیامبر اکرم (ص) و او از جبرئیل و وی از خداوند متعال روایت کرده اند و محلی را که در آن جا به دار آویخته می شوم، می شناسم، و من در تاریخ اسلام نخستین شخصی هستم که به من دهنه می زنند. ابن زیاد، او را به همراه مختار بن ابی عبید ثقفی زندانی کرد. دو یا سه روز پس از

حوادث و آشوبهای کوفه / ۳۸۳

شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه، میثم به مختار گفت: تو آزاد می شوی و به خونخواهی امام حسین (ع) قیام می کنی و همین شخصی را که می خواهد تو را بکشد، خواهی کشت.

هنگامی که عبیدالله بن زیاد خواست مختار را بکشد، نامه یزید رسید. وی دستور داده بود که مختار را آزاد کند، ابن زیاد نیز او را رها کرد و همچنین فرمان داده بود که میثم را به دار بکشند. هنگامی که بر فراز در خانه عمرو بن حریث، او را بر بالای دار بردند، عمرو گفت: به خدا سوگند! میثم به من می گفت که من با تو همسایه می شوم. میثم بر فراز دار برای مردم از فضایل و صفات پسندیده حضرت علی (ع) و بنی هاشم سخن می گفت، به ابن زیاد اطلاع دادند که این بنده، تو را رسوا می کند. ابن زیاد دستور داد تا بر او دهنه زدند. وی در تاریخ اسلام، نخستین شخصی بود که به او دهنه زدند. چون روز سوم به دار آویختن او فرا رسید، او را با سر نیزه زدند و او تکبیر گفت و در پایان روز از دهان و بینی اش خون جاری شد و به شهادت رسید. این حادثه، ده روز پیش از ورود امام حسین (ع) به عراق به وقوع پیوست.

حادثه رشید هجری (رض)

رشید هجری^۱ را حضرت علی (ع) رشیدالبلايا می نامید - به او راشد نیز می گویند - حضرت علی (ع) علم بلایا و منایا - چگونگی و زمان وقوع حوادث و مرگها - را به وی آموخت. او گاهی شخصی را می دید و به او می گفت: ای فلان، فرزند فلان! تو به این کیفیت می میری یا می گفت: تو ای فلانی! به این صورت کشته می شوی، و همان گونه که راشد(ره) خبر داده بود، به وقوع می پیوست.

ثقه عادل محمد بن حسن صفار در بصائرالدرجات از ابن محبوب از عبدالکریم و به طور مرفوع از رشید هجری روایت کرده که گفت: هنگامی که عبیدالله بن زیاد، رشید هجری را طلبید، رشید پنهان شد. یک روز رشید نزد ابی ارا که رفت، او همراه گروهی از

۱- رشید، تصغیر کلمه رشد است و هجری منسوب به هجر از شهرهای یمن است. - م.

دوستانش جلو در منزلش نشسته بود. رشید به منزل ابی ارا که وارد شد، ابو ارا که از ورود وی بیمناک شد، برخاست و به دنبالش رفت و به او گفت: وای بر تو! مرا به گشتن دادی و فرزندانم را یتیم و هلاک کردی، رشید گفت: چه خبر است؟

ابی ارا که گفت: مأموران در تعقیب تو هستند و تو به خانه آمدی، حتما یاران من تو را دیده‌اند. رشید گفت: هیچ کس از آنها مرا ندیده است. او گفت: آیا مرا مسخره می‌کنی؟ ابی ارا که، رشید را گرفت و کتفهای او را بست و او را به اتاقی برد و در را بر روی وی بست. سپس نزد دوستانش رفت و به آنها گفت: گمان می‌کنم پیش از این پیر مردی وارد خانه من شده است. آنها گفتند: ما هیچ کس را ندیدیم، او این مطلب را چند بار تکرار کرد و هر بار دوستانش می‌گفتند ما هیچ کس را ندیدیم، ابی ارا که سکوت کرد ولی می‌ترسید که شخص دیگری جز او رشید را دیده باشد، لذا به مجلس زیاد بن ابیه رفت تا بررسی کند که آیا نامی از وی به میان می‌آورند یا نه و اگر متوجه شدند به آنها بگوید که رشید نزد اوست و او را به آنها تحویل دهد. چون نزد ابن زیاد رسید به او سلام کرد و نزدش نشست و با او انس گرفت.

راوی گوید: هنگامی که ابی ارا که نزد ابن زیاد نشسته بود ناگهان رشید سوار بر استر ابی ارا که به سوی مجلس ابن زیاد آمد. چون ابو ارا که به او نگریست، رنگ چهره‌اش تغییر کرد و از کار خود سخت پشیمان شد، و اطمینان یافت که ابن زیاد، او را می‌کشد. رشید از استر پایین آمد و نزد ابن زیاد رفت. به او سلام کرد. ابن زیاد نیز برخاست، او را در آغوش گرفت و بوسید. سپس از او پرسید: چگونه آمدی؟ احوال بستگان چطور است و مسافرت چگونه بود؟ و او هم به سئوالاتش پاسخ داد. سپس مدتی درنگ کرد و بعد برخاست و رفت. آن گاه ابو ارا که از ابن زیاد پرسید: خداوند امور امیر را اصلاح کند، این پیر مرد چه کسی بود؟ او گفت: این شخص، یکی از برادران ما از اهالی شام بود که به دیدار ما آمده بود. ابو ارا که به منزلش بازگشت ناگهان رشید را به همان حالت در خانه یافت. ابو ارا که به او گفت: اگر چنین علمی داری که مشاهده کردم، آنچه به نظرت می‌رسد انجام بده و هر طور که می‌خواهی، وارد خانه ما شو.

ابو عمرو کشی در رجالش با ذکر سند از ابی حیان عجللی از قنوا، دختر رشید هجری

حوادث و آشوبهای کوفه / ۳۸۵

روایت کرده است که گفت: از او پرسیدم آنچه از پدرت شنیدی به من بگو؟ گفت: از پدرم شنیدم که می‌گفت: حضرت علی (ع) به من فرمود: ای رشید! چگونه شکیبایی خواهی کرد هنگامی که حرامزاده اموی تو را احضار، و دستها و پاها و زبانت را قطع کند؟ پدرم عرض کرد: آیا پایان اینها بهشت است؟ آن حضرت به او فرمود: ای رشید! تو در دنیا و آخرت با من هستی. او گفت: به خدا سوگند، هنوز چند روز نگذشته بود که عبیدالله بن زیاد ملعون، مأموری فرستاد و از رشید خواست تا از امیر مؤمنان علی (ع) بیزاری جوید و از این کار امتناع ورزید. آن حرامزاده به رشید گفت: او به تو گفت که چگونه می‌میری؟ رشید گفت: محبوبم فرمود که تو مرا به بیزاری جُستن از وی فرا می‌خوانی ولی من چنین نمی‌کنم و تو مرا می‌بری و دستها و پاها و زبانت را قطع می‌کنی. ابن زیاد گفت: به خدا سوگند، بر خلاف گفتار او عمل خواهم کرد. آن‌گاه دستور داد تا او را بردند و به جز زبانش دستها و پاهایش را قطع کردند، آن‌گاه دستها و پاهای قطع شده او را بردند. گفتم: ای پدر! آیا دردی احساس می‌کنی؟ گفت: نه فرزندانم، فقط احساس می‌کنم میان جمعیت انبوهی قرار گرفته‌ام. هنگامی که او را بردند و از کاخ خارج کردند، مردم گرد او اجتماع کردند. او گفت: برای من ورق و دوات بیاورید تا برای شما حوادثی را که تا روز قیامت رخ می‌دهد بنویسم. آن‌گاه عبیدالله؛ دژخیمی فرستاد و او زبان رشید را قطع کرد و او در همان شب به شهادت رسید.

حادثه توابین

هنگامی که امام حسین (ع) به شهادت رسید، ابن زیاد از اردوگاهش که در نخيله بود، به کوفه بازگشت و شیعیان در این باره یکدیگر را سرزنش می‌کردند و از کار خود پشیمان شدند و دریافتند که مرتکب گناه و خطای بزرگی شده‌اند زیرا امام حسین (ع) را دعوت کردند ولی از یاری او خودداری ورزیدند، تا این که وی در مجاورت آنها کشته شد، و دریافتند که این ننگ و گناه جز با کشتن قاتلان وی یا کشته شدن در این راه پاک نمی‌شود. لذا آنها در کوفه نزد پنج نفر از بزرگان شیعه رفتند که عبارت بودند از سلیمان بن صرد خزاعی که یار پیامبر (ص) بود، مسیب بن نجبه فزاری که از یاران حضرت علی (ع) بود،

عبدالله بن سعد بن نفیل ازدی، عبدالله بن وال تیمی - تیم بکر بن وائل - و رفاعه بن شداد بجلی. این افراد از بهترین یاران حضرت علی(ع) بودند که در منزل سلیمان بن سرد خزاعی گرد آمدند، آن گاه مسیب بن نجبه از همه زودتر سخن آغاز و سخنرانی طولانی برای یارانش ایراد کرد و پشیمانی خود را از یاری نکردن امام حسین(ع) ابراز کرد و یارانش را به قیام برای خونخواهی امام(ع) بر انگیخت و یکی پس از دیگری آمدند و سخنرانی کردند و هر یک از آنها شدت پشیمانی اش را در سخنرانی اش اظهار می کرد و در این باره به تبادل نظر پرداختند.

آنها پیوسته می کوشیدند تا ابزار جنگ فراهم آورند و به طور پنهان شیعیان را به خونخواهی امام حسین(ع) دعوت می کردند و گروه گروه دعوتشان را می پذیرفتند. آنها پیوسته به این روش عمل می کردند تا این که در سال ۶۴ (ه.ق) یزید بن معاویه هلاک شد. چون یزد مُرد، شیعیان نزد سلیمان بن سرد رفتند و به او گفتند: این ستمگر هلاک شد و پس از وی کارها به سستی گراییده است. اگر خواهی بر عمرو بن حریت حمله کنیم - او جانشین ابن زیاد در کوفه بود - و آشکارا به خونخواهی امام حسین(ع) قیام و قاتلان او را تعقیب کنیم. و مردم را به پیروی از خاندانی فرا خوانیم که دیگران بر آنها ترجیح داده شده اند و از حقشان محروم مانده اند. سلیمان بن سرد گفت: عجله نکنید، من در باره آنچه گفتید، اندیشیدم، و متوجه شدم که قاتلان امام حسین(ع) بزرگان کوفه و سواران عرب هستند، و از آنها باید انتقام خون او را گرفت، اگر آنها از قصد شما آگاه شوند بر شما سخت می گیرند. من پیروان خود را مورد ارزیابی قرار دادم و دریافتم که اگر قیام کنند، نمی توانند انتقام خون آنان را بگیرند، و به آرزوی خود نمی رسند، و طعمه دشمنان می شوند، ولی صلاح در این است که مبلغان را همه جا بفرستید و آنها را برای این کار دعوت کنید.

آنها هم به دستور او عمل کردند و مبلغان را به شهرها فرستادند و پس از هلاکت یزید، بسیاری از مردم دعوت آنها را اجابت کردند. در آن هنگام، مردم کوفه، عمرو بن حریت را اخراج کردند و برای ابن زبیر بیعت گرفتند در حالی که هنوز سلیمان وی یارانش مردم را دعوت می کردند.

حوادث و آشوبهای کوفه / ۳۸۷

چون ششماه از هلاکت یزید نابکار گذشت، مختار بن ابی عبید ثقفی در نیمه ماه رمضان به کوفه آمد. عبدالله بن یزید انصاری از سوی عبدالله بن زبیر به حکومت کوفه منصوب شد، و هشت روز مانده به آخر رمضان وارد کوفه شد. ابراهیم بن محمد بن طلحه نیز به عنوان مسئول مالیات کوفه همراه وی بود، مختار دعوت مردم برای خونخواهی امام حسین (ع) را آغاز کرد. وی می‌گفت: من از نزد محمد بن حنفیه آمده‌ام و من وزیر و امین و نماینده او هستم، آن گاه گروهی از شیعیان به او ملحق شدند. مختار می‌گفت: سلیمان می‌خواهد قیام کند و خودش و پیروانش را به کشتن دهد و او از فنون رزمی اطلاعی ندارد.

عبدالله بن یزید شنید که در آن روزها گروهی علیه او در کوفه قیام و شورش می‌کنند، به او گفتند مختار را زندانی کن تا مبادا عاقبت کار سخت و دشوار شود، عبدالله گفت: اگر با ما بجنگند، ما نیز با آنها خواهیم جنگید، اگر با ما کاری نداشته باشند، ما هم با آنها کاری نخواهیم داشت. آنها به خونخواهی حسین بن علی (ع) قیام کردند، خدا به آنها رحم کند و در امان خود بدارد و باید علناً قیام کنند و به سوی قاتل امام حسین (ع) بروند که به نزد آنها می‌آید - مقصود ابن زیاد است - ما هم پشتیبان آنها هستیم، این ابن زیاد، قاتل امام حسین (ع) و قاتل نیکان و بزرگان شماست که اکنون به سوی شما می‌آید، گروهی او را به فاصله یک شب راه مانده به پل منبج دیده‌اند، پیکار با وی و آماده شدن برای جنگ با او بهتر از این است که با هم اختلاف کنید و یکدیگر را بکشید، تا هنگامی که دشمن برسد، شما را ضعیف و ناتوان بیابد، و آرزوی دشمن نیز همین است، سرسخت‌ترین دشمنان شما در میان آفریده‌های خدا نزد شما می‌آید، او و پدرش هفت سال بر شما حکومت کردند و پیوسته، مردم شریف و پرهیزکار را می‌کشتند. او در گذشته نیز نزد شما آمده است و مصیبتها از وی دیده‌اید، او شخصی را که به خونخواهی‌اش قیام کرده‌اید، کشته است، اینک سوی شما می‌آید، با تمام نیرو و قدرت از او استقبال کنید و نیروی خویش را بر ضد او نه خودتان به کار بندید. من خیرخواه شما هستم. در آن زمان مروان بن زیاد را به جزیره فرستاده بود تا پس از سامان دادن آن دیار روانه عراق شود.

پس از این که سخنان عبدالله بن یزید پایان یافت، ابراهیم بن محمد بن طلحه گفت: ای مردم! سخنان این چاپلوس دربارهٔ خشونت و شمشیر، شما را فریب ندهد. به خدا سوگند، هر که علیه ما قیام کند، او را خواهیم کشت و اگر یقین کنیم که گروهی می‌خواهند بر ضد ما قیام کنند، پدر را به جرم فرزند و فرزند را به جرم پدر و دوست را به جرم دوست و رهبر را بر جرم پیروانش دستگیر می‌کنیم تا تسلیم حق شوند و به اطاعت گردن نهند.

مسیب بن نجبه برخاست و سخن او را قطع کرد و گفت: ای پسر پیمان شکنان! تو ما را از شمشیر و خشونت می‌ترسانی، به خدا سوگند، تو پست‌تر و زبون‌تر از این هستی که بخواهی ما را بترسانی. ما تو را در بارهٔ کینه و دشمنی که با ما داری، سرزنش نمی‌کنیم زیرا ما پدر و جد تو را کشته‌ایم. ولی تو ای امیر، سخنی راست و پسندیده گفتی. ابراهیم گفت: به خدا سوگند، تو کشته خواهی شد و این مرد - عبدالله بن یزید - در این کار سستی می‌کند. آن گاه عبدالله بن وال به او گفت: چرا در امور ما و امیرمان دخالت می‌کنی؟ تو امیر ما نیستی، تو فقط مسئول جمع آوری مالیات هستی، برو مالیات را بگیر، شگفتی نیست که تو امروز امور مردم را تباه می‌کنی زیرا پیش از تو پدرانت چنین کردند و به بدبختی و هلاکت آنها منجر شد. گروهی که همراه ابراهیم بودند به آنها دشنام دادند، آنها نیز به همراهان ابراهیم ناسزا گفتند.

امیر از منبر پایین آمد و ابراهیم او را تهدید کرد که نامه‌ای به ابن زبیر خواهد نوشت و از او شکایت خواهد کرد. عبدالله به خانه ابراهیم رفت و از او معذرت خواست، او هم عذر وی را پذیرفت. آن گاه یاران سلیمان بن صرد آشکارا به خرید سلاح پرداختند و خود را آماده نبرد کردند.

هنگامی که سلیمان بن صرد در سال ۶۵ (ه. ق) تصمیم به لشکرکشی گرفت، و یارانش را نزد سران فرستاد، آنها نیز در آغاز ماه ربیع‌الآخر حاضر شدند، و او با بزرگان یاران به قصد جنگ حرکت کرد. آنها قبل از آن با یکدیگر عهد کرده بودند تا در آن شب موعود قیام کنند، چون به محل نخيله رسیدند، او از لشکر خود بازدید کرد ولی شمار آنان را کافی ندید. آن گاه حکیم بن منقذ کندی و ولید بن عصیر کنانی را به کوفه فرستاد تا

حوادث و آشوبهای کوفه / ۳۸۹

فریاد بزنند: ای خونخواهان حسین قیام کنید! آن دو نخستین کسانی بودند که لب به این ندا گشودند. روز بعد، معادل افراد اردوگاه نزد وی آمدند، او به دفترش مراجعه کرد و دید که تعداد بیعت کنندگان به شانزده هزار نفر می‌رسد، گفت: سبحان الله! از آن شانزده هزار نفر جز چهار هزار نفر کسی نیامده است. به او گفتند: مختار، مردم را از پیوستن به تو باز می‌دارد زیرا دو هزار تن از یاران تو به او گرویده‌اند. گفت: بنابراین، ده هزار نفر دیگر باقی می‌ماند، مگر اینها ایمان ندارند؟ آیا عهد و پیمان خداوند را فراموش کرده‌اند؟ او سه روز در نخیله ماند و یارانش را به سوی بازماندگان می‌فرستاد تا بیعت‌هایشان را به آنها یادآوری کنند تا این که هزار نفر دیگر به او ملحق شدند، آن‌گاه مسیب بن نجبه برخاست و گفت: خدا تو را رحمت کند! کسی که مجبور به جنگیدن شده باشد، برای تو سودی ندارد، جز کسانی که از روی ایمان و با خلوص نیت نزد تو آمده‌اند، کسی همراه تو مبارزه نمی‌کند. تو منتظر کسی نباش و درباره کارزار تصمیم بگیر و کوشا باش. سلیمان گفت: رأی و نظر تو خوب است.

سپس سلیمان میان یارانش ایستاد و گفت: ای مردم! کسی که برای جلب خشنودی خداوند و پاداش قیامت آمده است، او با ما و ما با او خواهیم بود، رحمت خداوند شامل حال او باد خواه زنده بماند یا کشته شود و هر که دنیا پرست باشد به خدا سوگند، ما جز رضای پروردگار، بهره و غنیمتی در این راه نمی‌خواهیم و با خود طلا و نقره و متاعی نداریم، و جز شمشیرهایمان باری بر دوش خود نداریم و توشه ما فقط به قدر کفایت است. هر کس به قصد غنیمت می‌آید با ما همراهی نکند، همه یارانش بانگ برآوردند که ما دنیا طلب نیستیم و برای آن قیام نکردیم، بلکه برای توبه و به خونخواهی فرزند دختر رسول خدا (ص) قیام کرده‌ایم، سپس حرکت کردند تا به مرقد مطهر امام حسین (ع) رسیدند، آن‌گاه فریاد بلندی کشیدند و تا آن روز این تعداد گریه کننده بر مزار امام (ع) مشاهد نشده بود. و برای آن حضرت طلب رحمت کردند و از این که او را تنها و بی‌یاور گذاشتند و همراه او جنگیدند، توبه کردند و یک شبانه روز آن جا ماندند در حالی که می‌گریستند و تضرع می‌کردند و بر آن حضرت و یارانش درود می‌فرستادند. آنها کنار قبر

مطهر امام(ع) این دعا را می‌خواندند.^۱ «خداوندا! حسین شهید فرزند شهید، هدایت یافته فرزند هدایت یافته، پرهیزکار فرزند پرهیزکار را قرین رحمت فرما. خداوندا ما گواهی می‌دهیم که پیرو دین آنها و رهرو راهشان دشمن کشتندگان آنها و دوست دوستدارانشان هستیم. خداوندا! ما فرزند دختر پیامبرمان را تنها گذاشتیم، گناهان گذشته ما را ببخش و توبه ما را بپذیر، بر امام حسین(ع) و یاران شهید و صدیق او درود فرست، ما شهادت می‌دهیم که پیرو دین آنها و مرا می‌که در راه آن به شهادت رسیدند هستیم و اگر تو گناه ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی در شمار زیانکاران قرار خواهیم گرفت».

دیدن آرامگاه امام حسین(ع) بر کینه آنها افزود و پس از آن دوباره برای وداع به قبر امام(ع) بازگشتند و آن چنان برگرد مرقد امام اجتماع کرده بودند که از ازدحام حجاج بر حجرالاسود بیشتر بود. سپس به سوی شهر انبار حرکت کردند تا به عین الورد رسیدند. لشکرهای شام به فرماندهی عبیدالله بن زیاد نیز رسیدند و آنجا نبرد سختی در گرفت و سلیمان بن سرد و یارانش به شهادت رسیدند، و تنها رفاعه بن شداد و تعداد اندکی نجات یافتند که به کوفه بازگشتند، شهادت سلیمان و یارانش در ماه ربیع الاخر رخ داد.

هنگامی که رفاعه به کوفه رسید، مختار در زندان عبدالله بن یزید خطمی فرماندار ابن زبیر بود، و مختار نامه‌ای بدین مضمون برای وی نوشت: آفرین بر گروهی که وقتی رفتند، خداوند پاداش بزرگی برای آنها قرار داد و هنگامی به شهادت رسیدند، از کردار آنها خشنود شد. به پروردگار کعبه سوگند! هر قدمی که برداشتید و هر بلندی را که در نوردیدید، پاداشی که خداوند در برابر آن به شما می‌دهد از ملک دنیا برتر خواهد بود. سلیمان تکلیف خویش را ادا کرد؟ و به رحمت ایزدی پیوست، خداوند روح وی را با ارواح پیامبران(ص)، صدیقان شهدا و نکوکاران محشور فرماید! او کسی نبود که شما با فرماندهی او پیروز شوید، من آن امیر فرمان یافته، امین مورد اعتماد، قاتل ستمگران و

۱- اللهم ارحم حسينا الشهيد بن الشهيد المهدي بن المهدي الصديق بن الصديق. اللهم انا نشهدك على دينهم و سبيلهم و اعداد قاتليهم و اولياء محبيهم اللهم انا خذلنا ابن بنت نبينا(ص) فاغفر لنا ما مضى منا و تب علينا فارحم حسينا و اصحابه الشهداء الصديقين، و انا نشهدك انا على دينهم و على ما قتلوا عليه و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرين - م.

حوادث و آشوبهای کوفه / ۳۹۱

انتقام گیرنده از دشمنان دین و طالب حقوق پایمال شده هستم، شما آماده و مهیا شوید و بشارت دهید که شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) و خونخواهی خاندان او و دفاع از افراد ناتوان و نبرد با منحرفان دعوت می‌کنم والسلام^۱.

سپس مختار در کوفه قیام کرد، که در مبحث آینده از ماجرای آن آگاه خواهید شد.

حادثه مختار بن ابی عبید ثقفی

مختار،^۲ نخستین شخصیت بزرگ امّتش نبود. او میان بزرگانی از خاندان ثقیف که از رهبری، حکمرانی، فرماندهی لشگر و شهرت در میان مردم برخوردار بودند بسیار خوب پرورش یافت.

ابن قتینه در کتاب معارف، ص ۱۷۵ می‌گوید: مسعود، پدر بزرگ مختار و بزرگ مکه و طائف بود. گویا منظور آن شخص از کلامی که خداوند آن را از مشرکان قریش نقل می‌کند، مسعود پدر بزرگ مختار باشد، آیه شریفه ﴿لَوْلَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْتِينَ عَظِيمٍ﴾^۳.

ابن حجر در اصابه (ج ۳، ص ۴۱۲) به نقل از فرزند ابی حاتم از ابن مردویه از ابن عباس می‌گوید: این آیه درباره مردی از قبیله ثقیف و مردی از قبیله قریش نازل شد و منظور از ثقفی، مسعود بن عمرو است.

در زمان جنگ با دشمنان و تعقیب اشرار، دشنام دادن به کسی که می‌خواستند او را بکشند، امری طبیعی بود، و تا حد امکان از عوامل بد نام کردن نظیر سخنان مرگبار و زشت استفاده می‌کردند تا احساسات او را برمی‌انگیخت و به سبب این سخنان بیهوده از قدرت او کاسته می‌شد، قدرتی که به وسیله آن به سوی هدف خود رهسپار بود، و آن را

۱- تاریخ ابن اثیر در بیان حوادث سال ۶۵ (ه. ق) - م.

۲- ابو اسحاق مختار بن ابی عبید مسعود بن عمرو بن عمیر بن عوف بن عبدة بن غبرة بن عوف بن ثقیف ثقفی. ابن حجر در کتاب اصابه و حاشیه استیعاب، ج ۴، ص ۱۳۰ و ابن اثیر در اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۳۶ نیز نسب مختار را چنین ذکر کرده‌اند - م.

۳- زخرف / ۳۱: و گفتند چرا این قرآن بر مرد بزرگی از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟ (مترجم).

در راه نابودی دشمن و از بین بردن نفوذش به کار می‌برد زیرا او خوشبختی خویش را در این می‌دانست که برای متفرق کردن مخالفانش به دور کردن مردم از آنها اکتفا کند، یا در صورت امکان دل‌های مردم را نسبت به آنها پریشان و مضطرب کند، و اختیار با او بود که لشکرکشی کند و در راه خدا با مال و جان انفاق کند، تا زمانی که حکومت را در اختیار گیرد و دست کم، این امر، عملکرد او را توجیه و از بدنامی‌اش جلوگیری کند.

مردم در مورد وارد کردن اتهامات گوناگون به دشمنان، بر حسب شرایط و اوضاع واحوال، دارای تمایلات مختلفی بودند و اتهامات محافل دینی غیر از اتهامات در محافل سیاسی بود، چنان که اتهامات در جوامع متمدن غیر از جوامع متوحش بود.

مختار در جامعه اصیل اسلامی قیام کرد و آن جا ملت‌هایی بودند که به خاندان پیامبر(ص) علاقه بسیار داشتند و آنها به مختار پناه آوردند و او را یاری کردند. مرکز حکومت مختار، شهر کوفه بود که اشراف، بزرگان، دلاوران و شجاعان عرب آن جا بودند، و پیوسته کینه و دشمنی میان مختار و ابن زبیر حاکم بود. ابن زبیر انتظار داشت که مختار، مردم و شهرها را تحت فرمان او قرار دهد. همین که مختار از ابن زبیر جدا شد، او تسلطش را بر کشورها و شهرها از دست داد. افزون بر آن، آتش کینه و دشمنی میان مختار و عبدالملک افروخته شد، و این شیوه علویان در دینداری و امویان در هواپرستی بود. همچنین مختار به ابن زبیر کینه می‌ورزید زیرا او بر بخش وسیعی از کشور حکمرانی می‌کرد ولی مختار به سبب ویرانی مملکت اسلام، ضرر و زیان بسیاری متحمل شد. با این همه، هنوز قاتلان فرزند پیامبر(ص) در میان توده مردم به سر می‌بردند و حکومت مختار با از بین بردن بنیاد آنها و موانع فراوانی که در مسیر حرکت دینی - انسانی ایجاد می‌کردند، استوار شد. در میان آنها افراد خردمند، حيله‌گر و جاه طلب نیز بودند البته بجز کسانی از آنان که زیر پرچم زبیریان و امویان گرد آمده بودند.

این حوادث موجب افزایش بغض و کینه نسبت به مختار شد و در پی آن جنگ‌های سختی میان مختار و ابن مطیع رخ داد، ابن مطیع در آغاز فرماندار ابن زبیر بود ولی بعد، او را از کار بر کنار و به کوفه تبعید کرد. سرانجام مختار با مصعب بن زبیر نبرد کرد و به شهادت رسید. پس از آن، جنگ خازر در گرفت و بسیاری از مزدوران کفر و شرک از

حوادث و آشوبهای کوفه / ۳۹۳

گروه امویان کشته شدند و در این جنگ فرزند زیاد بن ابیه که با سواران و پیادگانش فرزند رسول خدا را لگد مال کرد، به هلاکت رسید. و پیش از این جنگی میان ابن زیاد و یزید بن انس اسدی (ره) به وقوع پیوست که در آن یزید مذکور، به شهادت رسید.

در فاصله میان این دو جریان، کوفیان پیمان خود با مختار را شکستند و او ابن اشتر را از رفتن نزد ابن زیاد باز گردانید، تا این که خشم و هیجان آنها فرو نشست و پراکنده شدند. سپس مختار به جنگ ابن زیاد بازگشت. در این هنگام، مختار را به ادعای پیامبری و دریافت وحی الهی متهم کردند و این اتهام یکشبهه و برای متفرق کردن مردم از پیرامون وی طرح ریزی شد زیرا پیوسته آنان کسی را که چنین ادعایی داشت تکفیر می کردند و قتل او را واجب می دانستند، و مخصوصاً برای پراکندن شیعیان از پیرامون مختار، وی را به دوستداری مخالفان اهل بیت (ع) و عدم استقامت و پایداری در راه هدفش متهم می کردند و برای این که پارسایان و پرهیزکاران طرفدار مختار را از او دلسرد و ناامید کنند، گاهی دروغهایی را به وی نسبت می دادند و گاهی او را به دوستداری حکومت و جاه طلبی متهم می کردند و همچنین می گفتند: مختار با دعوت به خونخواهی خاندان پیامبر (ص) افراد ساده لوح را به دام می اندازد. دشمنان مختار، میان بزرگان کوفه شایع کردند که مختار، افراد غیرعرب را به خودش نزدیک کرده، آنها را با عربها در غنایم شریک می کند و عجم را بر عرب مسلط کرده است، بدین ترتیب، گروهی از آنان را از یاری دادن مختار باز داشتند.

مختار، این گونه در معرض دشنامها و حوادث ناگوار قرار گرفت، تا این که در طول زمان، افراد بی تجربه، آن تهمتها را حقایقی پنداشتند که از دورانهای گذشته برجای مانده بود. من تعجب نمی کنم از هواپرستانی که این سخنان را در قرنهای تاریک بگویند، بلکه در شگفتم از شخص با تجربه کارآموده ای مانند شیخ علی محفوظ، استاد دانشگاه الازهر که در عصر تمدن رشد کرده است و با وجود این در کتابش از این هواپرستان پیروی می کند، گرچه شعله های افروخته کینه، صاحبش را به سوی تعصبات کور سوق می دهد.

میان مختار و عبدالله بن زبیر، کینه استواری بود. ابن زبیر آرزو داشت که مختار را نزد

خودش بیاورد تا در فرماندهی لشکر و تصرف کشورها پشتیبان و یاور او باشد. مختار در کارهایش پیش و فراست و اندیشه‌ای ژرف داشت و در جست و جوی دستیابی به یگانه آرزویش یعنی خونخواهی خاندان پیامبر(ص) بود و این امر او را مضطرب و پریشان کرده بود و از زمانی که به این خوشبختی سودمند بشارت داده شد، به انجام آن تمایل بیشتری یافت. شب و روز سپری می‌شد و او از هر راهی که می‌توانست در جست و جوی یارانی مورد اعتماد بود که او را در این امر مهم یاری دهند، تا این که روزنه امیدی در میان لشکریان ابن زبیر یافت زیرا مختار پیش از مرگ یزید بن معاویه به خونخواهی امام حسین(ع) و یارانش شعار می‌داد و مردم را علیه یزید تحریک می‌کرد و آنها را به قیام و می‌داشت زیرا مختار ابن زبیر را بهترین وسیله برای سرکوبی و نابودی نیروهای امویان می‌دانست.

هنگامی که یزید مُرد، مختار از ابن زبیر روی گردان شد و مشخص شد که ابن زبیر، حکومت را برای خودش می‌طلبد و آنچه را که اظهار می‌کرد، دامی برای صید شیعیان خاندان محمد(ص) بوده است، زیرا او گرایش عثمانی داشت و سابقه او در این زمینه از جنگ جمل تا زمانی که گشته شد معلوم است و هنگامی که اخبار فعالیت‌های او به مختار رسید، به قصد او حرکت کرد تا شاید آرزویش را نزد وی بیابد ولی با وجود اشتیاق مختار به تحقق آرزویش، او را - بعد از این که مدتی او را آزمود - در حالی دید که نظرش را تغییر داده بود و دعوت به خلافت را بدون شایستگی یا تجربه به خودش اختصاص داده بود، لذا از او کناره‌گیری کرد و این شعر را سرود:

من جوانمرد و سخاوتمند هستم و هر کجا بروم، شترانم رام و فرمانبردار من هستند
من در منزلی اقامت می‌کنم که تو آن را ناپسند می‌شماری هرگاه کفس تو بلغزد، تو نیز
می‌لغزی^۱.

مختار از مکه خارج شد و به سوی کوفه حرکت کرد و در راه با هانی بن ابی حیه وداعی روبه‌رو شد و در باره مردم کوفه از او سؤال کرد و گفت: اگر مردی میان آنها بود که

۱- ذو مخاریق و ذو مندوحة و رکابی حیث و جهت ذلل
لابتین منزلاً تکرهه فاذا زلت بك النعل فزل

حوادث و آشوبهای کوفه / ۳۹۵

آنها را برای رسیدن به یک هدف بسیج می‌کرد، بر تمام جهان تسلط می‌یافت، آن‌گاه مختار گفت: به خدا سوگند، من آنها را بر حق بسیج و به وسیله آنها با لشکریان کفر برخورد می‌کنم و تمام ستمگران سرکش را به خواست خداوند به قتل می‌رسانم و تمام نیروها از آن پروردگار است.

مختار از سلیمان بن صرد پرسید که آیا او به جنگ کسانی که حرام خدا را حلال می‌دانند، رفته است؟ گفت: خیر ولی آنها قصد رفتن دارند. سپس مختار رفت تا این که روز جمعه به رود حیره رسید، از مرکب پایین آمد، غسل کرد، لباس پوشید، شمشیر به کمرش بست و سوار مرکبش شد و هنگام روز وارد کوفه شد، از هر مسجد قبیله و مجلس گروهی و محفلی که عبور می‌کرد، می‌ایستاد و سلام می‌کرد و می‌گفت: بشارت بدهید که آزاد شدید، آنچه را دوست داشتید آوردم، من بر فاسقان چیره می‌شوم و به خونخواهی خاندان پروردگار جهانیان قیام می‌کنم.

سپس وارد مسجد شد و نماز خواند، و مردم را دید که به او می‌نگرند و برخی به برخی دیگر می‌گفتند که این مختار است، او برای آزاد کردن ما آمده است.

ابن اثیر در کتاب کامل پیرامون حوادث سال ۶۶ (ه.ق) می‌گوید: در آن سال و در روز چهاردهم ربیع الاول، مختار در کوفه قیام کرد و عبدالله بن مطیع، امیر عبدالله بن زبیر را اخراج کرد. چون شب موعود فرا رسید، ابراهیم اشتر با یارانش نماز خواند. سپس به قصد دیدن مختار خارج شد، او و یارانش همه مسلح بودند، ایاس بن مضارب نزد عبدالله بن مطیع رفت و به او گفت: مختار در یکی از این دو شب بر تو قیام خواهد کرد، من هم فرزند خودم را با گروهی به محل کناسه فرستادم، اگر تو هر یک از بزرگان کوفه را با گروهی به یکی از محلات کوفه بفرستی، مختار و یارانش از قیام علیه تو به وحشت خواهند افتاد. ابن مطیع عبدالرحمن بن سعید بن قیس همدانی را به سوی محله سبیع فرستاد، و به او گفت: مراقب قوم خود باش تا حادثه‌ای در آن جا رخ ندهد. او کعب بن ابی کعب خثعمی را به سوی کوی بشر، زجر بن قیس جعفی را به محله کنده، عبدالرحمن مخنف را نیز به کوی صائدین فرستاد.

ابن مطیع، شمربن ذی جوشن را به محله سالم و یزید بن رویم را به کوی مراد روانه

کرد. و به هر یک از آنها هم دستور داد تا مراقب باشند دشمن از طرف آنها نفوذ نکند. او شبث بن ربیع را هم به محل سبخه فرستاد و گفت: هرگاه صدای دشمن را شنیدی گروهی را برای جنگ با آنها بفرست. روز دوشنبه همه در جایگاههای خود قرار گرفتند. شب سه شنبه هم ابراهیم بن اشتر به قصد دیدن مختار خارج شد. او شنیده بود که همه محلات، پُر از مردان مسلح شده است، و ایاس بن مضارب با نگهبانان اطراف بازار و کاخ را محافظت می‌کردند. ابراهیم همراه خود یکصد زره پوش برد ولی روی زره‌ها قبا پوشیده بودند. یاران او گفتند: از راه اصلی نرویم، گفت: به خدا سوگند، من از میان بازار و کنار کاخ به طور علنی خواهم رفت، و دشمن را به وحشت خواهم افکند و به آنها ثابت خواهم کرد که در نظرم خوار و ناتوان هستند. او از سمت باب فیل و خانه عمرو بن حریث رفت. آن گاه ایاس بن مضارب، رئیس نگهبانان مسلح آنها را دید و به آنها گفت: شما کیستید؟ ابراهیم گفت: من ابراهیم بن اشتر هستم. ایاس گفت: چرا این گروه همراه تو آمده‌اند و چه قصدی داری؟ من رهایت نخواهم کرد تا این که تو را نزد امیر ببرم. ابراهیم گفت: راه ما را باز کن، گفت: این کار را نمی‌کنم.

همراه ایاس بن مضارب مردی از همدان به نام ابو قطن بود که او را گرامی می‌داشت، و دوست ابن اشتر بود، فرزند اشتر به او گفت: ای ابا قطن پیش بیا، او نزدیک شد و تصور کرد که ابراهیم از او می‌خواهد تا نزد ایاس از او شفاعت کند، چون نزدیک شد، ابراهیم نیزه او را گرفت و آن را در گلوی ایاس فرو برد و او را بر زمین افکند. سپس به یکی از افرادش دستور داد تا سرش را ببرد. یاران ایاس پراکنده شدند و نزد ابن مطیع بازگشتند، او هم راشد، فرزند ایاس را به جای پدر به عنوان فرمانده نگهبانان منصوب کرد و فرستاد و به جای راشد هم که در کناسه بود، سوید بن عبدالرحمن منقری ابو قعقاع بن سوید را فرستاد. ابراهیم بن اشتر نزد مختار رفت و گفت: ما تصمیم گرفته بودیم که فردا شب قیام کنیم ولی اکنون حادثه‌ای رخ داده که ما را مجبور می‌کند تا همین امشب قیام کنیم و او را از ماجرا آگاه کرد. مختار از خبر قتل ایاس بسیار خوشحال شد و گفت: به خواست خداوند، این نخستین پیروزی است، سپس به سعید بن منقذ گفت: برخیز و آتش را در بلندیه‌ها بیفروز و نیها را روشن و بلند کن.

آن گاه گفت: ای عبدالله بن شداد! تو هم برو و فریاد بزن یا منصور امت، شما ای سفیان بن لیلی و قدامه بن مالک برخیزید و ندا دهید: ای خونخواهان امام حسین (ع) بپا خیزید، خودش هم لباس رزم پوشید و ابراهیم به او گفت: کسانی که در محله‌ها آماده هستند، مانع رسیدن یاران ما می‌شوند، من با همراهانم نزد قومم می‌روم تا کسانی را که با من بیعت کرده‌اند، فرا خوانم و با آنها اطراف کوفه بگردیم و مردم را به خونخواهی امام حسین (ع) دعوت می‌کنیم و هر کس بخواهد نزد ما می‌آید، و هر کس نزد تو آمد، آنها را به همراه کسانی که نزد تو هستند نگهدار و اگر به نبرد با تو شتاب کنند، کسانی که نزد تو هستند که از تودفاع و حمایت کنند تا من بازگردم. مختار گفت: کارت را انجام بده و با شتاب نزد من باز گرد، مبادا به سوی امیرشان بروی و با او نبرد کنی، اگر جنگ نکردن امکان پذیر باشد با هیچ کس نبرد نکن، مگر این که کسی آغازگر جنگ باشد. ابراهیم با یارانش رفت تا به قومش رسید و بسیاری از کسانی که با وی بیعت کرده بودند، نزد او گرد آمدند و تا پاسی از شب با آنها در کوچه‌های شهر قدم زد و از جایگاه فرماندهان که این مطیع آنها را منصوب کرده بود، اجتناب ورزید. تا این که به محله سکون رسید و گروهی از سواران زجر بن قیس جعفی سوی وی آمدند و فرماندهی نداشتند. ابراهیم و افرادش به آنها حمله کردند و آنها را به عقب راندند تا آن جا که ناگزیر به محله کنده رفتند و هنگام جنگ می‌گفت: خداوند! تو می‌دانی که برای خاندان پیامبر تو خشمگین شده‌ایم و به خونخواهی آنها قیام کرده‌ایم، ما را بر آنها پیروز فرما^۱. وی پس از این که ابراهیم، آنها را شکست داد، از آن جا بازگشت.

سپس ابراهیم حرکت کرد تا به محله ائیر رسید و یارانش با صدای بلند، شعار خویش را اعلان کردند. سوید بن عبدالرحمن منقری به سوی آنها آمد و امیدوار بود تا با آسیب زدن به آنها نزد ابن مطیع منزلتی یابد. ناگهان ابراهیم متوجه شد که سوید به او رسیده است، لذا به یارانش گفت: ای نگهبانان خدا! پیاده شوید. شما از این بدکارانی که خون خاندان پیامبر را ریخته‌اند، به فتح و پیروزی سزاوارترید. آنها هم پیاده شدند، ابراهیم بر

۱- اللهم انک تعلم انا غضبنا لاهل بیت نبیک، و ثرنا لهم فانصرنا علی هولاء - م.

دشمن حمل کرد و آنها را شکست داد و آنها به بیابان گریختند، به طوری که بر روی هم می افتادند و یکدیگر را در فرار ملامت و سرزنش می کردند، ابراهیم و یارانش آنها را تعقیب کردند تا وارد کناسه شدند، یاران ابراهیم به او گفتند: آنها را تعقیب کن و بیم و ترس آنها را مغتنم بدان، گفت: نه، بهتر است نزد مختار برویم تا خدا به وسیله ما وحشت او را به اطمینان و آرامش بدل کند، آن گاه او از پیروزی ما آگاه خواهد شد و بر نیروی او و یارانش افزوده می شود و بیم دارم که تاکنون دشمن سوی وی رفته باشد، سپس ابراهیم و یارانش رفتند، تا به خانه مختار رسیدند و سر و صدایی شنیدند و طرفین را مشغول جنگ دیدند. شبث بن ربیع از سوی سنجه آمده بود و مختار یزید بن انس را برای نبرد با او روانه کرد، حجار بن ابجر عجلی نیز رسید و مختار احمر بن شمیط را برای رویارویی با او فرستاد. هنگامی که مردم سرگرم جنگیدن بودند، ابراهیم از سمت قصر رسید و حجار و یارانش خبر یافتند که ابراهیم از پشت به آنها حمله کرده، ناگزیر قبل از رسیدن وی در کوچه ها پراکنده شدند.

قیس بن طهقه نهدی که از یاران مختار بود، با یکصد نفر رسید و بر شبث بن ربیع که با یزید بن انس می جنگید، حمله کرد، شبث ناگزیر راه را بر آنها گشود و همه گرده هم آمدند.

آن گاه شبث نزد ابن مطیع رفت و گفت: تمام فرماندهان و مردمی را که در محله ها پراکنده هستند نزد خود گرد آور، آن گاه به این گروه حمله کرده، با آنها نبرد کن زیرا کار آنها بالا گرفته است و مختار قیام کرده، تسلط یافته و کارش سامان پذیرفته است. چون مختار از کلام شبث آگاهی یافت، با گروهی از یارانش حرکت کرد تا این که در پشت دیر هند در سنجه جای گرفت. ابو عثمان نهدی خارج شد و میان قبیله شاکر شعار داد، آنها در خانه هایشان اجتماع کرده بودند، و به سبب این که کعب خثعمی نزدیک آنها بود و دهانه کوچه ها و راه های آنها را بسته بود، می ترسیدند از خانه هایشان بیرون بیایند. وقتی ابو عثمان با گروهی از یاران خویش نزد او رسید، بانگ زد: ای خونخواهان امام حسین (ع) بپاخیزید، ای منصور امت! ای گروه هدایت یافته! بدانید که امین خاندان محمد (ص) قیام کرده و در دیر هند است و مرا برای دعوت و بشارت نزد شما فرستاده،

نزد وی بروید که خدایتان رحمت کند.

آنها هم از خانه‌هایشان خارج شدند، در حالی که فریاد می‌زدند: ای خونخواهان امام حسین (ع) بپاخیزید! آن‌گاه با کعب جنگیدند، تا این که راهشان را گشود و نزد مختار رفتند و در اردوگاه او جای گرفتند، عبدالله بن قتاده نیز به همراه دویست نفر قیام کرد و به مختار پیوست. کعب، راه آنها را بست ولی هنگامی که متوجه شد، آنها از قوم او هستند، به آنها راه داد و قبیله شبام از محله همدان، آخر شب قیام کردند. چون عبدالرحمن بن سعید همدانی با خبر شد، به آنها پیغام داد که اگر قصد دارید نزد مختار بروید، از محله سبیع عبور نکنید، آنها هم به مختار پیوستند.

سه هزار و هشتصد نفر از دوازده هزار نفری که با مختار بیعت کرده بودند، به او پیوستند و پیش از صبحدم نزد وی گرد آمدند. صبحگاه، او از آراستن سپاهش فراغت یافت و در تاریکی با یارانش نماز خواند. ابن مطیع هم افرادی را به محله‌های کوفه فرستاد تا لشکریان پراکنده به فرمان او به مسجد بیاید.

ابن مطیع به راشدبن ایاس فرمان داد تا میان مردم فریاد زند که هر کس امشب در مسجد حاضر نشود، از ما نیست. مردم در مسجد گرد آمدند. ابن مطیع، شبث بن ربعی را با حدود سه هزار نفر به جنگ مختار فرستاد، و راشدبن ایاس را نیز با چهار هزار نگهبان روانه کرد. شبث نزد مختار رفت، مختار تازه از نماز صبح فراغت یافته بود که خبر آمدن شبث را شنید و شخصی را فرستاد تا خبری از دشمن بیاورد. در آن هنگام سعربن ابی سعر حنفی که یکی از یاران مختار بود، نزد وی آمد. او تنها در آن وقت می‌توانست نزد مختار بیاید سعر در راه راشدبن ایاس را دید و مختار را از این خبر مطلع کرد. مختار هم ابراهیم بن اشتر را با هفتصد سوار و ششصد پیاده فرستاد و نعیم بن هبیره، برادر مصقلة بن هبیره را با سیصد سوار و ششصد پیاده به جنگ شبث بن ربعی و یارانش فرستاد و به هر دو فرمانده دستور داد تا در جنگ شتاب کنند و هدف تیرهای دشمن نشوند که تعداد دشمنان از آنها بیشتر است.

ابراهیم به سوی راشد رفت و مختار یزیدبن انس را با نهصد جنگجو پیشاپیش خود به محل مسجد فرستاد. نعیم به شبث رسید و با او نبرد سختی کرد. نعیم، سعربن ابی

سعر را فرمانده سواران کرد و خودش همراه پیادگان با آنها می‌جنگید تا خورشید طلوع کرد و روشنایی‌اش همه جا را فراگرفت و یاران شب شکست خوردند و در خانه‌ها مخفی شدند. شب، آنها را ندا داد و به جنگیدن تشویق کرد. آن‌گاه گروهی از آنان به سوی وی بازگشتند، و به یاران نعیم هجوم آوردند و آنها را پراکنده کردند و شکست دادند، نعیم پایداری و دلاوری کرد تا کشته شد، سعر بن ابی سعر و گروهی از یارانش نیز اسیر شدند، شب اسیران عرب را آزاد کرد و افراد غیر عرب را کُشت، شب پیش رفت و مختار را محاصره کرد، مختار هم به سبب کشته شدن نعیم ضعیف شده بود.

ابن مطیع، یزید بن حریث بن رویم را با دو هزار نفر فرستاد تا راهها را بگیرند، مختار هم یزید بن انس را به فرماندهی سواران گمارد، و خودش با افراد پیاده حمله کرد، و سواران شب بر او هجوم آوردند. ولی محل خود را ترک نکردند، یزید بن انس به آنها گفت: ای گروه شیعیان، در گذشته، شما کُشته می‌شدید و دستها و پاهایتان بریده، چشمانتان کور می‌شد و در راه محبت خاندان پیامبر(ص) بر نخلها به دار آویخته می‌شدید، در حالی که شما همیشه در خانه‌هایتان بودید و از دشمن اطاعت می‌کردید. اکنون با این قیام چه می‌پندارید اگر این قوم اکنون بر شما غلبه یابند! به خدا سوگند، اگر آنها بر شما چیره شوند، نخواهند گذاشت که چشمی از شما بینا باشد، و شما را با ذلت و خواری خواهند کُشت و با فرزندان و زنان و امواتان کاری می‌کنند که مرگ از آن بهتر است، به خدا سوگند جز به وسیله صداقت و شکیبایی و نیزیه کاری و ضربت مهلک از دست آنها نجات نخواهید یافت، آماده حمله باشید، آنها مهیا شدند، زانو زدند و منتظر فرمان او شدند، ابراهیم بن اشتر با راشد که چهار هزار رزمنده با وی بودند رو به رو شد، و به یارانش گفت: از فزونی تعداد اینها نهراسید، به خدا سوگند، چه بسا یک مرد دلیر بهتر از ده مرد است و خداوند یار بردباران است آن‌گاه خزیمه بن نصر را به فرماندهی سواران منصوب کرد و خودش با پیادگان پیش رفت. ابراهیم به پرچمدار خود گفت: پیش برو و این گروه را نیز پیش ببر، دو طرف نبرد سختی کردند و خزیمه بن نصر عبسی به راشد حمله کرد و او را کُشت، سپس فریاد زد، من راشد را کُشتم، به خدای کعبه، من او را کُشتم. یاران راشد گریختند. پس از کُشته شدن راشد، ابراهیم و خزیمه و یاران‌شان به

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۰۱

سوی مختار حرکت کردند، و بشیر را پیش فرستاد تا مژده قتل راشد را به مختار بدهد. چون مختار با خبر شد، با یارانش تکبیر گفت و قوت قلب یافتند و دلیر شدند. یاران ابن مطیع نیز ضعیف شدند. ابن مطیع، حسان بن قائد بن بکر عبسی را با سپاهی انبوه حدود دو هزار نفر روانه کرد. ابراهیم از پیوستن آنها به یاران ابن مطیع در سببخه جلوگیری کرد، و آنها بدون جنگیدن پراکنده شدند ولی حسان مانند تا از یارانش حمایت کند. خزیمه به او حمله کرد و او را شناخت و گفت: ای حسان به خدا سوگند، اگر میان ما خویشاوندی نبود، تو را می‌کُشتم، اکنون بگریز ولی اسبش لغزید و بر زمین افتاد، مردم هم به او هجوم بردند و او به مدت یک ساعت با آنها جنگید، خزیمه به او گفت: تو در امان هستی، خودت را به کُشتن نده و مردم را از حمله به او بازداشت. خزیمه به ابراهیم گفت: این پسر عموی من است و من به او امان داده‌ام، ابراهیم گفت: کار خوبی کردی، و فرمان داد اسب او را آوردند، و او را سوار کردند و گفت: نزد خانواده‌ات برو.

ابراهیم نزد مختار رفت، در حالی که شبث بن ربعی، او را محاصره کرده بود. یزید بن حرث که در دهانه کوچه‌های بعد از سببخه مستقر بود، چون ابراهیم را دید، به سوی او آمد تا او را از جنگیدن با شبث و یارانش باز دارد. لذا ابراهیم، گروهی از یارانش را به فرماندهی خزیمه بن نصر به جنگ یزید بن حرث فرستاد و خودش با سایر یارانش به سوی مختار حرکت کردند.

هنگامی که ابراهیم نزدیک شبث و یاران وی رسید به آنها حمله برد، یزید بن انس نیز از سوی دیگر بر آنها هجوم آورد و شبث و یارانش را تا خانه‌های کوفه عقب راندند. خزیمه بن نصر به یزید بن حرث حمله کرد و او را شکست داد، آنها در دهانه کوچه‌ها و بر فراز بام خانه‌ها ازدحام کردند. مختار نیز به سوی آنها آمد، چون به دهانه کوچه‌ها رسید، او را تیرباران کردند و نگذاشتند از آن طرف وارد کوفه شوند.

مردم درحالی که شکست خورده بودند از سببخه عقب نشینی کرده، نزد ابن مطیع رفتند. خبر قتل راشد هم به او رسید و او سخت ناتوان و پریشان شد، عمرو بن حجاج زبیدی به او گفت: ای مرد! خودت را به هلاکت نیفکن نزد مردم برو آنها را به جنگ با دشمن تشویق کن زیرا تعداد مردم، بسیار است، و همه آنها با تو هستند، مگر این گروهی

که قیام کرده‌اند، که خداوند آنها را رسوا خواهد کرد، و من نخستین کسی هستم که دعوت تو را اجابت می‌کند، گروهی را با من و گروهی با دیگری روانه کن.

ابن مطیع از کاخ خارج شد، و نزد مردم آمد و به سبب گریختن، آنها را سخت مورد ملامت و نکوهش قرار داد، و به آنها دستور داد تا علیه مختار و یارانش قیام کنند. چون مختار دید که یزید بن حرث مانع ورود او به شهر شده است، از راه خانه‌های مزینه، احمر بن شمیم و بارق رفت که خانه‌هایشان از یکدیگر جدا بود. احمر بن شمیم به ابن کامل گفت: آیا او روزه گرفته است؟ گفت: بله، احمر گفت: اگر افطار کند، نیرو مندتر خواهد بود. ابن کامل گفت: او معصوم است و خودش بهتر می‌داند چه می‌کند. احمر گفت: راست گفتمی از خدا آمرزش می‌خواهم. مختار گفت: آری، این جا برای جنگیدن مناسب است. ابراهیم گفت: خداوند، آن قوم را شکست داد و در دل‌های آنها ترس و رعب افکند. بیا برویم، به خدا سوگند، برای تصرف قصر مانعی نیست، مختار تمام پیر مردان ناتوان و بیمار و کالاهایشان را در آن محل گذارد و ابو عثمان نهدی را به نگهداری آنها گمارد، و ابراهیم را پیش فرستاد. ابن مطیع نیز عمرو بن حجاج را با دو هزار نفر روانه کرد. عمرو بن حجاج به سوی مختار و یارانش رفت و مختار شخصی رانزد ابراهیم فرستاد تا به وی بگوید که پرچم را پیچید و برافراشته نگه دارید، ابراهیم نیز پرچم را پیچید و همان‌جا ماند.

مختار به یزید بن انس دستور داد تا با عمرو بن حجاج بجنگد. او رفت. مختار نیز از پی ابراهیم حرکت کرد، سپس در محل مصلا بن خالد بن عبدالله توقف کرد، ابراهیم هم رفت تا از سوی کناسه وارد کوفه شود و شمر بن ذی الجوشن با دو هزار نفر به جنگ وی شتافتند. مختار سعید بن منتقد همدانی را به جنگ شمر فرستاد که به او درگیر شد، مختار به ابراهیم پیغام داد که بسوی قصر برو، او رفت تا به کوچه شبث رسید. ناگاه نوفل بن مساحق با دو هزار نفر رسید. برخی گویند: تعداد آنها پنج هزار نفر بود، و این صحیح است. ابن مطیع به منادی دستور داد به مردم اعلام کنند تا به این مساحق پیوندند. ابن مطیع هم خارج شد و کنار کناسه ایستاد و شبث بن ربیع را در قصر گذاشت. ابن اشتر به ابن مطیع نزدیک شد، و به یارانش دستور داد تا پیاده شوند و به آنها گفت: از این مترسید

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۰۳

که بگویند شبت و خاندان عتیبه بن نهاس و آل اشعث و خاندان یزید بن حرث و خاندان فلان به جنگ شما آمده‌اند، آن‌گاه خاندانهای دیگر مردم کوفه را نام برد، سپس افزود اگر اینها ضربت شمشیر را بچشند، از گرد ابن مطیع پراکنده شده، می‌گریزند، چنان که بزغاله از گرگ می‌گریزد. آنها هم از دستوره‌های وی اطاعت کردند.

ابن اشتر، پایین قبای خویش را گرفت و به کمر بندش بست. او قبا را بر روی زره پوشیده بود همین که ابراهیم بر آنها حمله کرد، گریختند و در دهانه کوچ‌ها از ترس بر روی یکدیگر می‌افتادند و ازدحام می‌کردند.

فرزند اشتر به ابن مساحق رسید، لگام اسبش را گرفت و شمشیر را به طرف او بلند کرد. ابن مساحق گفت: ای فرزند اشتر! تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا میان من و تو کینه یا خونخواهی بوده است؟ ابراهیم از کشتن او منصرف شد و او را آزاد کرد، و به او گفت: عفو مرا فراموش نکن. او نیز همیشه به یاد می‌آورد، آنها گریختند و به کناسه پناه بردند و یاران ابراهیم هم به دنبال آنها وارد کناسه شدند تا این که به بازار و مسجد رسیدند و ابن مطیع و اشراف بجز عمرو بن حرث را محاصره کردند زیرا عمرو به خانه‌اش رفته بود ولی بعد خارج شد و به صحرا رفت.

مختار رسید و در یک طرف بازار مستقر شد، و محاصره قصر را به ابراهیم واگذار کرد. یزید بن انس و احمر بن شمیط نیز با او همراه شدند و از سه طرف آنها را محاصره کردند. چون محاصره را تنگتر کردند، شبت به ابن مطیع گفت: مواظب خود و یارانت باش! به خدا سوگند، آنها به وجود تو و خودشان نیازمندند. شبت گفت: عقیده من این است که برای خودت و ما امان بگیری و بروی و خودت و یارانت را به کشتن ندهی. ابن مطیع گفت: من مایل نیستم از او امان بگیرم درحالی که حکومت امیر مؤمنان (ابن زبیر) در حجاز و بصره به سامان رسیده است. گفت: پس بدون این که کسی متوجه شود، از این جا خارج شو و نزدیکی از اشخاص مورد اعتمادت در کوفه برو تا بتوانی نزد ابن زبیر بروی. عبدالرحمن بن سعید و اسماء بن خارجه و ابن مخنف و اشراف کوفه نیز با وی هم عقیده بودند. او آن جا ماند تا شب فرا رسید، و به آنها گفت: من دانستم که هر چه بر سر شما آمده، از سوی افراد فرومایه و پست بوده است ولی اشراف و بزرگان شما، همیشه

شنا و مطیع بوده‌اند. من یار خود را از فرمانبرداری و نبرد شما آگاه خواهم کرد و خداوند بر کارها غالب است. آنها از وی تشکر کردند... ابن مطیع از قصر خارج شد و به خانه ابو موسی رفت و فرزند اشتر از راه رسید و وارد قصر شد و یاران ابن مطیع در را بر روی او گشودند و به او گفتند: ای فرزند اشتر! آیا ما، در امان هستیم؟ گفت: شما در امان هستید، آنها نیز خارج شدند و با مختار بیعت کردند.

مختار وارد قصر شد و شب را در آن جا به سر برد. روز بعد اشراف مردم بر در مسجد و قصر اجتماع کردند. مختار وارد مسجد شد و منبر رفت و پس از حمد و ثنای پروردگار گفت: ستایش خداوند را که به ولی خود وعده پیروزی داده و زیان و هلاکت را نصیب دشمنانش کرد، و وعده پیروزی را تا آخر روزگار قابل اجرا و حتمی قرار داده است و دروغگو، رستگار نمی شود.

ای مردم! برای ما پرچمی افراشته و آرزویی بر آورده شده است. به ما گفته شده که پرچم را برداریم و به سوی هدف خویش رهسپار شویم و از راه راست منحرف نشویم. دعوت فراخوان را اجابت کنیم و به سخن آگاهان و خردمندان گوش فرا دهیم، چه بسیار مردان و زنانی که بر کشتگان حادثه گریستند، و نفرین بر کسی که ستم کند، روگردان شود، سرکشی کند، دروغ گوید و بی‌اعتنایی کند. ای مردم! داخل شوید و بیعت هدایت و رستگاری کنید. سوگند به خداوندی که آسمان را سقفی بسته و در زمین دره‌ها و راهها قرار داد و شما پس از بیعت با حضرت علی بن ابی طالب (ع) و خاندانش، بیعتی هدایت بخش تر از این نکرده‌اید.

سپس از منبر پایین آمد. بزرگان کوفه، نزد وی رفتند و با او به شرط عمل کردن به قرآن و سنت پیامبر (ص) و خونخواهی اهل بیت و نبرد با منحرفان و دفاع از ناتوانان و نبرد با کسانی که با آنها بجنگند و صلح با کسانی که با آنها سازش کنند، بیعت کردند.

منذر بن حسان و فرزندش حسان از جمله کسانی بودند که با وی بیعت کردند و چون از نزد او رفتند، با سعید بن منقذ ثوری رو به رو شدند که گروهی از شیعیان همراهش بودند. چون شیعیان پدر و پسر را دیدند، گفتند: به خدا سوگند، این دو از سران ستمگران هستند. لذا منذر و فرزندش حسان را کشتند. سعید آنها را از این کار برحذر داشت

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۰۵

وگفت: صبر کنید تا نظر مختار را جویا شویم ولی آنها قبول نکردند، چون مختار اطلاع یافت، رنجید.

مختار آمد به مردم امید داد، محبت اشراف را نسبت به خود جلب کرد و روش نیکویی را در پیش گرفت. به او گفته شد که ابن مطیع به خانه ابو موسی پناه برده است ولی مختار پاسخی نداد و سکوت کرد. چون شب فرا رسید، یکصد هزار درهم برای او فرستاد وگفت: با این مبلغ وسایل سفر خود را فراهم کن، زیرا من از پناهگاه تو آگاه شدم و تو به سبب تنگدستی قادر به سفر نیستی و آن دو با هم دوست بودند.

مختار از بیت المال، نه میلیون درهم به دست آورد و به هر یک از یارانش که هنگام محاصره این مطیع همراه وی جنگیدند و تعدادشان پانصد و سه نفر بود، پانصد درهم پرداخت و به شش هزار نفر از یارانش که پس از محاصره قصر رسیدند و یک شب و سه روز همراه وی ماندند، دویست درهم داد. مختار مردم را با مهربانی و خوش رویی می پذیرفت، و با بزرگان و اشراف همنشینی می کرد.

مختار فرصت یافت تا به تعقیب قاتلان امام حسین (ع) که در گشتن آن حضرت شرکت داشتند، پردازد و در این راه بسیار کوشید و برای غلبه یافتن بر آنها از هیچ کاری فروگذار نکرد و به تعقیب آن ناپاکان پرداخت و هجده هزار نفر از آنان را به قتل رسانید، و به سبب شدت خونریزی و گشتار، حدود ده هزار نفر از بزرگان کوفه به بصره گریختند و به مصعب پیوستند و چنان که دینوری در کتاب اخبار طوال خود نقل کرده است). در میان آنها شبث بن ربیع نیز حضور داشت که سوار قاطری بود که دُم و اطراف گوشش قطع شده بود. او جامه پاره ای در بر داشت و با صدای بلند کمک می طلبید. اشراف به مصعب گفتند: بیا به جنگ این گمراه برویم که خانه های ما را ویران کرد و او را به جنگ علیه مختار تحریک کردند.

علی رغم این تلاش و کوشش، مقدر بود که ابن زبیر، مختار را به همراه چهار صد تن از یارانش به مدّت سه یا چهار روز محاصره کند - البته پس از این که جنگ سختی میان آنها در گرفت و گروه بسیاری کشته شدند - تا این که غذایشان تمام شد. در قصر، ابو طفیل عامر بن وائله - یکی از یاران پیامبر اکرم (ص) - همراه مختار بود؛ چون وضعیت

دشوار شد، خودش را از قصر به پایین انداخت و گریخت ولی گشته نشد و گفت: هنگامی که آنها مانع خروج من از کاخ شدند به نام خدا گریختم به همراه کسانی که از قصر گریختند^۱.

شب پانزدهم ماه رمضان، مختار و یارانش با فداکاری جنگیدند و به شهادت رسیدند. مختار، کنار محلی به نام زیاتین به شهادت رسید؛ دو برادر از قبیله حنیفه در قتل او شرکت داشتند که یک طارف و دیگری طریف نام داشت و فرزندان عبدالله بن دجاجه بودند.

گویند مختار را صراف بن یزید حنفی به قتل رساند، آن دو برادر، سر مختار را نزد مصعب بن زبیر بردند و او سی هزار درهم به آنها پاداش داد. سپس دستور داد تا دست مختار را قطع کنند و پا میخ به دیوار مسجد اعظم کوفه بکوبند، و به همین حال بود، تا این که حجاج به حکومت رسید و در باره آن پرسید. ماجرا را برای او بیان کردند و او دستور داد آن را پایین آورند و به خاک سپردند. سپس مصعب سر مختار را نزد برادرش عبدالله فرستاد ولی او به آورنده سر چیزی نداد و به او گفت: این سر، پاداش تو باشد! ابن اثیر گوید: مصعب، فرزند عمر را دید، بر او سلام کرد و گفت: من مصعب فرزند برادر تو هستم، فرزند عمر به او گفت: تو کسی هستی که هفت هزار نفر از اهل قبله (مسلمانان) را در یک بامداد به قتل رساندی، این حال را تغییر بده و توبه کن. مصعب گفت: آنها کافر و نابه کار بودند، فرزند عمر گفت: به خدا سوگند! اگر به شمار آنها از ارث پدرت گوسفند می‌کشتی، اسراف بود.

ابن زبیر به عبدالله بن عباس گفت: آیا خبر کشته شدن کذاب (مختار) به اطلاع تو نرسیده است؟ عبدالله بن عباس گفت: کذاب کیست؟ گفت: فرزند ابی عبید. گفت: خبر قتل مختار را شنیدم. گفت: گویا کذاب بودن او را قبول نداری و برای او دلسوزی می‌کنی؟ گفت: او مردی بود که قاتلان ما را کشت، به خونخواهی ما به پا خاست و کینه دل‌های ما را التیام بخشید؛ سزوار نیست که پاداش ما به او دشنام و سرزنش باشد.

۱- ولما رأیت الباب قد حیل دونه تکسرت باسم الله فیمن تکسرا

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۰۷

هنگامی که مختار به شهادت رسید، مصعب به تعقیب یارانش در کوفه پرداخت، و هفت هزار نفر از یاران او را که به خونخواهی امام حسین (ع) به پا خاسته بودند، کشت. سپس افرادی را به حرم مختار فرستاد و از آنها خواست تا از مختار بیزاری بجویند و جز دو همسرش به نامهای اُمّ ثابت، دختر سمرة بن جندب فزاری و عمره، دختر نعمان بشیر انصاری، سایر همسرانش از وی بیزاری جستند. آن دو گفتند: ما چگونه از مردی بیزاری جوئیم که می‌گفت الله پروردگار من است؛ او روزها روزه داشت و شبها نماز می‌خواند و در تعقیب قاتلان فرزند دختر رسول خدا (ص) و خاندان و شیعیان، خون خود را در راه خدا و رسولش اهدا کرد، و خداوند، مختار را بر آنها مسلط فرمود تا دلها را شاد کرد، مصعب به برادرش عبدالله، نامه‌ای نوشت و او را از ماجرای آن دو آگاه کرد. عبدالله در پاسخ چنین نوشت: اگر از جانبداری او برگردند و از مختار بیزاری جویند، آنها را آزاد کن وگرنه آنها را بکش. مصعب، آنها را با شمشیر تهدید کرد و دختر سمرة بن جندب بازگشت و مختار را لعنت کرد و از او بیزاری جست و گفت: اگر با تهدید از من بخواهی که به کفر مختار اقرار کنم، شهادت می‌دهم که مختار کافر است ولی دختر نعمان بشیر امتناع کرد و گفت: حال که شهادت نصیب شده است، چگونه آن را ترک کنم، هرگز! مرگ یکبار است! سپس به بهشت و نزد پیامبر (ص) و خاندانش می‌روم، به خدا سوگند. چگونه همراه و پیرو فرزند هند باشم و فرزند ابی طالب را رها کنم، خداوند! من شهادت می‌دهم که پیرو پیامبر (ص) و فرزند دختر وی و خاندانش و شیعیانش هستم. مصعب دستور قتل آن زن را صادر کرد، لذا او را میان حیره کوفه بردند و زیر شکنجه کشتند. عمر بن ابی ربیع قرشی درباره شهادت وی چنین سرود:

یکی از شگفت‌انگیزترین امور نزد من کشتن زن زیبای آزاده‌ای است این گونه و بی گناه کشته شد مرحبا به چنین کشته‌ای وظیفه ما، کشته شدن و پیکار کردن است و کار زنان پاک، دامن کشان رفتن است^۱.

۱- ان من اعجب العجائب عندی قتل بیضاء حرة عطبول
قتلت هكذا علی غیر جرم ان لله درهما من قتل
کتب القتل والقتال علینا و علی المحصنات جر الذیول

حادثه شیب خارجی

ابو ضحاک شیب بن یزید بن نعیم بن قیس شیبانی از قهرمانان جهان و یکی از انقلابیهای بزرگ علیه بنی امیه بود، او مردی زیرک و در آرزوی ریاست و حکمرانی بود، و فرقه شیبیه - یکی از فرقه‌های ناصبی^۱ - منسوب به اوست.

جاحظ در توصیف او چنین گوید: هرگاه سپاه دشمن به سوی او می‌آمد، اطراف آن حرکت می‌کرد و فریاد می‌کشید و منتظر اقدام کسی نمی‌شد و به دشمن حمله می‌کرد، او به همراه صالح بن مسرح در موصل علیه حجاج ثقفی قیام کرد و صالح بن مسرح کشته شد. و شیب ادعای خلافت کرد و حدود یکصدویست نفر با او بیعت کردند و قدرت یافت. حجاج، پنج فرمانده را برای سرکوبی وی گسیل داشت و او یکی پس از دیگری آنها را از پای در آورد و لشکریانشان را تارومار کرد، سپس از موصل به قصد کوفه حرکت کرد و این بار حجاج، خود به جنگ وی رفت - چنان که می‌دانید - و میان آنها، جنگهایی به وقوع پیوست که منجر به شکست حجاج شد و عبدالملک، سپاهی را از شام به فرماندهی سفیان بن ابرد کلبی به کمک وی فرستاد و هر دو سپاه بر شیب حمله کردند و بسیاری از یارانش را کشتند ولی شیب با برخی از یارانش نجات یافت. هنگامی که وی از یل دجیل - در اطراف اهواز - عبور می‌کرد، اسبش رم کرد و او زره و کلاه خود آهنین و سنگینی در بر داشت، سنگهای زیر سُم اسب لرزید، و سُم اسب در سوراخ کشتی فرو رفت و شیب در آب افتاد. او هنگام افتادن در آب گفت: **لیقضی الله امرکان مفعولاً**^۲ و در آب فرو رفت. پس از چند لحظه بالا آمد و گفت: **ذلک تقدیر العزیز العلیم**^۳ و غرق شد.^۴ در باره کیفیت کشته شدن وی، مطالب دیگری نیز نقل شده است. این رویداد در سال ۱۷۷ (ه. ق) به وقوع پیوست.

۱- رجوع کنید به رساله تنزیله مختار، تألیف علامه سید عبدالرزاق مفرم موسوی، چاپ نجف، صص ۱۰-۱۲.

۲

۲- انفال / ۴۴: خداوند، کاری را که می‌بایست انجام شود، تحقق بخشید.

۳- انعام / ۹۶؛ یس / ۳۸، فصلت / ۱۲: این تقدیر خداوند قادر و داناست.

۴- وفيات الاعیان، بیان و تبیین، ج ۱، ص ۷۱ و خطط مقریزی، ج ۱، ص ۳۵۵ و تاریخ ابن اثیر، درباره حوادث سال ۷۷ (ه. ق) مراجعه فرمایید - م.

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۰۹

شیبب از سورا به سوی حمام اعین لشکر کشید، حجاج نیز حرث بن معاویه ثقفی را با گروهی از نگهبانان که در جنگ عتاب و جز آن حضور نداشتند، برای جلوگیری او روانه کرد. او با حدود هزار مرد در محل زواره اردو زد. شیبب از آمدن سپاه دشمن آگاه شد و برای جنگ با حرث بن معاویه شتاب کرد، هنگامی که به حرث رسید به او حمله ور شد و او را کُشت و یاران وی گریختند و وارد کوفه شدند.

شیبب پیرامون کوفه اردو زد و سه روز اقامت کرد، در روزاول جز گشتن حرث واقعه‌ای رخ نداد. روز دوم، حجاج، یاران خاص خود را برای نگهبانی در سر راهها و دهانه‌های کوچه‌ها گماشت، شیبب هم در محله سبخه اردو زد و در آن جا مسجد ساخت، در روز سوم، حجاج، غلام خود ابو الورد را در حالی که زره بر تن داشت، با گروهی از غلامانش فرستاد. خوارج پنداشتند که او حجاج است، شیبب بر او حمله کرد و او را کُشت و گفت. اگر این حجاج بود، شما را از شر او آسوده کردم. پس از آن، حجاج، غلام دیگرش را که طهمان نام داشت، با همان گروه و وضعیت روانه کرد و شیبب، او را کُشت و گفت: اگر این حجاج بود، من شما را از شر او آسوده کردم. حجاج، قبل از ظهر از کاخ خارج شد، استری خواست و بر آن سوار شد. و با اهل شام به محل سبخه رفت، هنگامی که حجاج شیبب و یارانش را دید، فرود آمد. شیبب، ششصد سوار به همراه داشت و به سوی حجاج حرکت کرد.

حجاج هم سبیره بن عبدالرحمن بن مخنف را با گروهی از مردم، مأمور حراست راهها و دهانه کوچه‌ها کرد. حجاج، تختی خواست و بر آن نشست، سپس به اهل شام خطاب کرد و گفت: شما مردمی فرمانبردار و باایمان هستید. باطل این ناپاکان (خوارج) بر حقی که می‌پرستید، چیره نمی‌شود، دیده‌ها را ببندید، زانو بزنید و با سر نیزه با آنها برخورد کنید. آنها دستورهایی وی را اجرا کردند و نیزه‌ها را بالا گرفتند، آنها مانند ریگهای سیاه بودند. شیبب با سه دسته از سپاهیان، یک دسته به فرماندهی وی، یک دسته به فرماندهی سوید بن سلیم و دسته دیگر به فرماندهی محلل بن وائل حمله کردند. شیبب به سوید گفت: با سوارانت بر آنها حمله کن. سوید حمله کرد ولی آنها پایداری کردند و با سرنیزه به رویارویی با وی پرداختند و او را زخمی کردند تا این که به همراه یارانش عقب

نشینی کرد. حجاج فریاد زد: همین طور ادامه دهید و دستور داد تا تختش را پیش ببرند. سپس شیب با یارانی بر آنها حمله کرد ولی آنها پایداری کردند و نیزه‌ها را به کار بردند. او مدت طولانی با آنها جنگ کرد تا این که اهل شام با نیزه به او حمله کردند و سرانجام او را عقب راندند. چون شیب دلیری و پایداری آنها را دید، خطاب به سوید فریاد زد: ای سوید! با یارانت بر مردم این محله حمله کن، شاید کسانی را که آن جا هستند، برانی و از پشت سر به سوی حجاج برو، ما نیز از جلو به او حمله می‌کنیم. سوید حمله کرد ولی از بالای خانه‌ها و دهانه‌ کوچه‌ها به سوی او تیراندازی کردند و او عقب نشینی کرد. حجاج هم عروة بن مغیره بن شعبه را با سیصد نفر از مردم شام به حفاظت خویش گماشته بود تا از پشت سر به او حمله نکنند، شیب هم یارانش را برای حمله گرد آورد. حجاج گفت: در برابر این یک حمله پایداری و بردباری کنید که پس از آن پیروزی نصیب شما خواهد شد. سپس آنها زانو زدند. آن گاه شیب با تمام یارانش به آنها حمله کرد، یاران حجاج نیز به رویارویی با آنها پرداختند و پیوسته با نیزه به آنها حمله می‌کردند و با پا می‌زدند و به عقب می‌راندند، حتی از محل اقامت خود هم رانده شدند. شیب به یارانش دستور داد که پیاده شوند و دفاع کنند، نیمی از آنها پیاده شدند، حجاج پیش رفت تا به مسجد شیب رسید. آن گاه گفت: ای اهل شام! این آغاز فتح و پیروزی است. آن گاه بر فراز بام مسجد رفت و بیست نفر تیرانداز نیز با وی بالا رفتند تا اگر دشمن نزدیک شود، او را هدف تیر خود کنند. آن روز، جنگ بسیار سختی رخ داد و آن شدیدترین نبردی بود که مردم تا آن زمان دیده بودند، هر یک از دو طرف دلیری و پایمردی طرف مقابل را تصدیق کردند.

سپس خالد بن عتاب به حجاج گفت: به من اجازه بده تا به خونخواهی پدرم با آنها نبرد کنم. حجاج به او اجازه داد. خالد با گروهی از مردم کوفه رفت تا از پشت وارد اردوگاهشان شد و مصاد، برادر و غزاله، همسر شیب را کُشت. خبر به شیب و حجاج رسید. حجاج و یارانش تکبیر گفتند، و شیب و یارانش که پیاده می‌جنگیدند، سوار اسبهایشان شدند.

حجاج به اهل شام گفت: به آنها حمله کنید که از این حادثه به وحشت افتاده‌اند. مردم

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۱۱

شام حمله کردند و آنها را شکست دادند. شیبب با گروهی از محافظانش عقب نشینی کرد. حجاج، کسی را نزد سوارانش فرستاد تا او را به حال خود واگذارند، آنها هم او را ترک کردند و بازگشتند. حجاج وارد کوفه شد و به منبر رفت و گفت: به خدا سوگند! پیش از این چنین جنگی با شیبب رخ نداده بود، به خدا او گریخت و زنش را در میدان رها کرد! درباره شکست شیبب، مطالب دیگری نیز بدین مضمون بیان شده است: حجاج، امیری را برای تعقیب شیبب فرستاد که شیبب او را کُشت. سپس امیر دیگری روانه کرد که او را هم کُشت و یکی از آن دو، حاکم حمام اعین بود. بعد از آن شیبب به همراه همسرش غزاله وارد کوفه شد. غزاله نذر کرده بود که در مسجد جامع کوفه نماز بخواند و در هر رکعت سوره بقره و آل عمران را بخواند. او در اردوگاهش چند اتاق کوچک ساخت، پس از این که مردم رنجها و مصائب بسیاری از شیبب متحمل شدند، حجاج، شبانه مردم را گرد آورد و درباره شیبب با آنها مشورت کرد ولی آنها سکوت کردند. قتیبه از صف مردم بیرون رفت و گفت: آیا اجازه می‌دهی سخن بگویم؟ حجاج گفت: بله. قتیبه گفت: امیر در کارهایش خدا و عبدالملک را در نظر نمی‌گیرد و به مردم پند و اندرز نمی‌دهد. حجاج گفت: چگونه؟ قتیبه گفت: تو سردار شریفی را به همراه گروهی او باش به جنگ شیبب می‌فرستی، افراد او باش می‌گریزند و مرد شریف از گریختن شرم می‌کند تا کشته می‌شود. حجاج گفت: عقیده تو چیست؟ قتیبه گفت: نظر من این است که تو شخصاً به جنگ او بروی و با او بجنگی. حجاج گفت: پس برای من اردوگاهی در نظر بگیر، مردم در حالی که خارج می‌شدند عنبسه بن سعید را لعنت می‌کردند زیرا او کسی بود که درباره قتیبه با حجاج صحبت کرد تا این که وی را در زمره یاران خود قرار داد.

حجاج، نماز صبح را خواند و مردم هم اجتماع کردند، قتیبه آمد و سپاهی آراسته دید، نزد حجاج رفت و پس از مدتی خارج شد، درحالی که پرچم افراشته‌ای همراه داشت. حجاج نیز پس از وی رسید و در محل سبخه اردو زدند که شیبب نیز در همان محل بود. روز چهارشنبه، دو گروه صف آرایی کردند، به حجاج گفتند: شیبب بر محل فرماندهی تو آگاه نشود. حجاج هم پنهان شد ولی غلام خود ابوالورد را به جای خود گذاشت که شیبب تصور کند او حجاج است. شیبب او را دید، بر وی حمله کرد او را با

گرز زد و گشت، شیبیب، به خالد بن عتاب و یارانش نیز حمله کرد و او فرمانده جناح چپ لشکر حجاج بود و آنها را به عقب راند تا به محل رحبه رسیدند، سپس به مطربین ناجیه که فرماندهی جناح راست لشکر حجاج را بر عهده داشت، حمله کرد و او را شکست داد، پس از آن، حجاج و یارانش پیاده شدند و حجاج و عنبسه بن سعید بر روی عبایی نشستند، در این هنگام، مصقله بن مهلهل ضبی، لگام اسب شیبیب را گرفت و گفت: عقیده تو در باره صالح بن مسرح چیست و در مورد وی چگونه شهادت می دهی؟ شیبیب گفت: آیا در این وضع آشفته سؤال می کنی؟ گفت: آری، شیبیب گفت: من از صالح بیزارم. مصقله گفت: خدا از تو بیزار باشد! آن گاه از او جدا شد و رفت. فقط چهل سوار با شیبیب ماندند، حجاج گفت: میان آنها اختلاف و جدایی افتاده است، او به خالد بن عتاب پیغام داد که حمله کند خالد هم میان لشکر خوارج رفت و با آنها جنگید و غزاله همسر شیبیب کشته شد و سواری سر او را نزد حجاج می برد که شیبیب آن را شناخت و به یکی از یارانش دستور داد تا بر آن سوار حمله کند، او نیز حمله کرد و سوار را گشت و سر همسر شیبیب را آورد، شیبیب دستور داد تا آن را غسل داده، به خاک سپردند. آن گاه خوارج در حال دفاع میدان را ترک کردند. خالد نزد حجاج بازگشت و خبر عقب نشینی خوارج را به او داد. حجاج به او دستور داد که آنها را تعقیب کند. خالد هم به تعقیب آنها پرداخت و به آنها حمله کرد. هشت نفر از خوارج بازگشتند و با او جنگیدند و او را تا محل رحبه عقب راندند.

حادثه حجاج و ابن اشعث

هنگامی که حجاج و عبدالرحمن بن اشعث از جنگ زاویه فراغت یافتند - و آن نبرد شدیدی بود که در بصره رخ داد. در ماه محرم سال ۸۲ (ه.ق) دو لشکر حجاج و ابن اشعث با یکدیگر نبرد کردند و سرانجام منجر به شکست عبدالرحمن و لشکر وی شد و به کوفه گریختند. حجاج تا اول ماه صفر در بصره ماند، سپس از آن شهر خارج شد و حکم ایوب ثقفی را به حکومت آن شهر منصوب کرد. ابن اشعث نیز به سوی کوفه رفت که حجاج در گذشته هنگام رفتن به بصره عبدالرحمن بن عبدالله بن عامر حضرمی را به

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۱۳

حکومت کوفه گمارده بود، لیکن مردم کوفه به همراه مطر بر او شوریدند و ابن حضرمی و یاران شامی او را که تعدادشان چهارهزار نفر بود، از قصر بیرون کردند. مطر، کاخ را تصرف کرد، مردم هم گرد او جمع شدند و او به هر یک از آنان دویست درهم داد. هنگامی که ابن اشعث به کوفه رسید، شهر در تصرف مطر بود. اهل کوفه به استقبال می‌رفتند، و او وارد کوفه شد. نخست، قبیله همدان رسیدند و پیرامون او اجتماع کردند، ابن اشعث به سوی کاخ رفت ولی مطربن ناحیه با گروهی از بنی تمیم از ورود او جلوگیری کردند. عبدالرحمن دستور داد تا مردم با نردبان از دیوار قصر بالا بروند، آنها نیز رفتند و کاخ را به تصرف خود در آوردند و مطربن ناحیه را دستگیر کردند و نزد عبدالرحمن بردند، او نیز مطر را زندانی کرد، ولی بعد او را آزاد کرد و به پیروان وی پیوست.

چون عبدالرحمن در کوفه مستقر شد، مردم گرد او اجتماع کردند. مردم بصره نیز با عبدالرحمن بن عباس بن ربیعہ اشمی نزد وی آمدند، عبدالرحمن به مدت سه روز در بصره با حجاج جنگیده بود، حجاج هم در جنگ زاویه و پس از فرار مخالفان یازده هزار نفر از آنها را کشت. وی با امان دادن، آنها را فریب داد، حجاج دستور داد که منادی اسامی افرادی را که در امان نیستند اعلام کند و مردم تصور کردند غیر از نامبردگان، همه مشمول عفو و امان خواهند بود، لذا تسلیم شدند و حجاج دستور داد همه را گشتند.^۱

حادثه قنبر، غلام حضرت علی (ع)

سیره نویسان - به نقل از شیخ مفید در کتاب ارشادش با سندهای مختلف روایت کرده‌اند که روزی حجاج بن یوسف ثقفی گفت: دوست دارم به مردی از یاران ابوتراب (کنیه علی (ع) است) دست یابم و با ریختن خورش به خدا تقرّب جویم. به او گفتند: ما کسی را به ابی تراب نزدیکتر از قنبر غلامش سراغ نداریم.^۲

۱- رجوع کنید به تاریخ ابن اثیر، در حوادث سال ۱۸۲ (ه. ق) - م.

۲- از امام جعفر صادق (ع) روایت شده که فرمود: حضرت علی (ع) غلامی به نام قنبر داشت که به حضرت بسیار علاقه مند بود. هرگاه حضرت علی (ع) از منزل خارج می‌شد، او نیز با شمشیر به دنبال وی حرکت

حجاج کسی را به دنبال قنبر فرستاد و او را آوردند، حجاج به او گفت: تو قنبر هستی؟ گفت: آری. پرسید: ابو همدان تو هستی؟ گفت: آری. پرسید: غلام علی بن ابی طالب تویی؟ قنبر گفت: مولای من خداست و امیر مؤمنان علی (ع) ولی نعمت من است. حجاج گفت: از دین او بیزاری بجوی. قنبر گفت: اگر بیزاری بجویم مرا به دین دیگری که بهتر از آن باشد راهنمایی می‌کنی؟ حجاج گفت: من تو را می‌کشم، نحوه کشتنت را خودت انتخاب کن - چه نوع قتلی نزد تو خوشایندتر است - قنبر گفت: من انتخاب آن را به تو واگذار می‌کنم. حجاج پرسید: چرا؟ قنبر گفت: زیرا هرگونه مرا بکُشی، تو را به همان صورت در روز جزا خواهم کشت. امیر مؤمنان علی (ع) به من خبر داد که به ناحق و از روی ستم سرم را می‌برند. راوی می‌گوید: حجاج دستور داد او را کُشتند و سرش را بریدند.

کشی در کتاب رجالش (ص ۵۰) می‌گوید: قنبر، غلام حضرت علی (ع) بود. او نزد حجاج بن یوسف رفت، حجاج از وی پرسید: نزد علی بن ابی طالب چه کار می‌کردی؟ گفت: در وضو گرفتن به حضرت کمک می‌کردم. حجاج گفت: پس از این حضرت از وضو گرفتن فراغت می‌یافت، چه می‌گفت؟ قنبر گفت: این آیه را تلاوت می‌فرمود: ﴿فلما نسوا ما ذكروا به فتحنا عليهم ابواب كل شيء حتى اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم ملبسون فقطع دابر القوم الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين﴾^۱.

حجاج گفت: گمان می‌کنم، این آیه را علیه ما تأویل می‌کرده است. قنبر گفت: آری. حجاج گفت: اگر سرت را از بدن جدا کنم، چه می‌کنی؟ گفت: در آن هنگام نیکبخت می‌شوم، لذا حجاج دستور قتل او را صادر کرد.

می‌کرد تا این که شبی حضرت (ع) قنبر را دید و به او فرمود: ای قنبر! چه می‌کنی؟ گفت: به دنبال شما آمدم و شما خبر دارید که مردم چگونه هستند و من بر جان شما بیمناک بودم، فرمود: وای بر تو! آیا مرا از اهل آسمان حفظ می‌کنی یا از اهل زمین؟ گفت: نه، از اهل زمین. فرمود: اهل زمین جز به فرمان پروردگار متعال نمی‌توانند آسیبی به من برسانند. آن گاه قنبر بازگشت. (خصال صدوق (ره) (م)).

۱- انعام، ۴۴ و ۴۵: هنگامی که آنچه را به آنها یادآوری شده بود، فراموش کردند، درهای همه چیز را به روی آنها گشودیم تا خوشحال شدند، ناگهان آنها را گرفتیم. در این هنگام همه مأیوس شدند و دنباله جمعیتی که ستم کرده بودند تا قطع شد و ستایش، مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است - م.

حادثه کمیل بن زیاد نخعی (ره)

کمیل، فرزند زیاد بن نهیک بن هیشم بن سعد بن مالک بن حارث بن صهبان بن سعید مالک بن نخع از قبیله مذحج بود؛ کمیل فرزند عبدالله و فرزند عبدالرحمن نیز گفته شده است.

کمیل از حضرت علی (ع) و ابن مسعود روایت می‌کرد و ابو اسحاق سیبسی، عباس بن ذریح، عبدالله بن یزید صهبانی، عبدالرحمن بن عباس، اعمش و جز آنان نیز از کمیل روایت کرده‌اند.

ابن سعد در کتاب طبقات گوید: کمیل در رکاب حضرت علی (ع) در جنگ صفین حضور یافت، وی انسانی شریف، راستگو و کم حرف بود و قومش از دستوره‌های وی اطاعت می‌کردند.

ابن عمار می‌گوید: کمیل از بزرگان شیعه بود و مدائنی او را در زمرة پارسایان کوفه بر شمرده است.^۱

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می‌گوید: کمیل، فرماندار حضرت علی (ع) در هیت بود. ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابه گوید: کمیل، هجده سال با پیامبر اسلام (ص) همزمان بود.

هنگامی که حجاج در جست‌وجوی کمیل فرستاد، وی گریخت و به قومش پناهنده شد. چون حجاج این خبر را شنید، حقوق قبیله وی را قطع کرد. وقتی که کمیل این گونه دید، با خود گفت من پیری سالخورده هستم و عمرم به سر آمده روا نیست که به خاطر من حقوق قبیله‌ام قطع شود. سپس از پناهگاهش خارج شد و خودش را تسلیم حجاج کرد. چون حجاج او را دید، گفت: من دوست داشتم به تو دست یابم. کمیل به او گفت: بر من خشم مگیر و مرا به مرگ تهدید مکن، به خدا سوگند! جز مانند باقی مانده غبار از عمرم باقی نمانده است. پس در باره من هر چه خواهی انجام بده زیرا میعادگاه نزد خداست و پس از گشتن، حسابرسی است. حجاج به او گفت: پس حجت بر تو تمام است.

۱- به کتاب التهذیب المتهدیب تألیف ابن حجر عسقلانی، ج ۸، ۴۴۷-۴۴۸ چاپ حیدرآباد دکن مراجعه کنید - م.

کمیل گفت: این در صورتی است که قضا و قدر به دست تو باشد. حجاج گفت: آری، تو در زمره کسانی هستی که عثمان بن عفان را کُشتند؛ آن گاه دستور قتل او را صادر کرد و گردنش را زدند.^۱

ابن حجر گوید^۲: ابن ابی الدنیا از اعمش نقل کرده که گفت: هیثم بن اسود نزد حجاج رفت. حجاج به او گفت: کمیل بن زیاد چه کرده است؟ هیثم گفت: او پیرمرد سالخورده‌ای است که در خانه‌اش به سر می‌برد. حجاج گفت: اکنون کجاست؟ هیثم گفت: او پیرمرد سالخورده نادانی است. حجاج، او را فراخواند و به وی گفت: تو در قتل عثمان شرکت داشتی؟ با عثمان چه کردی؟ کمیل گفت: عثمان به من سیلی زد و من درخواستِ قصاص کردم، او اجازه قصاص به من داد و من او را بخشیدم. راوی گوید: آن‌گاه حجاج، دستور قتل وی را صادر کرد.

شهادت کمیل در سال ۸۲ (ه. ق) و به قولی در سال ۸۸ (ه. ق) رخ داد؛ چنان که ابن حجر در اصابه به نقل از ابن ابی خیثمه نقل کرده که او هنگام شهادت هفتاد سال داشت. آرامگاه او کنار ثویه قرار و محل معروفی است که مردم او را زیارت کرده، بدان تبرک می‌جویند.

حادثه سعید بن جبیر (ره)

سعید، فرزند جبیر بن هثام اسدی والبی، مولا و سرور آنان بود. کنیه وی ابو محمد و به قولی ابو عبدالله کوفی است.

سعید بن جبیر از ابن عباس و ابی سعید خدری روایت می‌کرد و سلمة بن کهیل و اعمش بن سائب و منهال بن عمرو و جز آن نیز از سعید روایت می‌کردند.

یعقوب قمی به نقل از جعفر بن ابی مغیره گوید: هرگاه مردم کوفه برای سؤال کردن نزد ابن عباس می‌رفتند، می‌گفت: آیا فرزند امّ دهما، (سعید بن جبیر) در میان شما نیست؟

۱- ارشاد مفید، شرح کمیل بن زیاد، چاپ ایران - م.

۲- رجوع کنید به کتاب اصابه، ج ۳، ص ۱۲۸ و حاشیه استیعاب، چاپ مصر - م.

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۱۷

عمر بن میمون به نقل از پدرش گوید: سعید بن جبیر از دنیا رفت در حالی که همه مردم زمین به دانش او نیازمند بودند.

عثمان بن بوذویه گوید: در روز عرفه همراه وهب بن منبه و سعید بن جبیر بودم. وهب به سعید گفت: ای ابا عبدالله! از زمانی که از حجاج ترسیدی و پنهان شدی تا کنون چقدر می‌گذرد؟ گفت: هنگامی که رفتم همسرم آبستن بود، چون بازگشتم، او زایمان کرده بود. راوی گوید: صورت سعید مجروح بود.

هیثم گوید: عتبه، غلام حجاج برای من نقل کرد: نزد سعید بن جبیر رفتم، هنگامی که حجاج او را به واسط آورد. حجاج به او گفت: آیا با تو چنین نکردم؟ و این جمله را تکرار کرد. سعید گفت: بله. پرسید: پس به چه دلیل علیه ما قیام کردی؟ گفت: چون بیعتی بر ذمه من بود. راوی گوید: حجاج خشمگین شد و دو دستش را بر هم کوفت و گفت بیعت امیر مؤمنان، قدیمی‌تر و برتر است. آن‌گاه دستور قتل او را صادر کرد و سعید بن جبیر را گردن زدند^۱.

عمر بن سعید بن ابی حسین گوید: هنگامی که سعید بن جبیر را فراخواندند تا به قتل برسانند، او فرزندش را طلبید. فرزندش آمد در حالی که می‌گریست. سعید پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ پس از ۵۷ سال عمر، زندگی برای پدرت چه نفعی دارد؟ ابوالقاسم طبری می‌گوید: سعید ثقه و امیر حج مسلمانان بود که در ماه شعبان سال ۹۵ (ه. ق) در سن ۴۹ سالگی وفات یافت. ابوالشیخ گفته است: در سال ۹۵ (ه. ق) حجاج وی را زیر شکنجه کشت.

ابن حیان در کتاب ثقات گوید: سعید، فقیه، عابد، فاضل و پرهیزکار بود. وی منشی عبدالله بن عتبه بن مسعود قاضی کوفه بود، سپس منشی ابی برده ابن ابی موسی (اشعری) شد، پس از آن با گروهی از قاریان همراه ابن اشعث قیام کرد. چون ابن اشعث شکست خورد، سعید بن جبیر به مکه گریخت، پس از مدتی خالد قسری او را دستگیر

۱- خلف بن خلیفه به نقل از پدرش گوید: هنگامی که سر سعید بن جبیر را بریدند، گفت: لا اله الا الله لا اله الا الله و چون بار سوم آن را تکرار کرد، نتوانست آن را تکمیل کند. تهذیب الکمال (به نقل از حاشیه تهذیب التهذیب) - م.

کرد و او را نزد حجاج فرستاد و در سال ۹۵ (ه. ق) و در سن ۴۹ سالگی حجاج او را به قتل رساند، چند روز پس از شهادت سعید، حجاج نیز مرد. گویند شهادت وی در اواخر سال ۹۴ (ه. ق) روی داد^۱.

ابن اثیر در تاریخش و در بیان حوادث سال ۹۴ (ه. ق)، چنین می‌گوید: روایت شده که در آن سال، سعید بن جبیر گشته شد و به سبب قیام به همراه عبدالرحمن بن اشعث به قتل رسید. هنگامی که حجاج، عبدالرحمن را با سپاهی برای جنگ به ترتیب فرستاد، سعید بن جبیر را هم به عنوان متصدی پرداخت حقوق لشکریان منصوب کرد. چون عبدالرحمن از بیعت حجاج دست کشید، سعید بن جبیر هم از کار برکنار شد. هنگامی که عبدالرحمن شکست خورد و به منطقه ترتیب رفت، سعید به اصفهان گریخت و حجاج به کارگزارش در اصفهان نوشت که او را دستگیر کنند. کارگزار دستور او را اجرا نکرد و به سعید پیغام داد و او را از ماجرا آگاه کرد و از او خواست تا بگریزد و از آن جا دور شود. او هم به آذربایجان رفت و مدت طولانی آن جا ماند تا این که سخت دلتنگ شد، لذا به مکه رفت. در آن جا گروهی مانند او به طور پنهان زندگی می‌کردند و نام و نشان خود را از مردم مخفی می‌داشتند.

هنگامی که خالد بن عبدالله به مکه رسید، به سعید گفته شد که او مرد بد رفتاری است، از مکه بگریز! سعید گفت: به خدا سوگند! آن قدر گریختم که از خدا شرمسارم، هر چه مقدر باشد پیش می‌آید. هنگامی که خالد به مکه رسید، ولید به او نوشت که پناهندگان عراقی را نزد حجاج روانه کند. او هم سعید بن جبیر و مجاهد و طلق بن حبیب را دستگیر کرد و آنها را نزد حجاج فرستاد. طلق در راه جان سپرد، حجاج، مجاهد را زندانی کرد تا این که حجاج مُرد و او آزاد شد.

همراه آنها دو نگهبان بود. شبی یکی از آن دو برای انجام کاری رفت، نگهبان دیگر که خوابیده بود، بیدار شد و به سعید گفت: ای سعید! من از ریختن خون تو بیزار می‌جویم، من در عالم رویا دیدم که کسی به من گفت: وای بر تو! از ریختن خون سعید بن

۱- تهذیب التهذیب، تألیف ابن حجر عسقلانی، ج ۴، صص ۱۱-۱۳ (چاپ حیدر آباد دکن). - م.

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۱۹

جبیر پرهیز کن. اکنون هر جا که می خواهی برو، من تو را تعقیب نمی کنم، سعید از فرار خودداری کرد. آن نگهبان سه بار همان خواب را دید و از سعید خواست بگریزد ولی او نپذیرفت. او را به کوفه بردند و در خانه خودش ساکن شد، قاریان کوفه به دیدار او می رفتند و او با آنها سخن می گفت و می خندید. او دختر خردسالی در آغوش داشت، چون دختر، بند را در پای پدرش دید، سخت گریست. سپس او را نزد حجاج بردند. هنگامی که او را دید، گفت: خداوند، فرزند زن مسیحی را لعنت کند - مقصودش خالد بود که سعید را روانه کرد - مگر من محل اقامت او را نمی دانستم که او را دستگیر کنم. آری، به خداوند سوگند! نشانی خانه وی را در مکه نیز می دانستم.

آن گاه حجاج رو به سعید کرد و گفت: ای سعید! آیا تو را در پیشوایی خودم شریک نکردم؟ آیا چنین نکردم؟ آیا تو را به کار نگماردم؟ سعید گفت: آری، حجاج گفت: پس چرا علیه من قیام کردی؟ گفت: من یکی از مسلمانان هستم. انسان گاهی اشتباه می کند و گاهی درست انجام می دهد. حجاج از آن گفتار خشنود شد، و به گفت و گو با وی ادامه داد. سعید ضمن صحبت گفت: من بیعتی بر گردن داشتم (منظورش بیعت عبدالرحمن بود) حجاج خشمگین شد و گفت: ای سعید! مگر من فرزند زبیر را در مکه نگشتم و از مردم مکه و تو برای امیر مؤمنان عبدالملک بیعت نگرفت. سعید گفت: بلی. حجاج گفت: بعد از آن به عنوان حاکم به کوفه آمدم و دوباره از تو برای عبدالملک بیعت گرفتم. گفت: آری. حجاج گفت: تو دو بیعت امیر مؤمنان را نقض کردی و نسبت به یک بیعت بافنده فرزند بافنده (عبدالرحمن) وفادار هستی! به خدا سوگند، تو را خواهم کُشت.

سعید گفت: اگر چنین کنی من سعید (نیک بخت) هستم، چنان که مادرم مرا سعید نامیده است. حجاج فرمان داد سرش را بریدند. چون سرش بر زمین افتاد، یک سرپوش سفید نمایان شد. هنگامی که سرش افتاد، سه بار لا اله الا الله گفت، که یک مرتبه واضح و دو مرتبه نامفهوم بود.

چون سعید به شهادت رسید، حجاج دچار اختلال حواس شد، و فریاد می زد: مرا ببندید! مرا ببندید! مأموران پنداشتند که او می گوید بندهای سعید را بردارید. آنها هم

پاهای سعید را از وسط ساق بریدند و بندها را برداشتند.

پس از آن حجاج در خواب سعید بن جبیر را می‌دید که گریبانش را گرفته، می‌گوید: ای دشمن خدا! به چه گناهی مرا کشتی؟ حجاج هم می‌گفت: چرا من سعید بن جبیر را کُشتم؟ و این گفته را تکرار می‌کرد. این مطالب را ابن اثیر در باره قتل سعید بن جبیر نقل کرده است.

ابن قتیبہ دینوری در کتاب الامامہ والسیاسة^۱ این ماجرا را به صورت دیگری نقل می‌کند: آورده‌اند که مسلمة بن عبدالله، حاکم مردم مکه بود، هنگامی که او بر منبر سخنرانی می‌کرد، خالد بن عبدالقصری، فرماندار شام رسید و وارد مسجد شد. پس از این که سخنرانی مسلم پایان یافت، خالد منبر رفت. چون به پله سوم منبر و پایین‌تر از محل مسلم رسید، طوماری مہر شده بیرون آورد، مہر آن را شکست و برای مردم خواند: به نام خداوند بخشنده مہربان، از عبدالملک بن مروان، امیر مؤمنان به مردم کوفه. اما بعد، من خالد بن عبدالله قصری را به حکمرانی شما منصوب کردم، سخنان او را بشنوید و از او پیروی کنید و هر کس راه دیگری پیش گیرد، سرنوشتی جز قتل در انتظارش نیست و من از کسی که به سعید بن جبیر پناه دهد، بیزارم، تمام.

آن‌گاه خالد به مردم نظری افکنده، گفت: سوگند به خداوندی که به نام او قسم یاد می‌کنیم و به سوی او حج می‌گزاریم! اگر سعید بن جبیر را در خانه کسی بیابم، صاحب خانه را می‌کُشم و خانه او و همسایگانش را ویران و حرمت او را مباح می‌کنم و تا سه روز به شما فرصت می‌دهم تا او را بیابید. سپس از منبر پایین آمد و مسلمہ کاروانش را فرا خواند و به شام رفت، پس از آن مردی نزد خالد آمد و به او گفت: سعید بن جبیر در یکی از دره‌های مکه مخفی شده است. خالد، شخصی را به جست‌وجوی وی فرستاد. چون آن پیک به آن محل رسید و سعید را دید، به او گفت: به من دستور داده شده تا تو را دستگیر کنم و من به این جا آمدم تا تو را نزد خالد ببرم و از این بابت به خدا پناه می‌برم. به هر شهری که می‌خواهی برو، من همراه تو هستم. سعید بن جبیر به او گفت: آیا اینجا

۱- چاپ مصر، صص ۴۱-۴۴-م.

خانواده و فرزندان داری؟ گفت آری. گفت: آنها را دستگیر می‌کنند و ناگواریه‌ها و ناملایماتی که بدان دچار شده‌ایم، به آنها هم می‌رسد. پیک گفت: آنها را به خداوند سپرده‌ام. سعید گفت: این طور نیست. سپس سعید را نزد خالد برد که او را با زنجیر محکم بستند و به سوی حجاج فرستادند. مردی از اهالی شام به خالد گفت: حجاج پیش از تو پناهگاه سعید را می‌دانست ولی متعرض او نشد. اگر او را بین خود و خدا رها می‌کردی، از هر عملی که موجب قرب به خداست، بهتر بود. خالد گفت: - درحالی که پشتش را به خانه کعبه تکیه داده بود - به خداوند سوگند، اگر می‌دانستم که عبدالملک از من خشنود نمی‌شود مگر این که یکایک سنگهای خانه خدا را ویران کنم، برای به دست آوردن خشنودی او این کار را می‌کردم. هنگامی که سعید نزد حجاج رفت، حجاج به او گفت: اسم تو چیست؟ گفت: سعید. پرسید: فرزند کیستی؟ گفت: فرزند جبیر هستم. حجاج گفت: بلکه تو شقی، فرزند کُسیر^۱ هستی. سعید گفت: من سعید هستم و مادرم به نام من و نام پدرم داناترست. حجاج گفت: تو و مادرت بدبخت هستید. سعید گفت: تو از عالم غیب آگاهی نداری. حجاج گفت: تو را خواهم کُشت. سعید گفت: بنابراین، مادرم نام نیکی بر من نهاد. حجاج گفت: دنیای تو را به آتشی شعله‌ور تبدیل می‌کنم. سعید گفت: اگر می‌دانستم این امر به اختیار توست، تو را به خدایی بر می‌گزیدم، حجاج گفت: درباره حضرت محمد(ص) چه می‌گویی؟ سعید گفت: او پیامبر رحمت و فرستاده پروردگار جهانیان با پند و اندرزهای نیک به سوی تمام مردم است. حجاج گفت: نظر تو راجع به خلفا چیست؟ سعید گفت: من وکیل آنها نیستم و هر کس در گرو اعمال خویش است.^۲ حجاج گفت: به آنها دشنام بده یا از آنها تعریف و تمجید کن. سعید گفت: چیزی را که نمی‌دانم بر زبان جاری نمی‌کنم، من فقط مراقب نفس خود هستم. حجاج گفت: کدام یک از خلفا نزد تو قابل تحسین است؟ سعید گفت: حالات برخی از آنها بر دیگران برتری دارد. حجاج پرسید: نظرت را در باره حضرت علی(ع) بیان کن، آیا در بهشت است یا در جهنم؟ سعید پاسخ داد: اگر وارد بهشت و جهنم شوم و ساکنان آنها را ببینم،

۱- سعید (خوشبخت) در برابر شقی (بدبخت) و جبیر (سالم) در مقابل کُسیر (شکسته) است. - م.

۲- طور/۲۱ کل امری بما کسب رهین.

خواهم دانست، چرا از عالم غیب سؤال می‌کنی در حالی که بر همگان پوشیده است؟ حجاج پرسید: در روز قیامت حال من چگونه است؟ سعید در پاسخ گفت: من نزد خداوند ناتوان‌تر از آن هستم که مرا بر عالم غیب آگاه کند. حجاج گفت: از تأیید و تصدیق من امتناع می‌کنی؟ سعید گفت: بلکه نمی‌خواهم تو را تکذیب کنم حجاج گفت: این مسائل را رها کن، به من بگو چرا هرگز نمی‌خندی؟ سعید گفت: چیزی ندیدم که مرا بخنداند. چگونه کسی که از گِل آفریده شده، بخندد؟ در حالی که گِل، طعمه آتش است و به سوی روز قیامت باز می‌گردد و در این دنیا شبانه روز با مصیبت‌ها و بلاها رو به روست. حجاج گفت: ولی من می‌خندم. سعید گفت: این گونه، خداوند، ما را با سرشتهای مختلف آفرید. حجاج پرسید: آیا تاکنون آلت موسیقی را دیده‌ای؟ سعید گفت: نه، نمی‌شناسم و آن‌گاه حجاج دستور داد عود و نی آوردند.

راوی گوید: چون عود را نواختند و در نی دمیدند، سعید گریست. حجاج گفت: چرا گریه می‌کنی؟ سعید گفت: ای حجاج! امر بزرگی را به یادم آوردی. به خدا سوگند، به سبب آنچه در این دنیا مشاهده کردم هرگز سیر و سیراب نشدم. لباس خوب نپوشیدم و پیوسته غمگین و اندوهناک بودم.

حجاج گفت: آیا تاکنون این آلات موسیقی را دیده‌ای؟ سعید گفت: به خدا سوگند، اینها برخلاف عقل و منطق است. اما این دمیدن، روز دمیدن صور را به یادم آورد، و این نی از جنس توست که روز قیامت با تو محشور می‌شود و این عود به حق رشد و نمو کرد ولی به ناحق بریده شد، حجاج گفت: من قاتل تو هستم. سعید گفت: مرگ من حتمی است. حجاج گفت: من نزد خداوند از تو محبوبترم، سعید گفت: هیچ کس از دنیا نمی‌رود مگر این که مقامش را از خدا بداند و خداوند به عالم غیب داناترست. حجاج گفت: چگونه با این مقام نزد خدا نروم در حالی که من با امام جماعت و تو با پیشوای تفرقه و آشوب هستی. سعید گفت: من از جماعت جدا و از فتنه و آشوب راضی نیستم ولی حکم پروردگار، نافذ و قطعی است و گریزی از آن نیست. حجاج گفت: نظر تو درباره آنچه برای امیر مؤمنان گردآوری می‌کنیم، چیست؟ سعید گفت: نظری ندارم.

حجاج دستور داد تا طلا و نقره و پوشاک و جواهرات را بیاورند. آن‌گاه آنها را در برابر

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۲۳

سعید نهاد. سعید گفت: این کار خوبی است اگر به شرط آن عمل کنی حجاج گفت: شرطش چیست؟ سعید گفت: این که به وسیله آن از ترس بزرگ روز قیامت امان یابی، در غیر این صورت هر مادر شیر دهی طفل شیرخوارش را فراموش می‌کند، و هر زن بارداری جنین خود را بر زمین می‌نهد و جز عمل صالح، نفعی به حالش ندارد. حجاج گفت: به نظر تو آنچه گرد آوردیم، خوب است؟ سعید گفت: با نظر تو جمع‌آوری شدند و تو به خوبی و نکویی آنها آگاهتر هستی. حجاج پرسید: آیا دوست داری بخشی از آن نصیب تو شود؟ سعید پاسخ داد: آنچه را خدا نمی‌پسندد، من نیز دوست ندارم. حجاج گفت: وای بر تو! سعید گفت: وای بر کسی که از بهشت دور شده، وارد آتش شود! حجاج گفت: او را ببرید و بکشید. سعید گفت: ای حجاج! نزد تو گواهی می‌دهم که خدایی جز پروردگار یکتا نیست، بی همتاست و شریک ندارد و حضرت محمد(ص) بنده و فرستاده اوست. ای حجاج! از تو می‌خواهم تا روزی که با تو ملاقات می‌کنم، این اموال را نگهداری کنی. هنگامی که باز می‌گشت، می‌خندید. حجاج گفت: ای سعید! چرا می‌خندی؟ سعید گفت: از گستاخی تو نسبت به خداوند و بُردباری پروردگار نسبت به تو در شگفتم. حجاج گفت: به سبب تفرقه افکنی میان مردم و تمایل به تفرقه‌ای که خداوند از آن نهی فرموده است، تو را می‌کشم، و دستور قتل او را صادر کرد، سعید گفت: به من مهلت بده تا دو رکعت نماز بخوانم. آن گاه رو به قبله کرد و گفت: **وَجْهْتُ وَجْهِي لِلذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ**^۱.

حجاج گفت: او را به سوی قبله مسیحیان بگردانید، آنها که پراکنده شدند، به سبب ستم و برتری جویی اختلاف کردند، سعید از جمله آنهاست. آن گاه روی او را از قبله برگردانید. سعید گفت: به هر سو رو کنید، خدا آن جاست و اوست که آرزوهای درونی را برآورده می‌کند. حجاج گفت: ما به ظاهر مردم مأموریم، نه به باطن آنان. سعید گفت: پروردگارا! ظلم و ستم او را پایدار نکن و انتقام خون مرا از او بگیر و مرا آخرین نفر از امت یامبر(ص) قرار ده که به دست او کشته می‌شود. آن گاه سر از تنش جدا کردند.

۱- انعام/۷۹: من به خدایی روی آورده‌ام که آسمانها و زمین را آفریده است، من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم.

سپس حجاج گفت: بقیه خوارج را بیاورید،^۱ گروهی را نزد وی بردند که دستور قتل آنها را صادر کرد، و گفت: من تنها از دعای افراد مظلومی که در میان این گروه هستند، می‌ترسم ولی افرادی مانند اینها ظالم هستند زیرا از زمره عموم مسلمانان و اطاعت رهبر خردمندان خارج شدند و گوینده‌ای گفت، هنوز حجاج از قتل سعید فراغت نیافته بود که اختلال حواس پیدا کرد و فریاد می‌کشید: مرا ببندید مرا ببندید، و مقصودش بندهایی بود که به پای سعید بن جبیر بسته شده بود و این سخن را زمانی می‌گفتند که حجاج درباره بندها سؤال می‌کرد و بدان اهمیت می‌داد، و این گفتار را می‌توان در مورد باز کردن و بستن زنجیر هواپرستان نیز به کار برد.

حادثه زید شهید که در کناسه به دار آویخته شد

کنیه مشهور زید، ابوالحسین بود و این، نام یکی از فرزندان اوست و ذوالدمعه نیز نامیده می‌شد و بسیاری از تاریخ نگاران و سیره نویسان و شرح حال نویسان نیز بدان تصریح دارند.

وی در دامن پدرش حضرت سجاد علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) پرورش یافت و نزد آن حضرت و امام باقر (ع) و امام صادق (ع) علم آموخت و معارف ناب و اسرار احکام را از آنها فرا گرفت. او دانشمندان و بزرگان مناظره از دیگر ملتها و ادیان را مجاب می‌کرد. شگفت آور نیست کسی که در مکتب امامت پرورش یافته و از دانشگاه نبوت فارغ‌التحصیل شده، در زمینه علم و عرفان دارای جایگاههای پسندیده و مناظره‌های معروفی باشد. وی همان حاضر جوابی و بیان شیوای همراه با مهارت در سخنرانی پدران هدایتگرش را داشت. با وجود همه اینها به مقامی دست یافت که همه به نبوغ و برجستگی وی اعتراف می‌کردند، به طوری که حقیقت و پاکی آرمانش منحرفان از راه پدران را نیز واداشت تا به فضیلت آشکار او اعتراف کنند.

لذا ابوحنیفه می‌گوید: زید را مانند خاندانش مشاهده کردم و در آن دوران از وی

۱- منظور حجاج از خوارج، کسانی بود که علیه حکومت وی قیام کردند و بیشتر آنها شیعیان حضرت علی (ع) بودند، حجاج آنها را تعقیب می‌کرد و آنها را به انواع مختلف شکنجه داده، به قتل می‌رساند - م.

فقیه‌تر، حاضر جوابتر و خوش بیانتر سراغ نداشتیم.^۱

شعبی می‌گوید: هیچ زنی پس از این، فرزندی مانند زید در علم و فقاہت نزیاید.^۲

سخنان حافظ بن شبه و ابن حجر هیشمی^۳ و ذهبی^۴ و ابن تیمیہ^۵ گواه است بر این که زید، یکی از علمای بزرگ و فضیلتی خاندان پیامبر در علم و فقاہت بوده است.

آنچه از سخنان علمای شیعه یافتیم به فضیلت زید و آگاهی او در مناظره‌ها تصریح داشت عمر بن موسی و جہمی گوید: زید بن علی را دیدم و هیچ کس را برتر از وی در شناخت ناسخ و منسوخ و متشابه در قرآن مجید نیافتیم.^۶

در حدیث ابن خالد واسطی آمده است که پنج سال در مدینه به همراه زید بودم. و هر سال هنگام موسم حج، یکماه در مدینه اقامت می‌کردم و از او جدا نمی‌شدم تا به کوفه می‌رفتم، و در علم و فقاہت همانند او را سراغ نداشتیم، لذا دوستی با وی را برگزیدم.^۷

حدیث ابن غسان از دی گواه این مطلب است. وی گوید: در روزگار هشام عبدالملک، زید بن علی به شام آمد و هیچ شخصی را آگاهتر از او به کتاب خدا نیافتیم. هشام، پنج ماه، او را زندانی کرد و هنگامی که ما نیز همراه او در زندان بودیم، وی تفسیر سوره حمد و بقره را با سرعت برای ما بازگو می‌کرد. وی آیاتی از قرآن تلاوت کرد و در تفسیر آنها گفت: خدا شما را رحمت کند بدانید که قرآن و عمل کردن به دستورهای آن به استوارترین و مستقیم‌ترین راهها رهنمون می‌شود زیرا خداوند به این کتاب شرافت، کرامت، ارجمندی و بزرگی عنایت فرمود و آن را روح، رحمت شفا، هدایت و نور نامید، و با اعجاز تألیف قرآن، طمع بدانیشان را از آن جدا کرد، و با نظم شگفت‌انگیزش مکر مدعیان را از آن دور کرد و آن را در معرض تلاوت و استماع قرار داد، که گوشهای

۱- خطط مقررزیه، ج ۴، ص ۳۰۷.

۲- همان مأخذ.

۳- صواعق محرقه، ص ۳۱.

۴- مختصر تاریخ اسلام.

۵- منهاج السنه، ج ۱، ص ۸.

۶- فهرست شیخ طوسی.

۷- روضه نصیر، ج ۱، ص ۱۲۸.

شنوندگان، آن را رد نمی‌کند و تازه‌ای است که با خواندن بسیار فرسوده نمی‌شود و شگفت‌انگیزی است که شگفتیهای آن پایان نمی‌پذیرد و فایده‌بخشی است که فواید آن تمام نمی‌شود. قرآن به چهار بخش تقسیم می‌شود: حلال و حرامی که همه مردم آن را می‌دانند، تفسیری که تنها علما از آن آگاهی دارند و به زبان عربی است که عربها آن را می‌فهمند، و تأویل آن را تنها خدا می‌داند، آنچه نبوده در قرآن وجود دارد. بدانید - خداوند شما را رحمت کند - که قرآن دارای ظاهر باطن، حد و مطلق است. ظاهر قرآن تنزیل، باطنش تفسیر، حد آن واجبات و احکام و مطلقش ثواب و عتاب است.

زید بن علی، مرکز گردآوری بسیاری از روایان و محدثان بود و تکیه‌گاه آنها به شمار می‌رفت زیرا آنها زمانی که علوم سرشار و صداقت وی را در نقل و انتشار احادیث دریافتند پیرامون او گرد آمدند. مانند فرزندش یحیی، محمد بن مسلم، محمد بن بکیر، عبیدالله بن صالح، هاشم بن زبیر، ابی جعفر بن ابی زیاد احمر ابی جارود زیاد بن منذر، کثیر بن طارق، عمر بن موسی بن وجهی، عبیدالله بن ابی علا، زرین بیاع انماط، ابان بن عثمان اجلح، فضیل، عمر بن خالد، زهری، اعمش، سعید بن خيثم، اسماعیل سدی، زبید یامی، زکریا بن زائده، عبدالرحمن بن حارث بن عیاش بن ابی ربیع و ابن ابی زناد و شعبه.

در کتاب تحف اثنی عشریه^۱ تألیف عبدالعزیز دهلوی آورده است: ابوحنیفه، علم و طریقت را از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) فراگرفت و زید بن علی بن حسین(ع) آن را توسعه بخشید.

در کتاب روض النضیر^۲ آمده است که ابوحنیفه به مدت دو سال نزد زید به فراگیری علوم پرداخت و جز حکومت بنی امیه، کسی او را از حضور در درس زید باز نداشت. سلمة بن کهیل، یزید بن ابی زیاد، هارون بن سعید، ابوهاشم رمانی و حجاج بن دینار با تعداد زیادی از فقهای کوفه نزد زید می‌آمدند و علم و فقه فرا می‌گرفتند و با او هم عقیده بودند.

۱- چاپ بمبئی سال ۱۳۱۵ (ه.ق)، ص ۸.

۲- ج ۱، ص ۶۶.

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۲۷

فرقه زیدیه روایت کرده‌اند که گروه زیادی از زید حدیث نقل کرده‌اند که اسامی آنها در کتاب الروض، ج یک، ص ۶۲ ذکر شده است.

از کتاب تهذیب الکمال، نوشته حافظ مزی نقل شده است که آدم بن عبدالله خثعمی و اسحاق بن سالم و بسام صیرفی و راشد بن سعد صائغ و زیاد بن علاقه و عبدالله بن عمرو بن معاویه احادیثی از زید نقل کردند.

اینها به جز بزرگان خاندان هاشمی مانند ابراهیم بن حسن مثنی و برادرش حسن مثلث و حسین بن امام زین العابدین (ع) و عبیدالله و عبدالله فرزندان محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب (ع) بودند، آنها نزد زید می‌آمدند و علم و حدیث فرا می‌گرفتند.^۱

زید شهید، نمونه کامل اخلاق و فضیلت پس از امان هدایت گستر بود. او از روش پدرانش در مورد عبادت و استغفار بسیار و تفکر و اندیشه در نعمتها و آفریده‌های پروردگار پیروی می‌کرد، بدین سبب شهرت یافت و به عنوان همپیمانان قرآن و پرهیزکاری معروف شد.

ابو جارود گوید: وارد مدینه شدم و هر چه درباره زید سؤال می‌کردم به من می‌گفتند: او همپیمان قرآن است، و به سبب نماز خواندن بسیار، یکی از ارکان مسجد به شمار می‌رود.^۲

هرگاه درباره زید از ابوحنیفه سؤال می‌شد، می‌گفت: او همیشه همراه قرآن و جدا از یارانش بسر می‌برد.^۳ به نظر فخری و ذهبی و شبلنجی و احمد بن حمید^۴، او از پرهیزکاران بزرگ بود و از نظر عبادت و پارسایی و پاکدامنی و دینداری و فروتنی از بزرگان خاندان پیامبر (ص) به شمار می‌رفت.

زید شهید به فصاحت، سخنوری، حاضر جوابی، خوش بیانی، شیوایی سخن و به

۱- روض نضیر، ج ۱، ص ۶۵.

۲- سزالسلسله العلویة.

۳- خطط مقریزیه، ج ۴، ص ۳۰۷.

۴- به کتابهای آداب سلطانیه، مختصر تاریخ اسلام ذهبی، نورالابصار شبلنجی (ص ۱۷۷) و حداثق وردیه مراجعه کنید.

کار بردن اختصار در ادا کردن معانی به بلیغ‌ترین صورت معروف بود. سخنان زید از نظر فصاحت و بلاغت^۱ به کلام جدّ بزرگوارش حضرت علی بن ابی طالب (ع) شباهت داشت. بدینسان جاحظ^۲ او را از سخنوران بنی هاشم برشمرد.

ابو اسحاق سبعی و اعمش او را این‌گونه توصیف می‌کند: زید، فصیح‌ترین و گویاترین افراد خاندانش بود^۳ و گواه مطلب این است که از زمانی که زید وارد کوفه شد، هشام بن عبدالمک پیوسته به کار گزارش در عراق نامه می‌نوشت و به او دستور می‌داد تا زید را از کوفه اخراج کند، و از حضور مردم در مجالس او جلوگیری کند زیرا زید با دانش فراگیر و بیان شیوایش دلها را به سوی خود جذب می‌کرد و زبانش بُرنده‌تر از شمشیر، تیزتر از سرنیزه، رساتر از سحر و غیبگویی و دمیدن در گره‌ها بود.^۴ روزی هشام بن عبدالمک به زید گفت: به من خبر داده‌اند که تو از خلافت و حکومت یاد می‌کنی و در آرزوی آن به سر می‌بری، تو فرزند یک کنیز هستی و شایسته حکمرانی نیستی، پاسخ زید به او گواه درستی است بر این که ادعای مذکور مورد شک و تردید واقع نمی‌شود و در آن مجلس که بزرگان مردم شام اجتماع کرده بودند، آثار ناتوانی و ناامیدی بر چهره هشام نمودار شد.

تنها انگیزه قیام زید شهید، آگاه کردن امت از لغزشهای والیان و آشنا کردن آنها با بدیهای آن قدرت و حکومت ستمگر بود و اگر قیام و جنبش هاشمیان در مناطق و زمانهای مختلف رخ نمی‌داد، دین اسلام که با سختیهای دردناک رو به رو شد، از میان می‌رفت. زید برای تقویت اسلام، مصیبتها و ناگواریهای بسیاری را تحمل کرد، قیام افتخار آمیز او مردم را از سختگیریها و داوری‌های ناعادلانه حکومت ستمگر آگاه کرد و آنها را با راه صحیح انجام این وظیفه سنگین که جز پیامبر (ع) یا جانشین وی بدان نمی‌پردازد، آشنا کرد. تردیدی نیست که این قیام به علت فایده‌ها و منافی که داشته،

۱- حدایق وردیه.

۲- بیان و تبیین، ج ۱، ص ۱۹۰، چاپ سال ۱۳۳۲ (ه. ق)، ج ۱، ص ۱۹۰.

۳- خطط مقریزیه، ج ۴، ص ۳۰۷، (از حاشیه کتاب زید).

۴- تاریخ طبری، ص ۲۶۵ و نورالابصار شبلنجی.

مورد علاقه ائمه اطهار(ع)^۱ بوده است. مهمترین فایده قیام زید، این بود که دوستی مردم نسبت به خاندان پیامبر(ص) و اعتقاد به پیشگامی و مظلومیت آنها را استوار کرد؛ امام صادق(ع) نیز به همین مطالب اشاره فرمود: «پس از ما بهترین مردم کسی است که در باره ما گفت و گو و دیگران را به یادآوری ما دعوت کند». این که زید می خواست به این هدف برسد، قابل انکار نیست، به ویژه پس از این که حدیث متواتر اهل بیت(ع) را بخوانیم: «زید برای خشنودی آل محمد(ص) دعوت کرد، اگر پیروز می شد به دعوتش وفا می کرد. او علیه حاکم جامعه قیام کرد تا او را از بین ببرد.» زید به جابرین عبدالله انصاری گفت: من نزد هشام رفتم درحالی که نزد او به رسول خدا(ص) دشنام می دادند. به خدا سوگند، اگر تنها من و شخص دیگری بمانیم، علیه او قیام می کنم.

این سخنان صریح ما را از اهداف عالی و نیت پاک زید نسبت به امت جد بزرگوارش و بازگشت امامت به صاحبان اصلی اش که مفسران وحی و منبع حکمت و اسرار هستند، آگاه می کند و امویان با دین اسلام بازی می کردند چنان که کودکان با توپ بازی می کنند. با وجود تمام ذلت و خواری که از سوی هشام به عبدالملک متوجه زید بود ولی او را از آشکار کردن حقیقت باز نمی داشت. زید مدت زیادی در شام ماند و هر روز از هشام اجازه ورود می خواست تا گزارشها و شکایتهایی از برخورد بد کارگزارانش با او را به اطلاع وی برساند، ولی هشام به او اجازه نمی داد.^۲ در حالی که زید مشاهده می کرد که هشام به افراد فرومایه و کسانی که از علم و عرفان بهره ای ندارد، اجازه ورود می دهد و هرگاه هشام به زید اجازه می داد تا به قصر وارد شود به اهل مجلس دستور می داد او را در تنگنا قرار دهند.^۳ تا سخن و بیان شیوایش را برای مردم آشکار نکند، ولی این ترندها مانع از پاسخ دادن و گفتن خواسته ها و مخالفت با او نشد. بدین سان هشام

۱- از عباد بن صهیب به نقل از جعفر بن محمد(ع) روایت شده که گفت: زید بن علی نزد برادرش ابی جعفر باقر(ع) رفت، زمانی که زید را دید، این آیه را تلاوت فرمود: «یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله» سپس فرمود: به خدا سوگند، تو ای زید! از مصداقهای این آیه هستی. (روض نصیر، ج ۱، ص ۵۵) - م.

۲- کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۸۵.

۳- ارشاد مفید، چاپ ایران. (از حاشیه کتاب زید).

مجبور می شد تا کلامی برنده تر از شمشیر و نافذتر از تیر را بشنود.

در یکی از آن روزها و در مجلسی که مردم شام اجتماع کرده بودند، هشام به زید گفت: برادر بقره تو چه می کند؟ زید خشمگین شد به حدی که نزدیک بود روح از بدنش خارج شود. آن گاه گفت: رسول خدا(ص) او را باقر نامید و تو او را بقره خطاب می کنی! این به سبب شدت اختلاف تو با اوست. تو در آخرت هم با او مخالفت خواهی کرد، همچنان که در دنیا با او مخالفت می کنی. او به بهشت می رود و تو راهی دوزخ خواهی شد^۱ هشام از جواب دادن بازماند و ناتوانی او آشکار شد. فقط با صدای بلند به غلامانش گفت: این احمق بی شعور را ببرید! غلامان نیز او را گرفتند و از مجلس بیرون بردند.

در حدیث عبدالاعلی شامی آمده است: هنگامی که زید بن علی وارد شام شد، این امر بر هشام گران آمد و چون او از اخلاق نیکو و بیان شیوایی برخوردار بود، لذا نزد غلامش از وی شکایت کرد.

وی گفت: به همه مردم اجازه بده که نزد تو آیند ولی از ورود زید جلوگیری کن و پس از آخرین نفر به او نیز اجازه ورود بده، هرگاه نزد تو آمد و سلام کرد، جواب سلامش را نده و از او نخواه تا بنشیند. هنگامی که مردم شام برخورد تو را با او ببینند، زید در برابر آنها ذلیل و خوار می شود. هشام نیز تمام توصیه های او را به کار برد، به مردم اجازه ورود داد ولی از آمدن زید جلوگیری کرد و پس از آخرین نفر به او اجازه ورود داد. زمانی که زید وارد مجلس شد، گفت: درود بر تو ای امیر مؤمنان! ولی هشام جواب سلامش را نداد. زید گفت: درود بر تو ای احوال (دوبین)! تو خودت را شایسته این نام می دانی.^۲ هشام به او گفت: به من خبر داده اند که درباره خلافت سخن می گویی و در آرزوی آن به سر میبری، تو فرزند کنیزی هستی و شایسته خلافت نیستی. زید به او گفت: مادران، مردان را از اهدافشان باز نمی دارند؛ مادر اسماعیل، کنیز مادر اسحاق بود و این امر مانع نشد که خداوند او را به پیامبری برانگیزد و او را پدر عرب قرار دهد و از نسل او بهترین

۱- شرح نهج حدیدی، ج ۱، ص ۳۱۵، و عیون اخبار، ابن قتیبه، ج ۱، ص ۲۱۲.

۲- تاریخ شام، تألیف ابن عساکر، ج ۶، ص ۲۲.

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۳۱

پیامبران، حضرت محمد(ص)^۱ و از نسل اسحاق بوزینگان، خوکان و بت پرستان^۲ را به وجود آورد. هشام خشمناک شد و فرمان داد به او هشتاد تازیانه^۳ بزنند. چون زید از مجلس هشام خارج شد، گفت: هر قومی که جنگ و حرارت شمشیر را ناپسند بدارد، خوار و ذلیل می‌شود. برخی سخن زید را نزد هشام نقل کردند و او دانست که زید علیه او قیام کرده است. هشام گفت: آیا گمان نمی‌کنید که خاندان پیامبر از میان رفته‌اند، به جانم سوگند! هر خاندانی که چنین جانشینی داشته باشد، هرگز منقرض نمی‌شود^۴؛ آن گاه زید این دو بیت شعر را سرود^۵:

داوری که از حسادت و شمشیر یا از نیش نیزه نمی‌ترسد، سعادت‌مند است کسی که به شمشیر پناه بُرد، آسودگی شگفت‌انگیزی می‌یابد یا مرگ سریع یا زندگی عادلانه‌ای نصیب وی می‌شود^۶.

وی این ابیات را نیز سروده^۷ است:

ترس، او را آواره و خوار کرده است این گونه است حال کسی که گرمی پیکار را می‌طلبد او با حیرت از شدت اندوه شکایت می‌کند در حالی که نزدیکان و تلخی سوگواریها، او را شکست می‌دهند مرگ برای او آسایشی محسوس می‌شود مرگ برای بندگان حتمی است اگر خداوند برایش حکومتی پدید آورد آثار دشمنی را همچون خاکستر رها می‌کند^۸.

۱- کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۸۴. (از حاشیه کتاب زید).

۲- العقد الفرید، ج ۲، ص ۳۱۱.

۳- تذکرة الخواص، تألیف سبط جوزی، چاپ ایران.

۴- عمدة الطالب، درباره شرح حال زید.

۵- تاریخ شام، ج ۶، ص ۲۰.

۶- ان المحکم معالم یرتقب حسداً او یرهب السیف او و خز القنائة صفا
من عاذ بالسيف لاقى فرجة عجباً موتاً علی عجل او عاش فانتصفا

۷- مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۸۱.

۸- شرده الخوف وازری به کذاک من یطلب حرالجلاد

منخرق الکفین یشکو الجوی تنکبه اطراف مر حداد

قدکان فی الموت له راحة والموت حتم فی رقاب العباد

هنگامی که یوسف بن عمر ثقفی از سوی هشام بن عبدالملک، فرماندار عراق شد، به محاسبه بیت المال در زمان حکمرانی خالد بن عبدالله بن یزید بن اسد بن کرر بجلی قسری پرداخت زیرا خالد قبل از وی حاکم عراق بود و او را زندانی و شکنجه کرد. خالد مدعی بود که زمینی را در مدینه به مبلغ ده هزار دینار از زید بن علی خریده است، یوسف بن عمر نیز این مطلب را به هشام نوشت. هشام هم زید را به حضور طلبید و درباره زمین از وی جویا شد ولی او انکار کرد. هشام از او خواست که قسم یاد کند، او نیز سوگند خورد. آن گاه زید را آزاد کرد.^۱

یوسف بن عمر نامه دیگری بدین مضمون برای هشام نوشت: خالد ادعا می کند که اموال بسیاری نزد زید بن علی، محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب (ع)، داود بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب، سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف و ایوب بن سلمه بن عبدالله بن عباس بن ولید مخزومی دارد. هشام نامه ای به کارگزار مدینه نوشت که آن گروه را نزد وی فرستد. او هم با اجبار آنها را پیش هشام فرستاد.^۲ هنگامی که نزد هشام گرد آمدند، او درباره اموال از آنها پرسید ولی آنان انکار کردند، هشام از آنها خواست تا قسم یاد کنند آنان نیز سوگند خوردند و برخی اعتراف کردند که فقط جایزه ای از خالد دریافت کرده اند. هشام گفت: ما شما را نزد یوسف بن عمر می فرستیم تا شما را با خالد رو به رو کند. زید گفت: ای هشام! تو را به خدا و حق خویشاوندی سوگند می دهم که ما را پیش یوسف بن عمر نفرستی زیرا بیم داریم که به ما تعدی کند. هشام گفت: هرگز حق چنین کاری ندارد، من یکی از نگهبانانم را همراه شما روانه می کنم تا مراقب او باشد.^۳ هشام آنها را به عراق فرستاد و چون ایوب بن سلمه یکی از دایه های او بود، او را نزد خود نگه داشت.^۴ آنها نزد یوسف بن عمر رفتند و او درباره مال از آنها

ان یحدث الله له دولة یترک آثار العدی کالرماد

۱- تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۶۰. (از حاشیه کتاب زید).

۲- مقاتل الطالبیین، تألیف ابی الفرج اصفهانی، چاپ ایران، و تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۶۱.

۳- مقاتل الطالبیین.

۴- تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۶۱.

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۳۳

پرسید که همگی منکر شدند. سپس زید گفت: چگونه ممکن است خالد اموالی به من سپرده باشد، در حالی که وی بر روی منبر به پدرانم ناسزا می‌گوید؟^۱ یوسف بن عمر، خالد را نزد آنان آورد و به او گفت: اینها کسانی هستند که بر ضدشان چنان ادعایی داشتی. خالد اعتراف کرد که مالی نزد آنان ندارد. یوسف خشمگین شده، گفت: مرا مسخره کرده‌ای یا امیر مؤمنان را؟ آن گاه تا حدّ مرگ او را زد. زید به خالد گفت: چرا چنین ادعایی کردی؟ خالد گفت: به امید رهایی از شکنجه‌های طاقت فرسا چنین ادعایی کردم.

پس از این که برائت زید شهید از اتهاماتی که به وی نسبت داده بودند برای حاکم آشکار شد، او چند روزی در کوفه به سر برد و هنگامی که از این سفر به مدینه باز می‌گشت در قادسیه یا ثعلبیه گروهی از مردم کوفه به او پیوستند و از جور و ستم آشکار امویان به او پناه آوردند و از او درخواست کردند تا به شهر آنان باز گردد و به او گفتند: ما چهل هزار رزمنده هستیم که در کنار تو تا آخرین نفس شمشیر خواهیم زد و فقط گروهی از مردم شام در مقابل ما هستند که به اذن خدای تعالی برخی از قبایل ما برای مبارزه با آنها کفایت می‌کند... و با زید عهد و پیمان بستند که وی را تنها نگذارند، اما زید به آنها گفت: من بیم دارم همان رفتاری را که با پدرانم کردید با من نیز انجام دهید. آنان سوگندهای استواری یاد کردند که در پیش روی او جهاد خواهند کرد.^۲ هنگامی که زید تصمیم گرفت با آنها موافقت کند و به مردم کوفه پاسخ مثبت دهد، گروهی از دوستان صمیمی و افراد خیرخواه، او را از خیانت مردم کوفه و بی‌ثباتی آنها در گفتار و کردار آگاه کردند. با وجود این، زید به کوفه بازگشت و این امر، بر یاران و خاندانش گران آمد و آنان به شدت او را بر حذر داشتند و به علت دورویی و تمایل به آزمندی آن خیانتکاران، او را از عواقب این توافق آگاه کردند.

داود بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب، نخستین کسی بود که زید را از این کار بر حذر داشت. وی در ثعلبیه همراه زید بود. داود گفت: این گروه تو را فریب ندهند،

۱- تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۷۴ (از حاشیه کتاب زید).

۲- خطط مقررینه، ج ۴، ص ۳۰۱ و تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۶۴.

آیا کسانی که نزد آنها از تو عزیزتر بودند مانند جدت علی بن ابی طالب را تنها نگذاشتند تا گشته شد.

پس از او امام حسن (ع) بود که با وی بیعت کردند، سپس بر او تاختند و ردایش را از گردنش کشیدند و خیمه گاهش را غارت و او را مجروح کردند، مگر جدت امام حسین (ع) را از مدینه بیرون نکردند و برای او سوگندهای استوار یاد نکردند، سپس او را تنها و بی یاور گذاشتند و تسلیم دشمن کردند و بدین نیز رضایت ندادند و او را کشتند، این کار را نکن و با آنها باز مگرد، تمام کسانی که از کوفه آمده بودند گفتند: این شخص نمی‌خواهد که تو پیروز شوی و می‌پندارد که خاندانش به امر خلافت از شما سزاوارتر هستند. زید به داود گفت: معاویه به کمک تدبیرش با علی (ع) نبرد می‌کرد، و زمانی یزید بن معاویه با امام حسین (ع) جنگید که حکومت به آنها رو آورده بود، داود گفت من از این بیم دارم که اگر با اینها باز گردی هیچ کس در دشمنی با تو سرسخت‌تر از خودشان نباشد، آن‌گاه داود به سوی مدینه رفت و زید به کوفه بازگشت.^۱

زید در ماه شوال سال ۱۲۰ (ه.ق) و به قولی سال ۱۱۹ (ه.ق) وارد کوفه شد، زید، پانزده ماه در کوفه و دو ماه در بصره اقامت کرد.^۲ شیعیان و محکمه^۳ نزد او می‌آمدند و با وی بیعت می‌کردند، تا حدی که دیوانش بیست و پنج هزار نفر و به قولی چهل هزار^۴ نفر را به شمار آورد. ابو معمر گوید: تعداد آنها به هشتاد هزار نفر^۵ رسید که همه آنها از اهالی کوفه بودند، و مردم بسیاری از شهرهای مداین، بصره، واسط، موصل، جزیره، ری، خراسان و جرجان با او بیعت کردند.^۶ نصر بن خزیمه عبسی، معاویه بن اسحاق بن زید بن حارث انصاری و حجیته بن اجلح کندی^۷ از کوفیانی بودند که با وی بیعت کردند.

۱- خطط مقریزیه، ج ۴، ص ۳۱۰.

۲- عمدة الطالب.

۳- محکمه، همان خوارج هستند و به علت شعارشان لاحکم الا لله بدین نام شهرت یافتند.

۴- خطط مقریزیه، ج ۴، ص ۳۱۰.

۵- روض نصید، ج ۱، ص ۷۵.

۶- عمدة الطالب، و تاریخ فخری ص ۹۶، چاپ مصر به سال ۱۳۴۵ (ه.ق).

۷- تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۶۴.

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۳۵

نصر در یک طرفِ او ایستاده بود و معمر بن حیثم و فیضل رسان، مردم را نزد او می‌آوردند و نقابهایی بر چهره آنها می‌زدند تا محل زید را نشانسد.^۱

تعداد زیادی از فقها، قضاوت و محدثان کوفه با وی بیعت کردند و ما اسامی برخی از آنان را که اطلاع یافتیم به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم، تا خوانندگان از آن دریابند که عامه مردم و کسانی که از مقاصد مردان انقلابی شناختی نداشتند از زید شهید پیروی نکردند، بلکه بزرگان و افراد برجسته و کسانی که به انگیزه زید در این قیام هاشمی که جز احیای سنت و برپایی عدالت نیتی نداشت شناخت کامل داشتند، همراه یارانش از او پیروی کردند. اینک اسامی فقهای کوفه را که با او بیعت کردند، ذکر می‌کنیم:

۱- عبدالله بن شبرمه بن طفیل از خاندان ضبه بود، وی، فقیه، شاعر و جزو تابعین بود، وی از سوی منصور عهده‌دار قضاوت در اطراف کوفه بود و سرانجام در سال ۱۴۴ (ه.ق) در کوفه وفات یافت.

۲- اعمش سلیمان بن مهران، یکی از بزرگان شیعه در کوفه بود. وی ده هزار حدیث در فضیلت حضرت علی بن ابی طالب (ع) نقل کرد. او در سال ۶۰ (ه.ق) متولد شد و در سال ۱۴۸ (ه.ق) درگذشت.

۳- مسعر بن کدام از قبیله صعصعه از راویان مشهور کوفه بود. در مسجد اعظم کوفه نمدی برای او می‌گسترانیدند، بر آن می‌نشست و به نقل حدیث می‌پرداخت، منصور برای قضاوت او را فرا خواند ولی او امتناع کرد و بالاخره در سال ۱۵۲ (ه.ق) از دنیا رفت و هرگز عهده‌دار قضاوت نشد.

۴- قیس بن ربیع اسدی، یکی از فقهای کوفه بود و به سبب احادیث بسیاری که شنیده بود و نقل می‌کرد، به او حوال می‌گفتند.

ابوالولید گوید: به نقل از قیس، شش هزار حدیث نوشتم. وی در سال ۱۶۸ (ه.ق) در کوفه وفات یافت.

۵- حسن بن عماره بجلی، بزرگ کوفیان بود که قضاوت بغداد را برعهده گرفت و

۱- روضه نصیر، ج ۱، ص ۷۵ (از حاشیه کتاب زید).

سرانجام در سال ۱۵۳ (ه.ق) از دنیا رفت.

۶- ابو حصین عثمان بن عاصم بن حصین از خاندان جشم بود و از محدثان کوفه به شمار می‌رفت. او در سال ۱۲۸ (ه.ق) جان سپرد.

احمد بن حمید در کتاب حدائق وردیه بر بیعت کردن این شش نفر با زید و هم عقیده بودن با وی و تشویق مردم برای پیروی از او تصریح کرده است.

۷- یزید بن ابی زیاد قرشی هاشمی، مولای کوفیان و یکی از بزرگان شیعه در کوفه بود. وی در سال ۱۳۷ (ه.ق) درگذشت.

۸- هارون بن سعید عجلی، معروف به جعفری اعور، فقیه و از صاحبان اثر در کوفه بود. ابن معین، او را از جمله غلاة شیعه بر شمرده است.

۹- حجاج بن دینار، احادیث بسیاری نقل کرده است و علما و محدثان از او روایت می‌کردند.

۱۰- ابو هاشم رمانی نامش یحیی بن دینار بود و از فقهای تابعی به شمار می‌آمد.

۱۱- منصور بن معتمر مکنی به ابا عتاب، بود وی دارای مقام ارجمندی در میان شیعیان بود و احادیث بسیاری نقل کرده است. سرانجام در سال ۱۳۲ (ه.ق) درگذشت. یزید بن عمر، او را به قضاوت منصوب کرد. منصور نزد مردم می‌نشست و آنها شکایتها و دعاوی خود را به او می‌گفتند. وی می‌گفت: من از عهده قضاوت بر نمی‌آیم تا این که او را برکنار کردند.

۱۲- ابو یقظان عثمان بن عمیر ثقفی کوفی بجلی: ابن معین گوید: او از غلاة شیعه بود و به رجعت اعتقاد داشت و به کتابت حدیث می‌پرداخت. وی بین سالهای ۱۲۰ تا ۱۳۰ (ه.ق) جان سپرد.

۱۳- سفیان ثوری، منسوب به ثوربن عبدمنات بود، چون در کوه ثور که غار حرا در آن است، زندگی می‌کرد، بدین نام خوانده شد. وی از فقهای بزرگ کوفه و راویان حدیث بود. مهدی از او خواست تا قضاوت کوفه را بر عهده گیرد ولی او امتناع کرد و شریک بن عبدالله نخعی عهده دار قضاوت شد، شاعر در این باره چنین می‌سراید:

سفیان از پذیرش قضاوت اجتناب و دینش را حفظ کرد ولی شریک به امید کسب

درآمد، آن را پذیرفت^۱.

سرانجام وی در سال ۷۶۱ (ه.ق) در بصره وفات یافت، او همیشه خودش را از ترس سلطان پنهان می‌کرد. در کتاب روض نصیر، ج ۱، ص ۵۵ گوید: سفیان برای قیام با زید بیعت کرد و چون خبر شهادت زید به او رسید، گفت: او جانش را فدای پروردگارش کرد و وظیفه خودش را در قبال خداوند انجام داد و به پدران شهیدش که نزد پروردگار روزی داده می‌شوند، پیوست.

۱۴ - محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی انصاری، یکی از خردمندان بود که عهده‌دار قضاوت کوفه شد و ۳۳ سال در دوران بنی امیه و بنی عباس قاضی کوفه بود و سرانجام در سال ۱۴۸ (ه.ق) و در سن ۷۴ سالگی که هنوز عهده‌دار قضاوت کوفه بود، درگذشت.

۱۵ - زبید بن حارث یامی منسوب به یام (شعبه‌ای از قبیله همدان) بود وی از راویان شیعه در کوفه و از تابعان به شمار می‌رود.

۱۶ - حسین بن سعید فقیه، که راوی حدیث در کوفه بود.

۱۷ - هلال بن خباب، عالم، فاضل و راوی بود. وی قضاوت مداین را برعهده گرفت و به سال ۱۴۴ (ه.ق) در همان شهر از دنیا رفت. بیعت این افراد را ابوالفرج در مقاتل ذکر کرده است.

۱۸ - سلیمان بن خالد بن دهقان بن نافله غلام عفیف بن معدی کرب، عموی پدری اشعث بن قیس بود و ابوالربیع بن اقطع، برادر مادری او بود. سلیمان از بزرگان و راویان شیعه به شمار می‌رفت. وی از حضرت باقر(ع) و امام جعفر صادق(ع) حدیث نقل می‌کرد. سلیمان همراه زید قیام کرد. هیچ کس از یاران حضرت باقر(ع) جز او همراه زید قیام نکرد. هنگامی که اسیر شد، او را نزد یوسف بن عمر ثقفی بردند و به دستور او دستش را بردند، از آن پس به او اقطع می‌گفتند، او در زمان زندگانی امام صادق(ع) درگذشت، آن حضرت(ع) از مرگ وی متأثر شد و برای فرزندانش دعا فرمود و درباره آنها به یارانش سفارش کرد. سلیمان کتابی داشت که آن را از عبدالله بن مسکان روایت

۱- تحرز سفیان و فاز بدینه وامسی شریک مرصداً للدراهم

کرده بود.^۱

اینها مطالبی بود که ما در باره موافقت فقهای کوفه با این قیام اطلاع یافتیم که ظلم و ستم خلفا را به مردم یادآور شد. تنها دوری مردم از زید و ترس از سلطان مانع شد که این فقها همراه زید قیام کنند. اعمش می‌گفت: اگر ضروری مرا تهدید نمی‌کرد، همراه او قیام می‌کردم. به خدا سوگند! مردم عراق او را تنها خواهند گذاشت و او را تسلیم دشمن می‌کنند چنان که با جد و عمویش نیز چنین رفتاری کردند.^۲

از زمانی که هشام بن عبدالملک متوجه شد که زید در کوفه است، پیوسته افراد و نامه‌هایی را نزد فرماندارش یوسف بن عمر ثقفی می‌فرستاد و او را وادار می‌کرد زید را از کوفه بیرون کند تا مبادا مردم کوفه با او بیعت کنند زیرا زید با دانش، پارسایی، زبان و نژادش دلها را می‌رباید. پس از این که فرماندار از نامه‌ها اطلاع یافت و نظر خلیفه را دانست، با دقت به جست و جوی زید پرداخت و به حکم بن صلت از خاندان بنی عقیل که کارگزار وی در کوفه بود، نامه‌ای نوشت و به او دستور داد تا زید را بیابد و در آن زمان یوسف بن عمر در حیره بود، محل زید برای حکم مشخص نبود، لذا یک برده خراسانی گنگ را فریفت و به او پنجهزار درهم داد و به او امر کرد تا نسبت به برخی از شیعیان خوش رفتاری کند و به اطلاع زید برساند که او به علت دوستداری و محبت خاندان پیامبر از خراسان آمده و همراه او مالی است و می‌خواهد آنها را به وسیله آن مال تقویت کند.

پیوسته آن برده با شیعیان ملاقات می‌کرد و آنها را از مالی که نزد وی بود آگاه می‌کرد، تا این که او را نزد زید بردند و مال را به او تحویل داد، سپس از نزد وی خارج شد و یوسف بن عمر را از محل زید مطلع کرد.^۳

۱- به مطالبی که در شرح حال این فقها در طبقات ابن سعد، ج ۶، تهذیب التهذیب ابن حجر، و فیات الاعیان ابن خلکان، میزان الاعتدال ذهبی، معارف ابن قتیبه، لوائح الانوار شعرائی، مقاتل الطالبیین ابی الفرج، رجال نجاشی، و خیرالرجال عبدالرزاق لاهیجی ذکر کرده‌ایم، مراجعه کنید (نسخه خطی). - م.

۲- روض نصیر، ج ۱، ص ۵۵.

۳- تاریخ ابن جریر طبری، ج ۸، ص ۳۷۷.

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۳۹

سلیمان بن سراقه باریقی نزد یوسف بن عمر رفت و دو مرد را به وی معرفی کرد که نزد زید رفت و آمد داشته، با وی بیعت کرده بودند. نام یکی از آن دو عامر و نام دیگری طعمه بود. وی از قبیلۀ تمیم و خواهرزاده باریق بود و زید در میان آنها اقامت کرده بود. یوسف، مأمورانی فرستاد تا زید بن علی را در منزل آن دو شخص بجویند. مأموران نزد آنها رفتند ولی زید را در منزل آنان نیافتند. آن دو نفر را دستگیر کردند و نزد یوسف آوردند. چون با آنها سخن گفت، موقعیت زید و یارانش برای وی مشخص شد، آن گاه دستور داد تا گردن آن دو را بزنند.^۱

هنگامی که زید متوجه شد که یوسف بن عمر در جست و جوی اوست و کارهای او را مورد بررسی قرار داده، به تعقیب شیعیان می پردازد و همچنین خبر آن دو مردی را که دستگیر و کشته شدند، شنید، ترسید که او را با مکر و فریب دستگیر کنند، لذا پیش از زمانی که میان خودش و مردم شهرها معین کرده بود، قیام کرد.^۲ و به کسانی که نزد وی ماندند دستور داد تا آماده جنگ شوند.^۳ وی شب چهارشنبه اول ماه صفر سال ۱۱۱ (ه.ق) قیام کرد، ابوالفرج در کتاب مقاتل تصریح کرده است که زید در شب چهارشنبه ۲۳ محرم قیام کرد، اگر طبق گفته وی ادامه جنگ را دو روز در نظر بگیریم که زید در روز جمعه ماه صفر کشته شد، اشتباه بودن این حکم آشکار می شود.

ابن جریر طبری گوید: پیش از قیام زید، حکم بن صلت، مردم کوفه را در مسجد اعظم گرد آورد، حکم افرادی را نزد سردستگان، نگهبانان، سران و جنگاوران فرستاد و مردم را در مسجد محاصره کرد. مردم سه شبانه روز در مسجد اعظم ماندند و از خانه هایشان برای آنها آب و غذا می آوردند. منادی حکم فریاد زد: آگاه باشید که امیر مؤمنان می گوید: هر کس را همراه زید بیابیم، از ما نیست.

۱- تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۷۷.

۲- مقاتل ابی الفرج اصفهانی.

۳- خطط مقرئیه، ج ۴، ص ۳۱۰، هر آنچه در توصیف جنگ ذکر می کنیم، برگرفته از تاریخ طبری، کامل ابن اثیر، تاریخ ابن عساکر، در شرح حال زید، روضه المناظره ابن شحنه، خطط مقرئیه، مروج الذهب و عمدة الطالب در مبحث حالات امام سجاده (ع) است. - م.

در آن زمان بزرگان شهر عبارت بودند از: ابراهیم بن عبدالله بن جریر بجلی رئیس قبایل مذحج و اسد، عمرو بن ابی بدل عبدی، پیشوای کنده، و سرپرست ربیعہ منذر بن محمد بن اشعث بن قیس کنندی و رئیس قبیله‌های تمیم و همدان، محمد بن مالک همدانی حیوانی.

روز سه شنبه پیش از قیام زید، حکم بن صلت دستور داد تا درهای بازار را ببندند. درهای مسجد را هم بر روی مردم کوفه بستند. حکم، شخصی را نزد یوسف بن عمر فرستاد. وی آن زمان در حیره بود و او را از ماجرا آگاه کرد. یوسف به منادی خود دستور داد تا در میان یارانش ندا دهد که چه کسی به کوفه می‌رود تا به این قوم نزدیک شود و برای ما خبر بیاورد؟ جعفر بن عباس کنندی به همراه پنجاه سوار حرکت کرد تا به صحرای سالم سلوی رسید و از محل آنها آگاه شد نزد یوسف بن عمر بازگشت.

در شب چهارشنبه، شب اول ماه صفر برای یافتن زید، خانه معاویه بن اسحاق بن زید بن حارثه انصاری را جست‌وجو کردند ولی او را نیافتند زیرا او در شبی بسیار سرد و تاریک از خانه معاویه خارج شده بود و یارانش مشعلها را روشن کرده بودند و از نور آن استفاده می‌کردند و تمام شب را بدین حالت سپری کردند و شعارشان مانند اصحاب بدر (ای منصور اُمّت) بود.

صبح روز چهارشنبه یوسف بن عمر به سوی تپه‌ای نزدیک حیره رفت و در آن جا ماند. گروهی از بزرگان قریش و اشراف قوم با وی بودند، آن‌گاه ریان بن سلمه اراشی را با دو هزار و سیصد نفر از قیقانیان به همراه تیراندازان فرستاد که نیرویی برای رئیس نگهبانان عباس بن سعد مزنی به شمار می‌رفتند.

در همین روز، زید، قاسم بن کثیر بن یحیی بن صالح بن یحیی بن عزیز بن عمرو بن ملک بن خزیمه تنعی خضرمی را به همراه مردی دیگر به نام صدام فرستاد که شعار می‌دادند: ای منصور اُمّت. آنها در صحرای عبدالقیس با جعفر بن عباس کنندی برخورد کردند.^۱ و با آنها جنگیدند. صدام کشته و قاسم دستگیر و اسیر شد و او را نزد ابی الصلت

۱- این یکی از محله‌های کوفه به نام صحرا بود و پشت جواد عمومیه قرار داشت (از حاشیه) - م.

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۴۱

بردند. او با قاسم سخن گفت ولی پاسخ را نداد. آن گاه دستور داد تا کنار در کاخ سر از تنش جدا کردند. دخترش سکینه در رثای او چنین سرود:

ای دیده در رثای قاسم بن کثیر گریه کن با اشکهای جاری بسیار شمشیرهای قومی پست، مشرک فرومایه و تبه کار به او اصابت کرد تا زمانی که کبوتران بر فراز شاخه‌های زیبا آواز می‌خوانند، برای تو می‌گیریم.^۱

در این روز، تنها دو بیست و هجده نفر از کسانی که با زید بیعت کرده بودند، به عهد خود وفا کردند، زید گفت: سبحان الله! مردم کجا هستند؟ برخی گفتند: آنها در مسجد اعظم محاصره شده‌اند. گفت: به خدا سوگند! این برای کسانی که با ما بیعت کردند، عذری محسوب نمی‌شود.

نصر بن خزیمه، ندا را شنید و به سوی آن رفت؛ نزدیک خانه زبیر بن حکیمه در راهی که به مسجد بنی عدی می‌رسید، به عمرو بن عبدالرحمان، رئیس نگهبانان حکم بن صلت در میان سوارانی که از جهینه برخوردار و گفت: ای منصور امت! ولی کسی به او پاسخ نداد. نصر و یارانش به عمرو بن عبدالرحمان حمله کردند و او را کشتند و همراهانش گریختند. نصر به سوی زید رفت و در جبانه صائدین با او ملاقات کرد. پانصد نفر از مردم شام آن جا مستقر بودند. زید با یارانش حمله کرد و آنها را شکست داد.

زید بر یابوی تیره رنگی سوار بود که آن را از مردی از قبیله نهدبن کهمس تجاری به مبلغ بیست و پنج دینار خریده بود و چون زید کشته شد، حکم بن صلت آن را گرفت. زید به در خانه یکی از مردم ازد به نام انس بن عمرو که با او بیعت کرده بود، رسید. زید بانگ برآورد: ای انس! خدایت قرین رحمت بدارد! نزد من آی، که حق آمد و باطل رفت که باطل رفتنی بود^۲، اما وی بیرون نیامد. زید گفت: چه مردم پیمان شکنی هستید! با ما نیز همچون نیاکانمان رفتار کردید ولی خدا به اعمال شما رسیدگی خواهد کرد.

۱- عین جودی لقاسم بن کثیر بدرور من الدموع غزیر
ادرکته سیوف قوم لثام من اولی الشکر والردي والشورور
سوف ابکیک ما تغنی حمام فوق غصن من الغصون نضیر

۲- اسری/ ۸۱ و قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا.

زید رفت تا به کناسه رسید و به گروهی از شامیان که آن جا بودند، حمله ور شد و آنها را تارومار کرد. آنگاه رفت تا به آرامگاهی رسید که میان حیره و کوفه قرار داشت. یوسف بن عمر بر روی تپه‌ای نزدیک حیره به همراه گروهی از قریش بود، حدود دویست نفر از بزرگان همچون حزام بن مرة مزنی و زمزم بن سلیم ثعلبی نزد زید بودند. اگر زید به سوی یوسف رفته بود، او را کشته بود.

ریان بن سلمه با مردم شام در تعقیب زید بود و از رفتن زید به سوی یوسف بن عمر جلوگیری می‌کرد. زید از راه مصلاهی خالد بن عبدالله قسری رفت تا وارد کوفه شد، هنگامی که به سوی آرامگاه می‌رفت، یارانش به چند گروه تقسیم شدند، گروهی به سوی آرامگاه مخنف بن سلیم رفتند، سپس به سوی آرامگاه کنده بازگشتند. هنگامی که در حال حرکت بودند، ناگهان سواران یوسف بن عمر ظاهر شدند. چون آنها را دیدند، وارد کوچه‌ای شدند و نجات یافتند، به جز مردی که عقب ماند و وارد مسجد شد و دو رکعت نماز خواند، سپس به سوی یاران یوسف رفت و با آنها نبرد کرد، تا این که همگی بر وی هجوم آوردند و او را بر زمین افکندند و ناگاه مردی با گرز به آن مرد حمله کرد و او را کشت.

پس از کشته شدن وی آن گروهی که وارد کوچه شده بودند، بیرون آمدند و با یاران یوسف بن عمر جنگیدند. یکی از شامیان از گروهش جدا شد و به خانه عبدالله بن عوف وارد شد. شامیان به سوی او هجوم آورده، اسیرش کردند و نزد یوسف بن عمر بردند که او را کشت.

هنگامی که زید وارد کوفه شد، نصر بن خزیمه به زید گفت: به سوی مسجد اعظم برویم که مردم را در آن جا گرد آورده‌اند. زید گفت: آنها با ما همانند امام حسین (ع) رفتار کردند. نصر گفت: من آن قدر شمشیر می‌زنم تا کشته شوم. هنگامی که زید به سوی مسجد اعظم می‌رفت، عبیدالله بن عباس کندی با گروهی از شامیان پدیدار شد و کنار در مسجد عمر بن سعد بن ابی وقاص با او برخورد کرد. چون عبیدالله خواست حمله کند، غلام و پرچمدار او سلمان سستی کرد. عبیدالله فریاد کشید: ای پسر زن خبیث! حمله کن، او حمله بُرد. وقتی بازگشت، پرچمش آغشته به خون بود. واصل حناط، ضربتی به

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۴۳

عبیدالله زد و گفت: این ضربت را بگیر که من جوان حناط هستم. ولی ضربتش کارگر واقع نشد.

عبیدالله گفت: خداوند، دستم را قطع کند، اگر با آن طعامی بخورم. آن گاه ضربتی به حناط زد که کارگر نیفتاد، درگیری میان آنها شدت یافت، سرانجام به علت این که بسیاری از افراد عبیدالله کشته شدند، به همراه سایر یارانش گریختند تا به خانه عمرو بن حرث که در سبخه و نزدیک مسجد اعظم قرار داشت، رسیدند، زید و یارانش نیز آمدند تا به باب الفیل رسیدند. یاران زید، پرچمهای خویش را از بالای درها داخل مسجد می کردند و می گفتند: ای اهل مسجد! از ذلت سوی عزت آید، سوی دین و دنیا آید که شما نه دین دارید، نه دنیا.

مردم شام بر آنها تسلط یافتند و از بالای مسجد، آنها را با سنگ می زدند. شب چهارشنبه، ریان بن سلمه به سوی حیره بازگشت و زید و یارانش نیز حرکت کردند و در دار رزق جای گرفتند. ریان بن سلمه به سوی او آمد و در نزدیکی دار رزق با او نبرد سختی کرد، برخی از یاران ریان آمدند و گروه بسیاری کشته شدند. سایر افراد گریختند و یاران زید از دار رزق تعقیبشان کردند، تا به مسجد رسیدند. شامگاه چهارشنبه، مردم کوفه با بدترین حالت بازگشتند.

صبح روز پنجشنبه، دوم ماه صفر، یوسف بن عمر، عباس بن سعید مزنی، رئیس نگهبانان را به همراه گروهی از یارانش روانه کرد تا این که در دار رزق به زید بن علی رسیدند و در آن جا با وی نبرد کردند، به علت این که چوب بسیاری از آن نجاران در آن جا قرار داشت راه تنگ شده بود. نصر بن خزیمه عبسی و معاویه بن اسحاق انصاری در دو طرف زید بودند. عباس به یارانش بانگ زد: زمین، زمین، (چون عباس افراد پیاده همراه نداشت) بسیاری از همراهان وی از اسبها پیاده شدند و نبرد سختی در گرفت، و نائل بن فروه، ضربتی به ران نصر بن خزیمه زد و آن را قطع کرد، نصر نیز با شمشیر او را زد و کشت. مدتی نگذشت که نصر نیز هلاک شد.

در این درگیری، حدود هفتاد نفر از یاران عباس بن سعید کشته شدند و بقیه گریختند. شب پنجشنبه، یوسف بن عمر یارانش را بسیج کرده، به سوی زید فرستاد. آنها با

یکدیگر جنگیدند و زید آنها را تا سبخه عقب راند، در آن جا جنگ شدت یافت و یاران یوسف بن عمر گریختند. زید با یارانش آنها را تعقیب کرد و آنان را تا محله بنی سلیم راند. زید با سواران و پیادگان خویش تعقیبشان کرد تا راه مسنات را پیش گرفتند. سرانجام زید، میان بارق و رواس بر آنها چیره شد و نبرد سختی در گرفت. در آن روز، پرچمدار زید، عبدالصمد پسر ابومالک بن مسروح از بنی سعد بن زید، هم پیمان عباس بن عبدالمطلب بود.

مسروح سعدی با صفیه، دختر عباس بن عبدالمطلب ازدواج کرده بود. زید در جنگ سبخه اشعارش را خواند که ضراب بن خطاب فهری در جنگ خندق سروده بود:^۱
 ای پسر عموها به سبب مظلومیت ما مشتابید زیرا ما سوره فلق را به همراه داریم
 برای افرادی همچون شما شمشیر برداشته ایم و نیاکانمان را به سبب بندگی نکوهش
 نمی کنیم اگر نسب و نژادم را بخواهی من به نیروی قدرتمند و قوم صادقی منسوب هستم
 بزرگان نیکوکاری که گویا چشمانشان در روز نبرد با خون مسرور شده است.^۲
 در حدیث محمد بن فرات کوفی آمده است: روزی که زید در سبخه می جنگید،
 مردم بر فراز سر او ابر زردی دیدند که هر جا می رفت، همراه وی بود.
 هنگامی که زید با یاران یوسف بن عمر می جنگید، ناگهان مردی از طایفه کلب که بر
 اسبی وحشترده سوار بود، از صفوف خود جدا شد و نزدیک زید آمد و به حضرت
 فاطمه زهرا (س) ناسزا گفت. زید خشمناک شده و به قدری گریست که محاسنش تر شد
 و به کسانی که همراهش بودند، رو کرد و گفت: آیا در میان شما کسی نیست که برای
 فاطمه (س) یا رسول خدا (ص) یا خداوند خشمگین شود؟

۱- این اشعار را حضرت علی (ع) در جنگ صفین، امام حسین (ع) در کربلا، یحیی بن زید در نبرد جوزجان و
 ابراهیم بن عبدالله محض در جنگ باخمیری سرودند. - م.

۲- مهلا بنی عمنا ظلامتنا ان بنا سورة من الفلق
 لمثلکم نعمل السیوف ولا نغمز احساننا من الرقق
 انی لانی اذ انتمیت الی عز عزیز و معشر صدق
 بیض سباط کان اعینهم تکحل یوم الهیاج بالعلق

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۴۵

سعید بن خيثم گوید: نزد غلامم رفتم که شمشیر کوچکی^۱ همراه داشت، آن را از وی گرفتم و پشت سر دیده‌بانها پنهان شدم، در آن روز، مردم به دو گروه جنگجو و دیده‌بان تقسیم شده بودند. سپس پشت سر کلبی قرار گرفتم. کلبی از اسبش پیاده و سوار استری شده بود؛ با شمشیر، آن چنان بر گردن او زدم که سرش جلو استر افتاد؛ یارانش بر من هجوم آوردند و نزدیک بود که مرا بکشند. چون یاران ما این جریان را دیدند، تکبیر گفتند و بر آن گروه یورش بردند و مرا از دست آنها رهایی دادند. آن گاه سوار استر شدم و نزد زید رفتم. وی میان دو چشم مرا بوسید و گفت به خدا سوگند! تو انتقام ما را گرفتی؛ به خدا سوگند! به شرافت و خیر دنیا و آخرت دست یافتی، سپس استری به من بخشید. زید رفت تا به جسر رسید و به یارانش بانگ زد: به خدا سوگند! اگر عملی را سراغ داشتم که از جنگ با اینها خداوند را بیشتر خوشنود می‌کرد، همان را انجام می‌دادم. من شما را منع کرده بودم از این که فراری را تعقیب کنید و زخمی را بکشید و در بسته‌ای را باز کنید ولی پس از آن که شنیدم آنها به حضرت علی(ع) دشنام می‌دهند، می‌گویم آنها را به هر صورت و در هر جا یافتید بکشید. به خدا سوگند! هر کس امروز مرا یاری کند، روز رستاخیز دستش را می‌گیرم و او را وارد بهشت می‌کنم. جنگ با شدت میان این دو گروه ادامه یافت. سواران کوفه نمی‌توانستند در برابر سواران زید مقاومت کنند، لذا عباس سعید مزنی، شخصی را نزد یوسف بن عمر فرستاد و از او خواست تا سواران و پیادگانی را در اختیار او قرار دهد. یوسف نیز سلیمان بن کیسان کلبی را با قیقانیان و نجاریان که تیر انداز بودند، فرستاد. زید می‌خواست آنها را از آمدن به سبخه باز دارد ولی نتوانست. در این نبرد، معاویه بن اسحاق، آن قدر جنگید تا به شهادت رسید و زید این اشعار را سرود:

آیا پستیِ زندگی و شرافت مرگ را زیان آور می‌بینی اگر ناچاری یکی از این دو را
بپذیری پس با افتخار به سوی مرگ حرکت کن^۲.

۱- مشتمل مانند منبر، شمشیر کوچکی (خنجری) است که زیر جامه پنهان می‌شود (از حاشیه) - م.

۲- اذل الحیاة و عزالمماتة و کلاً رأه طعاماً و بیلاً

فان کان لابد من واحد فسیری إلى الموت سیراً جمیلاً

چون شب جمعه سوم ماه صفر سال ۱۲۱ (ه.ق) فرا رسید، ناگهان تیری به سوی او پرتاب کردند که به پیشانی‌اش اصابت کرد و تا مغز او فرو رفت. آن‌گاه زید و یارانش بازگشتند. یارانِ یوسف بن عمر پنداشتند که آنها به سبب تاریکی و شب باز گشته‌اند. کسی که به سوی او تیر انداخت، غلام یوسف بن عمر به نام راشد بود. برخی گویند: وی از یاران زید به نام داود بن کیسان بوده است.

یاران زید نزد وی آمدند و او را به خانه حران بن کریمه بردند. وی خویشاوندی یکی از عربها بود و خانه‌اش در سکه‌البرید^۱ و در کوی ارحب و شاکر قرار داشت. برای معالجه وی پزشکی به نام شقیر را آوردند که در مقاتل ابی الفرج، نام او را سفیان ذکر کرده‌اند. پزشک به او گفت: اگر تیر را از سرت بیرون بیاورم، خواهی مُرد، زید گفت: مرگ برایم راحت‌تر از دردهایی است که تحمل می‌کنم. شقیر انبر را برداشت تیر را از سرش بیرون کشید. چون تیر را در آورد، زید درگذشت. خدا از او خشنود باد و قاتلان و کسانی که او را یاری نکردند، لعنت کُناد! وی هنگام مرگ، چهل و دو سال داشت. بر این مطلب ابن سعد در طبقات، ج ۵، ص ۲۳۹، مقریزی در خطط، ج ۴، ص ۳۱۲ و شیخ مفید در ارشاد تصریح کرده‌اند. اکثر تاریخ نگاران نیز بر این اعتقاد هستند.

چون خبر شهادت زید به یوسف بن عمر رسید، از حیره به کوفه آمد، از منبر بالا رفت و خطبه‌ای خواند و مردم کوفه را تهدید کرد، سپس از منبر پایین آمد و یارانش را فرستاد تا در خانه‌ها بگردند و مجروحان را بجویند. آنها زنان را به حیاط خانه می‌آوردند و اتاقها را می‌گشتند، آن‌گاه منادی یوسف بانگ بر آورد که هرکس سری بیاورد، پانصد درهم از آن وی خواهد بود. محمد بن عباد، سرِ نصر بن خزیمه را آورد و یوسف بن عمر دستور داد تا یکهزار درهم به او بدهند. احول وابسته اشعریها، سرِ معاویه بن اسحاق را آورد، یوسف به او گفت: تو او را کشته‌ای؟ گفت: نه ولی او را دیدم و شناختم. یوسف فرمان داد تا هفتصد درهم به او دادند و چون فهمید که او معاویه را نکشته است، به وی

۱- این راه، نزدیک مسجد اعظم قرار دارد، خالد قسری در آن جا برای مادر مسیحی‌اش معبدی ساخت (از حاشیه زید).

هزار درهم نداد.^۱

هنگامی که زید به شهادت رسید، یاران او درباره خاکسپاری و پنهان کردن جسدش با هم اختلاف کردند، به طوری که از دشمنان مخفی باشد از ترس این که مبادا آن را از قبر بیرون آورده، مثله کنند. برخی از آنها گفتند: زره‌اش را به تنش می‌کنیم و او را در آب می‌اندازیم.^۲

خواستۀ حضرت صادق(ع) نیز این بود. امام به سلیمان بن خالد فرمود: میان محلی که جسد زید را پنهان کردند و فرات چقدر فاصله است؟ سلیمان گفت: به اندازه پرتاب کردن سنگی. امام صادق(ع) فرمود: سبحان الله! آیا نمی‌توانستید آهنی به او ببندید. و در رود فرات بیندازید که این روش بهتری بود.^۳

برخی از یاران وی که حضور داشتند، گفتند: او را در عباسیه^۴ دفن کنیم که همان نخيله^۵ است. نظر دیگران این بود که سرش را ببرند و جسدش را میان کشتگان^۶ بیفکنند تا شناخته نشود ولی فرزندش یحیی با این نظر مخالفت کرد و گفت: نه، به خدا سوگند، که سگان، گوشت پدر مرا نمی‌خورند.^۷ منظور وی، این بود که روش فوق برای پنهان کردن آن جسد پاک از شر دشمنان، مانع از مثله کردن او نمی‌شود زیرا سگها از آمدن نزد وی خودداری می‌کردند و این باعث می‌شد که دشمنان به جسد زید دست یابند و در این صورت، امکان مثله کردن وجود دارد.

سلمة بن ثابت گوید: هنگامی که اختلاف یاران زید بالا گرفت، به آنها گفتم: او را به سوی رودخانه‌ای ببریم که آن جا قرار داشت و او را داخل رودخانه دفن کنیم، آنها نظر مرا پذیرفتند. در رودخانه، آب بسیاری بود چون قبر را آماده کردیم، وی را به خاک

۱- تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۷۶ (از حاشیه کتاب زید).

۲- تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۷۶.

۳- وسائل، شیخ حر عاملی، کتاب طهارت در باب انداختن میت در آب.

۴- مقاتل ابی الفرج.

۵- مشیر الاحزان، ابن نما.

۶- خطط مقرئیه، ج ۴، ص ۳۱۲ (از حاشیه کتاب زید).

۷- مقاتل ابی الفرج.

سپردیم،^۱ و روی او را با گیاهان و خاک پوشانیدیم و آب را بر آن روان کردیم،^۲ آن رود در باغِ مردی به نام زائده^۳ و بنا بر قولی یعقوب^۴ قرار داشت.

پس از شهادت زید، یوسف بن عمر وارد کوفه شد و در جست‌وجوی محل دفن وی برآمد و منادی او ندا داد که هر کس، محل دفن زید را به ما بگوید، به او جایزه می‌دهیم. آن‌گاه پزشکی که تیر را از سر زید بیرون آورده بود، وارد شد. وی هنگام خاکسپاری زید حضور داشت و محل دفنش را به یوسف بن عمر نشان داد.^۵ برخی غلام عبدالحمید روایی و بعضی دیگر، غلام سندی زید بن علی را نام برده‌اند که محل دفن زید را نشان دادند.^۶

ابو مخنف از کهمس روایت کرده که یکی از اهالی نبط در آن ناحیه مشغول آبیاری کشتزاری بود، آنها را در حال دفن زید دیده بود و به یوسف خبر داد.^۷ پس از این که محل خاکسپاری زید مشخص شد، فرماندار، عباس بن سعید مزنی را فرستاد.

در روایت دیگر آمده است که فرماندار کوفه، حجاج بن قاسم بن محمد بن ابی عقیل^۸ و بنا بر قولی خراش بن خوشب بن یزید شیبانی رییس نگهبانان، یوسف بن عمر^۹ را فرستاد تا جسد را بیورند. جسد پاک زید را بر پشت شتری گذاشتند. و به کاخ حکومتی بردند. او پیراهنی هراتی به تن داشت. سپس او را جلو قصر از پشت شتر به زیر انداختند و مانند کوهی بر زمین افتاد، یوسف بن عمر دستور داد تا سر از بدنش جدا کنند.

در روایت ابی مخنف آمده است که فرزند حکم بن صلت سر زید را برید. حکم بن

۱- تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۷۶.

۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۸۲.

۳- امالی، صدوق، مجلس ۶۲.

۴- تاریخ طبری، ج ۸/ ص ۲۷۷ (از حاشیه کتاب زید).

۵- مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۸۲.

۶- تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۷۶.

۷- مقاتل ابی الفرج.

۸- همان منبع (از حاشیه کتاب زید).

۹- تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۷۸.

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۴۹

صلت پسرش و عباس بن سعید مزنی، رییس نگهبانان را برای بیرون آوردن جسد زید روانه کرد، عباس که نمی‌خواست پسر حکم بر او پیشی گیرد، او را رها کرد و حجاج بن قاسم بن محمد بن حکم بن ابی عقیل را برای بشارت دادن نزد یوسف بن عمر فرستاد. هنگامی که جسد پاک زید را آوردند و در برابر فرماندار کوفه افکندند، تعداد زیادی از اجساد یاران زید نیز آن جا بود. یوسف بن عمر دستور داد تا جسد را وارونه^۱ در محل کناسه^۲ به دار بیاویزند. همچنین پیکر یاران^۳ زید از جمله معاویه بن اسحاق، نصر بن خزیمه عبسی و زیاد هندی^۴ را با او به دار آویختند، و تعدادی نگهبان گماشت تا جسد را از بالای دار پایین نیاورند.

از جمله مراقبان زید، زهیر بن معاویه بن جدیج بن رحیل^۵ بود.

ابن تیمیه در *منهاج السنه*^۶ روایت کرده، هنگامی که زید به دار آویخته شد، مردم کوفه، شبها کنار دار او می‌رفتند و عبادت می‌کردند. زید، زمانی طولانی بر بالای دار بود تا این که فاخته در جسد او آشیانه^۷ ساخت، گویند یک سال و چند ماه یا سه سال یا چهار سال یا پنج سال یا شش سال بر فراز دار بود، آن‌گاه هشام دستور داد تا جسدش را بسوزانند.

برخی گفته‌اند: ولید بن یزید بن عبدالملک دستور داد تا جسد زید را بسوزانند. هنگامی که یحیی بن زید در سال ۱۲۵ (ق) قیام کرد، ولید بن یزید، نامه‌ای به یوسف بن عمر نوشت که چون نامه من به تو رسد، گوساله مردم عراق را از دار پایین بیاور، او را بسوزان و خاکسترش را به دریا بیفشان.

هنگامی که یوسف بن عمر، نامه را خواند، به خراش بن حوشب دستور این کار را

۱- کامل ابن اثیر.

۲- عقد فرید در باب گشتن زید (از حاشیه کتاب زید).

۳- کامل برد، ج ۳، ص ۲۴۷ و روضه نصیر، ج ۱، ص ۶۰.

۴- مقاتل ابی الفرج.

۵- تاریخ طبری، ج ۸/ ص ۲۷۷ و تهذیب التهذیب ابن حجر در شرح حال زید.

۶- منهاج السنه، ج ۱، ص ۸.

۷- منتخب طریحی، (از حاشیه کتاب زید).

داد، وی نیز جسد زید را از تنه درخت پایین آورده، سوزانید. آن گاه خاکسترش را در زنبیلهایی قرار داد که به وسیله کشتی حمل کردند و در رودخانه فرات پاشیدند. در حدیث ابو حمزه ثمالی آمده است پس از این که او را سوزانیدند و استخوانش را در هاون کوبیدند، خاکسترش را در عریض که پایین عاقوک قرار داشت، پاشیدند. هنگامی که یوسف بن عمر سر از تن زید جدا کرد، آن را با سرهای یارانش به همراه زهره بن سلیم نزد هشام بن عبدالملک فرستاد. وی در ملک امّ حکم به بیماری فلج مبتلا شد و بازگشت ولی جایزه هشام را پیش او بردند و هشام به کسی که سر زید را نزد او برد ده درهم داد و سر را بر فراز دروازه دمشق نصب کرد.

روایت شده که هشام سر را جلو خود انداخت، خروسی آمد و به آن نوک می زد. برخی از اهالی شام که در مجلس حضور داشتند این شعر را سرودند.

خروس را از سر زید دور کنید که پیش از این حتی مرغها نیز سر او را لگد نمی کردند^۱.

هشام، سر زید را از شام به مدینه پیامبر(ص) و آن را یک شبانه روز بر فراز آرامگاه پیامبر(ص) نصب کردند.

فرماندار مدینه، محمد بن ابراهیم بن هشام فخری بود. مردم مدینه با وی صحبت کردند تا سر را پایین بیاورد ولی او امتناع کرد و از خانه های هاشم صدای گریه و زاری مانند روز شهادت امام حسین(ع) بلند شد، سپس سر شریف را به مصر فرستاد و در مسجد جامع نصب کرد که اهل مصر آن را ربودند و در مسجد محرس النخصی به خاک سپردند.

کندی در کتاب الامراء گوید: ابوالحکم بن ابی ابیض قیسی در سال ۱۲۲ (ه.ق) وارد مصر شد و در روز یکشنبه دهم ماه جمادی الاخر درباره شهادت زید سخنرانی کرد و مردم در مسجد گرد او جمع شدند.

شریف محمد بن اسعد جوانی در کتاب جوهر مکنون درباره قبیله ها و شعبه های آنها

۱- اطردوا الدیک عن ذوابة زید فلقد کان لا یطاه الدجاج

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۵۱

می‌گوید: سر زید بن علی در مصر میان کومین و در راه مسجد جامع بن طولون و برکه فیل دفن شد. و این مسجد به نام مسجد محرس الخصى شهرت دارد و به قول صحیح آرامگاه وی همان جاست زیرا سر زید شهید را در مصر گردانند و در سال ۱۲۲ (ه.ق) بر روی منبر مسجد جامع نصب کردند.^۱

حادثه عبدالله بن معاویه طالبی

عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب هاشمی از دلاوران، بزرگان و شاعران طالبیان بود. وی در سال ۱۲۷ (ه.ق) در کوفه قیام کرد از اطاعت بنی مروان سرپیچی کرد و مردم را به سوی خودش فرا خواند. مردم کوفه و مداین نیز با او بیعت کردند. سپس عبدالله بن عمر، فرماندار کوفه - چنان که خواهید دانست - با وی جنگید، و یارانش پراکنده شدند. سپس به مداین رفت و گروهی از اهالی کوفه به او پیوستند و با یاری آنها بر حلوان، جبال، همدان و اصفهان و ری تسلط یافت و کارش بالا گرفت و مالیات فارس و نواحی آن را برای او می‌آوردند.

عبدالله در استخر اقامت کرد و ابن هبیره، حاکم عراق، لشکرهایی را برای نبرد با او فرستاد. عبدالله مقاومت کرد، سپس به شیراز و از آن جا به هرات گریخت ولی فرماندار هرات او را دستگیر کرد و به دستور ابومسلم خراسانی در سال ۱۲۶ (ه.ق) وی را به قتل رسانید.

سبب قیام وی چنان که ابن اثیر در حوادث سال ۱۲۷ (ه.ق) تاریخش ذکر کرده، این بود که عبدالله بن معاویه نزد عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز، فرماندار کوفه رفت که او را گرامی داشت و برای او و هر یک از برادرانش روزی سیصد درهم مقرر کرد، آنها بدان حال بودند تا این که یزید بن ولید درگذشت و مردم با برادرش ابراهیم بن ولید و ولایت عهد او، عبدالعزیز بن حجاج بن عبدالملک بیعت کردند. چون خبر بیعت آنها به عبدالله بن عمر در کوفه رسید، مردم با آنها بیعت کردند و او بر مقرری آنها افزود و به

۱- در نقل این حادثه به کتاب زید شهید تألیف علامه سید عبدالرزاق مقرر موسوی نجفی چاپ مصر با اندکی تغییر استناد کردیم - م.

شهرهای تابع خود نوشت تا مردم با آنها بیعت کنند و خبر انجام بیعت به او رسید. فقط مروان بن محمد از بیعت سرپیچی کرد و به سوی آنها که در شام بودند، لشکر کشید. عبدالله بن عمر، عبدالله بن معاویه را نزد خود نگهداشت و بر مقرری او افزود و او را برای مبارزه با مروان بن محمد آماده کرد که اگر مروان بر ابراهیم بن ولید پیروز شود، عبدالله بن عمر با عبدالله بن معاویه بیعت کند تا او با مروان بجنگد، مردم دچار هرج و مرج شدند و مروان وارد شام شد و بر ابراهیم پیروز شد. اسماعیل بن عبدالله قسری با شتاب به کوفه گریخت و نامه‌ای به اسم ابراهیم درباره حکومت کوفه جعل کرد. آن گاه مردم یمن را گرد آورد و آنها را از این موضوع آگاه کرد و آنها از وی پیروی کردند ولی عبدالله بن عمر از اطاعت وی سرباز زد و با او جنگید.

هنگامی که اسماعیل، وضع را آن طور دید، ترسید که کارش فاش و رسوا شود و به قتل برسد، لذا به یارانش گفت: من از خونریزی بیزارم، شما هم از جنگ خودداری کنید. مردم دریافتند که ابراهیم فرار کرده است. لذا میان آنها اختلاف پدید آمد، علت این بود که عبدالله بن عمر به قبایل ربیعه و مضر هدایای بسیار داد ولی به جعفر بن قعقاع شوذهلی و عثمان بن خیبری از طایفه تیم اللات بن ثعلبه که هر دو از قبیله ربیعه بودند، چیزی نداد، آنها خشمناک شدند و ثمامه بن خوشب بن رویم شیبانی نیز بر آنها خشم گرفت. آنها از عبدالله بن عمر جدا شدند که او در حیره بود و به کوفه رفتند و آن جا شعار دادند و خاندان ربیعه را خواندند. مردم ربیعه نزد آنها اجتماع کردند و خشمگین شدند، خبر به عبدالله بن عمر رسید و برادر خویش، عاصم را به سوی آنها فرستاد. هنگامی که او آمد، آنها در دیر هند بودند. عاصم خودش را میان آنها انداخت و گفت: این دست من است، هر چه می خواهید حکم کنید. آنها شرمسار شده، بازگشتند و عاصم را بزرگ داشتند و از او سپاسگزاری کردند.

چون شب فرا رسید، عبدالله بن عمر، یکصد هزار درهم برای عمر بن غضبان قبعثری فرستاد و او آن مبلغ را میان قوم خود، بنی همام بن مرة بن ذهل شیبانی تقسیم کرد، برای ثمامه بن خوشب نیز یکصد هزار درهم فرستاد و او میان قومش تقسیم کرد، برای جعفر بن نافع و عثمان بن خیبری نیز مالی فرستاد.

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۵۳

چون شیعیان ضعف و ناتوانی عبدالله بن عمر را دیدند دلگرم شدند و مردم را به پیروی از عبدالله بن معاویه دعوت کردند، آنها در مسجد گرد آمدند و شورش کردند. مردم به خانه عبدالله بن معاویه رفته، او را از خانه به کاخ بردند و از وارد شدن عاصم بن عمر به قصر جلوگیری کردند. او نیز به برادرش که در حیره بود، ملحق شد. کوفیان نزد فرزند معاویه رفته، با او بیعت کردند عمر بن غضبان، منصور بن جمهور، اسماعیل بن عبدالله قسری، برادر خالد نیز در میان آنها بودند. عبدالله بن معاویه، چند روز ماند تا مردم با او بیعت کردند، سپس به مداین و دهانه رود نیل^۱ رفت. در آن جا هم مردم گرد او تجمع کردند، او به سوی عبدالله بن عمر رفت. به فرزند عمر گفتند: فرزند معاویه با مردم نزد تو می آیند، او مدتی تأمل کرد. در آن هنگام، مسئول خدمات آمد و گفت: غذا حاضر است. او دستور داد تا غذا را بیاورند، آن گاه همراه یارانش تناول کرد، در حالی که نسبت به آن حادثه بی اعتنا بود، مردم هم منتظر حمله فرزند معاویه بودند. وقتی او از خوردن غذا فراغت یافت، دستور داد مال را بیاورند و آن را میان سردارانش تقسیم کرد، سپس غلامش را فرا خواند که او را مبارک می شمرد و نام او را به فال نیک می گرفت. نام آن غلام یا میمون یا ریاح یا فتح یا یکی از نامهای متبرک بود و پرچم را به او سپرد و به او گفت به فلان محل برو و پرچم را به زمین بکوب، یاران خویش را بخوان و در آن جا بمان تا من برسم، او نیز چنان کرد.

سپس عبدالله بیرون رفت، در آن هنگام زمین از یاران فرزند معاویه سپید شده بود. ابن عمر دستور داد تا منادی بانگ زند هر که یک سر از دشمن بیاورد، پانصد درهم جایزه خواهد گرفت. جنگ آغاز شد و سرهای بریده زیادی نزد او آوردند، و او آنچه را تعهد کرده بود، می پرداخت در آن هنگام مردی از شامیان به میدان رفت و مبارز خواست. قاسم بن عبدالله عجلی به جنگ او رفت. شامی نام و نشان وی را پرسید و او را شناخت و به او گفت: من گمان نمی کردم که مردی از قبیله بکر بن وائل به جنگ من آید، به خدا سوگند! من نمی خواهم با تو بجنگم ولی دوست دارم مطلبی را به تو بگویم، بدان

۱- این رود، میان دجله و فرات در خریز قرار دارد و غیر از رود نیل مصر است. - م.

هیچ یک از یاران یمنی شما حتی اسماعیل و منصور جز اینها نزد شما نمانده مگر این که با فرزند عمر مکاتبه کرده است؛ قبیله مضر هم به او نامه نوشتند، من از این تعجب می‌کنم که چرا شما ای قبیله ربیعه، با او مکاتبه نکرده، یا نماینده‌ای نفرستاده‌اید؟ من مردی از قبیله قیس هستم، اگر بخواهید من نامه شما را ابلاغ می‌کنم و ما فردا همراه شما هستیم و امروز آنها با شما نمی‌جنگند.

فرزند معاویه از این گفت‌وگو آگاه شد، او با عمر بن غضبان مشورت کرد. عمر به او گفت: باید از اسماعیل و منصور و جز آنها تعهد بگیری ولی او این کار را نکرد.

روز بعد، جنگ آغاز شد. عمر بن غضبان بر جناح راست لشکر ابن عمر حمله کرد، جناح راست لشکر پراکنده شدند، اسماعیل و منصور بسرعت به حیره رفتند، و یاران فرزند معاویه نیز به کوفه گریختند، فرزند معاویه نیز با آنها بود و به کاخ رفتند از جناح چپ قبیله ربیعه و مضر با یاران فرزند عمر ماندند و پایداری کردند. به عمر بن غضبان گفتند: ما بر شما بیمناکیم زیرا مردم نسبت به شما خیانت کردند، برگردید و بروید. ابن غضبان گفت: من از این جا نمی‌روم تا کشته شوم، یارانش عنان مرکب او را گرفتند و او را به کوفه بردند.

چون شب فرا رسید، فرزند معاویه به آنها گفت: ای قوم ربیعه! دیدید که مردم با ما چه رفتاری کردند؟ خون ما به گردن شماست. اگر بخواهید جنگ را ادامه دهید ما همراه شما می‌جنگیم و اگر گمان می‌کنید که مردم، ما و شما را یاری نمی‌کنند، پس برای ما و خودتان امان بگیرید.

عمر بن غضبان به ابن معاویه گفت: ما همراه شما نمی‌جنگیم و برای شما هم امان نخواهیم گرفت، ولی برای خودمان امان می‌گیریم. یاران ابن معاویه در قصر ماندند، درحالی که زیدیه‌ها چندین روز در سر راهها و کوچه‌ها با یاران ابن عمر نبرد می‌کردند.

سرانجام ربیعه برای ابن معاویه و خودشان و زیدیه‌ها امان گرفتند تا هر جا که بخواهند، بروند. ابن معاویه از کوفه به مداین رفت. در آن جا، گروهی از مردم کوفه به او پیوستند، با آنها قیام کرد و بر شهرهای حلوان، جبال، همدان، اصفهان و ری غلبه یافت، آن‌گاه بندگان و غلامان اهل کوفه به او ملحق شدند و کارش بالا گرفت، در آن جا حوادث

بزرگی به وقوع پیوست و سرانجام ابن معاویه کشته شد.^۱

حادثه فرزندان امام حسین (ع)

ابن اثیر درباره حوادث سال ۱۴۴ (ه.ق) می‌گوید: در این سال منصور، ریاح بن عثمان مری را به حکومت مدینه منصوب و محمد بن خالد بن عبدالله قسری را برکنار کرد.

علت عزل خالد و زیاد پیش از او، این بود که منصور از قیام محمد و ابراهیم، دو فرزند عبدالله^۲ بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب و عدم حضور آنها نزد وی همراه بنی هاشم در موسم حج و روزگار سفاح در سال ۱۳۶ (ه.ق) نگران شد.

روایت شده که محمد بن عبدالله ادعا می‌کرد که شبی که بنی هاشم در مورد واگذاری خلافت با او مشورت می‌کردند، منصور با او بیعت کرده است و در آن زمان، حکومت مروان بن محمد دستخوش هرج و مرج شده بود. چون منصور در سال ۱۳۶ (ه.ق) به سفر حج رفت، درباره محمد و ابراهیم پرسید، زیاد بن عبدالله حرثی به او گفت: درباره آنها نگران نباش، من هر دو را نزد تو حاضر خواهم کرد. زیاد همراه منصور در مکه بود که او را به مدینه فرستاد. چون منصور به خلافت رسید تنها نگران محمد و در جست‌وجوی او بود، لذا منصور بنی هاشم را یک به یک دعوت می‌کرد و به طور پنهانی از حال محمد می‌پرسید، همه به او می‌گفتند: او متوجه شده که تو از قیام وی آگاه شده‌ای، لذا از تو بر جانش بیمناک است ولی هرگز قصد خلافت ندارد و مطالبی از این قبیل گفته شد.

منصور در سفر حج به عبدالله بن حسن محض اصرار کرد تا فرزندش محمد را

۱- به تاریخ ابن اثیر حوادث سال ۱۲۹ (ه.ق) مراجعه کنید.

۲- ابن عبدالله به سال ۷۰ (ه.ق) در مدینه و در خانه حضرت زهرا (س) به دنیا آمد. کنیه او ابو محمد بود. وی به محض ملقب شد، زیرا او نخستین کسی است که از سوی پدر و مادر به امام حسن (ع) و امام حسین (ع) منسوب می‌باشد. پدرش حسن مثنی فرزند حسن سبط و مادرش فاطمه، دختر حسین سبط بود، بدین سبب می‌گفت مرا رسول خدا (ص) دوبار به دنیا آورد. بزرگترین برادران وی که از یک پدر و مادر بودند، حسن مثلث و ابراهیم می‌باشند، عبدالله شاعر، سخنور، دلیر و دارای هیبت و ابهت و بیانی شیوا بود.

حاضر کند، عبدالله به سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس گفت: ای برادر! ما با هم نسبت دامادی و خویشاوندی داریم که خودت می‌دانی، بگو چه باید کرد؟ سلیمان گفت: به خدا سوگند! گویا من برادرم عبدالله بن علی را می‌بینم که مرگ، میان ما و او فاصله انداخت. او به ما گفت: شما با من چنین رفتاری داشتید، اگر منصور دارای عفو و گذشت بود، عمویش را عفو می‌کرد. عبدالله پند سلیمان را پذیرفت و دانست که او درست می‌گوید و فرزند خود را ظاهر نکرد.

در زمان منصور، پیوسته عبدالله به سبب قیام دو فرزندش محمد و ابراهیم در سختی و تنگنا به سر می‌برد، و منصور او را در شهر مدینه و خانه مروان زندانی کرد، و حدود سه سال در زندان ماند منصور به این هم اکتفا نکرد و بیش از پانزده نفر از فرزندان امام حسن (ع) را نیز به زندان افکند، گویند: ریاح، کسی بود که آنها را زندانی کرد، علی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی گفت: ما همه، کنار در کاخ ریاح حاضر شدیم. دربان گفت: هر که از فرزندان حسین این جاست، وارد شود. آنها از در مقصوره داخل و سپس از در مروان خارج شدند، پس از آن گفت: هر که فرزندان حسن باشد، داخل شود. آنها هم از در مقصوره وارد شدند. آهنگران از در بنی مروان داخل شدند و فرزندان حسن را با زنجیر بستند و زندانی کردند و آنان عبارت بودند از عبدالله بن حسن بن حسن بن علی، حسن و ابراهیم دو فرزند حسن بن حسن، جعفر بن حسن بن حسن، سلیمان و عبدالله دو فرزند داود بن حسن بن حسن، محمد و اسماعیل و اسحاق فرزندان ابراهیم بن حسن بن حسن، عباس بن حسن بن حسن بن علی و موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن.

هنگامی که آنها را به زندان انداخت، علی بن حسن بن حسن بن علی عابد، میان آنها نبود. بامداد روز بعد، مردی که خود را با غبا پیچیده و پوشانده بود، نزد ریاح رفت. ریاح به او گفت: آفرین بر تو! چه حاجتی داری؟ گفت: آمده‌ام تا مرا به همراه خویشاوندانم زندانی کنی، وی علی بن حسن بن حسن بود. ریاح وی و آنها را به زندان سپرد. محمد، فرزندش علی را به مصر فرستاده بود تا برای خلافت او دعوت کند. فرماندار مصر آگاه شد و به او گفتند فرزند محمد و پیروانش برای شورش و قیام نزد تو آمده‌اند. فرماندار، او را دستگیر کرد و به سوی منصور فرستاد. او نزد منصور اعتراف کرد و نام یاران پدرش را

گفت.

او نام عبدالرحمن بن ابی والی و ابو جبیر را هم بُرد. منصور آنها را کتک زد و به زندان افکند. علی، فرزند محمد را هم بازداشت کرد تا در زندان مرد. منصور به ریاح نامه‌ای نوشت که محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان معروف به دیباج را با آنها دستگیر کند. او برادر عبدالله بن حسن بن حسن بود، زیرا مادر آنها، فاطمه، دختر حسین بن علی بود. ریاح، وی را به همراه آنان دستگیر کرد. گفته شده منصور، تنها، عبدالله بن حسن بن حسن بن علی را دستگیر و سایر فرزندان حسن را رها کرد و او پیوسته زندانی بود، حسن بن حسن بن حسن به سبب اندوه و ناراحتی از گرفتاری برادرش از خضاب خودداری کرد، منصور همیشه می‌گفت: تندروان چه کردند؟

حسن بن حسن بن حسن گذارش به ابراهیم بن حسن افتاد و او را در حال علوفه دادن به شتران دید. به او گفت: تو سرگرم علوفه دادن به شتران خود هستی در حالی که عبدالله در زندان است. ای غلام! بند شترها را باز و آنها را رها کن او هم آنها را رها کرد، سپس پشت سر آنها فریاد کشید که رفتند و حتی یک شتر از آنها پیدا نشد. چون مدّت بازداشت عبدالله به درازا کشید، عبدالعزیز بن سعید به منصور گفت: آیا تو گمان می‌کنی که محمد و ابراهیم قیام کنند، در حالی که فرزندان حسن آزاد هستند؟ به خدا سوگند! هر یک از آنها بیشتر از یک شیر در قلب مردم ایجاد ترس و بیم می‌کنند. این سخن موجب شد تا او همه فرزندان حسن را زندانی کند.

چون منصور در سال ۱۴۴ (ه. ق) به سفر حج رفت، به ریاح بن عثمان فرماندارش در مدینه دستور داد تا فرزندان حسن را در بند و زنجیر به ربنه ببرد. ریاح، آنها را بر شتران بی پالان سوار کرد و در کنار هر یک از آنها یک نگهبان قرار داد. هنگامی که ریاح آنها را از مدینه بیرون می‌برد، امام جعفر صادق (ع) پشت پرده ایستاده، آنها را می‌دید، ولی آنها، او را نمی‌دیدند. حضرت (ع) می‌گریست و اشکهایش بر روی ریشش جاری می‌شد و به درگاه خدا دعا می‌کرد، سپس فرمود: به خدا سوگند! پروردگار بعد از اینها حرمت منصور را حفظ نخواهد کرد. آنها را دست بسته و برهنه نزد منصور آوردند و در آفتاب قرار

دادند. عبدالله به منصور گفت: ای منصور! ما در جنگ بدر با اسیران شما چنین رفتاری نکردیم. منصور، سرش را پایین انداخت، و این اشاره و کنایه بر او گران آمد و دستور داد تا آنها را به عراق ببرند، و آنها را در هاشمیه، کنار پل کوفه در سردابی زندانی کرد که در آن، شب و روز را تشخیص نمی دادند، و آبی برای شستشو نداشتند و در همانجا، ادرار و قضای حاجت می کردند به طوری که بوی زننده آن، فضا را پُر کرده بود.

پس از این که شصت روز از زندانی شدن آنها سپری شد، منصور دستور داد آنها را بکشند، ابراهیم بن حسن را نیز زنده به گور کردند.

منصور، محمد بن ابراهیم بن حسن را احضار کرد، او از همه مردم، زیباتر بود. منصور گفت: تو دیبای کوچک هستی! گفت: آری، منصور گفت: من تو را به نحوی می کشم که تاکنون کسی را آن طور نکشته ام. آن گاه دستور داد اطراف او ستونی بسازند، در حالی که او زنده بود و در همان ستون جان سپرد. گفته شده که منصور فرمان داد به آنها زهر بدهند و بدین وسیله مُردند، برخی نیز گویند که منصور، دستور قتل آنها را صادر کرده بود.

عبدالله بن محض به سبب خفگی جان سپرد. گفته شده منصور کسی را واداشت تا به عبدالله بگوید فرزندش محمد قیام کرد و کشته شد و عبدالله دچار سکت قلبی شد و درگذشت، شهادت او در روز عید قربان سال ۱۴۵ (ه.ق) در سن ۷۵ سالگی به وقوع پیوست. آرامگاه وی در محلی است که همراه گروهی از فرزندان حسن زندانی بود و آرامگاه آنها معروف به سبعة است.

ابن اثیر گوید: بجز سلیمان و عبدالله، دو فرزند داود بن حسن بن حسن بن علی و اسحاق و اسماعیل، دو فرزند ابراهیم بن حسن بن حسن، کسی از آنها نجات نیافت و کار آنها پایان یافت.

سید بن طاوس در کتاب اقبال خود، در فصلی مربوط به روز عاشورا، حدیثی را نقل می کند و آن را به فاطمه، دختر امام حسین (ع) نسبت می دهد که وی آن را از پدرش روایت کرده است که فرمود: «گروهی از خاندان تو در رود فرات کشته می شوند که پیشینیان از آنها سبقت نمی گیرند و آیندگان به مقام آنها نمی رسند.»

او در روایت دیگری از پدرش نقل کرده است: «هفت نفر از خاندان تو در رود فرات

دفن می‌شوند که گذشتگان بر آنها پیشی نمی‌گیرند و آیندگان به مقام آنها نمی‌رسند.»

حادثه فرزند طباطبا علوی و ابی سرایا

ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) در روزگار مأمون به سال ۱۹۹ (ه.ق) و دهم ماه جمادی الاخر در کوفه قیام و مردم را به رضای خاندان پیامبر (ص) و عمل کردن به قرآن و سنت پیغمبر (ص) دعوت کرد. وی به ابن طباطبا شهرت داشت و ابو سرایا سری بن منصور، سردار وی در جنگها بود. او می‌گفت: من از فرزندان هانی بن قبیصة بن هانی بن مسعود شیبانی هستم.

سبب قیام وی، این بود که چون مأمون، طاهر را از حکومت بر ایالت‌هایی که فتح کرده بود، برکنار کرد و حسن بن سهل را به جای او منصوب کرد، مردم عراق می‌گفتند: فضل بن سهل بر مأمون مسلط شده، او را در قصر نشانده و مانع ملاقات او با افراد خانواده و فرماندهانش شده و مستبد و خود سر شده است، بدین سبب، بنی هاشم و بزرگان خشمگین و نسبت به حسن بن سهل گستاخ شدند و در شهرها فتنه و آشوب برخاست و ابن طباطبا، نخستین کسی بود که در کوفه قیام کرد.

گویند علت پیوستن ابو سرایا به ابن طباطبا، این بود که ابو سرایا، چهارپایان را کرایه می‌داد تا این که وضعیتش خوب شد و گروهی را نزد خود گرد آورد و مردی از قبیله تمیم را در جزیره کشت و مال او را ربود، او را تعقیب کردند و او گریخت و پنهان شد و از طریق رود فرات به شام رفت. در آن جا به راهزنی مشغول شد پس از آن به یزید بن مزید شیبانی در ارمنستان پیوست، او سی سوار به همراه داشت و مزید او را به فرماندهی سپاه منصوب کرد او با یزید به جنگ خرمیان رفت، در میان آنها نفوذ کرد و بسیاری از آنان را کشت و اباشوک، غلام یزید را که نزد آنها اسیر بود، آزاد کرد. ابوسرایا پس از برکنار کردن فرماندار ارمنستان نزد احمد بن مزید رفت، احمد نیز او را به فرماندهی مقدمه لشکر منصوب کرد و به سبب فتنه‌ای که میان امین و مأمون به وجود آمده بود، وی را به سوی هرثمه فرستاد. ابوسرایا به دلاوری شهرت یافته بود. هرثمه به او نامه نوشت و ابوسرایا را به سوی خود فرا خواند. او به هرثمه متمایل شد و به لشکر او پیوست.

عربهای جزیره هم به او پیوستند. وی نیز اموالی را از هرثمه گرفت و به آنها داد، تعداد یارانش به حدود دو هزار سوار و پیاده رسید که او را امیر می خواندند.

پس از قتل امین، هرثمه از حقوق او و یارانش کاست، ابوسرایا اجازه سفر حج خواست. هرثمه به او اجازه داد، بیست هزار درهم نیز به او بخشید. او آن مال را میان یارانش تقسیم کرد و به راه افتاد و به آنها گفت: شما به طور پراکنده دنبال من بیاید. آنها چنین کردند و حدود دویست سوار نزد او گرد آمدند و با آنها به محل عین التمر رفت. در آن جا، فرماندارش را محاصره کرد، هر چه مال داشت از او گرفت و میان یارانش تقسیم کرد و به راه خود ادامه داد و به فرماندار دیگری برخورد که اموالی را بر سه استر حمل می کرد، آنها را از او گرفت و رفت. سپاهی که هرثمه به تعقیب وی فرستاده بود، به او رسیدند. ابوسرایا به سویشان برگشت و با آنها نبرد کرد و آنها گریختند. وی به صحرا رفت و مال را میان یارانش تقسیم کرد، سپاه او متفرق شده بودند و تعدادی از یارانش و سایر افرادی که عقب مانده بودند، به او پیوستند و سپاهش فزونی یافت. او به سوی دقوقا رهسپار شد. در آن جا، ابو ضرغامه عجلی با هفتصد سوار حکومت داشت، سپاهیان ابوسرایا به سوی وی رفتند و با او جنگیدند. ابو ضرغامه گریخت و به قصر دقوقا پناه برد. ابو سرایا، او را محاصره کرد. پس از آن به او امان داد و او را از قصر بیرون آورد و تمام اموالش را تصاحب کرد، از آن جا به انبار رفت. حاکم انبار، ابراهیم شروی، دست نشاندۀ منصور بود، ابوسرایا، ابراهیم را کشت و هرچه در آن شهر وجود داشت، ربود و از آن جا رفت و پس از رسیدن محصولات، بازگشت و آنها را برداشت کرد. سپس از راهپیمایی در شهرها به ستوه آمد و عازم شهر رقه شد، در آن جا به طوق بن مالک تغلبی برخورد که با قبایل قیسیه جنگ می کرد، او را یاری کرد و مدت چهار ماه نزد او ماند و بدون این که به چیزی طمع داشته باشد بلکه تنها از روی تعصب علیه قبیلۀ مضر می جنگید. سرانجام طوق پیروز شد و قبایل قیس، مطیع او شدند.

ابوسرایا از او جدا شد و به شهر رقه رفت و چون به آن جا رسید، محمد بن ابراهیم، معروف به ابن طباطبا او را دید. ابوسرایا با او بیعت کرد و ابن طباطبا به او گفت: تو از راه آب و با کشتی به کوفه برو و من از راه صحرا می روم تا با هم به کوفه برسیم، هر دو وارد

کوفه شدند.

در ابتدا، ابو سرایا، کاخ عباس بن موسی بن عیسی را به تصرف خود درآورد و تمام اموال و زر و زیور آن را که گنجی بزرگ و غیر قابل شمارش بود، ربود و مردم کوفه با او بیعت کردند. گویند علت قیام ابو سرایا، این بود که وی از فرماندهان هرثمه بود و او در پرداخت حقوق ابو سرایا مسامحه می‌کرد. ابو سرایا خشمگین شد و به سوی کوفه رفت و با ابن طباطبا بیعت کرد و کوفه را گرفت و مردم آن نیز در اختیار او قرار گرفتند و مردم از مناطق مختلف کوفه و نیز عربهای بیابانی نزد او می‌آمدند و با او بیعت می‌کردند.

سلیمان بن منصور از طرف حسن بن سهل فرماندار کوفه بود، و به سبب عدم توانایی در دفاع از کوفه، حسن او را توبیخ و سرزنش کرد و زهیر بن مسیب ضبی را به همراه ده هزار سوار و پیاده برای جنگ با آنها به کوفه فرستاد. ابن طباطبا و ابو سرایا به جنگ او رفتند و در روستای شاهی با او نبرد کردند. وی گریخت و سپاهش را غارت کردند.

این جنگ در آخر ماه جمادی الاخر به وقوع پیوست. روز اول ماه رجب، محمد بن ابراهیم بن طباطبا به طور ناگهانی جان سپرد زیرا ابو سرایا، او را مسموم کرده بود و علتش این بود؛ زمانی که اموال لشکر زهیر را به غنیمت بردند، وی ابو سرایا را از ربودن آنها منع کرد و مردم هم مطیع محمد بودند و ابو سرایا دانست که با بودن محمد، قدرتی نخواهد داشت، لذا او را مسموم کرد و جان سپرد و نوجوانی به نام محمد بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) جانشین وی شد ولی همچنان قدرت در دست ابی سرایا بود.

زهیر به کاخ ابن هبیره برگشت و آنجا ماند و حسن بن سهل عبدوس بن محمد بن ابی خالد مرو رودی را با چهار سوار به جنگ ابو سرایا فرستاد. ابو سرایا به سوی آنها رفت و در روز هفدهم ماه رجب در محل جامع^۱ با آنها نبرد کرد و عبدوس را کشت، و حتی یک نفر از یارانش نجات نیافت بلکه همگی کشته یا اسیر شدند و طالبیان در شهرها پراکنده شدند.

۱- جامع، نام روستایی در غوطه است. - م.

ابو سرایا هم در کوفه، سگه‌های درهم ضرب کرد و سپاهیان‌ش را به سوی بصره، واسط و حومه آن فرستاد. حکومت بصره را به عباس بن محمد بن عیسی بن محمد جعفری واگذار کرد، حسین بن حسن بن علی بن حسین بن علی را که به افطس شهرت داشت، به حکمرانی مکه منصوب کرد و امارت موسم حج را نیز بر عهده وی نهاد.

ابو سرایا، حکومت یمن را به ابراهیم بن موسی بن جعفر، فارس را به اسماعیل بن موسی بن جعفر و اهواز را به زید بن موسی بن جعفر واگذار کرد، زید به شهر بصره لشکر کشید و آن را تصرف کرد و عباس بن محمد جعفری را از آن شهر اخراج و بصره را به اهواز ضمیمه کرد.

ابو سرایا محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن بن علی را به مداین فرستاد و به او دستور داد تا از طرف شرق به سوی بغداد برود. او به مداین رسید و در آنجا اردو زد. لشکری هم به سوی دیالی فرستاد. عبدالله بن سعید حرشی از طرف حسن بن سهل، حاکم واسط بود. وی از بیم یاران ابی سرایا به بغداد گریخت. چون حسن متوجه شد که یارانش در برابر سپاه ابی سرایا مقاومت و پایداری نمی‌کنند، به هرثمه پیغام داد و از او درخواست کرد تا با ابی سرایا بجنگد. ولی او بر حسن خشم گرفت و به سوی خراسان حرکت کرد و پس از سر پیچی از فرمان او، بازگشت و نزد وی رفت.

هرثمه در ماه شعبان به کوفه رفت. حسن، علی بن سعید را به مداین و واسط فرستاد. ابو سرایا که در کاخ ابن هبیره بود، از این موضوع آگاهی یافت و لشکری به مداین فرستاد. یارانش در ماه رمضان به مداین رسیدند. ابو سرایا هم حرکت کرد و در کنار رود صرصر اردو زد^۱. هرثمه نیز در برابر او اردو زد و رود صرصر، میان آنها فاصله بود.

علی بن سعید در ماه شوال به مداین رفت و با یاران ابی سرایا نبرد کرد و آنها را شکست داد و شهر مداین را به تصرف خود درآورد. چون ابا سرایا خبر واقعه را شنید، از رود صرصر به کاخ ابن هبیره بازگشت و در آنجا اقامت کرد. هرثمه، او را تعقیب کرد، گروهی از یارانش را یافت و همه را کشت و سر آنها را نزد حسن بن سهل فرستاد.

۱- در کتاب مراصد آمده است که صرصر، نام دو روستا در حومه بغداد است که در ساحل رود عیسی قرار دارند. - م.

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۶۳

هرثمه با ابی سرایا نبرد کرد و میان آنها درگیری رخ داد که گروهی از یاران ابی سرایا گشته شدند. وی ناگزیر به کوفه پناه برد، طالبیانی که همراه او بودند، به خانه‌های بنی عباس، طرفداران و یاران آنها حمله کرده، آنها را غارت و ویران کردند و کشتزارهایشان را خراب کرده و آنان را از کوفه بیرون کردند و کارهای زشتی انجام دادند و امانتهایی را که بنی عباس نزد مردم داشتند، از آنها گرفتند.

هرثمه نیز به مردم اطلاع داده بود که قصد حج دارد و همه کسانی را که از خراسان و جز آن به منظور انجام فریضه حج آمده بودند، بازداشت کرد، تا خود امیر حاجیان باشد. وی داود بن عیسی بن موسی بن عیسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را به سوی مکه فرستاد. ابوسرایا نیز حسین بن حسن افطس بن علی بن علی بن حسین بن علی (ع) را به مکه و محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن علی را به مدینه فرستاده بود. چون محمد وارد مدینه شد، کسی با او نبرد نکرد.

هنگامی که داود بن عیسی با خیر شد که ابو سرایا حسین بن حسن را به منظور برپایی مراسم حج به مکه فرستاده است، یاران و طرفداران بنی عباس را گرد آورد. در آن سال مسرور کبیر نیز با دویست سوار برای ادای حج رفته بود، مسرور با یارانش آماده جنگ شدند، او به داود گفت: تو در این جا بمان یا یکی از فرزندان را این جا بگذار، تا من جنگ را آغاز کنم. داود گفت: من جنگ را در ماه محرم روا نمی‌دانم؛ به خدا سوگند! اگر آنها از این راه وارد مکه شوند، من از راه دیگر خارج می‌شوم، داود به ناحیه مشاش^۱ پناه برد و گروهی که داود گرد آورده بود، پراکنده شدند، مسرور هم ترسید با آنها بجنگد و به دنبال داود به عراق بازگشت، مردم در عرفه ماندند و مردی از توده مردم پیشنماز آنها شد، و خطبه هم نخواند، و آنان بدون امام از عرفه رانده شدند.

حسین بن حسن در محل سرف^۲ بود و می‌ترسید وارد مکه شود تا این که گروهی نزد

۱- در مراصد گوید مُشاش قناتی در کوههای طایف است که در عرفات جریان می‌یابد و به مکه منتهی می‌شود.

۲- در مراصد آمده است که سَرِف نام محلی در شش میلی مکه از راه مرو می‌باشد. در این جا رسول خدا (ص) با میمونه دختر حارث ازدواج کرد و میمونه در همان جا درگذشت - م.

۴۶۴ / تاریخ کوفه

او رفتند و گفتند: هیچ یک از بنی عباس در مکه نیستند. او با ده نفر وارد مکه شد و برگرد کعبه و میان صفا و مروه طواف کرد. آن گاه به عرفه رفتند و یک شب ماندند، سپس به مزدلفه بازگشتند و مردم نماز صبح را به امامت او به پا داشتند. در مدت برگزاری حج نیز در مناسک اقامت گزید و در مکه ماند تا سال پایان یافت.

محمد بن سلیمان نیز در مدینه اقامت کرد تا سال به پایان رسید، ولی هرثمه در روستای شاهی اردوزد. حاجیان آمدند و وی منصور بن مهدی را فرا خواند و با بزرگان و سران کوفه مکاتبه کرد.

علی بن سعید از مداین به واسط رفت و آن شهر را به تصرف خود درآورد و از آنجا عازم بصره شد ولی در آن سال نتوانست شهر را تصرف کند.

در سال ۲۰۰ (ه.ق) ابوسرایا از کوفه گریخت زیرا هرثمه، او و یارانش را در کوفه محاصره کرده بود و آن قدر جنگ را ادامه داد تا آنها ناتوان شدند و به ستوه آمدند و از جنگ دست کشیدند چون ابوسرایا اوضاع را این گونه دید، برای خارج شدن از کوفه آماده شد و به همراه هشتصد سوار از شهر بیرون رفت و محمد بن محمد بن زید نیز همراه وی بود، هرثمه وارد شهر شد و به مردم امان داد و به کسی آزار نرسانید.

ابو سرایا در شانزدهم محرم گریخت و به قادیسیه رفت و از آن جا به سوی شهر شوش در خوزستان حرکت کرد. در راه اموالی را دید که از اهواز می آوردند، آنها را ربود و میان یارانش تقسیم کرد. در آن جا، حسن بن علی مامونی نزد وی آمد و به ابوسرایا دستور داد تا از ایالتش بیرون رود. مامونی به جنگیدن با وی تمایلی نداشت ولی ابوسرایا امتناع کرد و جنگیدن با وی را برگزید، و با او نبرد کرد. مامونی، آنها را شکست داد و ابوسرایا را مجروح کرد و یارانش متفرق شدند. ابو سرایا با محمد بن محمد و ابو شوک به سوی منزل وی در رأس رفتند.

هنگامی که به محل جلولا رسیدند، حماد کندغوش با آنها جنگید و پیروز شد و آنان را دستگیر کرده، نزد حسن بن سهل برد که او در آن هنگام در نهروان بود. حسن بن سهل، ابوسرایا را کشت و سرش را نزد مامون فرستاد و تن بی سر او را بر سر پل بغداد آویختند، حسن بن سهل، محمد بن محمد را به سوی مامون روانه کرد.

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۶۵

ولی هرثمه فقط یک روز در شهر کوفه ماند و رییس نگهبانان و فرماندار خراسان غسان بن ابی الفرج ابا ابراهیم بن غسان را به حکومت آن سامان منصوب کرد. این مطالب را ابن اثیر دربارهٔ حوادث سالهای ۱۹۹ و ۲۰۰ (ه.ق) نقل کرده است ولی ابن جریر طبری در تاریخش (ج ۱، ص ۲۲۷) و ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین (ص ۱۷۶) این واقعه را به گونه‌ای دیگر بیان می‌کنند که با آنچه ما ذکر کردیم، اختلاف اندکی دارد.

حادثهٔ ابراهیم بن مهدی و حمید بن عبدالحمید

حمید بن عبدالحمید به عنوان کارگزار حسن بن سهل در کاخ ابن هبیره بود، و از فرماندهان، همراه وی سعید بن ساجور، ابالبط، غسان بن ابی الفرج و محمد بن ابراهیم افریقی و جز آنها بودند، آنان به ابراهیم بن مهدی عباسی نامه نوشتند که قصر ابن هبیره را تسلیم وی کنند، اینها از حمید کناره‌گیری کرده بودند و به حسن بن سهل نامه نوشتند و او را از مکاتبه حمید با ابراهیم باخبر کردند. حمید نیز در بارهٔ مکاتبهٔ آنها با ابراهیم برای حسن می‌نوشت، حسن به حمید نامه نوشت و او را به سوی خود فرا خواند ولی حمید اجابت نکرد زیرا می‌ترسید به سوی حسن برود و این فرماندهان اموال و سپاه او را تصاحب کرده، به ابراهیم تسلیم کنند.

چون حسن با نوشتن نامه به حمید اصرار کرد که نزد وی برود، ناگزیر حمید در ماه ربیع الآخر نزد او رفت. فرماندهان به ابراهیم نوشتند که عیسی بن محمد بن ابی خالد را به سوی آنها روانه کند. او هم عیسی را فرستاد و آنها لشکر حمید را غارت کردند. از جمله اموالی که از وی ربودند، یک میلیون درهم بود. فرزند حمید هم کنیزان پدرش را همراه خود به نزد پدرش در لشکر حسن برد.

در تاریخ دهم ربیع الآخر سال ۲۰۲ (ه.ق) عیسی وارد قصر شد و آن را تصرف کرد. حمید به حسن گفت: آیا تو را از خیانت آنها آگاه نکرده بودم؟ تو فریب خوردی! پس از آن حمید به کوفه بازگشت و اموالش را گرفت و عباس بن موسی بن جعفر علوی را امیر کوفه کرد و به او دستور داد تا برای زمامداری برادرش علی بن موسی الرضا(ع) پس از

مامون دعوت کند و یکصد هزار درهم نیز به او داد و به وی گفت: از برادرت دفاع کن، مردم کوفه از تو اطاعت خواهند کرد و من همراه و پشتیبان تو هستم.

شب هنگام حمید نزد حسن رفت. حسن هم حکیم حارثی را برای جنگیدن با عیسی بن محمد به سوی نیل فرستاد. میان آنهاجنگی رخ داد و حکیم شکست خورد و گریخت و عیسی نیل را نیز تصرف کرد. پس از آن ابراهیم، سعید و ابوالبط را به جنگ عباس بن موسی (برادر امام رضا(ع)) به کوفه فرستاد. عباس هم مردم کوفه را دعوت کرد و برخی از وی اطاعت کردند.

شیعیان گفتند: اگر ما را تنها به طرفداری برادرت دعوت می‌کنی، با توبیعت می‌کنیم و همراهت هستیم ولی اگر برای مامون دعوت می‌کنی، ما نیازی به او نداریم. وی گفت: من در ابتدا برای مامون و پس از وی برای برادرم دعوت می‌کنم. شیعیان از وی رو برگردانیدند، چو سعید و ابوالبط نزد عباس رسیدند و در روستای شاهی اردو زدند، عباس پسر عمویش علی بن محمد بن جعفر را به سوی آنها فرستاد. علی بن محمد بن جعفر، فرزند کسی است که در مکه با او بیعت کرده بودند. عباس همراه وی گروهی را فرستاد که برادر ابوسرایا نیز در میان آنها بود. یک ساعت نبرد کردند، علی بن محمد علوی و مردم کوفه شکست خورده، گریختند. در ماه جمادی الاول، سعید و یارانش در حیره اردو زدند.

سپس آنان پیشروی کرده، با مردم کوفه جنگیدند و عباس به سوی شیعیان بنی عباس و طرفدارانش رفت، تا شب جنگید و شعارشان این بود - ای ابا ابراهیم! ای منصور! از مأمون اطاعت نکنید - آنها لباس سیاه پوشیده بودند و اهل کوفه، لباس سبز برتن داشتند. چون صبح فرا رسید، با یکدیگر جنگیدند و هر دسته‌ای از آنها هرگاه به چیزی دست می‌یافتند، آن را می‌سوزاندند و غارت می‌کردند.

هنکامی که بزرگان کوفه چنین دیدند، نزد سعید رفتند و برای عباس و یارانش امان گرفتند. سعید به عباس و یارانش امان داد، به شرط این که از کوفه خارج شوند، آنها پذیرفتند، سپس به عباس خبر دادند که برای تو امان گرفتیم. او قبول کرد و از خانه‌اش بیرون رفت. پیروان عباس بن موسی بر بقیه یاران سعید شوریدند و سپاه سعید به سوی

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۶۷

خندق گریختند، پیروان عباس، خانه‌های عیسی بن موسی را غارت کرده، به آتش کشیدند و هر که را یافتند، کُشتند. هنگامی که سعید در حیره بود، عباسیان به وی نوشتند که عباس بن موسی عهد شکنی کرده است. سعید و یارانش شبانه سوار بر مرکب وارد کوفه شدند و هر غارتگری را یافتند، کُشتند و هر مال غارت شده‌ای را که نزد آنها بود، سوزانیدند و تمام شب در کوفه ماندند، دوباره بزرگان کوفه نزد سعید و یارانش رفتند و گفتند: این کار افراد پست و فرومایه بود، و عباس عهد شکنی نکرده است، سعید و یارانش هم از تعقیب آنها منصرف شدند.

روز بعد، سعید و ابوالبط وارد کوفه شدند، و ندا دادند که همه مردم در امان هستند و به هیچ کس آسیب نرسانیدند و فضل بن محمد بن صباح کندی را به حکومت کوفه منصوب کردند، سپس به علت جانبداری از مردم شهرش او را برکنار کردند و غسان بن ابی الفرج را به جای او برگزیدند و پس این که وی ابو عبدالله برادر ابوسرایا را کُشت، عزلش کردند و ابوالهول برادر زاده سعید را به حکومت منصوب کردند. او امیر کوفه بود، تا اینکه حمید بن عبدالحمید وارد کوفه شد و ابوالهول گریخت. ابراهیم مهدی به عیسی بن محمد دستور داد تا از راه نیل به منطقه واسط لشکرکشی کند. وی به ابن عایشه هاشمی و نعیم بن حازم نیز فرمان داد تا به سوی صیاده حرکت کنند. سعید ابوالبط و افریقی هم به آن لشکر پیوستند و همه آنها نزدیک واسط در محل صیاده اردو زدند. عیسی بن محمد فرمانده کل بود. آنها هر روز بر مرکبهایشان سوار شده به طرف لشکر حسن در واسط می‌رفتند و آنها را به جنگ دعوت می‌کردند ولی هیچ یک از آنها که در شهر تحصن کرده بودند، خارج نشدند.

سپس حسن به یارانش دستور داد تا برای جنگیدن با آنها از شهر بیرون بروند، سپاه حسن در بیست و ششم ماه رجب از شهر خارج شدند، و از صبح تا ظهر به شدت نبرد کردند تا این که عیسی و یارانش شکست خوردند و به سوی طرنایا و نیل گریختند و اردوگاه و اموال و اسلحه عیسی را به غنیمت گرفتند. به تاریخ ابن اثیر در مورد حوادث سال ۲۰۲ (ه. ق) رجوع کنید.

یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین زید بن علی بن حسین بن امام علی بن ابی طالب (ع) کنیه اش ابوالحسن و مادرش فاطمه دختر حسین بن عبدالله بن اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب بود. وی سوار کاری دلیر، تنومند، بی باک و از سبکسری جوانی به دور بود و از آنچه موجب بدگویی و سرزنش دیگران می شد، اجتناب می کرد.

وی میله ای آهنین و سنگین در منزل داشت و هرگاه نسبت به برده یا کنیزانش خشم می گرفت، آن را به دور گردنش می پیچید که هیچ کس نمی توانست آن را بگشاید تا بالأخره یحیی آن را می گشود^۱.

یحیی در زمان حکومت مستعین عباسی در کوفه قیام کرد و سبب قیامش بنابر آنچه ابن اثیر^۲ در ج ۷ تاریخش در بیان حوادث سال ۲۰۵ (ه. ق) ذکر کرده است، این بود که وی دچار تنگدستی شده بود و وامی بر عهده داشت و بستانکار، او را به ستوه آورده بود. وی با عمر بن فرج رخمی دیدار کرد. او به امور طالبیان رسیدگی می کرد و در زمان متوکل از خراسان آمده بود. پس از وی خواست تا حقوقش را بپردازد. عمر به درستی با او سخن گفت و او را زندانی کرد. او در زندان ماند تا زمانی که خانواده اش او را ضمانت کردند و آزاد شد و راه بغداد را در پیش گرفت و در آنجا با تنگدستی زندگی می کرد. سپس به سامراء رفت و با وصیف ملاقات کرد و از او خواست تا برایش حقوقی معین کند. وصیف هم به تندی با او برخورد کرد و گفت: چرا باید به شخصی مانند تو حقوق داده شود؟ وی به کوفه بازگشت. ایوب بن حسن بن جعفر بن سلیمان هاشمی، کارگزار محمد بن عبدالله بن طاهر در آنجا حکومت داشت. ابوالحسن یحیی، بسیاری از عربها و مردم کوفه را گرد آورد و به محل فلوجه بُرد و پیک به محمد بن عبدالله بن طاهر نامه ای نوشت و او را از ماجرا آگاه کرد، بنابراین، محمد هم به ایوب و عبدالله بن محمود سرخسی کارگزار کمک رسانی منطقه سواد [= عراق] نوشت و به آنها دستور داد تا برای

۱- متقاتل الطالبین تألیف ابی الفرج اصفهانی، ص ۲۱۸. (م)

۲- ابو الفرج، این مطالب را به صورتی دیگر در کتاب مقاتل حادثه ذکر کرده است که با آنچه ابن اثیر در تاریخش آورده، اختلاف دارد، برای کسب اطلاعات بیشتر بدان مراجعه کنید - م.

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۶۹

جنگ با یحیی بن عمر بسیج شوند.

یحیی هم به سوی بیت المال کوفه رفت تا آن را تصاحب کند، به طوری که گفته شده در آن جا دو هزار دینار و هفتاد هزار درهم بوده است. وی در کوفه آشکارا قیام کرد، در زندانها را گشود، زندانیان را آزاد و مأموران را اخراج کرد، عبدالله بن محمد سرخسی و یارانش با وی به جنگ پرداختند. یحیی بن عمر، ضربتی به صورتش زد و او را سخت مجروح کرد و عبدالله شکست خورد. یاران یحیی نیز چهارپایان و اموال آنها را به یغما بردند.

یحیی به اطراف کوفه رفت و گروهی از زیدیان و مردم آن منطقه تاحومه واسط به او پیوستند. او در بستان اقامت کرد و بر پیروان او افزوده شد. محمد بن عبدالله نیز حسین بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسین بن مصعب را با سپاهی متشکل از سربازانی دلیر و نیرومند به جنگ یحیی فرستاد. حسین عازم جنگ شد و در برابر او صف آرایی کرد ولی یحیی از مبارزه با او خودداری ورزید. یحیی به سوی کوفه حرکت کرد، حسین هم او را تعقیب کرد تا این که یحیی به کوفه رسید، پیش از ورود به شهر با عبدالرحمن بن خطاب معروف به وجه الغلس برخورد کرد و جنگی میان آنها رخ داد و عبدالرحمن به سوی منطقه شاهی گریخت و با حسین رو به رو شد و هر دو در شاهی اقامت کردند. زیدیان هم نزد یحیی بن عمر گرد آمدند. او در کوفه برای رضای خاندان پیامبر (ص) دعوت کرد، مردم هم گرد او تجمع کردند و او را دوست داشتند و همه مردم بغداد هم از وی پیروی کردند، مردم فقط او را از میان خاندانش به حکومت گماردند، گروهی از شیعیان خردمند و آگاه کوفه با او بیعت کردند، افراد فرومایه‌ای که اعتقاد درستی نداشتند نیز به آنها پیوستند. حسین بن اسماعیل در شاهی اردو زد و به استراحت پرداخت و نیروهای کمکی نیز به آنها رسید.

در کوفه، یحیی، سپاه را آماده و سلاحها را تعمیر می‌کرد، گروهی از زیدیان که از جنگ اطلاعی نداشتند به یحیی گفتند که برای نبرد با حسین بن اسماعیل بشتابند و در این باره اصرار و پافشاری کردند، وی شب دوشنبه سیزدهم ماه رجب جنگ را آغاز کرد، هیضم عجلی و گروهی دیگر و تعدادی از افراد پست و فرومایه کوفه که با جنگ آشنا

نبوده، شجاعت نداشتند، نیز همراه وی بودند. یاران یحیی شبانه حرکت کردند و صبح به حسین رسیدند در حالی که او مشغول استراحت بود. آنها در تاریکی به یاران حسین حمله کردند، یاران حسین نیز با آنها جنگیدند، یاران یحیی گریختند و یاران حسین بر آنها پیروز شدند. نخستین اسیر، هیضم عجلی بود. افراد پست و فرومایه کوفه گریختند در حالی که بیشتر آنها فاقد سلاح بودند سواران حسین هم آنها را زیر سُم اسبان لگد کوب کردند. سپاه یحیی، او را تنها گذاشت او زره بر تن داشت، اسبش لغزید و او را بر زمین انداخت. یکی از فرزندان خالد بن عمران به او رسید، و یحیی را شناخت و به نیکی با وی سخن گفت و چون زره مخصوص خراسانیان را بر تن او دید گمان کرد که وی یکی از سپاهیان خراسان است. آن گاه به یکی از یارانش دستور داد تا پیاده شود و سر از تن او جدا کند. یکی از همراهان وی، یحیی را شناخت. خالد آن سر را نزد محمد بن عبدالله بن طاهر فرستاد. بسیاری از سپاهیان ادعای قتل او را کردند، محمد هم سر را نزد مستعین فرستاد. مدت کمی سر را در سامرا نصب کردند، سپس آن را پایین آورده، به بغداد فرستادند تا آن جا نصب شود، ولی محمد نتوانست سر را نمایان کند زیرا مردم بسیاری شدند و ترسید که سر را از او بگیرند، لذا سر را نصب نکرد و آن را در صندوقی در انبار اسلحه قرار داد. حسین بن اسماعیل، سرهای گشته شدگان را به بغداد فرستاد و اسیران را نیز به همراه آنها روانه کرد تا زندانی شوند. محمد بن عبدالله، نامه‌ای به خلیفه نوشت و از وی خواست تا آنها را آزاد کند. خلیفه نیز دستور داد تا آنها را آزاد کند و سرها را هم به خاک سپارند و نصب نکنند، آنها نیز چنین کردند.

چون خبر قتل یحیی رسید، محمد بن عبدالله، مجلسی برپا کرد تا مردم برای عرض تبریک نزد وی بروند. داود بن قاسم ابو هاشم جعفری نزد او رفت و گفت: ای امیر! برای کشته شدنِ مردی به تو تبریک می‌گویند که اگر رسول خدا (ص) زنده بود، این فاجعه را به او تسلیت می‌گفتند، محمد به او پاسخ داد، داود از آن جا خارج شد و این شعر را سرود:

ای فرزندان طاهر آن را بخورید که شما را به وبا مبتلا می‌کند زیرا گوشتِ پیامبر (ص) گوارا نیست خداوند، خونخواهی او را بر عهده دارد و شایسته است که چنین

خونخواهی انجام یابد^۱.

شعرای دیگر نیز در رثای یحیی اشعار بسیاری سرودند زیرا وی خوش رفتار و پرهیزکار بود، یکی از شاعران در سوک وی چنین سرود:

اسبها پس از یحیی از غم و اندوه گریستند حتی شمشیر پولادین و جلا یافته هندی هم بر او گریست مردم عراق در شرق و غرب هم بر او گریستند قرآن و وحی منزل هم بر او گریست مسجد، خانه کعبه، رکن و حجرالاسود همه بر او گریستند^۲ چگونه آسمان بر سر ما فرو نمی‌ریزد در روزی که می‌گویند ابوالحسین کشته شده است؟ همه دختران پیامبر(ص) اندوه و حزن خود را آشکار کرده‌اند آنها دردمندند و اشکهایشان روان است شمشیر دشمنان چهره او را بُرید پدرم فدای آن چهر زیبا باد! یحیی در دلم سوزی برجای نهاد که آن سوز گداز، تنم را آزار می‌دهد کشته شدن او، شهادت علی(ع) و حسین(ع) و وفات پیامبر(ص) را به یاد می‌آورد پیوسته درود خداوند بر آنها باد تا زمانی که هر دردمندی بگرید و هر داغدیده‌ای بنالد^۳.

ابوالفرج در کتاب مقاتلش قصیدای در ۱۱۰ بیت از علی بن عباس رومی در رثای یحیی ذکر کرده که ابیات نخست آن چنین است:

به رو به روی خودت بنگر! کدام راه را می‌پیمایی؟ دو راه مختلف راست و کج در برابر توست ای انسانها! ضرر و زیان شما به خاندان پیامبر(ص) فزونی یافته، بترسید یا

۱- یا بنی ظاهر کلبوه و بیأ ان لحم النبی غیر مری

ان وتراً یكون طالبه اللد به لوتر نجاحه بالجرى

۲- بکت الخیل شجوها بعد یحیی و بکاه المهد المصقول

و بکته العراق شرقاً و غرباً و بکاء الکتاب والتنزیل

والمصلی والبیت والرکن والحجر جمعاً له علیه عویل

۳- کیف لم تسقط السماء علینا یوم قالوا ابوالحسین قتیل

و بنات النبی تبیدن شجوا موجعات دمو عهن همودل

قطعت وجهه سیوف الاعادی بابی و جهه الوسیم الجمیل

ان یحیی ابقی بقلبی غلیلا سوف یودی بالجسم ذاک الغلیل

قتله مذكر لقتل علی و حسین و یوم اودی الرسول

صلوات الإله و قفلاً علیهم ما بکی موضع و حسن تکول

امیدوار باشید آیا در هر روز برای پیامبر (حضرت محمدص) انسانی پاک از خاندانش را کشته و به خون آغشته می‌کنید^۱ شما با کشتن این افراد، دین خودتان را می‌فروشید و چه پیشوایان بدی هستید شگفتا! که دین خدا دستخوش آشفنگی شده است^۲.

تا این که گفت:

آیا پس از این شخصی که کنیه‌اش حسین (ع) و شهید شما بود هنوز چراغهای آسمان نورافشانی می‌کند؟^۳

در کتابهای مقتل، قصیده‌های دیگری نیز در رثای یحیی آمده است که می‌توانید به آنها رجوع کنید.

حادثه حسین بن احمد طالبی

مردی از طالبیان به نام حسین بن احمد بن حمزه بن عبدالله بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) در سال ۲۵۱ (ه.ق) در کوفه قیام کرد، او محمد بن جعفر بن حسن بن جعفر حسن بن حسن بن ابی طالب (ع) را به جانشینی خویش منصوب کرد، کنیه وی، ابو احمد بود، مستعین عباسی، مزاحم بن خاقان را به جنگ او فرستاد. حسین همراه گروهی از بنی اسد و زیدیان در اطراف کوفه زندگی می‌کرد. وی احمد بن نصیر بن حمزه بن مالک خزاعی، کارگزار خلیفه را از آن جا به کاخ ابن هبیره راند.

سپس مزاحم و هشام بن ابی دلف عجلی متحد شدند. مزاحم به سوی کوفه لشکر کشید و مردم کوفه علوی را به جنگ آنها وا داشت و به آنها وعده پیروزی داد. مزاحم پیش رفت و نبرد کرد.

پیش از آن، مزاحم، یکی از فرماندهان را با گروهی روانه کرده بود تا از پشت به اهل

۱- امامک فانظر ای نهجیک تنهج طریقان شتی مستقیم واعوج
الا ایهذا الناس طال ضریرکم بآل رسول الله فاخشوا او ارتجوا
أفی کل یوم للبنی محمد(ص) قتیل زکی بالدماء مضرح
۲- تبعون فیہ الدین شرانمة فإلله دین الله قد کان یمرح
۳- ابعده المکنی بالحسین شهیدکم تضییء مصابیح السماء فتسرح

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۷۳

کوفه حمله کنند، آنها هم مردم کوفه را محاصره کردند به طوری که حتی یک نفر از آنها هم نتوانست بگریزد، آن گاه مزاحم وارد کوفه شد. مردم کوفه از فراز بامها بر او سنگ افکندند و مزاحم دستور داد که شهر را بسوزانند. هفت بازار شهر طعمه حریق شد حتی آتش به منطقه سبیع نیز سرایت کرد، سپس به خانه‌ای که حسین در آن امامت داشت حمله کرد ولی او گریخت. مزاحم در شهر ماند تا زمانی که نامه معتز به وی رسید و او را نزد خود فرا خواند، مزاحم هم رفت.^۱

حادثه علی بن زید علوی

مردی از علویان به نام علی بن زید بن حسین بن عیسی بن زید بن علی بن حسین بن امام علی بن ابی طالب (ع) در سال ۲۵۶ (ه.ق) قیام کرد. مادرش دختر قاسم بن عقیل بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عقیل بن ابی طالب (رض) بود. وی بر کوفه تسلط یافت، و گروهی از مردم عوام و بادیه‌نشینان با او بیعت کردند ولی زیدیان، بزرگان شهر و افراد سرشناس به او تمایلی نداشتند. علی بن زید، جانشین خلیفه را از کوفه بیرون کرد و در آنجا استقرار یافت، خلیفه، شاه بن میکال را با لشکر بزرگی به سوی او فرستاد. آنها با یکدیگر برخورد کردند و نبردی رخ داد. شاه بن میکال گریخت و شمار بسیاری از یارانش کشته شدند ولی شاه نجات یافت. پس از آن، معتمد برای سرکوبی او، کیجور تُرک را فرستاد و او دستور داد که ابتدا او را به فرمانبرداری از خلیفه دعوت کند و به او امان بدهد. علی زید از او موارد دیگری را درخواست کرد ولی کیجور نپذیرفت. علی بن زید، کوفه را ترک کرد و در قادسیه اردو زد. کیجور در سوم شوال همان سال وارد کوفه شد.

علی بن زید به خفان رفت در محل سکونت بنی اسد که داماد آنها بود، وارد شد. در آن جا مدتی اقامت کرد، سپس به محل جنبلاء رفت. کیجور آگاه شد و در آخر ماه ذی الحجه همان سال، شبانه از کوفه به سوی او لشکر کشید و با وی جنگید. علی بن زید

۱- تاریخ ابن اثیر، ج ۷، در حوادث سال ۲۵۱ (ه.ق) - م.

گریخت و کیجور، او را تعقیب کرد. گروهی از یارانش کشته و اسیر شدند و کیجور به کوفه بازگشت.

وی چون به امور کوفه رسیدگی کرد، بدون دستور خلیفه به سامرا بازگشت. خلیفه گروهی از فرماندهان را فرستاد و در ماه ربیع الاول سال ۲۵۷ (ه.ق) او را در محل عکبرا کشتند.^۱

حادثه قرامطه

آغاز پیدایش این مذهب چنین بود که مردی از آنها از ناحیه خوزستان به اطراف کوفه آمد و در محلی به نام نهرین تظاهر به زهد و تقوا می‌کرد و با برگهای درخت خرما بافندگی می‌کرد و از دسترنج خود، امرار معاش می‌کرد و بسیار نماز می‌خواند. وی مدتی بدین حال سپری کرد، هنگامی که کسی نزد او می‌نشست وی از دینداری سخن می‌گفت و او را به ترک دنیا تشویق می‌کرد و می‌گفت: در هر شبانه روز پنجاه رکعت نماز بر مردم واجب شده است. این مطلب همه جا منتشر شد که او، مردم را به پیروی امامی از اهل بیت پیامبر(ص) فرا می‌خواند. او پیوسته چنین می‌کرد تا این که بسیاری از مردم، دعوتش را پذیرفتند.

او در آن جا نزد بقالی می‌نشست روزی گروهی پیش آن بقال رفتند و از او خواستند تا مردی امین برای نگهداری خرمایی که از نخلها چیده بودند، معین کند. بقال آن مرد را بر آنها معرفی کرد و گفت: اگر او نگهداری از خرمای شما را بپذیرد بهترین کس است. آنها با وی گفت و گو کردند و او با مزدی معین پذیرفت و از خرما نگهداری می‌کرد. بیشتر روزها نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت و هنگام افطار از آن بقال، یک رطل خرما می‌خرید و افطار می‌کرد، وی هسته‌های آن خرماها را جمع می‌کرد و به بقال می‌داد، چون بازرگانان خرمای خود را حمل کردند، مزد اجیرشان را نزد بقال حساب کرده، به او پرداختند. آن مرد هم بهای خرمایی را که از بقال گرفته بود، محاسبه کرد و پول هسته‌ها را از آن کاست.

۱- تاریخ ابن اثیر، ج ۷، در بیان حوادث سال ۲۵۶ (ه.ق) و مقاتل الطالبیین ابی الفرج - م.

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۷۵

هنگامی که صاحبان خرما اطلاع یافتند که او پول هسته‌ها را هم با بقال حساب کرده است، وی را زدند و گفتند: تنها به خوردن خرمای ما اکتفا نکردی، اکنون هسته آنها را هم می‌فروشی؟ بقال به آنها گفت: او را نزنید و ماجرا را برای آنها تعریف کرد. آنها از زدن او پشیمان شدند و از وی عذر خواهی کردند، او هم آنها را بخشید. وقتی مردم از زهد و پارسایی او آگاهی یافتند، شهرتش نزد مردم آن روستا فزونی یافت.

وی پس از آن بیمار شد و او را کنار راه انداختند، در آن روستا، مردی سرخ چشم زندگی می‌کرد که چندین گاو نر داشت و به سبب سرخی چشمش به او کرمیته می‌گفتند که معنای آن به زبان نبطی سرخ چشم است. بقال با کرمیته صحبت کرد تا بیمار را به خانه‌اش ببرد و از او پرستاری کند، او هم پذیرفت. بیمار نزد کرمیته ماند تا بهبودی یافت و مردم آن ناحیه را به مذهب و عقیده خود دعوت کرد. آنها پذیرفتند. او از هر مردی که مذهب او را قبول می‌کرد، یک دینار می‌گرفت و ادعا می‌کرد که این حق امام است، وی از میان آنها دوازده نقیب برگزید و به آنها دستور داد تا مردم را به مذهب خود دعوت کنند و گفت: شما مانند حواریون عیسی بن مریم (ع) هستید، مردم آن ناحیه از کارهای خویش دست کشیدند و به نمازهایی که او تعیین کرده بود، پرداختند.

هیصم در آن ناحیه مزرعه‌ای داشت و متوجه شد که برزگران در کار خود سهل انگاری می‌کنند، علت را پرسید، ماجرای آن مرد را برای او گفتند، هیصم آن مرد را دستگیر و زندانی کرد و سوگند خورد که هرگاه بر مذهبش اطلاع یابد، او را بکشد و در اتاق را بر او قفل کرد و کلید اتاق را زیر بالش خود نهاد و سرگرم می‌گساری شد. برخی از کنیزان که در خانه بودند از زندانی شدن آن مرد آگاه شدند و بر او ترحم کردند و هنگامی که هیصم خوابید، کلید را برداشتند و در را گشودند و او را آزاد کردند، سپس کلید را به محلش باز گرداندند. بامداد هیصم در را باز کرد تا او را بکشد ولی او را نیافت.

این ماجرا میان مردم رواج یافت و مردم آن منطقه گمراه شدند و گفتند: به آسمان رفته! پس از آن در جای دیگر ظاهر شد و گروهی از یارانش و دیگران را دید. آنها در باره چگونگی آزادی‌اش سؤال کردند، گفت: هیچ کس نمی‌تواند به من آسیب برساند. او در نظر پیروانش بسیار بزرگ شد. سپس از بیم دشمنان به شام رفت و هیچ کس از حال او

آگاه نشد.

وی به نام میزبانانش کرمیته شهرت یافت که دارای چندین گاو نر بود، و آن کلمه را تخفیف داده، قرمط گفتند. این مطالب را برخی از یاران ذکرویه از وی روایت کرده‌اند. برخی می‌گویند: قرمط، لقب مردی در حومه کوفه بوده است. طایی احمد بن محمد از وجود این مذهب آگاهی یافت و مقرر کرد که هر یک از پیروان این مذهب باید سالیانه یک دینار بپردازند، سپس گروهی از کوفیان نزد وی رفتند و از قرامطه شکایت کردند، طایی نیز به سلطان اطلاع داد، آنها به او گفتند که قرامطه، دین جدیدی جز اسلام آورده‌اند و معتقدند که باید با امت محمد(ص) جنگید بجز کسانی که با آنها بیعت کنند ولی سلطان به آنها توجهی نکرد و سخنشان را نشنیده گرفت.

درباره مذهب و عقیده قرامطه نقلی شده که آنها کتابی دارند که در آن چنین آمده است: بسم الله الرحمن الرحيم، فرج بن عثمان، اهل روستای نصرانه می‌گوید: او مبلّغ مسیح، او عیسی، کلمه خداوند، مهدی، احمد بن محمد حنفیه و جبرئیل است. وی می‌گوید: مسیح به صورت انسانی مجسم شد و به او گفت: تو مبلّغ، تو حجّت، تو ناقه صالح، تو دابه، تو یحیی بن زکریا و تو روح القدس هستی و به او آموخت که نماز، چهار رکعت است، دو رکعت پیش از طلوع آفتاب و دو رکعت پس از غروب و باید مؤذّن، اذان هر نمازی را چنین گوید: الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، أشهد أنّ لا اله الا الله دوبار، أشهد أنّ آدم رسول الله أشهد أنّ نوحاً رسول الله، أشهد أنّ ابراهیم رسول الله، أشهد أنّ موسی رسول الله، أشهد أنّ عیسی رسول الله، أشهد أنّ محمداً رسول الله، أشهد أنّ احمد بن محمد بن حنفیه رسول الله، و باید در هر رکعت، سوره استفتاح را بخواند که بر احمد محمد بن حنفیه نازل شده است، و قبله به سوی بیت المقدس است، روز تعطیل هم به جای جمعه، دوشنبه باشد که در آن روز نباید کارکرد، سوره‌ای که بر احمد بن محمد بن حنفیه نازل شده بدین شرح است:^۱

۱- خداوند را به سخنانش ستایش می‌کنم، که با نامش برتری یافت. او به وسیله دوستانش برخی را به دوستی می‌گیرد. بگو هلالهای ماه بیان اوقات برای مردم است که از ظاهر آنها تعداد سالها، حسابها، ماهها و روزها دانسته می‌شود و از باطن آنها دوستان من با راه و روشم آشنا می‌شوند، ای خردمندان از من بترسید، من

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۷۷

الحمد لله بكلمته و تعالی باسمه المتخذ لا وليائه باوليائه، قل ان الاهله مواقبت للناس
ظاهرها ليعلم عددالسنين و الحساب و الشهور والايام و باطنها، اوليائي الذين عرفوا
عبادی سبیلی، اتقونی یا اولی الالباب، و انا الذی لا اسئل عما افعل، و انا العلیم الحکیم. و
انا الذی ابلو عبادی و امتحن خلقي، فمن صبر علی بلائی و محتتی و اختباری القیته فی
جنتی و اخلدته فی نعمتی، و من زال عن امری و کذب رسلی اخذته مهاناً فی عذابی
و اتممت اجلی و اظهرت امری علی السنه رسلی، و انا الذی لم یمل علی جبار الا وضعته،
و لا عزیز الا اذلته و لیس الذی اصر علی امری و دام علی جهالته و قالوا: لن نبرح علیه
عاکفین و به موقنین، اولئک هم الکافرون). پس از آن رکوع کند و در رکوع بگوید: سبحان
ربی رب العزه و تعالی عما یصف الظالمون^۱ و این را دو بار تکرار کند و در سجده بگوید:
الله اعلی الله اعلی الله اعظم الله اعظم.

برخی از احکام دین او، این است که انسان، دو روز در سال روزه بگیرد، یکی در
مهرگان و یکی در نوروز نبیذ حرام و شراب حلال است. غسل جنابت لازم نیست بلکه
فقط وضو مانند وضوی نماز کافی است. هر کس با او بجنگد، قتل او واجب است و هر
کس با او مخالفت کند، باید جزیه بدهد و خوردن هر حیوانی که دارای دندان و چنگال
باشد، حرام است.

قرمط به سوی حومه کوفه حرکت کرد و پیش از قتل، صاحب الزنج نزد او رفت و
گفت: من دارای مذهب و دین هستم و یکصد شمشیر زن دارم، نظرت را در این باره به
من اعلام کن، اگر به توافق رسیدیم با یارانم به تو ملحق می شوم و اگر به توافق نرسیدیم،

کسی هستم که در مورد عملکردم بازخواست نمی شوم و من دانا و حکیم هستم و شخصی هستم که بندگانم
را امتحان و آزمایش می کنم هر کس بر بلا و مصیبت و امتحان من شکبیا باشد او را در بهشتم ملاقات
می کنم و در نعمهایم جاودان می دارم و هر کس از راه من منحرف شود و پیامبرانم علیهم السلام را تکذیب
کند با ذلت و خواری عذابش می کنم، و مهلتش را پایان می دهم و امر خود را بر زبان رسولانم آشکار می کنم،
من کسی هستم که هر جبار و ستمگری بر من برتری جوید، او را خوار و زبون می کنم و هر عزیز را ذلیل
می کنم و کسی نیست که بر مخالفت من اصرار ورزد و بر نادانی اش ادامه دهد، و گفتند: ما پیوسته برگرد آن
می گردیم و به او اعتقاد داریم، آنها همان کافران هستند - م.

۱- منزّه است پروردگارم که صاحب عزت است و از توصیف ستمگران برتر است - م.

از تو جدا می‌شوم. چون با هم به بحث و مذاکره پرداختند، اختلاف نظر پیدا کردند و قرمط از او جدا شد.

این مطالب را ابن اثیر در شرح حال آنها در بیان حوادث سال ۲۷۸ ج ۷ ذکر کرده است. ابن جوزی هم در کتاب *تلبیس ابلیس*، ص ۱۱۰ مطالبی نزدیک به آن آورده است، گویند: حمدان به سبب کوتاهی قد و پاهایش و نزدیک بودن گامهایش به هم به قرمط شهرت یافت.

به او صاحب خال، مدثر و مطوق نیز می‌گفتند. وی در سال ۱۲۶۴ (ه.ق) دعوتش را آغاز کرد. او در حومه کوفه قیام کرد و مذهبش در عراق شهرت یافت. در سال ۲۸۸ (ه.ق) مردی از قرامطه به نام ابو سعید جنابی از اهالی جنابه در بحرین قیام کرد و در سال ۳۰۱ (ه.ق) خادمش او را در حمام به قتل رسانید. پس از وی، فرزندش ابو طاهر سلیمان، زمام امور را به دست گرفت و قدرت یافت و سرانجام در سال ۳۳۲ (ه.ق) به بیماری آبله درگذشت.

هنگامی که قرمطیان، شهرهای اسلامی را ویران می‌کردند، به شهر هیت رسیدند و اهالی آن را غافلگیر کردند و هر چه در خارج شهر بود، به یغما بردند و مردم در شهر تحصن کردند زیرا دارای دیوارهای استواری بود، آنها کشتی‌ها را غارت کردند و دوستان تن از اهالی شهر را کشتند و مال و کالاهایشان را ربودند و سه هزار شتر گندم بار کردند.

مکتفی عباسی از ماجرا آگاه شد و محمد بن اسحاق بن کنداج را به تعقیب آنها فرستاد ولی آنها برای مبارزه با محمد نماندند و به سوی مائین بازگشتند. محمد هم آنها را تعقیب کرد و دید که آنها آنها را در زمین فرو می‌برند لذا از بغداد برای او توشه و چهارپایان فرستاده شد، خلیفه نیز به ابن حمدان نوشت که آنها را از سمت رجبه تعقیب کند تا او و محمد برای حمله به آنها بسیج شوند. او نیز چنین کرد.

هنگامی که کلبی‌ها (از قبیله کلب) متوجه آمدن سپاه شدند، به نصر (رییس قرمطیان) حمله کرده، او را کشتند. مردی از قرمطیان به نام (ذنب بن قائم) او را کشت و سرش را نزد مکتفی برد، تا بدین وسیله به او تقرّب جسته، برای قومش امان بگیرد؛

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۷۹

مکتفی پذیرفت و هدیه گران قدری به او داد و دستور داد تا به قومش آسیب نرسانند. پس از نصر، قرمطیان با یکدیگر جنگیدند و خون، میان آنها جاری شد. یک گروه از آنها که جنگ را نپسندیدند، به سوی بنی اسد در عین التمر رفتند و از خلیفه عذرخواهی کردند. وی نیز عذر آنها را پذیرفت و بقیه آنها که به دین خود ایمان داشتند، در همان محل مابین ماندند.

خلیفه به ابن حمدان نامه نوشت و به او دستور داد تا به سوی آنها بازگشته، تارومارشان کند. در آن هنگام، زکرویه بن مهرویه، مبلّغی به نام قاسم بن احمد معروف به ابی احمد را نزد آنها فرستاد و گفت: کار ذئب، او را از قرمطیان جدا کرد و آنها از دین و مذهب ما خارج شدند و زمان قیام قرمطیان نزدیک است.

چهل هزار نفر از مردم کوفه با او بیعت کردند، وعده قیام آنها همان روزی بود که خداوند درباره میعاد حضرت موسی(ع) و دشمنش فرعون فرمود: ان موعدمکم یوم الزینه وان یحشر الناس ضحی^۱، و زکرویه به آنها فرمان داد که کار خود را پنهان دارند و بروند و صبح روز عید قربان سال ۱۲۹۳ (ه.ق) در کوفه باشند، و مانعی از ورود آنها به کوفه وجود ندارد. آن‌گاه، او در آن جا ظاهر شده، به عهدی که با آنها بسته وفا می‌کند؛ قاسم احمد را هم همراه خود بیاروند. آنها هم به دستور او عمل کردند.

هنگامی که قرمطیان به دروازه کوفه رسیدند، مردم از مصلی باز می‌گشتند، در آن زمان، اسحاق بن عمران، والی کوفه بود. هشتصد سوار زره پوش با ادوات جنگی مناسب وارد کوفه شدند و برای قاسم بن احمد چادر زدند و گفتند: این یادگار پیامبر(ص) است و به خونخواهی حسین دعوت می‌کردند، البته مقصود آنها حسین بن زکرویه بود که در بغداد به دار آویخته شد، شعار آنها هم این بود: یا احمد! یا محمد! و منظورشان دو فرزند زکرویه بود که کشته شده بودند، آن‌گاه پرچمهای سفید را بر افراشته و بدین وسیله خواستند او باش کوفه را با خود همراه کنند ولی هیچ کس به آنها نپیوست.

قرمطیان به کوفیانی که به اسحاق ملحق شده بودند، حمله کردند و حدود بیست نفر

۱- طه / ۵۹: میعاد ما و شما روز زینت(عید) است که بامداد، مردم گرد هم می‌آیند.

را کشتند. مردم با شتاب به سوی کوفه رفتند و اسلحه برداشتند، اسحاق به همراه آنها مبادرت به جنگ کرد که ناگاه یکصد سوار از قرمطیان وارد شهر کوفه شدند و بیست نفر از آنها کشته و از شهر رانده شدند. اسحاق هم آماده شد و تا هنگام عصر با آنها جنگ کرد، تا این که به سوی قادسیه عقب نشینی کردند.^۱ آنان در شهرهای اسلامی، جنایتهای زیادی مرتکب شدند و راه حاجیان مسلمان را بستند و تعداد زیادی از آنها را به قتل رسانیدند، سرانجام زکویه در سال ۲۹۴ (ه.ق) کشته شد.

در سال ۳۱۲ (ه.ق) ابو طاهر قرمطی وارد کوفه شد، علتش این بود که ابو طاهر، حاجیانی را که به اسارت گرفته بود، آزاد کرد. ابن حمدان و جز او نیز در میان آنها بودند. وی به مقتدر نامه نوشت که شهر بصره و اهواز را به او واگذار کند ولی مقتدر به او پاسخ نداد و ابو طاهر به قصد غارت حاجیان از هجر لشکر کشید.

جعفر بن ورقای شیبانی امیر کوفه و مسئول راه مکه بود. هنگامی که حاجیان از بغداد رهسپار حج شدند، جعفر از بیم حمله طاهر پیشاپیش کاروان حرکت می کرد و تعداد هزار مرد از قبیله بنی شیبان همراه وی بودند. از درباریان نیز ثمل صاحب البحر و جنی صفوانی و طریف سبکری و جز آنان با شش هزار مرد کاروان حاجیان را همراهی می کردند. سرانجام ابو طاهر قرمطی با جعفر شیبانی رو به رو شد و جعفر با او جنگید، هنگامی که جعفر با او می جنگید، ناگاه گروهی از قرمطیان از جناح راست بر او حمله کردند و او از مقابل آنها گریخت، هنگام فرار با اولین کاروان که از عقبه آمده بود، برخورد کرد و همه را به اتفاق سپاه خلیفه به سوی کوفه برد، ابو طاهر تا دروازه کوفه، آنها را تعقیب و در آن جا با آنها نبرد کرد. لشکر خلیفه گریخت و عده ای کشته شدند و جنی صفوانی به اسارت قرمطیان درآمد و بقیه افراد و حاجیان از کوفه گریختند.

ابو طاهر وارد کوفه شد و شش روز در حومه شهر اقامت کرد. وی روزها وارد شهر می شد و تا شب در مسجد جامع می ماند، سپس از شهر خارج می شد و در اردوگاهش شب را سپری می کرد، او هر چه توانست مال و جامه و جز آن از کوفه با خود برد و به

۱- به تاریخ ابن اثیر، ج ۷، حوادث سال ۲۹۳ (ه.ق) مراجعه کنید - م.

هجر بازگشت، گریختگان نیز وارد بغداد شدند.

مقتدر به مونس مظفر دستور داد تا به سوی کوفه لشکرکشی کند. او رهسپار کوفه شد، هنگامی که رسید، قرمطیان آن جا را ترک کرده بودند، مونس، یاقوت را به جانشینی خود در کوفه منصوب کرد و خودش از بیم حمله ابو طاهر به واسط به آن جا رفت تا آن شهر را از هجوم قرمطیان حفظ کند. مردم بغداد به شدت ترسیدند و مردم از سمت غرب به سمت شرق منتقل شدند. در این سال هیچ کس به سفر حج نرفت. در سال ۳۱۵ (ه.ق) خبر رسید که ابو طاهر از هجر حرکت کرده، به سوی کوفه می آید، پس از آن از بصره هم خبر رسید که سپاه قرمطیان از نزدیکی آنها به قصد کوفه عبور کردند، مقتدر به یوسف بن ابی الساج نامه نوشت و این خبر را به اطلاع او رساند و به او دستور داد تا با شتاب به سوی کوفه بیاید، در آخر ماه رمضان، ابن ابی الساج از واسط به کوفه لشکر کشید و در کوفه، وسایل پذیرایی از او و سپاهیانش فراهم شده بود. چون ابو طاهر به کوفه رسید، نمایندگان خلیفه گریختند و ابو طاهر، شهر را به تصرف خود در آورد و به ارزاق و علوفه سپاه دست یافت که در میان آنها یکصد بار آرد، هزار بار جو وجود داشت و چون آذوقه و علوفه آنها از بین رفته بود، به وسیله آنچه به دست آوردند، تقویت شدند.

یک روز پس از ورود قرمطی، یوسف به کوفه رسید و قرمطی مانع رسیدن او به کوفه شد. او روز جمعه هشتم شوال وارد کوفه شد. هنگامی که رسید، به قرمطیان پیغام داد که مطیع و فرمانبردار مقتدر باشند و گر نه روز یکشنبه با آنها نبرد خواهد کرد، آنها گفتند: ما فقط از خداوند اطاعت می کنیم، وعده ما برای جنگ صبح فردا خواهد بود، روز بعد فرومایگان سپاه، شروع به دشنام دادن و پرتاب سنگ کردند.

یوسف، تعداد کم قرمطیان را دید و آنها را ناچیز پنداشت و گفت: این سگان پس از یک ساعت گرفتار من خواهند شد، او هنوز جنگ نکرده، دستور داد تا نامه های فتح و مژده پیروزی بنویسند. زیرا آنها را حقیر و ناتوان شمرد، در این هنگام، دو طرف با یکدیگر درگیر شدند. ابو طاهر، صدای بوقها و فریاد جنگجویان را شنید و به یاور خود گفت: این هیاهو چیست؟ او گفت: این، نشانه شکست دشمن است. ابو طاهر هم گفت:

آری، چنین است، و سخن دیگری نگفت. از بامداد روز شنبه تا غروب آفتاب با یکدیگر جنگیدند و هر دو طرف پایداری کردند.

چون ابو طاهر، وضع را این گونه دید، شخصاً وارد میدان جنگ شد و گروهی از افراد مورد اعتماد همراه وی بودند، ابو طاهر به اتفاق آنها حمله کرد و یاران یوسف را مجروح و سرکوب کرد و آنها از برابرش گریختند. وی یوسف و بسیاری از یارانش را اسیر کرد. یوسف را هنگام غروب به اسارت گرفتند و او را به اردوگاهشان بردند و ابو طاهر، پزشکی را مأمور معالجه زخمهای او کرد.

خبر پیروزی قرمطیان به بغداد رسید و از اشراف و بزرگان گرفته، تا توده مردم، سخت از قرمطیان ترسیدند و تصمیم گرفتند به حلوان و همدان بگریزند، فراریان وارد بغداد شدند و بیشترشان پیاده، پا برهنه و عریان بودند. مونس مظفر تصمیم گرفت به کوفه برود که خبر رسید قرمطیان به عین التمر رفته‌اند. مونس، پانصد کشتی به همراه جنگجویان از بغداد فرستاد که مانع عبور قرمطیان از رود فرات شوند و گروهی از سپاهیان را به سوی انبار فرستاد تا از آن محافظت و از عبور قرمطیان از شهر انبار جلوگیری کنند.

سپس قرمطیان از هیت به کوفه بازگشتند، خبر به بغداد رسید و هارون بن غریب و بنی بن نفیس و نصر حاجب به سوی آنها رفتند. چون سواران قرمطی به کاخ ابن هبیره رسیدند، گروهی از آنها را کشتند و چون نتوانستند کاخ را به تصرف خود در آورند به بیابان بازگشتند.

در سال ۳۷۵ (ه.ق) اسحاق و جعفر بحریان، دو نفر از شش نفر قرامطه‌ای که ملقب به سادات بودند، وارد کوفه شدند و آن جا را به تصرف خود در آوردند و به نام شرف الدوله خطبه خواندند. مردم از هیبت و شدت عمل آنها ناراحت بودند؛ هیبت آنها به حدی بود که عضدالدوله و بختیار، زمینهای بسیاری را به آنها واگذار کردند، نماینده آنها در بغداد، شخصی به نام بکر بن شاهویه بود که مانند وزیران خودسرانه رفتار می‌کرد و صمصام الدوله او را دستگیر کرد.

هنگامی که قرمطیان وارد کوفه شدند صمصام الدوله به آنها نامه نوشت و با مهربانی با آنان رفتار کرد و سبب قیامشان را پرسید. آنها به صمصام گفتند: به علت دستگیری

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۸۳

نماینده‌شان به شهر او آمده‌اند، آن‌گاه یارانش را به مناطق مختلف شهر فرستادند تا اموال مردم را جمع آوری کنند.

در این هنگام، ابوقیس حسن بن منذر به جامعین^۱ رسید. وی از بزرگان قرامطه بود، صمصام الدوله، سپاهی برای رویارویی با آنها فرستاد که عربها نیز همراه آن سپاه بودند، آنها از رود فرات عبور کردند و با قرمطیان جنگیدند و قرمطیان از برابر آنها گریختند و ابو قیس و گروهی از سران آنها اسیر و کشته شدند، قرامطه بازگشتند و لشکر دیگری با افراد و سلاح بیشتر روانه کردند، آنها در محل جامعین با لشکر صمصام الدوله جنگیدند که منجر به شکست قرامطه شد، و فرمانده آنها و چند نفر دیگر کشته و گروهی نیز اسیر شدند، و آبادیشان را غارت کردند، چون کسانی که گریخته بودند به کوفه رسیدند، قرمطیان آن‌جا را ترک کرده بودن، لشکر صمصام الدوله تا قادسیه آنها را تعقیب کردند ولی به آنها نرسیدند و از آن هنگام آیین آنها از بین رفت.

حادثه قرواش عقیلی و ابن شمال خفاجی

معتمدالدوله ابوالمنیع قرواش، فرزند مقلدبن مسیب عقیلی از قبیله هوازن پس از کشته شدن پدرش در سال ۳۹۱ (ه.ق) به حکومت موصل، کوفه و مداین و سقی فرات منصوب شد و زمامداری او پنجاه سال به طول انجامید و میان او و برادرش برکه بن مقلد اختلاف و درگیری روی داد. در سال ۴۴۱ (ه.ق) برکه، او را در یکی از قلعه‌های موصل زندانی کرد، سپس برادر زاده‌اش قریش بن بدران بن مقلد قرواش را به قلعه جراحیه از توابع موصل انتقال داد که در سال ۴۴۴ (ه.ق) درگذشت.^۲

الحاکم بامرالله، فرمانروای مصر نیز ابو علی بن شمال خفاجی را به حکومت رحبه گمارد. وی به رحبه رفت و عیسی بن خللاط عقیلی علیه او قیام کرد و او را کُشت و رحبه

۱- جامعین، همان شهر جله نبی مزید است که در سرزمین بابل قرار دارد و امروزه، یکی از محله‌های آن را جامعین می‌گویند، و چه بسا اکنون شهری قدیمی است - م.

۲- فوات الوفيات، ج ۲، ص ۱۳۱ - م.

را به تصرف خود در آورد و این واقعه در سال ۳۹۹ (ه.ق) روی داد.^۱ در سال ۳۹۷ (ه.ق) جنگی میان قرواش بن مقلد و ابی علی بن شمال خفاجی به وقوع پیوست، علتش این بود که قرواش، افراد زیادی گرد آورد و به سوی کوفه حرکت کرد و ابوعلی در کوفه نبود، قرواش وارد کوفه شد و اردو زد، ابو علی از ماجرا آگاه و به سوی کوفه روانه شد، آنها با یکدیگر رو به رو شده، نبرد کردند، قرواش شکست خورد و دست بسته به انبار بازگشت، ابو علی، کوفه را تصرف و یاران قرواش را دستگیر و دارایشان را مصادره کرد.^۲

حادثه علویان و عباسیان

در سال ۴۱۵ (ه.ق) میان علویان و عباسیان در کوفه فتنه‌ای روی داد، انگیزه درگیری، این بود که میان مختار ابو علی بن عبیدالله علوی و زکی ابو علی النهرسابسی و ابو الحسن علی بن ابی طالب بن عمر اختلافاتی به وجود آمد. مختار از عباسیان جانبداری و آنها را یاری کرد، عباسیان به بغداد رفتند و از رفتار نهرسابسی به آنها شکایت کردند.

خلیفه قادر بالله به خاطر ابی القاسم، وزیر مغربی، آنها را آشتی داد زیرا نهرسابسی دوست او و فرزند ابو طالب، دامادش بود. عباسیان بازگشتند و همه گروهها از خفاجه کمک خواستند و هر گروهی از خفاجه، گروهی از کوفیان را یاری دادند، میان عباسیان و علویان جنگ در گرفت و علویان پیروز شدند و شش نفر از عباسیان را کشتند و خانه‌های آنها چپاول و به آتش کشیده شد. عباسیان به بغداد بازگشتند و از اجرای خطبه روز جمعه جلوگیری کردند و سپس شورش کرده فرزند ابی عباس علوی را کشتند و گفتند برادرش در شمار تبهکاران کوفه بود. خلیفه به مرتضی دستور داد تا فرزند ابوطالب را از سرپرستی کوفه عزل و آن را به مختار واگذار کند ولی وزیر مغربی از حکم عزل خلیفه نسبت به دامادش سرپیچی کرد. وی در سامرا نزد قرواش بود و از کار

۱- تاریخ ابن اثیر، ج ۹، در حوادث سال ۳۹۹ (ه.ق) - م.

۲- تاریخ ابن اثیر، ج ۹، در حوادث سال ۳۹۷ (ه.ق) - م.

حوادث و آشوبهای کوفه / ۴۸۵

آسیابهای خلیفه در بدر زیحان جلوگیری کرد، از این رو، خلیفه قاضی ابا جعفر سمنانی را با نامه‌ای به سوی قرواش فرستاد و به او دستور داد تا مغربی را که نزد او بود، تبعید کند، قرواش، فرمان خلیفه را اجرا کرد و مغربی به دیاربکر نزد فرزند مروان رفت. خلیفه از نهر سابسی خشمگین بود و او تا سال ۴۱۸ (ه.ق) مورد خشم و غضب وی قرار داشت تا این که ترکها و جز آنان از وی شفاعت کردند و خلیفه، او را بخشید و او را به اطاعت و فرمانبرداری سوگند داد و او سوگند یاد کرد.^۱

حادثه خفاجه

خفاجه، یکی از بزرگترین قبیله‌های عراق بود.^۲ مردم برخی از شهرهای عراق به سبب هجوم و غارتگریهای این قبیله وحشی، بسیار رنج می‌بردند. اعمال وحشیانه این قبیله از نظر چپاولگری، غارت، شکنجه، کشتار و به اسارت در آوردن چهره انسانیت را شرمسار کرد. میان آنها و مردم آن شهرها، جنگهای خونینی درگرفت که مورخان ثبت کرده‌اند. بنابراین، حکومت موقت از حمله و تبهکاری آنها در شهرها بیمناک بود، لذا به آنها کارهای دولتی واگذار کرد تا شاید آنها را بفریبد و تا حدی از آن اعمال وحشیانه جلوگیری کند.

ابن اثیر در بیان حوادث سال ۴۵۲ (ه.ق) در تاریخش چنین می‌گوید: در این سال، سلطان طغرل بیک به محمود بن اخرم خفاجی خلعت پوشانید و سرپرستی بنی خفاجه و حکومت کوفه و سقی فرات را به او سپرد، کسان سلطان در آن جا تعهد کرده بودند که سالیانه مبلغ چهار هزار دینار بپردازند و رجب بن منیع از حکومت آن جا عزل شد. لیکن اقدام حکومت بیهوده و بی فایده بود، حمله‌های این قبیله به حله و واسط و

۱- رجوع کنید به تاریخ ابن اثیر، در بیان حوادث سال ۴۱۵ (ه.ق) - م.

۲- بنی خفاجه شعبه‌ای از قبیله بنی عقیل بن عامر بن صعصعه می‌باشند و اخیرا به عراق و جزیره منتقل شدند و در بیابان عراق حکومتی تشکیل دادند.

مؤید فرماندار حماة گوید: خفاجه از زمانهای گذشته تاکنون امیران عراق بودند. حمدانی نیز گروهی از آنها را در شهر بحیره از کشور مصر ذکر می‌کند. امروزه باقی مانده آنها در نواحی دجله و فرات عراق زندگی می‌کنند - م.

کوفه تنها ادامه داشت و برخی از تاریخ نگاران، بحران شهر کوفه و عقب ماندگی آن از نظر عمران و آبادانی و ویرانیش را به این قبیله وحشی نسبت می دهند.

ابن اثیر در بیان حوادث سال ۴۸۵ (ه.ق) می گوید: در این سال حاجیان از بغداد حرکت کردند و به کوفه آمدند و از آن جا کوچ کردند. بنی خفاجه که با درگذشت سلطان (ملکشاه فرزند آلب ارسلان) سرکشی و نافرمانیشان به اوج خود رسیده بود و سپاه حکومت نیز از آنها فاصله داشت به حاجیان هجوم آوردند و با آنها درگیر شدند و بیشتر سپاهسانی را که همراه حاجیان بودند، کُشتند و بقیه آنها گریختند و حاجیان را غارت کردند و به سوی کوفه رفتند، آن شهر را به تصرف خود در آوردند، آنها را چپاول کردند و مردم آن شهر را به قتل رسانیدند، مردم به آنها تیراندازی کردند، بنی خفاجه پس از غارت، از شهر خارج شدند و هر مرد و زن را که می یافتند، لباسش را می گرفتند. خبر این رویداد به بغداد رسید و سپاهیان را به تعقیب آنها فرستادند.

هنگامی که بنی خفاجه از آمدن آنها آگاه شدند، گریختند. ولی سپاه به آنها رسید و گروه بسیاری از آنها کشته شدند و اموالشان تاراج شد. پس از این حادثه، خفاجه ضعیف و ناتوان شدند.

اینها، مهمترین حوادثی بود که به قدر سعی و توانایی با بحث و بررسی به دست آوردیم و در ذکر این مطالب به مهمترین منابع موثق رجوع کردیم، چه بسا برخی از مطالبی که بدان راهی نیافتیم از دست رفت گرچه به هدف خویش نایل شدیم و این نهایت آرزوی ما بود و از دست دادن آنها ناشی از غفلت و ناتوانی ماست و برتر از هر دانایی، دانای دیگر است.

صحابه‌ای که در کوفه اقامت داشتند

از آن جا که کوفه پس از گذشت مدتی طولانی از شهرسازی آن به یکی از بزرگترین پایتخت‌های اسلامی تبدیل شد - روزی که سرور مسلمانان و امیر مؤمنان (ع)^۱ نخستین خلیفه هاشمی وارد کوفه شد. در پهنه گیتی، حکومت بزرگی را بنیاد نهاد و پرچم آن بر سر تمام مسلمانان و شهرهای اسلامی به اهتزاز درآمد - گروه‌هایی از برگزیدگان صحابه، بزرگان تابعین، دانشمندان برجسته و حافظان حدیث به آن جا رفتند، هر شخصی می‌توانست از در این شهر علم و دانش که بر روی تمدن اسلامی کاملاً گشوده بود وارد شود، و هر متعلمی می‌توانست از دریای بیکران و گسترده فضیلت او بهره‌مند شود و با اخلاق پاک و ناب او پرورش یابد و از پندهای نافذ وی عبرت گیرد و هر شخصی می‌توانست تعالیم دینش را فرا گیرد، و حدیث صحیح و حقیقت کامل را از او روایت کند. و کسی که می‌خواست در امور اداری و نظامی کشور کارگزار وی باشد.

بدین سان شمار آنها در کوفه قابل ملاحظه است و اینک در ذیل مختصری از شرح حال صحابه را ذکر می‌کنیم. ما، در بیان این مطالب به معتبرترین منابع استناد جسته‌ایم ولی بیشتر به طبقات ابن سعد، جلد ۶، چاپ لیدن به سال ۳۲۵ (ه.ق) مراجعه کرده‌ایم. ۱ - حضرت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) فرزند عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی کنیه‌اش ابوالحسن بود. وی در رجب^۲ کوفه اقامت داشت که بدان رجب علی (ع) می‌گفتند و در میان خانه‌های کوچک آن جا قرار داشت. حضرت در کاخی که حاکمان گذشته در آن سکونت داشتند، اقامت نمود. وی در روز جمعه، ۱۳ رجب سال ۳۰ عام الفیل در مکه و خانه خدا دیده به جهان گشود که هیچ نوزادی قبل و پس از وی در خانه خدا به دنیا نیامد، مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بود، سرانجام عبدالرحمن بن

۱- حضرت علی (ع) پس از جنگ جمل در سال ۳۶۰ (ه.ق) وارد کوفه شدند - م.

۲- میدان و فضای وسیعی بوده که مسجد، قصر و بازارها در اطراف آن قرار داشته است - م.

ملجم ملعون در سحرگاه شب نوزده ماه مبارک رمضان با شمشیر ضربتی به حضرت زد که در شب بیست و یکم ماه رمضان سال ۴۰ (ه.ق) به شهادت رسید. حضرت علی (ع) در هنگام شهادت شصت و سه ساله بود. وی را در نجف و در محل آرامگاه کنونی به خاک سپردند.

۲ - سعد بن ابی وقاص ابو اسحاق. وی در جنگ بدر حضور داشت و همان کسی است که قادسیه را فتح کرد. وی به کوفه رفت و آن را برای سکونت قبیله‌های عرب طرح ریزی کرد و برای خودش خانه‌ای در کوفه ساخت. عمر بن خطاب و عثمان بن عفان او را به حکومت کوفه منصوب کردند، سپس از کار برکنار شد، و سرانجام در سال ۵۵ (ه.ق) درگذشت و در قبرستان بقیع دفن شد.

۳ - سعید بن زید بن عمرو بن نفیل بن عبدالغری ابوالاعور: او در جنگ بدر شرکت کرد و در سن هفتاد و اندی سالگی در سال ۵۰ (ه.ق) جان سپرد.

۴ - عبدالله بن مسعود هذلی، هم پیمان بنی زهره بن کلاب ابو عبدالرحمن: او در جنگ بدر حضور یافت و در سال ۳۲ (ه.ق) در سن هفتاد و اندی سالگی در مدینه درگذشت. وی خانه‌ای در کوفه برای خودش بنا کرد. عمر، او را به عنوان وزیر به کوفه فرستاده بود.

۵ - عمار بن یاسر از قبیله عنس از یمن ابوالیقظان، همراه حضرت علی (ع) در جنگها شرکت می‌کرد. وی در سال ۳۷ (ه.ق) در جنگ صفین به شهادت رسید. وی هنگام شهادت نود و سه سال داشت، عمار در جنگ بدر نیز حضور یافت.

۶ - خباب بن آرت غلام مادرانمار، دختر سباع بن عبدالغری، ابو عبدالله: او در نبرد بدر شرکت داشت و در چهار سوی خنیس کوفه، خانه‌ای برای خود ساخت، و زمانی که حضرت علی (ع) در سال ۳۷ (ه.ق) از جنگ صفین بازمی‌گشت، خباب از دنیا رفت و آن حضرت بر جنازه وی نماز گزارد و او را در حومه کوفه به خاک سپرد، خباب، هنگام مرگ، هفتاد و سه سال داشت.

۷ - سهل بن حنیف ابو عدی در جنگ بدر شرکت کرد، حضرت علی (ع) او را به حکومت کوفه منصوب کرد و سرانجام در سال ۳۸ (ه.ق) جان سپرد و حضرت علی (ع)

بر او نماز گزارد و شش تکبیر گفت.

۸- حذیفه بن یمان ابو عبدالله: وی در جنگ اُحد و نبردهای پس از آن حضور یافت و در سال ۳۶ (ه.ق) در مداین درگذشت.

۹- ابو قتاده بن ربیع انصاری در جنگ اُحد شرکت کرد و در سال ۵۴ (ه.ق) در سنّ هفتاد سالگی از دنیا رفت.

۱۰- ابو مسعود انصاری: نامش عقبه بن عمرو و از قبیله بنی خداره بود. وی در اواخر دوران حکومت معاویه بن ابی سفیان در مدینه درگذشت.

۱۱- ابو موسی اشعری: او از قبیله مذحج بود و عبدالله بن قیس نام داشت. نخستین جنگی که در آن شرکت کرد، جنگ خیبر بود. وی به کوفه رفت و برای خودش خانه‌ای ساخت. ابو موسی یکی از دو داور بود وی در سال ۴۲ (ه.ق) در کوفه مرد.

۱۲- سلمان فارسی ابو عبدالله: وی ابتدا در جنگ خندق شرکت کرد و هنگام ورود پیامبر (ص) به مدینه اسلام آورد او برده مکاتب گروهی از قبیله بنی قریظه بود که پیامبر اکرم (ص) بهای کتابت او را پرداخت کرد و او آزاد و از دوستان بنی هاشم شد. وی به قولی در سال ۳۶ (ه.ق) در مداین وفات یافت.

۱۳- براء بن عازب بن حارث انصاری ابو عماره: او به کوفه رفت و خانه‌ای در آن جا ساخت. براء در زمان مصعب بن زبیر در مدینه جان سپرد. ابن حیان تاریخ وفات او را سال ۷۲ (ه.ق) ذکر کرده است.

۱۴- عبید بن عازب: وی یکی از ده نفر انصاری بود که عمر بن خطاب آنها را همراه عمار بن یاسر به کوفه فرستاد.

۱۵- قرظة بن کعب انصاری: او، یکی از ده نفر انصاری بود که عمر به کوفه فرستاد، وی خانه‌ای در محله انصار بنا کرد و در دوران خلافت حضرت علی (ع) در کوفه جان سپرد و آن حضرت بر او نماز گزارده بود.

۱۶- زید بن ارقم انصاری ابوانیس: نخستین جنگی که او همراه پیامبر شرکت کرد، مریسع بود. زید در محله کنده کوفه، خانه‌ای ساخت و به سال ۶۸ (ه.ق) در زمان مختار درگذشت.

- ۱۷- حارث بن زیاد انصاری: یکی از افراد قبیله بنی ساعده بود. وی در کوفه، خانه‌ای برای انصار ساخت. حارث در جنگ بدر هم شرکت کرده بود.
- ۱۸- عبدالله بن یزید بن زید خطمی: وی از انصار بود. او در کوفه، خانه‌ای بنا کرد و در زمان حکومت عبدالله بن زبیر درگذشت و عبدالله زمامداری کوفه را به او واگذار کرده بود.
- ۱۹- نعمان بن عمرو بن مقرن ابو عبدالله: ابتدا در جنگ خندق شرکت کرد و در سال ۲۱ (ه. ق) در نبرد نهاوند کشته شد. عمر بن خطاب خبر مرگ او را بر روی منبر اعلام کرد.
- ۲۰- معقل بن مقرن ابو عبدالله: به نقل از ابن حجر در اصابه و واقعی و ابن نمیر، بنی مقرن هفت نفر بودند و همه آنها از اصحاب پیامبر به شمار می‌روند و باقی مانده آنها در کوفه به سر می‌برند.
- ۲۱- سنان بن مقرن: او در جنگ خندق حضور یافت. این مطلب را ابن حجر در کتاب اصابه ذکر کرده است.
- ۲۲- سدید بن مقرن ابو عدی: ابن حجر در اصابه گوید: مسلم و صاحبان سنن از وی حدیث نقل می‌کرده‌اند.
- ۲۳- عبدالرحمن بن مقرن مزنی: نقل شده که نام او عبد عمرو بود و پیامبر(ص) اسمش را به ابن حجر تغییر داد.
- ۲۴- عقیل بن مقرن ابو حکیم مزنی:
- ۲۵: عبدالرحمان بن عقیل بن مقرن مزنی: وی در جنگ خندق حضور داشت.
- ۲۶- مغیره بن شعبه ابو عبدالله: او در جنگ حدیبیه و جز آن شرکت جست و سرانجام در ماه شعبان سال ۵۰ (ه. ق) در سن هفتاد سالگی و در دوران حکومت معاویه مرد.
- ۲۷- خالد بن عرفطه: سعد بن ابی وقاص در جنگ قادسیه فرماندهی سپاه را به وی واگذار کرد. او در کوفه خانه‌ای ساخت و در سال ۶۰ و به قولی ۶۱ (ه. ق) درگذشت.

صحابه‌ای که در کوفه اقامت داشتند / ۴۹۱

۲۸ - عبدبن ابی اوفی علقمه، ابو معاویه: وی از اصحاب شجره^۱ بود. او در محله^۱ اسلم کوفه خانه‌ای ساخت و در سال ۱۸۶ (ه.ق) در آن شهر دیده از جهان فرو بست، او آخرین نفر از اصحاب پیامبر (ص) بود که در کوفه جان سپرد.

۲۹ - عدی بن حاتم طایی، یکی از افراد خاندان ثعل، ابو طریف: وی در محله^۱ طی کوفه، خانه‌ای بنا کرد و پیوسته همراه حضرت علی (ع) بود و همراه آن حضرت در جنگهای جمل و صفین شرکت کرد. او دیدگانش را در جنگ جمل از دست داد و سرانجام در سال ۶۸ (ه.ق) در زمان مختار درگذشت.

۳۰ - جریر بن عبدالله بجلی ابو عمرو: او در منطقه^۱ بجیله کوفه خانه‌ای ساخت و در سال ۵۱ (ه.ق) و به قولی ۵۴ (ه.ق) در زمان حکمرانی نعمان بن قیس بر کوفه در محل^۱ سراه جان سپرد.

۳۱ - اشعث بن قیس بن معدی کرب کنندی ابو محمد: وی در جنگ صفین در رکاب حضرت علی (ع) بود. در مورد ارتباط او با حضرت مطالبی نقل شده است. وی در محله^۱ کنده کوفه خانه‌ای بنا کرد و در زمان امام حسن بن علی (ع) در آن جا از دنیا رفت، و حضرت بر او نماز گزارد و همسر امام، دختر اشعث بود. گفته شده است که وی در سال ۴۲ (ه.ق) و در سن^۱ شصت و سه سالگی، دار فانی را وداع گفت.

۳۲ - سعید بن حریش بن عمرو بن عثمان: او در سن^۱ پانزده سالگی در فتح مکه همراه پیامبر (ص) بود، سپس بازگشت و با برادرش عمرو بن حریش در کوفه اقامت کرد و همان جا درگذشت.

۳۳ - عمرو بن حریش بن عمرو بن عثمان، ابو سعید: وی کنار مسجد کوفه خانه‌ای ساخت و آن خانه بزرگ و معروفی بود که اصحاب خزکنونی در آن سکونت داشتند. وی در سال ۱۸۵ (ه.ق) در کوفه جان سپرد.

۳۴ - سمرة بن جنادة بن جندب بن حجیر بن رباب بن حبیب بن سواة بن عامر بن صعصعة هم پیمان بنی زهره: وی در سال ۵۸ (ه.ق) و به قولی سال ۵۹ (ه.ق)

۱- کسانی که در بیعت رضوان شرکت داشتند - م.

- درگذشت. برخی نیز تاریخ وفات او را اوایل سال ۶۱ (ه.ق) ذکر کرده‌اند.
- ۳۵- جابر بن سمرة سوائی ابو عبدالله، هم پیمان بنی زهره بن کلاب: او در محله بنی سوازه کوفه خانه‌ای ساخت و در زمان خلافت عبدالملک بن مروان درگذشت. ابن حجر گوید: وی در سال ۷۴ (ه.ق) در زمان حکمرانی بشر در عراق جان سپرد.
- ۳۶- حذیفه بن اسید غفاری، ابو سريحه: وی همراه پیامبر در جنگ حدیبیه حضور یافت، و این نخستین جنگی بود که با حضرت رسول (ص) شرکت کرد. ابن حبان گوید: وی در سال ۴۲ (ه.ق) از دنیا رفت؛ ابن حجر در کتاب اصابه نیز چنین گفته است.
- ۳۷- ولید بن عقبه بن ابی معیط، ابو وهب: وی برادر مادری عثمان است. ولید، کنار مسجد کوفه، خانه بزرگی ساخت که «دارالقصارین» خوانده می‌شود. او در جنگی که میان حضرت علی (ع) و معاویه درگرفت، شرکت نکرد ولی با نوشته‌ها و اشعارش معاویه را به نبرد با حضرت علی (ع) تشویق می‌کرد. آیه مبارکه ان جاء کم فاسق بنباء فتبینوا، در باره او نازل شد، داستان برکناری او از حکومت کوفه در زمان عثمان به سبب شرابخواری و تازیانه زدن و چهار رکعت خواندن نماز صبح به جماعت در حال مستی مشهور است و در صحیحین نیز نقل شده و ابن حجر نیز در اصابه این مطلب را ذکر کرده است.
- ۳۸- عمرو بن حمق بن کاهن خزاعی: وی به همراه حضرت علی (ع) در جنگها حضور داشت و از جمله کسانی بود که نزد عثمان رفت و در کشتن او دست داشت و سرانجام در سال ۵۱ (ه.ق) کشته شد. گویند نخستین سری که در زمان اسلام بر روی نیزه حمل کردند، سر عمرو بن حمق بود.
- ۳۹- سلیمان بن سرد بن جون خزاعی ابو مطرف: وی در محله خزاعه کوفه خانه‌ای ساخت و همراه حضرت علی (ع) در جنگ صفین حضور یافت و در شمار کسانی بود که به حضرت حسین بن علی (ع) نامه نوشتند و از او خواستند تا به کوفه بیاید، ولی همراه امام در جنگ شرکت نکرد. اما پس از شهادت امام، همراه توأبیین به خونخواهی آن حضرت قیام کرد و ریاست آنها را بر عهده گرفت و در ماه ربیع الآخر سال ۶۵ (ه.ق) در سن ۹۳ سالگی در عین الوردیه به شهادت رسید.

صحابه‌ای که در کوفه اقامت داشتند / ۴۹۳

- ۴۰ - هانی بن اوس اسلمی: وی در محله اسلم کوفه، خانه‌ای بنا کرد و در دوران خلافت معاویه و حکمرانی مغیره بن شعبه بر کوفه درگذشت.
- ۴۱ - حارثه بن وهب خزاعی: مادرش ام کلثوم، دختر جرویل بن مالک خزاعیه بود. وی برادرِ مادری عبیدالله بن عمر بود.
- ۴۲ - وائل بن حجر حضرمی: ابو نعیم گوید: پیامبر(ص) وائل را بالای منبر برد و قطعه زمینی به او واگذار کرد و قراردادی برای او نوشت و فرمود: این وائل سرور بزرگان است. پس از آن، وائل در کوفه اقامت کرد و نسل او آن جا زندگی می‌کنند و در زمان حکومت معاویه درگذشت.
- ۴۳ - صفوان بن عسال مرادی: وی در دوازده جنگ در رکاب پیامبر(ص) حضور داشت.
- ۴۴ - اسامه بن شریک ثعلبی از قبیله قیس عیلان: او احادیثی از پیامبر(ص) روایت کرده است.
- ۴۵ - مالک بن عوف بن نضله بن خدیج: او پدر ابی الاحوص و دوست عبدالله بن مسعود بود.
- ۴۶ - عامر بن شهر همدانی ابوالکنود: وی یکی از کارگزاران پیامبر(ص) در یمن بود.
- ۴۷ - نبیط بن شریط شجعی ابو سلمه از قبیله قیس عیلان: وی مدتی پس از پیامبر اکرم(ص) زندگی کرد.
- ۴۸ - سلمه بن یزید بن مشجعه مدحجی: او نزد پیامبر(ص) رفت و اسلام آورد. در صحیح مسلم نیز ذکری از او به میان آمده است.
- ۴۹ - عرفجة بن شریح اشجعی: مسلم در صحیحش و ابی داود و نسائی حدیثی از او نقل کرده‌اند.
- ۵۰ - صخر بن عیلة بن عبدالله بن ربیعہ بجلی ابوحازم: ابو داود، حدیثی از وی نقل کرده است.
- ۵۱ - عروة بن مضر بن اوس بن حارثه طائی: از اعضای خاندانی بود که ریاست قومش را به عهده داشتند و پدر بزرگ و پدرش پیشوای آنها بودند.

- ۵۲- هلب بن یزید بن عدی طائی: نامش سلامه بود. وی حضور پیامبر(ص) شرفیاب شد. سر او مو نداشت، پیامبر(ص) دستی بر سرش کشید و مویش روید، بدین سبب به او هلب یا پرمو می‌گفتند.
- ۵۳- زاهر ابو مجزأة بن زاهر اسلمی: او از کسانی بود که زیر درخت، پیمان بست و یکی از یاران عمرو بن حمق به شمار می‌آمد، او تا دوران خلافت معاویه زیست.
- ۵۴- نافع بن عتبة بن ابی وقاص بن اهیب بن عبد مناف: وی برادر زاده سعد بن ابی وقاص و از کسانی بود که پس از فتح مکه مسلمان شد.
- ۵۵- لیبید بن ربیعة بن مالک بن جعفر بن کلاب بن ربیعه ابو عقیل: او همان شبی که معاویه برای صلح کردن با امام حسن(ع) به نخيله رفت، در کوفه جان سپرد و در بیابان بنی جعفر بن کلاب به خاک سپرده شد.
- ۵۶- جبه و سواء، فرزندان خالد اسدیان: ابن ماجه، احادیثی را که این دو از پیامبر نقل کرده‌اند از طریق اعمش و ابی شرحبیل روایت کرده است.
- ۵۷- سلمة بن قیس اشجعی غطفانی: او حدیثی را از پیامبر روایت کرده است.
- ۵۸- ثعلبة بن حکم بن عرفطه لثی: او همراه پیامبر در جنگ حنین شرکت کرد و بین هفتاد تا هشتاد سالگی درگذشت.
- ۵۹- عروة بن ابی جعد بارقی از قبیله ازد بود و عمر پیش از شریح او را به قضاوت کوفه گمارد و سلمان بن ربیعه را با وی همراه کرد.
- ۶۰- سمره بن جندب بن هلال بن جریح بن مره ابو سلیمان: وی از بزرگان انصار بود و در سال ۵۸ (ه.ق) و به قولی ۵۹ (ه.ق) درگذشت. برخی نیز وفات او را اوایل سال ۶۰ (ه.ق) ذکر کرده‌اند.
- ۶۱- جندب بن عبدالله بن سفیان بجلی:
- ۶۲- مخنف بن سلیم بن حارث بن عوف ازدی: خاندان ازد در کوفه بودند و یکی از فرزندانش ابو مخنف لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم است.
- ۶۳- حارث بن حسان بکری ذهلی: احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه احادیثی از او نقل کرده‌اند.

صحابه‌ای که در کوفه اقامت داشتند / ۴۹۵

۶۴- جابر بن ابی طارق احمسی: او از قبیله بجیله بود و نسائی، احادیثش را صحیح می‌دانست.

۶۵- عوف بن عبدالحارث بن عوف ابوحازم بجلی: او پدر قیس بن عوف بود و در جنگ صفین کشته شد.

۶۶- قطب بن مالک از قبیله بنی ثعلبه و عموی زیاد بن علاقه بود. مسلم، احادیث او را نقل کرده ولی بخاری از ذکر آنها اجتناب ورزیده است.

۶۷- معن بن یزید بن احنس بن حبیب: وی در سال ۵۴ (ه.ق) به همراه ضحاک بن قیس فهری در جنگ مرج راهط شرکت جست که او و پدرش در این جنگ به شهادت رسیدند.

۶۸- طارق بن اشیم اشجعی: وی پدر ابی مالک بود و ابی مالک سعد نام داشت.
۶۹- ابو مریم سلولی: نامش مالک بن ربیع بود و به او ابو برید بن ابو مریم نیز می‌گفتند. وی در بیعت شجره، همراه پیامبر (ص) شرکت کرد.
۷۰- حبش بن جناده بن نصر بن اسامه: وی در جنگهای حضرت علی (ع) حضور داشت.

۷۱- دکین بن سعید خثعمی که به او مزنی هم می‌گفتند: تنها یک حدیث از او نقل شده و فقط ابو اسحاق سیبعی از او روایت کرده است.

۷۲- برمه بن معاویه بن ابی سفیان بن منقذ، ابو قبیصة بن برمه.
۷۳- خریم بن اخرم بن شداد بن عمرو: فرزندش ایمن بن خریم، شاعر و سوار کار شریفی بود و سرانجام، در دوران معاویه درگذشت.
۷۴- ضرار بن ازور: نام ازور، مالک بن اوس بن خزیمه بود. او در یمامه به شهادت رسید.

۷۵- فرات بن حیان بن ثعلبه بن عبدالغری: وی در محله بنی عجل کوفه خانه‌ای ساخت، و نسل وی در آن جا اقامت دارند. او در شمار کسانی است که در جنگ خندق شرکت کردند.

۷۶- یعلی بن مره بن وهب بن جابر ثقفی: او همان کسی است که به او یعلی بن سیابه

گویند. سیابه، نام مادر یا مادر بزرگ اوست، وی همراه پیامبر(ص) در بیعت رضوان، جنگ خیبر، فتح مکه، نبرد طائف و حنین شرکت کرد.

۷۷- عمارة بن رویمه: گویند نام پدرش رؤبه ابو زهره ثقفی بود. وی احادیثی از پیامبر(ص) روایت کرده است.

۷۸- عبدالرحمن بن ابی عقیل ثقفی: او از گروه حجاج بن یوسف بود و هشام بن مغیره از وی روایت کرده است.

۷۹- عتبة بن فرقد: وی یربوع بن حبیب بن مالک بن اسعد بن رفاعة بن ربیعه از یکی از خاندانهای کوفه بود که به آنها فراقده می‌گویند. عمر در فتوحات، او را به زمامداری کوفه گمارد، او در سال ۱۸ (ه.ق) با عیاض بن غنم، موصل را فتح کرد و سرانجام در کوفه جان سپرد.

۸۰- عبید بن خالد سلمی: وی در جنگ صفین همراه حضرت علی(ع) بود. عسکری گوید: او تا روزگار حجّاج زنده بود.

۸۱- طارق بن عبدالله محاربی: او از جنگجویان خصفه بود. ابو شعشاء و ربیع بن فراش و ابو ضمیره از او روایت کرده‌اند.

۸۲- ابن ابی شیخ محاربی: ابن سعد نام او را در کتاب طبقات ذکر کرده است.

۸۳- سالم بن عبید اشجعی، وی از اهالی صفه بود، سپس در کوفه اقامت کرد، دو حدیث درباره عطسه از طریق صاحبان سنن از وی روایت شده است.

۸۴- ثومل بن فروة اشجعی، پدر فروه و عبدالرحمن و سحیم: وی از پیامبر(ص) روایت کرده و فرزندانش نیز از او نقل حدیث کرده‌اند.

۸۵- سلمة بن نعیم بن مسعود اشجعی: او احادیثی از پیامبر روایت کرده است.

۸۶- شکل بن حمید عبس: وی همان ابو شتیر بن شکل است. او از پیامبر اکرم(ص) و حضرت علی(ع) روایت می‌کرد.

۸۷- اسود بن ثعلبه یربوعی: وی در زمان ایراد خطبه پیامبر(ص) در حجة الوداع حضور داشت.

۸۸- رشید بن مالک سعدی: کنیه‌اش ابا عمیره و از قبیله بنی تمیم بود و چون وی از

قبیله اسدبن خزیمه بود، به او اسدی می‌گفتند.

۸۹- فجیع بن عبدالله بن خندج بن بکاء بن عامر بن ربیع بن عامر بن صعصعه عامری: او به حضور پیامبر (ص) شرفیاب شد و برای حضرت (ص) نامه‌ای نوشت.

۹۰- عتاب بن شمیر: او، نمیر ضبی هم گفته شده و از پیامبر، احادیثی نقل کرده است.
۹۱- ذوالجوشن ضبابی: نامش شرحبیل بن اعور بن عمرو بن معاویه بوده و او همان ضیاب بن کلاب بن ربیع بن عامر بن صعصعه است. گویند: وی به ذی الجوشن ملقب بود زیرا نزد کسرا رفت و کسرا به او جوشن و زرهی بخشید و او آن را پوشید، وی اولین عربی بود که زره پوشید.

۹۲- غال بن ابجر مزنی: از وی حدیثی درباره‌ی الاغهای اهلی در سنن ابی داود نقل شده است.

۹۳- عامر ابو هلال بن عمرو مزنی پدر هلال بن عامر: وی از پیامبر (ص) روایتی نقل می‌کرد.

۹۴- الاغربن یسار مزنی: به او جهنی می‌گفتند و در شمار مهاجران بود. وی احادیثی از پیامبر (ص) روایت کرده است.

۹۵- هانی بن یزید بن نهیک بن درید بن سفیان بن ضباب: او از خاندان حارث بن کعب ابوالحکم و پدر شریح بود.

۹۶- ابو سبره: نامش یزید بن مالک بن عبدالله بن ذؤیب بن سلمه بن عمرو بن ذهل بن مران بن جعفی بن سعدالعشیره و از قبیله مذحج بود. اعمش از او روایت کرده است وی پس از سال ۱۰۰ (ه.ق) جان سپرد.

۹۷- مسوربن یزید اسدی کاهلی.

۹۸- بشیر بن خصاصیه: نام او، زحم بن معبد سدوسی است.

۹۹- نمیر ابو مالک خزاعی: فرزندش مالک بن نمیر از او روایت کرده است.

۱۰۰- ابو رمله تیمی از قبیله تیم رباب: نامش حبیب بن حیان بود. برخی او را رفاعه بن یثربی و یثربی بن رفاعه نامیده‌اند، طبرانی به صحت این مطلب اطمینان یافته است و صاحبان سنن سه‌گانه نیز از وی حدیث نقل کرده‌اند.

- ۱۰۱- ابو امیه فزاری: ابن سعد در طبقات و ابن حجر در اصابه نام وی را ذکر کرده‌اند.
- ۱۰۲- خزیمه بن ثابت بن فاکه خطمی: از انصار و کنیه‌اش ابو عماره بود و به او ذوالشهادتین می‌گفتند. وی همراه حضرت علی بن ابی طالب (ع) وارد کوفه شد و پیوسته با حضرت (ع) بود تا سرانجام در سال ۳۷ (ه.ق) در جنگ صفین به شهادت رسید.
- ۱۰۳- مجمع بن جاریه بن عامر بن مجمع: کوفیان نقل کرده‌اند که وی قرآن را جز یک یا دو سوره در عصر پیامبر (ص) گردآوری کرده است. وی در زمان حکومت معاویه درگذشت.
- ۱۰۴- ثابت بن ودیعه بن جذام: او از قبیله بنی عمرو بن عوف بود و در اواخر عمرش در کوفه اقامت گزید.
- ۱۰۵- سعد بن بجیر بن معاویه: وی به نام سعد بن حبه نیز شهرت داشت، او از قبیله بجیله بود و در کوفه جان سپرد. خنیس بن سعد، صاحب چهارسوی خنیس در کوفه و ابو یوسف قاضی یعقوب بن ابراهیم بن حبیب بن سعد از فرزندان وی بودند. سعد در جنگ احد نیز حضور یافت.
- ۱۰۶- قیس بن سعد بن عبادة بن دلیم: ابو عبدالملک از قبیله ساعده بود. وی ده سال در خدمت پیامبر (ص) بود و در کوفه به حضرت علی (ع) ملحق شد، او پیوسته همراه آن حضرت بود و از افراد شرطة الخمیس به شمار می‌رفت. وی در جنگ صفین در رکاب حضرت حضور داشت و قیس در سال ۸۵ (ه.ق) در زمان حکومت عبدالملک در مدینه جان سپرد.
- ۱۰۷- نعمان بن بشیر بن سعد ابو عبدالله: او از قبیله بنی حارث بن خزرج بود. وی نخستین فرزند انصار بود که دقیقاً دوازده ماه پس از هجرت پیامبر (ص) در مدینه متولد شد. معاویه پیش از عبیدالله بن زیاد، او را به زمامداری کوفه گمارد. سرانجام در سال ۶۵ (ه.ق) مردم حمص، او را کشتند. سپس سرش را بردند و آن را در دامن همسرش که از قبیله کلب بود، گذاردند.
- ۱۰۸- ابو لیلی و نامش بلال بن بلبل بن اخیحه: وی در محله جهنیه کوفه منزلی داشت و در جنگ احد و نبردهای پس از آن حضور یافت و سپس در کوفه اقامت گزید. او به

صحابه‌ای که در کوفه اقامت داشتند / ۴۹۹

همراه حضرت علی(ع) در جنگها شرکت می‌کرد، گفته شده که وی در جنگ صفین به شهادت رسید.

۱۰۹- عمرو بن بلیل بن اخیحة بن جلاح:

۱۱۰- شیبان جدابی هبیره: او یکی از انصار بود.

۱۱۱- قیس بن ابی غزرة بن عمیر بن وهب بن حران بن حارثة بن غفار غفاری: او را جهنی یا بجلی نیز گفته‌اند. وی احادیثی از پیامبر(ص) نقل کرده است.

۱۱۲- حنظلة بن ربیع کاتب از قبیله بنی تمیم و از قبیله بنی اسید بن عمرو بن تمیم: او یک بار به پیامبر(ص) نامه نوشت، لذا او را کاتب نامیدند زیرا عربها بندرت می‌نوشتند، وی برادر زاده اکثم بن صیفی بود، او در جنگ قادسیه حضور یافت، سپس در کوفه اقامت گزید و در جنگ جمل حضرت علی(ع) را یاری نکرد. و به قرقیسا رفت، تا این که در زمان حکومت معاویه درگذشت.

۱۱۳- ریاح بن ربیع بن صیفی تمیمی: او برادر حنظلة مذکور بود؛ او را ریاح نیز گفته‌اند، او احادیثی را از پیامبر اکرم(ص) روایت کرده است.

۱۱۴- معقل بن سنان اشجعی: او در ذی حجة سال ۶۳ (ه.ق) در جنگ حره و زیر شکنجه کشته شد.

۱۱۵- عدی بن عمیره کندی ابازراه: وی از پیامبر(ص) روایت می‌کرد و سرانجام در سال ۴۰ (ه.ق) در کوفه از دنیا رفت.

۱۱۶- مرداس بن مالک اسلمی: قیس بن ابی حازم از وی روایت کرده است. او در بیعت رضوان حضور داشت.

۱۱۷- عبدالرحمن بن حسنة جهنی: وی فرزند مطاع بن عبدالله بن غطریف بود و مادرش حسنة نام داشت. عبدالرحمن برادر شرحبیل حسنة است.

۱۱۸- عبدالله بن معرض بن عمر بن اسد بن خزیمه: کنیه‌اش ابو مغیره، و مغیره، فرزند عبدالله معروف به اقیشر است.

۱۱۹- ابو شهیم صاحب جُبیده: گویند نامش زید یا یزید بن ابی شیبه یا عبید بن کعب بوده و او احادیثی از پیامبر(ص) نقل کرده است.

۵۰۰ / تاریخ کوفه

- ۱۲۰- ابو خطاب: نامش مشخص نیست. او از پیامبر(ص) روایت کرده است.
- ۱۲۱- حریز یا ابو حریز: وی به جایی منسوب نیست. طبرانی و بغوی، حدیثی از پیامبر را از او نقل کرده‌اند.
- ۱۲۲- رسیم: شاید او همان عبدی هجری باشد که نزد پیامبر(ص) رفت، وی فقیهی از شهر هجر بود.
- ۱۲۳- ابن سیلان جابر یا عبدربه:
- ۱۲۴- ابو طیبه، صاحب منحة رسول خدا(ص): به او ابو ظبیه نیز می‌گفتند. او در کوفه روایت می‌کرد. او از پیامبر اکرم(ص) نقل کرده که فرمود: آفرین و مرحبا بر پنج چیز که چقدر در روز قیامت سنگین هستند، سبحان الله، والحمد لله، و لا اله الا الله والله اکبر و مؤمنی که فرزند صالح او می‌میرد و او اجر و پاداش آن مصیبت را از خداوند می‌خواهد. ابو سلام هم پیمان قریش این حدیث را از او روایت کرد و این مطلب را ابن حجر در اصابه نقل کرده است.
- ۱۲۵- رجل از قبیله تغلب: وی جدّ مادری حرب بن هلال ثقفی بود.
- ۱۲۶- طلحه، فرزند مصرف امامی
- ۱۲۷- ابو مرحب سوید بن قیس عبدی یا محمد بن صفوان انصاری
- ۱۲۸- قیس بن حارث اسدی: وی جدّ قیس بن ربیع بود.
- ۱۲۹- فلنان بن عاصم جرمی: او دایی عاصم بن کلیب جرمی بود. فلنان، احادیثی از پیامبر(ص) نقل کرده است.
- ۱۳۰- عمرو بن احوص جشمی: او از پیامبر(ص) روایت کرده و همراه وی در حجة الوداع حضور داشته است. وی، پدر سلیمان بود و مادر سلیمان، أمّ جندب از دیه بود که از رسول خدا(ص) احادیثی را نقل و فرزندش از او روایت کرده است.
- ۱۳۱- نقادة بن عبدالله بن خلف بن عمیره اسدی: کنیه‌اش ابوبهیه بود، زید بن اسلم و براء سیلپی از او روایت کرده‌اند.
- ۱۳۲- مستورد بن شداد بن عمرو از قبیله محارب بن فهر: وی در کوفه اقامت کرد و کوفیان از او روایت می‌کردند. وی از پیامبر(ص) احادیثی را نقل کرده است و سرانجام در

صحابه‌ای که در کوفه اقامت داشتند / ۵۰۱

سال ۴۵ (ه.ق) در اسکندریه جان سپرد.

۱۳۳ - محمد بن صفوان: او از پیامبر(ص) روایت دارد و شاید او همان ابو مرحب باشد که ذکر آن گذشت.

۱۳۴ - محمد بن صیفی بن سهل بن حرث خطمی: او تنها یک حدیث درباره‌ی روزه روز عاشورا از پیامبر(ص) نقل کرده است. گویند: وی همان محمد بن صفوان است که نامش ذکر شد.

۱۳۵ - وهب بن خنبش طائی.

۱۳۶ - مالک بن عبدالله خزاعی: به او خثعمی هم می‌گفتند، وی همراه پیامبر(ص) جنگید.

۱۳۷ - ابو کاهل احمسی: او از قبيله بجيله و نامش قيس بن عائذ بود. برخی نیز نامش را عبدالله ابن مالک ذکر کرده‌اند. او احادیثی را از پیامبر(ص) نقل کرده است و در روزگار مختار درگذشت.

۱۳۸ - عمرو بن خارجه بن منتفق اسدی: وی هم پیمان خاندان ابو سفیان و فرستاده ابو سفیان به سوی پیامبر(ص) بود.

۱۳۹ - ضنايح بن اعسر احمسی از بجيله: قيس بن ابی حازم از وی روایت کرده است.

۱۴۰ - مالک بن عمیر: کنیه او ابو صفوان بود و سماک بن حرب احادیثی از وی نقل کرده است.

۱۴۱ - عمیر ذومران بن افلح بن شراحیل بن ربیع: او جد مجالد بن سعید بن عمیر همدانی بود و همان کسی است که رسول خدا(ص) به او نامه نوشت. البته پس از این که او با یارانش از قبيله همدان اسلام آوردند.

۱۴۲ - ابو جیحفه سوائی: نامش وهب بن عبدالله و از خاندان سواء بن عامرین صعصعه بود. او در سال ۷۴ (ه.ق) در زمان حکمرانی بشر بن مروان در کوفه وفات یافت و گفته شده است که پس از سال ۸۰ (ه.ق) درگذشت.

۱۴۳ - طارق بن زیاد جعفی: او پس از سال ۱۰۰ (ه.ق) درگذشت.

۱۴۴ - عامر بن وائلة بن عبدالله بن عمرو بن حجش ابو طفیل کنانی: او تا سال ۱۱۰

(ه.ق) زیست و آخرین نفر از اصحاب بود که از دنیا رفت.

۱۴۵ - الحجدمه: او به جایی منسوب نیست، وی روایتی از پیامبر(ص) نقل کرده است و به او جُهدمه نیز گفته‌اند.

۱۴۶ - یزید بن نعامه ابو مودود ضبی: او از پیامبر حدیث نقل می‌کرد. گویند که او تابعی بوده و از انس بن مالک روایت می‌کرده است.

۱۴۷ - ابو خلاد: او احادیثی از پیامبر(ص) نقل کرده است.

خاندانهای دانشور کوفه^۱

۱- خاندان ابی جعد: رافع غطفانی اشجعی پیشوای آنها بود و فرزندانش عبارت بودند از: سالم، عبید و زیاد از یاران حضرت علی(ع)، رافع بن سلمة بن زیاد بن ابی جعد از اصحاب امام باقر(ع) و سلمة بن زیاد، هم‌پیمان بنی امیه از یاران امام صادق(ع). در کتاب تقریب ابن حجر آمده است: سالم بن ابی جعد رافع غطفانی اشجعی، پیشوای کوفی آنها، شخصی مورد اعتماد بود که احادیث زیادی به طور مرسل روایت کرده است. وی در سن ۹۷ یا ۹۸ سالگی درگذشت و گفته شده در سن ۱۰۰ سالگی یا پس از آن وفات یافت ولی معلوم نیست که او بیش از صد سال زندگی کرده باشد، ابن حجر در کتاب تقریب، برخی از خاندان ابی جعد را ذکر کرده است.

۲- خاندان ابی جهم: وی قابوسی لخمی از فرزندان قابوس بن نعمان بن منذر بود که خاندان بزرگ و محترمی در کوفه به شمار می‌آید، از آن میان می‌توان ابوالحسین سعید بن ابی جهم و فرزندانش حسین بن سعید و منذر بن سعید و محمد بن منذر بن سعید و منذر بن محمد بن منذر بن سعید، صاحب کتاب جامع الفقه را نام برد.

۳- خاندان ابی رافع: از ارجمندترین، برجسته‌ترین و پیشتازترین خاندانهای شیعه در پذیرش اسلام در میان مسلمانان بودند، از آن جمله عبیدالله و علی از کاتبان حضرت علی(ع) به شمار می‌رفتند و پدر آنها رافع، غلام پیامبر(ص) بود که همراه امیر مؤمنان حضرت علی(ع) در جنگهایش حضور داشت و مسئول بیت المال حضرت در کوفه بود که در اوایل حکومت امام(ع) درگذشت.

۴- خاندان ابی ساره: افرادی با فضیلت و ادیب بودند. محمد بن حسن بن ابی ساره

۱- در این موضوع به کتاب رجال حضرت آیه الله سید محمد مهدی بحرالعلوم - متوفای سال ۱۲۱۲ (ه.ق) استناد جستیم. که ارزشمندترین کتاب در این موضوع به شمار می‌رود و هنوز به صورت نسخه خطی است - م.

ابو جعفر رواسی از آن خاندان است، وی و پدرش از امام باقر و امام صادق(ع) روایت کرده‌اند. محمد بن ابی ساره از یاران امام صادق(ع) بود و معاذ و عمر، فرزندان مسلم بن ابی ساره هستند.

۵- خاندان ابی شعبه جلیبون: خاندان بزرگی در کوفه بود جد آنها، ابو شعبه از امام حسن(ع) و امام حسین(ع) روایت کرده است و فرزندانش علی و عمر بودند. عبیدالله، محمد، عمران و عبدالاعلی فرزندان علی هستند که همه از یاران امام صادق(ع) بودند، یحیی بن عمران بن علی از یاران امام صادق(ع) و امام کاظم(ع) به شمار می‌رفت و احمد بن عمر بن ابی شعبه یکی از افراد این خاندان بود و عبیدالله، شخص بزرگ و بانفوذی بود، او، پدر و برادرانش برای تجارت به حلب می‌رفتند، لذا به آن شهر منسوب شدند.

۶- خاندان ابی صفیه: نام ابی صفیه، دینار و کنیه‌اش ابو ثابت و معروف به ابو حمزه شمالی کوفی بود. ابو حمزه، سه فرزند داشت به نامهای نوح، منصور و حمزه که همراه زید بن علی(ع) به شهادت رسیدند.

۷- خاندان اعین: آنها بزرگترین و برجسته‌ترین خاندان شیعی کوفه به شمار می‌رفتند، و تعداد شخصیت‌های آن بیشتر و عمرشان طولانی‌تر از خاندانهای دیگر بود. نخستین افراد این خاندان، حضرت سجاد(ع)، امام باقر(ع) و امام صادق(ع) را درک کردند و آخرین اشخاص آن تا اوایل غیبت کبری زیستند. در میان آنها دانشمندان، فقیهان، قاریان، ادیبان و راویان حدیث وجود داشت. مشهورترین افراد این خاندان عبارتند از: حمران، زراره، عبدالملک، بکیر، بنو اعین، حمزه بن حمران، عبید بن زراره، ضریس بن عبدالملک، عبدالله بن بکیر، محمد بن عبدالله بن زراره، حسن بن جهم بن بکیر، سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر، ابو طاهر محمد بن سلیمان بن حسن، ابو غالب احمد بن محمد بن محمد بن سلیمان.

ابو غالب (ره) استاد علمای زمانش و باز مانده خاندان اعین بود. او درباره حالات آنها و بزرگان این خاندان، رساله‌ای دارد که در آن نوه پسریش محمد بن عبدالله بن احمد را وصی خود قرار داده است. وی آخرین کسی بود که با این خاندان آشنایی داشت.

و این مطالب را شیخ فقیه ابی عبدالله حسین بن عبدالله واسطی غضائری استاد

نجاشی و شیخ طوسی روایت کرده‌اند. برخی از حالات خاندان اعین و بعضی از مطالبی را که استادش ابی غالب (ره) بدان دسترسی پیدا نکرده بود، بدان افزود. ابو غالب در رساله مذکور چنین می‌گوید: ما خاندانی هستیم که خداوند متعال دینش را به ما عنایت فرمود و همراهی امامان امتش را از آغاز زندگی تا زمان فتنه‌ای که شیعه بدان مبتلا شد، نصیب ما کرد و عموی ما حمران، سرور ما و سید عابدان حضرت علی بن حسین (ع) را درک کرد و حمران و جدّ ما زراره و بکیر، امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) را ملاقات کردند و برخی از برادران و گروهی از فرزندانشان مانند حمزه بن حمران، عبید بن زراره، محمد بن حمران و جز آنان نیز امام جعفر صادق (ع) را درک کردند.

خاندان اعین، یکی از بزرگترین خاندانهای شیعه است. آنها احادیث زیادی از پیامبر (ص) نقل کردند و با فقه‌آشنایی بیشتری داشتند که در کتابهای حدیث موجود و نزد راویان معروف است. عبید بن زراره و جز او از خاندان اعین، حضرت موسی جعفر (ع) را ملاقات کردند و جدّ نزدیک ما، حسن بن جهم، یکی از مقربان و کسان امام رضا (ع) بود و کتاب معروفی نیز تألیف کرده است. فرزندان حسن بن جهم، جد ما سلیمان، محمد و حسین بودند ولی از محمد و حسین فرزندی برجای نماند. مادر حسن بن جهم، دختر عبید بن زراره بود و از این طریق، ما به زراره منسوب شدیم و ما از فرزندان بکیر محسوب می‌شویم ولی پیش از این به فرزندان جهم معروف بودیم. جدّ ما سلیمان نخستین کسی است که از خاندان ما به زراره نسبت داده شده است و سرور ما امام هادی (ع) صاحب عسکر او را بدین نام منسوب فرمود، و در نامه‌هایی که به دیگران می‌نوشت، او را زراره می‌خواند.

امام هادی (ع) از باب توریه و به طور پنهانی سلیمان را زراری می‌نامید تا این که نامش شهرت بسیار یافت، لذا ما نیز زراری نامیده شدیم. امام (ع) درباره امور کوفه و بغداد با وی مکاتبه می‌کرد، مادر سلیمان، کنیز بود و به او رومیه می‌گفتند. حسن بن جهم با جنجال او را خرید، همراه او دختر کوچکی بود او را پرورش داد و بسیار زیبا شد و به تربیت او پرداخت و خوب تربیت شد سپس او را برای عبدالله بن طاهر خریداری کردند که عبدالله بن عبدالله از او متولد شد، سلیمان، دایی عبدالله بود، سلیمان، املاک خود را در

محلّه بنی اعین کوفه فروخت و نزد عبدالله رفت و همراه وی به سوی خراسان حرکت کرد. هنگام رفتن به خراسان، سلیمان با زنی از خانواده‌ای سرشناس در شهر نیشابور ازدواج کرد و جدّ من محمد بن سلیمان و عموی پدرم علی بن سلیمان و خواهر آنها را به دنیا آورد که هنگام بازگشت سلیمان به کوفه محمد بن یحیی معادی با خواهر وی ازدواج کرد و ثمره آن محمد بن محمد بن یحیی و خواهرش فاطمه بنت محمد بودند. محمد بن یحیی، تعدادی حدیث نقل کرده و محمد بن محمد بن محمد بن یحیی پسر عمه پدرم نیز مجموعه خوبی از احادیث روایت کرده است. ولی زیاد عمر نکردند تا مطالب بیشتری از آنها نقل شود، هنگامی که خاندان طاهر از خراسان رفتند، سلیمان خواست تا همسر و فرزندانش را به عراق ببرد ولی همسرش مخالفت کرد و مایل بود تا نزد عمه و خانواده‌اش بماند. سلیمان به او قول داد که او را به سفر حج ببرد و سپس به خراسان باز گرداند و بدین وسیله او را فریفت و چون همسرش به سفر حج علاقه داشت، قبول کرد. سلیمان همسر و فرزندان را به حج برد و پس از آن به کوفه بازگشت. او پس از مرگ پسرش که در زمان زندگانی وی روی داد، فرزندان دیگری نیز از خود باقی گذارد همچون جدّ من محمد بن سلیمان که بزرگترین فرزندش بود و برادر مادری وی علی و حسن و حسین و جعفر و چهار دختر که یکی از آنها همسر معادی و متعلق به همسر نیشابوری او بود و بقیه پسران و دختران از کنیزان بودند.

کارگزاران جنگ و مالیات نزد سلیمان می‌رفتند و مولای ما امام هادی (ع) تا زمان مرگ سلیمان با او مکاتبه می‌کرد و تا هنگام شهادت امام (ع)، این نامه‌ها به جدّم محمد سلیمان می‌رسید و امام زمان (ع) تا زمانی که غیبت به وقوع پیوست با جدم محمد بن سلیمان پس از مرگ پدرش مکاتبه می‌کرد و اکثر افراد خاندان ما حدیث روایت می‌کردند.

ابو عبدالله بن حجاج که از راویان حدیث بود، برایم نقل کرد که وی اسامی شصت تن از افرادی را که از خاندان اعین حدیث روایت می‌کردند، گردآوری کرده است. ابو جعفر احمد بن محمد بن لاحق شیبانی از اساتیدش روایت کرده که خاندان اعین در طول چهل سال، چهل راوی حدیث داشته‌اند و هیچ مردی از آنها نمی‌مُرد مگر این که پسری بجای

او متولد می‌شد، از این رو آنها برخانه‌های بنی شیبان در قلمرو بنی سعد بن همام تسلط یافتند و مسجد خطه متعلق به آنهاست که در آن نماز می‌خوانند، سرور ما، امام جعفر صادق(ع) به آن مسجد رفت و نماز گزارد. در این محله خانه‌های بنی اعین نزدیک به هم قرار دارند.

ابو غالب گوید: اعین، برده‌ای رومی بود که مردی از قبیله شیبان، او را در اسارت خریداری کرد و پرورش داد و به فرزندی پذیرفت و او را به خوبی تربیت کرد. اعین، قرآن را حفظ کرد و ادبیات را فراگرفت و در این زمینه، استاد و ادیب شد. روزی مولایش به او گفت: می‌خواهی تو را به خودم منسوب کنم. اعین گفت: خیر، دوستی من با تو نزد من از نسبت و خویشاوندی محبوبتر است، هنگامی که اعین بزرگ شد، پدرش از سرزمین روم نزد او آمد، وی راهب و نامش سنسن بود. نقل شده که او از قبیله غسان بود و در آغاز اسلام وارد سرزمین روم شد. برخی گویند او با امان نامه وارد سرزمین اسلام شد تا فرزندش را ببیند و به کشورش باز گردد. فرزندان اعین عبارتند از: عبدالملک و حمران و زراره و بکیر و عبدالرحمن بنی اعین، اینها از شخصیت‌های برجسته خاندان اعین به شمار می‌روند ولی قعنب و مالک و ملیک از خاندان اعین معروف نیستند. تعداد آنها هشت تن است و خواهری هم داشتند که به او اُمّ الاسود می‌گفتند. گویند: او نخستین کسی بود که از طریق ابی خالد کابلی از این مطلب آگاهی یافت.

گویند: نخست عبدالملک از طریق صاحب بن میثم از این مطلب اطلاع یافت، سپس حمران به وسیله ابی خالد کابلی مطلع شد، کنیه بکیر، اباجهم، حمران، ابا حمزه و زراره، ابا علی بود.

آنچه درباره فضایل خاندان اعین نقل شده، بیشتر از آن است که بتوانم برای شما بنویسم و در کتابهای حدیث موجود است. دو فرزند اعین، ملیک و قعنب به مذهب اهل سنت گرویدند، و با برادرانشان مخالفت کردند. فرزندان اعین عبارتند از: زراره، بکیر، عبدالملک، عبدالرحمن، مالک موسی، ضریس، ملیک و همچنین قعنب و حمران که تعداد آنها ده تن می‌باشد.

ابن مغیره از ابی محمد حسن بن حمزه علوی از ابی عباس احمد بن محمد بن سعید

بن عقده کوفی که به نقل احادیث بسیار شهرت دارد، روایت کرده که فرزندان اعین، هفده نفر بودند اما اسامی آنها را ذکر نکرده است. در شناخت و دانش وی تردیدی نیست.

۸- خاندان حیان تغلبی: وی پیشوای بنی ثعلب بود، آنها خاندانی بزرگ از شیعیان صراف کوفه بودند و به این شغل و نسبتی که به قبیله تغلب داشتند، معروف بودند. برخی از افراد این قبیله عبارتند از: اسحاق بن عمار بن حیان صیرفی تغلبی و برادرانش اسماعیل و قیس و یوسف و یونس و فرزندانشان محمد و یعقوب، پسران اسحاق، و بشر و علی دو پسر اسماعیل. عبدالرحمن بن بشر و محمد بن یعقوب بن اسحاق و علی بن محمد بن یعقوب و پدرشان عمار بن حیان از روایانی بودند که از امام صادق(ع) روایت می‌کردند. شیخ طوسی در کتاب رجالش اسحاق بن عمار و یونس بن عمار و بشر بن اسماعیل و احمد بن بشر بن عمار و عبدالرحمن بن بشر را نیز از یاران امام صادق(ع) برشمرده است، برقی در کتاب رجالش علی بن اسماعیل بن عمار را در شمار یاران امام کاظم(ع) ذکر کرده است.

۹- خاندان نعیم ازدی غامدی: خاندان بزرگی است. عبدالرحمن بن نعیم از آنهاست و پسرانش محمد و شدید و عبدالسلام بودند و فرزندان آنها بکر پسر محمد و موسی و مثنی فرزندان عبدالسلام و جعفر پسر مثنی از افراد این خاندان به شمار می‌روند.

۱۰- خاندان ابی ارا که هم پیمان قبیله کنده بجلی بود، ابی ارا که میمون نام داشت و هم پیمان قبیله وایش بود و بشیر و شجره پسران میمون و اسحاق فرزند بشیر و علی و حسن دو پسر شجره بودند، آل ابی ارا که یکی از خاندانهای شیعه است که از امامان(ع) روایت می‌کردند و افراد ثقه و مورد اعتمادی در میان آنهاست.

نجاشی(ره) گوید: علی بن شجره بن میمون از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) روایت می‌کرد، برادرش حسن بن شجره نیز از آنها احادیثی نقل می‌کرد و همه آنها افرادی مورد اعتماد و با نفوذ و محترم بودند. علی، دارای کتابی است و حسن بن علی بن فضال از آن حدیث نقل می‌کرد. در فهرست شیخ(ره) نیز برای او کتابی ذکر کرده‌اند. حسن بن محمد بن سماعه و قاسم بن اسماعیل قرشی نیز از او روایت کرده‌اند و شیخ(ره) در کتاب

رجالش بشیر نبال را در زمره یاران امام باقر(ع) و امام صادق(ع) شمرده است. همچنین برقی در رجالش همین مطلب را ذکر کرده و او را شیبانی خوانده و اسحاق بن بشیر نبال را در شمار یاران امام باقر(ع) آورده است. این ابو ارا که ، همان شخصی است که رشید هجری نزد وی پنهان شد، هنگامی که عبیدالله بن زیاد در تعقیب وی بود و داستانی دارد که در حادثه رشید هجری، ص ۳۰۷ ذکر شده است.

۱۱ - خاندان حر جعفری و این حر پیشوای جعفری است، فرزندانش ادیم ، ایوب و زکریا از یاران امام صادق(ع) هستند. نجاشی، نام آنها را در فهرستش ذکر کرده است. او برای ادیم و ایوب نیز اثری ثابت و آنها را تصدیق و تأیید کرده و کتابی را به زکریا نسبت داده و گفته است: وی برادر ادیم و ایوب است؛ ایوب به عنوان برادر ادیم شهرت داشت، شیخ طوسی نیز در فهرستش او را تأیید کرده و اثرش را کتابی قرار داده است. در بعضی از نسخه‌ها به جای ابن حر، ابن ابجر دیده شده است، و سخن صحیح همان است که گذشت.

نجاشی در آغاز فهرستش نام عبیدالله بن حر سوارکار، شجاع و شاعر را ذکر کرده و او را از پیشینیان شایسته ما که در زمینه تألیف پشگام بوده، بر شمرده و گفته است: نزد وی نسخه‌ای است که روایات موجود در آن را از امیر مؤمنان(ع) روایت می‌کند.

این عبیدالله همان عبیدالله بن مجمع بن خزیم جعفری از بزرگان کوفه و عربی اصیل است. و او در زمره برادران ادیم نبود که از غلامان جعفری محسوب می‌شدند زیرا پیشتر گفتیم که او عرب اصیل بود. بعلاوه، میان طبقه عبیدالله و طبقه ادیم فاصله زیادی وجود دارد [که نمی‌توان او را از برادران ادیم بر شمرد].

من از نجاشی (زه) در شگفتم که چگونه این شخص را از پیشینیان شایسته ما شمرده است، در حالی که او کسی است که امام حسین(ع) را یاری نکرد با این که حضرت(ع) نزد او رفت و از او یاری خواست ولی او از کمک حضرت(ع) امتناع ورزید و اسبش را به ایشان عرضه کرد تا به وسیله آن خودش را نجات دهد اما امام حسین(ع) از وی رو

گرداند و فرمود: ما به تو واسبت نیازی نداریم، «و ما کننت متخذ المضلین عضدا»^۱، پس از آن وی همراه مختار به خونخواهی امام حسین (ع) قیام کرد ولی درحالی که از ابراهیم بن اشتر خشمناک بود، بازگشت زیرا وی عطایا را برای خود برداشت، به حومه کوفه حمله کرد، روستاها را غارت کرد و کارگزاران را کشت و اموالشان را به یغما برد. سپس نزد مصعب بن زبیر رفت که داستانش معروف است. او در این باره اشعاری دارد که در آن اظهار تأسف می‌کند و چون از یاری امام حسین (ع) و خونخواهی او همراه مختار باز مانده است، افسوس می‌خورد.

می‌گویند: او خیلی پشیمان شد، به طوری که نزدیک بود روح از بدنش خارج شود چون او مردی نیک اعتقاد ولی نابه کار بود و به دو دلیل امید می‌رفت که نجات یابد: یکی عقیده خوبش و دیگری مهربانی و عطف امام حسین (ع) نسبت به او که به او امر فرمود از محلش بگریزد تا ندای امام حسین (ع) را نشنود و خداوند، او را به رو در آتش افکند که خداوند به حقیقت حال او آگاه است.

۱۲ - خاندان الیاس بجلی، یکی از آنها ابوالیاس عمرو بن الیاس از یاران امام باقر (ع) و امام صادق (ع) است که از آن دو بزرگوار روایت می‌کرد.

وی کتابی دارد که ابن جبلة و پسرش الیاس بن عمرو و شیخی از یاران امام صادق (ع) آن کتاب را از وی روایت کردند و او از شیعیان مخلص بود.

او دارای کتابی است که حسن بن علی اشعری آن را از وی روایت کرده است. وی جد حسن بن علی، نوه دختری الیاس بود و آنها به این لقب و و شاء خزاز معروف بودند. فرزندان الیاس بن عمرو عبارتند از عمرو، یعقوب و رقیم که همه آنها افراد مورد اعتمادی هستند که از امام صادق (ع) نیز روایت می‌کردند.

۱۳ - خاندان عبدربه، او فرزند ابی میمونه بن یسار اسدی که شیخ در کتاب رجالش او را از یاران امام صادق (ع) بر شمرده و گفته است: او مولای کوفی است و فرزندانش شهاب، وهب، عبدالرحیم، عبدالخالق و اسماعیل بن عبدالخالق هستند.

۱- کهف / ۵۱: من از گمراه کنندگان یاری نمی‌جویم.

نجاشی در فهرستش گوید: اسماعی بن عبدالخالق بن عبدربه فرزند ابی میمون بن یسار پیشوای بنی اسد، یکی از اصحاب برجسته و فقهای ما و از خاندان شیعه بود، عموهای او شهاب، عبدالرحیم و وهب بودند و پدرش عبدالخاق نام داشت و همه آنها افراد مورد اطمینانی هستند که از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) روایت می‌کردند و خود اسماعیل از امام صادق و امام کاظم(ع) نقل حدیث کرده است. وی کتابی دارد که گروهی از جمله محمد بن خالد آن را از وی روایت کرده‌اند.

همچنین گوید: وهب بن عبدربه فرزند ابی میمون بن یسار اسدی، هم پیمان خاندان نصر بن قعین و برادر شهاب بن عبدربه بوده است. عبدالخالق نیز ثقه و مورد اعتماد بوده که گروهی از جمله حسن بن محبوب کتابی را به وی داده‌اند.

وی درباره شهاب گوید: فرزند ابی عمیر نقل کرده که او کتابی دارد و شیخ طوسی در فهرستش آن را ذکر کرده و کتابش را مرجع قرار داده است.

کشی در رجالش گوید: شهاب و عبدالرحیم و عبدالخالق و وهب فرزندان عبدربه هستند و در شمار هم پیمانان شایسته بنی اسد محسوب می‌شدند.

۱۴ - خاندان ابی سبره، نجاشی در فهرستش گفته است: بسطام بن حصین بن عبدالرحیم جعفری، برادر زاده خثیمه و اسماعیل بود. بسطام و پدر و عموهایش از شیعیان برجسته بودند و مشهورترین آنها اسماعیل بود. آنها خاندانی از تبار جعفری در کوفه هستند که به آنان فرزندان ابی سبره می‌گویند و از آن میان می‌توان خثیمه بن عبدالرحمن دوست عبدالله بن مسعود را نام برد. او کتابی دارد که محمد بن عمرو بن نعمان جعفری از آن روایت می‌کرد.

شیخ طوسی در رجالش نام اسماعیل بن عبدالرحمن جعفری کوفی را در زمره یاران امام باقر(ع) و امام صادق(ع) ذکر کرده و گفته است: او تابعی بود و از ابا طفیل عامرین و ائله و برادرش خثیمه که از اصحاب آن دو امام(ع) بودند احادیثی شنیده بود و ابا طفیل کنیه ابا عبدالرحمن را بر وی نهاد. بسطام بن حصین در شمار اصحاب امام صادق(ع) بود.

۱۵ - خاندان سوقه، حفص و زیاد و محمد فرزندان سوقه، همه افراد ثقه و مورد اطمینانی هستند، نجاشی می‌گوید: حفص بن سوقه عمری، غلام عمرو بن حریش

مخزومی بود. او از امام صادق(ع) و امام کاظم(ع) روایت می‌کرد. ابوالعباس بن نوح، حفص را در شمار یاران امام صادق(ع) و امام کاظم(ع) ذکر کرده است. برادران حفص، زیاد و محمد فرزندان سوجه بیش از حفص از امام صادق(ع) و امام کاظم(ع) روایت نقل کرده‌اند. محمد بن سوجه نیز از ابی طفیل عامر بن وائله و از حضرت علی(ع) حدیث تفرقه امت اسلام را نقل کرده است.

زیاد از امام باقر(ع) روایت کرده که ایشان فرمود: به شخص ناصبی اقتدا نکنید. حفص کتابی دارد که محمد بن ابی عمیر از آن روایت می‌کند و شیخ طوسی عثمان بن سوجه کوفی و زید بن سوجه بجلی، غلام حرز بن عبدالله ابوالحسن کوفی را در شمار یاران امام صادق(ع) ذکر کرده است. ظاهراً آن دو نفر برادران حفص هستند و بعید نیست که زید و زیاد یک نفر باشند.

۱۶ - خاندان نعیم صحاف، فرزندان محمد و علی و حسین و عبدالرحمن هستند، نجاشی گفته است: حسین بن نعیم صحاف از وابستگان بنی اسد، ثقه و مورد اعتماد است و برادرانش علی و محمد هستند که از امام صادق(ع) روایت می‌کردند. وی کتابی دارد که ابن ابی عمیر از آن روایاتی نقل کرده است.

عثمان بن حاتم منتاب به نقل از محمد بن عبده گوید: عبدالرحمن بن نعیم صحاف از وابستگان بنی اسد، از خود فرزندان بر جای نهاد و برادرش حسین، متکلم ماهری بود. به روایات بسیار واز آن جمله، به روایت ابن ابی عمیر، وی کتابی دارد. شیخ طوسی در رجالش علی بن نعیم صحاف کوفی و برادرانش حسین و محمد را در زمره یاران امام صادق(ع) نام برده است.

۱۷ - خاندان عطیه و محمد و علی و حسن و جعفر فرزندان عطیه هستند، سه نفر اول افرادی ثقه و مورد اعتماد می‌باشند. نجاشی گوید: حسن بن عطیه حنّاط کوفی مولایی ثقه بود و برادرانش محمد و علی هستند که همه آنها از امام صادق(ع) روایت کرده‌اند. حسن بن عطیه حنّاط کوفی همان حسن به عطیه دغشی محاربی ابو ناب است و علی بن ابراهیم بن حسن از نوادگان وی بود که از پدر و جدش روایت می‌کرد. نجاشی گوید: در میان شیعیان، کسی را نیافتم که کتابی برای او ذکر کرده باشد.

سپس گفت: محمد بن عطیه حنط، برادر حسن و جعفر کوفی بود. وی در دوران کودکی از امام صادق(ع) روایت کرده است، ابن ابی عمیر، کتابی را به وی نسبت داده است.

شیخ طوسی در فهرست می‌گوید: علی بن عطیه، کتابی دارد که ابن ابی عمیر، آن را به وی نسبت داده است. همچنین در رجالش در باب کسانی که از ائمه(ع) روایت نکردند می‌گوید: حمید، اصولی را از علی بن ابراهیم حنط روایت کرد وی در سال ۲۰۷ (ه.ق) در گذشت و ابراهیم بن محمد علوی بر او نماز گزارد و کنار مسجد سهله به خاک سپرده شد.

شاید این شخص همان علی بن ابراهیم بن حسن بن عطیه حنط باشد که پیش از این در سخن نجاشی ذکر شد، و در نسخه‌هایی از کتاب رجال شیخ (ره) به جای حنط به غلط خیطاط آمده است.

۱۸ - بنی رباط، خاندان بزرگی از قبیله بجیل یا از هم پیمانان آنها بودند، از آن میان می‌توان راویان، افراد ثقه و صاحبان آثاری را نام برد، مشاهیر آنها عبارتند از: عبدالله، حسن، اسحاق و یونس فرزندان رباط، محمد بن عبدالله بن رباط، علی بن حسن، جعفر بن محمد بن اسحاق بن رباط و محمد بن محمد بن اسحاق بن رباط و او از کسانی است که نامش در کتاب غیبیه ذکر شده و آخرین کسی است که از این خاندان شناخته شده است.

نجاشی گوید: حسن بن رباط بجلی کوفی، وی از امام صادق(ع) روایت می‌کرد و اسحاق و یونس و عبدالله برادران وی هستند، وی کتابی دارد که آن را از حسن بن محبوب روایت کرده است.

سپس محمد بن عبدالله و علی بن حسن و جعفر بن محمد و محمد بن محمد را نام برده و کتابهایی را به آنها نسبت داده و در شرح حالهایشان آنها را تأیید و تصدیق کرده است. وی همین طور عبدالله بن رباط را در شرح حال فرزندش محمد بن عبدالله مورد تأیید قرار داده است.

کشی گوید: نصر بن صباح گفت که فرزندان رباط، چهار برادر بودند به نامهای حسن

و حسین و علی و یونس که همه آنها جزو یاران امام صادق(ع) بودند، او فرزندان زیادی داشت که راوی حدیث بودند.

۱۹ - خاندان فرقد، فرزندان او داود و یزید و عبدالرحمن و عبدالحمید و عبدالملک بودند، نجاشی گفته است: داود بن فرقد غلام آل ابی سمال اسدی نصری و کنیه اش ابا یزید بود. وی اهل کوفه و ثقه و مورد اطمینان بود و از امام صادق و امام کاظم(ع) روایت می کرد، برادرانش یزید و عبدالرحمن و عبدالحمید نام داشتند. ابن فضال گوید: داود، ثقه بود، گروهی از شیعیان همچون صفوان بن یحیی و ابراهیم بن ابی سمال کتابی به او نسبت داده اند.

شیخ طوسی در فهرست نامش را ذکر کرده و شیخ از احمد بن محمد بن ابی نصر نقل کرده که داود کتابی دارد و در کتاب رجالش او را از یاران امام صادق و امام کاظم(ع) به شمار آورده و او را ثقه دانسته است.

وی همچنین یزید، عبدالحمید و عبدالملک فرزندان فرقد را در زمره اصحاب امام صادق(ع) ذکر کرده است. شیخ طوسی در باره عبدالملک می گوید: او برادر داود بود و یزید را نهدی می دانست.

۲۰ - خاندان دراج، جمیل بن دراج و برادرش نوح و برادرزاده اش ایوب از این خاندان هستند. نجاشی نیز نام جمیل بن دراج را ذکر کرده است و کنیه دراج، ابی صبیح بن عبدالله ابو علی نخعی بود ابن فضال می گوید: ابو محمد بزرگ ما و یکی از افراد برجسته خاندانش بود، جمیل از امام صادق(ع) و امام موسی بن جعفر(ع) روایت کرده است. وی احادیث را از طریق زراره، نقل می کرد، برادرش نوح بن دراج قاضی نیز از جمله شیعیان بود ولی مذهبش را مخفی می کرد، وی از نوح بزرگتر بود و در اواخر عمرش نابینا شد. و سرانجام در دوران امام رضا(ع) وفات یافت. وی کتابی دارد که ابن ابی عمیر مطالبی از آن کتاب را نقل کرده است، شیخ طوسی در فهرست او را ثقه دانسته و کتابش را مأخذ و مرجع قرار داده است.

کشی در رجالش او را از صاحبان اجماع شمرده است. او به ثقه بودن و بزرگواری شهرت داشت و برادر زاده اش ایوب نیز چنین بود و امام حسن عسکری(ع) او را ثقه

دانستند.

نجاشی گوید: ایوب بن نوح نخعی ابوالحسین، وکیل امام هادی(ع) و امام حسن عسکری(ع) بود و نزد آنها مقام بلندی داشت و مورد اطمینان آنان بود. وی بسیار با تقوا و عابد و در نقل روایات ثقة بود، پدرش نوح بن دراج قضاوت کوفه را برعهده داشت. و از عقیده سالمی برخوردار بود. ایوب از گروهی از یاران امام صادق(ع) روایت کرده ولی هرگز از پدر و عمویش و از فرزندان دراج حسن بن ایوب بن نوح مطلبی نقل نکرده است. وی یکی از چهل شاهدی بود که به وکالت عثمان بن سعید شهادت دادند وی از جمله کسانی است که حضرت قائم(ع) را دید و گفت که به امامت آن حضرت(ع) تصریح شده است.

۲۱ - خاندان عمار، بجلی دهنی، وی پیشوای آنها بود، عمار پدر معاویه بن عمار مشهور و کنیه اش ابو معاویه بود. در نام پدرش اختلاف شده، برخی معاویه گویند و برخی دیگر نامش را ابو معاویه خباب بن عبدالله ذکر کرده اند. نجاشی گوید: عمار بن ابی معاویه خباب بن عبدالله دهنی، مردی ثقة و از افراد سرشناس میان مردم بود.

شیخ در فهرست گفته است: عمار بن معاویه دهنی کتابی دارد که ابن ندیم آن را ذکر کرده و در کتاب رجالش او را از یاران امام صادق(ع) بر شمرده و گفته است: او عمار بن خباب ابی معاویه عجلی دهنی کوفی است، ولی عجلی را به غلط بجلی تعبیر کرده اند، ظاهر کلام نجاشی چنین است: عمار از ما نیست و این خلاف سخن شیخ(ره) در دو کتابش بویژه فهرست است و آن کتابی است که اسامی مؤلفان شیعه در آن ذکر شده است.

علمای اهل سنت از عمار نام برده، او را ستایش کرده، ثقة دانسته و به ما نسبت داده اند.

در کتاب تقریب، عمار بن معاویه دهنی ذکر شده است، ابو معاویه بجلی کوفی صدوق از شیعیان طبقه پنجم بود و در سال ۱۳۳ (ه.ق) درگذشت.

در تهذیب الکمال نامش را عمار بن معاویه ذکر کرده اند، برخی نیز او را فرزند ابی

معاویه و ابن صالح و ابن خباب دهنی بجلی کوفی هم پیمان حکم بن نفیل و پدر معاویه بن عمار می دانند، دهن همان فرزند معاویه بن اسلم بن احمس بن غوث بن انمار است. عبدالله بن احمد بن حنبل به نقل از پدرش و اسحاق و منصور از یحیی بن معین و ابو حاتم و نسائی گویند: عبدالقیس بن دهن بن عذره شخصی ثقه و مورد اعتماد است.

ابن حبان نام او را در کتاب ثقات ذکر کرده است. علی بن مدائنی به نقل از سفیان می گوید: بشر بن مروان فرماندار کوفه دو زانوی عمار را قطع کرد. گفتم: جرم او چه بود؟ گفت: به جرم تشیع، سرانجام عمار در سال ۱۳۳ (ه.ق) جان سپرد، بجز بخاری گروهی از وی روایت کرده اند.

فرزندش معاویه بن عمار از بزرگان اصحاب و علمای فاضل شیعه هستند: شیخ طوسی (ره) در فهرست او را از این طایفه بر شمرده و کتابهایش را ذکر کرده است و این کتابها را از ابن ابی عمیر و صفوان بن یحیی و محمد بن سکین نقل کرده است.

نجاشی (ره) در فهرستش گوید: معاویه بن عمار بن ابی معاویه خباب بن عبدالله دهنی - دهن شاخه ای از قبیله دجیله است - او یکی از شیعیان سرشناس و سروری و الامقام و بلند پایه و مورد اعتماد بود، وی از امام صادق (ع) و امام موسی کاظم (ع) روایت کرده است. او کتابهایی دارد که یکی از آنها کتاب حج است. گروه زیادی از شیعیان مانند ابن ابی عمیر، آن کتاب را به او نسبت داده اند.

معاویه در سال ۱۷۵ (ه.ق) در گذشت، در تقریب ابن حجر آمده است که معاویه بن عمار بن ابی معاویه دهنی صدوق از طبقه هشتم شیعیان است و او مؤید مطالبی است که در گذشته بیان کردیم.

گواه عدالت و درستکاری اش مطالبی است که نجاشی درباره عبدالله بن قاسم حارثی گفته است: او دوست معاویه بن عمار بود، سپس عبدالله اختلال حواس پیدا کرد و معاویه از او جدا شد، منیه خواهر معاویه بن عمار و دختر عمار دهنی و مادر یونس بن یعقوب بجلی دهنی از اصحاب خاص امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) و حضرت رضا (ع) بود، این مطالب را نجاشی در شرح حال یونس گفته است.

محمد بن معاویه بن حکیم بن معاویه بن عمار، یکی دیگر از نوادگان عمار بود. وی از

خاندانهای دانشور کوفه / ۵۱۷

یاران امام حسن عسکری(ع) به شمار می‌رفت و از جمله کسانی بود که درباره امام زمان(ع) و وکالت عثمان بن سعید عمری احادیثی را نقل کرده است. روایت شده که وی هنگام تعیین امام(ع) در شمار شاهدان که چهل نفر از سران شیعه بودند، حضور داشت اینها بیانگر عظمت و ریاست محمد است و تاکنون او آخرین کسی است که از خاندان عمار شناخته شده است.

ملاحظه

ابن سعد در کتاب طبقات کبری جلد ۶ شرح حال تعداد ۸۵۰ تابعی را که در کوفه اقامت گزیدند، ذکر کرده است، که بسیاری از آنان برای خودشان در کوفه خانه ساختند و برخی نیز مسئولیتهای حکومتی را عهده‌دار شدند، بیشتر آنها دارای مقام والای معنوی و جایگاه بلند رهبری و همگی از راویان حدیث بودند که احادیث را از صحابه می‌گرفتند و از منبع سرشار دروازه شهر علم امیر مؤمنان حضرت علی(ع) بهره می‌بردند، چنان که گروه بسیاری از حافظان حدیث و کسانی که علم را از امامان هدایت بخش مانند امام حسن(ع)، امام حسین(ع) حضرت زین العابدین(ع) امام محمد باقر(ع) و امام جعفر صادق(ع) و سایر ائمه(ع) فرا می‌گرفتند در کوفه اقامت کردند^۱. به ویژه پس از این که آنها وارد کوفه شدند و به ترویج علم و دانش پرداختند، و به خصوص کسانی که از امام صادق(ع) روایت کردند در عصری که علم و دانش شکوفا شد دامنه آن گسترش یافت. در خلال فروپاشی حکومت امویان و به قدرت رسیدن عباسیان و پیروانشان برای امام(ع) فرصتی فراهم شد، زیرا عباسیان پس از آن فرصتی نیافتند تا طرح و برنامه‌های مخالف با گرایشهایشان را از بین ببرند و امام صادق(ع) احادیث جدش پیامبر(ص) و پدران هدایتبخش خویش را انتشار داد و علوم وی را در سراسر جهان پراکند.

حافظ ابوالعباس بن عقده احمد بن محمد بن سعید همدانی کوفی متوفای سال ۳۳۳(ق.ه) کتابی در باره اسامی اشخاصی که از امام صادق(ع) حدیث نقل می‌کردند، گرد آورد و در آن شرح حال ۴۰۰۰ نفر را ذکر کرد. وی در آن کتاب برای هر نفر حدیثی را که روایت کرده بود، آورده است.

چهارصد نفر در باره پاسخهای پرسشهایی که از امام صادق(ع) پرسیده می‌شد چهار

۱- به رجال شیخ طوسی و فهرستش و فهرست نجاشی و رجال ابن داود و جز آن از فرهنگهای رجال مراجعه کنید، ما در گذشته برخی از خاندانهای دانشور را به طور خلاصه ذکر کردیم - م.

صد کتاب نوشتند و آن را اصول اربعمائه نامیدند و امروزه بسیاری از آنها در دسترس است، آن حضرت(ع) در روزگار ابی العباس سفاح به مدت دو سال در کوفه ماند و شیعیان از تمام راهها به صورت گروهی و انفرادی نزد آن حضرت می آمدند تا از چشمه گوارا و سرشار علم و دانش وی سیراب شوند و در زمینه علوم مختلف احادیثی از آن حضرت روایت کنند. محل سکونت امام صادق(ع) در محله بنی عبد قیس بود.

محمد بن معروف هلالی می گوید: «به حیره نزد امام صادق(ع) رفتم، به سبب کثرت جمعیت نتوانستم او را ببینم. چون روز چهارم فرا رسید حضرت(ع) مرا دید و نزد خود فرا خواند، مردم از پیرامون وی پراکنده شدند. حضرت(ع) به سوی مرقد امیر مؤمنان(ع) حرکت کرد به دنبال وی رفتم، در حالی که همراه آن حضرت می رفتم، سخن او را می شنیدم».

حسن بن علی بن زیاد و شاء بجلی به عیسی قمی گفت: من در این مسجد (منظورش مسجد کوفه بود) نهصد راوی حدیث دیدم که همه می گفتند من از امام صادق(ع) روایت می کنم.

ابان بن تغلب بن رباح ابو سعید بکری جریری - غلام جریر بن عباد کوفی - مقیم کنده متوفای سال ۱۴۱ (ه.ق)^۱ از کسانی است که بیش از همه از امام صادق(ع) حدیث نقل کرده است. وی از آن حضرت(ع) ۳۰۰۰۰ حدیث روایت کرده است.

محمد بن مسلم بن رباح ابو جعفر اوقص طحان اعور سمان طائفی کوفی متوفای سال ۱۰۵ (ه.ق) از کسانی است که احادیث زیادی از امام صادق(ع) و پدرش امام باقر(ع)

۱- ذهبی در میزان الاعتدال گوید: (ابان بن تغلب اهل کوفه و شیعه عالی قدر و راستگویی بود. ما به صداقت او معتقدیم ولی به بدعت او کاری نداریم، اگر شخصی بگوید چگونه ثقه دانستن بدعت گذاری جایز است در حالی که معنای ثقه عدالت و کمال و درستی است و چگونه بدعت گذاری را عادل بدانیم؟ جواب او این است که بدعت بر دو قسم است: بدعت کوچک مانند غلو تشیع یا تشیع بدون غلو و دروغگویی، بسیاری از تابعان و پیروانشان با وجود دینداری و پارسایی و راستگویی این گونه هستند، بنا براین اگر حدیث آنها رد شود، بسیاری از آثار پیامبر(ص) نیز از میان می رود و این زیان و فساد آشکاری است) بنابراین در کلام وی بیندیش (اگر حدیث آنها رد شود، بسیاری از آثار پیامبران از میان می رود...) تو از این سخن پیشینه شیعه را در علم و فزونی آنان را در دوران اول در کوفه و جز آن در می یابی - م.

روایت کرد، وی از آن دو حضرت ۴۰۰۰ حدیث نقل کرده است.

جابرین یزید جعفری نیز از جمله آنهاست، وی در سال ۱۲۸ (ه.ق) وفات یافت و ۹۰۰۰۰ حدیث از آن دو امام همام روایت کرد.

تعداد زیادی از کوفیان در روز عاشورا امام حسین(ع) را یاری کردند، کسانی که سعادت یافتند، به خوبی آزموده شدند و به شهادت رسیدند، آنها افرادی هستند که (امام حسین(ع) به درستی آنها را شناخت و قابلیت‌های آنها را آزمود و اعتماد کامل آنها را به دست آورد و آزمونهای امام(ع) باعث شد تا هنگام نبرد از همراهی یارانی باوفا و پاک و برادرانی با اخلاص برخوردار شود. کمتر قیام کننده‌ای را می‌توان یافت که به چنین افرادی دست بیابد، ما در گفتار حضرت(ع) هنگام توصیف یارانش کمترین مبالغه‌ای نمی‌یابیم، هنگامی که می‌فرماید: «اما بعد من یارانی بهتر از یاران خود و خاندانی نیکوکارتر و باوفا تر از خاندانم سراغ ندارم» آنها جانیشان را نثار وی کردند همان طوری که آن حضرت(ع) از خدا می‌خواست تا پیش از آنها شهید شود). آنان سرانجام کشته شدند و راه آنها راه پیامبران(ع) و مصلحان گذشته به سوی آسودگی و راحتی و بهشت بود. آنها از درد و رنجهای دنیای فانی راحت شدند و به زندگانی عالی و جاودانه دست یافتند و سعادت‌مند شدند.

بله، پیروان امام حسین(ع) سرشار از شور و احساس فداکاری بودند و هرگاه امام به آنها اجازه جنگ می‌داد، دلها را زره خود قرار می‌دادند و برای جانفشانی نزد او می‌شتافتند و مانند پروانه‌ای که گرد چراغ می‌گردد هر زمان که امام حسین(ع) به یکی از آنها اجازه نبرد می‌داد، او با حضرت مانند کسی خدا حافظی می‌کرد که دیگر باز نمی‌گردد. آنها مانند تیر از خیمه‌گاه امام(ع) به سوی دشمنان می‌شتافتند تا هدف مقدس خود را با رجزهای رسا و دلایل استوار که باعث از بین رفتن شک و تردید افراد حاضر و غایب در دور و نزدیک می‌شد، تحقق بخشند ولی شنوندگان کر و گنگ و نابینا بودند و چیزی نمی‌فهمیدند و حرص و طمع دیدگان‌شان را کور کرده بود و ترس و بیم، بینش و فراست آنها را در بر گرفته بود به طوری که تنها به درهمهای ابن زیاد می‌اندیشیدند و از مجازات و کیفر او می‌هراسیدند و کسی که تنها به شمشیر و نان اهمیت بدهد هیچ پند

واندرزی او را سود نبخشید و هیچ دلیلی او را از راهش باز نگرداند.

آری، قهرمانان بزرگی از کوفه امام حسین (ع) را یاری کردند، مانند حبیب بن مظاهر اسدی، مسلم بن عوسجه اسدی، بریر بن خضیر همدانی مشرفی، قیس بن مسهر اسدی صیداوی، عمرو بن خالد اسدی صیداوی، ابی ثمامه عمرو همدانی صائدی، عابس بن ابی شیب همدانی شاکری، حنظله بن اسعد همدانی شبامی، حجاج بن مسروق مذحجی جعفی، یزید بن مغفل مذحجی جعفی، عمرو بن قرظه انصاری خزرجی، زهیر بن قین انماری بجلی، مسلم بن کثیر اعرج ازدی، حربن زید ریاحی و جز آنان کسانی که به سعادت و شهادت نایل آمدند^۱.

هر مرد سپید که پیشانی نورانی دارد دو نور فضل و نسب از دو طرفش نمایان است سپیده دم افرادی زیرنیزه‌ها نمایان می‌شوند در آن جا شمشیرها و نیزه‌های سبک و بلند تکان می‌خورند سواران دلیری که با نیزه‌ها و سلاحها انس می‌گیرند و هرگاه سرنیزه به صدا در می‌آید، شاد و مسرور می‌شوند آنها از روی اشتیاق به دنبال مرگ می‌روند و ضربت شمشیر مانند عسل سفید در دهانشان شیرین است و به خاطر سرورشان مرگ را ترجیح دادند و هر ایثار و از خودگذشتگی از ادب و کمال نیست^۲.

آنها به شهادت رسیدند، ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۳.

آنان و تاریخ با شکوهشان همواره جاودان و ذکر خیر امتهای آینده بدرقه راهشان باد.

۱- رجوع کنید به کتاب *ابصارالعین فی انصارالحسین (ع)* تألیف علامه بزرگ شیخ محمد سماوی نجفی، چاپ نجف - م.

۲- من کل ابیض وضاح الجبین له
تجلو العفاة لهم تحت القنا غرراً
فوارس اتخذوا سمرالقنا سمرأ
یسستنجعون الردی شوقاً لغایته
واستأثروا بالردی من دون سیدهم
نوران من حانیه الفضل والنسب
تلاعب البیض فیها والقنا السلب
فکلما سجعرت ورق القنا طربوا
کانما الضرب فی افواها الضرب
قصدأ و ماکل ایثار به الادب

۳- سوره آل عمران / ۱۶۹: (ای پیامبر) هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده‌اند مردگانند، بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

خاندانهای طالبی و علوی در کوفه

خانواده‌های طالبی و خاندانهای علوی در کوفه کم نبودند، برخی از آنها دارای قدرت و حاکمیت نیز بودند، بویژه در دورانی که با خلافت امیر مؤمنان حضرت علی(ع) شکوفا شد و افرادی از میان آنها ریاست و سرپرستی امور اجرایی و فرهنگی آن را بر عهده گرفتند^۱، افزون بر این که آنان بر اثر انتساب به پیشوایشان حضرت علی(ع) افتخار علوی بودن را نیز داشتند یعنی آن شرافت عالی و دودمان تابناک که فرزندان برخی از آنها تا قرن هشتم (ه.ق) بر جای بودند.

اینک در ذیل، بعضی از خاندانهای علوی را که نجفی نسب شناس در «مشجر» و صاحب عمده الطالب و مجدی و سایر نسب شناسان بدان تصریح کرده‌اند، ذکر می‌کنیم:

- ۱- خاندان عبدالله بن حسین بن محمد بن مسلم، وی بستگانی در کوفه دارد.
- ۲- خاندان ابی عبدالله حسین، انقلابی قزوینی که از فرزندان علی بن داود بن ابی کرام عبدالله بن محمد رییس بن عبدالله بن جعفر طیار (ره) بود.
- ۳- خاندان جعفر که نسب آنها به عبدالله بن مسلم بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عقیل بن ابی طالب (ره) منتهی می‌شود.
- ۴- خاندان غریزه، پدرشان علی به این غریزه شهرت داشت و کنیه‌اش ابا عیسی بود، وی فرزند حسین بن محمد بن هارون بن محمد بطحانی بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسین(ع) بود.
- ۵- خاندان ابی عبدالله حسین بن زید بن حسین بن احمد بن عمر بن یحیی که ملقب به حصا بود.
- ۶- خاندان طاهر فقیه در کوفه معروف به ابن کاس بن احمد بن طاهر بن یحیی بن

۱- به مبحث نقابت صص ۲۲۰ - ۲۲۶ این کتاب رجوع کنید - م.

یحیی بن حسین بن زید شهید(ع).

۷- خاندان سخته، که به شریف ابی هیجاء عبدالله بن محمد بن جعفر بن محمد بن حسین بن یحیی بن حسین بن زید شهید(ع) منتسب بود.

۸- خاندان عراقی که به ابی هیجاء محمد بن قاسم بن محمد بن احمد بن علی بن حسین بن علی بن محمد بن عیسی بن زید شهید(ع) منتسب بود.

۹- خاندان علی بن ابراهیم ابی الحسن، بزرگوار و نسب شناس، او فرزند محمد بن حسن بن محمد جوانی بن عبیدالله بن حسین اصغر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب(ع) بود. این علی بن ابراهیم در مدینه متولد شد و در کوفه پرورش یافت و همان جا نیز از دنیا رفت، آرامگاهش بعد از کنده قرار دارد، نجاشی در فهرستش نام او را ذکر کرده و گفته است: کتاب اخبارالحسین صاحب فح و اخبار یحیی بن عبدالله بن حسن از اوست، سپس شیوه او را در نقل روایات این دو کتاب ذکر می‌کند. جوانی به روستایی در مدینه به نام جوانیه منسوب است.

۱۰- خاندان علی بن عبیدالله بن حسین اصغر که در گذشته ذکری از وی به میان آمد، ابی الحسن زوج صالح. علی، پارسا و متدین بود او همراه ابی السرایا در کوفه حضور داشت و این مطلب را نجاشی در فهرست ذکر کرده است.

۱۱- خاندان محمد کوفی زاهد فرزند مردی شریف، پارسا و سخاوتمند به نام ابراهیم بن علی بن عبیدالله بن حسین اصغر بود که نامش ذکر شد.

۱۲- خاندان مختار ابی علی عمر بن ابی العلاء مسلم احول بن ابی علی محمد امیر حاجیان فرزند امیر محمد بن عبدالله اشتر بن محمد، صاحب نفس زکیه حسنی بود.

۱۳- خاندان حسن بن ابراهیم بن محمد بطحانی که قبلاً نام او ذکر شد.

۱۴- خاندان ابی القاسم خمره، ملقب به تکه بن محمد کوفی بن ابراهیم بن محمد بطحانی.

۱۵- خاندان ابراهیم اکبر ابی محمد بن محمد کوفی بن ابراهیم بن محمد بطحانی.

۱۶- خاندان ابی الحسن علی مصاب ملقب به طنجیر بن محمد کوفی بن ابراهیم بن محمد بطحانی.

- ۱۷- خاندان جعفر ابی عبدالله بن محمد کوفی بن ابراهیم بن محمد بطحانی.
- ۱۸- خاندان عیسی بن محمد بن هارون بن محمد بطحانی، وی یکی از رؤسا و افراد سرشناس کوفه بود.
- ۱۹- خاندان ابی محمد حسن بن حمزه بن محمد بن ابراهیم بن محمد بطحانی.
- ۲۰- خاندان ابی العباس احمد بن ابراهیم بن محمد بن قاسم بن محمد بطحانی.
- ۲۱- خاندان ابراهیم بن محمد بن قاسم بن محمد بطحانی.
- ۲۲- خاندان ابی عبدالله محمد عالم فرزند علی بن حسن بن علی بن حسین برسی بن عبدالرحمن بن قاسم بن محمد بطحانی در کوفه بود.
- ۲۳- خاندان برسی حسین، کنیه او ابا عبدالله بن عبدالرحمن قاسم بطحانی بود.
- ۲۴- خاندان ابی علی حسن بن محمد بن جعفر بن محمد بن حسن بن علی بن معیه که معیه نام مادر اوست، وی پسر حسن بن حسن بن اسماعیل دیباج بن ابراهیم عمر بن حسن مثنی فرزند امام حسن (ع) است.
- ۲۵- خاندان عبدالعظیم، منسوب به ابی محمد عبدالعظیم بن حسین کوفی بن علی بن معیه.
- ۲۶- خاندان سلیمان برسی از فرزندان اسماعیل برسی، سلیمان دارای مقام و پیشینه‌ای در کوفه بود.
- ۲۷- خاندان علی بن محمد بطحانی بن قاسم بن حسن بن زید حسن بن علی (ع) و علی امیر و حاکم کوفه بود.
- ۲۸- خاندان محمد اکبر بن علی اصغر بن حسین بن زید بن علی بن حسین (ع).
- ۲۹- خاندان زید شهید فرزند علی بن حسین (ع) که در کناسه به دار آویخته شد.
- ۳۰- خاندان قاسم بن عبدالله بن حسین اصغر، قاسم شخصی نیکوکار، فاضل و ساکن طبرستان بود ولی خانواده‌اش در کوفه بودند.
- ۳۱- خاندان حسن مکوف بن حسن افطس بن علی اصغر، فرزند امام زین العابدین (ع) ابتدا حسن در مکه بود ولی ورقاء بن زید، او را به کوفه تبعید کرد.
- ۳۲- خاندان عباس جمال کوفی، فرزند احمد بن حسین بن علی بن حسین بن افطس.

خاندانهای طالبی و علوی در کوفه / ۵۲۵

- ۳۳- خاندان بقبق و کده به ابی طیب احمد داعی فرزند حمزة بن حسین صوفه بن زید طویل بن جعفر ثالث بن عبدالله راس المذری بن جعفر ثانی بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن حنفیه فرزند امیر مؤمنان حضرت علی (ع) منتسب هستند.
- ۳۴- خاندان اسماعیل بن عبدالله بن عبیدالله امیر بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب (ع).
- ۳۵- خاندان ابی غارات به حمزة بن زید سید کاکوفی فرزند حسن بن محمد صوفی منسوب است که نسب وی در خاندان صوفی بیان خواهد شد.
- ۳۶- خاندان حمزة بن محمد فرزند صاحب زواریق یحیی بن هارون بن محمد بن حسن بن ابی القاسم محمد بن حسن بن محمد بن شجری حسنی.
- ۳۷- خاندان حسن بن علی سید بن عبدالرحمن شجری حسنی.
- ۳۸- خاندان اشتر و آنها فرزندان ابی عبدالله حسین رئیس کوفه فرزند حسن اعور جواد بن محمد بن عبدالله اشتر کابلی پسر صاحب نفس زکیه بن عبدالله محض بن حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی (ع) هستند. گروهی از آنان تا قرن ششم باقی ماندند سپس از میان رفتند.
- ۳۹- خاندان ابی طالب، محمد عالم و محدث همدانی و حاکم کوفه فرزند حسین بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی جعفر محمد حاکم کوفه فرزند حسن اعور بود که قبلاً نام او ذکر شد.
- ۴۰- سبعیان به ابی محمد قاسم بن حسین رییس کوفه فرزند قاسم بن احمد بن عبدالله بن علی شدید بن حسن بن زید فرزند امام حسن مجتبی (ع) منتسب می باشند، آنها به محله ای در کوفه به نام سبعیه منسوب بودند و قاسم سبعی از بزرگان علویان بود.
- ۴۱- خاندان ابی طاهر حسن بن علی بن معیة بن حسن بن حسن بن اسماعیل دیباج بن ابراهیم عمر بن حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی (ع). وی در کوفه فرزندان داشت از جمله عالم نسب شناس عبدالجبار بن حسن بن محمد بن جعفر بن ابی طاهر حسن است که نامش ذکر شد، و مسجد عبدالجبار کوفه منسوب به اوست.
- ۴۲- خاندان ابی جعفر محمد ادرع بن عبیدالله حاکم کوفه فرزند عبدالله بن حسن بن

جعفر غدار بن حسن بن جعفر بن حسن فرزند امام حسن بن علی امیر مؤمنان (ع) ابو جعفر محمد ادرع سرپرست کوفه، خراسان، ماوراءالنهر و جز آن بود. وی در کوفه وفات یافت و درکناسه به خاک سپرده شد.

۴۳- خاندان احمد بن قاسم بن عباس فرزند امام موسی کاظم (ع).

۴۴- خاندان طویل باع، محمد بن محمد فرزند یحیی بن ابی حارث محمد بن ابی الحسن علی معروف به ابن دیلمیه بن ابی طاهر عبدالله بن ابی الحسن محمد محدث فرزند ابی طیب طاهر بن حسین قطیعی بن موسی ابی شجعه بن ابراهیم مرتضی فرزند امام موسی کاظم (ع).

۴۵- خاندان ابی برکات شریف، عمر بن ابراهیم قاضی حمص و کنیه او ابی علی و فرزند محمد بن محمد بن احمد بن علی دانقین بن حسین بن علی بن حمزه بن یحیی بن حسین ذی الدمعه فرزند زید شهید (ع) است.

ابوالبرکات شریف در سال ۵۳۹ (ه.ق) جان سپرد، وی ادیب، زبان شناس، نحوی، راستگو، فقیه، زیدی المذهب بود و زیاد حدیث نقل می کرد.

۴۶- خاندان عمار، برادر شریف ابی برکات عمر که پیشتر نام او ذکر شد.

۴۷- خاندان محمد اصغر اقساسی - منسوب به اقساس یکی از روستاهای کوفه - فرزند یحیی بن حسین ذی عبره فرزند زید شهید (ع).

۴۸- خاندان ابی جعفر محمد بن علی زاهد بن محمد اقساسی که نامش ذکر شد.

۴۹- خاندان ابی محمد یحیی بن محمد بن حسن بن محمد بن علی بن محمد بن یحیی بن حسین ذی عبره فرزند زید شهید (ع)، ابو محمد یحیی در سال ۴۷۰ واندی در کوفه جان سپرد. قبلاً نام او ذکر شد.

یاقوت این مطالب را در معجم البلدان در ماده اقساس ذکر کرده است.

۵۰- خاندان صابونی، آنها فرزندان ابی الفضل محمد صابونی بن ابی الحسن علی بن ابی غنائم محمد بن زید اسود بن حسین بن علی کتیله بن یحیی بن حسین ذی عبره فرزند زید شهید (ع) بودند.

۵۱- خاندان یحیی بن عمر، کنیه او ابا حسین بود. وی فرزند یحیی بن حسین بن زید

خاندانهای طالبی و علوی در کوفه / ۵۲۷

شهید(ع) و فرماندار شاهی و یکی از پیشوایان مذهب زیدیه بود که با دعوت برای حکومت کسی که مورد رضایت خاندان پیامبر(ص) باشد قیام کرد. وی از پارساترین مردم بود و مسئولیت سنگینی نسبت به زنان خاندان ابوطالب داشت و در نیکوکاری واحسان به آنها خود را به زحمت می‌انداخت و مادرش ام حسن دختر حسن بن عبدالله بن اسماعیل بن عبدالله بن جعفر طیار (ره) بود. وی در دوران حکومت مستعین در کوفه قیام کرد و محمد بن عبدالله بن طاهر با او جنگید و سرش را به سامرا برد. این واقعه در سال ۲۵۰ (ه.ق) رخ داد.

۵۲- خاندان ابی فوارس محمد بن عیسی فارس بن زید جندی بن حسین فدان بن محمد بن عمر بن یحیی بن حسین ذی دمه فرزند زید شهید(ع). این خاندان قبیله‌ای در کوفه به شمار می‌رفت.

۵۳- خاندان زید - معروف به عم عمر - او فرزند حسین نسب شناس فرزند احمد محدث بن عمر بن یحیی بن حسین ذی عبره فرزند زید شهید(ع) بود.

۵۴- خاندان قاسم، آنها فرزندان قاسم بن محمد بن جعفر بن ابراهیم اشل بن محمد بن ابراهیم ابن ابی جعفر محمد بن ابی الحسن علی جرار بن حسن بن علی بن ابراهیم بن علی صالح بن عبیدالله اعرج بن حسین اصغر فرزند امام زین العابدین (ع) بودند.

۵۵- خاندان اشتر منسوب به امام ابی الحسین محمد اشتر بن عبیدالله ثالث بن علی بن عبیدالله ثانی بن علی صالح بن عبیدالله اعرج که قبلاً نامش ذکر شد. وی به سبب اثر ضربتی که به صورتش بود به اشتر ملقب شد و غلام فدان زیدی او را با شمشیر زده بود. شاعر مشهور، ابو طیب متنبی از روی علاقه‌ای که به وی داشت در مدح او قصیده‌ای سرود که در اول دیوانش ثبت است. بیت نخست این قصیده چنین است:
خوشا به خانه‌ای که گلزار آن تو را فریفت خداوند هر چه را که موجب جدایی تو از آنان شده است، دور کناد^۱.

۱- اهلاً بدار سبک اغیدها ابعد مسابان عنک خردها

و با این شعر از آن ضربت یاد می‌کند:

ای کاش ضربتی که نثار محمد شد به من اصابت کرده بود^۱.

اشتر بیست و اندی فرزند از خود برجای گذاشت. آنها به کوفه رفتند و حکومت کردند تا آن جا که مردم گفتند: آسمان از آن خدا و زمین برای فرزندان عبیدالله است و آنها به جز فرزندان اشتری هستند که در گذشته ذکر کردیم زیرا آنها حسینی و کسانی که به کوفه رفتند، حسنی بودند.

۵۶- خاندان عبدالحمید بن ابی طالب محمد بن جلال الدین تقی نسب شناس عبدالحمید بن ابی طالب، عبدالله بن اسامه علوی حسینی، عبدالحمید دانشمند، فاضل و نسب شناس بود و مانند جدش سرپرستی نجف و کوفه را عهده‌دار شد و در سال ۶۶۶ (ه.ق) جان سپرد و نام او را در مبحث نقابت ذکر کردیم، پسرش سید محمد بن عبدالحمید مردی بزرگوار، پرهیزکار، پارسا و بزرگ خاندان بود. وی در سال ۶۳۷ (ه.ق) به دنیا آمد و در ماه ربیع الاول سال ۶۹۷ (ه.ق) درگذشت.

۵۷- خاندان محمد بن ابی علی حسن بن ابی حسین محمد بن ابی الفتح محمد سرپرست کوفه فرزند ابی طاهر عبدالله بن امیر ابی الفتح محمد بن امیر ابی الحسن محمد اشتر که پیش از این نامش ذکر شد.

۵۸- خاندان فوارس بن ابی علی حسن، وی برادر محمد است که نامش ذکر شد.

۵۹- خاندان علی شاب، کنیه او ابوالحسن بود، او برادر فوارس و محمد است که ذکری از آنها به میان آمد و امروزه افرادی که از آنها برجای مانده‌اند و در نجف و رماحیه سکونت دارند به خاندان فتال شهرت دارند.

۶۰- خاندان ابی جعفر شرف الدین هبة الله، گویند: محمد بن شهاب شرف احمد بن ابی محمد عمر بن ابی فتح محمد سرپرست کوفه بود که در گذشته نامش ذکر شد.

۶۱- خاندان ابی فرج محمد بن ابی غنائم محمد بن ابی فرج محمد بن اشتر که ذکر آن گذشت.

۱- یا لیت لی ضربة اتیح لها کما اتیحت لها محمدها

خاندانهای طالبی و علوی در کوفه / ۵۲۹

- ۶۲- خاندان مصابیح به علی بن ابی علاء مسلم احوال امیر حاجیان منسوب است. وی فرزند ابی علی محمد امیر حاجیان فرزند امیر محمد اشتر بود که نامش بیان شد.
- ۶۳- مخائطه خاندان معروفی در کوفه بود که به حسین مخیط بن احمد بن حسین بن ابی هاشم داود بن امیر ابی احمد قاسم بن عبیدالله بن طاهر بن یحیی نسابه حسینی منسوب بود. حسین مخیط مردی عابد و پارسا بود او هفت ماه زمامدار کوفه بود و در مصر اقامت داشت. به او لقب مخیط دادند، زیرا هرگاه شخصی را که سگ گزیده بود نزد وی می آوردند، می گفت: برای من سوزنی بیاورید. لذا بدین نام ملقب شد. او جدّ مخائطه مدینه بود.
- ۶۴- خاندان شعرابط و آن لقب قاسم بن حسن مکفوف بن حسن افطس بن علی اصغر بن امام زین العابدین (ع) است.
- ۶۵- خاندان صیاد، به محمد صیاد عبدالله بن احمد داعی بن حمزة بن حسین صوفیه بن زید طویل بن جعفر ثالث عبدالله رأس مذری بن جعفر ثانی بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن حنفیه بن امیر مؤمنان حضرت علی (ع) منسوب است.
- ۶۶- خاندان ایسر به ابی القاسم حسین بن حمزة بن الحسین صوفیه که نامش ذکر شد، نسبت داده شده اند.
- ۶۷- خاندان موسی بن عبدالله بن حسن بن عبیدالله امیر قاضی القضاة مکه و مدینه فرزند حسن بن عبیدالله بن عباس فرزند حضرت علی (ع)، این موسی به نام ملاح اطروش شجاع نیز شهرت داشت.
- ۶۸- خاندان صوفی در محله درب زرقا سکونت داشتند و به یحیی طحان منسوب بوده اند، وی فرزند ابی القاسم حسن سرپرست نجف فرزند ابی طیب یحیی بن حسن محمد صوفی بن یحیی صالح بن عبدالله بن محمد بن عمر اطرف فرزند امیر مؤمنان حضرت علی (ع) بود و تا سال ۸۰۰ (ه. ق) افرادی از خاندان صوفی در کوفه بودند. آنها اشخاصی ثروتمند و دارای زمینهای زیادی در کوفه و اطراف آن بودند. برخی از آنان سرپرستی بزرگان و اشراف نجف را عهده دار شدند.
- ۶۹- خاندان قفج به علی بن حسن بن ابی طالب محمد بن حسن بن محمد صوفی که

۵۳۰ / تاریخ کوفه

ذکر وی گذشت، منسوب می‌باشند.

۷۰- خاندان لین به عبدالله بن محمد صوفی که نامش را ذکر کردیم، منسوب است.

نحویان کوفه

در مبحث تفاخر میان کوفیان و بصریان توضیح کوتاهی در باره مناظره‌های ادبی میان این دو گروه بیان کردیم. در بسیاری از مسائل عربی مانند نحو، ادبیات و لغت میان آنها درگیری رخ می‌داد، به طوری که هر گروهی خود را به یکی از آن دو نسبت می‌داد و برای هر یک از آنها حزب و گروهی تشکیل یافته بود.

ابوالبرکات عبدالرحمن بن ابی وفاء انباری متوفای سال ۵۷۷ (ه.ق) در کتابش *الانصاف فی مسائل الخلاف* میان نحویان بصری و کوفی (چاپ پاریس سال ۱۹۱۳م) مسائل اختلافی میان این دو گروه را ذکر کرده و آنها را به ۱۰۲ مسأله رسانده است.

ابوالبقاء عکبری عبدالله بن حسین نحوی ضریر متوفای سال ۶۱۶ (ه.ق) در کتابش *(التبیین فی مسائل الخلاف بین البصیرین والکوفیین)* از ابوالبرکات پیروی کرده است. جلال الدین سیوطی متوفای سال ۹۱۱ (ه.ق) به نقل از ابن ایاس دو مسأله بدان افزوده است (به کتاب *الاشباه والنظائر* ج ۲، ص ۱۴۷، چاپ حیدرآباد مراجعه کنید).

مسأله زنبور و عقرب از مشهورترین مناظره‌های ادبی است که میان سیبویه از بصره و کسائی از کوفه در گرفت، کسائی به امین فرزند رشید درس می‌داد و امین هم او را یاری می‌کرد، چنان که گویی کامیابی همه مردم دیارش به پیروزی یکی از نحویان بستگی دارد. اینک خلاصه مسأله زنبور را ذکر می‌کنیم تا میزان اعتنا و توجه حاکمان عباسی به مسائل علمی برای شما آشکار شود.

کسائی در بغداد اقامت داشت و به امین آموزش می‌داد. اتفاقاً سیبویه از بصره به بغداد آمد و امین آن دو را در مجلسی گرد آورد و با یکدیگر در امور بسیاری به مناظره پرداختند، یکی از آنها مسأله زنبور و عقرب بود، کسائی یکی از ضرب المثل‌های عرب را بدین صورت ذکر کرد: (گمان می‌کردم که زنبور از عقرب گزنده‌تر است ولی مشخص شد که گزندگی زنبور مانند عقرب است، فاذا هو اياها) سیبویه گفت: ضرب المثل این گونه

نیست بلکه (فاذا هو هی) صحیح است. و مدت طولانی به بحث پرداختند سرانجام توافق کردند تا به عربی اصیل مراجعه کنند که سخنش با کلام مردم شهر آمیخته نشده باشد، امین به کسائی عنایت و توجه بسیار داشت زیرا استادش بود، بدین سبب این عرب را فرا خواند و در این باره از او سؤال کرد او نیز همان سخنان سیبویه را تکرار کرد. امین به او گفت:

(ما می‌خواستیم که مانند کسائی سخن بگوییم) عرب گفت: (در این مورد زبانم از من پیروی نمی‌کند زیرا تنها سخن صحیح می‌گوید). امین و کسائی با عرب قرار گذاشتند تا مجلسی تشکیل شود و شخصی از او پرسد که «سیبویه و کسائی چنین گفتند حق با کدام یک از آنهاست؟ و عرب بگوید: (حق با کسائی است)».

عرب گفت: «این ممکن است». پس از آن مجلسی با حضور امین و سیبویه تشکیل شد و بزرگان نحو گرد آمدند. آن شخص عرب نیز حاضر شد، آن‌گاه مسأله را نزد عرب مطرح کردند و می‌گفت «سخن کسائی صحیح است و آن کلام عرب است.» سیبویه فهمید که آنها به او ستم روا داشتند و از کسائی جانبداری کردند. این پیشامد بر وی گران آمد لذا به قصد کشور ایران از بغداد خارج شد و تا زمان مرگ در ایران ماند و به بصره باز نگشت.

در قرن دوم و بخشی از قرن سوم علوم بسیاری در کوفه شکوفا شد و نحویان، راویان حدیث حافظان، ادیبان و شاعران برجسته‌ای ظهور کردند. برخی گفته‌اند: «در این زمینه‌ها بصره پیشی جسته بود و مردم کوفه از بصریان استفاده می‌کردند، در حالی که آنها تمایل نداشتند از مردم کوفه بهره بجویند زیرا معتقد بودند که آنها اهل تحقیق نیستند. و تاکنون مشاهده نشده که یکی از بصریان از مردم کوفه در زمینه مسائل علمی استفاده کرده باشد بجز ابو زید انصاری، با وجود این که شعر در کوفه بیشتر، جامعتر و کاملتر از بصره بود ولی بسیاری از آنها ساختگی است.»

پس از پیروزی کسائی، گروه بسیاری از مردم کوفه در مسائل علمی پیشرفت کردند زیرا پیروزی کسائی بر سیبویه موفقیت شهرش قلمداد می‌شد و گروهی از آنها همچون فراء، ابن اعرابی، هشام بن معاویه ضریر و ابن سکیت در بغداد شهرت یافتند.

نحویان کوفه / ۵۳۳

اینک در ذیل اسامی گروهی از نحویانی را که در کوفه ظهور کرده و در زمینه نحو جز آن کتابهایی تألیف کردند بیان می‌کنیم. در ذکر اسامی آنها به مطالبی استناد می‌جوئیم که ابوبکر محمد زبیدی اشبیلی متوفای سال ۳۷۹ (ه.ق) در کتابش *طبقات اللغویین والنحاة فی المشرق والاندلس* از زمان ابی الاسود تا نزدیکی روزگار مؤلف - چاپ لیدن - همچنین جلال الدین سیوطی در کتاب *بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة* - چاپ مصر - سال ۱۳۲۶ (ه.ق) ذکر کرده‌اند:

۱- ابوالاسود دؤلی: ظالم بن عمر بن ظالم، نخستین کسی بود که علم نحو را بنیاد نهاد و آن را از حضرت علی(ع) فرا گرفت، وی در شمار بزرگان تابعان و از یاران آن حضرت بود که همراه وی در جنگ صفین حضور یافت، ابوالاسود قضاوت بصره را عهده‌دار شد و اولین کسی بود که قرآن را نقطه‌گذاری کرد و سرانجام در سال ۶۷ (ه.ق) با بیمای طاعون فراگیر جان سپرد.

۲- ابو جعفر رواسی: نامش محمد بن حسن بن ابی ساره و استاد کوفیان در نحو بود. وی نخستین کسی بود که از سوی کوفیان کتابی درباره نحو تألیف کرد. او استاد کسایی بود و در حدود سال ۱۹۰ (ه.ق) درگذشت.

۳- معاذ بن مسلم هراء، استاد کسایی بود و لباسهای مندرس می‌فروخت و در سال ۱۸۷ (ه.ق) جان سپرد.

۴- ابوالحسن علی بن حمزه معروف به کسایی، هم پیمان خاندان اسد، پیشوای کوفیان در علم نحو لغت و یکی از هفت قاری مشهور قرآن بود، او را کسایی می‌خواندند زیرا او در مکه با کسایی احرام بست. او در سنّ نوجوانی وارد کوفه شد. وی استاد فرزند رشید عباسی بود و در سال ۱۸۹ (ه.ق) در ری جان سپرد.

۵- ابوزکریا فراء یحیی بن زیاد بن عبدالله باهلی، او در علم و دانش سرآمد همه کوفیان بود و در سال ۲۰۷ (ه.ق) در راه مکه وفات یافت.

۶- قاسم بن معن بن عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود هذلی، وی قاضی کوفه بود، و در سال ۱۷۵ (ه.ق) و به قولی ۱۸۸ (ه.ق) درگذشت.

۷- علی بن مبارک احمر، مربی محمد امین فرزند هارون الرشید عباسی، وی به سال

۱۹۴ (ه.ق) در راه مکه از دنیا رفت.

۸- هشام بن معاویه ضریر ابو عبدالله، یکی از بزرگان اصحاب کسایی بود و سرانجام به سال ۲۰۹ (ه.ق) درگذشت.

۹- ابو طالب مکفوف عبدالعزیز بن محمد، او علم نحو را از کسایی نیز فرا گرفت.

۱۰- سلمویه، او نیز نحو را از کسایی آموخت.

۱۱- اسحاق بغوی: وی نیز علم نحو را از کسایی فرا گرفت.

۱۲- ابو مسحل عبدالله بن خریش، ابوبکر انباری گوید: مسحل از علی بن مبارک احمر چهل هزار بیت شعر به عنوان شاهد مثال در نحو، نقل کرد، ابن ندیم در کتاب فهرست، نام وی را ذکر کرده و او را عبدالوهاب نامیده است.

۱۳- قتیبه جعفی، او در عصر مهدی عباسی می‌زیست.

۱۴- قتیبه بن مهران از اذانی، کنیه او ابو عبدالرحمن اصبهانی بود، مؤلف کتاب بلغه گوید: وی یکی از نحویان کوفه بود و علم نحو را از کسایی فرا گرفت و همراه او بود و پس از وی پیشوای نحویان شد.

۱۵- سلمة بن عاصم ابو محمد پدر مفضل بن سلمه، او کتاب الحدود فی النحو را از فراء روایت کرد.

۱۶- عبدالله بن احمد بن عبدالله طوال. کنیه اش ابو محمد بود، او احادیثی از اصمعی نقل کرد، و سرانجام در سال ۲۴۳ (ه.ق) وفات یافت.

۱۷- محمد بن عبدالله بن قادم، وی استاد ثعلب بود و در حدود سال ۲۵۱ (ه.ق) در زمان خلافت معتز از دنیا رفت.

۱۸- محمد بن سعدان ابو جعفر ضریر در سال ۱۶۱ (ه.ق) متولد شد و در روز عید قربان سال ۲۳۱ (ه.ق) از دنیا رفت.

۱۹- محمد بن حبیب، کنیه او ابو جعفر و هم پیمان عباس بن محمد عباسی بود، وی از داناترین بزرگان قبیله ثعلب به شمار می‌رفت که در ماه ذی حجه سال ۲۴۵ (ه.ق) در سامراء وفات یافت.

۲۰- ابو عباس احمد بن یحیی بن زید معروف به ثعلب هم پیمان خاندان شیبیان بود،

- او در سال ۲۰۰ (ق.ه) متولد شد و در سال ۲۹۱ (ق.ه) درگذشت.
- ۲۱- هارون بن حائک ضریر، یکی از بزرگان اصحاب ثعلب، یهودی تبار و از مردم حیره بود.
- ۲۲- ابو موسی سلیمان بن محمد حامض، به سبب بد اخلاقی به حامض ملقب شد و در سال ۳۰۵ (ق.ه) جان سپرد.
- ۲۳- احمد بن محمد بن عبدالله معبدی، از فرزندان معبد بن عباس بن عبدالمطلب و یاران ثعلب به شمار می‌رفت و در سال ۲۹۲ (ق.ه) درگذشت.
- ۲۴- محمد بن قاسم بن بشار بن حسن انباری، در سال ۳۰۷ (ق.ه) و به قولی در سال ۳۲۸ (ق.ه) از دنیا رفت.
- ۲۵- نفظویه، کنیه‌اش ابو عبدالله و فرزند ابراهیم بن محمد بن عرفه بن سلیمان مغیره بن حبیب بن مهلب بن ابی صفره عتکی ازدی بود که در سال ۳۲۲ (ق.ه) جان سپرد.
- ۲۶- محمد بن حسن بن یونس، کنیه‌اش ابوالعباس هذلی بود و در سال ۳۳۲ (ق.ه) وفات یافت.
- ۲۷- محمد بن فرج غسانی ابو جعفر، وی علم نحو را از سلمه بن عاصم دوست فراء کسب کرد.
- ۲۸- محمد بن هبیره اسدی ابو سعید معروف به صعودا، وی از بزرگان و دانشمندان کوفه به شمار می‌رفت و از نزدیکان و کسان عبدالله بن معتر بود.
- ۲۹- احمد بن علی بن احمد همدانی کوفی حنفی فخرالدین بن فصیح در عراق شهرت داشت وی در ماه شعبان سال ۷۵۵ (ق.ه) درگذشت.
- ۳۰- احمد بن یحیی بن احمد بن زید بن ناقد مسیکی ابو عباس، وی در سال ۴۷۷ (ق.ه) به دنیا آمد و در سال ۵۵۹ (ق.ه) جان سپرد.
- ۳۱- ابراهیم بن اسحاق بن راشد کوفی مقیم حران، کنیه‌اش ابو اسحاق بود. وی قرائت قرآن را از حمزه روایت کرده است.
- ۳۲- جعفر بن عنبسه بن عمر بن یعقوب ابو محمد یشکری، در سال ۲۷۵ (ق.ه) در کوفه از دنیا رفت.

- ۳۳- جویریة بن عائذ از خاندان نضر بن معاویه، به او ابن عاتک و اسدی نیز می‌گفتند، وی در شمار کسانی است که نزد معاویة بن ابی سفیان رفتند.
- ۳۴- محمد بن جعفر بن محمد بن هارون ابوالحسین تمیمی، معروف به ابن نجار کوفی، او کتابی درباره تاریخ کوفه تألیف کرد و از وی بسیار روایت می‌شود او در سال ۳۰۳ (ق.ه) در کوفه به دنیا آمد و در ماه جمادی الاولی سال ۴۶۰ (ق.ه) درگذشت.
- ۳۵- حسن بن داود بن حسن بن عون معروف به نقار، او ۴۳ سال در مسجد جامع کوفه امام جماعت بود، وی اصول نحو را تألیف کرد و در سال ۳۵۲ (ق.ه) جان سپرد.
- ۳۶- داود بن هیثم بن اسحاق بن بهلول، کنیه او ابو سعید تنوخی انباری کوفی بود. وی در سال ۳۱۶ (ق.ه) در سن ۸۸ سالگی در شهر انبار از دنیا رفت.
- ۳۷- ربیع بن محمد کوفی عقیف الدین، شرح مقصوره ابن درید تألیف اوست، سیوطی در کتاب بغیة گفت: در ماه جمادی الاولی سال ۶۸۲ (ق.ه) دستخط او را در آن کتاب دیدم.
- ۳۸- سعد بن شداد معروف به سعد رابیه، رابیه نام محلی بود که آن جا نحو را آموزش می‌داد، او شاگرد ابی الاسود دؤلی، و شخصی شوخ طبع بود.
- ۳۹- صالح بن عبدالله بن جعفر بن علی بن صالح اسدی ابو تقی فقیه، در سال ۶۳۹ (ق.ه) متولد شد و در سال ۷۲۷ (ق.ه) جان سپرد.
- ۴۰- عبدالله بن احمد بن علی بن احمد معروف به جلال الدین فقیه و عالم نحو بود، وی در ماه شوال سال ۷۰۲ (ق.ه) به دنیا آمد و در سال ۷۴۵ (ق.ه) وفات یافت.
- ۴۱- عبدالله بن محمد بن حرب بن خطاب خطابی، ابو محمد، او شاعر و نحوی بود. وی چهار کتاب در زمینه نحو تألیف کرد.
- ۴۲- عبیده فرزند حمید بن صهیب خدء ابو عبدالرحمن، بخاری و چهار نفر دیگر از او روایت کرده‌اند و سرانجام در سال ۱۹۰ (ق.ه) درگذشت.
- ۴۳- علی بن محمد بن عبدوس، مؤلف کتاب برهان در باره علل نحو و کتابهای معانی شعر و میزان شعر.
- ۴۴- علی بن محمد بن عبید بن زبیر اسدی، کنیه اش ابوالحسن و معروف به ابن کوفی

نحویان کوفه / ۵۳۷

بود. او از بزرگان اصحاب ثعلب و دارای خطی معروف به درستی و ظرافت بود، وی در سال ۲۵۴ (ق. ه. ق) متولد شد و در ماه ذی قعدة سال ۳۴۸ (ق. ه. ق) از دنیا رفت.

۴۵- عمر بن ابراهیم بن محمد بن محمد علوی زیدی از بزرگان علم نحو، لغت، فقه و حدیث بود، وی در سال ۴۴۲ (ق. ه. ق) به دنیا آمد و در سال ۵۳۹ (ق. ه. ق) جان سپرد.

۴۶- عیسی بن مردان ابو موسی، او علم نحو را از مفضل بن سلمه فراگرفت و کتاب القیاس علی اصول النحو را روایت و تألیف کرد.

۴۷- فضل بن ابراهیم بن عبدالله مقری ابو عباس، وی علم نحو را از کسایب آموخت.

۴۸- مفضل بن سلمه بن عاصم ابو طالب، یکی از نزدیکان فتح بن خاقان وزیر متوکل بود، و در حدود سال ۲۵۰ (ق. ه. ق) از دنیا رفت.

۴۹- یحیی بن محمد بن احمد بن سعید حارثی، در سال ۷۰۸ (ق. ه. ق) متولد شد و در سال ۷۵۲ (ق. ه. ق) در کوفه وفات یافت.

۵۰- یعقوب بن اسحاق ابو یوسف بن سکیت، استاد نحو کوفیان، علم قرآن، لغت، شعر و راوی موثقی بود. او کتابهای بسیاری درباره نحو و معانی شعر و تفسیر دیوانهای شعر عرب دارد، و بر مطالبی که پیشینیان درباره آنها گفتند افزود، وی مربی فرزندان متوکل و همنشین او بود سرانجام متوکل عباسی دستور داد زبانش را از پشت گردنش بیرون آوردند و جان سپرد، و داستانش در کتاب بغیة ذکر شده است، این حادثه در روز دوشنبه پنجم ماه رجب سال ۲۴۴ (ق. ه. ق) روی داد و متوکل خونبهای او را برای مادرش فرستاد، می‌توانید مطالب مربوط به او را در کتاب بغیة الوعاة سیوطی، ص ۴۱۸ و ۴۱۹ و سایر معجم‌ها مطالعه کنید.

زبان شناسان کوفه

هنگامی که مسلمانان به تفسیر قرآن پرداختند، به ثبت معانی الفاظ و فهم سبک عبارات آن، نیازمند شدند و این مطلب آنها را به بحث و بررسی در سبکها، سخنان، اشعار و ضرب‌المثلهای عرب سوق داد. ولی این کار از ابهام و فساد مصون نماند، مگر زمانی که از عربهای بیابان نشین استفاده می‌کردند. کسانی که در زمان جاهلیت، قریش الفاظ و سبکهای آنان را بر می‌گزیدند، لذا گروهی از مسلمانان تصمیم گرفتند تا نزد عربهای بیابان نشین رفته اشعار و ضرب‌المثل‌ها را گرد آوری کنند و از آنها درباره معانی الفاظ و روشهای بیان سؤال کنند و انجام این امور را با علوم مربوط به آن مانند صرف و نحو و بلاغت، ادبیات نامیدند.

و کسانی که زبان و روشهای آن را از قبایل منتقل و در کتابها به ثبت رسانیدند و آن را به صورت علمی در آوردند تنها^۱ اهل بصره و کوفه بودند و غیر عرب بیشتر به گرد آوری زبان و قواعد آن اشتغال داشتند، زیرا نیاز آنها به این کار بیش از عربها بود. از با سابقه‌ترین کسانی که به گرد آوری زبان و ادبیات اشتغال داشته، و در زمینه حفظ و روایت از قابلیت‌های بسیار برخوردار بوده ابو عمر بن علاء تمیمی است که در سال ۱۵۴ (ق. ه) در کوفه وفات یافت. وی در مکه متولد شد و کتابهایش که از عربهای فصیح نقل کرده بود تا نزدیک سقف خانه‌اش را پر کرده بود.^۲ با این وجود می‌گفت: (آنچه عرب گفته جز اندکی نزد شما نیست، اگر قرار بود از مطالب بیشتری برخوردار شوید بایستی علم و شعر بسیار به شما می‌رسید).

در قرن دوم (ق. ه) گروه بسیاری از جویندگان ادب و لغت در عراق از دیگران پیشی جستند، مشهورترین آنها چهار نفر هستند که در یک عصر می‌زیستند و عبارتند از:

۱- کتاب مزهر سیوطی، ج ۱، ص ۱۰۵.

۲- وفيات الاعیان ابن خلکان، ج ۱، ص ۳۸۶-م.

ابوزید، ابو عبیده، اصمعی و خلیل و این علم را به طور کامل می دانستند، سه نفر اول لغت، نحو، شعر و قرائت^۱ را از ابی عمر و کوفی که پیش از این نامش را ذکر کردیم فرا گرفتند.

حافظان و راویان در مطالبی همچون شعر، ضرب المثل، گفتار یا جز آن که از عربها فرا می گرفتند و آنچه درباره معانی آنها می شنیدند، دقت و بررسی می کردند زیرا تفسیر قرآن به آنها بستگی داشت. لذا آنها در نقل لغت روش اسناد متصل را برگزیدند چنان که در روایت حدیث چنین می کردند و مردم همان طور که به حفظ حدیث توجه داشتند به حفظ لغت نیز اهتمام می ورزیدند، زیرا به نظر آنها باید نقل کننده لغت عادل باشد چنان که در ناقل حدیث شرط است، زیرا لغت واسطه تفسیر و تأویل حدیث می باشد، با وجود این، آنها نتوانستند کاملاً از عهده این کار بر آیند.

هنگامی که شهر بغداد بنا شد و علم و فرهنگ بدان جا انتقال یافت، مردم کوفه به سبب نزدیکی به بغداد بیشتر به آن جا می رفتند و عباسیان به آنها احترام می گذاشتند چون هنگامی که عباسیان برای دستیابی به حکومت قیام کردند، کوفیان آنها را یاری کردند، خلفا آنها را بر مردم بصره ترجیح دادند و کوفیان را نزد خود فرا خواندند و بر آنها آسان گرفتند، مردم کوفه به روایتهای نادر تمایل یافته، تفاخر ورزیدند، و به چیزهای بی ارزش می بالیدند، مسائل مهم را رها کردند و مسائل فرعی را مورد توجه قرار دادند.

هنگامی که عباسیان، مردم کوفه را مقدم داشتند، کوفیان خود را بزرگ شمردند، و خواستند با اهل بصره رقابت کرده، تفاخر ورزند، لذا میان دو شهر مجادله‌هایی در زمینه بسیاری از مسائل نحو، ادبیات و لغت در گرفت، در ابتدا علم لغت مشترک و آمیخته بود، سپس از یکدیگر جدا و شاخه شاخه شد و علوم متعددی پدید آمد که هر کدام مستقل از دیگری بود مانند علم نحو، صرف، لغت، معانی، بیان اشتقاق، عروض، قافیه، اخبار و ضرب‌المثلهای عرب، جدل و جز آنها، گاهی نیز بدان علم ادب می گویند و هر یک از آنها تاریخ و سرگذشتی دارد.^۲

۱- مزهر؛ ج ۲، ص ۲۰۲.

۲- تاریخ تمدن اسلامی، ج ۳، ص ۷۷-۸۰-م.

اینک در ذیل اسامی گروهی از کوفیان را که در علم لغت درخشیدند و در این زمینه تألیفاتی دارند ذکر می‌کنیم. در نقل اسامی آنها بیشتر به این کتابها رجوع کردیم: طبقات اللغویین و الکوفیین تألیف ابی بکر زبیدی اشبیلی - چاپ لیدن - و بغیه الوعاة تألیف جلال الدین سیوطی، چاپ مصر و چه بسا جز اینها به فرهنگهای دیگر نیز مراجعه کرده‌ایم.

۱- حماد بن هرمل ابو لیلی، زبیدی وی را در طبقه اول لغت شناسان کوفه ذکر کرده است.

۲- ابو بلاد اعمی، زبیدی او را نیز در طبقه اول لغت شناسان بر شمرده است.

۳- مفضل بن محمد بن یعلی بن سالم ضبی، کنیه‌اش ابو عباس بود. او کتاب المفضلیات (نسخه چاپی) را برای مهدی عباسی تألیف کرد و سرانجام در سال ۱۶۸ (ق. ه. ق) جان سپرد.

۴- ابو محمد عبدالله بن سعید بن ابان بن سعید بن عاص اموی، ابو عبید از او روایت کرده است.

۵- خالد بن کلثوم کلبی، او دارای تألیفاتی از جمله اشعار قبایل است، زبیدی او را در طبقه دوم ذکر کرده است.

۶- محمد بن عبدالاعلی بن کناسه، زبیدی او را در طبقه دوم آورده است، وی در سال ۲۰۷ (ق. ه. ق) در کوفه وفات یافت.

۷- ابو عمرو شیبانی نامش اسحاق بن مرار بود و در مناطقی از قبیله شیبان کوفه آموزش می‌داد لذا به آن قبیله منسوب شد، او دارای فرزندان و نوادگانی بود که کتابهایش را ذکر می‌کردند، و به گفته یکی از فرزندانش ابان اشعار هشتاد و اندی قبیله را گرد آورد، و هرگاه اشعار قبیله‌ای را گردآوری و به مردم عرضه می‌کرد، کتابی می‌نوشت و آن را در مسجد کوفه قرار می‌داد. وی بیش از یکصد سال زندگی کرد و سرانجام در سال ۲۰۶ (ق. ه. ق) از دنیا رفت.

۸- علی بن حازم لحيانی غلام کسائی با علمای فصیح عرب دیدار کرد و ابو عبید قاسم بن سلام این علم را از او فرا گرفت.

۹- ابو عبدالله محمد بن زیاد اعرابی غلام عباس بن محمد بن علی بن عباس بود، او و

- برادرش در سال ۲۳۱ (ه.ق) وفات یافتند.
- ۱۰- ابو توبه زیاده بن زیاد. ثعلب از او روایت می‌کرد و زبیدی نام آنها را در طبقه دوم آورده است و ابو توبه غلام عمر بن سعد بن مسلم بود.
- ۱۱- محمد بن حبیب بن امیه ابو جعفر، وی از ابن اعرابی و قطرب و ابی عبیده روایت می‌کرد- و ذکر او در فصل نحویان گذشت -.
- ۱۲- ابو عبید قاسم بن سلام خزاعی، در سال ۲۲۴ (ه.ق) و در سن ۷۳ سالگی در مکه درگذشت.
- ۱۳- ابو یوسف یعقوب بن اسحاق سکیت، در سال ۲۴۴ (ه.ق) متوکل او را به جرم تشیع کشت، پیش از این نامش را ذکر کردیم.
- ۱۴- عمرو بن ابی عمرو شیبانی، زبیدی او را در طبقه سوم به شمار آورده است و در سال ۲۳۱ (ه.ق) جان سپرد.
- ۱۵- ابو جعفر احمد بن عبید بن ناصح، معروف به ابی عصیده از هم‌پیمانان بنی هاشم او در سال ۲۷۳ (ه.ق) و به قولی در سال ۲۷۸ (ه.ق) وفات یافت.
- ۱۶- ابو موسی هارون بن حارث سامری، زبیدی نام او را ذکر کرده است.
- ۱۷- ابو محمد ثابت بن ابی ثابت از یاران ابی عبید قاسم بن سلام، او از بزرگان کوفه بود و با عربهای فصیح ملاقات کرده بود، زبیدی و ابن ندیم در فهرستش نام او را ذکر کرده‌اند.
- ۱۸- علی بن عبدالله بن سنان تمیمی طوسی، وی از آگاهترین یاران ابی عبید بود.
- ۱۹- ابو عبدالرحمن احمد بن سهل، زبیدی نام او را بیان کرده است.
- ۲۰- احمد بن عاصم، زبیدی نام او را ذکر کرده است.
- ۲۱- علی بن ثابت بن ابی ثابت، زبیدی نامش را بیان کرده است.
- ۲۲- نصر بن داود صاغانی ابو منصور، زبیدی از او نام برده است.
- ۲۳- محمد بن وهب مشعری، زبیدی از او یاد کرده است.
- ۲۴- محمد بن عبدالخالق بن محمد نیشابوری، زبیدی نامش را ذکر کرده است.
- ۲۵- احمد بن یوسف ثعلبی، زبیدی از وی یاد کرده است.

۵۴۲ / تاریخ کوفه

- ۲۶- احمد بن قاسم، زبیدی از وی نام برده است.
- ۲۷- ابراهیم بن عبدالعزیز بن عبدالرحمن بغوی و برادرش.
- ۲۸- علی بن عبدالعزیز بن عبدالرحمن، زبیدی اسامی آن دو را ذکر کرده است.
- ۲۹- احمد بن یحیی ثعلب در سال ۲۹۱ (ه.ق) در گذشت، و در مبحث نحویان نامش ذکر شد.
- ۳۰- محمد بن حسن بن دینار ابو عباس احوال زبیدی در طبقه مبرد و ثعلب از او یاد کرده است.
- ۳۱- بندار بن عبدالحمید ابو عمر اصفهانی، او ۷۰ قصیده حفظ کرده بود که هر قصیده با جمله (بانت سعاد) آغاز می شد، او در دوران متوکل عباسی می زیست.
- ۳۲- قاسم بن بشار انباری پدر ابوبکر محمد متوفای سال ۳۲۷ (ه.ق) زبیدی نامش را ذکر کرده است.
- ۳۳- عبدالله بن رستم مستملی یعقوب بن سکیت، نام او را زبیدی در طبقه چهارم آورده است.
- ۳۴- داود بن محمد بن صالح، ابو فوارس مروزی، در سال ۲۸۳ (ه.ق) در مصر جان سپرد.
- ۳۵- محمد بن عبدالواحد ابو عمرو زاهد غلام ثعلب در سال ۳۴۵ (ه.ق) درگذشت.
- ۳۶- محمد بن حسن بن یعقوب بن حسن، کنیه اش ابوبکر عطار مقری بود. وی در سال ۲۶۵ (ه.ق) به دنیا آمد، علم لغت را از ثعلب فراگرفت و در هشتم ربیع الآخر سال ۲۵۳ (ه.ق) و به قولی ۳۵۵ (ه.ق) وفات یافت.
- ۳۷- حسین بن احمد فرازی ابو عبدالله، زبیدی نام او را ذکر کرده است.
- ۳۸- خشاف کوفی صاحب کتاب لغت در سال ۱۷۵ (ه.ق) درگذشت.
- ۳۹- محمد بن هییره اسدی، ابو سعید معروف به صعودا، نامش در مبحث نحویان ذکر شد.
- ۴۰- ابان بن تغلب بن رباح جریری، کنیه اش ابو سعید بکری و غلام بنی جریر بن عباد بود.

زبان شناسان کوفه / ۵۴۳

کتاب غریب القرآن و جز آن از اوست. وی در سال ۱۴۱ (ه.ق) وفات یافت، و پیش از این نامش ذکر شد.

۴۱- حسن بن داود بن حسن بن عون نقار، او کتاب اللغه فی مخارج الحروف را تألیف کرد و سرانجام در سال ۳۵۲ (ه.ق) درگذشت، در مبحث نحویان از او یاد شد.

۴۲- داود بن هیثم بن اسحاق بن بهلول، کنیه او ابو سعد تنوخی انباری کوفی بود و در سال ۳۱۶ (ه.ق) در انبار جان سپرد، نام او بیان شد.

۴۳- علی بن حمزه معروف به کسایی، کنیه اش ابوالحسن و غلام خاندان اسد بود و در سال ۱۸۹ (ه.ق) درگذشت. نامش ذکر شد.

۴۴- علی بن محمد بن عبید بن زبیر اسدی معروف به ابن کوفی، وی کتاب الفرائد والقلائد فی اللغه را تألیف کرد و در سال ۳۴۸ (ه.ق) از دنیا رفت.

۴۵- عمر بن ابراهیم بن محمد علوی زیدی از بزرگان علم لغت بود وی در سال ۴۴۲ (ه.ق) متولد شد و در سال ۵۳۹ (ه.ق) وفات یافت. در گذشته از او یاد شد.

۴۶- مفضل بن سلمه بن عاصم، ابو طالب، او کتاب البارع فی اللغه را نوشت و در حدود سال ۲۵۰ (ه.ق) درگذشت.

۴۷- احمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن داود بن حمدون ندیم، ابو عبدالله، استاد ابی عباس ثعلب و از نزدیکان و دوستان متوکل بود، شیخ در فهرست و نجاشی در رجالش نام او را ذکر کرده‌اند، وی گوید: او استاد و بزرگ لغویان بود که در قرن سوم (ه.ق) می‌زیست.

۴۸- محمد بن احمد بن ابراهیم معروف به صابونی، از یاران حضرت علی الهادی (ع) بود و کتاب المفاخر فی اللغه از اوست، وی در سال ۳۰۰ (ه.ق) درگذشت.

شاعران کوفه

کوفه - بویژه در عصر امویان - کانون و مرکز علم و ادب و محل ملاقات دانشمندان، ادیبان و شاعران بود. آنها در مسجد یا سایر اجتماعات عمومی و انجمنها و مجالس تفاخر، مناظره، مجادله و رقابت و شعر خوانی ازدحام می‌کردند. بزرگان کوفه نیز به این منظور به حومه کوفه می‌رفتند زیرا عربهای آواره بیابانشین در حومه کوفه زندگی می‌کردند و از قبيله‌هایی بودند که پس از ظهور اسلام به آن جا کوچ کردند.

کوفه و حومه آن مانند بازار عکاظ در عصر جاهلیت و بازار مرید در بصره بود که این بازار به سوق ابل شهرت داشت، سپس به صورت محله بزرگی درآمد و مردم در آن جا اقامت کردند، در آن جا مجالسی به منظور تفاخر شاعران و محافلی برای خطیبان تشکیل دادند که ادیبان از راههای دور برای سرودن شعر و داوری به آن جا می‌رفتند، در کوفه نیز مانند آن دو محل جلساتی برای شعر خوانی و تفاخر و محافل علم و ادب نیز برای شاعران بزرگ و برجسته تشکیل می‌شد.

اشعار کوفه از بصره بیشتر بود، مختار بن ابی عبید ثقفی در خلال جنگهایش در عراق به اشعاری دست یافت که زیر کاخ سفید کوفه پنهان شده بود و نشانه اهتمام و توجه کوفیان به شعر بود.^۱ ولی بیشتر آنها ساختگی و منسوب به کسانی بود که آنها را سروده بودند.^۲ و هیچ شاعر یا خطیبی در سراسر سرزمین عرب نبود مگر این که به بصره و کوفه آمده بود و جمعیت بسیاری آن جا ازدحام کردند و راویان، ادیبان و جز آنان در کوفه ظهور کردند.

از آن جایی که کلام شاعر در دل‌های خاندانش به عنوان سخنگوی آنان، تاثیر داشت، لذا نفوذ و قدرت یافتند و به خلفا و فرمانروایان نزدیک شدند. و خلیفه مدح و ستایش

۱- برگرفته از کتاب خصائص ابن جنی (نسخه خطی). - م.

۲- کتاب مزهر سیوطی، ج ۲، ص ۲۰۶-۲۰۸ - م.

شاعر از وی را نشانه رضایت و خشنودی قبیله شاعر از کارهای خود قلمداد می‌کرد زیرا او سخنگوی آنها بود و قبیله نیز قدردانی خلیفه از شاعر را احترام از خود می‌دانست. شاعران نیز مانند سایر مسلمانان دارای حقوقی بودند و شاعران جز جلب رضایت خلفا و امیران چاره‌ای نداشتند، زیرا می‌ترسیدند که عطایای آنها قطع شود، تا چه رسد به جوایزی که در صورت جلب رضایت کامل آنها بدان امید داشتند.

برخی از پادشاهان و امیران به علم و ادب علاقه زیادی داشتند مانند معاویه، عبدالملک و هشام. آنها به ویژه عبدالملک به ادیبان عنایت و توجه داشتند. و ادبیات تنها در سایه پادشاهان و امیران ادب دوست رشد و ثمر داشت. بنابراین شگفت‌آور نیست که بیشتر سخنان مردم در مجالس و محافل، به زبان شعر و سروده بهترین شاعران باشد. در کوفه، عربها با سایر ملت‌های متمدن ارتباط داشتند، مسلمانان در آن جا به گردآوری اخبار اشعار و ضرب‌المثل‌های عرب اشتغال داشتند. در کوفه ادبیات زبان عرب به وجود آمد و محافل ادبی گسترش یافت و این از جمله علت‌های ظهور شعر در کوفه بود، لذا تعجبی ندارد که شعرا و ادیبانی در کوفه پا به عرصه نهند، چه بسا شعرای سیاسی بیشتر از شعرای سایر طبقات بودند، زیرا کمتر شاعری بود که یکی از گروه‌های مشهور آن زمان را یاد نکند، بویژه کوفه که بیشتر آنها از ابتد پیرو حضرت علی(ع) بودند، در آن جا برخی از یاران علویان یا هاشمیان و از یاران امویان و خوارج و خاندان زبیر و جز آنان اقامت داشتند.

شعرا در روزگار خلفا و فرمانروایان اموی این گونه رفتار می‌کردند، اما در دوران عباسی هدف اصلی از نزدیک کردن شعرا میل و رغبت خلفا و حاکمان به علم ادب بود و بسیاری از اوقات مجالس شعرا برای یک منظور ادبی تشکیل می‌شد مانند توصیف منظره یا شمشیری چنان که هادی انجام داد هنگامی که شاعران را فرا خواند و به آنها گفت تا شمشیری را که مهدی به او بخشیده و همان شمشیر معدی کرب بود را توصیف کنند، آن گاه شمشیر را پیش روی خود نهاد، و به شعرا گفت: این شمشیر را توصیف

کنید، ابن یامین مصری^۱ اشعاری سرود و جایزه را از آن خود کرد. اینک در ذیل اسامی گروهی از شاعران را که در کوفه ظهور کردند ذکر می‌کنیم و در نقل اسامی آنها بیشتر به این کتابها رجوع کردیم: المؤلف و المختلف تألیف ابی القاسم حسن بن بشر آمدی متوفای سال ۳۷۰ (ه.ق) - چاپ قاهره - معجم الشعراء ابی عبیدالله محمد بن عمران مرزبانی در گذشته به سال ۳۷۴ (ه.ق) - چاپ قاهره - کتاب الشعر والشعرا نگارش ابی محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری متوفای سال ۲۷۶ (ه.ق) - چاپ مصر - فهرست ابن الندیم - چاپ مصر - و (بقية الوعاة) تألیف جلال الدین سیوطی - چاپ مصر - .

۱ - منازل بن اعراف، برادر فرعان - در کوفه اقامت داشت، او در چند بیت شعر از پسرش شکایت می‌کند.

با این که در خود عیب و نقصی سراغ ندارم ولی پسر من نسبت به من ستم و نافرمانی روا می‌دارد در حالی که استخوانهایم خمیده شده است.^۲

۲ - مرداس بن خدام یا حزام، مقیم کوفه بود و با زنی ثروتمند از اهالی ری به نام دختکا ازدواج کرد، مرداس درباره او اشعاری سرود.

۳ - عجرد: او یکی از فرزندان جندل بن نهشل بن دارم بود و در کوفه سکونت داشت و این اشعار از او نقل شده است،

به او گفتم ولی او بعضی از کارهای مرا انکار کرد آیا بردگان قبیله تمیمی را نمی‌شناسی^۳. آنها و خانه‌هایشان در روز تاریک ظلم و ستم حکومت ستمگر را تحمل نمی‌کنند^۴.

۴ - عمر بن یزید بن هلال بن سعد بن عمرو بن سلامان نخعی، او در سرزنش ابراهیم بن اشتر این ابیات را سرود:

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۸۸ - م.
 ۲- تظلمنی مالی خلیج و عقیقنی علی حین کانت کالحنی عظامی
 ۳- فقلت له وانکر بعض شأنی ألم نعرف رقاب بنی تمیم
 ۴- رقاب لم تقر بیوم خسف وایبات علی الملک المشوم

- گلۀ مرا به ابا نعمان برسان و به او بگو آیا این گلۀ را از من می‌پذیری^۱.
- ۵- عمرو بن حسن اباضی از غلامان یکی از شعرای خوارج بود. وی در رثای اباضیه قصیده‌ای طولانی سرود:
- جوانانی که خودشان را وقف شمشیر و نیزه تیز کرده بودند^۲.
- ۶- عمیر بن ضابی بن حرث برجمی، او و پدرش در کوفه اقامت کردند، عثمان بن عفان، او را به جرم بدگویی از قبیله‌ای از انصار زندانی کرد و او در زندان جان سپرد.
- ۷- عمارة بن عقبه بن ابی معیط بن ابی عمرو بن امیة بن عبد شمس، وی از جمله کسانی است که در سوک عثمان بن عفان شعر سرود.
- ۸- عقاب بن قیس طائی درباره بنی اسد اشعار می‌سرود:
- بیا بید دادخواهی کنیم که آیا گورخران فقعیس به مجد و عظمت نزدیکترند یا خاندان حاتم^۳.
- ۹- عتاب بن عبدالله بن عنبسة بن سعید بن عاص بن امیة بن عبد شمس، وی در دوران خلافت مهدی عباسی می‌زیست.
- ۱۰- عینة بن اسماء بن خارجه بن حصن بن حذیفة بن بدرقراری و برادرش اشخاصی شریف و بزرگوار بودند.
- ۱۱- مالک بن اسماء بن خارجه، کنیه او ابوالحسن بود و مادرش ام ولد و صفیه نام داشت، او دارای اشعار بسیاری است. وی و پدرش از بزرگان اهل کوفه بودند، حجاج با هند دختر اسماء و خواهر مالک ازدواج کرد و حجاج سرگذشتی با او داشت، مالک اهل غزل و خوش ذوق بود، وی به حکومت خوارزم منصوب شد.
- ۱۲- علی بن ادیم بزاز، در اوایل حکومت عباسیان می‌زیست، و دلباخته کنیزی به نامه منهل شد و با او داستانی داشت.
- ۱۳- علی بن خلیل مولای یزید بن مزید شیبانی، کنیه او ابوالحسن و یکی از شاعران

۱- ابلیغ لدیک ابا النعمان معتبة فهل لدیک لمن یرجوک معتتب

۲- فی فتیه شرطوا نفوسهم للشمسرفیه والقنا السمر

۳- تعالوا أفاضیکم أ أعیار فقعیس إلى المجد ادنی ام عشیره حاتم

و افراد با ذوق کوفه بود، رشید عباسی در جست و جوی او و زنادقه بود، سپس به منظور یافتن او به رقه رفت، وی مدت طولانی شهرت یافت، در آن زمان پیر فرتوتی بود و قصیده‌ای برای رشید سرود رشید نیز به او امان داد و ۵۰۰۰ درهم به وی بخشید.

۱۴ - علی بن حمزه کسایی ابوالحسن، وی پیشوای کوفیان در علم نحو بود، پیش از این نام او را در بحث نحویان ذکر کردیم.

۱۵ - فضالة بن شریک بن سلمان بن خویلد بن سلمة بن عامر موقد بن نمیر بن اسامة بن والبة بن حرث بن ثعلبة بن دودان بن اسد، شعر او حجت است وی هنگام مرگ یزید بن معاویه این اشعار را سرود:

اگر تو شاهد گریه هند و رمله بودی که چگونه به گونه‌های خود می‌زدند با زن داغ‌دیده‌ای همدردی می‌کردی که روزگار تنها فرزندش را از او گرفت^۱.

۱۶ - فضل بن عباس بن جعفر بن محمد بن اشعث خزاعی، وی اشعار بسیاری دارد، او حاکم بلخ و طخارستان بود و به کابل یورش برد و در آن شهر، آثار نیکویی از وی برجای مانده است. دعبل خزاعی، چکامه‌های زیادی درباره حضرت ابوالفضل (ع) سروده است.

۱۷ - فضل بن جعفر ابو علی بصیر بن فضل بن یونس کاتب انباری، خاستگاه آنها انبار بود، سپس به کوفه رفتند و در نخع ساکن شدند و به سبب تیزهوشی و فراستش به او لقب بصیر دادند، فضل نابینا بود و در سال ۲۵۱ (ه. ق) در سامرا درگذشت.

۱۸ - فائد بن حبیب بن کمیت بن ثعلبة بن نوفل بن نضلة بن اشتر بن جخوان بن فقعیس اسدی، مسلمان مشهوری بود.

۱۹ - قعقاع بن شور ربعی ذهلی، برخی از کوفیان این شعر را درباره وی سرودند:
من همنشین قعقاع بن شور بودم و هیچ یک از همنشینان وی تیره بخت نشد^۲.

۲۰ - قحیف عقیلی بن حمیر بن سلیم ندی بن عبدالله بن عوف بن حزن بن خفاجه و

۱- وانک لو شهدت بکاء هند ورملة إذ تصکان الخدودا

رأمت بکل معولة ثکول أباد الدهر واحدها الفقیدا

۲- وکنت جلیس قعقاع بن شور ولا یشقی بقعقاع جلیس

شاعران کوفه / ۵۴۹

نامش معاویه بن عمرو بن عقیل بود و برای حکومت عباسیان شاعری بزرگ و گرانمایه بود. او درباره آشوبی که هنگام قتل ولید بن یزید رخ داد، قصیده‌ای سرود.

۲۱- قاسم بن احمد کاتب، کنیه‌اش ابوالحسن بود و عبیدالله بن عبدالله بن طاهر نامه‌ای به او نوشت و نسبت به وی اظهار محبت کرد. شعر ذیل از اوست:

من تو را دوست دارم ولی گرفتارم اگر می‌توانستم برای بزرگداشت حق دوستی خدمت می‌رسیدم^۱.

۲۲- کندی بن هذیم طائی، این شعر را سرود:

ای سواره! اگر خواستی خبر بده به همه افراد خاندان قبطی و خضف که رابطه دوستی میان ما را قطع نکنید و اگر اعراض کنید در این صورت نیز به عدالت رفتار کرده‌اید^۲.

۲۳- مالک بن شرعی سکونی، دعبل از او یاد کرد و گفت او اشعار بسیاری سروده است.

۲۴- مالک بن ابی حبال اسدی از دلاوران کوفه بود. وی در یکی از مناطق کوفه علیه حجاج قیام کرد. سرانجام حجاج او را اسیر کرد و کشت.

۲۵- منذر بن طفیل ربعی مرثدی چنین سرود:

در برابر پیشامدهای ناگوار روزگار من از خاندان عجل و سعد بن مالک حمایت می‌کنم^۳.

۲۶- منذر بن ضحرا بیدی گوید:

هرگاه روزی در مجلس عبدی با یکدیگر روبه‌رو شوند هر یک از آنها شخص پست و فرومایه‌ای را مقابل خود می‌یابد و اگر از او سؤال شود که پدر کدام یک از مردم از همه

۱- محبک شاک ولو یستطیع أتاک لاعظام حق الصدیق

۲- آیا راکباً إما عرضت فبلغن بنی قبطی کلهم و بنی خضف

فلا تقطعوا حبل المودة بیننا وصدوا وانتم ان صدتم علی النصف

۳- کفیت بنی عجل و سعد بن مالک من الدهر یوماً کاسف الوجه اقتما

پست‌تر است آن کسی که تواز او سؤال می‌کنی به عبدی اشاره می‌کند^۱.

۲۷- مغیره بن عبدالله بن اسود بن وهب او از خاندان ناعج بن عمرو بن اسد بود.

وی کنیه اش ابا معروض و یکی از شاعران و افراد شوخ طبع کوفه بود. مغیره در بدگویی عبدالملک و در سوک مصعب بن زبیر اشعاری سرود.

۲۸- منظور بن سحیم فقعی شاعری اسلامی بود. او در شعری حماسی چنین

می‌سراید:

به سبب این پذیرایی اهل منزل را سرزنش نمی‌کنم به خوراک آنها می‌گیرم و دیگران را به گریه و ا می‌دارم^۲.

۲۹- مسعود بن علیة شاعری اسلامی بود، دعبل درباره او گفت: وی شاعر نیکوکاری

بود.

۳۰- معاذ بن مسلم هراء نحوی، بنیانگذار علم صرف، از یاران امام صادق(ع) و

دوست کمیت بن زید اسدی بود که در مبحث نحویان نامش ذکر شد.

۳۱- مفضل بن قدامه، بنا به نقل دعبل او هنگام بیعت با زبیر این شعر را سرود:

ابن مطیع مرا به بیعت با زبیر فرا خواند من برای بیعتی نزد او رفتم که قلبم بدان آگاهی

نداشت^۳.

۳۲- مؤمل بن امیل محاربی، یکی از فرزندان جسربن محارب بود، به او بارد نیز

می‌گفتند، مؤمل اشعاری در مدح مهدی عباسی در زمان حکومت پدرش سرود و او با منصور داستان معروفی دارد و در حدود ۱۹۰(ه.ق) از دنیا رفت.

۳۳- معذل بن غیلان بن حکم بن اعین عبدی از خاندان عبدالقیس و کنیه اش ابو احمد

فقیه بود. عبدالصمد شاعر فرزند معذل و کنیه او ابا عمر بود. معذل دارای یازده پسر بود که همه آنها ادیب و شاعر بودند، معذل اهل کوفه بود و به همراه عیسی بن جعفر بن

۱- اذا المجلس العبدی يوماً تقابلوا رأی کلهم وجهاً لئیماً یقابله

و ان سبیل أی الناس الأم والدأ اشاروالی العبدی من انت سائله

۲- ولست بهاج فی القرى اهل منزل علی زادهم ابکی و ابکی البوا کیا

۳- دما ابن مطیع للبیاع فجئته الی بیعة قلبی لها غیر عارف

منصور به بصره رفت و با فرزندانش در آن جا اقامت گزید.

۳۴ - معن بن زائده بن عبدالله شیبانی، کنیه اش ابو ولید بود و از مشهورترین سخاوتمندان و دلاوران عرب به شمار می‌رود. وی دوران امویان و عباسیان را درک کرد، منصور او را به زمامداری سجستان منصوب کرد. او مدتی در آن دیار اقامت کرد تا این که در سال ۱۵۱ (ه.ق) به نیرنگ کشته شد.

۳۵ - معدان بن جواس کندی سکونی، او با قبیله ربیعه هم پیمان بود و دوران جاهلیت و اسلام را درک کرده بود، معدان مسیحی و مقیم کوفه بود و در زمان حکومت عمر بن خطاب اسلام آورد، زبیر بن عوام سرپرستی او را عهده دار شد. لذا معدان او را در اشعارش ستود.

۳۶ - متوکل لیثی بن عبدالله بن نهشل بن وهب بن عمرو بن لقیط بن یعمر بن عوف بن عامر بن لیث بن بکر بن عبد مناة بن کنانه، کنیه اش ابا جهمه بود و در دوران معاویه بن ابی سفیان می‌زیست. این اشعار از اوست.

از اخلاق ناپسندی نهی نکن در حالی که خودت مرتکب آن می‌شوی انجام دادن اینها ننگ بزرگی برای توست گاهی شخص کم همت بسیار پیمان شکنی می‌کند و گاهی شخصی فقیر، ولی سخاوتمند است^۱.

۳۷ - محمد بن عمرو بن ولید بن عقبه بن ابی معیط معروف به ذی شامه و ابن ابی قتیفه، عبدالملک او را به حکومت کوفه گمارد، نامش در مبحث زمامداران ذکر شد.

۳۸ - محمد بن عبیدالله ابو بکر عرزمی از سرزمین یمن و حضرموت بود، او در کوفه اقامت گزید و اوایل حکومت عباسیان را درک کرد و بیشتر اشعارش درباره آداب و ضرب‌المثلها بود.

۳۹ - محمد علی مامونی، او از حسن بن رجاء بن ابی ضحاک بسیار بدگویی می‌کرد.

۴۰ - محمد بن جمیل کاتب تمیمی مولای نبی تمیم از مدیحه سرایان ابی غانم امیر حمید بن عبدالحمید طوسی بود،

۱ - لاتنه عن خلق و تأتی مثله عاد علیک إذا فعلت عظیم
قد یكثر النکت المقصر همّه و یقل مال المرء و هو کریم

- ۴۱ - محمد بن ابی حارث، دعبل گوید وی دارای اشعار زیبا و دلپذیر بسیاری بود.
- ۴۲ - محمد بن عبدالله بن حسین بن عبدالله بن اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب (ع)، کنیه او ابو طالب جعفری بود، او شاعری بود که اشعار اندکی سروده بود و در کوفه اقامت داشت، هنگامی که میان طالبیان و عباسیان در کوفه درگیری روی داد و طالبیان تحت تعقیب قرار گرفتند، ابو طالب این ابیات را سرود:
- ای پسر عموهای ما از روی بی خردی ما را نکوهش نکنید زیرا کسانی که پس از ما می آیند علیه شما شورش می کنند اگر شما دست از ظلم و ستم علیه ما بردارید از فرمانبرداری شما از ما بهره زیادی نصیب شما خواهد شد. اگر ما را خوار و زبون کنید شیرهایی را تحریک می کنید که مرگ را مانند جویبار می بینند^۱.
- ۴۳ - محمد بن نوفل تیمی عامری، از فرزندان حارث بن تیم بود. او قصیده طولانی دارد که در آن یحیی بن عمر علوی را هنگام قیامش در کوفه مورد سرزنش و بدگویی قرار داد. ابتدای قصیده وی چنین است:
- از یحیی طالبی و مرگش و خود فریبی او در این زندگانی بی ارزش در شگفتم^۲.
- ۴۴ - محمد بن دقیقی به او احمد نیز می گفتند، کنیه اش ابو جعفر و شاعری بد زبان بود. وی دارای قصیده ای است که آن را السنیه نامید و آن را در قالب مثنوی سرود و در آن از تمام رؤسای حکومت در زمان متوکل عباسی که اهل سامرا و بغداد بودند یاد کرد و سخنان ناشایستی به آنها نسبت داد. پدرش دقیقی نیز شاعر بود.
- ۴۵ - مکاء بن همیم ربعی سلامی، این اشعار را سرود:
- من مردی از قبیله بنی شیبان هستم که این قبیله ها پدر و مادرم را که از آنها هستند می شناسند هرگاه من شراب نوشیدم، قوم مرا نپذیرفتند در حالی که نشانه خشم در من

۱- بنی عمنا لا تذرنا سفاهة
وان ترفعوا عننا یدالظلم تجتنوا
وان ترکبونا بالمذلة تبعثوا
۲- عجب لیحیی الطالبي وحینه
و تعیریه بالقس عند فسا العمر
فینهض فی عصیانکم من تأخرا
لطاعتکم منّا نصیباً موفرا
لیوثاً تری ورد الهمیة اغدرا

پدیدار می شود^۱.

۴۶- مستهل بن کمیت بن زید شاعر اسدی، وی نزد ابی عباس سفاح در انبار رفت، در آن شهر نگهبان شب او را دستگیر و زندانی کرد، مستهل نیز نامه‌ای به ابی عباس نوشت:

اگر ما زمانی از دشمن شما و خودتان می‌ترسیدیم ولی مصیبت از بین رفتنی است^۲.
ابی عباس دستور داد او را آزاد کنند و جایزه بسیار خوبی به او داد، پس از آن مستهل نزد منصور رفت و با او گفت‌وگویی داشت.

۴۷- مطیع بن ایاس کنانی از خاندان لیث بن بکر و کنیه‌اش ابا مسلم بود. وی از افراد با ذوق و شوخ طبع کوفه بود، وی زیبا رو و در شمار یاران منصور بود، سپس به خدمت فرزندش جعفر درآمد.

۴۸- مرزوق غلام عمر بن سماک بن حصین اسدی، او سیاهپوست، زشت و کوتاه قد بود و حکومت عباسیان را درک کرد، او درباره مهدی قصیده‌ای سروده که ابتدای آن چنین است:

اشتیاق و ادب شایسته‌تو ست ولی خوشی و شادمانی در دل تو مرده است^۳.

۴۹- هذیل بن عبدالله بن سالم - به قولی سلیم - فرزند هلال بن طرق بن زبینه بن عصم بن زبینه بن هلال اشجعی یکی از شاعران و افراد شوخ طبع کوفه بود. هذیل قاضیان کوفه، عبدالملک بن عمیر، شعبی و ابن ابی لیلی را مورد سرزنش و بدگویی قرار داد. او در دوران قضاوت شعبی اشعاری درباره وی سرود که ابتدای آن چنین است:

شعبی شیفته او شد هنگامی که چشمش به او افتاد^۴

۵۰- ابو عمران ضریر یحیی بن سعید هم پیمان خاندان طلحة بن عبیدالله تمیمی

۱- انی امرؤ من بنی شیبان قد علمت هذی القبائل امی منهنم وابی

انی اذا ما شربت الخمر ینکرنی قومی و تعرف منی آیة الغضب

۲- اذا نحن خفنا فی زمان عدوکم و خفناکم ان البلاء لراکد

۳- دعاک الشوق و الادب و مات بقلبک الطرب

۴- فتن الشعبی لما رفع الطرف الیهما

اشعار زیر را سرود:

اگر من به عنوان پاداش کسی را مدح و ستایش نکنم و شخص پلید، بخیل و مذمومی را نکوهش نکنم پس چگونه خوبی و بدی را از یکدیگر تشخیص بدهم در حالی که خداوند، گوش و دهان برای من آفرید^۱.

۵۱- یحیی بن زیاد بن عبیدالله بن عبدالله بن عبدالمدان، ابوالفضل بن خال ابی العباس سفاح او ادیب، خوش ذوق، شوخ طبع و خوش گذران بود، یحیی دوست مطیع بن ایاس و حماد عجرد بود و چنین سرود:

هنگامی که دیدم پیری در فرق سرم پدیدار شد به او خوش آمد گفتم^۲.

۵۲- یحیی بن بلال عبدی ابو محمد بحرانی کوفی در همدان اقامت گزید، او شخص نیکوکاری بود و در مدح رشید اشعار خوبی سرود. او این گونه می سراید:
مرگ، بهتر از زندگانی بی ارزش است و خودداری بهتر از بخششی است که موجب آزار و اذیت شود یا ثروتمدن زندگی کن یا فقیری که در آرزوی بخششی است و گرنه حاجت خود را از خداوند بخواه و صبر و شکیبایی پیشه کن^۳.

۵۳- یحیی بن ابی خصیب ماجن در دوران حکومت معتضد عباسی زندگی می کرد. او قصیده ای طولانی دارد که در آن همنشینی خود را با زنی که در مسیر کوفه ملاقات کرده بود، آورده است. ابتدای آن چنین است:

ای ابا حسن من داستانی می دانم و اگر مطالب شگفت انگیز آن نبود به درازا نمی کشید^۴.

۵۴- یوسف بن لقوه کاتب، فضل بن سهل او را بر سایر نویسندگان ترجیح می داد و از او تعریف می کرد. او دارای قصیده حرفیه طولانی است که در پایان آن چنین می سراید:

۱- اذا انالتم اثن بخیر مجازیا ولم اذمم الرجس البخیل المذمما
فقیم عرفتم الخیر والشر باسمة و شق لی لله المسامع والفما
۲- ولما رایت الشیب حل بیاضه بمفرق رأسی قلت للشیب مرحبا
۳- وللموت خیر من حیاة زهیدة وللمنع خیر من عطاء مکدر
فغش مثریا او مکدیا من عطیة تمنی و إلا فاسأل الله واصبر
۴- ابا حسن ان لی قصة ولولا اعاجیبها لم تطل

پیشامدهای ناگوار و ناملایمات روزگار مرا متزلزل کرد و کسی را نمی‌یابم که مرا از روزگار حفظ کند در این روزگار، تنها گناه من این است که حسن(ع) و حسین(ع) را دوست دارم و علی(ع) پدر آنها را که از نظر پیشی جستن و نیکویی برترین مردم پس از پیامبر(ص) به شمار می‌رود بر دوستی و محبت آنها می‌میرم و زنده می‌شوم و بر هدایت آنها روز قیامت برانگیخته می‌شوم^۱.

۵۵- ابو سمال اسدی، اهل کوفه و محدث رشیدی بود. ما به نام او دست نیافتیم و او به کنیه‌اش معروف است

۵۶- ابو لفائف، اسم او را نیز نیافتیم و به کنیه‌اش شهرت دارد.

۵۷- محمد بن اشعث بن فجوة قرشی زهری، نویسنده و از جوانان و افراد خوش ذوق کوفه بود. وی زیبا رو بود شعر می‌سرود و با آواز می‌خواند، او با زرقاء کنیز ابن رامین مانوس بود و درباره او شعری سرود، ابن رامین مولای زرقاء، بزرگترین و محترمترین شخصیتی بود که در شهر کوفه اقامت داشت.

۵۸- ابو کلدۀ یشکری فرزند عبدالله منقذ بن حجر از خاندان یشکر بن بکر بن وائل و از شاعران حکومت امویان به شمار می‌رفت. وی از کسانی بود که همراه ابن اشعث قیام کرد و حجاج او را کشت، ابو کلدۀ دارای دیوان شعر است.

۵۹- قیس بن عمر بن مالک از خاندان حارث بن کلب و معروف به نجاشی بود، وی شخصی تبه‌کار و مسلمان سست عقیده‌ای بود و به علت شرابخواری در ماه رمضان امیر مؤمنان حضرت علی(ع) او و ابو سماک عدوی را هشتاد و هفت تازیانه زد. او همان کسی است که اشعاری در نکوهش مردم کوفه سرود:

هرگاه خداوند، سرزمینی را به وسیله ابرهای بارنده سیراب کند ولی اهل کوفه را

۱- ان صرف الزمان ضعضع رکنی
لیس ذنبی إلی الزمان سوی اذ
وعلیاً اباهما افضل الام
فعلی حبهام اموت واحیا
ما یری لی من الزمان مجیرا
نسی احبیت شبراً و شیبیراً
ة بعد النبی سبماً وخیراً
و علی هدیهم ألقى النشورا

سیراب نکند^۱.

۶۰- علی بن محمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین فرزند حضرت علی بن ابی طالب (ع) حمانی معروف به افوه بود. او می‌گفت: من، پدر و جدم تا ابوطالب شاعر هستیم متوکل عباسی از امام هادی (ع) پرسید: بزرگترین شاعر کیست؟ امام (ع) فرمود: حمانی، ناصر گوید: اگر خواندن شعر در نماز جایز باشد شعر حمانی شایسته قرائت است. وی در سال ۲۶۰ (ه.ق) جان سپرد.

۶۱- عبدالله بن محمد بن حرب بن خطاب خطابی، کنیه‌اش ابو محمد نحوی بود و پیش از این در مبحث نحویان نامش ذکر شد.

۶۲- اعشی ربیعه عبدالله بن خارجه از قبیله شیبان (ربیعه) طرفدار مروانیان بود و نسبت به بنی امیه تعصب شدیدی داشت و سرانجام در سال ۸۵ (ه.ق) درگذشت.

۶۳- عبدالله بن زبیر اسدی، وی به جز عبدالله بن زبیری است که در حجاز برای دعوت مردم قیام کرد. او شاعری بود که بسیار نکوهش می‌کرد و همه از آزارش بیم داشتند، عبدالله نسبت به بنی امیه تعصب می‌ورزید، سرانجام هنگامی که مصعب بن زبیر بر کوفه تسلط یافت، عبدالله با مصعب همراه شد. و زمانی که در سال ۷۱ (ه.ق) مصعب به قتل رسید عبدالله نابینا شد و در دوران خلافت عبدالملک درگذشت.

۶۴- حمزه بن بیض. او حنفی و از خاندان بکر بن وائل - ربیعه - واز اهالی کوفه بود، او مردی خوش گذران و شوخ طبع و پیوسته همراه خاندان مهلب و فرزندانش بود و در سال ۱۲۰ (ه.ق) جان سپرد.

۶۵- طرماح بن حکیم بن حکم از قبیله طی و از شعرا و سخن پردازان بزرگ مسلمان به شمار می‌رفت، او شاعری بود که بسیار نکوهش می‌کرد، وی در شام پرورش یافت و سپس به کوفه رفت. طرماح به مذهب خوارج و ازارقه اعتقاد داشت، او دوست کمیت بن زید و دارای دیوان شعر بود، بالاخره در سال ۱۰۰ (ه.ق) درگذشت.

۶۶- ابو عتاهیه، او غلام و نامش اسماعیل بن قاسم بن سوید بن کیسان بود. وی در

۱- اذا سقى الله ارضاً صوب غادية فلاسقى الله اهل الكوفة المطرا

شاعران کوفه / ۵۵۷

سال ۱۳۰ (ه.ق) در عین تمر متولد شد و در کوفه پرورش یافت. او کوزه می ساخت و آنها را در زنبیلی نهاده بر پشتش حمل می کرد. ابو عتاهیه در کوفه می گشت و آنها را می فروخت. او دیوان شعری دارد که در بیروت به چاپ رسیده است. و در سال ۲۱۱ (ه.ق) جان سپرد.

۶۷- دعبل خزاعی بن علی بن رزین، او عربی از اهالی یمن بود که نسبت به قحطانیه تعصب شدیدتری از نزاریه داشت خاستگاه او کوفه بود. دعبل به دعوت رشیدعباسی به بغداد رفت، بیشتر چکامه های او در باره خاندان پیامبر(ص) بود. او نسبت به حضرت علی(ع) و خاندانش تعصب شدیدی داشت، سرانجام در سال ۲۴۶ (ه.ق) وفات یافت. ۶۸- ابو دلامه اسدی، زندقه بن جون، به سبب منسوب بودن به فرزندش دلامه، به او ابو دلامه می گفتند، او متولد کوفه، سیاهپوست و غلام بنی اسد بود و در سال ۱۶۱ (ه.ق) از دنیا رفت.

۶۹- حماد عجرد بن عمر بن یونس، او نیز از موالی بشمار می رفت. حماد در کوفه پرورش یافت و با هر دو حکومت امویان و عباسیان معاصر بود، او شوخ طبع، خوش ذوق و خوش گذران بود، حماد در سال ۱۶۱ (ه.ق) در شیراز درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد.

۷۰- مطیع بن ایاس، او عربی تبار بود و نسبتش به کنانه باز می گردد، او با حکومت امویان و عباسیان معاصر بود، مطیع شخصی شوخ طبع، خوش گذران، خوش ذوق و در ملاحظت کم نظیر بود. وی در کوفه متولد شد و پرورش یافت و پیوسته همراه منصور بود. مهدی عباسی او را به سرپرستی جمع آوری صدقات منصوب کرد. سرانجام در سال ۱۶۶ (ه.ق) جان سپرد.

۷۱- حماد راویه، او حماد بن میسره و اهل دیلم بود و از موالی بنی بکر بن وائل به شمار می رفت، حماد در کوفه پرورش یافت و در مورد جنگها اشعار و اخبار عرب از همه مردم داناتر بود، وی در گردآوری اشعار تخصص داشت، و در سال ۱۵۶ (ه.ق) درگذشت.

۷۲- سلیمان بن سرد خزاعی، از صحابه مهاجر و افراد مقیم کوفه بود. وی همراه

حضرت علی(ع) در جنگهای جمل و صفین حضور یافت و در سال ۶۵ (ه.ق) همراه توابین کشته شد، نام او را در حادثه توابین ذکر کردیم.

۷۳- قاضی عبدالله بن شبرمه ضبی، ابن شهر آشوب او را در زمره شاعران پرهیزکار خاندان پیامبر(ص) و از یاران امام زین العابدین(ع) بر شمرده است. وی در سال ۱۴۴ (ه.ق) درگذشت، در مبحث قاضیان از وی یاد شده.

۷۴- محمد بن غالب بن هذیل، کنیه اش ابی هذیل بود. شیخ طوسی (ره) در کتاب رجالش او را از یاران امام صادق(ع) به شمار آورده و به شاعر بودن وی تصریح کرده است. ابن شهر آشوب، او را با شاعران اهل بیت(ع) ذکر کرده است. وی در قرن دوم (ه.ق) جان سپرد.

۷۵- شریک بن عبدالله قاضی نخعی، مرزبانی او را از شاعران شیعه به حساب آورده و داستانی درباره او و مهدی عباسی نقل کرده که دلیل تشیع اوست، وی در سال ۱۷۷ (ه.ق) در کوفه وفات یافت و در مبحث قاضیان ذکر او گذشت.

۷۶- علی بن حمزه کسایی نحوی، ابن ندیم در فهرست گوید: او شاعری بود که اشعار اندکی سروده بود، سرانجام در سال ۱۷۹ (ه.ق) از دنیا رفت، در مبحث نحویان و لغویان از او یاد کردیم.

۷۷- یوسف بن حسین حلبی، کنیه اش ابی محاسن و معروف به شوا بود. او دیوان شعری در چهار جلد دارد و در سال ۶۳۵ درگذشت.

۷۸- کمیت بن زید بن خنیس بن مجالد بن وهیب بن عمر بن سبیع بن مالک بن سعد بن ثعلبه بن دودان بن اسد بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر، کنیه اش ابا مستهل و شاعر برجسته ای بود، کمیت به لهجه های عرب و نشانهای آن آگاهی داشت. وی از شاعران و سخنگویان قبیله مضر بود که نسبت به قحطانیه تعصب می ورزیدند. شعرای دانشمند آنها را نکوهش می کردند و با آنها می جنگیدند و به قبیله خودشان افتخار می کردند. شیعه بودن کمیت و مدح اهل بیت توسط او در دوران بنی امیه معروف است. قصیده هایی که او درباره اهل بیت سروده است «هاشمیات» نامیده می شود و از اشعار خوب او به شمار می رود. هاشمیات نخستین اشعار او بود که در مصر و لیدن به چاپ

رسید و دارای شرح خطی است که در کتابخانه خدیویه نگهداری می‌شود، گویند: کمیت نزد فرزدق رفت و شعرش را برای او خواند. فرزدق به اشعار او گوش فرا داد در حالی که کمیت را کوچک می‌شمرد تا این که به اشعار ذیل رسید:

بنی هاشم خاندان پیامبر (ص) است و من پیوسته با آنها خشنود و برای آنان خشمناک می‌شوم از روی محبت نزد آنها فروتنی می‌کنم و با آغوش باز و گشاده روی با آنها رو به رو می‌شوم من مانند سپر در برابر خوارج از خاندان پیامبر (ص) دفاع می‌کنم و دوستی و دشمنی من برای آنهاست من متهم می‌شوم و دشمنان را متهم می‌کنم و مورد آزار و اذیت و سرزنش قرار می‌گیرم^۱.

فرزدق به او گفت: ای فرزند برادرم حتماً اشعارت را منتشر کن، به خدا سوگند تو برترین شاعران گذشته و معاصر هستی، سرانجام کمیت در سال ۱۲۶ (ه.ق) و در سن ۶۰ سالگی وفات یافت، هنگام فوت، اشعارش به ۵۲۸۹ بیت می‌رسید.

۷۹- ابو طیب متنبی احمد بن حسین به عبدالصمد جعفی کندی، خاندان جعفی شاخه‌ای از قبیله سعد العشیره از قحطانیه و عربی تبار بود. متنبی در سال ۳۰۳ (ه.ق) در محله‌ای به نام کنده به دنیا آمد و بدان جا منسوب شد، او از قبیله معروف کنده نیست. پدرش از اهل تسنن بود که به مردم آب می‌داد لذا به او - عبدان سقاء - می‌گفتند، ولی اباطیب در طلب دانش و ادب بود. او حافظه‌ای قوی داشت و شعر با سرشتش آمیخته بود، هنگامی که بزرگ شد پدرش او را به شام برد و او را از بیابان کوفه به شهر شام منتقل کرد و دانش را از اهلش فرا گرفت، نخست به علم لغت تخصص یافت و نکات عجیب و نامأنوس و اشعار جاهلیت و جز آنها را حفظ کرد و به فصاحت و بلاغت شهرت یافت و به چنان شهرت ادبی رسید که دیگران بدان دست نیافته بودند، و بازار شعر وی رواج یافت تا آن جا که پادشاهان و امیران بدان تمایل پیدا کردند. او چکامه‌های خود را به

۱- بنی هاشم رهط النبی فاننی
 خفقت لهم منی جناحی مودة
 وکانت لهم من هولاء و هؤلاء
 وارمی وارمی بالعداوة اهلها
 بهم ولهم ارضی مراراً واغضب
 إلی کنف عطفاه اهل و مرحب
 محبباً علی انی احب واغضب
 واننی لاوذی فیهم و أونب

انگیزه‌های مختلفی سروده است و به طور کلی بر معاصرانش برتری یافت و پادشاهان در نزدیک کردن او به خود با جوایز، بر یکدیگر سبقت می‌جستند، متنبی نیز چنین کرد، در آغاز به سیف الدوله ابن حمدان تقرب جست، و در سال ۳۳۷ (ه.ق) نزد او رفت، محفل سیف الدوله از برجسته‌ترین شعرا آکنده بود، متنبی با سرودن قصایدی که حتی سواران آنها را زمزمه می‌کردند گوی سبقت را از دیگران ربود، آن‌گاه از سیف الدوله جدا شد و خشمگین از پیش آمدی که روی داده بود رهسپار مصر شد. او در سال ۳۴۶ (ه.ق) با کافور اخشیدی ملاقات کرد، در حالی که از دشمنی او با بنی حمدان آگاهی داشت، و اشعاری در مدح او سرود. سپس در سال ۳۵۰ (ه.ق) خشمناک مصر را ترک گفت و به بغداد رفت و از آن جا رهسپار شهرهای فارس شد و عضدالدوله بن بویه دیلمی را مدح و ثنا گفت و او عطایای بسیاری به متنبی بخشید. سپس در سال ۳۵۴ (ه.ق) همراه فرزندش محمد و غلامش مفلح از فارس به بغداد بازگشت و هنگامی که در نزدیکی نعمانیه در محلی به نام صافیه در سمت غرب حومه بغداد و به دیر عاقول رسید میان آنها دو میل فاصله بود فاتک بن ابی جهل اسدی با گروهی از یارانش متعرض او شد و با یکدیگر جنگیدند، متنبی احساس ناتوانی کرد و تصمیم به فرار گرفت، غلامش مفلح به او گفت: مبادا مردم بگویند که شما فرار کردید، در حالی که سروده‌ای: اسبان و شب و بیابان و شمشیر و نیزه و کاغذ و قلم مرا می‌شناسند^۱. آن‌گاه متنبی بازگشت و حمله کرد و در سال ۳۵۴ (ه.ق) کشته شد.

شعرویی از نظر استواری و بلاغت مقام نخست را دارا بود، شعر متنبی به معانی عالی و استحکام ساختار شهرت داشت، او در تمام ابواب شعر بویژه حکمت، حماسه، مدح و ثنا، تفاخر و نکوهش قصایدی سرود و از عهده آن به خوبی برآمد، شعر او برخی از مضامین فلسفی و حکمت آمیز را در برداشت که نزد مردم به عنوان ضرب‌المثل رواج یافته بود و بسیاری از نویسندگان معانی اشعار او را فراگرفتند و شعر او را به نثر در آوردند و در نثرشان نیز از شعر او استفاده کردند چنان که صاحب بن عباد^۲ چنین کرد، یا

۱- فالخیل واللیل والبیضاء تعرفنی والسيف والرمح والقرطاس والقلم

۲- یتیمه الدهر، ص ۸۷، چاپ بیروت - م.

اشعار او را برای خودشان به نظم در آوردند همان طوری که ابوبکر خوارزمی و دیگران انجام دادند.

از عمر اشعار او حدود هزار سال می‌گذرد که پیوسته مورد بحث ادیبان قرار داشته است و چه بسیار به تفسیر اشعار و حل مشکلات و مسائل پیچیده آن می‌پرداختند و کتابهایی در بیان خوبیها بدیهای آن می‌نگاشتند و بزرگان در باره داوری میان او و دشمنانش و توضیح اشعار بدیعی سخن می‌گفتند و در ستایش و عیبجویی و طرفداری و مخالفت از شعرش به چند گروه تقسیم شدند و این همه، دلیل فضیلت بسیار و پیشی جستن او از همتایانش بود - انسان کامل کسی است که لغزشهایش بر شمرده شود و خوشبخت شخصی است که خطاهای او محاسبه شود - از جمله کسانی که اشعار متنبی را مطالعه و خوبی و بدی آن را بیان کرده و آن را مورد نقد و بررسی قرار داده، ابو منصور ثعالبی است که در جزء اول کتاب *یتیمه‌الدهر* آورده است. وی خوبیها و بدیهای اشعار متنبی را به همراه مطالبی دیگر از او به تفصیل و در حدود یکصد صفحه بیان کرده است و هر شاعر یا ادیبی که پس از متنبی آمد، اشعار او را مورد نقد و بررسی قرار داد.

دیوان متنبی گردآوری و براساس حروف الفبا مرتب شد، بسیاری از بزرگان بر اشعار متنبی شرح نوشتند که در هند، مصر، شام و سایر شهرها به چاپ رسید، و شرحهای چاپ شده بر دیوان او عبارتند از: شرح واحدی تألیف علی بن احمد متوفای ۴۶۸ (ق.ه) که در سال ۱۲۷۱ (ق.ه) در بمبئی به چاپ رسید و شرح ابی البقاء عکبری در گذشته به سال ۶۱۶ (ق.ه) که به تبیان شهرت دارد و در سال ۱۸۶۰ (ق.ه) در بولاق و در سال ۱۲۸۷ (ق.ه) در مصر به چاپ رسید، جدیدترین شرح آن *(العرف الطیب فی شرح دیوان ابی الطیب)* تألیف شیخ ناصیف یازجی متوفای سال ۱۲۸۷ (ق.ه) است که بارها در بیروت چاپ شده است و شرح عبدالرحمن برقوقی در دو جلد که در سال ۱۳۴۸ (ق.ه) در مصر به چاپ رسید.

این خلاصه (تاریخ کوفه) و مهمترین اخبار مربوط به آن در دورانهای گذشته بود. به گمان ما کوفه تا قرن هشتم (ق.ه) آباد بود. پس از آن ویرانی و خرابی آن را فراگرفت و ساکنانش آن جا را ترک کردند. و تا سال ۱۲۹۰ (ق.ه) خالی از سکنه بود. سپس برخی از

۵۶۲ / تاریخ کوفه

مسافران در آن جا سکونت کردند و خانه‌هایی نبین در ساحل راست فرات و نزدیک مقام حضرت یونس(ع) ساختند و ساکنانش رو به فزونی نهاد و باغهایی در دو طرف فرات احداث کردند و در آنها حمام و برکه آبی ساختند و بتدریج شهر آباد شد.

در سال ۱۳۱۰ (ه.ق) علامه بزرگ میرزا ابوالقاسم کلباسی یکی از بزرگان نجف اشرف ساخت چند اتاق در مسجد جامع بزرگ کوفه را عهده‌دار شد. سپس هنگامی که در سال ۱۳۰۵ (ه.ق) دریای نجف خشک و کم آب شد، آبادانی شهر کوفه توسعه یافت در آن خانه‌ها، بازارها و حمامهایی ساختند.

در سال ۱۳۱۷ (ه.ق) روز یکشنبه مصادف با بیست و پنجم ماه ذی حجه پل‌ی بر روی رودخانه فرات نصب کردند، سپس حمام قدیمی شهر ویران شد و سید عبدالرحمان (خلخال) عهده‌دار ساختن حمام جدیدی شد و آن را در محل کنونی آن بنا کرد. ساخت آن در اولین روز از ماه رمضان سال ۱۳۱۸ (ه.ق) پایان یافت سپس در سال ۱۳۲۳ (ه.ق) از حله سیم کشی برق به کوفه انجام یافت.

در سال ۱۳۲۵ (ه.ق) سیدعلی کمونه متولی حرم علوی عهده‌دار بنای شهر شد، و محل وسیعی در سمت غرب مسجد جامع در محل کنونی آن بنا کرد، و اتاقهایی در آن ساخت و بازاری برای رفاه مسافران بنیاد نهاد که ساخت آن در سال ۱۳۲۷ (ه.ق) به اتمام رسید. سپس راه آهن - تراموا - از کوفه به نجف کشیده شد و کار آن در اوایل ماه رمضان سال ۱۳۲۷ (ه.ق) خاتمه یافت، و یک شرکت ملی آن را احداث کرد.

کوفه، امروز، بخشی از شهرستان نجف است که هفت میل از آن فاصله دارد. و آن منطقه‌ای زیبا، خوش آب و هوا، با خانه‌های بسیار و راه‌های منظم است که باغها و بوستانهای زیبایی آن را در بر گرفته است، کوفه طبق سرشماریهای اخیر دارای ۱۵۰۰۰ نفر جمعیت است و مسجد جامع بزرگ نیم میلی از شهر کوفه فاصله دارد.

در این جا سخن را خاتمه می‌دهیم و امیدواریم که در این مختصر به هدف خود که همان گردآوری مهمترین مطالب مربوط به تاریخ کوفه است دست یافته باشیم. گرچه اندک و ناچیز است و توانسته باشیم این راه را برای کسانی که قصد پیمودنش را دارند هموار کنیم، همچنین برای کسانی که می‌خواهند در این موضوع مطالبی بنویسند. ما

شاعران کوفه / ۵۶۳

منابع سرشاری در اختیار آنها قرار داده‌ایم و مطالبی در این موضوع گردآورده‌ایم که به گمان ما اندک نیست و در گردآوری آنها به مهمترین مدارک موثق مراجعه کرده‌ایم، اگر همان طور که می‌خواستیم انجام شده باشد و به هدف خود دست یافته باشیم که این منتهای خواسته و آرزوی ماست و اگر موفق نشده باشیم به سبب کوتاهی و سهل‌انگاری در تحقیق و بحث نیست، زیرا ما نهایت سعی و تلاش خویش را مبذول داشتیم (و هر آنچه را انسان بخواهد بدان دست نمی‌یابد) در پایان بر پیامبر اکرم (ص) و خاندان هدایتبخش و بزرگوارش (ع) درود می‌فرستیم.